

نامداران علم، فرهنگ، و هنرِ کردستان

سید عبدالحمید حیرت سجادی

بسم الله الرحمن الرحیم

نامداران

علم، فرهنگ، و هنرِ کردستان

در دو سدهٔ اخیر

نامداران
علم، فرهنگ و هنرِ کردستان
در دو سدهٔ اخیر

تألیف: عبدالحمید حیرت سجادی



پژوهشگاه
۱۳۹۲

سرشناسنامه: حیرت سجادی، سیدعبدالحمید، ۱۳۰۸ -
عنوان و نام پدیدآور: نامداران علم، فرهنگ و هنر کردستان در دو سده اخیر/ تالیف عبدالحمید حیرت‌سجادی.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۷۸۴ص.: مصور،جدول.
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: مشاهیر -- ایران-- کردستان -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری. پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
رده‌بندی کنگره: DSR ۲۰۴۷ /ر۴۲۵ح۹۳۱۳۹۲
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۴۲۰۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۶۵۷۰۴



نامداران علم، فرهنگ، و هنرِ کردستان در دو سدهٔ اخیر

تألیف: سیدعبدالحمید حیرت سجادی

ناشر: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری

نظارت و اجرا: علیرضا ناصری مالوانی

مجری طرحِ آماده‌سازی، پردازش و ویرایش: گنجینهٔ نقش جهان

سرویراستاران: عبدالله مؤذن‌زاده کلور و مهران غلامی

گروه ویراستاران: ایرج مشعوف، په‌گاد مهربخش، و آرمان آریافر

نمونه‌خوانی و وارسی متون کردی: امین محمودی، و فریدون حسینی

طراحی جلد و امور هنری: وحید روزبهانی

عکس روی جلد: پیمان علیرضایی

پردازش تصویرها: نگار خراسانی ینگجه

صفحه‌آرایی: ش. پاک‌سرشت و حورا حاجی‌محمد شفیع

حروف‌نگاری: آشنا (سنندج) و رامونا دوراخان (تهران)

امور اجرائی: موسسه فرهنگی و هنری نقش و نگاه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ خجستگان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: نخست ۱۳۹۲

شابک: ۹-۰۶-۶۹۵۳-۶۰۰-۹۷۸

بها: ۳۵۰۰۰۰ ریال

نشـانی : تهران، میدان امام خمینی(ره)، خیابان امام خمینی(ره)، ابتدای خیابان سـی تیر، محوطه موزه ملی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری **تلفن:** ۸۸۹۳۴۶۹۲ - ۶۶۷۳۷۰۰۳
وب سایت: www.ichtobook.ir **پست الکترونیکی:** ch.publish@yahoo.com

فهرست

سخن ناشر

فرهنگ مردم کردزبان با صورت‌های متنوع ملموس، ناملموس، کتبی و شفاهی، در گسترهٔ فرهنگی «جهان ایرانی» صاحب جایگاهی ویژه و برجسته است. کردها در ایران، عراق، ترکیه، سوریه و ارمنستان پراکنده اند، اما بنا بر قول شخصیت‌های شناخته‌شدهٔ تاریخ معاصر کُرد، «هرجا که نامی از کرد برده شود، باید از ایران و فرهنگ ایرانی نیز نام برد» زیرا کردها در هر جایی که باشند به ایرانی بودن خود می‌بالند.

فرهنگ کردی هرگز جدا از فرهنگ ایرانی نبوده و نخواهد بود. از گذشته‌های دور علما، عرفا، دانشمندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، مترجمان و فرهیختگان کرد خود را فرزندان مامِ میهن و ایرانی دانسته؛ و فعالیت‌های دینی، علمی، ادبی، هنری‌شان را به هر دو زبان فارسی و کردی انجام داده اند. ایشان در تعالی فرهنگ و زبان رسمی میهن منشأ خدمات فراوانی بوده اند، و در عین حال زبان، ادبیات و فرهنگ کردی را نیز با جان‌ودل پاس داشته و برای بالندگی و ارتقای صورت‌های فرهنگی ملی و قومی تلاش کرده اند. کردها همچنان که در ادبیات فارسی صاحب جایگاهی شناخته‌شده هستند، ضمناً ادبیات مکتوب کهن خود را نیز همواره پویا و در جریان نگاه داشته اند که جایگاه آن در کنار ادبیات مکتوب سایر زبان‌ها و ادبیات رسمی کشورمان شامخ و شناخته‌شده است.

کردها در تمامی صورت‌ها و اشکال هنری (هنر رسمی، هنر عامیانه و ادبیات شفاهی) نیز با تأثیر از فرهنگ ملی و رسمی و فرهنگ مردم و سایر اقوام، چهره‌های شاخص و سرشناسی را تقدیم جامعهٔ هنری این سرزمین کرده اند.

کتاب نامداران *علم، فرهنگ و هنر کردستان در دو سدهٔ اخیر* مجموعه‌ای است با موضوع شکل‌گیری ساختار و شاکلهٔ هنر، و در شناخت و معرفی مؤلفان، ادبا، شعرا، عرفا، ریاضی‌دان‌ها، حقوق‌دان‌ها، پزشکان، معماران، گچکاران، نقاشان، مجسمه‌سازها و موسیقی‌دان‌ها و دیگر هنرمندان قدیمی و معاصر کرد از دویست سال گذشته تا به امروز.

سید عبدالحمید حیرت سجادی، مؤلف کتاب در هرجایی که در زمینهٔ شناخت و معرفی مشاهیر و بزرگان قوم کرد، مطلب، نوشته یا اشاره‌ای را دیده به صورت خلاصه و مفید در این کتاب آورده است و

در این میان همهٔ کتاب‌ها، مقالات، گزارش‌ها، تذکره‌ها و سفرنامه‌های مرتبط با موضوع را از نگاه دقیق خود گذرانده و مجموعه‌ای نسبتاً کامل از زندگی‌نامه و شرح خدمات و آثار مشاهیر کرد گردآورده است؛ و این از آنجا میسر شده که سجادی خود یکی از ادبا و علمای شناخته‌شدهٔ کرد است و با بسیاری از این اشخاص حشر و نشر داشته است.

استاد حیرت سجادی کتاب‌های چندی را در حوزهٔ فرهنگ و ادبیات، کردی و فارسی به چاپ رسانده، که از آن میان می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

شاعران کرد پارسی‌گوی، گلزار شاعران کرد، اخلاق در میان کردان و ایلات و عشایر کردستان.

ایشان علاوه بر کار تألیف کتاب‌هایی چند در حوزهٔ معرفی و شناخت تاریخ و فرهنگ کردی، حق بزرگی نیز بر گردن تعلیم، پرورش و تربیت فرزندان این مرز و بوم در شهرهای مختلف ایران به‌ویژه شهرهای کردستان دارد و می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین تألیفات وی کتاب سه جلدی *پیشینهٔ آموزش و پرورش کردستان* است که در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.

کتاب حاضر به دلیل استفادهٔ مؤلف از زبانی سلیس و روان، به همراه اطلاعات مفید دربارهٔ آثار و خدمات اشخاص و عکس‌ها و گراورهای بسیار و دیگر اسناد مهم باقی‌مانده، کتابی ارزشمند و خوش‌خوان است که مخاطب را به میهمانی اهالی فضل و کمال کردزبان هم‌میهن‌مان می‌برد؛ تا آنجا که به نظر می‌رسد حق و جایگاه علمی، فرهنگی، هنری و ادبی این خطه از ایران عزیز در این کتاب به خوبی نمایان و معرفی شده است.[۱]

پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، در راستای عمل به وظایف و مسئولیت‌های خود در حوزهٔ شناخت، معرفی و گسترش صورت‌های متعالی فرهنگ اقوام ایرانی و مردم مناطق، مفتخر است که امکانات چاپ منقح و شایستهٔ این کتاب را فراهم کرده است، تا برگی بر دفتر پُربرگ فرهنگ‌های قومی این سرزمین، که جزئی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ ملی ایرانی است، بیفزاید. امید آن داریم که در حوزهٔ سایر فرهنگ‌های بومی مردم مناطق مختلف دیگر نیز شاهد فعالیت‌های افزون‌تری باشیم، هرچند که شاید چنین پژوهش‌هایی از سوی فرهیختگان صاحب‌قلم کم نباشند؛ اما ضروری است آثاری از این دست، بیشتر در معرض شناخت و نگاه مخاطبان و کتابخوان‌ها قرار گیرند. ایرانیان مردمی میهن‌دوست هستند که در کنار فرهنگ رسمی ایران، به فرهنگ و زبان قومی خود نیز عِرق و علاقهٔ فراوانی دارند، و این خود یکی از عوامل حفظ و ماندگاری فرهنگ‌های بومی و قومی این سرزمین ورجاوند است.

جلیل گلشن

رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

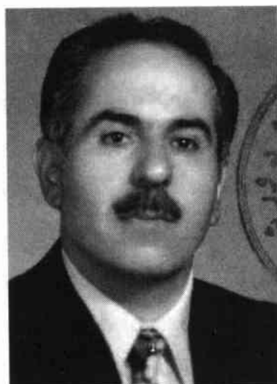
---

۱. کتاب حاضر سال ۱۳۸۵ از سوی نویسنده برای چاپ به سازمان فرهنگی و گردشگری ارائه شد و بر این اساس مبنای تاریخ‌های قید شده در کتاب حداکثر تا آن سال را در بر داشته است. در خلال سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ که این مجموعه در دست آماده‌سازی پیش از انتشار بود نویسندهٔ محترم برخی موارد اصلاحی را به‌ویژه از جهت تاریخ‌های درگذشت افراد ـ تا حد ممکن ـ اعلام نموده و از این رو صرفاً آن موارد اصلاح و به‌روز شده اند ـ ویراستار

ریزفهرست

دیباچه: خدمات علمی و فرهنگی استاد سیدعبدالحمید حیرت سجادی

محمد ابراهیم زارعی
عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان



نام او سیدعبدالحمید و شهرت او حیرت سجادی است. او فرزند عالم شهیر و خوش‌نام مرحوم سیدمحمدباقر ملقب به رکن‌الاسلام از سادات کلجی اورامان است که نسب اجدادش به اولاد و احفاد امام چهارم زین‌العابدین(ع) می‌رسد. مرحوم رکن‌الاسلام مؤسس مدارس جدید در کردستان و پایه‌گذار ادارهٔ معارف و صنایع مستظرفه است و همچنین در سازمان دادن به موقوفات و تشکیل ادارهٔ اوقاف کردستان نقش مؤثر و اساسی داشته است.

سیدعبدالحمید در ۲۳ اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۸ش در شهر سنندج به دنیا آمد و در چهارسالگی مادرش را بر اثر بیماری در شهر همدان از دست داد و از مهر مادر محروم شد. عبدالحمید دوره‌های دبستان و دبیرستان را در شهر زادگاه او به پایان رساند. او در سال ۱۳۲۸ش در آموزش و پرورش استخدام شد و در سال ۱۳۳۱ش خدمت نظام وظیفه را به پایان برد. ثمرهٔ ازدواج استاد شش فرزند (چهار دختر و دو پسر) است که همگی با همت و تلاش ایشان مدارج عالی علمی و دانشگاهی را طی کرده اند. او در سال ۱۳۳۱ش در ادارهٔ فرهنگ (آموزش و پرورش) سنندج به خدمت و شغل معلمی مشغول شد. نعمت بزرگی که استاد از آن بهره‌مند بود وجود گرامی پدری بزرگ و دانشمند و متخلق به اخلاق نیکو بود. در گزارش سال ۱۲۹۹ش فرمانداری کردستان و ادارهٔ خزانه‌داری دربارهٔ رکن‌الاسلام چنین آمده است: «... لزوماً به عرض می‌رساند: رکن‌الاسلام از ابتدای تأسیس ادارهٔ معارف کردستان تا به حال متجاوز از ده سال می‌شود بدون دریافت دیناری حقوق در پیشرفت معارف این صفحه خدمت نموده و الحق با وجود فراهم نبودن وسائل تشویق اقدامات مشارالیه در امور معارف کاملاً رضایت‌بخش و قابل تقدیر بوده است و حقوق مستخدم و اغلب مصارف جزئی اداره معارف را شخصاً متحمل شده و اظهار ننموده ... .» عبدالحمید در ایام تابستان و فراغت به یادگیری و فراگیری صرف و نحو دستور زبان عربی نزد پدر می‌پرداخت. او علاوه بر صرف و نحو، منطق و فقه و اصول و همچنین ادبیات عرب را در کتابی به نام درر الادب از مرحوم پدرش آموخت و بسیاری از نکات کلیدی و مهم ادب فارسی را هم از محضر ایشان فرا گرفت. در این مدت استاد سید عبدالحمید در اثر

آموزش و تتبعات خود توانست آمادگی لازم را برای آزمون مدرسی در تهران به دست آورد. در آزمونی که برای استخدام مدرسان در مدرسهٔ سپهسالار با شرکت بیش از ۳۵۰ نفر از طلاب و مدرسان سراسر کشور برگزار شد، او موفق به دریافت گواهی مدرسی شد. ایشان در سال ۱۳۳۶ش با میل و اشتیاق خود به ادارهٔ آموزش و پرورش شهرستان ارومیه منتقل شد و در آن سامان به حرفهٔ معلمی مشغول گردید و در دبیرستان صائب و دانشسرای مقدماتی در دبیرستان شاهدخت به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و در این زمینه یکی از دبیران و مدرسان موفق آن شهرستان بود. در سال ۱۳۳۸ش بنا به تقاضا و علاقهٔ شخصی به شهر مشهد مقدس منتقل شد و در دبیرستان‌های فیوضات و خسروی تدریس کرد و با اینکه دارای مدرک علمی دیپلم بود و در آن وقت هر کسی شرایط تدریس در دبیرستان و دانشسرا را بدون داشتن مدارک دانشگاهی نداشت، به سبب توانایی علمی ایشان و آموخته‌هایش در نزد مرحوم پدرش رکن‌الاسلام، جواز تدریس در دبیرستان و دانشسرا را به دست آورده بود.

استاد در سال ۱۳۳۸ش در کنکور دانشگاه مشهد شرکت کرد و در دو رشتهٔ تاریخ و ادبیات فارسی با رتبهٔ پانزده پذیرفته شد و در هر دو رشته موفق به ثبت نام شد. ایشان هم‌زمان کار تدریس را هم انجام می‌داد و در همهٔ رشته‌ها مشغول فراگیری بود. استاد سجادی در دی‌ماه ۱۳۴۱ از نعمت پدر محروم شد و رکن‌الاسلام پس از سال‌ها خدمت علمی، آموزشی ـ فرهنگی، و دینی بدرود حیات گفت و به جوار رحمت ایزدی پیوست. پس از وفات پدر استاد به درخواست برادرانش در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۱ش به تهران منتقل شدند و در دبیرستان علمیه به تدریس پرداخت. در آن زمان دانشگاه تهران دانشجویان دانشگاه‌های دیگر را نمی‌پذیرفت و آزمون کنکور آن دانشگاه‌ها را تأیید نمی‌کرد، لذا او مجبور به شرکت در کنکور دانشگاه تهران شد و در رشتهٔ ادبیات فارسی آن دانشگاه پذیرفته شد. ولی بر خلاف میل باطنی در دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی ثبت نام کرد و سرانجام در سال ۱۳۴۸ش دانشنامهٔ لیسانس را با رتبهٔ عالی از دانشگاه تهران دریافت کرد.

البته ایشان در زمان حضور در مشهد از کتابخانهٔ بزرگ آستان قدس رضوی بهره کافی برد و در اوقات فراغت در تکمیل اطلاعات خود کوشید. پس از آن در تهران نیز از کتابخانه مجلس بهرهٔ بسیار برد و علاقه و دلبستگی خویش به مطالعه را دو چندان کرد و همین امر موجب شد که بیشتر از اوقات خود را وقف مطالعه و فیش‌برداری و جمع‌آوری اطلاعات در زمینهٔ ادب، تاریخ، و فرهنگ ایران‌زمین به‌ویژه منطقهٔ کردستان کند. در تهران بیشتر وقت او در کتابخانه‌های مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانهٔ ملی ایران، کتابخانهٔ حاج حسین آقای ملک (کتابخانه و موزه ملی ملک) به تحقیق و مطالعات سپری شد.

حاصل علاقهٔ استاد به فرهنگ ایرانی به‌ویژه ادب فارسی و به طور خاص به *امثال و حکم* دهخدا و دواوین شعرای بزرگ، نگارش کتاب‌های *پند پیشینیان در کردی با مشابه فارسی و لاتین مثل‌ها*، *تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، *گنجینه حکمت در تطبیق امثال و حکم عربی ـ فارسی*، *گلزار شاعران کردستان*، و *شاعران کرد پارسی‌گوی* بود.

همکاری با رادیو

استاد سجادی در کنار آموزش و پرورش در یک مقطع زمانی در رادیو ایران فعالیت کرد و در برنامهٔ کردی رادیو ایران برای کردهای داخل و خارج از ایران داستان شب (چیروکی شه‌و) می‌نوشت اما فعالیت او به همین اندازه محدود نماند. بنا به گفتهٔ خودشان «... چون در کردی اطلاعات کافی نداشتم از آن دست کشیدم و به نوشتن برنامه‌های فارسی پرداختم و تا سال ۱۳۵۶ش به انجام خدمت مشغول بودم».

استاد از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ش نویسندگی برنامه‌های «دین و ادب» رادیو ایران را بر عهده داشت. در این برنامه سه سطر از قرآن کریم با ترجمهٔ آن و چند سطر نثر عرفانی از روی تفسیر خواجه عبدالله انصاری یا تفسیر میبدی و یک غزل عرفانی خوانده می‌شد و در ادامه ۱۵ بیت از شاهنامه به عنوان مقدمهٔ اجرای شیر خدا (موسیقی زورخانه‌ای) قرائت می‌شد. این برنامه هر روز بعد از اذان صبح پخش می‌شد.

ایشان همچنین نویسندهٔ برنامه «سلام بامدادی» بوده است؛ برنامه‌ای وزین شامل دو ساعت گفتار و نیم ساعت موسیقی، که سه روز در هفته از ۸ تا ۱۰/۵ صبح پخش می‌شد. معرفی چهار زن نامدار اسلام در شب‌های جمعهٔ ماه مبارک رمضان از دیگر برنامه‌های او در رادیو بوده است. استاد برای برنامه سلام بامدادی آرا و عقاید حکما، فلاسفه و بزرگان جهان را در بارهٔ خوی و اخلاق زنان گردآوری کرد که حاصل آن مجموعه‌ای است تحت عنوان کلید شناخت زن که البته هنوز به چاپ نرسیده است.

استاد حیرت سجادی در حدود سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۶ش برنامهٔ «دفاع غیر نظامی» را نیز برای رادیو تهیه می‌کرد. این برنامه هر شب به مدت ده دقیقه از رادیو پخش می‌شد و موضوع آن آموزش واکنش و رفتار مردم هنگام حملهٔ هواپیمای دشمن بود. این برنامه دو هفته پخش شد، و بعد دستور قطع آن داده شد و معلوم نشد کدام مقام دستور قطع برنامه را داده است. همان‌طور که معلوم نشد از چه جایی دستور پخش این برنامه صادر شده بود.

آثار و تألیفات و فعالیت‌های فرهنگی

شایان ذکر است که استاد حیرت سجادی علاوه بر فعالیت‌های مختلفی که انجام داده اند، کار اصلی‌شان پژوهش در زمینه‌های مختلف تاریخ، فرهنگ، و ادب ایران‌زمین بوده است. ایشان در سال ۱۳۴۷ش کتابی تحت عنوان اخلاق در میان کردان تألیف کرد که مورد پسند واقع شد و به وی مدال دادند و نام ایشان را در ردیف خدمتگزاران بشری ثبت کردند.

همکاری نزدیک با استادان بزرگ ادب ایران در زمینهٔ تحقیق در اشعار *شاهنامه* و فیش‌برداری لغات و اصطلاحات داستان سیاوش برگ زرین دیگری از خدمات اوست؛ در تابستان سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ش وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) تحقیقی در اشعار *شاهنامهٔ فردوسی* را به مرحومان دکتر سیدحسن سادات ناصری، استاد قصیده‌سرا مهرداد اوستا، محمد علی فتی، و یوسف کردنژاد واگذار کرد. استاد سجادی نیز در این کار به جمع آنان پیوست و در محل پروژه (ساختمان شمس‌العماره در میدان ارگ) لغات و اصطلاحات داستان سیاوش را به صورت فیش درآورد.

روش درست‌نویسی یکی دیگر از آثار ارزشمند استاد است که در سال ۱۳۵۲ش منتشر شده است. ایشان در همان سال ۱۳۵۲ش به عنوان دبیر نمونه به ادارهٔ فرهنگ استان تهران معرفی شد و همین موضوع موجب شد که ایشان مورد تشویق قرار بگیرند و همراه هفده نفر از دبیران تهران در سال ۱۳۵۲ش به مدت چهل روز به کشورهای اروپایی سفر کنند. گزارش خوب او از سفر مورد توجه رییس وقت فرهنگ تهران قرار گرفت و او از ایشان خواست که رییس ناحیهٔ محل خدمت خود باشد. ایشان صادقانه پاسخ داد: «من می‌توانم معلم خوبی باشم اما نمی‌توانم رئیس خوبی باشم».

استاد حیرت سجادی در سال ۱۳۵۹ش به سنندج منتقل شد و پس از سه ماه تدریس بازنشسته شد. ایشان پس از فراغت از تدریس، فعالیت تحقیقاتی و پژوهشی را دو چندان کرد و در سال ۱۳۷۰ش کتاب *رسالهٔ معراجیه* و در کنار آن *نماز خواص* را چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۳۷۳ش با ابلاغی از سوی دانشگاه کردستان برای استانداری تحقیقی تحت عنوان *ایلات و عشایر کردستان* را به انجام رساند که دانشگاه کردستان آن را در سال ۱۳۸۳ش چاپ کرد.

ایشان از سال ۱۳۷۵ش تحقیقات وسیع و طاقت‌فرسا و پرزحمتی را در زمینهٔ پیشینهٔ آموزش و پرورش استان کردستان با مراجعه به بایگانی‌های یکصد ساله آغاز کرد. نتیجهٔ تلاش ایشان تألیف و تحقیق کتاب ارزشمند سه‌جلدی (در دو مجلد ۱۵۰۰ صفحه‌ای) تحت عنوان *پیشینه آموزش و پرورش در استان کردستان* بود که جلد اول آن توسط سازمان آموزش استان کردستان در سال۱۳۸۰ش و جلد دوم و سوم توسط انتشارات کردستان سال ۱۳۸۲ش منتشر شده است.

آثار منتشرشده (شکل ۱)

- *شاعران کرد پارسی‌گوی*، تهران: نشر احسان ۱۳۷۵؛
- *روش درست‌نویسی*، چاپ اول ۱۳۵۲، چاپ دوم ۱۳۸۰؛
- *گلزار شاعران کردستان*، تهران: رامین ۱۳۶۴؛
- *پند پیشینیان در کردی با مشابه فارسی و لاتین مثل‌ها* (۲جلد)، جلد اول ۱۳۶۹ و جلد دوم ۱۳۷۸؛
- *اخلاق در میان کردان* (برای لژیون خدمتگزاران بشر)، تهران ۱۳۴۷؛
- *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، تهران: امیرکبیر ۱۳۷۱؛
- *رسالهٔ معراجیه*، تبریز: چاپ پیروز ۱۳۶۷؛
- *ایلات و عشایر کردستان*، سنندج: دانشگاه کردستان ۱۳۸۱.
- *پیشینهٔ آموزش و پرورش* (جلد اول)، تهران: عشایر ۱۳۸۰.
- *پیشینهٔ آموزش و پرورش* (جلد دوم و سوم)، سنندج: کردستان، ۱۳۸۲.
- *نماز خواص*، تهران: نشر آثار اندیشه، ۱۳۸۰.
- *پیغمبران ـ قرآن در قلمرو شاعران*، ... : سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، پاییز ۱۳۸۹
- *تضمین، ترصیع و تلمیح آیات قرآن در اشعار فارسی*، ... : سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، پاییز ۱۳۸۹.

نام‌کتاب: " پند پیشینیان " با رسم الخط کردی و لاتینی و شرح فارسی
نویسنده: سید عبدالحمید حیرت سجادی
ناشر: مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی
انتشارات صلاح الدین ایوبی
چاپ اول: ۱۳۶۹
تیراژ: ۳۰۰۰
طرح روی جلد: جعفر قباضی
نشر احسان تهران – خیابان ناصرخسرو کوچه حاج نایب تلفن: ۳۹۲۷۵۰

نام‌کتاب: « پند پیشینیان » با رسم‌الخط کردی و لاتینی و شرح فارسی
نویسنده: سید عبدالحمید حیرت سجادی
ناشر: مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی
انتشارات صلاح الدین ایوبی
چاپ اول: ۱۳۷۸
تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

انتشارات دانشگاه کردستان – سنندج، خیابان پاسداران، دانشگاه کردستان
تلفن: ۴۳ – ۶۶۶۰۰۶۰ نمابر: ۶۶۶۰۰۷۰
نشر باغ نو: تهران، خیابان نفت، کوچهٔ پنجم، پلاک ۴۵ تلفن: ۲۲۷۱۳۳۳

● نام‌کتاب: شاعران کرد پارسی گوی
● مؤلف: سیّد عبدالحمید حیرت سجادی
● ناشر: نشر احسان
● تیراژ: ۳۰۰۰
● نوبت چاپ: اول/۷۵
● چاپخانه: پیام
شابک ۸ – ۰۴ – ۵۹۵۶ – ۹۶۴ ISBN 964 - 5956 - 04 - 8

نام کتاب: ایلات و عشایر کردستان
نام نویسنده: عبدالحمید حیرت‌سجادی
ناشر: انتشارات دانشگاه کردستان، نشر باغ‌نو
تیراژ: ۲۲۰۰
نوبت چاپ: اول

تأثیر قرآن بر نظم فارسی
سیدعبدالحمید حیرت‌سجادی
چاپ اول: ۱۳۷۱
چاپ دوم: ۱۳۷۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.
شابک ۵-۰۴۲۳-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0423-5
مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

نشر آثار اندیشه
نام کتاب: نماز خواص
مؤلف: سید عبدالحمید حیرت سجّادی
نوبت چاپ: اول بهار ۱۳۸۰
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
بها: ۱۱۰۰ تومان
ناشر: آثار اندیشه
چاپ بیگی
صحافی عماد: تلفن ۳۱۸٤۷۳۲
شمارهٔ شابک: ۰-۹-۹۱۳۹۹-۹٦٤
ISBN 964-91399-9-0

نام کتاب: رسالهٔ معراجیه
تهیه و تنظیم: سید عبدالحمید حیرت سجادی
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد چاپ اول اسفند ۱۳۶۷

ناشر: مؤلف – سنندج، خیابان شهدا – کوچه منصورزیری پلاک ۱۰
گلزار شاعران کردستان (شامل آثار ۲۵۰ شاعر)
سید عبدالحمید حیرت سجادی
چاپ اول: دی ماه ۱۳۶۴
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

سنندج پاساژ مزنی انتشارات کردستان ☎ ۲۲۶۵۳۸۲
نام کتاب: پیشینهٔ آموزش و پرورش کردستان
جلد دوم و سوم از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷
حروفچینی: آشنا سنندج
ناشر: انتشارات کردستان
نوبت چاپ: اول اسفند ۱۳۸۲
تیراژ: ۳۱۰۰ جلد
شابک: ۸–۴۱–۷۶۳۸–۹۶۴ ISBN: 964 - 7638 - 41 - 8
قیمت: ۷۰۰۰ تومان

ISBN 964-364-103-1

شکل ۱. صفحهٔ شناسنامهٔ برخی از کتاب های استاد سید عبدالحمید حیرت سجادی.

آثار چاپ نشده

ـ گنجینه حکمت در *تطبیق امثال و حکم عربی و فارسی*، با مقدمهٔ دکتر مهدی محقق؛
ـ ترجمهٔ بخش مجاز از کتاب *الاشاره الی الایجاز فی بعض انواع المجاز*، تألیف عزیزالدین عبدالعزیز عبدالسلام؛
ـ *نامداران علم، فرهنگ، و هنر کردستان در دو سدهٔ اخیر* (کتاب حاضر)؛
ـ *خطاطان کردستان از ۲۰۰ سال قبل تا کنون* (مصور)؛
ـ *خلفای راشدین در ادب فارسی*؛
ـ *کلید شناخت زن*؛
ـ *فرهنگ رانندگان* (فراهم آمده از اشعار و دل‌نوشته‌هایی که رانندگان بر خودروهای‌شان نقش می‌کنند)؛
ـ *سنندج قدیم*؛
ـ *تحقیقی در احوال شاه نعمت‌الله ولی*؛

سایر خدمات و توفیقات

استاد حیرت سجادی علاوه بر کار تعلیم و آموزش و تربیت شاگردان فراوان در شهرهای مختلف که به آنها اشاره شد، کار پژوهش و تحقیق را در سطح بسیار عالی و مداوم پی گرفته است. در کنار این اقدامات و خدمات برجسته، توفیقات و خدماتی حاصل کرده که ضرورت دارد به آن اشاره شود. استاد در اقدامی بسیار پرزحمت اقدام به جمع‌آوری تصاویر قدیمی اعم از عکس‌های پرسنلی و دسته‌جمعی کرده است. او در کتاب تاریخ آموزش و پرورش با پرس‌وجوی فراوان صاحبان تمامی تصاویر را شناسایی و معرفی کرده است. مجموعهٔ تصاویری که ایشان جمع‌آوری کرده است برای مطالعات تاریخ، معماری، مردم‌شناسی، و پیشینهٔ تاریخ شهرها و روستاهای استان واجد اهمیت و ارزش بسیار است.

در کنار این کارهای ارزنده، ایشان از نسخه‌های خطی کتبی همانند *تاریخ اردلان*، *دیوان مستوره کردستانی*، *زبدة التواریخ سنندجی*، و *سیر الاکراد* کپی تهیه کرده و همهٔ آنها را به مرکز مجتمع فرهنگی ـ هنری فجر اهدا کرده است.

وی همچنین زحمت گردآوری اسناد، احکام، قباله‌جات، و فرامین سلطنتی خانواده‌های کردستانی به دوش کشیده است و بیشتر این اسناد را به مرکز مجتمع فرهنگی ـ هنری فجر شهر سنندج از طرف ایشان اهدا کرده است. جمع‌آوری اثر مهرهای معاریف و بزرگان خانواده‌های سنندجی و سقزی از چهارصد سال قبل تا کنون از دیگر اقدامات قابل توجه ایشان است. تهیهٔ عکس همهٔ علما و مدرسان و طلاب کردستان از ۱۵۰ سال قبل تا کنون همراه اجازه‌نامهٔ بسیاری از این عالمان دینی و قرار دادن آنها در مجتمع فرهنگی و هنری فجر برای استفادهٔ عموم از دیگر فعالیت‌های این خدوم بزرگ است. گردآوری زندگی‌نامه، عکس و شرح افتخارات ناموران کردستان از سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۸۰ش برای فرهنگ ناموران معاصر ایران وابسته به دفتر ادبیات انقلاب اسلامی تحقیق ارزندهٔ دیگری است به فرهنگ ایران



شکل ۲.



شکل ۳.

که زحمات استاد حاصل شده است. ایشان مقالات متعددی نیز در کنگره‌های ملی و استانی ارائه کرده است که جا دارد کتابشناسی کاملی از مقالات‌شان تهیه شود.

آقای حیرت سجادی در سال ۱۳۴۷ش مدال لژیون خدمتگزاران بشر را دریافت کرده است. استاد از سال ۱۳۷۳ش عضو شورای فرهنگ عمومِی استان و عضو هیئت امنای کتابخانه‌های استان کردستان است. ایشان در سال ۱۳۸۳ش از سوی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری به عنوان خادم میراث فرهنگی برگزیده شد و لوح تقدیر دریافت کرد (شکل ۲)؛ در سال ۱۳۸۵ش نیز به عنوان پیش‌ِکسوت نمونهٔ آموزش و پرورش برگزیده شد. همچنین در ۲۲ آذرماه ۱۳۸۵ش در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران از سوی دست‌اندرکاران مؤسسهٔ فرهنگ و تمدن ایران‌زمین از او تجلیل شد (شکل ۳).

خصوصیات بارز اخلاقی

بی‌گمان یکی از ویژگی‌های برجسته استاد حیرت سجادی پایبندی به اصول و اعتقادات دینی است. استاد بسیار مبادی آداب و متواضع است و در میان اقشار مختلف جامعه از احترام و جایگاه خاصی برخوردار است. از دیگر ویژگی‌های اخلاقی استاد شناسایی افراد بی‌بضاعت و کمک به مستمندان است.

شاید کمتر کسی باشد که همانند آقای حیرت سجادی بتواند در زمستان و تابستان و بهار و پاییز تمام مسافت‌های دور و نزدیک داخل شهر سنندج را برای امور شخصی پیاده طی کند، استاد از خودرو و وسیلهٔ نقلیه استفاده نمی‌کند؛ چند باری هم که به ایشان برخورده ام و تقاضا کرده ام سوار خودرو شوند این جملهٔ جالب را از زبان‌شان شنیده ام: «من اگر خودرو سوار شوم، مریض می‌شوم. سلامتی من در پیاده‌روی است؛ شما بفرما». استاد تمام مواد تصاویر کتاب نامداران کردستان (کتاب پیش رو) و *تاریخ آموزش و پروش* را پای پیاده و پرسان‌پرسان از نقاط مختلف شهر گردآوری کرده است. خداوند عزت و سربلندی ایشان را مستدام بداراد و عمر طولانی به ایشان عطا فرماید.

یادداشت نویسنده

بعدِ تحریر

برادر ارجمندم آقای دکتر زارعی شاید این را نشنیده باشد:
سال ۱۳۶۴ منزل کنونی را خریداری کردم و با تعمیرات و اصلاحاتی که در آن انجام دادم پاییز همان سال بدان‌جا انتقال یافتیم، در این سال بارها حملات هوایی به وسیلهٔ کشور عراق، به سنندج می‌شد و خسارات زیادی به مردم وارد می‌نمود. روزی در بهمن‌ماه همان سال من در منزل نبودم حملات هوایی چندی انجام شد وقتی به منزل آمدم دیدم خانهٔ ما مملو از جمعیت است و در و پنجره‌ها و دروازهٔ عبور همه از جا کنده شده و به لطف خدا بچه‌های‌مان آسیبی ندیده بودند، راکت هواپیماهای عراق به منزل سعید صادق‌وزیری، جای مسجد جدید جامع که حدود بیست متر با منزل ما فاصله داشت خورده بود؛ به هر نحوی بود نایلون تهیه کردیم و در جایگاه شیشهٔ در و پنجره‌ها قرار دادیم و آنها را سر جا محکم کردیم، اما به علت سروصدای نایلون‌ها در اتاق‌ها نمی‌شد اسکان داشته باشیم و شوفاژ هم اثری در حرارت داخل ساختمان نداشت بچه‌ها در زیرزمین بودند من طاقت نیاوردم آنجا بمانم در یکی از اتاق‌ها پتویی را بر خود می‌پیچیدم و جلدجلد *لغت‌نامهٔ دهخدا* را مطالعه می‌کردم، چون خودم آنها را جلدبندی کرده بودم در آغاز هر جلد صفحه‌ای سفید قرار داده بودم.

اَعلام و سلسله‌های حکومتی و خانوادگی را مطالعه می‌کردم، به سلسله‌های زیادی از حکومت اکراد برخوردم و صفحات آنها را در صفحهٔ سفید می‌نوشتم و آنها را در همان صفحه علامت می‌زدم، به بزرگان و نامداران کرد زیادی برخوردم و همهٔ آنها را در صفحهٔ الصاقی یادداشت می‌کردم.

به بزرگان و نامداران ایرانی که بیشتر در زمان حکومت صفویه به شبه‌قارهٔ هند رفته و مهاجرت کرده بودند برخوردم، همه را یادداشت کردم و بعداً همهٔ آنها و تعداد دیگری را که در تذکره‌های ایران و هند و پاکستان و کشمیر چاپ شده بود به آنها اضافه کردم و مجموعه‌ای نفیس از ایرانیان مقیم هند و پاکستان را تهیه نمودم. با آقای اسفندیار رحیم‌مشایی به علت چاپ کتاب *پند پیشینیان در کردی* به وسیلهٔ ایشان که سرپرست انتشارات صلاح‌الدین ایوبی در ارومیه بود مختصر آشنایی‌ای داشتم و این دوستی تا بعدها هم ادامه داشت، به من پیشنهاد نوشتن کتابی داد، مقاوله‌نامه‌ای را هم امضا کردیم و شروع به کار نمودم اما به

قرارداد نرسید. در نامه‌ای که به ایشان نوشتم وقتی که رئیس سازمان میراث فرهنگی بود، درخواست کردم چند ماهی مرا برای ادامهٔ تحقیق به هند و پاکستان بفرستد، جوابی دریافت نکردم، آن کار هنوز هم بدون نتیجه مانده است.

سال ۱۳۸۹ وسیلهٔ روزنامهٔ *سیروان* از پژوهشکدهٔ دانشگاه‌های کردستان استمداد کردم که بتوانم به کمک دانشجویان علاقه‌مند، بزرگان قوم کرد را که در *لغت‌نامه* جدا کرده بودم کتابی کنیم و در دسترس عموم قرار دهیم، هیچ‌یک از دانشگاه‌ها استقبالی نکردند.

دوست داشتم انجام کارم را از محدودهٔ استان خارج کنم و بزرگان و نامداران هر محل کردنشین را تهیه کنم اما کار ساده‌ای نبود، مسافرت‌ها، اقامت‌ها، خرج‌ها و دور از خانه و کاشانه بسیار مشکل بود. همراهی مردم محل هم با کسی ناآشنا از همه مشکل‌تر. اگر قرار می بود دربارهٔ کرد چیزی بنویسم بیشتر مردم ایران را شامل می‌شد.

سال ۱۳۸۹ شبی مرحوم دکتر ایرج افشار به منزل ما زنگ زد و گفت مؤسسه‌ام می‌خواهد کتاب *شاعران کرد پارسی‌گوی* شما را چاپ کند، نظر شما چیست؟، من استقبال کردم و گفتم با آقای یعقوبی مسئول نشر احسان که این کتاب را چاپ نموده صحبت کنید ایشان حاضر خواهند شد فیلم و زینک مربوطه را در اختیارتان بگذارند که شما افست نکنید و من پاداشی از شما نمی‌خواهم فقط اجازه دهید سعدی و حافظ را با سند قوی در پایان کتاب اضافه کنم که اینها هر دو کرد بوده اند گفتند بعداً در این مورد با هم صحبت می‌کنیم؛ دکتر افشار به علت پیشرفت مرض سرطان، بیشتر برای معالجه در خارج بود چند بار در این مورد آقای اصفهانی مسئول کارهای دکتر افشار با من تماس گرفت و گفت به زودی ما کارمان را شروع خواهیم کرد. اما دکتر ایرج افشار از میانه رفت و کلیهٔ کارهای مؤسسه تعطیل شد.

اگر قرار باشد این کار توسعه یابد و کرد دیگر جاها مثلاً آذربایجان را اضافه کنم کار به درازا می کشد و این برای من ناممکن است.

عبدالحمید حیرت سجادی

سنندج، کردستان

۱۳۹۲

مقدمه

استان کردستان با مساحتی برابر با ۲۸۲۳۵ کیلومتر مربع در غرب کشور پهناور ایران قرار گرفته و از شمال به استان آذربایجان غربی و زنجان و از جنوب به استان کرمانشاه، از شرق به استان همدان و زنجان و از غرب به کشور عراق محدود است. مرکز این استان شهر سنندج است. شهرهای مهم دیگر آن سقز، بیجار، مریوان، قروه، دیواندره، بانه، و کامیاران است. آب و هوای این استان به علت کوهستانی بودن در تابستان نسبتاً گرم و در زمستان سرد است و بهاری با هوای مدیترانه‌ای مطلوب و ریزش باران‌های خوب دارد. بیشتر گسترهٔ کردستان را کوه‌ها و تپه‌ماهورها که اغلب پوشیده از جنگل‌های بلوط است تشکیل داده و در آنها چشمه‌های فراوان وجود دارد که با ذوب برف کوهساران، آب چندین رودخانهٔ بزرگ غرب کشور از آنها فراهم می‌شود.

حدود ۲۱٪ وسعت استان کردستان را فلات‌ها تشکیل می‌دهند که در گذشته چراگاه مورد استفاده دامداران بوده است و اکنون بیشتر آن به زراعت دیم و بخش کمی به زراعت‌های آبی اختصاص یافته است.

پیشینهٔ تاریخی: بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی که در کردستان انجام گرفته نشان می‌دهد که این منطقه از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است. بررسی‌های غار کرفتو و غار میکائیل در شهرستان دیواندره سکونت انسان‌های اولیه در این منطقه را به اثبات رسانده است.

استان کردستان بخشی از سرزمینی است که تحت حکومت مادها اداره می‌شد. محدودهٔ سرزمین‌های تابع دولت ماد از شمال به حکومت اورارتو، از غرب به آشور، و از جنوب به ایلام و سومر (بابل و آکاد) محدود می‌شده است. سرزمین ماد به کشورهای متعدد تقسیم شده بود که به صورت خودمختار اداره می‌شده است. یکی از آنها «زاموآ» بوده است و آن سرزمینی بود که از کنارهٔ دریاچه ارومیه تا بخش‌های علیای رود دیاله امتداد داشت و میاندوآب، بانه، سلیمانیه، و سنندج تا ذهاب را شامل می‌شده و محل سکونت لولوبیان بوده است.

در روزگار پیش از اسلام سرزمین ماد را «کوهستان» می‌نامیدند. در متن پهلوی بندهش دربارهٔ کوهستانی گفتگو می‌شود که از «چیچست» در آذربایجان تا فارس امتداد دارد. در نوشته‌های تاریخی از این کوهستان که «اسپروژ» یا «اسپروچ» نام داشته بسیار نام برده شده است. فردوسی در شاهنامه از همان اسپروژ نام برده است.

چو با درد و با رنج و غم دید روز　　　بیامد دمان تا کُهِ اِسپروژ

نام کوهستان تا حدود قرن ششم هجری نیز به کار می‌رفته و شامل سرزمینی می‌شده که از شمال به دیلمان و آذربایجان، از جنوب و جنوب‌غربی به سواد (عراق) و خوزستان، از جنوب به پارس و کرمان، و از مشرق به بیابان خراسان و توس محدود می‌شده است. در حدود قرن سوم هجری نام کوهستان در متون جغرافی‌نویسان اسلامی به «الجبال» تبدیل شده است. ابن حوقل در صورةالارض محدوده‌های ناحیهٔ جبال را تابستانگاه و زمستانگاه کردان نام می‌برد.[1]

از ابتدای دورهٔ صفوی تقسیم‌بندی جدیدی که بر اساس قدرت و تسلط طوایف و ایلات بر سرزمین‌ها را شامل می‌شد در سراسر ایران به اجرا گذارده شد و کردستان از این نظر به سه ولایت یا حاکم‌نشین تقسیم شد:

الف. ولایت اردلان، ب. ولایت مکری به مرکزیت ساوجبلاغ (مهاباد)، و

ج. ولایت بابان به مرکزیت سلیمانیه.

در زمان حکومت ناصرالدین‌شاه، کردستان شامل همدان، کرمانشاه، سنندج، بیجار، ملایر، و تویسرکان بود در سال ۱۳۳۷ش بر اساس مصوبهٔ هیئت وزیران استان کردستان از استان پنجم مجزا و به استان کردستان تبدیل شد.

جمعیت: بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن، سال ۱۳۷۵ جمعیت استان کردستان ۱۳۴۶۳۸۳ نفر بوده است که از این تعداد ۵۲/۴۲٪ در نقاط شهری و ۴۷/۵۸٪ در نقاط روستایی سکونت داشته اند. از جمعیت استان ۹۹/۹۰٪ مسلمان هستند. جامعهٔ عشایری در ترکیب جمعیت استان کردستان جایگاه خاصی دارند.

عشایر این استان که از طوایف قدیمی کرد هستند، همه اسکان یافته‌اند و بیشتر آنها به دامپروری مشغول اند و در مناطق سقز، سنندج، دیواندره، و اورامانات به سر می‌برند. مهم‌ترین ایلات کردستان عبارتند از: شیخ اسمعیلی، دُراجی، سورسوری، لک، کوماسی، گلباغی، مندمی، و قالقالی.

زبان کردی: زبان کردی یکی از قدیم‌ترین زبان‌های ایرانی است که تحقیقاتی گسترده بر روی آنها انجام گرفته شده است. دیاکونوف مستشرق روسی معتقد است که زبان کردی یکی از شاخه‌های زبان مادی است که خود به شاخه‌های دیگری تقسیم می‌شود.

اعتقادات

به روایتی زرتشت در سال ۵۸۹ق.م در میان قوم ماد در ارومیه از پدری به نام پورشسب به دنیا آمد و دین وی از شمال ایران به سایر نواحی انتشار یافته است. کورش مؤسس سلسله هخامنشی و همچنین داریوش کبیر دین او را پذیرفتند و کلیه مردم ایران که عبارت از ماد و پارس و پارت بودند به دین وی گرویدند.

عیسی (مسیح)(ع) در زمان فرهاد چهارم پادشاه اشکانی در فلسطین متولد شد و از قرن بعد از آن دین مسیح به خاک ایران سرایت نمود چنانکه در آذربایجان، خراسان و طبرستان، دامغان و ارومیه کلیساهای مسیحی تأسیس شد و دین موسی(ع) که اختصاص به یهودیان دارد در قرن ۱۴ قبل از میلاد با تولد وی و اشاعه دینش

---

۱. مَصائفُ الاکراد و مَشاتیهم، به معنی ییلاق‌ها و قشلاقات اکراد.

گسترش یافت، هنگامی که بخت‌النصر پادشاه بابل شهر اورشلیم را مسخر نمود چندین هزار از مردم یهود فلسطین را کوچ داده به بابل برد، جمعی از آنها به خاک ایران مهاجرت کرده در شهرها پراکنده شدند.

دین اسلام: حضرت محمد(ص) فرزند عبدالله در میان طایفهٔ قریش در سال ۵۷۰ میلادی (عام‌الفیل) در شهر مکه متولد شد. ایشان در سن ۴۰ سالگی از جانب خداوند به پیغمبری مبعوث شد و مطابق قرآنی که به وسیلهٔ جبرئیل امین از جانب خداوند بر او نازل شد پیروان خود را تعلیم داد و در مدت ۲۳ سال دین خود را اشاعه داد. بعدها خلفای وی دین او را در سراسر جهان گسترش دادند. اکنون مردم ایران از جمله کردستان از تعلیمات عالیهٔ اسلام در سایهٔ قرآن و سنت برخوردار اند و پیروان ادیان دیگر نیز در کنار آنان به زندگی ادامه می‌دهند.

تا کنون هر چه سخن از تحصیل و تعلیم و تربیت رفت دربارهٔ جنس ذکور بود، از تحصیل و درس‌خوانی اُناث سخنی به میان نیامد.

اعیان و اشراف و خانواده‌های متمکن برای باسواد کردن و تعلیم مطالب شرعی برای دخترانشان که به سن رشد رسیده بودند مُلاّی باتقوایی را که به رعایت دیانت و شریعتش اعتقاد داشتند به منزل دعوت می‌کردند و آن شخص طی یکی دو سال یا بیشتر به تعلیم و تربیت فرزندان آنان مشغول می‌شد و بدین ترتیب تعدادی از دختران باسواد می‌شدند و بقیه که اکثریت قریب به اتفاق بودند به حال بی‌سوادی باقی می‌ماندند، در این نوع منازل اغلب زنان صاحب خانه هم که بی‌سواد بودند با اجازهٔ همسرشان نزد عالم محترمی که دعوت به تدریس می‌شد درس می‌خواندند.

تا کنون در هر جا، هر چه کتاب به رشتهٔ تحریر درآمده و هر پژوهشی در زمینهٔ شناخت و معرفی مشاهیر و بزرگان قوم و منطقه‌ای نوشته شده جامعیتی نداشته و آن چنان که شایسته است دانشوران و هنرمندان و پزشکان و صاحبان فضیلت جامعه معرفی نشده به مرور ایام نام آن‌ها در پردهٔ ابهام مانده است.

به این معنی که فقط به ذکر و شرح حال نامداران علم و دانش پرداخته شده، در کنار آن مجموعه‌ها برای مثال نامی از خطاطان بزرگ و استنساخ کنندگان کتب که به علت در اختیار نداشتن کتاب مورد علاقه، سالیان دراز بر خود رنج نهاده کتاب‌های عاریتی را یکی پس از دیگری بازنویسی کرده‌اند، برده نشده که اغلب این کتاب‌ها چند جلدی و مفصّل و گاهی بد خط و ناخوانا بوده است.

در زمان‌های پیش نه تنها رسم بوده بلکه جزو وظایف شرعی شمرده می‌شد که، هر باسوادی حداقل یک بار با خط خود نوشتن کتاب مجید «قرآن کریم» را تقبّل نموده و غالباً کتب مشهور احادیث را بازنویسی کنند.

در سال ۱۳۳۸ش که در دبیرستان‌های مشهد تدریس می‌کردم، روزی در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در یک کتاب خطی خواندم که طُغرل سلجوقی پدر الب ارسلان ۱۱۳ بار قرآن مجید را با دست خود نوشته است. جای تعجب نیست زیرا در ازمنهٔ قدیم که مسلمانان از اعتقادات پابرجایی برخوردار بوده اند بر خود لازم و واجب دانسته اند که خواندن درستِ قرآن کریم را فرا گیرند و به علت داشتن فراغت، روزی چند بار به تلاوت آن بپردازند، و لااقل یک نسخه را با دست خود بنویسید، در نتیجه اغلب خانه‌ها دارای قرآن بوده و آن را به خاطر عظمت مقام در «رَفّ» یعنی طاقچهٔ بالای اتاق خود نگهداری می‌کردند. صاحبان دانش و

حتی باسوادان معمولی چون می‌خواستند این کتاب آسمانی و مورد علاقهٔ خود را استنساخ کنند سعی داشتند علاوه بر کسب اجر اُخروی، یادگاری ماندگار از خود داشته باشند، روی این اصل مدتی طولانی را صرف تمرین خط از روی نوشته‌های خوشنویسان زمان خود می‌کردند تا قرآنی خوانا و خوش‌خط بر جای گذارند.

ازروزگاران قدیم تا یک صد سال پیش، از نظافت و بهداشت خبری نبود. واعظان و خطیبان با بیان حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله وعلیه وسلم) «اَلنِّظافَةُ مِنَ الْایمانِ» مردم را به تمیزی لباس و سر و وضع و رفتن به حمام و غسل و وضو، وادار می‌کردند، در بیشتر شهرها و مناطق، آب به قدری نبوده که احتیاجات مردم را جواب‌گو باشد، بچه‌ها و نوجوانان که وسائل تفریح و سرگرمی به جز خاک و گل نداشتند، اسباب‌بازی و وسائل سرگرمی خود را با گل درست می‌کردند. بیشتر بازی‌شان، شایان و چالان و گرد و بازی و الک دولک بود که بر روی زمین و با تماس دست‌ها با خاک انجام می‌شد، بعد از بازی دست‌ها را بر هم زده بر سر سفرهٔ غذا می‌نشستند، برای هر کس کاسه و بشقاب جداگانه‌ای در کار نبود، قاشقی وجود نداشت اگر بود ساخته از چوب بود. یک کاسهٔ بزرگ غذای آبکی را در وسط سفره می‌نهادند و در آن نان می‌ریختند و به اصطلاح تلید (ترید) می‌کردند، اهل خانه همگی دست در آن کاسه می‌کردند و می‌خوردند، در نتیجه اگر یکی از آن جمع به مرضی دچار بود به دیگران منتقل می‌شد. یکی ضعیف بود از پا در می‌آمد و زود تلف می‌شد و یکی قوی بود مدت بیشتری دوام می‌کرد. چشم‌درد بی‌داد می‌کرد کمتر بچه‌ای بود که دائماً دست در خاک نداشته باشد و شب از درد چشم ننالد. به علل مختلف دست و پا می‌شکست، بدین منظور طبیب و کحّال «چشم‌پزشک» و شکسته‌بند در هر شهر و برزن یافت می‌شد و حکیمان و پزشکان محلی روی تجربیاتی که اندوخته بودند به کمک کتاب *تحفه حکیم مؤمن* بیماران را مداوا می‌کردند و در رشتهٔ خود تخصصی حاصل نموده بودند.

در این کتاب سعی شده است تا آنجا که حافظه یاری دهد و تا آنجا که دیگران کمک کنند و نوشته‌ها و آثار برجای‌مانده اطلاعاتی به دست دهند شرح حال خطاطان و استنساخ‌کنندگان کتب، مؤلفان، ادبا و شعرا، عرفا، ریاضی‌دانان، حقوق‌دانان، پزشکان، معماران، و دیگر هنرمندان قدیمی نوشته و معرفی شوند تا محتوای این کتاب با کتب نوشته شده وجه تمایزی داشته باشد.

شکی نیست که بسیاری از دانشمندان و صاحبان هنر در رشته‌های گوناگون به علل مختلف از قلم افتاده اند اما چه توان کرد که دسترسی بدانها از حوصله و توان من خارج است زیرا وفای به عهد برخی از اشخاص عمر نوح و صبر ایوب لازم دارد.

عبدالحمید حیرت سجادی

در سال ۹۰۹ که در سند صفحهٔ روبه‌رو ذکر شده است شیخ احمد نامی از سبزوارِ زنجان به سنندج می‌آید و آبادی باینچو یا پایین‌جوب را که معمولاً در کردی مشکل را خلاصه می‌کنند، خریداری می‌کند و این بیع با حضور مردان برجستهٔ سنندجی انجام گرفته، بعدها نوادهٔ این شیخ احمد در آبادی مالک بوده اند که دولت از اینها مالیات می‌خواهد یا اینکه می‌خواهد از آنها پس بگیرد به خیال اینکه این ملک به طور تیول و بخشش به شیخ احمد رسیده است، نوادهٔ شیخ این سند را برای مرحوم عبدالمجید ملک‌الکلام که در تهران اقامت داشته می‌فرستند و تقضای کمک می‌کنند ایشان علاوه بر کمک به آنان در حاشیه شرحی نوشته و گفته است: می‌گویند دهکدهٔ محقری را که سنه‌دژ نام داشته سلیمان‌خان اردلان در سال ۱۰۴۷ به شهر تبدیل نموده در صورتی که این غلط است. لفظ سنندج در این سند در چند جا با مشاهیر معتبر آن که شاهد این معامله بوده اند ذکر شده و اردلان نام این منطقه بوده است نه نام طایفه‌ای.

[illegible]

فصل ۱

فصل ۱

پیشینه

سیر عرفان و تصوف در ایران

عرفان نام علمی است از علوم الهی و موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات او است. شناسایی حق به دو طریق میسر است: یکی به طریق استدلال از اثر به مؤثّر و از فعل به صفت و از صفات به ذات و این روش مخصوص علما است. دوم به طریق تصفیه باطن و تخلیه سرّ از غیرِ الله و تخلیه روح و آن طریق انبیاء و اولیاء و عُرفاست و این معرفت و آگاهی کشفی و شهودی غیر از مجذوبِ مطلق کسی را میسّر نیست مگر به سبب طاعت و عبادتِ قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سرّی و خفی.

تصوّف نام مکتبی فکری و مشربی روحانی است که در دیانت اسلام از آغاز به ظهور آمده و در قرن هفتم و هشتم میلادی در سراسر ممالک اسلامی بسط و انتشار یافته است و هم از آن تاریخ در کشور ایران نیز به وجود آمده است. این مکتب که از آن به «طریقت» یا «مذهب صوفیان» تعبیر می‌کنند، روش خاصی است در تربیت روحانی نفس که به وسیلهٔ آن به مقصود نهایی و مطلوب اصلی که عبارت از «حقیقت مطلقه» باشد، توان رسید. شاگردان این مکتب را که رهنوردان طریق حق اند «صوفی» نام نهاده اند.

در وجه تسمیه صوفی گفته اند که چون نخستین زاهدان مسلمان از دنیا و زخارف آن اعراض کردند و لذایذ جسمانی را ترک نمودند، غالباً جامه‌ای از صوف (پشم) به تن می‌کردند. از این رو این نمدپوشانِ تارک دنیا را «صوفی» نام نهاده اند.

آغاز تصوف: طالبان حقیقت و عاشقان معرفت در کشور ایران مانند سایر اماکن جهان به طُرق مختلف به سوی هدف واحد رفته اند تا به مقصود حقیقی و محبوب روحانی رسیده اند و چون حقیقت، واحد و یکتاست، بنابر این نزد ایشان قاعدهٔ «الطریق الی الله به عدد انفاس الخلایق» اصلی محکم بوده است که: «از هر دلی به سوی حضرت دری است». پس سیر تصوف از دل شروع می‌شود و عاقبت به دامان عرش عظمت الهی منتهی می‌شود.

بعد از قرآن ریشهٔ مبادی صوفیه را در کلمات عرفانی و سخنان معنوی حضرت علی بن ابی‌طالب(ع) می‌توان یافت و ایشان در بعضی خطب و کلمات خود، پایه و رکن تصوف را بنیاد نهاده اند و از اینجاست که تمام فرق متصوفه سلسله مراتب خود را در سیر و سلوک به «شاه اولیاء» و مقتدای درویشان میرسانند و در هر کسوت که باشند علی(ع) را مولای خود می‌دانند.

در قرن اول و دوم هجری بذر اولیهٔ تصوف در مزرعهٔ قلوب پاک و ضمایر نورانی صاحبدلان کاشته شد و چون قرن سوم و چهارم رسید، نهالی بارور شد. ظاهراً قدیم‌ترین مردی که به لقب «صوفی» ملقب شده ابوهاشم کوفی است که در شهر رمله از بلاد فلسطین خانقاهی بنیاد نهاد. از دیگر قدماء ایشان ذوالنون مصری است بعد از او حسین بن منصور حلاج است و او اهل بیضاء فارس بود. دیگر معروف کرخی است و چون پدرش نصرانی بود به ترسازاده ملقب شده است. شیخ شبستری با اشاره به او گفته است:

به ترسا زاده ده دل را به یکبار   مجرّد شو ز هر اقرار و انکار

گویند معروف کرخی مشرب تصوف را از علی بن موسی الرضا(ع) آموخته است.

اجلّهٔ مشایخ فارسی‌زبان عبارت اند از: ابوالحق ابراهیم ادهم، ابایزید طیفور بن عیسی اهل بسطام، منصور بن حلاج، شیخ ابوالحسن خرقانی، خواجه ابوسعید ابوالخیر، ابوالمجد مجدود بن آدم متخلص به سنائی اهل غزنه، فریدالدین محمد عطار نیشابوری، جلال‌الدین محمد مولوی، شمس‌الدین تبریزی، فخرالدین ابراهیم بن شهریار همدانی، شیخ محمد بن عبدالکریم شبستری، و نورالدین عبدالرحمن جامی.

سلسله‌های صوفیه

فهرست اجمالی سلسله‌های تصوف:

۱. اویسیه که سلسلهٔ ایشان به اویس قرنی یمنی می‌رسد.
۲. ادهمیه منسوب به ابراهیم ادهم که جماعت چشتیه (پیروان شیخ احمد جام) از آن فرقه منشعب شده است.
۳. طیفوریه که به بایزید بسطامی ختم می‌شود.
۴. کبراویه که به شیخ نجم‌الدین کبری می‌رسد.
۵. معروفیه منسوب به شیخ معروف کرخی (امام المتصوفه) که از این سلسله که «ابوالسلاسل» شمرده می‌شود چهارده سلسله به شرح زیر منشعب شده است:

الف. سهروردیه: منسوب به شیخ شهاب الدین سهروردی زنجانی است؛
ب. مولویه: منسوب به جلال‌الدین محد بلخی؛
ج. نوربخشیه: منسوب به سید العرفاء محمد نوربخش متولد در قاین و متوفی به سولقان؛
د. صفویه: منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی؛
هـ نقشبندیه: منسوب به خواجه بهاءالدین عمر النقشبند بخارایی؛
و. قادریه: منسوب به شیخ عبدالقادر محی‌الدین بن ابی‌صالح موسی گیلانی؛
ز. ذهبیه: که از پیروان خواجه الحق ختلانی متوفی در قرن نهم اند. از آنجا که شیخ به سیدعبدالله

یکی از تلامیذ خود گفت: «عبدالله ذهب» به ذهبیه معروف شدند؛
ح. رفاعیه: منسوب اند به امام احمد بن علی الحسینی الواسطی؛
ط. جمالیه: منتسب به پیر جمال‌الدین اردستانی؛
ی. بکتاشیه: پیروان سید محمد رضوی معروف به حاجی بکتاش؛
یا. قونیویه: منسوب به شیخ صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی؛
یب. انصاریه: سلسلهٔ پیر حاجات خواجه عبدالله بن ابی‌منصور محمد الانصاری؛
یج. خلوتیه: منسوب به سیف‌الدین خلوتی؛ و
ید. نعمت‌اللهیه: که از بزرگ‌ترین سلسله‌های تصوف در ایران است.[۱]

سلسله‌های طریقت و تصوف در کردستان

از قدیم‌الایام در کردستان دو طریقهٔ تصوف به نام‌های نقشبندیه و قادریه وجود داشته است. در این دو طریقه مردان بزرگی که در علم عرفان سرآمد اقران عصر خود بودند به ارشاد طالبان و نشر تعالیم خود که در مسیر احکام و شرایع اسلامی بود، مشغول شدند. رئیس‌الطریقین (نقشبندیه و قادریه) حضرت امام جعفر صادق[ع] است.

از آنجا که مادر محمد بن ابی‌بکر اسماء بنت عمیس الخثعمیه است که بعد از فوت ابوبکر به ازدواج علی‌علیه‌السلام درآمد و نیز أم فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر مادر امام جعفر صادق[ع] است، لذا حضرت امام جعفر صادق با افتخار فرموده است: «وَلَدَنِی الصِّدیقُ مَرَّتَینِ». به این واسطه است که مردم کردستان ارادت و دلبستگی خاصی به حضرت امام جعفر صادق دارند و طریقه‌های تصوف خود را از سلسلهٔ ایشان گرفته اند.

فیض‌بخشان و مرشدان طریقهٔ نقشبندیه بدین قرار اند:

امام جعفر صادق[ع] رئیس‌الطریقین نقشبندیه و قادریه، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوعلی فارمدی (نقشبندیه و قادریه)، خواجه یوسف همدانی، عبدالخالق غجدوانی، مولانا عارف ریوگری، خواجه محمود انجیر فغنوی، خواجه علی رامتینی، خواجه محمدبابا سماسی، سید امیر کلال بخاری، شیخ محمد بهاءالدین شاه نقشبند، خواجه علاءالدین عطار، خواجه محمد پارسا، خواجه یعقوب چرخی حصاری، خواجه عبیدالله احرار، (از ابوعلی فارمدی تا خواجه عبیدالله احرار را طریقهٔ خواجگان یا رشته خواجگان گویند)، شیخ محمد زاهد، درویش محمد، شیخ محمد خواجگی امکنگی، شیخ مؤیدالدین محمد باقی بالله، شیخ احمد فاروقی سرهندی امام ربانی، شیخ محمد معصوم، شَیخ سیف‌الدین، سیدنورمحمد بدوانی، شیخ شمس‌الدین حبیب‌الله مظهر جان جانان، شیخ عبدالله دهلوی، مولانا شیخ ضیاءالدین خالد کرد، شیخ عثمان سراج‌الدین، شیخ محمد بهاءالدین، شیخ ضیاءالدین عمر، شیخ نجم‌الدین، شیخ علاءالدین،

---

۱. *ایرانشهر* ج ۱ ص ۵۹۷ ـ ۶۱۰.

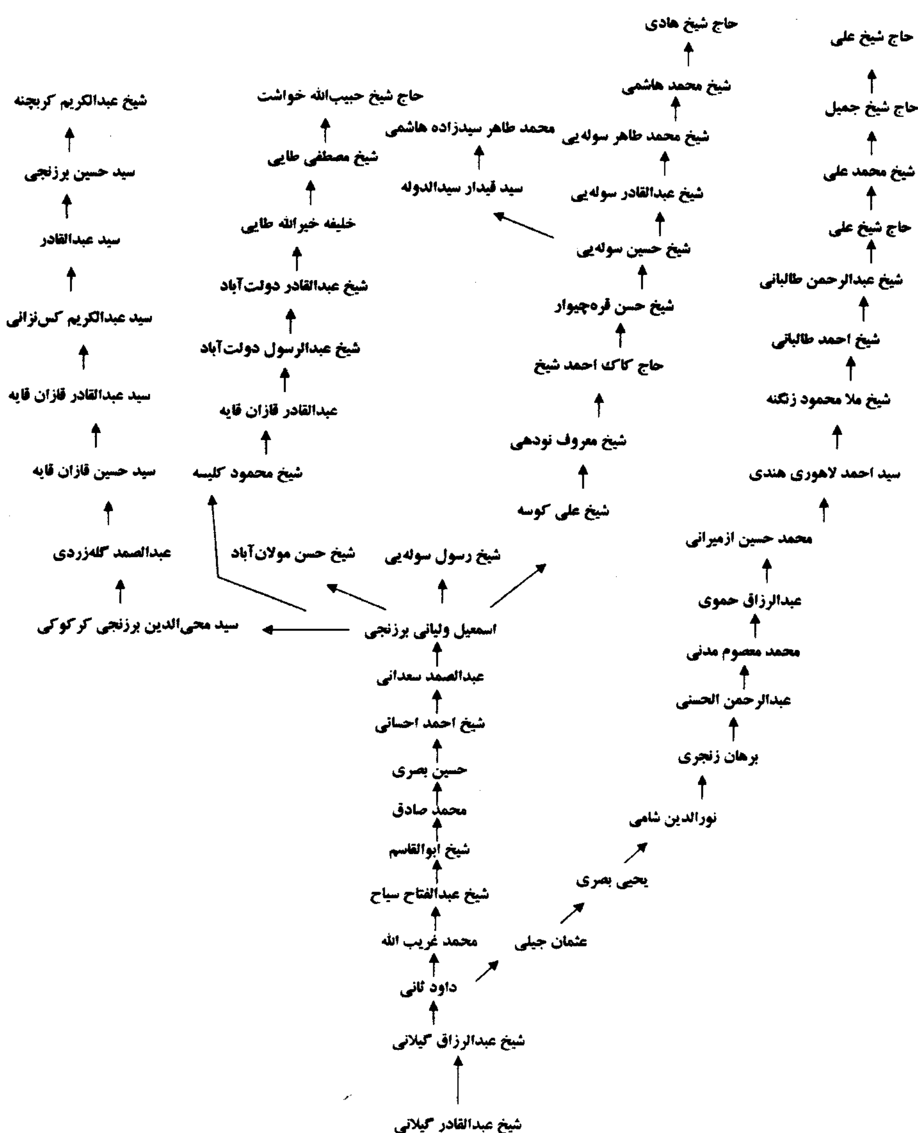
و شیخ عثمان. از شیخ بهاءالدین شاخهٔ دیگری جدا شده که نام مرشدان به ترتیب این کسان اند: محمد حسام‌الدین، بهاءالدین ثانی، و شیخ معتصم.

سلسله‌نسب طریقهٔ قادریه بدین قرار است: محمد رسول‌الله(ص) علی بن ابیطالب(ع) حسن بصری، حبیب عجمی، داود طایی، امام حسن مَجتبی، امام زین‌العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسی کاظم، علی بن موسی الرضا، معروف کرخی، سری سقطی، شیخ جنید بغدادی که به القابی چند مشهور است از جمله (سید الطائفه، لسان‌القوم، قطب اعظم، سلطان‌الطائفه، قطب علوم، تاج‌العارفین، تاج‌العرفا، سیدالمشایخ و سلطان‌المحققین)، ابوبکر شبلی، ابوالفضل تمیمی، ابوالفرج الطرسوسی، شیخ علی القرشی الهکاری، ابوسعید مخزومی، شیخ عبدالقادر گیلانی، (پیروان شیخ عبدالقادر گیلانی طریقهٔ قادری را تشکیل داده اند و نام این طریقه از او گرفته شده است) شیخ عبدالرزاق گیلانی، و داوود ثانی (شکل ۴).

طریقهٔ قادری از داوود ثانی به دو طریقهٔ برزنجی و طالبانی منشعب شده است. سادات برزنجی عبارت اند از: محمد غریب‌الله، شیخ عبدالفتاح سیاح، شیخ ابوالقاسم، محمد صادق، حسین بصری، شیخ احمد احسائی، عبدالصمد سعدانی، اسمعیل ولیانی برزنجی، از اینجا طریقه قادریه پنج شاخه می‌شود:

- شاخهٔ نخست: شیخ علی کوسه، شیخ معروف نودهی، حاج کاک احمد شیخ سلیمانی، شیخ حسن قره‌چیوار، شیخ حسین سوله‌ای، یک رشته: سیدقیدار سیدالدوله، محمد طاهر سیدزاده هاشمی. در این شاخه از شیخ حسین سوله‌ای یک رشته منشعب می‌شود که مرشدان آن عبارت اند از: شیخ عبدالقادر سوله‌ای، شیخ محمدطاهر سوله‌ای، شیخ محمد هاشمی، حاج شیخ هادی.
- شاخهٔ دوم: شیخ رسول سوله‌ای...
- شاخهٔ سوم: شیخ حسن مولان آباد..
- شاخهٔ چهارم: شیخ محمود کلیسه، عبدالقادر قازان قایه، شیخ عبدالرسول دولت‌آباد، شیخ عبدالقادر دولت‌آباد، خلیفه خیرالله طایی، شیخ مصطفی طایی، حاج شیخ حبیب‌الله خواشت.
- شاخهٔ پنجم: سیدمحی‌الدین برزنجی کرکوکی، عبدالصمد گله‌زردی، سیدحسین قازان قایه، سید عبدالقادر قازان‌قایه، سید عبدالکریم کس نزانی، سید عبدالقادر، سید حسین برزنجی، شیخ عبدالکریم کربچنه.

مرشدان طریقهٔ دوم از داوود ثانی که به رشتهٔ قادری طالبانی تبدیل شده است عبارت اند از: عثمان جیلی، یحیی بصری، نورالدین شامی، برهان‌الدین زنجری، عبدالرحمن الحسنی، محمد معصوم مدنی، عبدالرزاق حموی، محمد حسین ازمیرانی، سید احمد لاهوری هندی، شیخ ملا محمود زنگنه، احمد طالبانی، شیخ عبدالرحمن طالبانی، حاج شیخ علی، شیخ محمدعلی، حاج شیخ جمیل، و حاج شیخ علی.



شکل ۴. شجرهٔ مشایخ طریقه‌ی قادریه
منبع: شجره‌نامهٔ تهیه‌شدهٔ به وسیله مرحوم سید طاهر هاشمی دولت‌آباد
(سند چاپ شده و قاب‌شدهٔ آن در منزل مرحوم شکرالله بابان موجود است.)

فصل ۱
بخش اوّل: عرفا و علما

میرزا سلیم (۱۱۵۴ـ ۱۲۱۴ق)

میرزا سلیم که تخلص به سلیم و سلیمی نموده در سال ۱۱۵۴ق متولد شد و در سال ۱۲۱۴ق در سن شصت سالگی وفات یافت. او در انواع علوم زمان خود به حدّ تبّحر و استادی رسید، آن‌چنان که مورد تکریم قاطبهٔ مردم کردستان بود. اشعاری از وی در بیاضی که مجموعه‌ای از اشعار شعرای کرد بود و در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۳۹۹۶ ضبط است، یافته شده که به‌اشتباه آن را به سلطان سلیم عثمانی نسبت داده اند. صاحب *حدیقهٔ امان‌اللهی* نیز وی را از شعرای سنندج معرفی کرده است.

اینک سه غزل از وی:

چنان بلای تو بر جان مبتلای من است — که وصل نیز در این ابتلا بلای من است
مرا جفاست مراد از تو زانکه می‌دانم — که اعتماد جفای تو بر وفای من است
وفا و مهر تو با اهل عیش ارزانی — مرا بس اینکه غمت خاصه از برای من است
به بزم درد ز بس کز غمت همی مُردم — کنم خیال که هر لحظه در عزای من است
به تاج چرخ «سلیمی» فرو نیارد سر — اگر ز لطف بگویی که او گدای من است

و از اوست:

نماند طاقت هجران و دردناک شدم — ترحّمی، هله ای، بی‌وفا هلاک شدم
مرا اگرچه مسیحا به پای بوسه زدی — به دست و پای سگانِ درِ تو خاک شدم
نمی‌کشد به در خانقه دلم هرگز — به دَیر تا به گریبان چاک چاک شدم
ز حسرت می نابم که خشک شد رگ و پی — نماند خونم و بریان چو چوب تاک شدم
من ار به دوزخ غم سوختم «سلیم» و لیک — ز هر گنه که به جز عاشقی است پاک شدم

و نیز از اوست:

زهی درد فراق و سوز هجرت راحت دل‌ها — غم عشقت در اقلیم محبت حل مشکل‌ها
نهنگ‌آسا در آب دیده مردان بلاپرور — نهاده رو به سوی قلزم عشقت ز ساحل‌ها
ثواب حج کند حاصل فقیه اما نَمی‌داند — که در بی‌حاصلی دارند عشاق تو حاصل‌ها
سبکروحی که طوف کوی جانان کرد مردانه — بوادی سعادت بی‌قدم طی کرده منزل‌ها
«سلیمی» یار لب در نطق و از کاکل گره بگشود — گمان‌ها شد یقین و گشت ثابت جمله باطل‌ها[1]

حیدر سنندجی

ملا حیدر متخلص به «حیدر»، فاضلی بوده است گوشه‌نشین و زاهدی مجرد و خلوت‌گزین، صاحب حَسَب و نَسَب و اهل شعر و ادب، عمری را در تقوی و عبادت سپری کرده و نصیحت و خیرخواهی مسلمانان را وجههٔ همت خود ساخته بود.

رونق[2] در *تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌للهی* از او زیاد ستایش کرده و بنا به نوشتهٔ وی، ملا حیدر در انواع شعر از غزل و رباعی و قصیده، دیوانی داشته و علاوه بر آن کتابی به سبک مثنوی مشتمل بر مسائل دینی و اخلاقی و مباحث عرفانی به رشتهٔ نظم کشیده که ابیات ذیل از آن است[3]:

ذکر آن نبود به تقریر و بیان — یادگیری از فلان ابن فلان
ذکر آن باشد که عشق ذوالجلال — با تو گوید بی‌زبان و قیل و قال
ذکر بی‌چون همچو او بی‌چون بود — وز حروف و صوت ما بیرون بود
جمله بت‌ها را شکسته چون خلیل — رسته از قید قیاسات و دلیل
ذات جوید از وَری ثم الوری — وحدت اندر کثرتش نبود روا
مطلب آن باشد که ایمانی به غیب — حاصل آید خالی از تقلید [و] ریب
هست بالا زین سلوک جَزْبَه هم — لیک کم کس می‌نهد آنجا قدم
عشق پیغام خدا را سوی جان — بُرد تا شد جانب قالب روان
ممکنی، کی سوی واجب پی بری — مر به بال عشق او آنجا پری
عشق را راهی است پُرخوف و خطر — کس ندارد غیر او آنجا گذر
عشق احمد برد اندر لامکان — تا به «اَوْاَدْنی» رسانیدش نشان
عشق، بتواند که در پردهٔ صفات — بگذرد تا بارگاه خاص ذات
چون خدا اندر ملک عشقی ندید — آمد و از غیرت آدم آفرید

---

۱. عبدالحمید حیرت سجادی، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۱۱ و ۴۱۲.
۲. میرزا عبدالله سنندجی متخلص به رونق در سال ۱۲۶۵ ق این تذکره را که موضوعش شرح حال و اشعار ۴۳ نفر از شعرای زمان امان‌الله خان اول است، تألیف کرده است.
۳. بابا مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

مظهر جمله صفات خویش کرد عاشق محرم به ذات خویش کرد
جلوه‌گر شد در دل او عشق ذات محو شد سر تا قدم اندر صفات
چون حضورش دایم و کامل شود وصف بی‌چونی ازو حاصل شود
ذکر بی‌چون را کند بی‌کیف و کم بی‌حروف صوت و بی‌نقش قلم
ذکر بی‌چون غیر بی‌چون ای فنا چون تواند آورد آن را به جا
چون شدی محرم به اسرار خدا بشنوی مر ذکر بی‌چون را صدا
نه بود آن داخل و نه منفصل نه بود آن خارج و نه متصل
آن صدا چِبْوَد تجلّی الکلام گفتمت رمزی و باقی والسلام[1]

محنت

شاعری است پرمایه و عارفی است بلندپایه، دیوان خطی او در بخش نسخ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است. آن طور که از اشعارش فهم می‌شود، میزان زهدش با ارزش شعرش برابری دارد و در طریقت پیرو مسلک شیخ سراج‌الدین نقشبندی است. تَیَمُّناً این اشعار از دیوان او انتخاب شد:

فغان از دست تو ای چرخ چپ گرد فکندی مُهره ام از تختهٔ نرد
به ششدر مات کردی شاه عالم جهان از داغ دردش با رخ زرد
یکی را برنشاندی بر سر گاه یکی با درد و آه و نالهٔ سرد
رها کن جان «محنت» در کشاکش که تا باشد به‌کلی در جهان فرد

و از اوست:

برآمد گلرخم چون مهر تابان دلم از تاب رویش مانده حیران
زنخدانش به سان چاه زمزم دهد هر بیدلان را آب حیوان
مُسَخَّر کرده عالم آن دل‌افروز به کف دارد مگر مُهر سلیمان
بُتُ اعظم اگر رویش ببیند ز حسن او کند بتخانه ویران
ز رشک غنچهٔ میم دهانش ز گل صد پاره شد چاک گریبان
مگر یارم ز کاکل پرده برزد نسیم از بوی او شد عنبرافشان
دمادم خون چکد از جان مجروح ز قوس ابرو و از تیر مژگان
ز درد فرقت داغ زمانه بگرید چشَم من چون ابر نیسان
ز هجران میان سرو رفتار دلی دارم به سان مار پیچان
پریشان گشته کاکل بر رخ دوست که شد زو نافه کاسد مشک جیران
چنان بی‌خود فتادم از غم او که دیگر من نه سر دارم نه سامان

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

که تا دلبر در آید در میان فرد　　دل خود کرده ام از غیر عریان
اگر پرسش کنی از حال «محنت»　　به سان کاکلت گشته پریشان[1]

حاج ملا قاسم پایگلان

زاهد گوشه‌گیر و علامهٔ نحریر حاج ملا قَاسم فرزند عبدالحق از مردم آبادی پایگلان است. وی یکی از فضلای عالی‌قدر و اولیای کبار عصر خود بوده که از کرامات و مکاشفات و مناقب او داستان‌ها نقل می‌کنند. خط نسخ را خوب می‌نوشته و کتب علمی و درسی زیادی را به خط زیبای خود نگاشته است. طبع شعر نیز داشته و به فارسی و کردی شعر می‌سروده و چند متنی از جمله تهذیب‌المنطق و تهذیب‌الکلام علامه تفتازانی را به رشتهٔ نظم کشیده است. تاریخ تولد و وفات وی معلوم نیست.[2] فقط از روی تاریخ‌هایی که در پایان چند کتابی که به خط خود نوشته، می‌توان به طور قطع او را از رجال اواسط تا نزدیک اواخر قرن سیزدهم دانست؛ از جمله در آخر نسخه‌ای از *صحیح بخاری* که به خط زیبای خود کتابت کرده و تعلیقاتی هم بر آن نوشته و متعلق به کتابخانهٔ شخصی آقای حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام سنندجی است، تاریخ اتمام را سال ۱۲۵۰ق قید کرده است. همچنین کتاب *جمعُ‌الجوامع* را که به خط خود نوشته است با این عبارات به پایان رسانیده است:

«و کُنتُ فی اَیّامِ التَّسویدِ عَلی قَدَمِ التَّقَرُّبِ راجِیاً مِنهُ تَعالی التَّقَرُّبَ اِلی الطافِهِ وَ الامانَ مِن سخطِهِ بِأسعافِهِ وَ أناَ المُتلوثُ بِأکدارِ الامانی قاسِمَ الپایگلانی وَ صَلَّی الله تَعالی وَ سَلَّم، عَلَی الفَخرِ الاَتمّ، فی تاریخ ۱۲۴۶ هجری». در پایان یکی دیگر از مکتوبات او که رسالهٔ کوچکی است در عالم صرف چنین آمده است: «کَتَبهُ القاسِمُ بَمِدادٍ لا یَجری وَ قَلَمِ لا یَسری سنه ۱۲۱۵ من الهجرة».

اشعار عربی زیر نمونه‌ای از طبع وَقّاد اوست که یک مسئلهٔ اصولی در آن گنجانده شده است:

اذا ما تجلت بصبح الجبین　　ولیل العذار مصاباً ارانی
فقلت الضمان علیک لما ان　　تجارب ارواح اهل الامانی
فقالت محیای دارالحروب　　و ما دار حربٍ بدار ضمانٍ[3]

ترجمه: خود را هدف آن دو تیر پیشانی سپید و زلف سیاه می‌بینم و از ترس آن که کشته شوم، گفتم چون با مشتاقان و آرزومندان خود می‌جنگی، ضامن جان من تویی. گفت رخسار من میدان جنگ است و میدان نبرد جای ضمانت نیست (در میدان جنگ جان کسی در امان نیست).

مؤلف می‌گوید:

---

۱. عبدالحمید حیرت سجادی، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۲۶.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

در سال ۱۳۴۷شمسی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۳۸ حکمت، مجموعه‌ای خطی دیدم شامل چند رساله. در یک مجلد رساله‌ای در عروض بود به خط ملاقاسم پایگلانی که تاریخ کتابت آن ۱۲۳۲ق و در پایان دو غزل از سروده‌های فارسی خود را نوشته بود. معلوم می‌شود این رساله همراه کتاب‌های دیگری به مرحوم علی‌اصغر حکمت که در هنگام تصدی وزارت فرهنگ سفری به سنندج کرده، به وی اهدا شده است. در زیر دو غزل مورد اشاره آمده است:

یارب نگار را چه ملالی دچار شد ... کامروز از نظرگه ما برکنار شد
بگذر نسیم! بر سر کویش ز ما بگو ... از ما خطا چه دید که رو در ستار شد
تا روی چون مهت به حجاب است ساقیا ... صهبای عشق در سر ما پُرخمار شد
مستان دگر به می ننمایند رغبتی ... تا چشم مست تو به نگه میگسار شد
از دوریت مجال صبوری کجا بود ... کز دیده نور رفت ز دل هم قرار شد
ای یار می‌فروش ز ما نکته‌ای نیوش ... پوشیدگی به دور جمال تو عار شد
پوشیدن جمال چه نفعت دهد دگر ... عشق من و تو بر همه‌کس آشکار شد
«قاسم» فدای دیده مست تو می‌شود ... کز جام عشق تست چنین هوشیار شد

***

بیا به باغ تماشای اهل سودا کن ... به یک نظر دل صد هوشمند شیدا کن
دمی به جلوه در آر آن نهال نورس را ... به باغ و راغ تو طاوس و کبک رسوا کن
تو ای سمنبر من در چمن بیا بگذر ... دل گرفته ما را به عشوه‌ای وا کن
بیا دمی به دبستان عاشقان جانا ... ز «با» و «لا» برهان جمله محو بالا کن
ز دود سینهٔ ما آفتاب گشته نهان ... بیا و رحم بر این دود سینهٔ ما کن
چو گل به طَرف چمن خیمه زد به گاه بهار ... نهان به خانه بس ای دوست میل صحرا کن
به طرف بام تو هر شام کبک‌وش بخرام ... ز شور و ولوله غوغای حشر برپا کن
تفقدی کن و یک بار جلوه‌ای بنما ... به عمق سینهٔ «قاسم» همیشه مأوا کن[۱]

صحیح بخاری نمونه‌ای است از کتاب‌هایی که این شخص محترم با دست خود استنساخ کرده است.

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۲۷

وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا

باب كيف كان بدء الوحي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وقول الله تعالى عز وجل انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده
اخبرنا الشيخ ابو ذر عبد بن احمد بن محمد الهروي الحافظ قراءة عليه في المسجد الحرام بمكة سنة احدى وثلثين واربعمائة قال
اخبرنا ابو محمد عبد الله بن احمد بن حمويه السرخسي بهراة سنة ثلث وسبعين وثلثمائة وابو اسحق ابراهيم بن احمد بن ابراهيم المستملي
ببلخ سنة اربع وسبعين وثلثمائة وابو الهيثم محمد بن المكي بن محمد بن زراع الكشميهني قالوا اخبرنا ابو عبد الله محمد بن
اسمعيل البخاري قال حدثنا الحميدي نا سفيان نا يحيى بن سعيد الانصاري اخبرني محمد بن ابراهيم التيمي انه سمع علقمة
ابن وقاص الليثي يقول سمعت عمر بن الخطاب رضه على المنبر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما الاعمال بالنيات
وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او الى امراة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه حدثنا عبد الله بن يوسف
اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان الحارث بن هشام سال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال يا رسول الله كيف ياتيك الوحي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احيانا ياتيني مثل صلصلة الجرس وهو اشده علي
فيفصم عني وقد وعيت عنه ما قال واحيانا يتمثل لي الملك رجلا فيكلمني فاعي ما يقول قالت عائشة ولقد رايته ينزل
عليه الوحي في اليوم الشديد البرد فيفصم عنه وان جبينه ليتفصد عرقا حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير قال حدثنا الليث
عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم من
الوحي الرؤيا الصالحة في النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حبب اليه الخلاء وكان يخلو بغار حراء فيتحنث
فيه وهو التعبد الليالي ذوات العدد قبل ان ينزع الى اهله ويتزود لذلك ثم يرجع الى خديجة فيتزود لمثلها حتى جاءه الحق
وهو في غار حراء فجاءه الملك فقال اقرا فقلت ما انا بقارئ قال فاخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرا
فقلت ما انا بقارئ فاخذني فغطني الثانية حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقرا فقلت ما انا بقارئ فاخذني فغطني الثالثة
ثم ارسلني فقال اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرا وربك الاكرم فرجع بها رسول الله صلى الله عليه وسلم
يرجف فؤاده فدخل على خديجة بنت خويلد رضي الله عنها فقال زملوني زملوني فزملوه حتى ذهب عنه الروع فقال
لخديجة واخبرها الخبر لقد خشيت على نفسي فقالت خديجة كلا والله ما يخزيك الله ابدا انك لتصل الرحم وتحمل الكل وتكسب
المعدوم وتقري الضيف وتعين على نوائب الحق فانطلقت به خديجة حتى اتت به ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى
ابن عم خديجة وكان امرءا تنصر في الجاهلية وكان يكتب الكتاب العبراني فيكتب من الانجيل بالعبرانية ما شاء الله ان يكتب
وكان شيخا كبيرا قد عمي فقالت له خديجة يا ابن عم اسمع من ابن اخيك فقال له ورقة يا ابن اخي ماذا ترى فاخبره
رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر ما راى فقال له ورقة هذا الناموس الذي انزل الله على موسى يا ليتني فيها جذعا يا ليتني
اكون حيا اذ يخرجك قومك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم او مخرجي هم قال نعم لم يات رجل قط بمثل ما جئت به
الا عودي وان يدركني يومك انصرك نصرا مؤزرا ثم لم ينشب ورقة ان توفي وفتر الوحي قال ابن شهاب واخبرني
ابو سلمة بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله الانصاري قال وهو يحدث عن فترة الوحي فقال في حديثه بينا انا امشي
اذ سمعت صوتا من السماء فرفعت بصري فاذا الملك الذي جاءني بحراء جالس على كرسي بين السماء والارض فرعبت منه فرجعت
فقلت زملوني زملوني فانزل الله تعالى يا ايها المدثر قم فانذر الى قوله والرجز فاهجر فحمي الوحي وتتابع تابعه
عبد الله بن يوسف وابو صالح وتابعه هلال بن رداد عن الزهري وقال يونس ومعمر بوادره حدثنا موسى
ابن اسمعيل نا ابو عوانة نا موسى بن ابي عائشة نا سعيد بن جبير عن ابن عباس في قوله تعالى لا تحرك به لسانك
لتعجل به قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعالج من التنزيل شدة وكان مما يحرك شفتيه فقال ابن عباس
فانا احركهما لك كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحركهما وقال سعيد انا احركهما كما رايت ابن عباس يحركهما فحرك شفتيه

سنة ثلاث وخمسين ومائتين

۳۲۹

عن القاسم بن محمد عن عائشة

والله لا احلف على يمين فارى غيرها خيرا منها الا اتيت الذي هو خير منه وتحللتها ثنا عمرو بن علي نا ابو عاصم نا
قرة بن خالد نا ابو جمرة الضبعي قلت لابن عباس فقال قدم وفد عبد القيس على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان
بيننا وبينك المشركين من مضر وانا لا نصل اليك الا في اشهر حرم فمرنا بجمل من الامر ان عملنا به دخلنا الجنة وندعو
اليها من وراءنا فقال آمركم باربع وانهاكم عن اربع آمركم بالايمان بالله وهل تدرون ما الايمان بالله شهادة ان
لا اله الا الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وتعطوا من المغنم الخمس وانهاكم عن اربع لا تشربوا في الدباء والنقير و
الظروف المزفتة والحنتمة ثنا قتيبة بن سعيد نا الليث عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة رضي الله عنها ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان اصحاب هذه الصور يعذبون يوم القيمة ويقال لهم احيوا ما خلقتم ثنا ابو النعمان نا حماد بن
زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان اصحاب هذه الصور يعذبون يوم القيمة ويقال
لهم احيوا ما خلقتم ثنا محمد بن العلاء نا ابن فضيل عن عمارة عن ابي زرعة سمع ابا هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى
الله عليه وسلم يقول قال الله عز وجل ومن اظلم ممن ذهب يخلق كخلقي فليخلقوا ذرة وليخلقوا حبة او شعيرة باب قراءة الفاجر
والمنافق واصواتهم وتلاوتهم لا تجاوز حناجرهم ثنا هدبة بن خالد نا همام نا قتادة عن انس عن ابي موسى رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل المؤمن الذي يقرأ القرآن كالاترجة طعمها طيب وريحها طيب والذي لا يقرأ كالتمرة
طعمها طيب ولا ريح لها ومثل الفاجر الذي يقرأ القرآن كمثل الريحانة ريحها طيب وطعمها مر ومثل الفاجر الذي لا يقرأ
القرآن كمثل الحنظلة طعمها مر ولا ريح لها ثنا علي نا هشام انا معمر عن الزهري ح وحدثني احمد بن صالح نا عنبسة
نا يونس عن ابن شهاب اخبرني يحيى بن عروة بن الزبير انه سمع عروة بن الزبير قالت عائشة رضي الله عنها سال اناس النبي صلى
الله عليه وسلم عن الكهان فقال انهم ليسوا بشيء فقالوا يا رسول الله فانهم يحدثون بالشيء يكون حقا قال فقال النبي صلى الله عليه
وسلم تلك الكلمة من الحق يخطفها الجني فيقرقرها في اذن وليه كقرقرة الدجاجة فيخلطون فيه اكثر من مائة كذبة ثنا
ابو النعمان نا مهدي بن ميمون سمعت محمد بن سيرين يحدث عن معبد بن سيرين عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال يخرج ناس من قبل المشرق ويقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم الى فوقه قيل ما سيماهم قال سيماهم التحليق او التسبيد باب قول الله تعالى ونضع الموازين
القسط ليوم القيمة وان اعمال بني آدم وقولهم يوزن وقال مجاهد القسطاس العدل بالرومية ويقال القسط مصدر المقسط
وهو العادل واما القاسط فهو الجائر ثنا احمد بن اشكاب نا محمد بن فضيل عن عمارة بن القعقاع عن ابي زرعة عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كلمتان حبيبتان الى الرحمن خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم

آخر الجزء الرابع وهو آخر كتاب الصحيح الحمد لله وحده
وصلواته على سيدنا محمد النبي الامي وآله
وصحبه الطاهرين و
سلامه

ناظر بستی

اسم او شیخ زین‌العابدین، مولدش قریهٔ بست از قراء شهرستان دیواندره است. گویند مردی زاهد، فاضل، و عارفی کامل بوده. مدام به سیر و سلوک شاغل و به تزکیهٔ باطن غالب اوقات مایل، ظاهر و باطن او مصفا و پاک.

گاهی به گفتن اشعار رغبت می‌نموده. بیشتر ذوق غزل‌سرایی داشته است. اشعار او را بیش از سه هزار بیت تخمین زده اند.

اینک غزلیات وی:

شکسته سنگ هوا شیشهٔ سلامت ما — کمال خانه‌خرابی است استقامت ما
چنین که جذبهٔ عشق است سالک ره عشق — بود به پشت هوا منزل اقامت ما
ز فیض دلکشی نشئهٔ محبت او — به مغز سنگ شود کارگر کرامت ما
به کار سهل فلاطون ز ره مرو «ناظر» — که نیست وسعت خم ظرف جوش حکمت ما

***

گر آن گلچهره برگیرد ز روی خود نقاب امشب — گل مهتاب گیرد زآتش رشکش گلاب امشب
ز بس کز جوش وحشت می‌پرد رنگ رُخ گلشن — به چشم حسرت گل می‌شود نظاره آب امشب
ز خجلت بسکه هست از جوش حسن، اندام او نازک — فتاد از وی رگ برگ سمن در پیچ و تاب امشب
به زخم از خنده مردم را پی مرهم نمک ریزد — تبسّم عاقبت را بشکند در دیده خواب امشب
به از می «ناظر» از چشم خمارآلوده‌ای مستم — که از قلاّب مژگان می‌کشد زور از شراب امشب

***

خم شراب محبت بود پیالهٔ چشم — بود نظارهٔ مستان می دوسالهٔ چشم
نهال قد تو بالا کشید پیش نظر — بلا ز عالم بالا بود حوالهٔ چشم
رُخَت ز کثرت نظارّه‌گر معاینه است — مهی فتاده ز موج نظر به هالهٔ چشم
میان «ناظر» و منظور جای قاصد نیست؟ — نگاه برده و آورده بس رسالهٔ چشم[1]

حاج شیخ شکرالله (؟-۱۳۲۱ق)

در معموره سنندج در محله‌ای که به تپوله مشهور است یعنی تپه کوچک، حضرت هاجر خاتون خواهر حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی(ع) مدفون و زیارتگاه خاص و عام این ملک است. للّه یعقوب نام در جنب مدفن آن حضرت مسجد کوچکی ایجاد و به مسجد هاجر خاتون موسوم ساخته بود، چندان در زمان قدیم آباد نبود تا اینکه جناب قدوةالمحققین حاج شیخ شکرالله فرزند شیخ عبدالغفار کانی مشکانی که شیخ ارشاد و استاد طریقه نقشبندیه و دارای صفات حمیده و صفای باطن و خُلق مهذّب است در این

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۸۲۴.

مسجد سکونت کرده و تعمیر کلی در آنجا نموده و خیلی وسعت به‌آنجا داده و جای بسیار خوبی شده است. اکنون به‌واسطه قرب جوار آن معصومه و احترام حاج شیخ شکرالله این مسجد هم بست شده، مأمن خارج و داخل است و جمعی از اشخاص مرتاض و سالک در آنجا مسکن نموده، چند نفر قاری قرآن همیشه در آنجا اقامت کرده و تکیهٔ فقرا و غربا و مساکین است و تمام نان گذران آنها را حاج شیخ شکرالله متحمل می‌شود. یومیه روزی پنجاه من نان خشک علاوه از خورش و سایر ملزومات مصروف این تکیه و خانقاه است و شخص حاج شیخ شکرالله نیز پناه اهل ملک واقع شده و من جانب الله عقیده و ارادت عموم اهالی نیز نسبت به این بزرگوار به درجه‌ای است که غالباً به جان و دل فدوی او هستند.

شاهزاده معتمدالدوله فرهادمیرزا هنگامی که معزول و به تهران احضار شد از میرزا حسین‌خان سپهسالار وحشت بی‌اندازه داشت خصوصاً سپهسالار این شعر را به او نگاشته بود.

هر چند دائم دشمنی، جای تو در دل داده‌ام مهمان صاحب خانه کُش، در خانه منزل داده‌ام

این شعر بیشتر اسباب تشویش و تردید شاهزاده شده با اعتقاد قلیل که به عقل و صفای باطن جناب مستطاب زبدةالسالکین و قدوةالعرفا حاجی شیخ شکرالله ادامه افاضه داشت، یک شب بعد از معزولی خدمت او رفت و به ایشان مشورت نمود که از اینجا عریضه‌ای به حضور شهریار قاجار عرض و استدعای مرخصی سفر بیت‌الله الحرام بنماید هرگاه او را اجازه دادند از همین جا برود و اگر برای رفتن تهران سخت گرفتند از راه سلیمانیه به طرف بغداد و خاک عثمانی برود و خود را از ورطهٔ بلا برهاند، حاجی شیخ شکرالله نوشتن عریضه و مکنونات خاطر او را قبول نفرمودند و او را اطمینان دادند که در رفتن دارالخلافه هیچ ضرری و زحمت و تخفیف شأنی از برای او حاصل نخواهد شد و پس از یک سال ولایت مملکتی که ده مقابل کردستان باشد به او واگذار خواهد شد. شاهزاده صافی‌ضمیر، خیراندیشی حاجی شیخ شکرالله مدظلّه را قبول و با نهایت اطمینان و خاطرجمعی بعد از چند روز با وجود کثرت برف در اواخر زمستان همین سال مستقیماً برای دارالخلافه حرکت فرمود.[۱]

مردم از وضع رفتار حسام‌الملک و اجزای بدکار او عموم اهل ولایت دلتنگ شدند و کینهٔ او را در سینه جای دادند چون تمام کارهای او از روی غرض بود، محرمانه در خصوص مشیر دیوان مشروحاتی حضور مبارک حضرت والا ولایتعهد گردون مهد عرض کرده و مستدعی شده بود که تلگرافاً او را مأمور نمایند مشیر دیوان را تحت‌الحفظ به آذربایجان روانه نماید از سدرهٔ ولایت عهد استدعای مشارالیه تلگرافی شرف صدور یافته بود این حاکم بزرگوار علی‌الغفة یک روز در اتلق خسرویه تلگراف را به مشیر دیوان نموده و ضمناً گفته بود که من مأمورم شما را زنجیر کرده به تبریز بفرستم مشیر دیوان به فوری قالب بی‌روح و قلب بی‌فتوح می‌شود و قلباً خلاصی خود را از آن ورطهٔ بلا از خداوند غالب و توانا مسئلت می‌کند به اعانهٔ اقبال کارساز در آن موقع و مجلس خلاصی یافته به این معنی حسام‌الملک را تطمیع می‌نماید که خودتان در مال و ملک من مختار هستید هر قدر تقدیم بدهید و مایه بگذارید که رفع تقصیر

۱. *تحفه ناصری.*

از من بشود اطاعت دارم حسام‌الملک او را اجازهٔ معاودت به منزل خود داده مشیر دیوان با وفور دانش به خانهٔ ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام پناه برد و طلب نصرت و اعانت نمود. شیخ‌الاسلام جوانمرد و به تعصب عشیرتی به چاره‌سازی افتاد خود آصف دیوان و تمام اعزه و اعیان در منزل مشیر دیوان حاضر شدند و تلگراف‌های مبسوط به طهران و آذربایجان عرض کردند که حسام‌الملک آنچه را در زمینهٔ مشیر دیوان نوشته خالی از غرض شخصی نبوده است. حسام‌الملک نیز می‌خواست به قهر و غلبه مطلب خود را پیش برد از مآل کار تشویش داشت تا به جناب حاج شیخ شکرالله ملتجی شد و اصلاح کار را مستدعی آمد حاج شیخ به محضر مجتمعین رفت و مشیر دیوان را اطمینان داده با خود نزد حسام‌الملک برد مضی مامضی نمودند. پس از چند روز این فقره را بهانه و آصف دیوان را از پیشکاری معزول و با نهایت معذرت پیشکاری را به مشیر دیوان واگذار ساخت تا در اواخر شهر رجب سنه ی۱۳۱۳ق به موجب استدعای خودش به آذربایجان احضار شد، به خانه مشیر دیوان نقل مکان و سه روز درآنجا توقف نمود. بعد از آنجا عازم و از راه سقز روانه شد.[۱]

احتشام‌السلطنه هنگامی که به حکومت کردستان رسید بیگلربیگی را از تهران با خود آورده بود بیگلربیگی در دیوانخانه بنای بدرفتاری نهاد و مردم را رنجانید. احتشام‌السلطنه مجدداً آن را به میرزا عبدالعزیز صدیق دیوان پس داد. بعد از چندی تسعیر گندم رو به ترقی گذاشت و نرخ نان تغییر کرد گویا امان‌الله‌خان وکیل و سلیمان خان شرف‌الملک و محمدکاظم نصیر دیوان قصد مخالفتی با احتشام‌السلطنه داشتند و او به فراست دریافت هر سه را احضار و تنبیه نمود و بعد از خوردن چوب حبس شدند. جناب حاج شیخ شکرالله دامة افاضاته که الحق وجود مسعودش سراسر خیر و صلاح و از برای بندگان خدا مایهٔ نجات و فلاح است زحمت کشیده خدمت احتشام‌السلطنه رسید و به مقام شفاعت بر آمد و آنها را مرخص کرد چون مبلغی از آنها به عنوان جریمه خسارت مطالبه می‌کردند در خدمت حاج شیخ متحصن شدند. محض خواهش و فرمایش ایشان به جریمه تخفیف کلی و هر سه را خلعت فاخر دادند، وقوع این فقره که از نوادر حالات و از وقایع غیر منتظر بود مایهٔ اندیشه سائرین و انتظام شهر و بلوکات گردید.[۲]

در سال ۱۳۲۰ حاج شیخ علی پسر حاج شیخ شکرالله که جوان شکیل بافضل خوش‌خطی بود جهان فانی را بدرود گفت و خود حاج شیخ شکرالله در سال ۱۳۲۱ ق نیز وفات نمود.[۳]

---

۱. *تحفهٔ ناصری.*

۲. *تحفهٔ ناصری.*

۳. *تاریخ مردوخ.*

حافی سمرانی (۱۲۴۱ـ ۱۲۶۸ق)

حاج شیخ محمد متخلص به «حافی» فرزند رستم‌بیگ مشهور به امیر آخورباشی است که به سال ۱۲۴۱ق در سنندج متولد شده و به علت اقامت در دهکدهٔ «سمران» نسبت سمرانی پیدا کرده است. او پس از تحصیل مقدماتی در مکاتب، وارد جرگهٔ طلاب و مدارس دینی شد و چند سالی به کسب دانش پرداخت و متعاقباً در سلک طریقهٔ نقشبندی درآمد.

شیخ سمرانی عالم عارفی بوده و نفس گرم و مؤثری داشته و کتاب‌هایی را به نام *بارقات‌السرور* و *معدن‌النور* در باب آداب طریقه و خوارق و کرامات مرشد خود به رشتهٔ تحریر کشیده است. وی طبع شعر نیز داشته است. وفات او در سال ۱۲۶۸ق در قریهٔ سمران اتفاق افتاده است.[۱]

منم که در همه آفاق خدمت تو گزیدم — ولی به غیر جفا از تو هیچ مهر ندیدم
قسم به دانه خالت که در هوای وصالت — دقیقه‌ای زخیالت فرامشی نگزیدم
از آن زمان که شدم پای‌بسته در خم زلفت — بیا ببین چه ستم‌ها ز جور هجر کشیدم
شبی به خواب یکی بوسه از لب تو گرفتم — سحر ز غصه گریبان خویشتن بدریدم
به سان بلبل شیدا ز پای گلبن حسنت — هزار طعنه به دل از سنان خار چشیدم
که تا به وادی عشقت به شوق پای نهادم — امید زندگی اندر حیات خویش بریدم
هزار مرحله اندر بساط عشق گذشتم — دلی به شورش «حافی» ز شوق دوست ندیدم

***

از خوردن و خواب و صبر و آرام و قرار — محروم بود عاشق سرگشته یار
جانش به هزار دل گرفتار و دلش — باشد به هزار جان خریدار نگار

***

محنت‌زدهٔ تو ام من ای شمع طراز — دارم ز غمت دلی پر از سوز و گداز
داری اگر از خدای خود چشم نظر — جانا به یکی نظر مرا دل بنواز

***

با کوکب عشق شد مقارن دل من — حل گشت در این واقعه هر مشکل من
این شور به عشق تازگی نیست مرا — کردند خمیر عشق آب و گل من

***

یا رب به محبت رسول‌اللهی — یا رب به حقیقت ولی‌اللهی
در دل بفروز نورم از سرّ علی(ع) — جانم بده از حضرت خود آگاهی[۲]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۵ و ۱۶.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

پیرزنان می پرسیدند و بدان خوشحال میگشتند و ابن ربیع سلیمان رحمه الله گوید شافعی را رضی الله عنه
بخواب دیدم گفتم خدای با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی نشاندند و زر و مروارید بر من فشاندند شافعی میگوید که مرا کاری
سخت پیش آمد که در آن فرو ماندم بخواب دیدم که یکی بیامد و گفت یا محمد بن ادریس بگو اللّهمّ انّی لا املك
لنفسی ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا و لا استطیع ان آخذ الّا ما اعطیتنی
و لا ان اتّقی الّا ما وقیتنی اللّهمّ وفّقنی لما تحبّ و ترضی من القول و العمل فی عافیة
چون بامداد برخاستم این دعا بکردم چاشتگاه را آن کار سهل شد باید که این دعا فراموش نکنی و عتبة الغلام رضی الله
عنه بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید بدان دعا که بر دیوار خانه تو نبشته است چون
بیدار شدم دیدم بخط عتبة الغلام بر دیوار نبشته یا هادی المضلّین و یا راحم المذنبین و یا مقیل
عثرات العاثرین ارحم عبدك ذا الخطر العظیم و المسلمین کلّهم اجمعین و اجعلنا
مع الاخیار المرزوقین الّذین انعمت علیهم من النّبیّین و الصّدّیقین و الشّهداء و
الصّالحین آمین یا ربّ العالمین کفایت بود در حدیث موت اینقدر که گفته آمد و کیمیای سعادت
بدین ختم کنیم و امیدواریم که هر که مطالعه کند و از اینجا فایده ای برگیرد مصنف کتاب را فراموش نکند و از حق تعالی وی را
عفو و آمرزش خواهد تا اگر سهوی یا زللی گفتار را راه یافته باشد و یا تکلفی با اندیشه و بحث آمیخته باشد حق تعالی بفضل و کرم
خود و برکات دعای ایشان فرو گذارد و از ثواب این کتاب بی نصیب نکند بلکه هیچ معنی بیشتر از آن نبود
که کسی خلق را بخدای تعالی دعوت کند و آنگاه بسبب نظر خلق از خدای تعالی محجوب شود نعوذ بالله منه فنقول
فی خاتمة الکتاب اللّهمّ انّا نعوذ بعفوك من عقابك و نعوذ برضاك من سخطك و
بك منك لا نحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك و الحمد للّه ربّ العالمین
و الصّلوة علی رسوله محمّد خیر خلقه و آله و صحبه اجمعین
اتمام پذیرفت جلد دوم کتاب کیمیای سعادت از نسخهٔ شریفهٔ حضرت پیر دستگیر جامع الکمالات القطبیة و الفردیة غوث المسلمین سراج
الملّة و الدّین خورشید درخشندهٔ آسمان عرفان حضرت شیخنا و وسیلتنا الی الله الملك المنّان شیخ عثمان روحنا فداه در روز
پنجشنبه هفدهم شهر ذی القعده سنه ۱۲۷۸ من ید الضعیف الفقیر الحاج محمد الشهیر بسمرانی النقشبندی العثمانی غفر الله له

صفحهٔ پایانی کتاب *کیمیای سعادت* اثر امام محمد غزالی به خط شیخ محمد حافی سمرانی.

شیخ محمد امین (شریعتمدار)

قریهٔ حسن‌آباد که بلوک به اسم آن مسمی است، در یک فرسخی شهر سنندج در جانب جنوب واقع است. کوهی در بالای این قریه است. قلعهٔ بسیار محکمی از قدیم در آنجا ایجاد شده و شرح آن در جزو گزارش ولاة توضیح داده می‌شود. غالباً دارالملک ولاة بنی‌اردلان بوده است. این حسن‌آباد از کنار شهر هفت فرسخ طول دارد. دو رودخانهٔ بزرگ در این بلوک در جریان است یکی رودخانهٔ شهر، دوم رودخانهٔ گاورود. اهل بلوک عموماً اهل تسنن و پیرو مذهب شافعی و متمسک به طریقهٔ عِلّیهٔ نقشبندیه هستند. یکی از دهات این محل سمیران است. در این قریه مسجد بسیار عالی دائر است و این قریه ملک مرحوم حاج شیخ محمد نامی است که خود بانی این مسجد و بنا بوده است. این شخص اصلاً از نجبا و خانواده‌های معتبر کردستان است. از ابتدای جوانی از شیوه اجداد که همه جور و بیداد بوده دست کشیده از بادهٔ عرفان سرخوش و به زیارت بیت‌الله الحرام دلکش آمده، و در طریقت عرفان دست ارادت به مرشد طریق هدی اعنی حضرت شیخ عثمان نَوَّر الله مضجعه، که مسندنشین ارشاد طریقهٔ نقشبندیه و بدون تردید در عهد خود، قطب عالم حقیقت و یقین بوده، داده است. حاج شیخ محمد در عین جوانی جهان فانی را تارک و به نان جو و مزروعات خویش قانع شده تکیه و مهمانخانه در این قریه ایجاد و مملکت آخرت خود را به اطعام مساکین و انفاق ایتام آباد ساخته، و از ثمرهٔ این افعال نیک و عقیدهٔ صاف، خداوند بشر و خالق اکبر فرزندی به او کرامت فرموده که چراغ او را روشن و قواعد سدیدهٔ اسلام را به‌قوهٔ زهد و تقوی مبرهن داشته، اعنی جناب شیخ محمدامین شریعتمدار، که الحق‌حالیه در شهر سنندج مدار شریعت و رکن رکین اسلام است، نفسی جز برای خدا برنمی‌آورد و قدمی جز بهر رضای حق‌تعالی برنمی‌دارد. و چنین وجود سعادت‌نمود در این عهد و زمان از نوادر است جا دارد این شعر را در مدیحهٔ او بنویسم:[۱]

آفرین خدای بر پدری　　　که تو پرورد و مادری که تو زاد

شیخ‌الشیوخ مُذْنِب کاشتری (؟ ـ۱۲۷۰ق)

شیخ عبدالغفور مردوخی کاشتری فرزند شیخ معین‌الدین در قریهٔ «کاشتر» تولد یافته و پس از رسیدن به حد رشد، تحصیلات خود را ابتدا در کاشتر و پس از آن در دیگر مدارس مناطق کردنشین به انجام رسانیده و به «کاشتر» بازگشته است. متعاقباً در سلک طریقهٔ صوفیهٔ نقشبندی درآمد و سال‌ها در سلیمانیه و بغداد به سیر و سلوک می‌پردازد و از فنای نفس می‌گذرد و از مرشد خود لقب «شیخ‌الشیوخ» و اجازهٔ ارشاد دریافت می‌دارد. در روزگار وی دهکدهٔ کاشتر کانون کوچکی بودهٔ است فروزان از نور علم و عرفان که طالبان از اطراف و اکناف کردستان بدان جا روی می‌نهاده اند.

وی طبع شعر داشته و «مُذْنِب» تخلص می‌کرد و گاهی اشعار عرفانی می‌سروده است. تاریخ ولادت وی معلوم نیست اما وفات او به سال ۱۲۷۰ق اتفاق افتاده است.

---

۱. *تحفهٔ ناصری*، ص ۲۷.

شیخ عبدالغفور از سرودن شعر بی‌بهره نبوده، این چند بیت را در مادهٔ تاریخ مرگ پدرش معین‌الدین سروده است:

معین دین و دانش شیخ کامل — مرید راه حق با ذکر و توحید
چو بست از دار فانی بار رحلت — روان شد سوی کوی خلد و جاوید
فراقش ناگهانی رنج بی‌حد — به «مذنب» اندر این عالم چشانید
به تاریخ وفاتش هاتفی گفت — «معین ما به جنت شاد گردید»[1]

خواجه سنندجی

آقامحمد مشهور به «خواجه» از اهالی سنندج در اواخر قرن سیزدهم درگذشته است. پدرش حاجی میرزا نام داشته است و مردی کاسب و بازاری و صاحب مکنت بوده است. اما خواجه پس از مرگ پدر، دست از همهٔ علایق کشیده و به دایرهٔ انزوا و درویشی روی نهاده و ضمن ملازمت محاضر ارباب علم و دانش و صاحبان ورع و تقوی به تزکیهٔ نفس و اطاعت از پروردگار خود پرداخته و از مال دنیا به‌کلی دست شسته و گاهی هم شعری سروده است. این ابیات از اوست:[2]

سر و سامان عشق، ترک سر است — سرو سامان عاشقان دگر است
آنکه در راه دوست یک سرِ مو — خبر از خویش داشت، بی‌خبر است
ره ظلمات چند پیمایی — چشمه آب خضر چشم تر است
رفعت کاخ عشق را نازم — کش فلک حلقه‌ای به پشت در است
طایر اوج عشق بیضه‌صفت — نُه فلک را گرفته زیر پر است
در بیابان عشق هفت محیط — چون نگه می‌کنیم یک شَمَر است
آفتاب سپهر عالمِ جان — عکسی از ظلِّ پیرِ راهبر است
بی‌سر و پا گدای درگه عشق — شهریار و خدیو بحر و بر است

***

اندرین رزم رستم دستان — طفلکی نی‌سوار می‌بینم
بُختی عقل اندر این وادی — بر دو بینی مهار می‌بینم
اژدرِ نفس را در این هامون — کمتر از سوسمار می‌بینم
صد چو منصور اندر این صحرا — سر فکنده به دار می‌بینم

***

در راه سلوک میل و فرسنگی نیست — در مستی عشق باده و بنگی نیست
چندان‌که نشستیم به خُمخانه عشق — جز بی‌رنگی در خُمش رنگی نیست

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۹۵.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۴۱۴.

ملا محمّد منبری (حاج ماموستا نیری) (؟ ـ ۱۲۹۲ق)

حاج ملا محمّد منبری فرزند ویس‌محمّد از اهالی روستای نِیر از دهات ژاورود کردستان، مدت‌ها در زادگاه او به تدریس و ارشاد مسلمانان پرداخته و در اواخر حیات به سنندج مهاجرت کرده و در مسجد داروغه وظیفهٔ دینی و علمی خود را ادامه داده است.

مردم این بزرگوار را به نام «حاج ماموستا» خطاب کرده و در احترام و بزرگداشت او بی‌نهایت کوشیده اند. حاکم وقت سنندج فرهادمیرزا معتمدالدوله عموی ناصرالدین‌شاه بسیار علاقه‌مند بوده که او را ملاقات کند، دو سه بار برای او پیغام فرستاد که یا مرا بپذیرید که به دیدن شما بیایم یا این‌که شما قبول زحمت فرموده مرا سرافراز کنید. حاج ماموستا جواب داده:

> صدای دُهل از دور خوش است به جای ملاقات من از اهالی فقیر این دیار دل‌جویی فرما که موجب رضای خدا و آبادی شهر و دیار است.

فرهاد میرزا به توصیهٔ او دستور می‌دهد رسم «خانه شمار» که به نام «درمالانه» در سنندج معمول بوده متوقف شود و فرمانی در این مورد صادر کرده است.

وفات حاج ماموستا نیری در سنندج به سال ۱۲۹۲ق اتفاق افتاده است.[۲]

نمونه خط آن مرحوم:

۱. *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۵۹۵ و ۵۹۶.
۲. تاریخ مشاهیر. جلد اول، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصلحت وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

سورة الهمزة مكية وهي تسع ايات ۹ كلماتها ۱۲ حروفها ۱۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

ويل لكل همزة لمزة الذي جمع مالا وعدده يحسب ان ماله اخلده كلا لينبذن في الحطمة وما ادريك ما الحطمة نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة انها عليهم مؤصدة في عمد ممددة

سورة الفيل مكية وهي خمس ايات ۵ كلماتها ۲۲ حروفها ۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تر كيف فعل ربك باصحب الفيل الم يجعل كيدهم في تضليل وارسل عليهم طيرا ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصف ماكول

سورة القريش مكية وهي اربع ايات ۴ كلماتها ۱۷ حروفها ۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم

لايلف قريش ايلفهم رحلة الشتاء والصيف فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع وامنهم من خوف

سورة الماعون مكية وهي سبع ايات ۷ كلماتها ۲۵ حروفها ۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

ارءيت الذي يكذب بالدين فذلك الذي يدع اليتيم ولا يحض على طعام المسكين فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم يراءون ويمنعون الماعون

سورة الكوثر مكية وهي ثلاث ايات ۳ كلماتها ۱۰ حروفها ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطينك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر

سورة الكفرون مكية وهي ست ايات ۶ كلماتها ۲۶ حروفها ۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

قل يايها الكفرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عبدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عبدون ما اعبد لكم دينكم ولي دين

سورة الفتح مدينة وهي ثلاث ايات ۳ كلماتها ۱۹ حروفها ۷۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا جاء نصر الله والفتح ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا

شیخ محمد فخرالعلماء (؟ ـ ۱۳۰۰ق)

شیخ محمد ملقب به فخرالعلماء فرزند شیخ امام‌الدین از دودمان مردوخی است که در آبادی «وژن» از قراء ناحیه بیلوار سنندج به دنیا آمد. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش که از فضلای عصر خود بود آغاز کرد و در نقاط مختلف کردستان با تحمل رنج سفرها و غربت‌ها با موفقیت به پایان رسانید. بعد از فراغت از تحصیل و اخذ اجازه به سنندج آمد و به تدریس غالب علوم پرداخت و به زودی شهرت تدریس و فضل و ادب سرشار او در کردستان ایران و عراق منتشر شد و طلاب برای استفاده علمی از محضر او از اطراف و اکناف به خدمت او شتافتند و از حَلَقات درس و جلسات او مستفید شدند.

فخرالعلماء در ادبیات فارسی و عربی و کردی استاد بود و به هر سه زبان شعر می‌گفت و تخلص او در اشعار «حیران» بود و سروده‌هایش بسیار محکم و دلپذیر و گاهی پُر از صنایع بدیعی است. وی در بداهه‌گویی و نکته‌سنجی و فصاحت مشهور بود. از آثار او مثنوی مرشدالعشاق است که هم‌وزن مثنوی مولانای روم و نشانگر کمال فضل و طبع پرمایهٔ اوست. شعرش پر از صنایع بدیعی مخصوصاً صنعت تجنیس به وجه احسن و مطلوب بوده است. تاریخ تولد او معلوم نیست، اما وفات او در ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۰ق اتفاق افتاده است. رباعی زیر نمونه‌ای از لطف طبع اوست که در آن صنعت جناس تام به کار رفته است:

در عشق تو ای نگار اندر نارم ‌‌ ‌‌ در نار همی سوزم و دَم برنارم
تا دست بگردن تو اندر نارم ‌‌ ‌‌ آغشته به خون چو دانه اندر نارم

نار اول به معنی آتش، و دوم مخفف برنیاورم، و سوم در نیاورم و چهارم به معنی انار است.[1]

از اشعار کردی اوست:

تەرک وەفا و مەیل، جن و بەشەر کەم ‌‌ ‌‌ وە مەیلی تووە، ڕوو وە مەحشەر کەم
سا ئازیز قوربان، دیدەم، حەیاتم! ‌‌ ‌‌ بتم، بادەکەم، لاتم، مەناتم!
قیبلەکەم، کەعبەم، ئیمانم، دینم! ‌‌ ‌‌ عومرم، زیندەگیم، ژیانم، ژینم!
ڕۆحەکەم، حۆرم، باخم، بەهەشتم! ‌‌ ‌‌ ئارەزووی دنیا و قیامەت گشتم!
مەلایک شێوەی، پەری سرشتم! ‌‌ ‌‌ ئارەزووی دنیا و قیامەت گشتم!
بەشق ئەو عەهدە چەنێ من کەردت ‌‌ ‌‌ باز روی بێتەقصیر، وە دڵ شکستت
تو خدا بۆ شەرتت نە دڵ موحکەم بۆ ‌‌ ‌‌ ئەر وەفات نیەن، جەفات با کەم بۆ
حەیفەن جەلای تۆ مایەم زایە بۆ ‌‌ ‌‌ زەحمەت چەنی من وەس بێپایە بۆ
بێباکی وەسەن، ئیستغنا کافین ‌‌ ‌‌ جەورما جەورت وە بێ ئینسافین
بزان! جان فدام، ئمتحان تا کەی؟ ‌‌ ‌‌ وێنەی من ئاشق سەرگەردان تا کەی؟

---

۱. *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۵۶۶ و ۵۶۷.

ملا عبدالرحیم

ملا عبدالرحیم بن ملا عبدالرحمان بن ملا حیدر بن ملا سلیمان بن ملا احمد در سال ۱۲۶۰ش در روستای شوی تابع شهر بانه به دنیا آمد. مراحل تحصیل را طبق معمول محل در نزد علمای کردستان ایران و عراق به پایان برد و چون در روستای شوی مختصر زمین کشاورزی موروثی داشت به کار کشاورزی پرداخت و اوقات فراغت را به کتابت و تمرین خط می‌گذراند. تاریخ تولد و وفات وی به دست نیامد، امّا از روی تاریخ دو نمونه خط ریز و درشت وی که در دست است می‌توان تاریخ تولد و وفات او را تخمین زد. اگر احتمال دهیم که در وقت نوشتن خط ریز ۲۰ سال داشته است تاریخ تولدش حدود سال ۱۲۰۹ق خواهد بود، قطعهٔ خط درشت را در تاریخ ۴ شوال ۱۲۹۲ق نوشته است که بین تاریخ نوشتن این دو خط ۶۳ سال فاصله است. اگر چند سالی هم بعد از نوشتن خط درشت در قید حیات بوده باشد، سال وفات او حدود ۱۳۰۰ق خواهد بود و تقریباً ۹۰ سال عمر کرده است.



معدوم (۱۲۲۵ـ۱۳۰۰ق)

سیدعبدالرحیم مولوی متخلص به «معدوم» بن سیدسعید بن سیدشریف بن سیدمحمود بن سیدیوسف‌جان بن سیدجمال‌الدین بن سیدکمال‌الدین بن ملا یوسف‌جان بن سیدحسن ابی‌بکر مشهور به ملا ابوبکر مصنّف چوری از سلسلهٔ سیدمحمد زاهد پیر خضر شاهویی است که در حدود سال ۱۲۲۵ق در قریهٔ «سرشاته» از دهات تاوگوزی نزدیک نهر سیروان متولد شد. مقدمات علوم را نزد پدرش ملا سعید شروع کرد و به قراء حلبچهٔ عراق رفت. سپس به پاوه و خانگاه رفت و بعدَ به سنندج آمد و چند سالی به تحصیل پرداخت. پس از آن به بانه رفت. مدتی بعد به سلیمانیه خدمت ملا عبدالرحمن نودشی مفتی آن‌جا رسید و از وی اجازهٔ تدریس گرفت و به زادگاه خود مراجعت کرد.

تألیفات متعددی دارد که اغلب در مصر به چاپ رسیده است و همه به شعر است. معروفّیت مولوی بیشتر به خاطر دیوان اوست که به کردی اورامی سروده شده و اکثر کلمات آن پهلوی اشکانی است.

معدوم که معروف به مولوی کرد است، به شیخ عثمان سراج‌الدین قُدس سِرُّه تمسک کرد و غالباً

جذبات روحی بر او وارد می‌شد. وفات او در سال ۱۳۰۰ق در مسقطالرأس او روی داد و بر تپه‌ای که به «مقبرهٔ اصحاب رسول(ص)» مشهور است، دفن شد.

نمونه‌ای از اشعار فارسی وی:

بود احسان عبادت کردن حق — که گویا بینی آن معبود مطلق

تو وی را گر نبینی او تو بیند — وی آنکس را که غافل زو نشیند

به ایمان و به اسلام و به احسان — هرآن کس گشت موصوف اوست انسان

به چشم پاک از گردِ تدنس — نظر انداز در آفاق و اَنفُس

بدل آفاق دیدی هر طرف را — بکن میل سرای مَنْ عَرف را

ز نفس خود، به خود نزدیک‌تر نیست — ببین این طرز مظهر، مظهر کیست؟

شیخ محمدجسیم مردوخی (؟ ـ ۱۳۰۵ق)

شیخ محمدجسیم مردوخی فرزند حاج شیخ محمدسعید از دانشمندان و نوابغ خاندان مردوخی است و او را «صدرالعلما» و «حجّة الاسلام» نیز خوانده اند. گذشته از مقام علمی و شخصیت دینی، خطیب و سخنران بسیار بلیغی بوده و رسائل و حواشی زیادی بر متون دارد و به خط خود کتب زیادی را استنساخ کرده است. نثر فارسی را زیبا می‌نوشته و گاه شعر هم می‌سروده است. شیخ جسیم در ۲۱ ذیحجه سال ۱۳۰۵ق در سنندج درگذشته است.

از اشعار اوست:

به دور خرمنِ حُسنش به بوی دانهٔ خالش — بیا که مورچه‌ای بهتر از سلیمانی است

کشید باز شهِ غم، عَلَم به کشور هستی — زنید کوس که هان نوبتِ پریشانی است

به خارهای مَلالَت به تیغ‌های مشقت — ز دوست ناله نمودن نه شأن انسانی است

***

جام دل لبریز صَهبای غم است — کشتی تن غرقِ بحر ماتم است

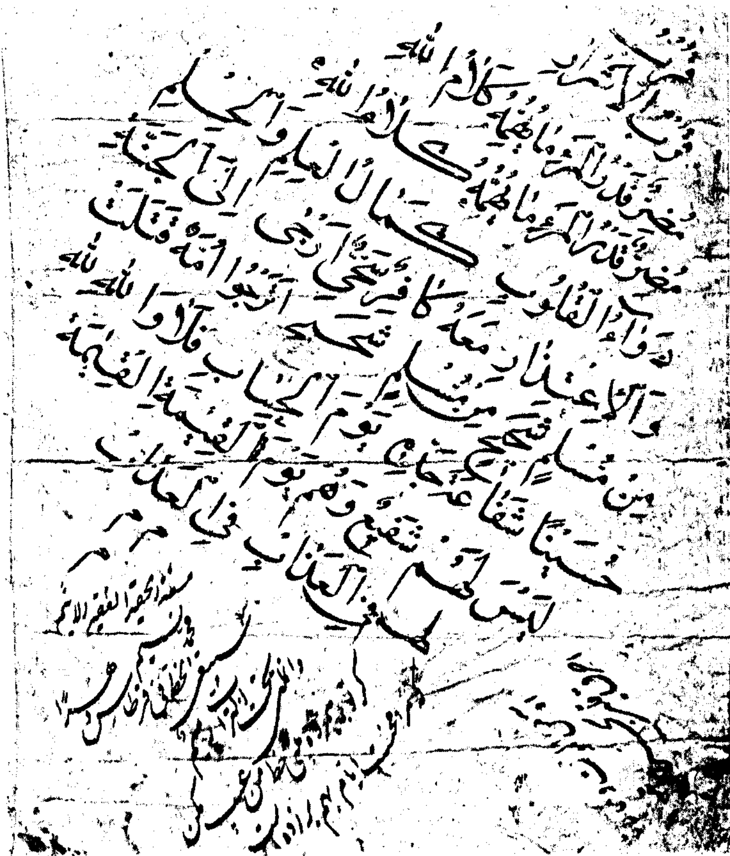
خیره از ادراک حُسنت چشم عقل — در مدیحت صد چو سَحبان اَبکم است[1]

شیخ محمدنسیم (۱۲۲۳ـ ۱۳۱۹ق)

شیخ محمدنسیم بن حاج شیخ محمدسعید از فضلا و دانشمندان باتقوای خاندان مردوخی است. او حدود سال ۱۲۲۳ق تولد یافت و در سال ۱۲۷۱ق به همراه برادرش شیخ عبدالقادر مهاجر از سنندج به سلیمانیه رفت و به سال ۱۳۱۹ق در گلعنبر شهر زور وفات یافت. در حسن خط و شعر و ادب مشهور بود.

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۳ و ۲۴.



ملا عبدالکریم مدرس گرجی

یکی از دانشمندان بنام سنندج مرحوم ملا عبدالکریم مدرس گرجی است که در حدود ۱۳۰ سال قبل در زمانی که سنندج دارالعلم بود و همهٔ مساجد آن دارای طلاب اذکیا و مدرسین نامدار بودند، نه فقط طلاب بلکه غالب مدرسان او را استادی شایسته و فاضلی بایسته و خطاطی ماهر و وارعی آراسته به صلاح باطن و ظاهر می‌دانستند.

وی ابتدا در مسجد طوبی‌خانم سنندج مدرس و پیش‌نماز بود. بعد به خواهش مرحوم جنت‌مکان قطب‌العارفین حاج شیخ محمدباقر غیاثی به مسجد وی رفت و دَر آن‌جا تدریس و امامت می‌کرد. اما بعد به مسجد مخروبه ملا جلال که تعمیر و نوسازی آن از طرف مرحومه فاطمه‌خانم معتمدوزیری، مشروط به آمدن «ملا عبدالکریم مدرس گرجی» به آن‌جا شده بود، رفت و پس از خاتمهٔ تعمیر، شروع به تدریس و امامت و افاضه و ارشاد کرد و تا پایان عمر پُرثمرش در آن مسجد به وظایف دینی و درسی اشتغال داشت. پس از او فرزندش حاج محمّد مدرس گرجی و بعد از درگذشت وی ملا حسین مدرس گرجی

عهده‌دار وظایف پدر و جدش گردید.

ملا عبدالکریم مدرس خطی زیبا داشت و کتاب‌ها و رسالات و حواشی زیادی با خط خود نوشته که مهم‌تر از همه، نسخه قرآن مجید است که آن را بسیار زیبا و شیوا ترقیم فرموده و اکنون در کتابخانهٔ نوه او ملا حسین باقی و موجود است. وی از همان آغاز جوانی به زهد و ورع مشهور بوده است و کمتر کسی توانسته به اندازهٔ او چشم خود را از گناه و نظر حفظ کند. تاریخ تولد و فوت وی به طور دقیق معلوم نیست و موقع فوت در حدود ۸۰ سال از عمر او گذشته بود.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من التالین لکتابه الذی اورثه من
اصطفاه من عباده واحیا به ثم نسأله بفضله ومنته جزیل
ثوابه ثم وصلاته وسلامه علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه
وبعد فقد شرعت فی کتابة نکات یسیرات فی
بیان معرفة الممدودات والمقصورات التی فی کتاب الله ذی المنن
والانعامات واضیف الیها ان شاء الله تعالی فوائد مهمات امرنی
به بعض الاعزة علی المترددین الی فاجبته مستعینا بالملک
العلیم ومتوسلا بالنبی الکریم ان یعیننی علیه ویجعلنی من
المقربین لدیه وسمیته ببیان المشکلات علی المبتدین
من جهة التجوید فی القرآن المبین واسأله ان ینفعهم به اجمعین
فاقول معتصما بالله تعالی حروف المد ثلاثة
المد لغة الزیادة واصطلاحا اطالة الصوت بحرف مدی من حروف
العلة وللمد عشرة القاب فلتطلب من المطولات فانت

رقیه کما ثبت فی البخاری من قوله صلی الله علیه وآله وسلم وما یدریک
انها رقیة وایضا من اسمائها الشفاء والشافیة وقد قال الله تعالی
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین فکیف تکون
شفاء ورحمة وفیها اسماء من اسماء الشیاطین هذا اعتقاد باطل
نعوذ بالله من ذلک فینبغی لهذا القائل ان یستغفر الله و
یتوب الیه ویرجع من هذا الاعتقاد الفاسد ونعوذ بالله
من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا الحمد لله علی التمام والصلاة
والسلام علی رسوله محمد خیر الانام وعلی آله واصحابه
الکرام اللهم صل علی سیدنا محمد کما لا نهایة لکمالک وعدد کماله

تم الترقیم بید الاثیم عبدالکریم ابن ملا محمد شریف
اللهم اغفر لهما ولاستاذهما بالقرآن الشریف
والآیات والذکر المنیف بحرمة
سید الثقلین ورحمة للعالمین
وافضل الخلق اجمعین
صلی الله وسلم علیه
وعلی آله واصحابه
الطیبین الطاهرین
آمین
۱۳۱۴

ملا عبدالعظیم سروآبادی (۱۲۴۹ـ ۱۳۲۰ق)

دانشوری خبیر و عارفی کم‌نظیر به نام ملا عبدالعظیم از پدری ملا محمودنام و مادری سیده‌ریحان‌نام در سال ۱۲۴۹ق در سروآباد به دنیا آمد. ملامحمود شخصی عالم و متقی و فرزند ملامحمد اهل خوشناو از توابع اربیل عراق بود که به علت ناامنی منطقه به سروآباد هجرت کرده بود.

ملاعبدالعظیم پس از گذراندن دوران کودکی، شروع به فراگیری قرآن و مقدمات علوم کرد و برای کسب فضایل راهی غربت شد. مدت‌ها در خدمت شیخ عبدالله قره‌داغی به تلمذ نشست و از سایر استادان زمان بهره‌ها گرفت و سرانجام به سروآباد برگشت و به تدریس و تصنیف پرداخت. از تصانیف او هیچ‌یک به چاپ نرسیده است. ملا عبدالعظیم کلامی نافذ و جذبهٔ خاصی داشته است. سرانجام وجود فیض‌بخش

او در سال ۱۳۲۰ق دار فانی را وداع گفت. از ملا عبدالعظیم، ملا عبدالکریم، عبدالرحیم، ملا سعدالله، ملا عبدالمجید، ملا عبدالله، ملا عبدالعلیم، ملا عبدالحکیم، و دو دختر به نام‌های سلما و حمیرا بر جای مانده است. فرزندان ذکورش همگی به تحصیلات عالیه پرداختند و به خدمت مردم درآمدند.

حاج شیخ شکرالله شهبازی سنندجی (؟ـ ۱۳۲۱ق)

عارف به حق پیوسته و از دام هوی و هوس رسته، حاج شیخ شکرالله، بعد از آن که مدتی از آغاز جوانی را در تعقیب آرزوهای نفسانی در غفلت و بی‌خبری سپری کرده بود، ارادهٔ ازلی باری به یاری او می‌شتابد و فطرت انسانی وی را از سرمستی غرور و خواب شباب بیدار می‌کند. ناگهان تصمیم می‌گیرد به جبران مافات دست از همهٔ علایق بشوید و جز رضای حق چیزی نجوید. به همین منظور شبانگاهی یار و دیار را ترک می‌گوید و خود را به آستان شیخ‌الطریقه سراج‌الدین قدس سره می‌رساند و در همان دیدار نخستین دل در گرو عشق مرشد می‌گذارد و خود را تسلیم توجهات معنوی آن پیر روشن‌ضمیر ساخته، تمسک می‌کند و سال‌ها بدون وقفه به عبادت و ریاضت و سیر و سلوک و خدمت‌گذاری سالکان خانقاه می‌پردازد. تا این که مدارج طریقه را یکی بعد از دیگری پشت سر می‌گذارد و به سر منزل فنا و بقای اَتمّ راه می‌یابد. آنگاه شیخ بزرگوار خرقهٔ درویشی را زیب پیکر او ساخته، اجازه می‌دهد که به وطن برگردد و به امر ارشاد و خدمت به مردم از راه تعلیم طریقه و امر به معروف و نهی از منکر مشغول شود.

وی پس از مراجعت به سنندج در جوار امامزاده «هاجرخاتون» خانقاهی را دایر می‌کند و به ارشاد می‌پردازد. در مدت قلیلی آوازهٔ کرامات و برکات معنوی او در شهر و روستاها می‌پیچد. گروه‌گروه مردم مشتاقانه به خانقاه وی روی می‌آورند و تمسک می‌کنند. حاج شیخ شکرالله گذشته از مقام مشیخت، انسانی موقر، مدّبر، معزّز، اندیشمند، دارای هوش سرشار و فوق‌العاده، و صاحب عقل سلیم بود و طبقات مختلف مردم در کارهای خود از او نظرخواهی و کسب دستور کرده اند.

حاج شیخ شکرالله به «شهباز» مشهور بوده و به همین جهت افراد آن خاندان اکنون به نام شهبازی معروف اند. وفات وی به سال ۱۳۲۱ق در شهر سنندج اتفاق افتاده و مزار وی در یکی از حجرات همان خانقاه است.[۱]

حاج شیخ محمدباقر سنندجی (؟ـ۱۳۳۲ق)

شیخ محمدباقر ملقب به غیاث‌الدین خلف یوسف‌بیگ بن محمدشریف‌بیگ از نسل کهیاصالح رئیس یکی از عشایر کردستان ترکیه بوده است که با قبیلهٔ خود به عللی از خاک عثمانی به ایران مهاجرت کرده و در بخش هوباتو و قره‌توره و مریوان اقامت گزیده اند. حاج شیخ محمدباقر در آغاز جوانی بنا به اصرار پدر به تحصیل و فراگیری مقدماتی از فقه و اصول می‌پردازد. سپس به مانند طلاب علوم دینی به دنبال کسب دانش راه سفر پیش می‌گیرد. در این سفر گذارش به آبادی «طویلّی» دارالارشاد شیخ عثمان سراج‌الدین قُدِّس سره می‌افتد و مورد توجه خاص شیخ قرار می‌گیرد و در جرگهٔ مریدان راه می‌یابد و یکی از خلفای بزرگ خانقاه او را به

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۸۶.

راه و رسم و ذکر و فکر طریقت نقشبندیه آشنا می‌کند. از آن لحظه تا مدت سی سال او در ملازمت مرشد بزرگوار خود به سر می‌برد و چون سالکان دیگر قسمتی از اوقات خود را به عبادت و انجام آداب طریقه سپری می‌کند و قسمتی را هم به دستور پیر روشن‌ضمیر به سرپرستی کارهای خانقاه و ادارهٔ امور مریدان و زائران می‌پردازد. تا این که از هر جهت اهلیت و شایستگی احراز مقام ارشاد پیدا کرده و به اخذ خلعت خرقهٔ درویشی و اجازه از طرف مرشد نایل می‌شود. آن‌گاه به سنندج مراجعت می‌کند و در کنار مسجدی در محلهٔ جنت، خانقاه و تکیه‌ای بنا می‌نهد و به ارشاد و تعلیم طالبان طریقه مشغول می‌شود. چیزی نمی‌گذرد که از هر طرف مردم جهت توبه، و تمسک به طریقه بدان جا روی می‌آورند و از برکت نفس گرم وی گروه کثیری متدرجاً به بهرهٔ معنوی می‌رسند. این مسجد و خانقاه از آن تاریخ به نام خانقاه حاج شیخ محمدباقر شهرت یافته است.

مرحوم حاج شیخ محمدباقر در تاریخ یازدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۲ق دار فانی را وداع می‌گوید و جنازه او را با تجلیل شایانی به گورستان سرِتپِ خسروآباد در جنوب غربی سنندج تشییع کرده به خاک می‌سپارند که بعدها بقعه‌ای بر آن بنا کرده اند.[۱]

عرفان سنندجی (۱۲۷۳ـ۱۳۳۴ق)

حاج شیخ عبدالحمید متخلص به «عرفان» فرزند شیخ عبدالکریم از مشایخ خاندان معروف کانی مشکانی قصیرانی در دهم رمضان ۱۲۷۳ق در سنندج تولد یافت. تحصیل مقدماتی را نزد پدر و برادرش آغاز کرد، آنگاه مدّتی در پنجوین و بغداد از محضر اساتید آن جا استفاده کرد و اجازهٔ افتا گرفت. در اواسط سال ۱۳۰۶ق به سنندج برگشته و به تدریس و تعلیم طالبان علم اشتغال ورزید و تا آخر سال حیات او در مدرسه و مسجد رشید قلعه‌بیگی خدمات دینی و علمی خود را ادامه داد و عاقبت در «رزاب» بر اثر عارضهٔ بیماری در ۲۶ شعبان ۱۳۳۴ق به سرای جاودانی کوچ می‌کند. وی تألیفات و حواشی و آثار و اشعار زیادی داشته که متأسفانه جز اندکی باقی نمانده است. اینک اشعاری از او:

ای ساخته ز مهر دل انور آینه / دیده در او هر آنچه در آید در آینه
در فکرتت بود صور عقل و حس عیان / مانا که فکرت تو بود دیگر آینه
آیینه گر مثال نماید بدیع نیست / عین وجود راست دلت مظهر آینه
آیینه را مدیح چه گویی که اوفتاد / از عکس مهر طبع تو پشت سر آینه
کی دیده‌ای بر ابر هر بدگهر شود / صافی ضمیر خویش چو بد گوهر آینه
در پای همت تو کمین پایه آسمان / در پیش فِکرت تو کهین چاکر آینه
چون آفتاب طبع تو تابد، فتد ز برق / آتش به خرمن رخ مه منظر آینه
اشراقیان اگر به ضمیرت نظر کنند / منکر شوند ساده صورتگر آینه
اعمال زشت غیر نبینی به چشم از آن / کاخلاق نیک خود بودت بهتر آینه[۲]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۲۷.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانك فقنا عذاب النار

واجعلنا من المتفکرین فی خلق السموات والارض واختلاف

اللیل والنهار وصلّ علی بدر سماء النبوة ومرکز دائرة [illegible]

حبیبك محمد النبی المختار وآله بروج فلك الولایة و[illegible]

شموس الهدایة الائمة الاطهار وبعد فیقول الفقیر الی الله

بهاء الدین العاملی عفی الله عنه هذه درة یتیمة هو [illegible]

مغرب مشرق

وينفرع على كريتها صحة كون يوم معين خميساً وجمعة وسبتاً عند ثلثة وهذه صورة كرات العالم حسب تسطيح المجسمات

اهليلجي ناقص

الفصل الاول في الدوائر العظام والصغار والقسي المشهورة

اهليلجي تام

الدائرة ان نصفت الكرة فعظيمة والا فصغيرة والعظام عشر

هذا ما غفلت عنه عوائق الزمان ، و لم ينتبه له طوارق
الحدثان ، و الحمد لله رب العالمين ، و الصلوة و السلام
على خير خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعين الطيبين
الطاهرين ،
آمين
استعجلت بتبييضه الحقير الحريق ، الذي في لجة الهموم
غريق ، و من صحبة الاحبة فريق ، و هو اقل العبيد عبد الحميد

بسم الله الرحمن الرحیم

انواع محامد عالیة البسطة مقدمة لفتح الابواب واجناس

مدایح متعالیة مرکبة موجهة الی الجناب المنزه کنه ذاته عن

مدارک الالباب المقدس جل صفاته عن رسوم النقص

بلا ارتیاب علی ان عمم الاجلیة غیر محصورة فی مداد الکتاب

وخص الانسان بنعماء منتشرة سیما المنطق الفصیح فی کل باب

فسبحان من حیرت الافکار والمجانین عن غرائب ملکه وملکوته

واربات الابصار والبصائر الحدید بها فی عجائب عظمته وجبروته

واصناف صلوات مرتبة بید التبجیل والانتخاب محتویة

علی کلیات الاخلاص وافراد الاداب علی من عرف حقائق

سید هدایت‌الله مُصنِّف هویه‌ای

عالم نِحریر و زاهد عدیم‌النظیر مرحوم سیدهدایت‌الله مشهور به مصنف پسر مرحوم سیدعبدالرحمن، زاهد معروف هویه در اواخر قرن ۱۳ق در قریهٔ هویه از توابع دهستان ژاورود سنندج در خانواده‌ای که محیط علم و تقوا و زهد و امانت و شرافت و ایمان و ایقان و عرفان بود به دنیا آمد و طبق شجرهٔ موجوده صحیح‌النسب است و از طریق ائمه نسب او به حضرت رسول(ص) می‌پیوندد.

وی پس از آن که تحصیلات خود را با استعداد ذاتی و حافظهٔ عالی در مدّت کمتر از پانزده سال در حضور علامهٔ فهّامه مدرسِ مشهور حاج سیدحسن چوری به پایان رسانید، از دست او به اخذ اجازه مشرّف شد. از آن به بعد مرتب و بدون وقفه به مطالعه و تحقیق و تألیف و تصنیف و نوشتن حواشی و تعلیقات و شروح مفیده بر متون علمی به امضای ابن س (فرزند سیدعبدالرحمن) پرداخت و آثار ارزشمند خطی از خود به جای گذاشت از جمله: *تفسیر بیضاوی*، *شرح گلنبوی برهان*، *شرح تصریف ملا علی*، و... و مجموعاً ۱۸ تألیف و تصنیف ترتیب داده است. معالاسف این آثار ارزشمند خطی موقع حملهٔ روس‌ها در جنگ بین‌الملل اوّل به منطقهٔ ژاورود از بین رفت. زیرا کتابخانهٔ او را آتش زدند و تمام کتاب‌های آن طعمهٔ حریق شد و جز چند کتاب نامبرده که در آن حال نزد اشخاص بوده است از این سرمایهٔ گران‌بها اثری باقی نمانده است.[۱]

سالم سنندجی (۱۲۷۴ـ۱۳۳۷ق)

شیخ محمدسلیم متخلص به «سالم» از نسل شیخ احمد علامهٔ مردوخی به سال ۱۲۷۴ق در قریهٔ تخته از توابع سنندج به دنیا آمد. پس از رسیدن به حدّ رشد، مقدمات فارسی و عربی را نزد پدر خود خوانده و به شهرهای سنندج، ساوجبلاغ، سلیمانیه، و بیاره رفت و در بیاره نزد ملا عبدالقادر مدرس بیاری به اخذ اجازهٔ ارشاد از محضر شیخ ضیاءالدین نایل آمد.

وی متعاقب ختم تحصیل در سلک متصوفه درآمد و مدتی را به سیر و سلوک سپری کرد و پس از کسب اجازهٔ ارشاد به سنندج برگشته و بقیهٔ عمر را به تدریس علوم و تعلیم طریقه مشغول بوده و سرانجام در سن ۶۳ سالگی به سال ۱۳۳۷ق وفات یافته است.

مرحوم شیخ سلیم دارای طبعی روان و ذوقی سلیم بوده و به فارسی و کردی گاه عربی اشعاری سروده که بیشتر عرفانی است. او بر بسیاری از کتب درسی و ادبی نیز حواشی و تعلیقاتی نوشته است.[۱]

از اشعار کردی اوست:

ساقی لە پەردە دەرهات، جامی شەرابی هێنا — دڵ خیره ما لە حیرەت، مەە ئافتابی هێنا

یەک زەڕە عەکسی پرتەو دەرکەوت و تۆڕی سووتاند — ئاوێنە سەخت ڕوو بوو، لەو عەکسە تابی هێنا

تیماری چاکی سینەم، راجع بە چاوی مەستە — بەختیش موافقی عەشق، بۆ من خەرابی هێنا

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۴۴.

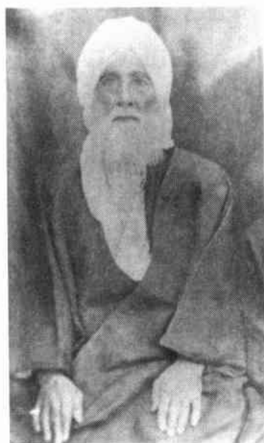
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

یارم له ئەندەروون هات، دەستی ڕەقیب له دەستا
غەمناک و شادمانم، ڕەحمەت عەزابی هێنا
بۆ تەوبە، ڕوو بە مەسجد، هاتم بچم له ڕێدا
بۆ کوویی مەیفرۆشان عەزمم شتابی هێنا
ڕوو هەر لە من ئەپۆشێ، وا حاڵیە کە جبریل
هەر خاسە بۆ من و ئەو، ئایەی حیجابی هێنا
وەی وەی چ مەجلسێ بوو، دوێنێ له دەبدەبەی دڵ
دڵبەر شەڕابی گێڕا «سالم» کەبابی هێنا[1]

بخشی از یک قصیدهٔ وی:

ای عالم دانا به فعال من جاهل
هستم ز عبادت کسل و غافل و کاهل
در بندگی نفس و هوی سارع و چابک
در کسب معاصی همه دم فاعل و شاغل
در مشرب شرع نَبَوِی کام نشد تر
سر تا به قدم غرق معاصی و رذایل
نه دین و نه دنیا و نه عقبی همگی شد
پامال خیال تبه و فکرت باطل
شد وقت نفیسم همه در غفلت و عصیان
شد عمر عزیزم به عبث ضایع و عاطل
نه درس و نه تدریس و نه ذکر و نه تصوف
نه شغل مبانی نه معانی نه مسائل...
اصلاح تو ای «سالم» عاصی بود آسان
گر نیم نگاهی کند آن مرشد کامل[2]

شیخ حبیب‌الله مدرس (۱۲۸۷ـ۱۳۶۰ق)



شیخ حبیب‌الله مدرس روحانی متخلص به «حبیب» فرزند حاج شیخ اسمعیل کاشتری است. او متولد سال ۱۲۸۷ق در قریهٔ کاشتر و متوفی به سال ۱۳۲۰ش (۱۳۶۰ق) در شهر سنندج است و در قبرستان شیخان مدفون شده است. تحصیلات را در کاشتر و لون سادات و ماسان و مدت سه سال در سنندج نزد ملا عبدالمجید نیری تمام کرد و متوسل به طریقهٔ نقشبندیه شد. از فحول علمای حدیث و تفسیر و سنن و ادبیات عرب و در سرودن اشعار فارسی و عربی توانا بود.

این غزل از اوست:

هان ای اجل بیا ببر این جان خسته را
برهان ز جور حادثه جسم شکسته را
هر روز از تو پیک و پیامی همی رسد
تهدید می‌کند تن از هم گسسته را
موی سفید، سستی اعصاب و پشت کوژ
بستند شاهراه حواس خجستهٔ را
زین جسم کاست جان به‌ضرورت بدر رود
دام شکسته گشت سبب مرغ رسته را
زین سان که کاستم نبری ترسم ای اجل
زین نخل بی‌نصیب نه خرما نه هسته را
فرتوت گشته ام من و تو دیر می‌کنی
مشکل رسی به بسمل از حبس جسته را

---

۱. روزنامهٔ *کردستان*.؟

۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۸۶.

***

از اشعار عربی سروده اوست:

یا ایّها القومُ الذینَ بَتوَّئُوا دارَالحبیب	وَلَوطَّنُوا بِجوارِهِ فَاسْتَکْمَلوا اوفی نصیبِ
طوبی لکم فَلَقَد سَکَنْتُم قبلَ یومِ وفاتِکُم	جنّاتِ عدنٍ خالِدینَ الدَّهْرَ ظِلٍّ و طیبِ
انّی و حقِّ مَعاهِدٍ جاوَرْتُم سُکّانَها	مازلْتُ مُشتاقاً لَها أدْعُو بویلٍ وَنَحیبِ
لی فی ثَوی تلکَ الدِّیارِ جَوی هَوی وَصابةٍ	لکنَّنی مِن سُوءِ حَظّی عاقَ ضَعفی و مَشیبی
فَعَجَزْتُ عنْ سُبُلِ الوصولِ مَعاهِد هَا الَّتی	شَرُفَتْ علی العرشِ العظیم بِضَمِّها جِسمَ الحبیبِ
فَبِحَقِّ مَن جاوَرْ تُموهُ تَعَطَّفُوا و تَلَطَّفُوا	کَرَماً علی صَبٍّ مُعَنی قَدَ تُسمی بَالحَبیبِ
فَاْدْعُوا دُعاءَ تَلَطُّفٍ وَ اَنْوار ثاءَ تَلَهُّفٍ	نَدْباً علی ذی عِلَّةٍ حَرَضٍ تَنالی عَن طَبیبِ
فَلَعَلَّ عاطِفَةَ الحَبیبِ الهاشِمی تَفَقَّدَتْ	عنْ حالِ محروم بَعیدٍ عَن مَغانِیْهِ کَتیبِ
فَیَرِقُّ لی کَرَماً و یَأذَنُ بالوَصُولِ لِبابِهِ	حتی أنال مِنَ اَلالَه سعادةَ العبدِ الْمُنیبِ
یا سادتی جُودوا عَلی مُتَخَلِّف عَن رَبْعِکُم	بِشفاعةٍ کَیْما أفُوزَ بِدَوْلَةِ الْفَتْحِ الْقَرِیبِ[1]

استاد عبدالعظیم مجتهد سنندجی (۱۲۸۵ـ۱۳۶۷ق)

او فرزند ملا عبدالله از نسل زاهد معروف سلیمان‌بیگ بانه است که سلسلهٔ نسب آنان به مشایخ کاکو زکریا می‌رسد. در سال ۱۲۸۵ق در سنندج متولد شد. تحصیلات را نزد پدر شروع کرد و بعد از آن مدّتی در سنندج و بیاره تلّمذ کرده سرانجام اجازه گرفته است. متعاقباً همان جا به سلک متصوفه در آمده. پس از دریافت خرقهٔ فقر و اجازهٔ خلافت از محضر شیخ ضیاءالدین به سنندج برگشته و تا آخر حیات در چندین مدرسه به تدریس و تعلیم و تحقیق مشغول بوده است.

وی دانشمندی آزاده و فاضلی فرزانه بود که عمری را به نیکنامی و عزت نفس به نشر شریعت و تدریس و مطالعه و تألیف سپری کرد و سرانجام در رمضان ۱۳۶۷ق دار فانی را وداع گفت.



تألیفات و آثار زیادی از او به جا مانده از جمله:

- حواشی بر *جمع‌الجوامع* در اصول؛
- تعلیقات بر *تقریب‌المرام* در حکمت؛
- حواشی بر *تحفهٔ* شیخ *ابن حجر هیتمی مکی* در فقه؛
- حواشی بر *خلاصة‌الحساب* و *تشریح‌الافلاک* شیخ بهاءالدین عاملی؛
- رساله در اثبات واجب؛
- رساله‌ای دربارهٔ تصوف؛
- رساله‌ای مُستدل دربارهٔ وجوب غسل پا در وضو؛

- رساله‌ای دربارهٔ اجتهاد؛
- رساله‌ای در رد مذهب وهابی؛
- رســـاله‌ای دربارهٔ ایـــمان ابوطـالب پدر حضرت علی(ع).[۱]

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.



ملا احمد محیی (۱۲۸۸ـ۱۳۷۴ق)

ملا احمد محیی فرزند مرحوم ملا محییالدین حدود سال ۱۲۸۸ق در سنندج و در خانوادهای که محیط علم و دین بود قدم به عرصهٔ وجود گذاشت. و چون پدرش مدرس و خاندان او حلقهٔ درس و بحث بود، پس از دوران کودکی درس را آغاز و مبتدیات را بهزودی تمام کرد و با استفاده از قریحه و حافظهٔ موروثی در پی کسب علوم عقلی و نقلی برآمد و با جدیت هرچه بیشتر در حوزههای تدریس سنندج مانند دارالاحسان و... از مدرسان بزرگ مخصوصاً از پدر بزرگوارش استفادهٔ شایان کرد. تا این که در علوم معتاد زمان به حدّ انتها رسیده و مجاز شد و در تدریس معاون پدر گردید و پس از فوت پدر در مسجد پرینسا خانم به جای او امام و مدرس شد و به تدریس طلاب و هدایت مردم پرداخت؛ و بدون چشمداشت مادی قریب به پنجاه سال در خدمت علم و دین روزگار مصروف داشت. او به قدری در مطالعه و تحقیق موارد علمی و مسائل فقهی میکوشید که قریب ده سال پیش از فوت دچار ضعف بینایی شد که بالاخره به نابینایی کلی انجامید.

این دانشمند در سَرّا و ضَرّاء شاکر و صابر بود و تا پایان عمر از بهجایآوردن فرایض و نوافل و تلاوت قرآن و ذکر و فکر کوتاهی نکرد و در تمام عمر جز کتاب و مطالعه و درس و بحث و عبادت و اطاعت اوامر حق فکر دیگری نداشت. وی به حدی در علوم پایه مخصوصاً صرف و نحو و منطق استاد بود که طلاب و مستعدین او را «سیبویه ثانی» میگفتند. او همواره با استفاده از کتابخانهٔ عظیم و جامع خود در ترقی اطلاعات و معلومات سعی مینمود. سرانجام ملا احمد در ششم ذیقعدة الحرام ۱۳۷۴ق در سن ۸۶ سالگی در سنندج جان به جهانآفرین تسلیم کرد.[1]

رکنالاسلام حیرت سجادی (۱۲۵۳ـ ۱۳۴۱ش)



سیدمحمدباقر رکنالاسلام فرزند سیدمحمدسعید گلجینی به سال ۱۲۹۴ق (۱۲۵۳ش) در سنندج تولد یافت و پس از رسیدن به حدّ رشد به فراگرفتن مقدمات پرداخت. سپس وارد مدارس دینی شد و با کوشش و پشتکار از علوم صرف و نحو و منطق و بلاغه و حکمت تا فقه و اصول و تفسیر و حدیث و سیر بهره کافی به دست آورد. آنگاه همّ خود را مصروف و یادگیری ادبیات کرد و ضمن استفاده از محضر استادان شعر و ادب و در نتیجهٔ سعی و کوشش و استعداد ذاتی و قریحه خدادادی، خود نیز به سرودن شعر پرداخت. بعد از آن وارد خدمات اجتماعی شد و از سال ۱۳۱۹ق در گسترش امر تعلیم و

---

۱. ابو سعید حواری نسب، *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۴۸۶ و ۴۸۷. جلد ۲ *تاریخ مشاهیر کرد*، ص ۲۷۷ تاریخ وفاتش را ۱۳۶۴ نوشته است.

تربیت قدم‌های مؤثری برداشت. در آغاز تأسیس سازمان معارف و مدارس جدید در سال ۱۳۲۶ق (۱۲۸۶ش) شخصاً ریاست معارف و اوقاف سنندج را به عهده گرفت. بعدها مدتی نیز در همدان و پس از آن در سنندج تا هنگام بازنشستگی به کار دبیری و تدریس در دبیرستان‌ها اشتغال ورزیده است.
او دانشمندی بود ادیب و شاعر، نویسنده‌ای توانا، دارای حافظهٔ قوی و اطلاعات فراوان در سیر و تاریخ و ادب. اخلاقی ستوده و صفاتی حمیده داشت و همیشه محفل وی مجمع ادبا و فضلا و مکتب افاده و افاضه بود. سرانجام در دی‌ماه سال ۱۳۸۲ق (۱۳۴۱ش) به دار بقا پیوست.[۱]

غزل

چو عاشقان به سر زلف یار پیوستند ز هرچه در همه آفاق بود بگسستند
چه ساحری تو ندانم که عارفان از می به دور جام نگاه تو توبه بشکستند
مگر که شاخه طوبی است قامت تو که خلق به منتهای امید از تو طرفه بربستند
مگر که سرو بپاخاستی و بفکندی ز رخ نقاب که خورشید و ماه بنشستند
هزار مردم هشیار را دهد مستی نسیم کوی کسانی که از رُخت مستند
به غیر چشم و دل پُر ز اشک و شعله چو شمع ز هرچه یاد کنی عاشقان تهی دستند
خدای را مشنو آنچه حاسدان گفتند که تهمتی است که بر جان ناتوان بستند
جز از جمال تو باید که دیده بر دوزند کسان که در طلب دیدن بهشتـستند
به بوسه‌ای ننوازی مرا ز لطف مگر طریق خواجگی و بندگی ندانستند
به هر چه یار کند عاشقند آنانی که همچو «حیرت» درس وفا گرفتستند

در رثای مادر سروده است:

مرا از دست شد زیبا نگاری بهشتی‌طلعتی، خرّم بهاری
بهشتی کآدمش نادیده در خواب بهاری کز گلش نارُسته خاری
یگانه نقش قدرت کافرینش از او بودش جمال و افتخاری
صباحت فتنه بر وی چون ملاحت بهر عضوش زخوبی یادگاری
به روی چهره‌اش هر تار گیسو نهان کردی به زیر شب نهاری
ز من جان دادن از دلبر نگاهی ز من دل باختن از وی نمایی
از او رمزی و از من انقیادی از او غمزی و از من انکساری
نه بی‌رویش مرا در دیده نوری نه بی‌یادش مرا در دل قراری
یسارم داشت از یمنش یمینی یمینم داشت از فرّش یساری
چو او شد از کنارم، بخت بیدار وداعی کرد و خفت اندر کناری

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۳۵۸.

بهر باری که «حیرت» یادش آرد	بر اندوهش شود افزوده باری
ندانم شرح غم را بر که خوانم	که بنماید پی دل راه چاری
نداند چیست حال سوگواران	به عالم هیچ‌کس جز سوگواری

رباعی

الا ای فاقد هر نعمت و جاه	ز هستی گشته ساقط اندرین راه
مشو نومید با این حال و برخوان	«وَ ما مِنْ دابَّةٍ اِلاّ علی الله»

***

ای تنگ‌تر از خاطر عاشق دهنت	وی نرم‌تر از برگ گل سرخ تنت
سازند گر از ظلمت شب پیرهنت	چون روشنی روز بتابد بدنت

***

ای برده ز خوبان گرو اندر هر باب	وی نشئهٔ چشمان تو رشک می ناب
بی روی تو بر قنات خسروآباد	دور از تو بر آب دیدگانم چو حباب[1]

دولت علیهٔ ایران



وزارت

معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

EMPIRE DE PERSE

ANNUAIRE DU MINISTERE
de l'Instruction publique,
des Fondations Pieuses
et des Beaux Arts
1918 - 1919

---

۱. شاعران کرد پارسی‌گوی، ص ۲۵۸ تا ۲۶۳.

کرمانشاهان

آقای حاجی میرزا ایوب خان	رئیس معارف
حاجی میرزا باقر	رئیس اوقاف

ملایر و نهاوند و تویسرکان

آقای آقا سید رحیم	رئیس معارف و اوقاف.

عراق

آقای آقا میرزا سید ابوالقاسم بهبهانی	رئیس معارف و اوقاف

خوانسار و کلپایگان و کمره

آقای میرزا علی سلطان‌العلماء	رئیس معارف و اوقاف

کردستان

آقای نصیرالاسلام	رئیس اوقاف
ملا محمد باقر رکن‌الاسلام	رئیس معارف

همدان

آقای میرزا محمود خان	رئیس معارف و اوقاف.

---

۴ - جنوب

قم

آقای آقا سید حسین	رئیس معارف و اوقاف

آقای میرزا ابوالقاسم

اسم والد - مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی - محل تولد - در طهران سنه ۱۲۹۸ - سمت رسمی - امانت اوقاف و نمایندگی معارف عراق - تحصیلات - فقه و جزئی اصول - محل تحصیل - طهران و سه سال در نجف اشرف - دخول خدمت در سنه ۱۳۳۱ در کرمانشاهان و محرم ۱۳۳۷ در عراق - مراتبیکه از حیث خدمت پیموده - امانت اوقاف در کرمانشاهان.

آقای میرزا علی سلطان‌العلماء

اسم والد - آقامیرزا اسمعیل - محل تولد - درنائین سنه ۱۳۰۰ - تحصیلات - علم نحو منطق فقه - محل تحصیل اصفهان و طهران - دخول خدمت - ۱۴ شهر ذی حجه ۱۳۳۷ - سمت رسمی - نمایندگی معارف و اوقاف خوانسار و کلپایگان و کمره.

آقای میرزا علی نصیرالاسلام

اسم والد - مرحوم ملا احمد نصیرالاسلام - محل تولد - در کردستان ۱۲۸۶ - سمت رسمی - امانت اوقاف کردستان تحصیلات - عربی فارسی منطق وکلام - محل تحصیل - در سنندج - دخول خدمت - در سنه ۱۳۱۹.

آقای سید محمد باقر رکن‌الاسلام

تاریخ تولد ومحل آن - درسنه ۱۲۹۴ هجری درشهر سنندج کردستان - اسم والد - مرحوم آقا سید محمد سعید - تحصیلات عربی و فارسی و شرعیات و هیئت و جغرافی وحساب - محل تحصیل سنندج کردستان - تاریخ دخول خدمت - ۸ شهر ذیقعدة‌الحرام ۱۳۲۶ - سمت رسمی - نمایندگی معارف - مراتبیکه از حیث خدمت پیموده اول معاونت اوقاف از تاریخ ۱۳۲۸ - ریاست معارف هم سپرده شده است -



از آنجا که ترویج علماء [illegible]

و جناب فضایل [illegible] کمالات اکتساب سلالة الاطیاب الاکابر سید [illegible] علم و فضل و دارای مرتبه علیا [illegible] غایة القصوی [illegible] صلاح [illegible]

و ظهور [illegible] از طرف قرین الشرف [illegible] لهذا بتصویب جناب جلالت مآب اجل [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] سنوات [illegible] مستمری [illegible]

مبلغ [illegible] مستمری [illegible] صادره [illegible]

مقرر آنکه جناب [illegible] ولایت کردستان [illegible] جناب سید [illegible] شیخ الاسلام [illegible]

منظور [illegible] المقرر جناب [illegible] شرح رقم مطاع [illegible] ضبط نموده [illegible] ۱۳۲۳



تاریخ ۱۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۳۹

نمره ۱۸۰۶

وزارت داخله

حکومت کردستان و گروس

چون بموجب حکم نمره ۲۷۱/۸۱ مورخه ۲۷ حوت ۱۲۹۹ صادره از وزارت جلیله معارف و اوقاف

و صنایع مستطرفه ریاست معارف کردستان بجناب مستطاب ادیب اریب آقای میرزا

سید محمد باقر رکن الاسلام که دارای قدمت خدمت است واگذار شده لهذا بامضای

حکم وزارت متبوعه معظم له را مرقوم میدارد که ابتدا شروع بانجام وظایف مقرره نموده

از ابتدا علی الرسم بجای ابواب [illegible] دولت توشیکت قادره مشتغل ...



دولت علیه ایران

نمره ۸۱/۲۷۱

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستطرفه

مقرر میدارد

از این تاریخ که بیست و هفتم برج حوت پیچی ئیل ۱۳۳۹ است آقای

میرزا محمد باقر رکن الاسلام بسمت ریاست معارف کردستان منصوب و مسئولیت این شغل

بعهده منشأ الیه محول میشود و در ازای این خدمت ماهی [illegible] مطابق حقوق مقرره مقرری خواهد داشت

آقای رئیس کل معارف و تعلیمات عمومی مأمور اجرای این حکم است

وزیر معارف و اوقاف

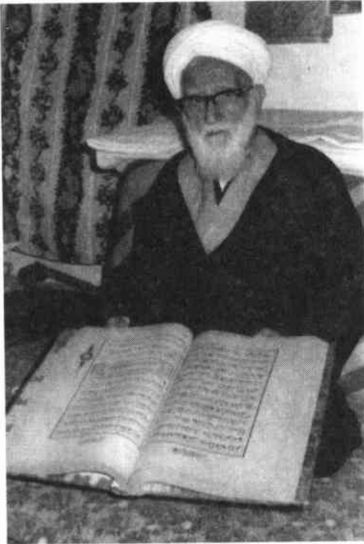


[illegible]

ملا محمد نودشی (مولانا) (۱۲۵۴ـ ۱۳۰۸ش)

ملا محمد بن ملا عارف بن حاج ملا احمد نودشی در ۱۲۵۴ش در آبادی نودشه به دنیا آمد چون به حدّ تمیز رسید به تحصیل علم و دانش روی آورد و با نهایت جدیت و علاقه در خدمت پدر و سایر مدرسان برجسته به کسب کمالات پرداخت و در علوم عقلی و نقلی مجاز شد و پس از فوت پدر در مسجد معتمد مشهور به مسجد مولانا به تدریس مشغول شد. از مقام علمی و فضائل اخلاقی مولانا محمد همین بس که وارستهٔ زمان، استاد عبدالحمید بدیع‌الزمان مهی، وی را به غزارت علم و مهارت در تدریس و ادب و نجابت یاد می‌کند.

مولانا محمد علاوه بر تسلط بر علوم ظاهره مرید حضرت شیخ علی حسام‌الدین بود و علاوه بر اشتغالات تدریس و امامت و وعظ و تبلیغ شب و روز به ذکر و فکر و ختم و تهلیله بر طبق طریقهٔ نقشیه [نقشبندیه] استمرار داشت و دارای مقامی معنوی بود. سرانجام در سال ۱۳۰۸ش به دار باقی شتافت.

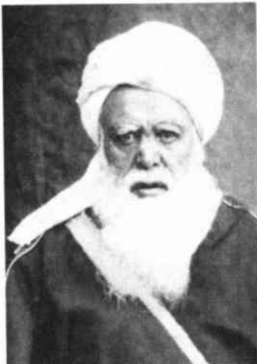


.ملا محمد محیی (۱۲۵۸ش ـ ؟)

ملا محمد محیی فرزند ملا محی‌الدین مدرس مسجد پری‌نسا خانم در سال ۱۲۵۸ش در سنندج متولد شد. پس از تعلیم علوم متداوله در مدرسهٔ معرفت و سپس احمدیه و اتحاد به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۱۱ش مدیر و آموزگار دبستان ممتازیه شد و بعد به کرمانشاه منتقل شد و پس از چند سال مجدداً به سنندج انتقال یافت. و در دبستان بدر به تدریس شرعیات و علوم دینی مشغول بود. این مرد شریف روز را به خدمت خلق و شب را به عبودیت خالق می‌پرداخت. شخصی با فضیلت و کرامت و نمونهٔ اخلاق و ادب و مردم‌داری بود.

سید محمد (بابا شیخ کاژاوی) (۱۳۰۲ـ ۱۳۷۵ق)

سید نبیل و عالم جلیل سیدمحمد بن سید عبدالله بن شیخ محمد کاژاوی و مشهور به بابا شیخ آلمانه است که طبق شجره‌نامه به حاج خالد کاژاوی نوهٔ شیخ ابوالوفا محمد تاج‌العارفین در قریهٔ پوشین واقع در جنوب برزنجه متصل می‌شود و این محمد تاج‌الدین در کتب تراجم به ابوالوفا نرجسی مشهور است. صاحب ترجمه حدود سال ۱۳۰۲ق در بانه متولد شد و در مدرسهٔ اختصاصی پدران خود داخل و مشغول تحصیل شد. پیش از فراغت از تحصیل پدرش شیخ عبدالله وفات یافت. بابا شیخ برای ادامهٔ تحصیل به بیاره به خدمت ملا عبدالقادر مدرس رفت و سال‌ها به تحصیل پرداخت و در خدمت او مجاز شد و به آلمانه بازگشت و به کمک عمویش حاج شیخ یحیی تا سال ۱۳۳۶ق مدرسه را اداره کرد. جنگ اول جهانی که پیش آمد با عمویش و اهل و عیال به آبادی چویسه نزدیک پینجوین رفتند. حاج شیخ یحیی در آنجا وفات کرد. سیدبابا شیخ با عائله خود و عمویش به آبادی دەمه‌یو در اورامان و سپس به آرام‌آباد رفتند و دو سال در آنجا ماندند و سرانجام به آلمانه بازگشتند. فرج‌الله‌بیگ مالک آلمانه او را حرمت نهاد و مدرسه را برای او تعمیر کرد و به خدمتگزاریش پرداخت. سید باباشیخ در سال ۱۳۵۰ق به حج مشرف شد. در بازگشت به بیاره رفت و به مرحوم شیخ نجم‌الدین تمسّک جست و به مرحوم شیخ علاءالدین نیز عشق می‌ورزید. سرانجام در سال ۱۳۷۵ق در آلمانه وفات کرد و در جوار رحمت حق قرار گرفت.



ملا محمدصادق عارفی (۱۲۶۰ش ـ ؟)

ملا محمدصادق عارفی فرزند صوفی محمدعلی در سال ۱۲۶۰ش در شهر سقز متولد شد. دوران نوجوانی و بخشی از جوانی را به طلبگی در روستاها

و شهرهای مختلف کردستان ایران و عراق گذراند و پس از کسب اجازه‌نامهٔ افتا و تدریس در یکی از مساجد سقز به امامت و تدریس مشغول شد. ملا محمدصادق در سلک مریدان خاندان نقشبندیه قرار گرفت و بیشتر اوقات خود را به سیر و سلوک و ذکر و تهلیل و عبادت خالصانه سپری می‌کرد. چند سالی هم در آموزش و پرورش به تدریس علومِ دینی پرداخت.[1]



ملا عبدالغفور

مرحوم مغفور ملا عبدالغفور فرزند حاج معروف از علمای برجسته شهرستان سقز علاوه بر شغل تدریس در حوزه‌های علمیه آن شهرستان و امامت جمعه، زمانی که ملا جلال‌الدین امیر عزیزی «امین‌الشرع» مدرسه جدید دایر کرد با وی همکاری می‌کرد و همچنان تا سال ۱۳۱۰ش معلم قرآن و شرعیات دبستان‌های احمدیه و شاهپور سقز بوده است.

ملاعبدالمجید سروآبادی (۱۲۶۱_ ۱۳۴۳ش)



ملا عبدالمجید گل سرسبد فرزندان استاد بزرگ ملاعبدالعظیم است که در سال ۱۲۶۱ش از مادری به نام خاتون ایصاف متولد شد. در خدمت پدر به فراگیری قرآن و کتب ساده و مقدمات علوم مشغول بود و سپس راهی مناطق کردنشین عراق شد و مدت ۲۵ سال در خدمت استادان بزرگ به کسب دانش پرداخت و از دست مبارک ملا عبدالقادر کانی کبودی اجازه‌نامه دریافت کرد. سپس در سلیمانیه به خدمت استاد عبدالعزیز ابن الحاج ملا محمد امین بن ملا احمد مفتی مشهور (چومار) رفت و مدت ده سال از وجود او مستفیض شد و در سال ۱۳۳۷ ق از ایشان نیز اجازه‌نامه دریافت کرد و با کوله‌باری عظیم از دانش و معرفت به زادگاه خود (سروآباد) بازگشت و به تدریس و استفاضهٔ طلاب پرداخت. به دعوت رسمی خانوادهٔ معتمدوزیری و صادق‌وزیری مدت شش سال در سنندج ماند و عموم مردم شهر از او بهره گرفتند. بعد از آن به سروآباد بازگشت و به خدمت خلق مشغول شد. ملا عبدالمجید شخصی زاهد، عارف، وارع، و متقی بود و وظایف شرعی را با آگاهی کامل به جای می‌آورد. او مورد اعتماد کامل مردم بود و از احترام خاصی برخوردار بود. افراد زیادی از خدمت وی فیض برده و به دانش و بینش رسیده اند. ملا عبدالمجید در سال ۱۳۳۴ ش به پیشنهاد علمای منطقه از طرف دولت مرکزی با دریافت حکم «قاضی شرع» به این مقام منصوب شد و به رفع مشکلات شرعی و مسائل اجتماعی مردم منطقه می‌پرداخت. سرانجام در اول اردیبهشت ۱۳۴۳ش دعوت حق را لبیک گفت.

---

۱. *پیشینه آموزش و پرورش کردستان.*



تاریخ ۴ ماه ۵ سنه ۱۳۱۵

نمره ۱۵۱۴ ضمیمه

وزارت داخله

حکومت کردستان





حکومت کردستان

از وی پسرانی به نام‌های ملامحمد و ملاحسن و ملااحمد و ملامحمدسعید و دخترانی به نام‌های آمنه و حسیبه و فاطمه بر جای ماندند که هر کدام در موقعیت شغلی و اجتماعی خود مثمر ثمر بوده اند.

حاج ملا عبدالکریم شکیبا

ملا عبدالکریم شکیبا فرزند مرحوم ملا عبدالعزیز امام جمعه و خطیب اورامانِ تخت بوده است. از تولد و تحصیلات و استادان او اطلاعی صحیح در دست نیست. اما بر اثر علم و شهرت در عفاف و صلاح و هنر غلامشاه‌خان والی حاکم سنندج او را به شهر دعوت کرد. او این دعوت را پذیرفت و در سنندج اقامت گزید و در اندک زمانی آوازهٔ فضل و هنرش در شهر پیچید و در مسجد فاروقیه که ـ به سعی و اهتمام میرزا تقی‌خان معتمد بنا شده بود ـ امام و مدرس شد و تا آخر عمر در این محل به شغل مقدس تدریس و افاده به طلاب پرداخت. وی علاوه بر تعلیم و تدریس در نوشتن خط نستعلیق فارسی و عربی بسیار ماهر و استاد بود و اوقات فراغت خود را با دقت و حوصلهٔ تمام به تحریر کتب دینی و علمی به‌ویژه چند نسخه کلام‌الله مصروف می‌داشت. اکنون در کتابخانهٔ خصوصی بعضی از نواده‌های او در سنندج آثاری از خط شیوای او یافت می‌شود. مشهور است که ۲۴ بار کتاب *لُبّ الاصول* را به خط زیبای خود استنساخ کرده و احیاناً قبالهٔ املاک و اسناد معاملات مهم را نیز جالب مرقوم می‌کرد.

وی عالمی با ایمان و بسیار خیر و هنرمندی متواضع و خوش‌اخلاق و مدرسی عفیف و امامی متقی و مورد اعتماد عموم بود. در پایان عمر به سفر حج رفت و پس از بازگشت به شغل شریف تدریس و امامت ادامه داد و بالاخره در حدود ۷۵ سالگی پس از خدمات بسیار به علم و دین و ارشاد مسلمین دعوت حق را لبیک گفت.

ذَهَبٌ فی ذَهَبٍ فی ذَهَبٍ

وَاَنَا الفِضَّةُ بَینَ الذَهَبَینِ

خیرَةُ اللهِ مِنَ الخَلقِ الاَبَد

اِبنُ جَدّی وَاَنَا ابنُ الخَیرَتَینِ

نَحنُ یا اَهلَ العَبا خَمسَتُنا

قَد مَلَکنا شَرقَنا وَالمَغرِبَینِ

مَن لَهُ عَمٌّ کَعَمّی جَعفَرا

ذُو الجَناحَینِ وَاَصلُ النَسَبَینِ

مَن لَهُ اُمٌّ کَاُمّی فاطِمَه

بَضعَةُ المُختارِ قُرَّت کُلُّ عَینِ

وَالِدی شَمسٌ وَاُمّی قَمَرٌ

وَاَنَا الکَوکَبُ بَینَ النَیِّرَینِ

از مرحوم حضرتا حیرت

یا رَسولَ اللهِ وَیا جَدَّ الحُسَینِ

کُن شَفیعی یا اِمامَ الحَرَمَینِ

مَن لَهُ جَدٌّ کَجَدّی مُصطَفی

سَیِّدُ الکَونَینِ نورُ الظُلمَتَینِ

مَن لَهُ اَبٌ کَاَبی حَیدَرا

قاتِلُ الکُفّارِ فی بَدرِ الحُنَینِ

بسم الله الرحمن الرحيم وبالله التوفيق

الحمد لله الذي اظهر ببديع مصنوعاته على احسن انتظام وخص من بينهم من شاء بمزيد التطول والانعام ووفقه وهداه الى دين الاسلام وارشده الى الطريقة معرفة استنباط قواعد الاحكام لمباشرة الحلال وتجنب الحرام واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ذو الجلال والاكرام واشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله المفضل على الانام صلى الله وسلم عليه وعلى آله وصحبه الغر الكرام وبعد فهذا شرح لمختصري المسمى بلب الاصول الذي اختصرت فيه جمع الجوامع يبين حقائقه ويوضح دقائقه ويذلل من اللفظ صعابه ويكشف عن وجه المعاني نقابه سالكا فيه غالبا عبارة شيخنا العلامة المحقق الفهامة الجلال المحلي لسلاستها وحسن تأليفها ورجاء لحصول بركة مؤلفها وسميته غاية الوصول الى شرح لب الاصول والله اسأل ان ينفع به وهو حسبي ونعم الوكيل بسم الله الرحمن الرحيم اي اؤلف وابتدئ تأليفي والباء للمصاحبة لتكون ابتداء التأليف مصاحبا لاسم الله تعالى المتبرك بذكره وقيل للاستعانة وتعلقها بالتأليف ... كتبت بالقلم والاسم من السمو وهو العلو وقيل من الوسم وهو العلامة والله علم للذات الواجب الوجود المستحق لجميع الصفات الجميلة والرحمن الرحيم صفتان بنيتا للمبالغة من رحم والرحمن ابلغ من الرحيم لان زيادة البناء تدل على زيادة المعنى كما في قطع وقطّع الحمد لله الذي وفقنا اي خلق فينا قدرة للوصول الى معرفة الاصول فيه براعة الاستهلال والحمد لغة الثناء باللسان على الجميل الاختياري على جهة التبجيل والتعظيم وعرفا فعل ينبئ عن تعظيم المنعم من حيث انه منعم على الحامد او غيره وابتدأت بالبسملة ثم بالحمدلة اقتداء بالكتاب العزيز وعملا بخبر ابي داود وغيره كل امر ذي بال لا يبدأ فيه ببسم الله الرحمن الرحيم وفي رواية بالحمد لله فهو اجذم اي مقطوع البركة وقدمت البسملة على الحمدلة عملا بالكتاب والاجماع والحمد مختص بالله كما افادته الجملة سواء أجعلت أل فيه للاستغراق ام للجنس ام للعهد اي ...



مفتی سقزی (۱۲۹۶ـ۱۳۵۲ق)

ملا عبدالعزیز مفتی فرزند حاج شکرالله به سال ۱۲۹۶ق در سقز متولد شد. وی پس از فراگرفتن علوم مقدماتی برای ادامهٔ تحصیل راهی مهاباد و بیارهٔ عراق شد و به اخذ اجازهٔ تدریس و افتا نایل شد. آنگاه به ایران بازگشت و در ده «ینگی‌کند» به تدریس پرداخت و بعد از چند سالی به سقز مراجعت کرد و در مسجد پیر غزایی تدریس را ادامه داد و به سبب ابراز لیاقت در اندک مدتی مورد توجه مردم و دولت قرار گرفت و به «صدرالعلما» ملقب شد.

او در سال ۱۳۳۸ق به ریاست معارف و اوقاف سقز منصوب شد و ضمناً قضاوت محکمه شرع سقز به عهده او واگذار شد و از این تاریخ عنوان مفتی رسمی آن جا را هم پیدا کرد و نیز چندین دوره نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود. وی به سال ۱۳۵۲ق در تهران حیات را بدرود گفت.

دولت علیّه ایران



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مقرر میدارد

از این تاریخ که ... اول برج جدی قوی ئیل ۱۳۳۹ است آقای

صدرالعلماء را بسمت ریاست معارف و اوقاف سقز و بانه منصوب و مسئولیت این شغل

بعهده معظم الیه محول میشود و دارای این خدمت ماهی —— مقرری خواهد داشت

آقای رئیس کل معارف و اوقاف مأمور اجرای این حکم است

وزیر معارف و اوقاف



ریاست وزراء

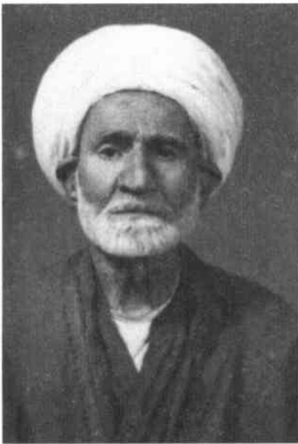
نمره ۱۹۲۹۴

بتاریخ ... برج حوت ۱۳۰۲

ضمیمه

حکومت جلیله کردستان وگروس

نظر باینکه امر قضاوت وانجام وظائف شرعیه مسلمین قصبه سقز و بانه لازم است بشخص صالح ومتدین و فاضلی اجازه داده شود و نظر باینکه جناب مستطاب شریعتمدار آقای صدرالعلماء مفتی سقزی سلمه الله معروف بدیانت و مراتب زهد و تقوی و مزایای فضلی بوده و شواهد ازج دولتخواهی خود را در ضمن انجام قضاوت آنحدود بمنصه ظهور رسانده است کماکان بایشان اجازه داده میشود که بامر قضاوت و اجرای صیغ شرعیه در سقز و بانه اشتغال ورزیده دعای دوام دولت ابد مدت قیام و اقدام نماید



ملا علی شکیبا

ملا علی شکیبا شخصی عالم و متقی و صاحب انشاء و حسن خط بود. او فرزند ملا عبدالکریم مدرس و پیش‌نماز مسجد فاروقیه است. او برخی از احادیث نبوی را معنی کرده و با خط زیبای نسخ و نستعلیق خود نگاشته به صورت کتابی درآورده است. همچنین چندین کتاب را به علت نایاب بودن استنساخ کرده و در دسترس علما و دانشمندان قرار داده است. کتابی در معرفی سلسلهٔ خاندان وزیری‌های سنندج نیز نوشته است که برای شناخت کامل این خاندان مفید است.

بسم الله الرحمن الرحیم
أصل ومن کلام له علیه السلام أیها الناس إنما
الدنیا دار مجاز والآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم
لمقرکم ولا تهتکوا أستارکم عند من یعلم أسرارکم و
أخرجوا من الدنیا قلوبکم من قبل أن تخرج منها أبدانکم
ففیها اختبرتم ولغیرها خلقتم إن المرء إذا هلک قال
الناس ما ترک وقالت الملائکة ما قدم لله فقدموا
بعضاً یکن لکم ولا تخلفوا کلاً فیکون علیکم ترجمه
بدانید و آگاه باشید ای مردم که همین است و جز این نیست که دنیا گذرگاه
شماست و آخرت قرارگاه شما توشه برگیرید از گذرگاه خویش برای
قرارگاه خویش و پرده بر خویشتن مدرید و بکارهای قبیح [illegible]
در حضور خدای که اسرار شما بداند و نهان و آشکارا یکسان [illegible]
دبکند

و بکشید از دنیا دلهای خود را پیش از آنکه بیرون رود از دنیا تنهای شما
پس بدرستی که حکمت در فرستادن شما به دنیا آزمایش شماست و از این
شما را از برای تمتع و التذاذ دنیا است بدرستی که چون آدمی از دنیا برود مردم
گویند که از مال دنیا چه گذاشت و ملائکه گویند که برای تحصیل نجات از اعمال
صالحه چه خیر پیش فرستاده پس پاره‌ای از اموال خود صدقه کنید و برای زاد
آخرت بفرستید و جمیع مملوکات خود را به میراث وامگذارید که از
عهدهٔ حساب آن برنیائید و وبال آن در گردن شما بماند اصل ومن کلام
له علیه السلام کثیراً ما ینادی به أصحابه تجهزوا رحمکم الله
فقد نودی فیکم بالرحیل وأقلوا العرجة علی الدنیا وانقلبوا
بصالح ما بحضرتکم من الزاد فإن أمامکم عقبة کؤوداً ومنازل
مخوفة مهولة لا بد من الورود علیها والوقوف عندها و
اعلموا أن ملاحظ المنیة نحوکم دانیة وکأنکم بمخالبها وقد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از سپاس بی قیاس چنین گوید اقصر عباد الله (علی‌اکبر) ...

مقدمة

خاندان وزارت کردستان یکی از خاندانهای بزرگوار ...

۳

۴

(۵)

قاجار او را بسفارت برای تسویه بین دولت ایران و روس نزد امپراطور روس بپطرزبورغ فرستاده خیلی مقبول نظر
امپراطور واقع میشود و کار را بین دولتین تسویه نموده و در ۱۲۳۵ فوت میکند حالا عقبی ندارد
فصل در ذکر مرحوم میرزا عنایت الله پسر مرحوم حاج میرزا احمد آقا مرحوم میرزا عنایت الله
نیز وزیر آقا امان الله خان بوده و بعد از آقا علی وزیر عقبی از او معلوم نیست و در ۱۲۴۲ فوت کرده و قبرش
در شیخان است رحمه الله **فصل** در ذکر مرحوم میرزا فرج الله پسر مرحوم حاج میرزا احمد آقا مرحوم
میرزا فرج الله در اول وزیر خواهرزادهٔ خودش خسروخان پسر امان الله خان بوده و بعد از او وزیر
رضاقلی خان پسرش بوده شخص بغایت بزرگ و با همت و بکمالات ذاتیه موصوف و در واقع وزیر
زیاد قابلیت بوده این بنده بارها از مرحوم پدرم و از سایر مردم شنیده و بحد تواتر رسیده که
شخصی از خویشان او فوت میکند چون در پهلوی قبر او زیارتگاه میکنند سوراخی در قبر میرزا فرج الله
واقع میشود چون تماشای او میکنند هیچ اثر تغییری در وجود و کفنش واقع نشده مثل آنکه امروز
او را بخاک سپرده اند چون حساب میکنند از آن موقع تا وقت فوتش چهل سال گذشته است و آثار
خیریهاش زیاد است من جمله مسجد خیلی عالی که بطرح دار الاحسان بنا شده که مقبرهٔ خود و جمع فامیلش در آنجا
و حالا از حیث جماعت از سایر مساجد شهر برتری دارد از بناهای خیریه ایشان است و وفات
عالی

(۶)

عالی برای این مسجد احداث نموده ولی حالا بسبب بی تعمیری خراب است و مستورهٔ شاعره در
ماده تاریخ این مسجد گفته «کلک مستوره پی تاریخش نوشت کعبهٔ ثانی بنا شد زان مقام» ۱۲۵۴
و در ۱۲۵۶ قمری دعوت حق را لبیک اجابت فرموده در حجرهٔ مسجد خود مدفون گردید رحمه الله
معقب بدو پسر بوده میرزا ابوالقاسم و میرزا فتاح اما میرزا ابوالقاسم معقب بیک پسر بوده مرحوم
میرزا عبدالرحمن که حالا یک پسرش میرزا غلامحسین که دارای پسر است و یک حفیدش میرزا محمد در
حیاتند و اما میرزا فتاح نیز معقب بیک پسر بوده میرزا حبیب الله تفنگدارباشی حالا عقبی ذکور ندارد
فصل در ذکر مرحوم میرزا هدایت الله پسر مرحوم حاج میرزا احمد آقا مرحوم میرزا هدایت الله
در حیات میرزا فرج الله ملقب بامین بوده بعد از او در جای میرزا فرج الله بوزارت منصوب شد
شخص خیلی عالم و باکمال و نادرة الایام بوده و در شکست مرحوم رضاقلیخان والی در مریوان در ۱۲۵۱
مرحوم محمد شاه قاجار حکومت کردستان بمیرزا هدایت الله واگذار میکند و آثار خیریهاش زیاد است
من جمله مسجد عالی که حالا مشهور بمسجد امین است از بناهای خیریه ایشان است و در شهر سنندج از آب
قنات این مسجد آبی سبکتر و گواراتر نیست در ۱۲۵۹ بعد از یکسال حکومت کردستان
فوت میکند و در مسجد میرزا فرج الله مدفون است رحمه الله دو پسر از او مشهور است میرزا رضی میرزا

۷

جعفر میرزا محمد صادق اما میرزا رضی در جنگ هرات کشته میشود اما میرزا جعفر جوانی خیلی شکیل و با هنر و
حسن الخط وزیر مرحومه حاجیه والیه مادر رضاقلی خان و غلامشاه خان بوده و در زمان معزول غلامشاه خان
بطهران میرود در آنجا فوت میکند و نعش او را بکردستان میآورند در مسجد میرزا فرج الله مدفون میشود
معقب بدو پسر بوده میرزا عبدالله امین و میرزا کاظم میرزا عبدالله در مسجد میرزا فرج الله و میرزا کاظم
در قریهٔ سروآباد مدفونند و حالا هر دو بلاعقبند اما مرحوم میرزا محمد صادق در موقع انقلابی
از کردستان بسلیمانیه میگریزد شبی در خانقاه حضرت شیخ سراج الدین قدس سره مهمان میشود
در آن شب مجذوب میشود در صبح داخل طریقت میشود ترک ریاست میکند و مرشد بزرگ میشود
و بعد از وفات حضرت شیخ باز بکردستان تشریف می آورد و در مسجد پدرش مشغول ارشاد میشود تا در
۱۳۰۵ وفات میکند مقبره اش بالای کوه پشت قبرستان شیخان است رحمه الله و شش پسر معقب از او
حاجی شیخ علی میرزا محمد حسین میرزا عبدالله میرزا ناصر میرزا عزیز میرزا حافظ حالا احفادش در قریهٔ
سروآباد میباشند مگر آقا احمد خان پسر حاجی شیخ علی در شهر سنندج هم دولت است **فصل**
در ذکر مرحوم میرزا محمد حسین پسر مرحوم میرزا عبدالله بزرگ و اولاد و احفاد ذکورش مرحوم میرزا محمد حسین
احوال و تاریخ فوت خودش از این بنده معلوم نیست اما مرحوم میرزا عبدالباقی پسرش از شعرای
نامی

(۸)

نامی کردستان است تخلصش شیدا است و در ۱۲۴۴ فوت کرد و عقبی از ایشان معلوم نیست
فصل در ذکر مرحوم میرزا فتح الله خرم پسر مرحوم میرزا عبدالله بزرگ مرحوم میرزا فتح الله
یکی از شعرای نامی ایران است تخلصش خرم است شخص فوق العاده و بی نظیر زمان خود
بوده و اشعارهای که در سنگهای مرمر ایوان دار الاحسان حجاری شده که جمیع آن اشعار که
مصرع اولش تاریخ بنای دار الاحسان و مصرع ثانی تاریخ اتمام او است از کلامهای عالی
او است و اتفاقاً سحر و زبده در ادای کلام ندیم از طرف خسروخان والی بحاکم کرمانشاه
میشود و آقا محمد خان قاجار نیز حکومت اسدآباد و بین همدان و کرمانشاه با او واگذار میکند تا اوائل
بحیله بطهران میکشد چون پیش او میرود معلوم میکند که خیالش نسبت با او خوب نیست چون می شنود
لطفعلیخان پسر جعفرخان زند شیراز را گرفته خرم در نزد آقا محمد خان بگریزد و بشیراز میرود پس
از مدتی آقا محمد خان لطفعلیخان را از شیراز بدر میکند خرم لابد خود را با مامزاده شاه چراغ در شیراز
می اندازد و آقا محمد حکم میکند او را بیرون میکشند سر او چشمش بیرون می آورد باز بکردستان می
آید و بمدح امان الله خان والی میپردازد تا در ۱۲۳۹ فوت میکند که سی سال نابینا بوده حالا عقبی ندارد
فصل در ذکر مرحوم میرزا یوسف خان منعم پسر مرحوم میرزا عبدالله بزرگ و اولاد و

(۹)

احفاد ذکورش خلاصه در اعقاب احفاد آن سه پسر مرحوم میرزا عبدالله بزرگ حالا کسی مشابه باشد نمانده و اعیان و اشراف حائز وزارت کردستان تمامی از اولاد مرحوم میرزا یوسف خان میباشند زنده است کسی که در دیارش ماند خلف یادگارش آن جناب میرزا یوسفی مشهور به مرحوم میرزا یوسف خان معتمد شخص خیلی بزرگ و عالی قدر و نیک خواه ملت و مستشار علیه دولت بوده و آثار خیریه او بسیار بوده و در ۱۲۲۹ یک سال قبل از حاج میرزا احمد برادرش وفات یافته رحمه الله مقبره اش در شیخان است و معقب به پنج پسر بزرگوار بوده مرحوم میرزا زمان میرزا عبدالرحیم میرزا عبدالکریم میرزا اسمعیل میرزا محمد اما میرزا زمان پدر حاجی عبدالغفور بوده او هم دارای دو پسر بوده آقا ابوالمجد و آقا عبدالصمد اما میرزا عبدالرحیم دارای یک پسر بوده مرحوم میرزا علی که او هم دارای یک پسر بوده میرزا بابا که معقب به دو پسر بوده میرزا آقا و میرزا عبدالمجید که حالا هیچکدام حیات ندارند و اما مرحوم میرزا اسمعیل داروغه معقب به سه پسر بوده میرزا الله ویردی سلطان و آقا بهرام میرزا و میرزا یوسف خان ناظر اما میرزا الله ویردی سلطان یک پسرش بوده مرحوم میرزا اسمعیل صدرالکتاب که شخص با هنر و شاعر و حسن الخط بوده و تخلصش ادیب است حالا عقب ذکور ندارد و میرزا بهرام آقا فیض الله پسرش در حیات است و میرزا یوسف ناظر حالا دو پسرش در حیات

(۱۰)

میرزا نبی خان اجودان حضور میرزا غلامحسین و اما مرحوم میرزا محمد پسرش میرزا محمد علی بوده که او هم معقب به دو پسر بوده میرزا محمد امین و میرزا حسین و میرزا محمد امین نیز معقب به دو پسر بوده آقا محمد و آقا برا که حالا هیچکدام نمانده و میرزا حسین نیز دارای دو پسر بوده میرزا عبدالله و میرزا لطف الله میرزا عبدالله پسرش میرزا محمد کاتب در حیات است و میرزا لطف الله میرزا احمد معین الکتاب پسرش در حیات است.

فصل در ذکر مرحوم میرزا عبدالکریم معتمد الایاله و اولاد و احفاد ذکورش مرحوم میرزا عبدالکریم شخص بزرگ و عالی و بصفات سخا و خداپرستی نورانی بوده و آثار خیریه اش زیاد است من جمله مسجد عالی که مشهور به مسجد وزیر است از بناهای خیریه ایشان است و در ۱۲۵۲ قمری دعوت حق را اجابت نموده رحمه الله مقبره اش در گنبد شیخان است و دیگر از صدقه جاریه اش شش پسر بزرگوار بودند مرحوم میرزا عبدالرحمن مرحوم میرزا مرتضی قلی مرحوم میرزا موسی مرحوم خلیل سلطان مرحوم میرزا محمد رضای وزیر مرحوم میرزا عبدالغفار خان معتمد اما مرحوم میرزا عبدالرحمن پسرش مرحوم میرزا ابوالمجد که در سنه ۱۳۰۰ فوت نمود و حالا عقب ذکور ندارد و اما مرحوم میرزا مرتضی قلی شاعر بوده تخلصش آذر است در ۱۲۶۳ فوت کرده پسرش مرحوم میرزا عبدالکریم امین دیوان بوده و او پسرش مرحوم میرزا علی خان امین الممالک بوده که حالا سه پسرش در حیات است خان بابا مصطفی قلی عبدالله

و اما مرحوم میرزا موسی عقبش مرحوم میرزا عبدالعزیز خان صدیق دیوان بوده که شخص خیلی عالم و عاقل محب علماء و ادبا و بنا بصداقت و درستکاری همیشه ریاست دیوانخانه عدلیه کردستان با ایشان بوده و در ۱۳۳۳ رحلت نموده مقبره اش در امامزاده هاجره خاتون است رحمه الله و از صدقات جاریه اش سه پسر بزرگوار است اول جناب مستطاب میرزا محسن خان سعید دیوان که وجود عالم و عاقل صاحب اخلاق حمیده ادام الله ایامه دویم جناب مستطاب میرزا حسین خان دارای اوصاف پسندیده محب علماء و اتقیا میرزا نجم ... ادام الله ایامه سیم جناب مستطاب میرزا مهدی خان که دارای صفات حمیده ثالث ثانی است ادام الله ایامه باد و حفیدش میرزا ناصر خان و میرزا باقر خان پسران مرحوم میرزا موسی و اما مرحوم خلیل سلطان خلف ذکور ندارد

فصل در ذکر مرحوم میرزا محمد رضای وزیر و اولاد و احفاد ذکورش مرحوم میرزا محمد رضای وزیر مشهور به وزیر غیرت زیرا حضرت شیخ سراج الدین قدس سره در مراسلات او را به وزیر غیرت خطاب فرموده در واقع سرو بوستان سعادت بوده که اینقدر آثار خیرات و مبرات از وی باقی است تا قیامت مردم از آن منتفع میشوند در کردستان وزیر مرحوم غلام شاه خان والی بوده و مدتها در طهران خدمت به دولت کرده و آثار خیریه ایشان زیاد است من جمله تعمیر عالی از مسجد وزیر کرده و مدرس و طلاب برای او قرار داده حالا خیلی معمور است دارای

(۱۲)

امام و مدرس و طلاب است دیگر از آثار خیر در شب جمعه ۲۷ رمضان المبارک در ۱۲۹۳ قمری وفات نموده در حجره مسجد وزیر مدفون شده رحمه الله دیگر از صدقه جاریه سه پسر بزرگوار است مرحوم میرزا یوسف خان مشیر دیوان مرحوم میرزا محمد صادق خان اعزاز الملک مرحوم میرزا علینقی خان آصف اعظم

فصل در ذکر میرزا یوسف خان مشیر دیوان و اولاد و احفاد ذکورش مرحوم میرزا یوسف خان مشیر دیوان پسر بزرگ میرزا محمد رضا بوده بعد از پدرش از ارث و استحقاق منصب وزارت نایل گشته و چون بزرگی ایشان از کس پوشیده نیست دیگر محتاج تعریف ندارد ولیکن در اینجا قطعه بیتی که یکی از شعرا در وصفش گفته اکتفا میکنم (شعر) فرخنده امیر الوزرا یوسف ثانی چون مصر سنندج شده از میمنت او زیبد به تو گر فخر کند حضرت والا زان که همی گرد سکنه بار بطلو میزان فلک مهر عیار زر جودت در قوت آویخته مانند ترازو بحقیقت بیان واقعی گفته آثار خیریه ایشان بسیار است من جمله قنات بزرگ است که به اغراق نصف شهر کردستان از آب آن مشروب است که بعد از چهل سال که بعزت و شوکت وزارت نمود در شب شنبه سیم رمضان المبارک مطابق با آخر اردی بهشت در ۱۳۳۸ قمری برحمت ایزدی پیوست و در مسجد وزیر مدفون گردید رحمه الله و در حیات خودش شش پسر بزرگوار داشت با کفایت بودند میرزا حسن خان

(۱۳)

ناظم الایاله میرزا نواب خان امجد الملک میرزا ابوالعلیخان آصف فر میرزا اصغر خان میرزا ابراهیم
خان سردار اعظم میرزا علی اشرف خان اشرف الملک آنانکه پسرش در حیات خود وفات
نمودند اوّل مرحوم میرزا نواب خان در عصر یوم دوشنبه شهر جمادی الثانیه در سنه ۱۳۲۰ قمری
فوت نمود و در امامزاده پیر عمر بخاکش سپردند حالا پسرش میرزا خلیل خان امجد الملک در حیات است
که دارای یکدو پسر است دویم میرزا ابوالعلیخان آصف فر در خط و علم استیفا بی نظیر بوده
کمال بعد از امجد الملک رحلت نمود در مسجد وزیر مدفون گردید رحمه الله حالا اولاد ذکور ندارد
سیم مرحوم میرزا حسن خان ناظم الایاله که پسر بزرگ مرحوم مشیر دیوان بود و از اشخاص فوق العاده
زمان خود بود کسی با او امکان مقاومت نبوده در ۲۰ شهر صفر در ۱۳۳۱ قمری فوت نموده
در مسجد وزیر مدفون گردید رحمه الله و از جمله صدقات جاریاتش معقب به پسر بزرگوار است
که حالا پسر در حیات میباشند اوّل حضرت مستطاب آقای میرزا غلامحسین خان حاج مشیر دیوان که
که مرکز دایرهٔ فتوت و نجابت است که نام نیاکان خود را بسخاوت و خدا پرستی زنده کرده ادام الله ایامه
حالا چهار پسر بزرگوار دارد آقای حاج میرزا سیف الله خان آقای میرزا ذبیح الله خان آقای میرزا عزت الله
خان آقای میرزا امین الله خان دویم از پسران مرحوم میرزا حسن خان حضرت مستطاب آقای میرزا غلامعلیخان
ناظم

(۱۴)

ناظم الایاله که شخص بزرگ و حالا صاحب دو پسر بزرگوار است آقای میرزا حسین خان و آقای
میرزا ناصر خان سیم جناب میرزا فیض الله خان است که وجود با هنر در حسن الخط و آن سه
پسر دیگر مرحوم مشیر دیوان که بعد از خودش در حیات بودند اوّل میرزا اصغر خان که در حیات
بعد از مشیر دیوان فوت نمود و در امامزاده پیر عمر سپردند حالا پسرش میرزا مسیح خان در حیات است
دویم مرحوم میرزا ابراهیم خان سردار اعظم که شخص با کفایت در ۲۰ شعبان ۱۳۴۵ قمری
فوت نمود در شیخان مدفون گردید عقبی ندارد سیم جناب علی اشرف خان اشرف الملک است وجود
بزرگ و با کفایت حالا صاحب سه پسر است آقای میرزا جواد خان آقای میرزا طهمورث خان آقای میرزا
کیومرث خان **فصل** در ذکر مرحوم میرزا محمد صادق خان اعزاز الملک و اولاد و احفاد
ذکورش مرحوم میرزا محمد صادق خان پسر دوم مرحوم میرزا محمد رضای وزیر است که شخص خیلی جلیل القدر که
عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق سعادتش طالع بوده و آثار خیریه اش زیاد است در روز پنجشنبه
۱۹ محرم ۱۳۳۷ قمری وفات نمود در گنبد مرحوم شرف الملک والی مدفون شد رحمه الله و در
حیات خود صاحب شش پسر بزرگوار بود و قبل از خود سه پسرش فوت نمود اوّل مرحوم میرزا مهدی خان
و حالا عبدالله خان پسرش در حیات است دویم مرحوم آقا خان اعزاز السلطنه در شب پنجشنبه ذیقعده

(۱۵)

۱۳۳۵ قمری فوت نمود حالا یک پسرش میرزا عبدالمجید خان با یک حفیدش میرزا احمد علیخان که از مرحوم میرزا
عبدالحمید خان پسر دیگرش بود در حیات میباشند و بعد از خودش نیز دو پسر دیگرش فوت کردند اوّل مرحوم
میرزا علیخان که حالا جناب میرزا ابوالقاسم خان پسرش در حیات است دوم مرحوم میرزا محمد خان که حالا پنج
پسرش آقای میرزا یحیی خان آقای میرزا هادی خان آقای میرزا صارم الدین خان آقای ناصر خان آقای
ید الله خان در حیاتند و اما آن چهار پسر دیگر مرحوم اعزاز الملک که حالا در حیات میباشند اوّل آقای محمد خان
با دو پسرش میرزا باقر خان و میرزا کاظم خان دویم حضرت مستطاب آقای میرزا اسدالله خان اعزاز الملک است
که وجود یک نفس و متقی دارای اخلاق حسنه محب علماء ادام الله ایامه حالا دارای چهار پسر است
آقای میرزا عزت الله خان آقای میرزا محمد خان آقای میرزا احمد خان آقای میرزا عطیه الله خان با سه نفر
حفیدش بهاء الدین و عز الدین پسران مرحوم حبیب الله پسر بزرگش که روز جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۴۱ قمری
فوت نمود با تاج الدین فرزند مرحوم زین العابدین خان پسر دیگرش که قبلاً فوت کرده سیم حضرت مستطاب
آقای میرزا نصرت الله خان اعزاز الممالک که شخص خیلی با کفایت امین دولت و ملت با دو پسرش
اوّل میرزا سعید خان که صاحب دو پسر است مظفر خان و عباس خان دوم آقای میرزا سعید خان
چهارم جناب مستطاب میرزا اسمعیل خان اعزاز السلطان که حالا دارای یک پسر آقای میرزا عبدالکریم خان
[illegible]

(۱۶)

فصل در ذکر مرحوم میرزا علی نقی خان آصف اعظم و اولاد و احفاد ذکورش مرحوم
میرزا علی نقی خان آصف اعظم پسر سیم مرحوم میرزا محمد رضای وزیر است که شخص خیلی عالم و فوق
العاده بوده خلاصه در راه درجهٔ عزت و شوکت بزرگی و مردی و مردمی بوده و از کسی بویه
نبیت و آثار خیریه اش زیاد است من جمله مسجد و مدرسه عالی در نزدیک بازار دارای مدرس
و امام و طلبه است با یک مرده شورخانهٔ عالی از بناهای ایشان است حالا جناب سردار معظم
پسرش از خانهٔ خود آب باین مسجد و مسجد میرزا عبدالله جدش مرحمت کرده حالا تمام اهل بازار
از این آب منتفع میشوند در شب جمعه ۷ شهر جمادی الاولی مطابق با ۲۵ تیرماه ۱۳۵۵
قمری در طهران وفات نموده و نعش او را بکردستان آوردند و در مسجد وزیر مدفون نمودند
رحمه الله و از صدقات جاریه خداوند سه پسر بزرگوار و سعادت ثمر با کرامت فرموده
جناب میرزا فرج الله خان جناب میرزا شکر الله خان جناب میرزا جعفر خان **فصل** در
ذکر جناب میرزا فرج الله خان با اولاد و احفاد ذکورش الحمد حضرت مستطاب آقای میرزا فرج الله خان
سردار معظم فرماندار کردستان بصفات مقدسهٔ عدالت و صداقت و امانت موصوف است
ادام الله ایامه و اقباله دارای یک پسر با کفایت جناب میرزا رضا خان که لیاقت فرزندی

(۱۷)

حکمرانی دارا آدام الله ایامه که دارای پسران بزرگوار است آقای میرزا امیرخان آقای

میرزا فواد خان. آقای میرزا جواد خان **فصل** در ذکر حضرت مستطاب آقای

میرزا شکرالله خان و اولاد و احفاد ذکورش اما حضرت مستطاب آقای میرزا شکرالله خان ساعد السلطان

که وجود باکفایت و با درایت خلاصه مقام ایشان در بزرگی و جمیع صفات کامله در منتها درجه

می‌باشد ادام الله ایامه و حالا دارای هفت پسر بزرگوار است جناب میرزا عطاءالله

که دارای پسر است جناب میرزا نعمت الله خان جناب میرزا ابوالفتح خان جناب میرزا ابوالقاسم

خان جناب میرزا سعید خان جناب میرزا داود خان جناب میرزا ابوالحسن خان **فصل** در ذکر

حضرت مستطاب میرزا جعفر خان و اولاد و احفاد ذکورش اما حضرت آقای میرزا جعفر خان ساعد الملک

که وجود بزرگ و باکفایت خلاصه در شجاعت و سخاوت در اعلا درجه می‌باشد ادام

حالا دارای چند پسر بزرگوار است جناب میرزا محمد حسن خان جناب میرزا محمد سعید خان جناب

ابوالعلیخان جناب میرزا جمشید خان جناب میرزا فرهاد خان **فصل** در ذکر مرحوم

عبدالغفار خان معتمد با اسامی اولاد و احفاد ذکورش مرحوم میرزا عبدالغفار خان شخصی

دولتمند بوده خلاصه در صفات حسنه فرید زمان خود بوده و آثار خیریه‌اش بسیار و

(۱۸)

مسجد و مدرسه‌ای که حالا مشهور به مسجد معتمد است که مرحوم حاج ملا احمد کردی مدرس که یکی از فحول العلماء ایران است

به مدرسی این مسجد قرار داده حالا هم دارای امام و مدرس است از بناهای خیریه ایشان است و در سنه ۱۳۰

قمری وفات نموده در مسجد ذیربط مدفون است رحمه الله و خداوند به حسن نیت خود ایشان پسر بزرگوار سعادتمند

با مرحمت فرموده بود میرزا احمد خان میرزا تقی خان میرزا محمد علیخان **فصل** در ذکر مرحوم میرزا احمد خان

الیمها و اولاد و احفاد ذکورش اما مرحوم الیمها که شخص با سخاوت و عالم بوده و در سنه ۱۳۲۰ در مکه

معظمه فوت کرده در حجره مسجدی در مکه معظمه مدفون است رحمه الله به دو پسر معقب بوده اول مرحوم

میرزا محمد خان شجاع الممالک که در ۱۳۲۴ رحلت نموده و در حجره مسجد فاروقیه مدفون است رحمه الله

اولاد ذکور ندارد دوم مرحوم میرزا مسعود خان مسعود السلطنه که شخص با سخاوت و باکفایت در روز

جمعه ۲۸ ذیحجه الحرام در ۱۳۳۴ رحلت نموده در سر تربت مرحوم شیخ محمد صادق مدفون گردید رحمه الله

به سه پسر بزرگوار معقب است جناب میرزا نصرالله خان که دارای پسر است جناب میرزا عزیز الله خان

که صاحب پسر است جناب میرزا مظفر خان که حالا پسر ندارد **فصل** در ذکر حضرت مستطاب

آقای میرزا تقی خان حاج معتمد و اولاد و احفاد ذکورش اما حضرت مستطاب آقای میرزا تقی خان حاج معتمد

وجودیست جامع مکارم اخلاق و در بخشش اطاق ادام الله ایامه یک مسجد و مدرسه عالی مشهور به مسجد

(۱۹)

فاروقیه است که دارای امام و مدرس و طلاب است یکی از ابنیه و صدقه جاریه ایشان است دارای

پنج پسر بزرگوار است جناب میرزا عبدالله خان که وجود بزرگ با علم ادام الله ایامه که یک پسر دارد

آقای محمود خان که دارای پسر است دویم جناب حاج میرزا اسدالله خان وجود بزرگ با هنر ادام الله ایامه

دارای یک پسر است آقای میرزا اشرف خان سیم جناب میرزا نصرالله خان که شخص با دیانت ادام الله ایامه

اولاد ذکور ندارد چهارم جناب میرزا اسمعیل خان که شخص عاقل و عالم و با دیانت ادام الله ایامه

دارای چهار پسر است آقای میرزا یحیی خان آقای میرزا سلیمان خان آقای میرزا عبدالوهاب خان

آقای میرزا داود خان پنجم جناب میرزا مهدی خان که وجود بزرگ و با هنر و بلند همت ادام الله ایامه

دارای چهار پسر است آقای میرزا هارون خان آقای میرزا فریدون خان آقای میرزا منوچهر خان آقای

میرزا بیژن خان **فصل** در ذکر مرحوم میرزا علیخان مفاخرالملک و اولاد و ذکورش مرحوم مفاخرالملک

شخص بزرگ و نیک سیرت و با دیانت بوده در شب جمعه ۱۳ محرم مطابق با ۸ فروردین ماه

۱۳۰۵ قمری رحلت نموده در مسجد وزیر مدفون گردید رحمه الله و آثار خیریه‌اش زیاد است من جمله

یک مسجد عالی مشهور به مسجد ملا جلال است دارای امام و طلبه و مدرس است از بناهای خیریه ایشان است

و معقب به پنج پسر بزرگوار و با سعادت است اول جناب میرزا فتح الله خان که شخص کامل و بی‌تعلق

دنیا

(۲۰)

و مشایخ ادام الله ایامه دارای چهار پسر است میرزا عابدین خان که دارای پسر است

میرزا اقبال خان آقای میرزا عبدالکریم خان دویم جناب میرزا وجیه الله خان که وجود با دیانت

ادام الله ایامه دارای چهار پسر است آقای میرزا سیف الله خان آقای میرزا ناصر خان آقای

میرزا سعید خان آقای میرزا فیروز خان سیم جناب میرزا حبیب الله خان که شخص عاقل

و با دیانت ادام الله ایامه که فعلا پسر ندارد چهارم جناب میرزا محب الله خان که وجود

باکفایت و با دیانت ادام الله ایامه پنجم جناب میرزا عبدالله خان که وجود با دیانت که فعلا پسر

ندارد ادام الله اغصان این دودمان و افنان این خاندان پر ثمر باشند و از تطرق

نوایب زمان و نوایب تبدل و نقصان مصون و محروس باشند و اگر در مجاری سطور

از حد ادب تجاوزی واقع گشته از کمال رأفت خداوندان دور نیست که مورد اغماض

سازند نه مورد اغراض چه خاطر آشفته را از توارد نوایب و مرارت قدرت بسته

و پای ارادت شکسته این چند صحیفه مختصریست از شرح حال و نام سلسله جلیله

وزارت کردستان ادام الله ایامهم و ابقاهم الی یوم القیامة اما تفصیل آن از حث

جلد کتاب نی کنجه (علی‌اکبر) ۱۳۲۲



ملا اسحق هجیجی دیواندره‌ای (؟ـ۱۳۶۲ق)

ملا اسحق فاضلی شایسته از اهالی هجیج اورامان بود که به دنبال تحصیل زادگاه خود را ترک گفت و مدت‌ها در مدارس کردستان ایران و عراق با جدیت درس خواند تا این که به حدّ کمال رسید و مجاز شد. پس از آن به دعوت اهالی دیواندره جهت تصدی مشاغل دینی در آن جا سکونت کرد و تا آخر حیات، مدرس و امام آن جا و قاضی شرع روستاهای آن ناحیه بود و در نهایت عزت نفس و شرف و تقوا به امور مذهبی مردم رسیدگی می‌کرد تا این که در حدود سال ۱۳۶۲ق وفات یافت.

هفت کتاب از دست‌نویس‌هایش را در منزل یکی از نواده‌هایش در دیواندره دیده ام.[۱]



ملا عبدالله مدرّس گرجی (۱۲۷۴ـ۱۳۶۳ش)

حاج ملا عبدالله مدرّس گرجی فرزند ملا عبدالکریم بن ملا عارف بن ملا شریف، متولد سال ۱۲۷۴ است که اباً عن جد اهل علم و زهد و قناعت و تقوا بوده و عمرش در وعظ و تبلیغ و تدریس مسائل دینی و اخلاقی و عرفانی سپری شده است. صاحب *تاریخ مشاهیر کرد* در مورد حاج ملا عبدالله می‌نویسد: «فاضلی وارسته و انسانی به زیور فضل و کمال آراسته بود که پاک آمد و پاک رفت و از آغاز جوانی تا سنین ضعف و ناتوانی در کمال زهد و تقوی می‌زیست، و در انجام اوامر خدا عزمی راسخ و قدمی استوار داشت و در نشر احکام اسلامی و راهنمایی برادران دینی بدون چشم‌داشت مادی در نهایت خلوص و فروتنی ساعی و کوشا بود». از این بزرگوار که در سال ۱۳۶۳ش وفات کرد، تألیفاتی بر جای مانده که هیچ‌کدام به چاپ نرسیده است.[۲]



ملا حیدر فهیم (۱۲۸۵ـ۱۳۶۲ش)

ملا حیدر اویهنگی فرزند نظام‌الدین به سال ۱۲۸۵ش در قریهٔ اویهنگ از توابع دهستان ژاورود کردستان چشم به‌جهان گشود و پس از طی دوران کودکی شروع به تحصیل کرد و پس از آموختن مقدمات به سنندج آمد و به محضر علامهٔ زمان استاد ادب حبیب‌الله مدرس کاشتری در مسجد عبدالله‌بیگ راه یافت و چند سال به کسب فیض پرداخت و تا به مرحلهٔ نهایی رسید و از دست استادش اجازه‌نامه گرفت. بعد از فراغت از تحصیل مدتی در آبادی کرجو از توابع سنندج به امامت و تدریس مشغول شد و پس

---

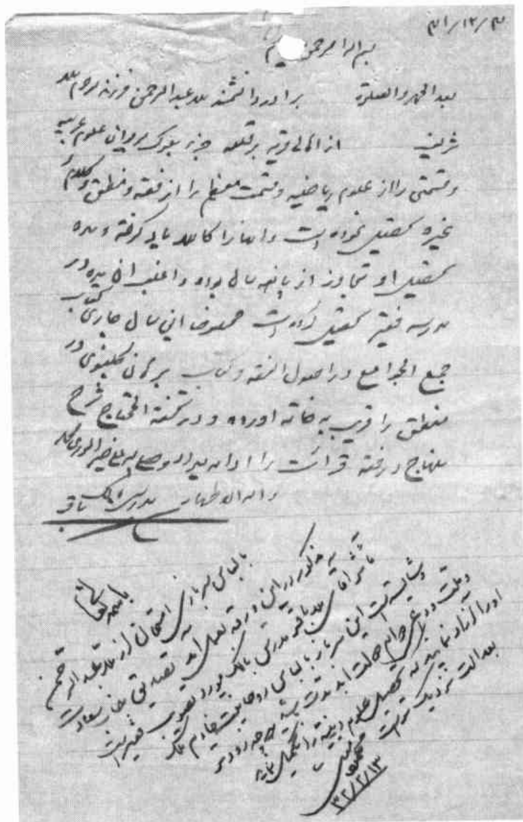
۱. مؤلف.

۲. ابو سعید حواری نسب، *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*.

از فوت مرحوم ملا محمدصادق، به جهت امامت به زادگاه خود (اویهنگ) بازگشت و تا آخر عمر امامت و مدرس آنجا بود. او مردی فاضل و متین و بر علوم اسلامی و تفسیر و حدیث و فقه تسلط داشت و اهل مطالعه و تحقیق بود. سرانجام در سال ۱۳۶۲ش به‌دست یک عده ماجراجو و از خدا بی‌خبر شهید شد و به رحمت حق پیوست.[۱]

حاج ملا باقر بالک (۱۳۲۰ـ۱۳۹۳ق)

حاج ملا باقر بالک فرزند شیخ حسین در حدود سال ۱۳۲۰ق در آبادی «هه‌نی‌من» از توابع سنندج متولد شد. مقدمات علوم را در محل آموخت و در سال ۱۳۳۸ق مدتی در حضور ملا اسعد بوریدری تحصیل کرد. پس از چندی در سنندج جزو طلاب درس ملا عبدالله مفتی قرار گرفت و از وی اجازه‌نامه دریافت کرد. سپس به آبادی چور مریوان رفت و در آن‌جا به تدریس و امامت پرداخت و دارای زن و فرزند شد و تا سال ۱۳۴۱ در آن‌جا بود. بعد به قریهٔ بالک رفت و اهل آبادی از وی استقبال کردند و مدرسهٔ آن‌جا به وجود پربرکت او رونق گرفت. حدود دویست و پنجاه نفر از طلاب را مجاز کرد. او در خدمت شیخ علاءالدین تمسک جست و داخل جرگهٔ اعتقادیهٔ نقشیه شد. تحصیل در محضر وی برکت و خاصیتی خاص داشت این فاضل عالی‌مقام در سال ۱۳۹۳ق به رحمت حق پیوست.





۱. باب مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۵۷.

استاد عبدالحمید (بدیع‌الزمان) کردستانی (۱۲۸۳ـ۱۳۵۶ش)



نام او عبدالحمید، کنیه‌اش ابوعبدالله و لقب وی مجدالدین است. او پسر عبدالمجید مجدالممالک متخلص به فرّهی و او پسر میرزا شکرالله فخرالکتاب و او پسر میرزا عبدالله متخلص به عرفان است.

میرزا عبدالله جدّ بزرگ وی در خدمت علی‌اکبرخان شرف‌الملک و امان‌الله‌خان دوم مشهور به غلامشاخان و میرزا شکرالله جدّش در خدمت سلیمان‌خان شرف‌الملک سمت منشی‌گری داشته اند. میرزا شکرالله بعدها به تهران رفت و در خدمت میرزا علی‌اصغرخان اتابک در آمد. میرزا شکرالله علاوه بر خط و انشای عالی، طبع شعر داشته و کتابی نیز در تاریخ کردستان نوشته است. عبدالمجید مجدالممالک پدر مرحوم استاد بدیع‌الزمانی، منشی میرزا یوسف مشیردیوان بود و بعد به خدمت دولت درآمد و در چندین شهرستان رییس ادارهٔ آمار و ثبت احوال بوده است. او نیز کتابی در تاریخ کردستان نوشته است.

استاد عبدالحمید بدیع‌الزمانی صبح چهارشنبه پنجم ذی‌القعده سال ۱۳۲۲ق مطابق بیست و یکم جَدی ۱۲۸۳ش در شهر سنندج ولادت یافت. ابتدا در مکتب‌خانه‌های مرحومین ملا عبدالکریم جناب و حاج باقر و چند سالی در مدرسه‌های اتّحاد و احمدیه و مدارس آلیانس و کلدانی تحصیل کرد. چون مدارس متداولهٔ زمان نمی‌توانست جواب‌گوی خواسته‌ها و نیازهای او باشد، ناچار از تحصیل در مدارس کناره گرفت و بر آن شد تا از وجود معاریف زمان چون ملا محمد مولانا، نوهٔ حاج ملا احمد نودشی و شیخ حبیب‌الله مدرس کاشتری و ملا عبدالعظیم مجتهد استفاده و استفاضه کند. پس از چند سال تلّمذ در خدمت این بزرگان از هر سه مجتهد اجازه‌نامه گرفت. مدتی در کابینه حکومتی خدمت کرد و حدود دو سال در روانسر به تعلیم فرزندان عباس‌خان سردار رشید پرداخته است. در سال ۱۳۰۸ش به خدمت فرهنگ در آمد و مدیر دبستان ممتازیه (بعدها بدر) شد و بعد به کرمانشاه منتقل شد و آموزگار دبستان پهلوی شد.

در سال ۱۳۱۲ش به تشویق سرهنگ اخگر، رییس نظام وظیفه که از ادیبان و صاحب مجلهٔ اخگر بود، به ارتش منتقل شد و در سال ۱۳۱۹ش به ستاد ارتش در تهران رفت و در مرداد ۱۳۲۰ش با تلاش و زحمت زیادی از ارتش بیرون آمد. چند سال در روزنامه‌های *کیهان* و *اطلاعات* کار کرد و مدتی در سفارت سوریه و عربستان سعودی مترجم بود. در ۱۳۲۱ش دوباره به خدمت فرهنگ درآمد و در دبیرستان‌های مروی و امیرکبیر و بعد ادیب و گوهرشاد به تدریس اشتغال جست. از سال ۱۳۳۵ش به بعد در دانشکدهٔ ادبیات و معقول و منقول آن زمان به تدریس پرداخت و تا دو سال قبل از وفات همچنان تدریس می‌نمود.

دکتر مهدوی دامغانی می‌نویسد:

> فی‌الحقیقه اگر این ضعیف کوره‌سوادی در عربیت و ادب عرب یافته است بیشتر آن از برکت و سعادتِ تلّمذی است که از محضر انورِ مرحوم استاد بدیع‌الزمانی نصیب‌ام شد.

و در جای دیگر می‌نویسد:

> فضیلت دیگر آن استاد عدیم‌النظیر، جنبهٔ شاعری او بود که به هر سه زبان عربی و فارسی و

کردی اشعاری به صورت قطعه و قصیده و مثنوی می‌سرود و البته شاعری مفلق ولی مُقِلّ بود و خدا کند آن دفتر خشتی و مجلّدی که استاد قصائد و قطعاتی را که به عربی و بیشتر آن با جوهر بنفش رنگ مرقوم فرموده بود، در خانوادهٔ آن مرحوم باقی مانده باشد.

جناب دکتر مهدوی می‌نویسد:

در اواخر یا اواسط دههٔ چهل، دانشمند مشهور اردنی، مرحوم انیس‌المقدسی که آن زمان عهده‌دار وزارت معارف اردن بود، به دعوت مرحوم علامه فروزانفر(ره) به تهران آمد. برای جلسهٔ پذیرایی و معارفه با او مرحوم استاد بدیع‌الزمانی به اشارت مرحوم فروزانفر، قطعهٔ سینیهٔ غرائی که کلمات آخر بیت اخیر آن «انیس‌المقدسی» بود، سروده بود که خود مرحوم بدیع‌الزمانی آن را خواند و هر بیتی را که می‌خواند صدای اَعِدْ اَعِدْ از انیس‌المقدسی و همراهان برمی‌خاست و فخامت و انسجام و بلاغت قصیده که انیس‌المقدسی و همراهان او را متحیر ساخته بود، موجب تحسین و کف‌زدن ممتد و مکرّر حُضّار گشت. عصر جمعهٔ آن هفته که در خدمت مرحوم دکتر حمیدی شیرازی به‌حضور علامه فروزانفر شرفیاب شدیم، فروزانفر فرمودند: دامغانی! رفیق‌ات آبروی دانشگاه تهران و خصوصاً دانشکدهٔ ما را مضاعف ساخت. آقای بدیع‌الزمانی عجب تسلّطی بر لغت و غریب‌اللّغهٔ عرب دارد.

فرزند ارجمندم آقای سید محمد سعید میرشمسی در حفظ الهی

شعر شیوا و خط زیبا و آن همه لطف و صفا و محبت بی‌ریا غم‌زدا و شادی‌افزا و دلربا و روشنی‌بخش دیدهٔ ما گردید از خدای بی‌همتا و پروردگار توانا کامیابی بی‌انتها و سعادت هر دو سرا را برای شما که سلالهٔ فضلا و نقاوهٔ نقبا هستید خواستارم.

۴۶/۲/۷

استاد مغفور از آغاز طفولیت تا روزی که بازنشسته شد با ناملایمات و سختی‌ها مبارزه کرد. هیچ‌گاه ارادهٔ استوارش تسلیم حوادث نشد و تبسم ملیح از لبان وی دور نگردید. در ایام طفولیت و نوجوانی سرگرم تعلیم و فراگیری بود و درک گرفتاری نمی‌کرد. وقتی چشم باز کرد خود را در دام ارتش رضاخانی یافت از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ش ده سال ایام ذی‌قیمت عمر پُربارش بر باد رفت و وقتی که در تهران گوهر وجودش شناخته شد برای ورودش به دانشگاه مخالفان قد علم کردند تا آن‌جا که مجبور شد نام و شناسنامه‌اش را تغییر دهد.

اکنون آن بزرگوار با روحی پاک و خاطری شاد در جوار الطاف بی‌منتهای خلاّق مهربان غنوده است. خدای در عین عنایت بر مقام و منزلت وی بیفزاید. نمونهٔ خط و غزل ملمّع حاجب‌دار اثر طبع آن بزرگ مرد.[1]

۶۷۱

غزل ملمّع حاجب دار

مهم کو بنای معادا نهاده ز دستش دلم یکسر از پا فتاده

عزیز تملّک مصر فؤادی که صد یوسفش چون زلیخا ستاده

شقیق غزال برشق نبال رمی القلب منی فاصمی فؤاده

حبیبی لقد ظلّم الهجر طرفی فاردی کراه واحیی سهاده

نخواند شب بخت پروین وزان پس دو چشمم نه و بعد از آنها سها ره

واصلی الهوی مهجتی ثم جسمی والقی لکید علیها رماده

الا ای سپهدار خوبان گیتی بابروی چون خنجر آ بداده

الا ای که مانند تو آفتابی در آفاق خود مام دنیا نزاده

نگاهی بدین خیل برگشته فرما که عشق تو شان عشق رنا درداده

وفی فیک خمر وعینک حیاة وفی تین للخلق اوفی سعاده

ولمّا اتالک مولاک هذی فبالّلطف جد واشف منها عباده

بشکرانه این جمال دلارا ترحّم عبدک مولاک زاده

ومالی سوی قبلة منک حتّی بجانت نخواهم نگارا زیاده

خدایا ندانم چه سرّیست پنهان در اندام این خوبرویان ساده

چه سرّیست کز جان و دل خلق یکسر بدرگاهشان جان و سرها نهاده

به ساقی از لطف بر رغم خرّم بیاد دو لعلش یکی جام باده

---

۱. با تلخیص از: *مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شمارهٔ ۱ و ۲ سال ۲۴.

ملا محب‌الله متوسل (۱۲۹۷ـ۱۳۷۳ش)



ملا محب‌الله متوسل فرزند مرحوم ملا عبدالفتاح شیخ‌الاسلام در بیستم دی‌ماه سال ۱۲۹۷ش در شهر سنندج پا به عرصهٔ جهان نهاد. وی در سال ۱۳۱۰ (در سن سیزده سالگی) موفق به اخذ رتبهٔ دو طلبگی شد. در سال ۱۳۱۱ش رتبهٔ ششم متوسطه را با موفقیت چشمگیر به اتمام رساند. او در سال ۱۳۱۲ش سال اول دورهٔ عالی طلبگی، در سال ۱۳۱۳ دورهٔ دوم عالی و در سال ۱۳۱۴ش دورهٔ سوم عالی را به پایان رساند و در سال ۱۳۱۵ موفق شد وارد دانشکدهٔ معقول و منقول شود. مرحوم ملا محب‌الله در سال ۱۳۱۹ش با خانم ناهید دیوان‌بیگی ازدواج کرد.

او در سال ۱۳۲۲ش پس از گذراندن دوران خدمت نظام به استخدام ادارهٔ ثبت کردستان درآمد و در سال ۱۳۳۲ش با عنوان مدیریت اجرای ثبت استان مازندران عازم ساری شد. در سال ۱۳۳۳ش به سمت ریاست ثبت شهرستان سقز منصوب شد و در سال ۱۳۳۵ش ریاست ثبت شهرستان میاندوآب را عهده‌دار شد و در سال ۱۳۳۶ش به ریاست ادارهٔ ثبت شهرستان مهاباد رسید. در سال ۱۳۳۷ش با عنوان ممیز امور ادارهٔ کل ثبت تهران به این شهر عزیمت کرد. به دلیل اشراف به قوانین، درستکاری، تیزبینی، و احساس مسئولیت فوق‌العاده‌ای که در وجود ایشان نهفته بود، به‌سرعت مدارج ترقی را پیمود و توانست با برخورداری از شخصیت تزلزل‌ناپذیر و آگاه و قابل اعتماد در ثبت کل تهران انجام وظیفه کند. همین ویژگی‌های بارز و قابل تحسین از وی مردی معتبر ساخته بود.

در سال ۱۳۳۹ش سمت بازرسی ثبت کل را احراز کرد و در سال ۱۳۴۲ش با حفظ سمت به معاونت ادارهٔ ثبت اسناد منصوب شد و همزمان به عنوان عضو هیئت بدوی تجدید نظر اجرایی نیز خدمت کرد.

وی در تمام طول خدمت خود تلاش بر امانت‌داری و صداقت و درستکاری و خدمت به خلق را سرلوحهٔ انجام وظیفه خود قرار داد و هرگز قلم او بر بطلان نگشت و در نهایت عزت و سربلندی خدمت دولتی خود را در سال ۱۳۵۱ش به پایان رساند و در همین سال با شور و عشق به خانهٔ کعبه مشرف شد.

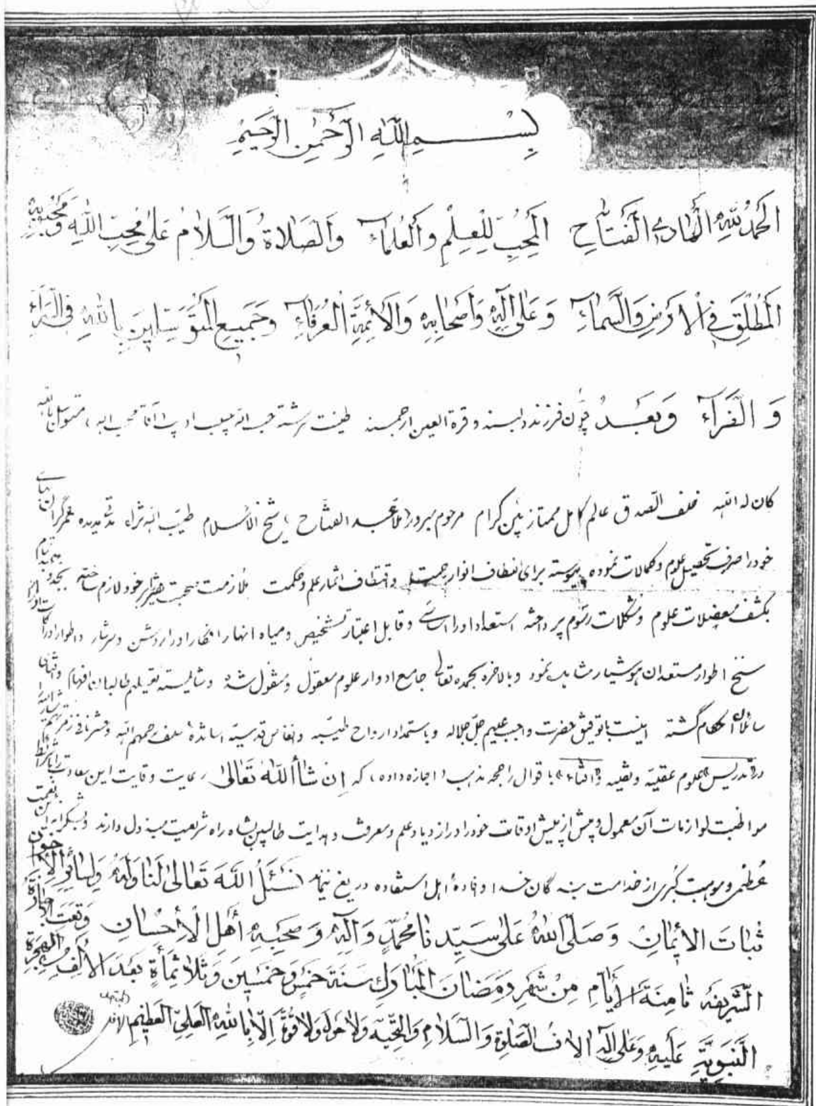
مرحوم ملا محب‌الله متوسل پس از دریافت اجازهٔ افتا در سال ۱۳۱۵ش علاوه بر انجام وظائف اداری، مطالعه در علوم فقهی را همچنان دنبال کرد و بسیاری را نیز به شاگردی پذیرفت و هرگز طالبان را از دانسته‌های خود بی‌بهره نگذارد. تدریس در دبیرستان‌های محل خدمت اداریش و آموزش دانشجویان و طلاب را همواره با سعهٔ صدر و بی چشم‌داشت مادی می‌پذیرفت. وی از بیانی فصیح برخوردار بود و حافظهٔ کم‌نظیرش یکی از ویژگی‌هایی بود که او را در کلیهٔ امور حقیقی و حقوقی بسیار یاری می‌کرد و این حافظهٔ نیرومند تا واپسین ساعت زندگی برقرار و سبب شگفتی همگان بود.

اگر چه طبعی ظریف در سرودن شعر داشت و دریایی از معلومات در وجودش می‌جوشید امّا متأسفانه از خود یادگاری مکتوب بر جای ننهاد. ولی چندین کتاب را با خط بسیار زیبایی که خداوند به وی ارزانی داشته بود دوباره‌نگاری کرد که متأسفانه در سال‌های آخر عمرش به امانت برده شد و هرگز بازگردانده

نشد. ضعف بینایی در چند سال پایان عمر امکان مطالعه را نیز از وی گرفت و گاه از اطرافیان درخواست می‌کرد تا مطلبی را برای وی قرائت کنند و حتی شمارهٔ صفحه مطلب و طرف راست یا چپ بودن صفحه را در کتاب مورد نظر به خاطر داشت و فقط برای اطمینان کامل بازخوانی آن را درخواست می‌کرد. او امر آموزش به راغبین و بحث مبادلهٔ اطلاعات را تا چند روز پیش از فوت با شور و شوق دنبال کرد.

محب‌الله متوسل در شانزدهم مهرماه سال ۱۳۷۳ش چشم از جهان فرو بست و بر طبق وصیت خودش در حسن‌آباد سنندج در قبرستانی که جدش ملا یعقوب مدفون است به خاک سپرده شد.

ثمرهٔ ازدواج وی پنج فرزند به نام حبیب‌الله، یدالله، رضوان، مهرانگیز، و عبدالله است. فرزند ارشد او چند ماه پیش از فوت پدر درگذشت.



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الهادی الفتاح المحب للعلم والعلماء والصلاة والسلام علی محب الله ومحبوبه

المطلق فی الارض والسماء وعلی آله واصحابه والائمة العرفاء وجمیع المتوسلین بالله فی السراء

والضراء وبعد چون فرزند دلبند و قرة العین ارجمند طینت سرشت حبیب الله [illegible] آقا محب الله متوسل بالله

کان له الله خلف الصدق عالم کامل ممتاز بین کرام مرحوم مبرور ملا عبد الفتاح شیخ الاسلام طیب الله ثراه مدتی مدیده عمر گرانبهای

خود را صرف تحصیل علوم و کمالات نموده پیوسته برای [illegible] انوار [illegible] و اقتطاف اثمار علم و حکمت ملازمت صحبت فقیر را بر خود لازم شمرده بجد و جهد تمام

بکشف معضلات علوم و مشکلات رسوم پرداخته استعداد او را [illegible] و قابل اعتبار تشخیص و میاه انهار [illegible] [illegible]

[illegible] اطوار مستعدان هوشیار [illegible] و بالاخره بحمد الله تعالی جامع ادوار علوم معقول و منقول شده و شایسته تعلیم طالبان [illegible]

[illegible] گشته اینست با توفیق حضرت واجب علیم جل جلاله و باستمداد ارواح طیبه و نفائس قدسیه اساتذه سلف رحمهم الله [illegible]

[illegible] تدریس علوم عقلیه و نقلیه [illegible] با قوال راجحه مذهب [illegible] اجازه داده که ان شاء الله تعالی رعایت و قایت این سعادت [illegible]

[illegible] لوازمات آن معمول و بیش از پیش اوقات خود را در ازدیاد علم و معرفت و هدایت طالبین شاهراه شریعت [illegible] دل دارند [illegible]

[illegible] از خدمت [illegible] اهل استفاده دریغ ننمایند نسأل الله تعالی لنا ولهم ولسائر [illegible]

ثبات الایمان وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه اهل الاحسان وقعت الاجازة

الشریفة ثامنة ایام من شهر رمضان المبارک سنة خمس وخمسین وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة

النبویة علیه وعلی آله الاف الصلوة والسلام والتحیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل ۱

بخش دوم: دانشمندان ریاضی و نجوم

شاکی

اسم شریف او ملا اسمعیل است. به سبب مهارت در علم نجوم و ستاره‌شناسی و بهره از انواع علوم رسمی و تسلط بر آنها بین عموم مردم سنندج احترام و منزلتی بسزا داشت. گاهی هم به سرودن شعر می‌پرداخت. گرچه تاریخ ولادت و وفات او ثبت نشده است، اما رونق او را جزو شعرای عهد امان‌الله‌خان محسوب داشته است و این لُغز و چند بیت از غزلیات وی را ذکر کرده است:[1]

لُغَز

لعبتی دیدم اندرین کهسار — بُوَدَش نام چار اندر چار
چار حرف است نام او چو ازو — چار اگر بفکنی بماند چار
جمله عالم به سوی او مایل — لیک میلی بچار هم ناچار
چار میخش کشیده اند بخاک — سر کشیده بچارمین دوار
همچو قطب فلک بود ساکن — همچو ماه سما بود سیّار
این لُغز را هر آنکه سازد حل — من رهی را کند ز غم تیمار

غزلیات

بسی شرمنده گردد از بهشت و از قصور خود — اگر رضوان جنت یک زمان بیند سر کویش
ز وضع و گردش افلاک شاکی شاکیم شاکی — که همسنگند لعل و سنگ خاره در ترازویش

***

از جفای دهر و از جور رقیب و هجر یار — خاک بر سر داغ بر دل آتش افشانم چو شمع

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

شیخ محمدقسیم تختی مردوخی سنندجی (؟-۱۲۳۶ق)

شیخ محمدقسیم فرزند شیخ احمد، دانشمندی از نوادر روزگار بود که در سنهٔ ۱۲۳۶ق وفات یافته است. وی نیز مانند برادرش شیخ محمدسعید از مدرسان بزرگ سنندج بود و در مدرسهٔ دارالاحسان به تدریس و افاده پرداخته و جمع کثیری از فضلای معروف در حوزهٔ تدریس وی به حد کمال رسیده اند.

مولانا خالد ذی‌الجناحین، دانشمند و عارف مشهور شهرزوری، علوم حکمت و ریاضی و هیئت را نزد وی تحصیل کرده و از همو اجازه گرفته است.[1]

وهذه المرتبة أعلى من المرتبة الأولى ومستلزمة لها وثالثها مرتبة
توحيد الذات وهنالك تمحى الإشارة وتنطمس العبارة ولا أجد
من الوقت المساعدة للخوض فيه فإنه بحر عميق ويكفي في تحقيق
هذه المرتبة المأثورة عن أمير المؤمنين ويعسوب الموحدين
علي كرم الله وجهه في جواب كميل بن زياد صاحب سره وقالب
جوده وبره فلينظر المستبصر فيه بنظر دقيق ويتفكر فيه بفكر
عميق ليتجلى عليه أنوار التحقيق
تم بحمد الله وحسن توفيقه على
يدي الجاني محمد القسيم بن
احمد ابن الشيخ محمد القسيم [illegible]
في [illegible] سنة ۱۱۸
[illegible]
عند [illegible]
[illegible]
الشيخ عبدالله
[illegible]

نمونهٔ دست‌خط شیخ محمد قسیم تختی مردوخی سنندجی از کتاب میژوی *زانیارانی* کورد برگ ششم

۱. بابا مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۲۸۸.

ملا حمزه سوم (؟ _۱۲۷۱ق)

علامهٔ بصیر و دانشمند خبیر ملا حمزه سوم مشهور به حکاک، فرزند ملا عباس مشهور به ایاز پسر ملا حمزهٔ دوم فرزند عالم ملا احمد فرزند عالم ربانی ملا حمزهٔ اول فرزند عباس‌بیگ پسر سلیمان‌بیگ بانه‌ای رحمهم الله یکی از علمای بنام کرد است که به سبب فضل و دانش و تقوی مرجع خاص و عام بوده است. این دانشمند بزرگ در فصول بهار و تابستان در قرای «کوس‌عنبر» و «صوفی‌بله» و «تازه‌آباد» ملک شخصی خود ضمن ارشاد اهالی به کشاورزی می‌پرداخت و در پاییز و زمستان در شهر سنندج کوی چهارباغ نزدیک پل آقا رحیم در منزل شخصی به تدریس و وعظ و حلّ غوامض مسائل فقهی و مشکلات علمی می‌پرداخته است. او در کلیهٔ علوم مخصوصاً در حکمت و کلام و فلسفه و ریاضیات و اصطرلاب و تشریح‌الافلاک و نیز در علوم نادره مانند وفق و جفر و کیمیا استاد بود. در جنگ بین‌الملل اول وقتی که قشون روسیهٔ تزاری به سنندج و سایر نقاط کردنشین حمله کرد، خانهٔ نوه‌اش ملا عبدالعظیم مجتهد را نیز تصاحب و غارت کردند و درنتیجه همهٔ آثار و رسالات و کتب تألیفی او همراه کتاب‌های مجتهد (نوه‌اش) سوخت و از میان رفت. مولانا حمزه با مرحوم شیخ عبدالقادر مهاجر صاحب کتاب تهذیب الکلام و مرحوم حاج ملا محمد منبری و مرحوم مولوی کرد رفاقت و صمیمیت کامل داشته است.

مرحوم ملا حمزه سرانجام روز پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۱ق در یکی از روستاهای خود در بانه وفات کرد. این دانشمند گران‌قدر دارای چهار پسر به نام‌های ملا عبدالله و ملا عبدالمجید و ملا محمد صادق و ملا امجد بود.[۱]

استاد علامه ملا محمدرشید مدرس مریوانی (۱۲۹۴_۱۳۴۷ق)

ملا محمدرشید فرزند اسمعیل‌بیگ میران‌بیگی مریوانی در سال ۱۲۹۴ق در قریهٔ «نچی» از قرای مرزی شمال منطقهٔ مریوان پا به عرصهٔ وجود گذاشت. تحصیلات را در مکتب‌خانهٔ قدیمی زادگاه خود آغاز کرد. وی از همان اوان کودکی نبوغ و علاقهٔ مفرط خود را به تحصیل نشان داد و پس از ختم قرآن، نصاب الصبیان، و گلستان سعدی مکتب‌خانه را ترک و در مدرسهٔ علوم دینی قریه به تحصیل علوم عربی پرداخت. آن‌گاه برای ادامهٔ تحصیل به چند قریهٔ دیگر از قراء مریوان، پنجوین (عراق)، سلیمانیه، سقز، و سنندج رفت و از هر خرمنی گلی چید. سپس به قریه «چور» رفت و بقیهٔ تحصیلات عالیهٔ خود را نزد مرحوم سید حسن چوری ادامه داد تا به اصطلاح پایان دوازده علم[۲] مستقیماً از ایشان کسب فضل کرد و اجازهٔ فتوی و تدریس گرفت. بعد به سنندج برگشت و از مرحوم استاد علامه ملا عبدالله مفتی دِشی اجازه‌نامه دریافت کرد و مجاز شد. آنگاه مدتی را به تلّمذ نزد عالم معروف اسعد افندی رواندزی به پنجوین و سلیمانیه رفت و از ایشان هم اجازه دریافت کرد. وی باز به منظور ادامهٔ تحصیل به مسافرت‌های متعددی در شهرهای کردستان دست زد و سرانجام در سال ۱۳۲۱ق در شهر سنندج اقامت گزید. او مدتی را در مساجد «حاج میرزا فرج‌الله» و «نصیر دیوان» به تدریس پرداخت. سپس

---

۱. تلخیص از کتاب *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*.

۲. دوازده علم عبارتند از: فقه، اصول، اصول‌الفقه، تفسیر، معانی، بیان، صرف و نحو، منطق، فلسفه و ... .

به سمت مدرس مسجد دارالاحسان (مسجد جمعه) که بزرگ‌ترین مرکز علمی آن دیار بود، منصوب شد و دو سالی هم تولیت این مسجد را داشت که به علت اشتغال به تدریس از این کار استعفا کرد.

وی مدتی را هم در «بیاره» و «طویله» و «خرمال» در خدمت پیر طریقت حضرت شیخ علی حسام‌الدین پس از تمسک و آشنایی با آداب طریقت نقشبندی در سلک مریدان آن بزرگوار درآمد و مقام خلافت یافت و به ارشاد مریدان پرداخت. او علاوه بر آن در حکمت، ریاضیات، هیئت و نجوم و علم اصطرلاب، و ربع مجیب استاد بود و به طلاب تدریس می‌کرد و بیش از ۳۵ کتاب و رساله را به خط خود در دوران تحصیلی و بعد از تحصیل نگاشته و تألیفاتی نیز داشته است که از آن جمله اند:

کتاب مقدماتی *صرف* به فارسی، کتاب مقدماتی *نحو* به فارسی، *حواشی بر رسالهٔ الرشیدیه*، کتابی در شرح اصطرلاب و ربع مجیب، *حواشی بر تهذیب الکلام*، *تفسیر بیضاوی*، *تفسیر شیخزاده*، *شرح جمع‌الجوامع شیروانی و ابن قاسم علی التحفه*.

ملا محمدرشید مدرس مریوانی کتابخانهٔ شایان توجهی اعم از خطی و چاپی در منزل داشت. سرانجام او در ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۴۷ مطابق با ۱۳۰۸ شمسی دار فانی را وداع گفت.[۱]

۳

المنطق من اسنى العلوم سيما وادقها مسائل وحكما ارت
انا جمع منه على نظم سليق وترتيب نفيس قواعد المنيفة
ومسائل شريفة تكون للمبتدئين وسيلة الى تحصيل المطالب الجليلة
وسميتها الرسالة الرشيدية في القواعد المنطقية ورتبتها على
مقدمة وابواب خاتمة متوكلا على توفيقه وجوده انه
خير موفق ومعين. اما المقدمة ففي بيان ما يتوقف
عليه الشروع في المنطق وهو امور ثلثة الاول تعريف المنطق
والثاني بيان الحاجة اليه والغرض منه وفائدته ...
العلم ... تصور وتصديق ...
... اذعانا واعتقادا بالنسبة الثانية الخبرية ...
والا فتصور ... اما بديهي لا يحتاج الى كسب او

۲

بسم الله الرحمن الرحيم ونستعين
الحمد لله الذي انطقنا بالصدق والصواب وارشدنا الى
ادلة توحيده في الانفس والآفاق بلا ارتياب والصلوة
والسلام على سيدنا محمد الذي اوتي الحكمة وفصل الخطاب
... احكام ... والنجم الهاديين ...
... الطاهرة ...
الوهاج وعلى آله واصحابه الذين ميزوا القشر من
الفاسد ... صلاة وسلاما دائمين
الى يوم المآب وبعد فيقول الفقير الى الله ...
الوالي محمد الرشيد بن ... المريواني
عاملهما الله تعالى بكرمه ولطفه ... ما كان

۱. نوشتهٔ فرزندش: سرلشکر اسعد مدرسی.

سید محمدصادق حسینی «هیبت» (۱۲۵۶ـ ۱۳۱۵ش)



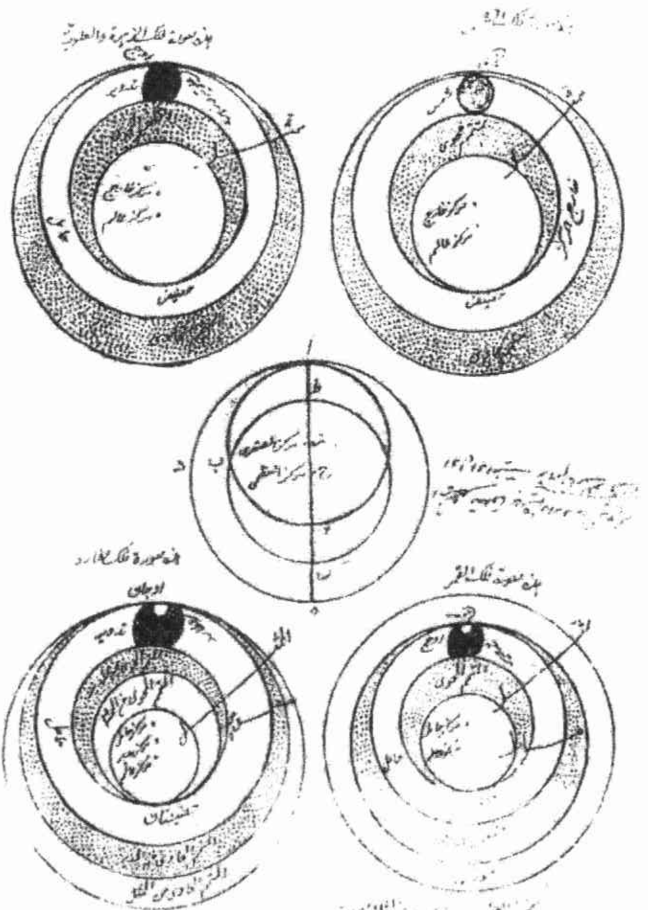
سید محمدصادق هیبت، دانشمند ریاضی و نجوم: می‌خواهم خوراک کتابت را غنی کنم.

فقیه، ادیب، و شاعر نامدار مرحوم علامه سیدمحمدصادق حسینی متخلص به «هیبت» در حدود سال ۱۲۹۶ق (۱۲۵۶ش) در قریهٔ قلعه‌گاه واقع در منطقهٔ سارال در اطراف شهرستان دیواندره در شمال شهر سنندج متولد شد. وی از سادات صحیح‌النسب و از نوادگان یکی از سادات مشهور اطراف شهرستان سقز به نام امامزاده سیدشکرالله مشهور به «که‌ول زه‌رد» است. نسب این امامزاده بر طبق اسناد موجود به امام محمدباقر(ع) می‌رسد. سیدمحمدصادق تحصیلات را در زادگاه خود آغاز کرد و بعدها عازم سنندج شد. وی در مدارس امامزاده پیر عمر، دارالسلام، و مدرسهٔ شیخ محمدسلیم سنندجی متخلص به «سالم» به مدت نزدیک به ۱۵ سال به تحصیل علوم مختلف دینی و ادبی مشغول شد. وی همچنین در قرای اطراف شهرستان‌های سنندج و دیواندره (سنگ سفید و کس‌نزان) در نزد ملاعبدالعزیز رخزادی به تحصیل فلسفه، کلام، و حل معما پرداخت. وی در شهر بانه در مدارس یونس‌خان و محمدخان در نزد حاج شیخ یحیی کاژاوی (متوفی ۱۳۳۳ق) به تحصیل علم فقه به‌ویژه فرایض و بحث و آداب جدل مشغول می‌شود. وی پس از این مدت عازم شهر مهاباد در استان آذربایجان‌غربی شد و در مسجد سرخ در نزد مولانا ملا عبدالرحمان به تحصیل علوم هیئت و نجوم و اسطرلاب و تقویم پرداخت. وی بعد از نزدیک دو سال اقامت در مهاباد به کردستان عراق رفت و از آنجا به شهر نهری در کردستان ترکیه رفت و مدتی کوتاه به تحصیل علوم غریبه پرداخت. بعد از این اقامت کوتاه در شهر نهری به کردستان عراق بازگشت و در نهایت در سال ۱۳۳۲ق اجازهٔ افتا و تدریس را از دست ملاعبدالقادر کانی کبودی مدرس مشهور خانقاه بیاره دریافت کرد. این عالم بزرگ بعد از دریافت اجازهٔ علمیه بیشتر عمر خود را در قریهٔ کرفتو از توابع شهرستان دیواندره به سر برده است. او در سال ۱۳۱۵ش که در قریهٔ آلکلو در نزدیکی شهرستان سقز اقامت داشت، دارفانی را وداع گفت.

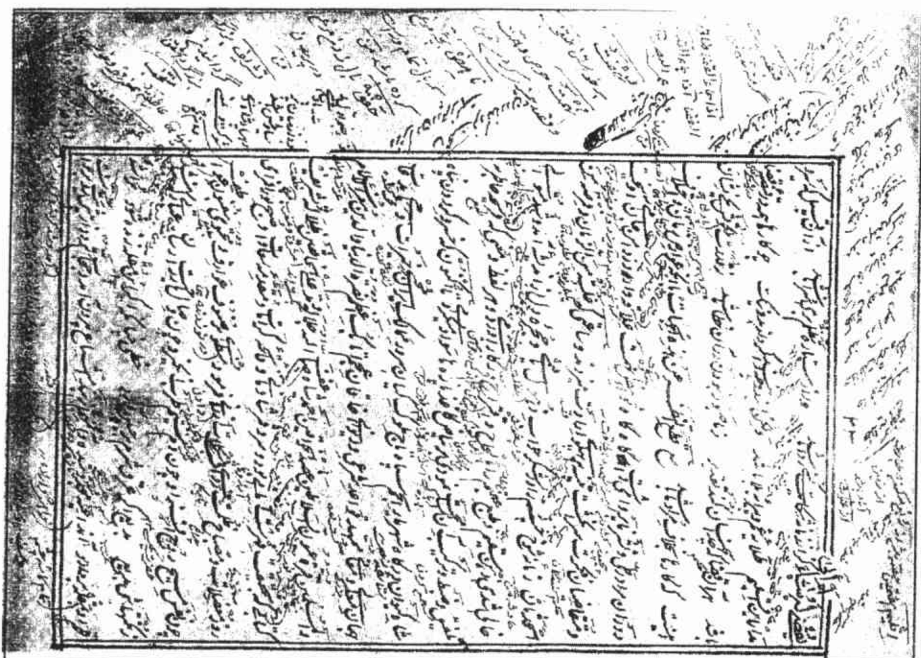
از این عالم بزرگ آثار فراوانی به جا مانده که جز دیوان اشعار وی هیچ‌کدام به چاپ نرسیده است. آثار وی به شرح زیر است:

۱. *دیوان اشعار*؛ ۲. *منشأت*؛ ۳. *شرح و ترجمهٔ قصاید عربی سعدی*؛ ۴. *ترجمهٔ قصاید عربی شیخ محمدسلیم سنندجی*؛ ۵. *عقاید سیدمحمدصادق هیبت*؛ ۶. *تنظیم و تصحیح خلاصهٔ نفحات‌الانس جامی*؛ ۷. *رساله اثبات ذکر جهر*؛ ۸. *مناظرات فقهی*؛ ۹. *رسالهٔ شرح اصطلاحات شعرای صوفیه*؛ ۱۰. *رسالهٔ بهجتیه*؛ ۱۱. *رساله در مورد زندگانی جامی*؛ ۱۲. *تصحیح رباعیات خیام*؛ ۱۳. *تنظیم و تصحیح اشعار بهارستان جامی*؛ ۱۴. *فتاوای فقهی*؛ ۱۵. تنظیم و تصحیح گزیدهٔ دو کتاب *ادب‌الدنیا و الدین* ماوردی و *کشکول* بهایی؛ ۱۶. *نوشته‌های پراکنده*؛ ۱۷. *تصحیح دواوین نالی، سالم، و کردی*؛ ۱۸. *تصحیح غزلیات مولوی کرد*؛ ۱۹. تصحیح *دولتنامه* ملا خضر رودباری؛ ۲۰. تصحیح مجموعهٔ *آثار شیخ محمود سنندجی*؛ ۲۱.

نامهٔ شیخ سلیم سنندجی به سید محمدصادق هیبت.



نمونهٔ تصحیح اشکال و دوایر کتاب *تشریح‌الافلاک* توسط هیبت.

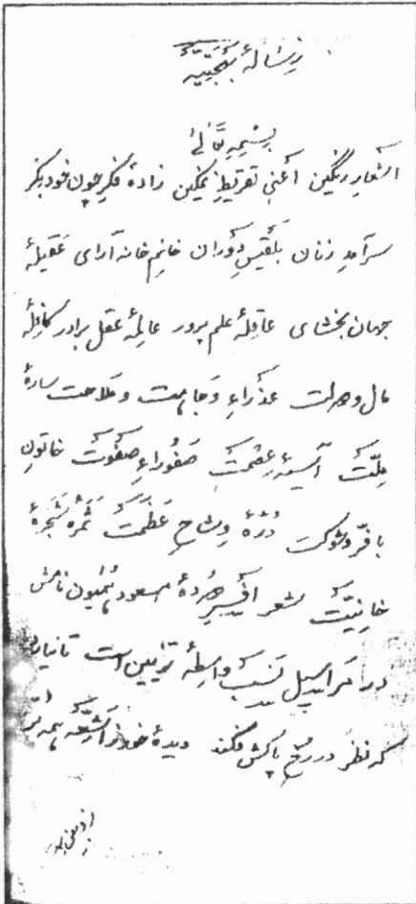


نمونهٔ حواشی هیئت بر کتاب تاریخ معجم

صفحهٔ اول دیوان اشعار هیئت به خط خودش

نمونهٔ حواشی هیبت بر کتاب *تجنیس اللغات* جامی.

شرح کتب معمای جامی و میرحسین نیشابوری؛ ۲۲. شرح و تصحیح *تجنیس‌اللغات* جامی؛ ۲۳. حاشیه بر کتاب *سی فصل*؛ ۲۴. حاشیه بر *تشریح‌الافلاک*؛ ۲۵. شرح و تصحیح *تاریخ معجم*؛ ۲۶. حاشیه بر *اطواق الذهب* زمخشری؛ ۲۷. حاشیه بر *تهذیب الکلام*؛ ۲۸. حاشیه بر *برهان گلنبوی*؛ ۲۹. حاشیه بر شرح شمسیه؛ ۳۰. حاشیه بر *اجزاء قضیه قزلجی*؛ ۳۱. حاشیه بر *المغنی*؛ ۳۲. حاشیه بر *جمع‌الجوامع*؛ ۳۳. حاشیه بر *تصریف ملاعلی*؛ ۳۴. حاشیه بر *فرایض شرح منهج*؛ ۳۵. حاشیه بر *کشف الغوامض لقطر العارض*؛ ۳۶. حاشیه بر *سکرهٔ التحنیک* در نحو ۳۷. حاشیه بر *رسالهٔ حنفیه و تاشکبری‌زاده* در آداب بحث؛ ۳۸. حاشیه بر *فرایض* قزلجی؛ ۳۹. حاشیه بر *حاشیهٔ ملاعبدالله بیتوشی بر متن کافی* در عروض؛ ۴۰. حاشیه بر *معرفت تقویم عبدالعلی جاوجانی*؛ ۴۱. حاشیه بر *رسالهٔ المعفوات* منسوب به ملا خلیل سعرتی؛ ۴۲. حاشیه بر *رسالهٔ هیات جدید* عباسقلی باکویی؛ ۴۳. تنظیم و تصحیح *گزیدهٔ مکتوبات خواجه محمد معصوم*؛ ۴۴. حاشیه بر *رسالهٔ منظوم عروض* شیخ معروف نودهی؛ ۴۵. *تصحیح و فهرست‌بندی موضوعی کتاب‌های مجربات دیربی و سنوسی در خواص آیات قرآنی.*



رسالهٔ بهجتیه

بسمه تعالی

اشعار رنگین اعنی تقریظ نمکین زادهٔ فکر چون خود بکر
سرآمد زنان بلقیس دوران خانم خانه‌آرای عقیلهٔ
جهان‌بخشای عاقلهٔ علم‌پرور عالمهٔ عقل‌پرور کاملهٔ
مال و جلالت عذراء وجاهت و ملاحت سارهٔ
ملت آسیهٔ عصمت صفوراء صفوت خاتون
با فر و شوکت درّهٔ درج عظمت ثمرهٔ شجرهٔ
خانیت ...
در ... واسطهٔ تزیین است ...

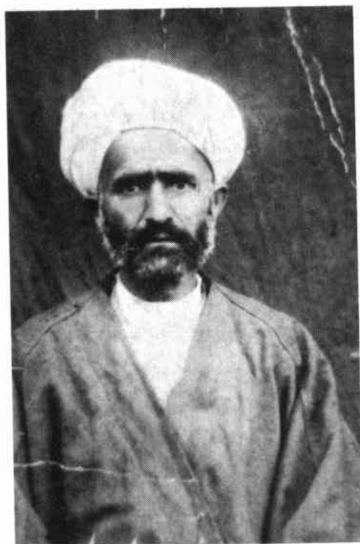
صفحهٔ اول *رسالهٔ بهجتیهٔ* هیبت که خطاب به بهجت‌خانم شجاعی برادرزادهٔ مسعوالسلطنهٔ کردستانی نوشته است.

ملا محمود جوانرودی (۱۳۰۰ـ ۱۳۶۳ق)

ملا محمود از اهالی جوانرود، حدود سال ۱۳۰۰ق تولد یافت و پس از سن رشد برای تحصیل به مدارس زیادی در کردستان ایران و عراق رفت و سرانجام در شهر کرکوک نزد علامه علی حکمت افندی در سنهٔ ۱۳۳۰ق مجاز شد. آنگاه به ایران برگشت و در آبادی «بالک» از قرای مریوان مدت یازده سال تدریس کرد و بعد از آن به آبادی «دره تفی» رفته و تا هنگام مرگ (سال ۱۳۶۳ق) در آن جا تدریس و خدمات دینی و اجتماعی خود را پی گرفته است.[1]

وی مردی دانشمند، خطاط، منشی، آشنا به ادبیات فارسی، و متخصص در علم ریاضیات و فلکیات بود.

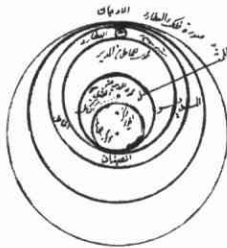
۱. باب مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۶۳.

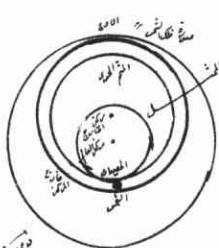


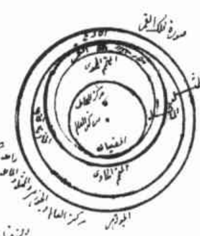
ملا محمدصادق اویهنگی (؟-۱۳۲۶ش)

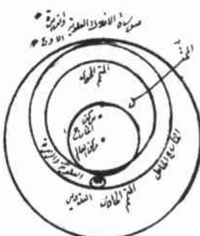
ملا محمدصادق مدرس روحی فرزند ملا عبدالعزیز و او فرزند ملا عبدالکریم اویهنگی است. محمدصادق بعد از وفات پدر به سنندج آمد و در امامزاده پیر عمر در خدمت ملا عبدالله مفتی در نزد یکی از طلاب مستعد به تحصیل پرداخت. پس از نه سال تلمذ در خدمت استادان مختلف سه سال آخر هم در خدمت حاج ملا عبدالکریم شکیبا در مسجد فاروقیه تحصیل کرد و با اجازهٔ او فارغ‌التحصیل شد و ملا عبدالله مفتی تقریظی بر اجازه‌نامهٔ او افزود. پس از آن سه سال نیز در مسجد رشید قلعه‌بیگی در خدمت حاج شیخ عبدالحمید عرشی جمع الجوامع و رسالهٔ حساب و اسطرلاب و ریاضی و تحفه را فرا گرفت و سرانجام در سن ۸۸ سالگی در سال ۱۳۲۶ش بدرود حیات گفت. استنساخ کتاب *خلاصة الحساب و تشریح الافلاک* به خط آن مرحوم و اظهار نظرهای وی بر حاشیهٔ کتاب دلیل تسلط او بر علم نجوم و ریاضی است.

متن کتاب *فرائض* را به نحوی شایسته به شعر در آورده که تقریظ علامهٔ فهامّه ملا عبدالله مفتی را بر حاشیهٔ صفحهٔ پایانی این کتاب ملاحظه می‌کنید.









باسمه سبحانه

قد وقع الفراغ في [illegible] من المحرّم الحرام [illegible]

من سنة الف ثلثمائة و [illegible] للماة

الحمد لله الذي خالق الارضين والسماوات [illegible] الاموات ولا حياة

و مالك الملك و مورث العز والصلوة على نبيه

افضل الرسل والانبياء وعلى آله وصحبه

الابرار الاتقياء [illegible] الرسالة

في [illegible] والانقياء [illegible]

المحرر له من [illegible] الاحباء

محمد صادق المحتاج

الى رحمة ربه [illegible]

١٣٢٩ [illegible]

[illegible]

لقد حوت فرائد الفرائد

احسن بها من روضة للرائد

الفها الاخ الاعز الفائق

ذو الفضل وهو في الدعاوي صادق

اكرم به في الفهم والذكاء

اعني به للمدح والثناء



حرره

عبدالله نوبخت (۱۲۸۹ـ۱۳۶۲ش)

عبدالله نوبخت فرزند ملا اسمعیل سنندجی در سال ۱۳۲۸ق در خانواده‌ای روحانی در شهر سنندج پا به عرصهٔ وجود نهاد. پس از طی دورهٔ معلومات ابتدایی، تحصیلات عالی را از علوم فقه و اصول و صرف و نحو تا ریاضیات و نجوم و هیئت و جبر و مقابله و تعلیم خط و زبان‌های عربی و انگلیسی در محضر علمای بزرگ و استادان معروف کردستان از جمله مرحوم حضرت شیخ محمد مردوخ (آیت‌الله)، مرحوم ملا محمد مولانا، مرحوم ملا عبدالمجید مدرس و مرحوم شیخ محمد امین کانی مشکانی تلّمذ نموده و پس از پایان تحصیلات برای فراگیری حکمت و کلام و اصول و تفسیر و دریافت اجازهٔ فتوی و اجتهاد در محضر مرحوم علامهٔ زمان و استاد کل حضرت ملا عبدالعظیم مجتهد کسب فیض و اجازه نموده و به اخذ آن نایل گردید.

وی در سال ۱۳۱۲ شمسی عازم تهران شد و در وزارت معارف به سمت دبیر ریاضیات و ادبیات و علوم عربی در دبیرستان‌های تهران و دارالفنون به تدریس پرداخت و پنجاه سال توأم با مشاغل فرهنگی، هر سال تقویم متداول ایرانی را استخراج و انتشار می‌داد و چندین جلد کتاب در زمینهٔ علوم فضایی و نجوم تألیف کرد. او در خلال انجام وظیفه از طرف وزارت آموزش و پرورش به دریافت چند تقدیرنامه و نشان علوم و سپاس نایل آمد و با دانشگاه تهران در سمت مشاور در رشتهٔ نجوم همکاری داشت. وی سرانجام در دوم دی‌ماه ۱۳۶۲ش در شهر سنندج زادگاه خود جان به جان آفرین تسلیم کرد و به رحمت الهی پیوست.







کامبیز فتحی (۱۳۵۳ش)

کامبیز فتحی فرزند حامد در سال ۱۳۵۳ش در شهر سقز در کردستان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی خود را تا سال دوم راهنمایی در ایران طی کرد. او پس از مهاجرت به سوئد مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشتهٔ ریاضی را از دانشگاه اوپسالا اخذ کرد و دورهٔ کارشناسی ارشد اختر فیزیک نظری را در دانشگاه کمبریج انگلستان پشت سر گذاشت. وی پس از طی دوره‌های شش‌ماهه در زمینهٔ ستاره‌شناسی رصد در دانشگاه VCM مادرید اسپانیا در سال ۱۳۷۹ش (۲۰۰۰م) تحصیلات دکتری خود را در رشتهٔ اختر فیزیک در موسسهٔ اخترشناسی Kapteyn هلند، با کار در مراکز تحقیقاتی آمریکا، هلند، و فرانسه آغاز کرد. موضوع رسالهٔ دکتری او بررسی شکل کهکشان‌های مارپیچی و دینامیک فیزیکی آنها و نیز نحوهٔ ایجاد و روند تکامل آنها است. دکتر فتحی در سال ۱۳۸۳ش (۲۰۰۴م) از طرف ناسا به عضویت گروهی بین‌المللی از اخترشناسان درآمده که در زمینهٔ بررسی ویژگی‌های اَبرسیاه‌چاله‌های مرکزی کهکشان‌ها تحقیق می کنند. او به‌تازگی به دریافت جایزهٔ سلطنتی سوئد نایل شده است. او همچنین نوازندهٔ سازهای ضربی است و مقاله‌ای دربارهٔ فیزیک صدا در ساز دف نوشته است.

این اخترفیزیکدان جوان ایرانی در حال حاضر فعالیت‌های پژوهشی خود را در دانشگاه استکهلم سوئد و مؤسسهٔ تحقیقات اخترفیزیک در جزایر قناری اسپانیا ادامه می‌دهد.

دکتر فتحی سرپرستی بررسی‌های مربوط به کهکشان NGC1097 توسط این گروه بین‌المللی را با تیمی شامل دو دانشمند آمریکایی، چهار دانشمند ایتالیایی و برزیلی، و اخترشناسی از شیلی برعهده داشته است.

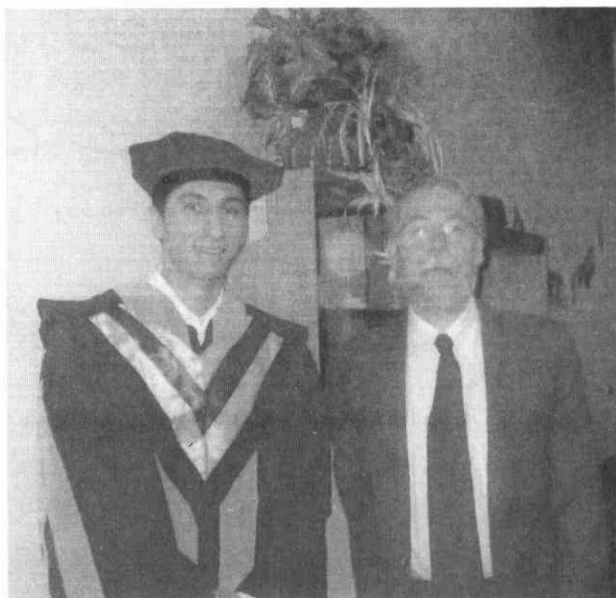


محمد جواهری (۱۳۵۶ش)

محمد جواهری فرزند حسن متولد ۱۳۵۶ش در روستای آساوله به دنیا آمد و سال ۱۳۶۲ش در مدرسهٔ دقیقی کامیاران شروع به درس خواندن کرد و نهایتاً دورهٔ ابتدایی را در مدرسه ادب به پایان رساند. او مقطع راهنمایی را در مدرسهٔ بنیاد شهید (راهنمایی شاهد) به پایان رساند و با توجه به اصرارهای فراوان دبیران و مسئولان مدرسه به ادامهٔ تحصیل در مدارس تیزهوشان، محمد جواهری قبول نکرد.

در همین مقطع راهنمایی او مسائل پیچیدهٔ ریاضی را حل می‌کرده است. او مقطع دبیرستان را در دبیرستان شهید غفاری به پایان رساند در سال ۱۳۷۳ش در المپیاد علمی کشور در رشتهٔ ریاضی مقام اول را کسب نمود. سال ۱۳۷۴ش در المپیاد ریاضی کانادا شرکت کرده و مقام دوم را کسب کرد و همان سال (۱۳۷۴ش) وارد دانشگاه صنعتی شریف شد.

او بعد از اتمام دورهٔ کارشناسی برای ادامهٔ تحصیل در نیویورک آمریکا اقدام کرد و همان سال وارد دانشگاه مورد نظر شد و مدرک دکتری را دریافت کرد و فوق دکتری خود را از دانشگاه کالیفرنیا دریافت کرد و در حال حاضر عضو هیئت علمی دانشگاه نیویورک و مشغول تدریس است. محمد جواهری متأهل است و یک فرزند دارد.





جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

(۱۳۷۳)

نظر به اینکه آقای محمد جواهری دانش آموز سال چهارم

دبیرستان غفاری در آزمون نهائی المپیاد علمی

کشور در رشته ریاضی به مقام اول نائل آمده یک عدد

مدال طلا به نشانه تقدیر به نامبرده اعطا می گردد.

توفیق ایشان را در خدمت به اسلام و میهن اسلامی از خداوند

متعال خواستاراست.

محمدعلی نجفی

وزیر آموزش و پرورش

فصل ۱

بخش سوم: ادبا و شعرا

شعر در لهجه‌های کهن و میانه

تاریخ شعر در لهجه‌های ایرانی با اوستا و *گاثاها* شروع می‌شود. اگر حیات زردشت را حدود قرن یازدهم پیش از میلاد فرض کنیم. شعر مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ آغاز می‌شود.

کلمه گاثاها به معنی سرود است و این بخش از *اوستا* (که خود قسمتی از نسخ یسناهاست) تشکیل می‌شود از پنج قسمت که بخش نخستین از قطعات سه مصراعی شانزده سیلابی و دومین از قطعات پنج مصراعی یازده سیلابی و سومین از قطعات چهار مصراعی یازده هجایی و چهارمین از قطعات سه مصراعی چهارده سیلابی و پنجمین گاثا از قطعاتی تشکیل شده که هر یک از آنها دو مصراع بلند نوزده هجایی و دو مصراع کوتاه دوازده هجایی دارد.

بعد از گاثاها در قسمت‌های دیگر اوستا که تاریخ آن‌ها متأخر از گاثاهاست و از آثار بسیار قدیم آریایی ایرانی است، قطعات منظوم دیگر نیز یافت می‌شود و این قطعات را بیشتر در یشت‌ها با شعرهای ۸، ۱۰، و ۱۲ هجایی و در یسناها و فرگردهای دوم و نوزدهم وندیداد می‌توان یافت.

شعر در لهجه‌های میانهٔ ایرانی

تقریباً همه جا به بازمانده‌هایی از قطعات اشعار و نیز به منظوم‌های قابل توجهی بر می‌خوریم از جمله در آثار مانوی و پهلوی شمالی (پارتی ـ اشکالی) و پهلوی جنوبی (ساسانی یا پارتی میانه) و سغدی و ختنی. در این لهجه‌ها هم مانند لَهَجات کهن ایرانی شعر هجایی بوده و در آنها بر هجاهای معینی تکیه می‌شده است در شعبات و شاخه‌هایی از پهلوی (شمالی یا جنوبی) چنان‌که هنوز هم ملاحظه می‌کنیم همچون کردی و طبری و سمنانی سرودن این اشعار معمول بوده و هست.

نخستین شعر پارسی

دربارهٔ نخستین کس یا کسانی از میان شاعران پارسی‌گوی که به ایجاد آثار مکتوب مبادرت کرده و اشعار خود را به روش جدید به نظم در آورده باشد میان تذکره‌نویسان اتفاق نظر وجود ندارد.

قدیم‌ترین شعر مکتوب دری در نیمهٔ اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و اولین شاعرانی که نامشان در مآخذ تاریخی آمده باشد عبارتند از:

۱. حنظله بادغیسی (از بادغیس خراسان)، که وفات او را سال ۲۲۰ هجری نوشته اند.

۲. محمد بن وصیف سگزی معاصر یعقوب لیث و عمرو بن لیث صفاری که قدیم‌ترین شعر خود را در میانه قرن سوم هجری سرود.

۳. بَسّام کُرد خارجی قدیم‌ترین شاعر پارسی‌گوی فارس است.

بسّام کُرد از خوارج بود که با صلح نزد یعقوب آمده بودند، چون طریق وصیف بدید اندر شعر، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود و حدیث عمّار اندر شعری یاد کند:

هر که نبود او بدل متهم — بر اثر دعوت تو کردمم (کذا)
عمر ز عمّار بدان شد بری — کاوی خلاف آورد تا لاجرم
دید بلا بر تن و بر جان خویش — گشت بعالم تن او در الم
مکه حرم کرد عرب را خدای — عهد ترا کرد حرم در عجم
هر که در آمد همه باقی شدند — باز فنا شد که بدید این حرم[۱]

۴. پیروز مشرقی که به سال ۲۸۲ق وفات یافت.

مسعود مروزی، سرایندهٔ نخستین شاهنامهٔ منظوم پیش از فردوسی است که شاهنامهٔ خود را در اوایل قرن سوم هجری ساخت.

در عهد سامانیان و غزنویان شاعران و سخن‌سنجان خوب و نام‌آوری ظهور کردند و آثاری از خود بر جای گذاردند، از میان آنها فردوسی حماسه‌سرای بزرگ و رودکی و عنصری و فرخی و اسدی طوسی و عسجدی و دقیقی را می‌توان نام برد.

تا اواخر قرن چهارم شعر پارسی منحصر به گویندگان خراسان و ماوراءالنهر بود که لهجهٔ دری، لهجهٔ محلی‌شان شمرده می‌شد امّا از آن هنگام به بعد به‌تدریج در نواحی دیگری هم انتشار یافت. فتوحات غزنوی و سلجوقی در قسمت‌های مرکزی و غربی فلات ایران مایهٔ ترویج شعر دری در این نواحی گردید، نخست از ری منطقی (۳۸۰ ق) و بعد از او غضایری (متوفی ۴۲۶ ق) و از ناحیهٔ قومس (سمنان و دامغان) منوچهری دامغانی شاعر استاد (متوفی ۴۳۲ ق) علی بن احمد طوسی (متوفی ۴۶۵ ق) به آذربایجان مهاجرت کرد و در آن جا به شاعری پرداخت. قطران (متوفی ۴۶۵ ق) در تبریز لهجهٔ شرقی ایران را برای شاعری بر لهجهٔ ایرانی خود (آذری) ترجیح داد و نیز مُجیرالدین بیلقانی و نظامی گنجه‌ای در این خطه ظهور کردند.

---

۱. تاریخ سیستان چاپ اول ص ۲۱۱.

در اواخر قرن ششم هجری در اصفهان جمال‌الدین و کمال‌الدین اصفهانی و خاقانی و ظهیر فاریابی پدیدار گشتند.

از شاعران عارف‌مسلک، سنائی (متوفی بسال ۵۲۵ هجری) و فریدالدین عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۷ هجری) و فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی ۶۸۸) و سرانجام جلال‌الدین محمد بلخی رومی (وفات ۶۷۲) است که گوی سبقت را از همگان ربود.

شاعران قرون هفتم و هشتم و نهم عبارت اند از: سعدی و حافظ و اوحدی مراغی، امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، مجد همگر شیرازی، ابن یمین، سلمان ساوجی، عبید زاکانی، فخرالدین اسعد گرگانی، همام تبریزی، کمال خجندی، شاه نعمت‌الله ولی، قاسم انوار، کاتبی ترشیزی، بابافغانی، هلالی جغتائی، اهلی شیرازی، و عبدالرحمن جامی که همگی در انواع شعر از خود آثاری بر جای نهاده اند.

از شاعران عهد صفوی وحشی بافقی و کلیم کاشانی نام آور بودند و اشعار خود را در مدح ائمه و مراثی سرودند. شاعران دیگری مانند طالب آملی و زلالی خوانساری و ظهوری ترشیزی و جویای تبریزی و صائب تبریزی در این عصر خودنمایی کردند.

در قرون ۱۲ تا نیمهٔ قرن ۱۴ هجری شاعرانی چون مشتاق اصفهانی، میزرا نصیر اصفهانی، هاتف اصفهانی، آذر بیگدلی، عاشق اصفهانی، مجمر اصفهانی، وصال شیرازی، قاآنی شیرازی، سروش اصفهانی، محمودخان ملک‌الشعرا کاشانی، فروغی بسطامی، ادیب نیشابوری، ادیب پیشاوری، ادیب‌الممالک فراهانی، محمدتقی بهار از نام‌آوران بودند و بعد از این‌ها رشید یاسمی و پروین اعتصامی و میرزاده عشقی و حیدرعلی کمالی و جلال همایی و رهی معیری و محمود فرخ و مؤید ثابتی و امیری فیروزکوهی و حبیب یغمایی و شهریار و صادق سرمد و ابوالحسن ورزی و دکتر یوسفی مشهدی و دکتر حمیدی شیرازی و عارف قزوینی و امثال آنان، که اشعارشان با افکار نو و مضمون‌های تازه متناسب با زندگانی جدید همراه شده است.

دسته‌ای از شاعران جدید با در هم شکستن قالب‌ها و اوزان شعری، پدیده‌ای ایجاد کردند که آن را شعر نو نام نهادند در رأس آنها نیما یوشیج و نادر نادرپور و احمد شاملو و سهراب سپهری و فروغ فرخزاد و غلامحسین ساعدی قرار دارند.

تصنیف و شعر سپید در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم خودنمایی می‌کند البته تصنیف را شاعرن قدیم هم سروده اند ولی بعد از مشروطیت به وسیلهٔ عارف قزوینی و بهار و چند نفر دیگر در آثار ظاهر شده از گویندگان تصنیف نواب صفا، نیر سینا، رهی معیری، ابوالقاسم حالت و کریم فکور را می‌توان نام برد.

دو بیتی که به ترانه معروف شده سروده‌های لطیف و زیبایی است مشتمل بر دو بیت (چهار مصراع) که از قدیم‌الایام مردم ایران به آوازهای محلی می‌سراییده اند. هر دو بیتی شامل یک معنی لطیف ذوقی یا عرفانی است. تمام ساکنان ایران از سرحدات شرقی افغانستان تا کوه‌نشینان کردستان به السنه و لهجه‌های محلی خود دو بیتی سروده اند که به «پهلویات» معروف اند. شمارهٔ بسیاری از ترانه‌ها به لهجهٔ لری، به بابا طاهر عریان همدانی که از عارفان وارسته و پر جذبه و حال بوده، نسبت داده شده است.

علاوه بر این در غزل و قصیده و رباعی در اکثر نقاط ایران تا این عصر شاعران با لهجهٔ محلی که بازمانده‌ای از زبان پهلوی ساسانی و اشکانی است، شعر سروده اند، چنان که آثار آنان در دواوین سعدی و حافظ و شعر شاعران ری در ***تاریخ گزیدهٔ*** حمدالله مستوفی و دیوان اشعار شاعران چهار محال و بختیاری که سرهنگ اوژن بختیاری در تذکرهٔ خودِ بدان‌ها اشاره کرده است، می‌یابیم. در کردستان سرودن اشعار کردی در کنار اشعار فارسی و عربی تا به امروز معمول بوده است.[۱]

امان‌الله‌خان بزرگ (۱۱۸۹ـ۱۲۴۱ق)

امان‌الله‌خان اول مشهور به امان‌الله‌خان بزرگ پسر خسروخان بزرگ اردلان، متولد ۱۱۸۹ق به فرمان فتحعلی‌شاه قاجار والی کردستان شد. آن طوری که صاحبان تواریخ نوشته اند وی مردی باعزم و اراده و صاحب همت و بخشش بوده و به عمران و آبادی شهر سنندج بسیار اهمیت می‌داده است. در ایجاد بناهای عالی و باغ‌های باصفا و مساجد و قنوات و گرمابه‌ها و پل‌ها و راه‌ها بسیار کوشا بوده است. قلعهٔ حکومتی که مشرف به شهر بر روی تپه‌ای در وسط شهر سنندج بوده و عمارت گلستان و تالار دلگشا در آن قرار داشته است، و نیز ابنیه و باغ خسروآباد و مسجد جامع (دارالاحسان) از بناهای زمان اوست. امان‌الله‌خان پس از ۲۷ سال حکومت در کردستان در سال ۱۲۴۰ق و به قولی ۱۲۴۱ق وفات کرده است. امان‌الله‌خان قریحهٔ شاعری داشته و والی تخلص می‌کرده است. ابیات زیر از او نقل شده:

از جوشش کثرت سپاهی تن نالان است و چهره کاهی
از خلق امید قطع و باقی است الطاف خفیهٔ الهی

***

جُز دل کسی ندید زمینی که باغبان زین دست گل بکارد و زان دست برکند

***

اگر «والی» گهی در سلسله اغیار می‌گردد به یاد گل همی بلبل به دور خار می‌گردد[۲]

عوام (؟ ـ ۱۲۳۵ق)

اسم او میرزا عبدالله و پدرش میرزا احمد وزیر است. خود نیز در عهد امان‌الله‌خان والی به رتبهٔ وزارت سرافرازی گشته است. جوانی نیکوسیرت و خوش‌منظر و در بلاغت و ملاحت شهرهٔ شهر بوده است. از جانب فتحعلی‌شاه مأمور سفارت روسیه شد و با دستگاه و تجمل شایسته رفته و از عهدهٔ خدمت به خوبی برآمده و کمال التفات دیده است. در سال ۱۲۳۵ق در کردستان فتنه‌ای به پا شد در آن غوغا هدف تیر قضا شد و از جهان رفت. گاهی محض آزمایش طبع و آرایش خاطر شعری می‌گفت.
ابیاتی از چند غزل او:

۱. *تاریخ ادبیات*، دکتر ذبیح الله صفا.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*.

قد مکش ای سرو رعنا در کنار جویبار / قامت دلجوی آن سرو روانم آرزوست
بر دل صد پاره هر دم زخم‌ها بر روی هم / از خدنگ ناز آن ابرو کمانم آرزوست

***

مستی رواج یافت به دهر آنچنان که شد / صوفی به کنج صومعه بی‌اختیار مست
نازم به کشوری که مدام از شراب عشق / مفتی قرابه‌کش بود و شهریار مست
در پای شمع و سرو، گل اندر چمن نگر / پروانه مست و فاخته مست و هزار مست

***

در بتکده آن بتان که هستند / زیبا بت ما همی پرستند
ترکان ختا که دلربایند / دلداده آن دو چشم مستند
صد شکر ز رشک میفروشان / شیخان در خانقاه بستند[۱]

خرّم وزیری سنندجی (؟ ـ ۱۲۳۹ق)

میرزا فتح‌الله فرزند میرزا عبدالله از خانوادهٔ وزارت کردستان سنندج و متخلص به «خرّم» مردی بوده است ادیب و دانشمند و شاعری مسلط و قصیده‌سرا که زادگاه خود را ترک کرد. بعد از آن که لطفعلی‌خان زند بر شیراز دست یافت (۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ق) به علت عرق نژادی به نزد او رفت، اما بعد از برچیده شدن بساط فرمانروایی خان زند، به دستور آقا محمدخان، «خرّم» را که متواری بود گرفتند و هر دو چشم او را کور کردند. خرّم بعد از این واقعه به سنندج برگشت و مدت سی سال دیگر زندگی کرد و عاقبت در سنه ۱۲۳۹ق درگذشت.

به گفتهٔ رونق شاعر کرد، اشعار او بالغ بر پنج‌هزار بیت بوده و در فن ماده‌تاریخ‌نویسی کسی به پایه‌اش نرسیده است. چنان که دربارهٔ تاریخ بنای مسجد و مدرسه دارالاحسان سنندج، قصیدهٔ مفصل و شیوایی سروده که هر مصرع آن، از مطلع تا مقطع به حساب ابجد تاریخ شروع و ختم آن بناست. این قصیده با خط بسیار زیبا بر احجار ایوان شرقی مسجد جامع منقوش و منقور است.

چند بیت از آن قصیده:

مِنت ایزد را ز عدل و اِلی ایام شد / این همایون سرزمین بس به ز فردوسِ برین
شاهبازِ اوجِ عزّ و جاه امان‌الله‌خان / آنکه باشد فرّ یزدانیش طالع از جَبین
آنکه کرد از لطف و اِحسان زنده نام سروران / و آنکه داد از عقل و عرفانِ رونقِ دین مُبین
آن گَوِ بهرام بازویی که در هفت آسمان / زیبدار کیوانِ نامی را کشد از روی زین
وآن هژبر ارسلان بیمی که لرزد بی‌درنگ / گاه کین از بازو وی، پیکر شیر عَرین
یُمن یزدان کشور او را بود محکم قِلاع / اَمْن سُبحان ملکت او را بود حِصن حَصین

و در مقطع دیگر گوید:

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۵۶۹ و ۵۷۰.

باد «خرّم» از عطا و لطف یزدانی مدام / بر عُلُو همتِ اعطای والی آفرین
تا بود از بهر تحمید وَدودِ لم یزل / جَرگه کروبیان در مسجد گردون مکین
دار اِحسان «امان‌الله» خان بادا مُدام / مجمعِ طاعات و احسان، منهجِ صدق و یقین

باز از دیگر اشعار خُرم:

در بساط چمن از مرحمت یزدانی / کرد باز اَبر گُهربار، گُهرافشانی
باغ افراشت دگر پرچم کیکاووسی / شاخ بنهاد به سر افسر نوشروانی
کرد چون مُشک‌فشان طُرّه جانان، در باغ / سُنبل از طُرّه طَرّار عبیرافشانی
به چمن سرو برافراشت قدِ حورایی / به دَمَن لاله برافروخت رُخِ غلمانی
کرد در بزمگهِ عشرت سلطان بهار / بلبل مست به صد عیش و نوا خوشخوانی
خواند این نظم دلارا زکلام حافظ / «احمَد الله عَلی مَعْدلهِ السلطانِ»
ای که از درک کمالات تو باشد قاصر / فکرتِ بُوعَلی و معرفتِ لقمانی
ماه از لمعه روی تو کند کسب ضیا / مِهر از پرتو روی تو بود نورانی
چرخ بر حَنْجَر او خَنْجر مرّیخ کشد / سرکشد با تو هر آنکس که به نافرمانی
تا در آفاق بود دولت و بخت و اقبال / مایه عیش و نشاط و طَرَب انسانی
باد پیوسته ترا دولت و اقبال قَرین / باد همواره ترا عیش و طَرَب ارزانی[1]

عالی (؟ ـ۱۲۴۱ق)

نام وی میرزا محمدحسین بوده است. مردی نیک و به دل نزدیک. در اوایل حال تا چندی منشی و پیشکار والد ماجد میرزا عبدالله رونق بود و بعد کنج انزوا گرفته و در سلک درویشان و ژنده‌پوشان درآمده است. او به سیاحت پرداخت و به زیارت کعبهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه مشرف شد و سایر انبیای عظام و اولیای کرام را نیز زیارت کرد. بعد از مراجعت در شهر ارومیه در سنهٔ ۱۲۴۱ق به رحمت ایزدی پیوست. از اوست:[1]

دل رفت دلا نیست کسی واقف احوال / جز آنکه چو من نو سفری داشته باشد
آگاه ز حال دل یعقوب نباشد / جز آنکه چو یوسف پسری داشته باشد
بر بیخودی ما نکند زاهد ما عیب / چون «عالی» اگر هوش‌بری داشته باشد

***

اسیر عشقم و یارب کسم نصیر مباد / وگر بود بجز آن یار دلپذیر مباد
شکیب و دین و جوانیم جمله صرف تو شد / دلم نمود به من این همه که پیر مباد
بریخت خونم و رنجید از طپیدن من / خدا کند که به عالم کسی فقیر مباد

***

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۲۹۰ تا ۲۹۲.

در حشر هم به دامن قاتل نمی‌رسد — در حشر هم به دامن قاتل نمی‌رسد

***

دلم صد ره فزون آن حرف را با خویشتن گوید — دلم صد ره فزون آن حرف را با خویشتن گوید

***

من خوش که پرسش دل بیمار کرده‌ای — من خوش که پرسش دل بیمار کرده‌ای

***

نیست این شرط محبت ای نگار ده دله — نیست این شرط محبت ای نگار ده دله

شیدا (؟ ـ۱۲۴۴ق)

نام نامیِ او میرزا عبدالباقی، خلف مرحوم میرزا محمدحسین ولد میرزا عبدالله وزیر است. از اجلهٔ بزرگان و اعیان کردستان اردلان محسوب می‌شود. شیدا عمه‌زادهٔ رونق صاحب *تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی* است و به طوری که رونق می‌نویسد، طبع شعر داشته و شعر خوب و مضمون مرغوب می‌گفته و دیوان اشعار وی دو هزار بیت است. بعد از سن چهل سالگی بر اثر فقر و تنگدستی احوال او دگرگون می‌شود.

دو سال قبل از فوت از بینایی محروم می‌شود و در سال ۱۲۴۴ق در سن کهولت و پیری چشم از جهان فرو بست.

قسمتی از یک قصیده و غزلی از او:

شمال مشکبو بیزان به گلشن عنبر سارا — سحاب قیرگون ریزان به صحرا لؤلؤ لالا

دم باد برین مر روح‌بخشا چون دم عیسی — کف ایّام فردین با ضیا همچون کف موسی

گلستان سبز و لیلی‌خیز شد از گل که گویی نجد — درو کالیوه و نالان چو مجنون بلبل شیدا

درخشان برگ سرخ و زرد گل بر گلشن و گلبن — چو در دُرجِ ملک گوهر چو در برج فلک بیضا

ز حسن یوسف گل گلستان مر مصر یوسف‌خیز — ز رنگ لاله دهر پیر برنا و زلیخازا

چو راح ارغوانی روح‌آمیز بدن سوسن — چو جام بادهٔ گلگون نشاط انگیز جان رعنا

به رنگ زرد روی یاس دارد طلعت وامق — به لون سرخ چهر لاله دارد عارضِ عذرا

به تخت بوستان بگزیده قمری جای خسرووَش — بر اورنگ گلستان سرو دارد پای شیرین‌سا

ز سر آراسته شمشاد قد چون قامت غلمان — دگر پیراسته بالا صنوبر چون قد حورا

تو گویی خازن قدرت گسسته رشتهٔ پروین — و یا افکنده در گلشن ز سوسن گوهر رخشا

زمین از باد فردین غیرت خلد برین آمد — چو عهد خسرو ذیجود و دارای جهان‌آرا

جهان جود خسرو خان که از الطاف یزدانی — بود بر درگه اجلال او صد بنده چون دارا

کف جودش بود اکسیر اصلی وین غلط باشد — خلایق گفته یا گویند باشد کیمیا اجرا...

غزل

سحرگاهان صبا از کوی دلبر با شتاب آید — و زو بویی چو بوی عنبر و مشک و گلاب آید

مرا هرگز نباشد خواب، دارم آرزو گاهی — به چشمم خواب آید بلکه جانانم به‌خواب آید

به مال و جاه و اسباب جهان ما را تعلق نیست — خوشم از دیدن یار و می و بانگ رباب آید
به هنگام وداع دوست از سرچشمهٔ چشمم — به سان بحر خونین بی‌مدارا اشک و آب آید
نباشد فکر «شیدا» غیرتحصیل رضای دوست — ولی خوشتر ازین مدح خدیو جم رقاب آید[1]

داوری (؟ ـ ۱۲۴۴ق)

اسم شریف وی مصطفی‌بیگ، و فرزند فتحعلی‌بیگ وکیل است که اجدادش متجاوز از سیصد سال منصب وکیل‌الرعایایی داشته اند. شخصی فهیم و ذکی و به نهایت دانش و بینش آراسته و در رعایت آداب دیانت و صیانت بین عام و خاص مقبول و نیک‌نام بود. او جوانی خوش‌صورت و نکته‌دان و پاکیزه‌سیرت بوده که بیشتر با فقرا هم‌صحبت بوده است. در قصیده‌سرایی مغبوط همگنان بوده و دیوان او پنج‌هزار بیت داشته. در سنهٔ ۱۲۴۴ق به سعایت معاندین رشتهٔ حیات وی گسیخته و در دار باقی جای گرفت.

بندی از یک ترکیب‌بند و بخشی از یک قصیدهٔ او:

ای زمینِ کوی تو اهل زمان را آسمان — خاک راهت بوسه‌گاه شهریاران جهان
در طریق عشقبازی گرم‌رو، زین سان تویی — کی کسی چون جبرئیلت همرهی‌کردن توان
پویم اندر راه تو تا باشدم پای طلب — باشدم بر لب روان نام تو تا باشد روان
نیستم یک لحظه غافل از مدیح تو ولی — وصف رویت را توان کردن بیاری زبان
زآسمان از ریسمان گر می‌توان آمد فرود — بر فلک گر بر توان رفتن به پای نردبان
چون مرا پای طلب بسته است از جور فلک — از زبانم عرضه ده در حضرتش ای ساربان
وه چه بودی بودیم در کف عنان اختیار — گفتمی تا در طوافت با نوای زار زار

قصیده

دریغا ز تأثیر سیر کواکب — نمانده است تکیه به عهد صواحب
برادر بود از برادر بر آذر — اقارب شده بر اقارب عقارب
مخاطب شده با مخالف مؤالف — صواحب شده با مصاحب مغاصب
همه بر ملولی هم گشته مایل — به خون خوردن هم همه گشته راغب
دو کس را که باشند با هم مؤالف — دو کس را که باشند با هم مصاحب
نبینم کسی غیر عارف به زاهد — نبینم کسی غیر عاشق به حاجب
که غیرت رها کرد عاشق چو دربان — که خشکی پذیرفت عارف چو تایب
دریغا کجا شد چنان عهد و عصری — که بودند با هم صواحب مخاطب
همه بر بدی‌های هم عذرگویان — همه نیکی یکدگر را محاسب
به کهتر ز خود همچو خورشید بر مه — به مهتر ز خود همچو بر مه کواکب
ضیا دادن از خویش دانسته لازم — زدن حلقه‌اش بیش بشمرده واجب
چرا «داوری» گشتی از طالع شوم — اسیر گروهی جهول و اجانب
همه کین به سان ابوجهل در دل — همه چین بمانند حاجب به حاجب

عجب‌تر که از گردش دور گردون عجب‌تر که از لعب چرخ ملاعب
پلنگ جبالی است در قید نخجیر نهنگ بحاری است صید عناکب
افاعی بود خوار در دست صعوه ضیا غم بود بارکش از ثعالب...[1]

مفتون بانه‌ای (؟-۱۲۴۷ق)

اسم او ملا عبدالعزیز است ولد ملا محمد باقر. مولدش الکای بانه است که محلی است خوش آب و هوا و باصفا. گویند اجداد این مولانا از اصفهان جلای وطن کرده و آن جا را محل اقامت خود ساخته اند و نسل اندر نسل در کمال رفاهیت در آن جا به سر برده اند. مفتون عالمی ممتاز و فاضلی سخن‌پرداز بود. در شیوهٔ شاعری در شهر خود بی‌نظیر بوده و غزلیات شیرین و نمکین می‌سروده است. گویند دیوان او دو سه هزار بیت بوده است. مفتون در سال ۱۲۴۷ق به مرض طاعون درگذشته است.

این هم نمونه‌ای از اشعارش:

بوسهٔ لعل لبت با ناز و استغنا خوش است دست در زلف درازت در شب یلدا خوش است
بهر تفریح دماغ خاطر مجنون ما گاه کوی لیلی و گه دامن صحرا خوش است
از غرور حسن اگرچه گل ندارد آگهی عندلیبان چمن را آه و واویلا خوش است
اعتدال سرو را چندان نباشد اعتبار دست در آغوش آن سرو سهی بالا خوش است
صحبت روشن ضمیران جان همی بخشد ولی بر دل «مفتون» شیدا صحبت مینا خوش است

***

با رقیبت سر لطف و به منت انکار است من نگویم تو بگو جان عزیز این کار است؟
قصه عشق من و غایت بی‌مهری تو داستانی است که در چارسوی بازار است[2]

اثیم (؟ -۱۲۵۴ق)

اسم او فضل‌الله‌بیک، فرزند احمدبیک کاتب است. مردی بافهم و فراست و صاحب کمال بوده و در نظم و نثر طبع سرشاری داشته است. شاهد بر فضل و کمال وی ترجمهٔ *کشکول شیخ بهاءالدین محمد عاملی* است که به تشویق و دستور امان‌الله‌خان والی کردستان آن را به اتمام رسانیده است. اثیم در سال ۱۲۵۴ق دار فانی را وداع گفت.

ابیاتی از یکی قصیده‌های او:

گذشت عهد خزان و رسید فصل بهار فکند شاهد گل‌بار برقع از رخسار
پی عروس دل‌آرای گل به صحن چمن ز هر طرف شده روشن چراغی از گل‌نار
ز صوت بلبل حیران خرد به طرف چمن ز حسن گل متحیر بصیر در گلزار

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۷۶.

کشیده سر به فلک آه عاشق سرو — دمیده بر لب جو سبزه چون خط دلدار
نهال بید ز تأثیر باد صبحگهی — به پای لیلی گل سر نهاده مجنون‌وار
کف گل و دهن غنچه پر زر است چنانک — ز جود خسرو دوران کف صغار و کبار
جهان جود و سپهر جلال خسروخان — که دهر راست ز شخصش به نُه سپهر فخار
یگانه گوهر دریای مکرمَت آن کو — شرف ببار خدایانش داده ایزد یار

***

به مستی عهد با واعظ شکستم تا چه پیش آید — به پای ساغر و مینا نشستم تا چه پیش آید
دلم را کج کلاهی برد و از دیگر پریرویان — گذشتم، پا کشیدم، دیده بستم، تا چه پیش آید
فلک با من اگر بی‌مهر بود از کینه و من هم — به ناوک‌های آهش سینه خستم تا چه پیش آید
به راه عشقبازی پاکبازی همچو من نبود — به هر طوری که بودم باز هستم تا چه پیش آید
«اثیم» از بس ندیدم بهره‌ای از طاعت و تقوا — از این پس گردن مینا و دستم تا چه پیش آید

رباعیات

من بودم و در جهان دلی غم فرسود — وان نیز ندانم از میانش که ربود
آخر چو به جستجو فتادم دیدم — آونگ به زلفین ابوالهاشم بود

***

بگزید چو جا به صدر زین ابراهیم — شد آفت جان بلای دین ابراهیم
زان ابراهیم شد گلستان آتش — آتش به جهان فتاد زان به ابراهیم[1]

یوسف

فاضلی است عزیز و کاملی صاحب تمیز. اسم او شیخ محمد یوسف ولد اعلم و خلف افهم شیخ محمدحسن و حفیدِ رشیدِ حلیمِ مرحوم شیخ محمدقسیم است. جوانی بوده از کیاست و فراست برخوردار و در نزد ولات کردستان با احترام می‌زیسته و با امان‌الله‌خان والی معاشرت داشته است.

این قصیده نمونه‌ای است از قدرت بیان و تسلط او بر اوزان:

قصیده

رنگ‌زردی تا به کی زین چرخ اخضر داشتن — چشم احسان تا به چند از ماه و اختر داشتن
چند مستوری، ز زیر گنبد خضرا درآ — مرد را چون زن نزیبد زیب معجر داشتن
هُدهُدآسا تا به کی از عرش بلقیس فلک — مر سلیمان خرد را نامه بر پرداشتن
دست بر، بر یک زمان در خدمت دلدار نه — چرخ را در سجده تا کی پشت چنبر داشتن
از همه جز یاد او پیوند می‌باید برید — غیر دلبر باید از هر چیز دل برداشتن
سرو را لرزد دل از قدّش چو بید اندر چمن — باغبان را گو چنین باید صنوبر داشتن
مُشک را همرنگی زلف تو می‌باشد ولی — هر سیاهی را نزیبد بوی عنبر داشتن

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۵ و ۲۶.

چند گویی شعر در وصف لب شیرین او — تا به کی این قند را باید مکرّر داشتن...
باد تا چرخ است اندر کار ذلت خلق را — باد تا دور است در فکر موّقر داشتن
دشمنت را نکبت و افلاس و خواری هم‌قرین — نیکخواهت را قِران با دولت و فرّ داشتن

غزل

عجب مدار که زاهد مُرید جام نشد — نخست قسمت خاصان نصیب عام نشد
حدیث زلف تو گفتم به آرزو شب دوش — دریغ صبح دمید و سخن تمام نشد
دمید کوکب طالع ز باده اندر جام — ولی چه فایده کاین دولتم مدام نشد
ز جام باده توان یافت سرّ حق لیکن — کسی ز میکده واقف به سرّ جام نشد
کبوتر دل ما را به دیر و کعبه مخوان — مجال پرزدن ما برین دو بام نشد
بس است منّت والی به دوش اهل کمال — که پخته در نظرش مشتبه به خام نشد
اگرچه نوگل خندان من زلیخا بود — عجب که «یوسف» مصرش به جان غلام نشد[1]

مجید (؟ ـ۱۲۵۷ق)

نام او میرزا عبدالمجید ولد مرحوم میرزا شکرالله خلف میرزا عبدالله وزیر است. جوانی سخن‌دان و خردمند و فرهنگ‌دوست، با خلق و خوی بخشندگی و سخا و مرهم نِه قلب درماندگان و بادیهٔ رنج و عنا، در انشانگاری و چیدن کلمات موزون تالی و مانند نداشت. حَسَباً و نَسَباً و نثراً و نظماً گوی سبقت از امثال و اقران ربوده و به علت قابلیت و استعداد در خدمت خسروخان والی ناکام به عزت و احترام می‌زیست. تا در سنهٔ ۱۲۵۷ق به علت فترت به دربار پادشاه بدون جرم و گناه شربت شهادت چشید. اگرچه به گفتن شعر نمی‌پرداخت اما گاهی به طبع‌آزمایی می‌پرداخت. از غزلیات سرودهٔ وی دو غزل انتخاب نمودیم:

دو صد ره جانفشانی بایدم هر پاسبانی را — که تا یک ره به کام دل ببوسم آستانی را
ز غوغای رقیبان بر سر کویش منال ایدل — به یک بلبل مسلم نیست هرگز گلستانی را
خوشم با حسرت کنج قفس زین نالهٔ جانکاه — همی ترسم به مهر آرد ز بختم باغبانی را
شب وصل است هان ایدل دمی از ناله دم درکش — که تا از روز هجرش عرضه دارم داستانی را
«مجید» از جذب آه با اثر نبود عجب زین سان — که کردی مهربان آخر دل نامهربانی را

***

نشانی از سر کویش نجستم گر چه با صد غم — چو مرغ آشیان گم‌کرده هر جانب پریدم من
نویدم داد روزی کامشبت شمع شب افروزم — چو حلقه چشم بر در تا قیامت زان نویدم من
به گوشم صبحی آمد در گلستان نالهٔ مرغی — چو گل از سوز عشقش جامه جان را دریدم من[2]

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۹۰۲.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۱۲.

اسیر (؟ ـ۱۲۶۲ق)

اسم شریف وی اسدالله‌بیک از سلسلهٔ اردلان، خلف نجفقلی‌خان و برادرزادهٔ حسنعلی‌خان والی بوده است که در سال ۱۲۶۲ق در جوانی وفات کرده است. او یکی از غزل‌سرایان بنام عهد قاجار در کردستان بوده است. دیوان وی حدود سه‌هزار بیت است. بدین مقدار از اشعار او در این جا اکتفا شد:

غزل

ای باد صبا گو ز من آن سرو روان را — کای برده برفتن ز تنم تاب و توان را
بی وصل تو ای دوست به بازار محبت — عاشق به جویی می‌نخرد هر دو جهان را
در حسن چنانی تو که در وصف نیایی — آن به که ز اوصاف تو بندیم زبان را
آغشته به خون پنجه به کف خنجر خونریز — تا باز به قتل که ببسته است میان را
عاشق نتواند که کند شکوه ز معشوق — در دیده و دل بیند اگر تیر و سنان را
پیرانه سر از کعبه روم زان به خرابات — تا رخت به میخانه کشم پیر و جوان را
این ظلم روا نیست خدا را بر اسیرت — کز خلق همه دل‌بری از وی دل و جان را

قطعه

ای امیری که رفعت جاهت — کرده است ارتفاع کیوان خوار
زیره‌خوار نوالهٔ کرمت — دست از جیرهٔ عطارد عار
در چراغان بزم تو مه و مهر — چون دو تهِ شمعِ کهنه و بی‌کار
از نهیب سیاستت به جهان — پنجهٔ شیر بشکنند شکار
تا فشاند خزان نسیم خریف — تا گشاید شکوفه باد بهار
دوستانت همیشه خرّم دل — دشمنانت مدام زار و نزار

رباعی

شیرین دهنی ز بس که بیداد کند — در شهر مرا شهره چو فرهاد کند
تدبیر ز شاپور خرد جستم گفت — ز ین قید مگر خسروت آزاد کند

***

ای گشته اسیر، مرغ دل در دامت — جز من همه‌کس مست شراب از جامت
کردی ز میان عالمی نامم گُم — گُم باد الهی بدو عالم نامت[۱]

کاظم (؟ـ۱۲۶۲ق)

میرزا کاظم منشی، فرزند میرزا ابراهیم منشی که او نیز فرزند حاج مصطفی است. بر اثر اشتباهی که از جانب حاج میرزا آقاسی در انتخاب والی کردستان رخ می‌دهد و بعد والی قبلی مورد تأیید ایشان می‌شود، طرفداران دو والی اختلاف می‌کنند و طرفداران والی قبلی ـ که غلامشاه‌خان اردلان بوده است ـ مورد

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۵۷ و ۵۸.

تعقیب قرار می‌گیرند. عده‌ای دستگیر شده و تعدادی هم از جمله میرزا کاظم منشی به جانب شهر زور فراری و متواری می‌شوند و این واقعه در ذیقعدهٔ ۱۲۶۲ق اتفاق افتاده است.

این غزل را در حال تواری و آوارگی با سوز دل گفته است:

ای عزیزان داد و بیداد از فراق   نیست در عالم دل شاد از فراق
مانده‌ام چون بلبل دور از چمن   می‌زنم هر لحظه فریاد از فراق
بند بندم همچو نی نالان بود   هر زمانی کآیدم یاد از فراق
چون حباب، القصه از بحر وجود   خانمانم رفت بر باد از فراق
سروسان سرسبز عالم می‌شود   هر که یکدم باشد آزاد از فراق
«کاظم» مهجورم از یار و دیار   ای خدای دادگر، داد از فراق[1]

حاوی (؟ ـ۱۲۶۳ق)

اسم او حسینقلی‌خان فرزند مرحوم امان‌الله‌خان والی کردستان و خواهرزادهٔ رونق صاحب تذکرهٔ *حدیقهٔ امان اللهی* است. در آداب مملکت‌داری و سخنوری مشهور و در فضل و بذل مقام او بر همه معلوم است. در سال ۱۲۶۲ق به علت آشفتگی و نابسامانی اوضاع جلای وطن کرد و در ملک بابان یعنی کردستان عراق سکونت گزید و پس از یک سال در دیار غربت در عین شباب در مقام قربت ائمهٔ اطهار قرار یافت. قصیده‌ای را شاهد بر طبع وقادش می‌آوریم:

ناگهانم صبحدم فراشباشی بر سر آمد   روز عاشورا تو گفتی شمر با خنجر در آمد
بعد تسلیم و تحیّت گفت صبحت، خوش برویم   زآنکه رویم هر که صبحی دید عمری مهتر آمد
شاهد ار خواهی ز شاه و دایه آوردم سفارش   زان سفارش‌ها که از منصور نزد جعفر آمد
شاه فرماید که شام ننگ و ادبارت قرین شد   دایه می‌گوید که صبح بخت و اقبالت سر آمد
شاه فرماید که شد چاپار تقصیرت ز کشور   دایه می‌گوید خط جرمت ز دیگر کشور آمد
شاه فرماید که با خونخواه ما ورزیدی الفت   آنچنان الفت ترا از سمٍّ نافع بدتر آمد
دایه می‌گوید که آن خطی که زی دشمن نوشتی   دوستی در کف گرفته دوشم اندر محضر آمد
مُدّعاجویی نگهبانیت را کز جا نجنبی   از عقب با توپ و طبل و ساز و سرنا یاور آمد
یاور آمد وه چه یاور علم و فضل و نطق و حکمت   دانش آمد، بینش آمد، عرضه آمد، جوهر آمد
وه چه یاور آنکه زیبد تا قیامت باز گویم   یاور آمد یاور آمد یاور آمد یاور آمد
گفتم اینان ظلم بر من کی کنند و جور و استم   راست گویید این خسارت از کدامین ابتر آمد
گفت پاشا آنکه پیش یال و بالش پوش و پشه   پشه چون عَنقا نمود و پوش همچون عرعر آمد
مسهل هر چار جوهر خورد مام و فعلش اینک   چشم ارزق ریش اصفر دل سیه‌روی احمر آمد

و از اوست:

ای سبزه نرسته از عذارت   این سبزه چه بود بر مزارت

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۴۹

ای سنبل و ارغوان و نسرین — در جای به باغ یادگارت
این بند دوم به شیون تست — از حاوی زار سوگوارت[۱]

اکبربیگ وکیل

اکبر بیگ که تخلص وی نام اوست از نجَبای سنندج و سلسلهٔ وکلای عالی‌مقدار است. او خلف اکبر و فرزند ارشد مرحوم محمدزمان‌بیگ و حفید محمدرشیدبیگ وکیل است. او در قرن سیزدهم می‌زیست با همهٔ شرف و بزرگی مصاحبت و معاشرت با مسکینان و دردمندان را بر دیگران رجحان می‌داد. گر چه در آن منصب و مقام از کینهٔ معاندین به دور نبود و مرارت زیاد دید، اما در پنجاه سالگی دست از مال و منال و تعلقات شسته و در زاویهٔ مسجدی معتکف شد و یکسر سر به عبادت خالق متعال فرو نهاد. طبع او بیشتر به قصیده راغب و شایق بوده و اشعارش محکم و منسجم است. از جمله:

مهی کش شیوه و خو خشم و کین است — نه با من با همه کس این‌چنین است
به یک آنی دو صد دل می‌رباید — همان آنی که می‌گویند این است
قدش سروی‌ست در گلزار معنی — میانش فکرت باریک بین است
شمار زخم‌های سینه من — حسابش با کرام الکاتبین است
همی رفت و نگاهش کردم و گفت — نگه کن کاین نگاه واپسین است
بگفتم کای بِگِرد خرمن تو — مه گردون یکی از خوشه‌چین است
جفا مپسند زین پس ورنه از تو — شکایت بُردنم، فکر متین است
بدرگاه شهی کز پاس عدلش — ستم را دست کین در آستین است
شه جم مرتبه سلطان محمد — که بر عالم محمدسان معین است
شهی کز بهر پاس ملک و ملت — حسامش قلعه‌های آهنین است
بحمدالله آفاقش سراسر — سلیمان‌وار در زیر نگین است
ایا شاهی که از تأثیر عدلت — جهان نقشی ز فردوس برین است
مثل کردن ترا با دیگران کس — چو شیر پرده و شیر عرین است
اگر چه شاه را شکر خداوند — تکثّر در بنات و در بنین است
بحمدالله ای دارای عالم — ترا صد فخر و فر بر اجمعین است
اگر چه در نظر باشند همسر — نگوید کس که مستسقی سمین است
خدا داند که مقصود من از شعر — نه ایصال صله، نه آفرین است
مرا خود انوری دان یا نظامی — چنان پندار صد گنجم دفین است
مرا چه فایده انعام و تحسین — چو مرگم دایماً اندر کمین است

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

همی خواهم کنم مشغول خود را به کاری کو نه از دنیا نه دین است
نه نفع دنیوی نه فیض عقبی همین است اینکه خُسران المبین است
کناره گیرم از هر کار و باری همانا کار دیوانه همین است[1]

احمدبیگ کوماسی (۱۲۱۰ـ ۱۲۹۴ق)

احمدبیگ از عشیرهٔ کرد کوماسی است که با مولوی معدومی، شاعر و فاضل بنام کرد، دوستی و مراوده و مشاعره داشته و معدومی او را به نام «خالۆ» و «خالۆی کوماسی» در اشعار خود نام برده است. تولد احمدبیگ حدود سال ۱۲۱۰ق و درگذشت وی در ۱۲۹۴ق اتفاق افتاده است.

اینک اشعاری از احمد بیگ:

چراخم! شەوبۆ، چراخم! شەوبۆ شەوی جەشوان، چراخم! شەوبۆ
هەراس بیم جەداخ شەوبۆی زوڵف تۆ ناعەلاج چنیم دەسەی شەوبۆی کۆ
تاکە بۆی زۆڵفت کەمی بەیۆ لێش بەڵکەم زامانم کەمتر کەرۆ ئێش
چەند وەدڵ نیام، ئەو بۆی شەوبۆ بۆ مەدا ئەمما نەک چوون زلف تۆ
فدای ئەو دەس بام تۆش ئیجاد کەردەن زۆڵفانت گرەو نە شەوبۆ بەردەن
ئەر شەوبۆی زۆڵفت بدەم وە شەوبۆ دەیری بون نەجەمع دەیریان کۆ
«ئەحمەد» تا زیندەن هەر سەرگەردانەن پەی شەوبۆی زولفت وێڵی هەردانەن



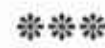
تا وەسەر یار بۆ، تا وەسەر یار بۆ یار ئەو خاڵەن، تا وەسەر یار بۆ
مەیلش وە وێنەی سەیل وەهار بۆ دووری یار پەرێش چوون ژارەمار بۆ
چوون کوورەی ئاهر بجۆشۆ وەتاو وە بێ‌یار نەشۆ، شەو نەدیدەش خاو
ئاه سەرد کێشۆ شەوان جە جێدا بێزار بۆ جەوجا یار نەبۆ تێدا
دیدەی بێ‌خەوان، دیدەی بێ‌خەوان هامدەنگ ناڵەی دیدەی بێ‌خەوان
کەس نیەن بێدار جەنیمە شەوان مەر باد شەوخێز یا طاف رەوان
یەکی جەوانە منەنان حاڵا پەیوەستەن تاصوب ناڵەم وەباڵا
غەیر جەباد صوبح طاف صاف نەفەس نمەیۆم نەگۆش تاصوب صەدای کەس
ئومێدم بەتۆن تاک تەنیای فەرد یا هامراز، یَا مەرگ، یا خۆ دەوای دەرد

این دو بیت را، احمدبیگ به معدومی نوشته است:

ئەر بۆ پرووزی وە مەلالوە یاوان وەلای تۆ جە شەماڵەوە
ئانە بۆ پرووز سفتەی جەرگمەن مەعلوومەن مەعدووم وادەی مەرگمەن

---

۱. عبدالحمید حیرت سجادی، *شاعران کرد پارسی‌گوی*.



فەڵەک بەردەنم، فەڵەک بەردەنم — ڕاسەن سوجدەی دەیر تەرسا بەردەنم
مەی نەپای میحراب مەسجد وەردەنم — تەجدید مەذهەب عیسی کەردەنم
گرتەنم نەدۆش خەرقەی ڕۆهبانان — کێشانم جاڕووی فەرش بوتخانان
فتوای بەرەهمەن گرتەنم نەگۆش — دینم دان وە مەی جەلای مەی فرۆش
ئانە گشت جە وەخت نادانیم بیەن — فەصل سەر مەستی و جوانیم بیەن
ئیسە ها جە گشت پەشیمانیم بەرد — وادەی پیریمەن، جوانیم ویەرد
وادەی پیریمەن یاوانم نەوبە — نەوبەی تەوبەمەن، کەرەمدار تەوبە
ئومیدم ئیدەن وەنەم نەگیری — بویەری نەجورم وادەی کەم ویری[۱]

خسرو (۱۲۱۸ـ۱۲۵۰ق)

خسروخان فرزند ارشد امان‌الله‌خان والی کردستان است. تخلص او نام اوست و به خسروخان ناکام مشهور است. مستوره شاعرهٔ نام‌آور کرد در نکاح او بوده است. او در ۲۲ سالگی در سال ۱۲۴۰ق به امارت کردستان منصوب شد و حُسنِ جهان‌خاتون دختر فتحعلی‌شاه را به زنی اختیار کرد. نوشته اند در نستعلیق‌نویسی و انشانگاری چیره‌دست و در شعر و شاعری بلندآوازه و مشهور بوده است. آن‌گونه که سیدمحمد حکیم‌خان در شماره‌های سوم و چهارم مجلهٔ *وحید* آورده است، خسروخان مردی عیاش و لاابالی و باده‌خوار و از رتق و فتق امور برکنار و بی‌اختیار بوده است و حُسنِ جهان‌خانم ـ که او نیز طریق دیگری داشته ـ شخصاً به کارها می‌پرداخته است. سرانجام پس از ده سال زمامداری بی‌زمام در سال ۱۲۵۰ق جان وی به کشور هستی و ابدی شتافت.

حکیم جهان ای که بادا بدوران — ز فیض خداوند دوران به کامت
قدر صیدی آنگاه در بند تیغت — قضا مرغی آنگاه در قید دامت
فلاطون و بوذرجمهر و ارسطو — تویی آنکه صد همچو ایشان غلامت
سزد گر بخسبند در بارگاهت — سزد گر در آیند در احتشامت
نه جان آفرینی و در دور گیتی — ز جان، آفرین آید از خاص و عامت
مسلّم کجا آید آن کس که روزی — نیاید به تسلیم اندر سلامت
به دفتر نگنجد ثنای تو آن به — که دفتر کنم بر دعا اختتامت
الا تا نه در دور عالم دوام است — به دوران عالم بنادا دوامت
مبادا زمان هیچ گه بی وجودت — مبادا زمین یک زمان بی خرامت

غزلیات

هر محنتی به ما رسد از جور یار ما — چون نیک بنگری خورد آخر به کار ما

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

وین طرفه‌تر که از خم زلف تو زینهار — خواهیم و باز در خم او زینهار ما
دیگر ز گل نگار نبیند صبا بباغ — گر یک زمان به باغ خرامد نگار ما
گویی تطاول غمت ای شوخ روزگار — مقصور کرده جور تو بر روزگار ما
امروز یار دست به کاری نمی‌زند — «خسرو» مگر ز کار گذشته است کار ما
یا رب تو آگهی که نباشد به روز حشر — جز مهر آل پاک علی اعتبار ما

***

من به سودای تو تا عمر سرآید بخروشم — وز سر زلف تو مویی به دو عالم نفروشم
حالی اندر طلبت تا قدمی هست بپویم — باری اندر هوست تا نفسی هست بکوشم
به سراپای تو سوگند که تا روی تو دیدم — پای تا سر همه تن شیفته آن بر و دوشم
بی تو در جنّتم آرند اگر بر لب کوثر — آنقدر عمر مبادم که یکی جرعه بنوشم
آخر از پرده در افتاد مرا راز نهانی — «خسرو» آن نیست غم او که توانم که بپوشم[1]

صالح سقزی

ملاصالح فرزند ملامحمد از اهالی سقز، معاصر رونق مؤلف *تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی* بوده و تا سنهٔ ۱۲۷۰ق حیات داشته است. رونق او را انسانی صالح و هادی راه حق و خوش‌محاوره و فاضل خوانده است. ابیاتی را خود او به رونق داده که در تذکره‌اش درج کند که در اینجا ذکر می‌شود:

ای که زی جمع اسیران نظری نیست ترا — مگر از روز قیامت خبری نیست ترا
ای دل ار آب حیات لب جانان طلبی — بهتر از خضر خَطَش راهبری نیست ترا
ناصحا زین سخن بیهده منعت نکنم — زآنکه بر روی چو ماهش نظری نیست ترا

***

هرگزم ناید به دل یاد بهشت و حُور عین — گُلشن کوی بُتِ غمخوار می‌باید مرا
کرده ما را بینوایی در جهان بی‌اعتبار — بعد از این خود چشم گوهر بار می‌باید مرا

***

یار از دل ما خبر ندارد — شام غم ما سحر ندارد
جُز سیل سرشک چشم خونبار — کس در بر ما گذر ندارد
این شوخ مگر پری است، ورنه — این حسن و صفا بشر ندارد
مویی است میان تو ولیکن — مو ضعف هم این قدر ندارد
سنگ از شرر دلم شود موم — در سنگ دلت اثر ندارد

***

چشم لطف و کرمی داشت زجانان دل من — غیر جور و ستمی هیچ نشد حاصل من
پیش غیر تو ندارد دل ما درمانی — بر خوبان جهان حل نشود مشکل من

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۰۰.

گفت «صالح» تو هم از خیل سگان مایی — گفتمش در ازل این فیض شده شامل من[۱]

حسرت

اسم او نقی و از رعیت‌زادگان سنندج است. در اوایل سن به شغل اجدادیش سر فرود نیاورد و به کسب کمالات و فراگرفتن دانش پرداخت و پایَه و مایه‌ای به دست آورد. بعد از چندی به لباس فقر درآمد و ژنده‌پوشی اختیار کرد اما از ملاهی و مناهی کناره نجست و اوقات به لهو و لعب و معاشرت با جوانان لاابالی می‌گذراند. در عالم درویشی سیاحت بسیار کرد، چنان‌که در حین ورود به قسطنطنیه قصیدهٔ غرّایی به نام سلطان آن جا سرود و سی هزار روپیه صله دریافت کرد و به وطن مراجعت کرد و در دارالارامنه تفلیس وفات یافت. در فن شاعری خوش ذوق و طبع بوده، به غزل‌سرایی روی آورده است.

نمونه‌ای چند از غزلیات حیرت:

گر نه از بهر نثار ره یار است مرا — جان شیرین به کف از بهر چه کار است مرا
از جفا دوش نیامد به سر بالینم — امشب از روی وفا شمع مزار است مرا

***

ای خسته دل عشاق از خنجر مژگانت — آشفتگی جمعی از زلف پریشانت
مگذار چو خار اغیار در دامنت آویزد — دامن بکش از دستش دست من و دامانت
عالم همه روشن شد از شعشعهٔ رویت — خورشید مگر سر زد از چاک گریبانت

***

در میخانه را زاهد، گشادند — در مسجد چه باک ار بسته باشد
زدستش خنجر ناز آنچنان به — که در سینه مرا تا دسته باشد

***

بوی شیر آیدش از لعل شکربار هنوز — می‌مکد خون دل عاشق خونخوار هنوز
یار طفل است و نداند ره و رسم یاری — یار را فرق نکرده است زاغیار هنوز
ترسم آزرده شود خاطر نازک که تر است — ورنه دارم گله از دست تو بسیار هنوز

***

یارب زکرم مرا تو مشکل بگشا — این قفل گرانم از در دل بگشا
کامل کنم از کمال بخشایش خویش — چشمم به رخ حضرت کامل بگشا[۲]

مصطفی کمانگر

حاج میرزا مصطفی (احتشام دیوان) پسر میرزا کریم و او نیز پسر محمدآقا پسر رستم آقای دره‌شیشی شهرزوری است. میرزا مصطفی جد سلیمان‌خان سرچی است و به علت این که پدر بر پدر کمان‌ساز و

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

کمان‌دار بوده‌اند، به کمانگر مشهور شده و در زمان پهلوی اول که مردم ملزم به داشتن شناسنامه شده‌اند، نوادگان این اشخاص شغل و شهرت اجدادی را به عنوان نام خانوادگی برگزیده اند.

غزل

شب به یاد تیغ نازت هر که خوابش می‌برد — تا سحر در خواب می‌بیند که آبش می‌برد
جرأت آن نرگس بی‌باک را نازم که او — زیر تیغ ابروان پیوسته خوابش می‌برد
همچو آن ماری که خواهد در سر گنج نهان — زلف را با چهره و زیر نقابش می‌برد
غیر خود گردون نخواهد، هیچکس را تازه، او — شبنم گل را به چشم آفتابش می‌برد
«مصطفی» جوش و خروشت هیچ دردی کم نکرد — گردن سست «کمانگر» را طنابش می‌برد[1]

خلیل کردستانی

میرزا خلیل فرزند حاج مصطفی منشی، انسانی فاضل و سخن‌دان و در منظوم و منثور تازی و پارسی آگاه بوده است. نیاکان او از قدیم‌الایام در دستگاه ولات اردلان دارای مقام و مراتب ارجمند بوده اند. خود او نیز از مقربین و محترمین و شخصی نیکونهاد، پاک‌طینت و درست‌اعتقاد و صاحب فضل و هنر بوده و در سرودن اشعار ذوق و قریحهٔ سرشاری داشته و «خلیل» تخلص می‌کرده است. وی تا دههٔ هفتم قرن سیزدهم هجری در قید حیات بوده است:

دو غزل از او:

دامِ مرغِ دلِ من زلف پریشان تو بود — دانه‌اش خالی از آن عارض تابان تو بود
دل به چاه ذَقَن افتاد، گر از خودکامی — سال‌ها در هَوَس سیب زنخدان تو بود
صبر بُردی ز دل و غارت ایمان کردی — این هنرها همه از نرگس فتان تو بود
باک نبود اگرم دل ز غَمَت گشت هلاک — زندگانی ابد یافت چو قربان تو بود
تا به کی این همه غافل شدن از حال «خلیل» — آخر آن دل ز غم آشفته ثناخوان تو بود

***

سال‌ها بود که دل شیفتهٔ روی تو بود — عاشق و غمزدهٔ نرگسِ جادوی تو بود
از درازی و سیاهی شبِ هجر مَپُرس — قصه کوتاه کنم بر صفتِ موی تو بود
گر سپُردم ره تقوی و اگر باده زدم — هر چه کردم به جهان یک سره بر بوی تو بود
تا دم شام ابد لَذّتش از دل نرود — هر که برخاسته یک صبح ز پهلوی تو بود
نیست انصاف که سوزی به غم هجر «خلیل» — آخر از جان و دل آن خسته ثناگوی تو بود[2]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۵۶.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۹۰.

شایق سقزی

ملا احمد فرزند ملا سلیم، فاضلی سخنور و ادیبی ستوده‌سِیر متولد شهرستان سقز بوده است که در سنهٔ ۱۲۶۴ق در حیات بوده و سمت قضاوت شرعی آن دیار را داشته است.

منتخبی از یک قصیدهٔ اوست:

غُراب غرب به وقت مَسا در این چَنبر — به زیر بال شَبَه‌گون نهاد بیضه زر
برون کشید همان دم ز زیر پرٍ چو قیر — مُعَشَّش فلک افراخ اَنجُم و اختر
به قعر چاه فرو رفت یوسف خورشید — ز بطن حوت چو یونس نمود چهر قمر
فلک به کینِ حوادث چو اژدهای دَمان — به گرد گوی زمین حلقه داده، زیر و زبر
پی گدازشِ جان و برای سوزش تن — نمودی هر یک از آن اختران یکی اخگر
بدین صفت فلک اندر لباس بوقلمون — گهی در آب نمودی و گاه در آذر
شبی چنین و زِجور سپهر من بی‌خواب — شبی چنین و ز کید زمانه من بی‌خور
به جیب فکرت و اندیشه سر فرو برده — خموش و بی‌حرکت مانده همچو نقش حَجَر
که ناگهم ز در آمد مهی چو حور و پری — که ناگهم به بر آمد بُتی چو شمس و قمر
مهی به حسن و لطافت چو ماه در نخشب — بُتی به خوبی قامت چو سرو در کشمر
نهاده بر رُخ چون ماه خال همچون مشک — فکنده بر سر خورشید زلف چون عنبر

***

از قصیده‌ای دیگر:

شب گذشته کز امر قضا و حُکم قدر — سیاه بود مُطوّل چو گیسوی دلبر
بروی بر بفکنده ز تیر گیش نقاب — به فرق بر بنهاده ز خیرگی مِعْجَر
چنانکه ماهرخی در بزیر مشکین ثوب — چنانکه سیم‌تنی در به عنبرین چادر
من ستمزده از دور چرخ و گردش هور — من جفاکش از سیر ماه و جنبش خور
گهی تألّم بختِ پریشِ اندر دل — گهی تأسف عمر گذشته اندر سر
چرا که عمر عزیزم به مَلْعَبَت همدم — چرا که وقت شریفم به معصیت همسر
به جز گناه نیامد از این دل غافل — به جز تباه نیامد از این تنِ اَغبر
نبوده فاعل فعلی که حق بدان راضی — نگشته مصدر کاری قبول بر داور
چو بط ز کثرت عصیانِ همیشه تردامن — چو باز از طرق راست باز بسته نظر
همیشه جای به بحر عُیُوب چون کشتی — همیشه پای به قعر ذُنُوب چون لنگر
اگر قیاس کنم جرم خود، کف دریا — وگر شمار کنم ذنبِ خود شمار مَطَر
در این تفکر و اندیشه اشکم آب زمین — درین تصور و غم آهم آتش اختر
که ناگهم خِرد خُرده بین ز لطف بگفت: — که ای جَهُول سیه‌کار بی‌تمیز و خبر
چرا به هرزه کنی سد باب بخشش حق — چراست قطع اُمیدت ز رحمت داور
اگر ز اهل جهانت غمی رسد آن به — کف نیاز زنی بر به ذیل پیغمبر(ص)
محمد آنکه وجودش پی همه اَشیا — شده است عِلّه غائی ز حضرت داور

حبیب ایزد بی‌چون خلاصهٔ کونین   غیاث جمله خلایق شفیع در محشر
بیان ز خطبهٔ لولاک قدر آن ذی جاه   عیان ز سورهٔ «والشمس» حُسن آن سرور
لبی ز نهر صفای درون او زمزم   نَمی ز بحر عطای کثیر او کوثر[1]

والی سنندجی (۱۲۳۹ق ـ ؟)

نام او امان‌الله‌خان اردلان، والی کردستان است و تخلص خود را به مقتضای لقب «والی» انتخاب کرده است. در سخا و کرم و عدل و انصاف مشهور است. والی در سن ۲۳ سالگی مطابق ۱۲۶۲ق در عهد محمدشاه قاجار به حکومت کردستان منصوب شد.

نمونهٔ اشعارش:

چون سر حلقهٔ آن زلف دو تا باز کنی   غارت دین و دل عالمی آغاز کنی
به‌ضرورت همه خوبان جهان می‌بندند   کمر بندگیت گر تو کمر باز کنی
لب شیرین چو گشایی به سخن خسرو من   تلخ بر اهل نظر شکّر اهواز کنی
مصحف روی تو ایدوست گواهی است قوی   عجبی نیست اگر دعوی اعجاز کنی
«والیا» طایر قدسی ز چه در دام تنی   زین قفس موسم آن‌ست که پرواز کنی

رباعیات

آندم که خراب مست و پیمانه شویم   جز دوست ز هرچه هست بیگانه شویم
قومی ز برای رنج آباد شدند   ما هم به هوای گنج ویرانه شویم

***

چشمی که ندیدنی چه بینا و چه کور   راهی که نرفتنی چه نزدیک و چه دور
حرفی که نگفتنی چه شیرین و چه تلخ   چیزی که نخوردنی چه بی‌طعم و چه شور[2]

افسر وقایع‌نگار (صادق‌الملک) (؟ـ۱۳۱۷ق)



میرزا علی‌اکبر متخلص به «افسر» و مشهور به «وقایع‌نگار» فرزند میرزا عبدالله منشی‌باشی متخلص به «رونق» از ادبا و منشیان معروف عصر خود بوده که در ۱۳ شوال ۱۳۱۷ق درگذشته است. وی روزگاری منشی خوانین اردلان و مدتی هم کاتب سیف‌الدین‌خان تیلکویی بود. در شعر «افسر» تخلص می‌کرد و شاعر خوبی بود ولی متأسفانه از او جز چند شعر به دست نیامده است. او تألیفاتی هم از جمله کتابی به نام *حدیقهٔ ناصری* در تاریخ و جغرافیای کردستان داشته است. در آن هنگام که عبدالحسین‌خان امیرتومان ملقب به «سالارالملک» نامزد حکومت

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۸۶۵ و ۸۶۶.

کردستان بوده است، ادیب و شاعر معروف، میرزا صادق ادیب‌الممالک فراهانی متخلص به «امیری» قصیده‌ای مبنی بر تظلم و شکایت بر سبیل مطایبه سروده برای والی مزبور می‌فرستد که در آن از افسر وقایع‌نگار شکایت کرده که مشارالیه لقب صادق‌الملکی را از نام ادیب که صادق بوده، دزدیده است. صادق‌الملک وقایع‌نگار، بعد از آگاهی از قضیه و دریافت اشعار ادیب جوابی به گفته‌های او داده است که ابتدا قصیدهٔ ادیب‌الممالک و پس از آن جَوابیهٔ وقایع‌نگار را در این جا ذکر می‌کنیم:

اینک قصیدهٔ ادیب‌الممالک فراهانی:

خدایگانا! از دستبرد چرخ دغل — سه سال نام من از نامهٔ جهان گم شد
چو از صحیفهٔ ایام محو شد نامم — دلم چو دیده ز اندیشه پُرتلاطم شد
برای یافتن وی به دست باد صبا — کتابتم به خراسان و ساوه و قم شد
نشان نیافتم از وی به هیچ شهر و دیار — شرار آهم از این رو به چرخ هشتم شد
سپس شنیدم کش برده خواجه «افسر کُرد» — بدان مثابه که خود نیز در توهم شد
گرفته نام مرا از برای خویش لقب — وزین شرف به همه خلق در تقدم شد
دلم بسوخت از این درد و دود از او برخاست — چنانکه دیدی آتش به خشک هیزم شد
غمین شدم که چرا کرم پیله افعی گشت — سُتُه بُدم که چرا عنکبوت کژدم شد
چگونه خود را صادق کند خطاب کسی — که او مُکَذَّبِ نصبِ امیر در خم شد

هر آنکه بشنید این قصه در تحیُّر ماند / هر آنکه برخواند این نکته در تبسم شد
نبشتمش که خدا را به خویش نام مرا / مَبند، زآنکه نخواهد شعیر گندم شد
پلنگ باید سیّاح کوه سَهْلان گشت / نهنگ باید مَسّاح بحر قُلْزُم شد
ز نام نیکان کس نیک‌نام می‌نشود / ببایدت پی نیکان گرفت و مردم شد
به عجز و لابه‌ام آن سنگدل نبخشود ایچ / بلی به بَرّه کجا گرگ را تَرَحُّم شد
جواب من همه از خامه‌اش سکوت آمد / سلام من همه در حضرتش علیکم شد
چو بود جایش در آستان میر اَجَلّ / کمینه نیز در آنجا پی تَظَلُّم شد
خدایگانا! بهر خدا اگر روزی / به چرخ کاخ تو هم سِلکِ عقد انجم شد
بگیر نام رَهی را از او و باز فرست / که مر ترا به هزاران چو وی تَحکُم شد
وگر به محضر شرعم روان کنی گویم: / ز کُرّگی خرَکِ لنگ بنده بی دُم شد
وگر به من ندهد گوش هوش خواهد دید / که عنقریب دو گوشش جریمه دُم شد

پی مُطایبه این طُرفه چامه بربستم
اگرچه بر صفت تَسْخر و تهَکُّم شد

و اینک جوابیهٔ صادق‌الملک افسر:

«امیری» آنکه زخود غرق در توّهم شد / زنام و شهرتِ من سخت در تلاطُم شد
بدون سابقه بر مقتضای طبع پلید / به نیش هجو گزنده مرا چو کژدم شد
فُسای[1] گند پراکند و شامه را آزرد / ادیب مملکت ما چو در تکلّم شد
ندانم از چه ز من بی‌دلیل رنجیده / به نزد والی عالی پی تظلم شد
میان جامعه گر بنده صادقُ‌الملکم / ز صدق شهرتم اینسان ز شاه و مردم شد
ولی به کودکی ار گشت نام او صادق / کنون زِکذب و سفه صادقی از او گم شد
ایا ادیب امیری! که صیت خوی بَدَت / به اصفهان و فراهان و ساوه و قم شد
ز یاوه‌گویی تو در تعجّبم کاخر / هر آنکه حرف تو بشنید در تبسم شد
نوشتهٔ تو همه ناسزا و نفرین بود / به نزد اهلِ خرد تَسْخُر و تَهَکُّم[2] شد
مرا تحیّر از این است نام و شهرت من / ترا چگونه چنین موجب تألّم شد
چنان زشهرت نیکوی من برآشفتی / که ناله نَفَسَت تا به چرخ هشتم شد
مَرا است عار ز هم‌نامی کسی چون تو / تو مُدَّعی کهَ مرا موجب تقدُّم شد
غرور بُرد ز یاد تو شیوهٔ مردی / خوشا کسی پی نیکان گرفت و مردم شد
به من کلام و سلامی تو کی فرستادی / نوشته‌ای که جواب مَنَت علیکم شد

---

۱. فُسا: بوی گند.
۲. تهکّم: مسخره و استهزاء.

ترا ز بی‌خردی خود دُمی است غصه مخور ز کُرَّگی خرت ار لنگ گشت و بی‌دُم شد
جواب بی‌ادبان گرچه هست بی‌ادبی ولی مرا ادب از مکتبِ اَب و اُم شد
سخن بس است نرنجم ز هرزه‌گوئی تو مرا به پاسخِ تو عار از تَشاتُم[1] شد
ز ضعف نفس بود آنچه گفته‌ای، زآنرو
نرنجد «افسر» و بهر تو در تَرَحُم شد[2]

بیت ذیل را وقایع‌نگار، با رعایت قاعدهٔ اِخراج و ادخال دربارهٔ عزل فرهاد میرزا (معتمدالدوله) از حکومت کردستان و آمدن طهماسب میرزا (مؤیدالدوله) به جای او ضمن قطعه‌ای گفته است؛

از تخت جلال رفت فرهاد طهماسب به جای وی مکان یافت

تخت جلال= ۱۴۶۴، فرهاد= ۲۹۰، طهماسب= ۱۱۷

۱۴۶۴ـ۲۹۰=۱۱۷۴

سال عزل اولی و نصب دومی هـ ق ۱۲۹۱= ۱۱۷+۱۱۷۴

این بیت را هم در تاریخ بنای قلعه لشکر آباد به سال ۱۲۸۹ ق گفته است:

نوشت خامهٔ «افسر» به سال تاریخش بسعی معتمدالدوله قلعه شد آباد[3]



الف. محمدجعفر فراش‌باشی؛ ب. سلطان‌الشعرا عیشی.

عیشی سنندجی (؟ـ۱۳۲۸ق)

میرزا احمد متخلص به «عیشی» و ملقب به «سلطان الشعرا» مردی بوده عاشق‌پیشه، با طبعی روان و قریحه‌ای سوزان که در جوانی سر بر بالین لَحَد نهاده است. اشعار زیادی گفته که خود آنها را به هفت بخش تقسیم کرده و هر بخش را به نامی خوانده است:

۱. جَنةُالانبیاء؛ ۲. جَنةُالعلما؛ ۳. جَنةُالعرفا؛ ۴. جَنةُالاشراف؛ ۵. جنةُالامراء؛ ۶. جنةُالعاشقین؛ ۷. جَنةُالخواتین.

وی به سال ۱۳۲۸ق درگذشته است.

---

۱. تَشاتُم: به همدیگر بد گفتن و دشنام دادن.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۶۲ تا ۶۴
۳. جنگ خطی، و *دیوان ادیب‌الممالک فراهانی*، ص ۱۸۴.

تخمیس بر یکی از قصاید سعدی:

مَطلع دیوان ز نَعتِ خالقِ یکتا   از رَقم کلک گشت زینت طُغرا
گفت به دیباچه اسم حق کنم اِنشا
«اَوّلِ دفتر به نام ایزدِ دانا   صانع و پروردگار و حی و توانا»
تا که به تقدیر شد اِراده چو توأم   کَنز خَفی را جَلی نمود به یکدم
ساخت ز یک امر کُنْ فَکانشْ فراهم
«اکبر و اعظم خدای عالَم و آدم   صورت خوب آفرید و سیرت زیبا»
بنده اگر خود عراقی است و حجازی   هندی اگر هست یا ز مردم رازی
رزق فرستد که رازقی است نه بازی
«از در بخشندگی و بنده‌نوازی   مرغِ هوا را نصیب ماهی دریا»
مرد غنی گر به مال از همه شد بیش   هست اگر بینوا ز فقر جگر ریش
رزق کسی را ز قسمتش ندهد بیش
«قسمت خود می‌خورند منعم و درویش   روزی خود می‌برند پشّه و عَنقا»
داده از آب مَعین حیات به هر حَی   زر دهد از خاک و گُل ز خار دهد وی
از صدف آرد گهر، ربیع پس از دی
«جانور از نطفه می‌کند، شکر از نی   برگ‌تر از چوب خشک و چشمه ز خارا»
فرع فراوان کند اصیل‌تر از اصل   میوه ز چوب آورد، رطب دهد از نخل
قز دهد از کرمکی و خاره کند لعل
«شربت نوش آفرید از مگس نحل   نخل تناور کند ز دانه خرما»
خلق اگر خود مخالفند و موافق   بنده اگر کاذب است یا همه صادق
هست ز گنج نوال بر همه مُنْفِق
«از همگان بی‌نیاز و بر همه مُشفق   از همه عالم نهان و بر همه پیدا»
مرغ خِرد کَی رسد به اوج کمالش   عقل بشر را نه ره به عرش جلالش
برتر از آن است وهم کرده خیالش
«پرتو نور سُرادقات جمالش   از عظمت ماورای فکرتِ دانا»
ذکر وَرا ماسِوی نکرده فراموش   جمله به جوش و خروش و یکسره خاموش
چشم و سر و بینی و لب، دهن و گوش
«خود نه زبان در دهان عارف مدهوش   حمد و ثنا می‌کند، که موی بر اعضا»
قادری و واحد و علیم و مُقَدّر   مر قلم تُست بر میاه مصور
شمس و قمر را تویی مدیر و مُدَوّر

«بار خدایا مُهَیمنی و مُدَبِّر — وز همه عیبی مُنَزّهی و مُبَرّی»

ای تو مُعَرّی ز مرگِ و خوردن و خفتن — چون تو خبیری، چه چیز از تو نُهفتن؟

ما که ندانیم دُرِّ نعتِ تو سُفتن

«ما نتوانیم حقِّ حمدِ تو گفتن — با همه کرّوبیان عالَمِ بالا»

«عیشی» شیدا به سِرّ نگفته، عَلَن گفت — با دو صد افغان به سان، مرغ چمن گفت

وصف وی از روی جهل، نی ز فطن گفت

«سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت — ورنه کمال تو وهم کَی رسد آنجا»

گرچه بهر مرگ زاید هر بشر — کس نماند غیر حق دادگر

لیک افسوس است مرگ زنده دل — تا بماند نفع بخشد بیشتر

آنکه بینی زیر این خاک و لحد — مرگ پنهان کرده او را از نظر

بود در دنیا وجیه و سودمند — داشت علم و دانش و فضل و هنر

بن محمد داشت فتح الله نام — فلسفی دریای مردان مشتهر

در سنندج بود کم مانند او — از علوم دین و دنیا باخبر

در هزار و سیصد و شصت و چهار — هجری و جمعه ده و یک از صفر

فجئةً بگذاشت زین دنیای دون — شاد شد روحش بدنیای دگر

بود سال عمر او هفتاد و پنج — این زمان را برد با عزت بسر

هم بتقوا و تعصب داشت دین — هم میان اهل دنیا معتبر

شکر نام فاخرانش زنده است — دارد [illegible]

آنکه آیی بر مزارش هدیه کن — فاتحه بر روح آن نیکو سیر

نمونهٔ خطی از مرحوم عیشی.

فانی سنندجی

ملا احمد شهید فرزند عبدالکریم مدرس گرجی، جوان فاضل و بااستعدادی بوده است اهل سنندج که پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و تعلیم طلاب پرداخته است. اما در اثنای جنگ جهانی اول و لشکرکشی روس‌ها به کردستان، وی در یکی از جنگ‌ها که در گردنهٔ «آریز» چند فرسخی غرب سنندج بین قوای روس و مردم رخ داد و عدهٔ کثیری از روحانیان و طلاب نیز شرکت داشتند در کمرکش کوه مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. ملا احمد طبع شعر نیز داشته و «فانی» تخلص می‌کرده است.

غزل ذیل از او است:

تا عطر دو گیسوی تو در انجمن افتاد / صد نقص به بازار گُل اندر چمن افتاد

چون قامت زیبای ترا سرو چمن دید / پایش به گل اندر شد و حیران چو من افتاد

گویید: به عطار دگر مُشک نساید / کز عطر دهن، مُشک خُتن بی‌ثمن افتاد

جانا تو ببین محفل عشاق و نگه کن / تا چند کس از حسرت تو بی‌کفن افتاد

مستور نماند که تویی قاتل جمعی / این راز به هر محفل و در هر دهن افتاد

«فانی» که در این دار فنا گشت از اول / با حلقه موی تو چنین در مِحَن افتاد[1]

حرره المذنب احقر العباد والغریب فی البلاد الراجی الی الله الرحیم احمد بن عبد الکریم الکرجی فی بلدة الکوی حالة العجز وقد مضی نصف من اللیل فی ۱۳۲۶

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۳۱.

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا بیان القضایا المشهورة بحسب المفهوم اعلم ان المشروطة

العامة بالمعنی الاول اعم من الضروریة من وجه لصدقهما فی مادة

الضرورة الذاتیة والعنوان عین الذات کقولنا کل انسان حیوان

بالضرورة الذاتیة او بالضرورة ما دام انسانا وصدق الاولی بدون

الثانیة حیث یکون العنوان غیر الذات والمادة ضروریة ذاتیة نحو کل

کاتب انسان بالضرورة وصدق الثانیة بدون الاولی فی مادة الضرورة

الوصفیة دون الذاتیة کمثال تحرک الاصابع وبالمعنی الثانی اعم

منها مطلقا لانه اذا ثبت الضرورة الذاتیة ثبت فی جمیع اوقات

الوصف من غیر عکس کما فی قولنا کل منخسف مظلم ما دام منخسفا فان کل

حبیب سنندجی (؟ ـ ۱۳۲۵ق)

میرزا حبیب‌الله فرزند حاجی به‌گه‌ی (بَگی) سنندجی است که حدود ۷۰ سال زندگی کرده و در سنهٔ ۱۳۲۵ق به دیار آخرت پیوسته است. او کارپرداز حکام وقت سنندج و مردی امین و درستکار و محل اعتماد مردم بوده است. از تصوف بهره‌ای داشته و در شعر «حبیب» تخلص می‌کرده است. از او دیوان شعری باقی است مشتمل بر قصائد و غزلیات که بیشتر دربارهٔ مدح مرشد حاج شیخ شکرالله سنندجی و بیان مقامات و کرامات او است.

این اشعار از اوست:

از غم هجران یار از پای تا سر سوختم — پای تا سر از غم هجران دلبر سوختم
ریخت در جام شرابم چشم مستت باده‌ای — ناکشیده تا به حشر از یک‌دو ساغر سوختم
زد به جانم آتش سوزنده ترسابچه‌ای — رحم بر حالم نکرد آن شوخ کافر سوختم
خرقه و تسبیح و زهدم جملگی آتش زدم — ....
این‌چنین یکباره بر باد فنا خاکم نداد — ورنه زین آتش من بیدل مکرر سوختم
ای دریغا همچو لاله سینه‌ام پر شد ز داغ — آخر از داغ تو ای برگ گل‌تر سوختم

***

خواهی که ز توحید دلت گردد شاد — باید که شوی ز بند هستی آزاد
هر چند حباب آشنای دریاست — تا محو نشد گره زکارش نگشاد[1]

خسروخان اردلان (۱۲۵۸ـ ۱۳۴۵ق)

خسروخان اردلان معروف به والی، مشهور به خسروخان رابع، ملقب به افتخارالولات، فرزند رضاقلیخان والی کردستان و از نواده‌های امان‌الله‌خان والی بزرگ کردستان، در ۱۲۵۸ق در سنندج قدم به عرصهٔ وجود گذاشت. مادر وی حاجیه طوبی خانم صبیهٔ مرحوم عباس میرزای نایب‌السلطنه و خواهر محمد شاه قاجار بود. وی ایام طفولیت و نوجوانی را در خانوادهٔ پدری و با درک فیض و کسب علم از محضر فضلا و استادان علوم قدیمه در سنندج گذراند و در عنفوان جوانی با تبعید پدر به تهران، وی همراه خانواده راهی پایتخت شد و در مکاتب و مدارس تهران به تحصیل علوم قدیمه و ادبیات پرداخت. استعداد فطری و ذوق و شوق وی به فراگرفتن دانشِ آن زمان سبب شد که در مدتِ کوتاهی سرآمد اقران شود و در زمرّهٔ ادبا و فضلا و نخبگان علم و ادب و شعرای نامدار عصر خود درآید و در میان خطاطان و خوش‌نویسان نیز جایگاه ویژه‌ای بیابد تا جایی که از جانب ناصرالدین شاه لقب «افتخارالولات» به وی تفویض شد. در سال ۱۲۹۳ق که شاهزاده سلطان‌مراد میرزای حسام‌السلطنه به حکومت کردستان منصوب شد، خسروخان اردلان را به همراه خود به کردستان آورد و به حکومت سقز و بانه و بوکان منصوب کرد.

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۹۴؛ *شاعران کرد پارسی‌گوی* ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

او سال‌ها حکومت جوانرود و پاوه و اورامانات را نیز عهده‌دار بود و چندین سال ریاست دیوانخانهٔ کرمانشاه را به عهده داشت. مشاغل دولتی و حکومتی علاقه خسروخان را از ادبیات باز نداشت و او سرودن اشعار را استمرار بخشید و متجاوز از بیست هزار بیت شعر به زبان فارسی از خود به یادگار گذاشت.
وی که شخصی نیک‌نفس، پاک‌طینت و صاحب اوصاف حسنه و با عموم مردم خلیق و مهربان بود پس از ۸۶ سال عمر باافتخار و نیک‌نامی در ذیحجهٔ ۱۳۴۵ق چشم از جهان فرو بست. و در امامزاده پیر عمر به خاک سپرده شد.



قصیده‌ای از او:

قوس و جدی ار گذشت مثل بهار — دلو وارد شده است مهمان‌وار
خلق را اعتنا به وی نبوَد — خود کند اُشتلم به چار چهار
به مدد خوانده چلّهٔ کوچک — نفس دزده می‌زند ناچار
کی معاون چو حکمران گردد — شأن سرهنگ نیست چون سردار
مرد کوچک کجا و شغل بزرگ — عاقبت پس ندامت آرد بار
همچنین کار پست و شخص اصیل — نکند اعتنا و دارد عار
نبرازد به اهل دهقانی — که ببندد به خود هزار وقار
سنگ نو هر قدر شود برّاق — نشکند قیمت دُر شهوار
اسب لاغر میان به روز نبرد — بهتر از استر و خر رهوار
هر چه بالد کسی نمی‌ترسد — دلو باید کند به چاه فرار
لشکر حوت با حمل چو رسید — برف را نیست تاب صبر و قرار
مَثَلَش همچو جنگ باغ شاه ؟! — بُرد شهزاده سی هزار سوار
بختیاری ز دور شد پیدا — منهزم گشت لشکر سالار
آن سپاه چریک بی‌انصاف — عزمشان غارتِ کبار و صِغار
باغ و بستان اگر بچنگ آرد — رستم‌آسا روند بهر خیار
لیک در کام رزم چون گرگین — کس نبیند از آن گروه آثار
تا نشوید شتا ز ثلج و مطر — سرزمین را و قامت اشجار
این نباتات از کجا روید — وین درختان چگونه آرد بار
اخضری چون شود صحار و جبال — جاری از هر عیون چه‌سان انهار
حکمت حق بود ایا عارف — قدرت ذات لم یزل جبّار
بار الها لسان ما قاصر — شکر گوییم اگر هزاران بار
تو خداوند خالق و رزاق — ما عباد ذلیل و عصیان کار
جمله عاصی ولی مسلمانیم — از پی ذنب کرده استغفار
خللی نیست در عقایدمان — گر خطائی برفته در کردار
بگذر از جرم ما خدای کریم — به حق خاتم احمد مختار
مشرکین و معاندینِ دین — به جهنّم فرست روز شمار
وعده دادی که غیر مشرک را — بِرَهانی ز نار یا ستّار
صادق‌الوعد کن به عهد وفا — تا نگردیم روز محشرخوار
«خسرو» کُرد مسکرات نخورد — به امید سقایت غفّار
سال خوش او دئیل بود و سنه — سیصد و سی و دو ز بعد هزار[1]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۰۱.

و این هم نمونه‌هایی از خطوط نسخ و نستعلیق آن مرد بزرگ.

هو العالم
بسم الله الرحمن الرحیم
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
انما الهکم اله واحد فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرک بعبادة ربه احدا

ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت

صحبت احمق بسی خون ها بریخت

سلطان‌العرفا (۱۲۶۸ـ۱۳۴۷ق)

نام او سیدحسن است. در سال ۱۲۶۸ق در «سورین» بانه به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۶ق به تهران و اسلامبول مسافرت کرد و با مظفرالدین‌شاه قاجار و سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی دیدار کرد. وی از سادات برزنجهٔ کردستان عراق است که اجدادش در زمان نادرشاه به کردستان ایران مهاجرت کرده اند و در بانه و سقز و مریوان به ترویج طریقهٔ قادریه پرداخته اند. در سال ۱۳۴۷ق در قریهٔ «قباغلوجه» سقز وفات یافت. در ادبیات فارسی و عربی اطلاعات کافی داشته است. دو نسخهٔ خطی از دیوان اشعار او باقی است.

غزلی از وی:

پیرانه سرم باز هوای می و میناست — کشتیِ سرم را هوس گردش دریاست
خون می‌خورم از فکر دل تنگ صراحی — از خون جگر چشم دلم ساغر صهباست
در مسجد اقصای خرابات بدیدم — پیری که دم تازه او جان مسیحاست
گفتم ز می کهنه چه داری خبر ای پیر؟ — گفتا ز من این مسئله سرمایهٔ غوغاست
گر با تو بگویم من از این واقعه رمزی — در سینهٔ تو مشعلهٔ آتش سیناست
راز دل مهجور نهفتیم و نگفتیم — اسرار نهان بین که به رخساره چه پیداست
رسوایی دل خواستم از حلقهٔ زلفش — پیچید به خود، گفت که عاشق همه رسواست
یک بلبل شوریده سحر با گل خود گفت — خاری که به پایم خلد از یار چه زیباست

دل رفت شبی در شکن طرّه ساقی — در سلسلهٔ شیفتگان عاشق شیداست
وز شیوه غرای سخن دلبر معنی — گفت این غزلت در بر من جامهٔ دیباست
گفتم اگرش حضرت سلطان بپسندد — بر سلطنت خواجهٔ شیراز چه یغماست
فرماندهٔ آفاق شهنشاه مظفر — کو غوث زمان غیث جهان سید و مولاست
از نسبت او خطهٔ جیلان به جلال است — بر گنبد خضرای نهم ارفع و اعلاست[1]



مجدت سنندجی (؟ ـ ۱۳۶۰ق)

عبدالمجید فرهی ملقب به «مجدالممالک» و متخلص به «مجدت» فرزند میرزا شکرالله فخرالکتاب سنندجی و پدر عبدالحمید مهی بدیع‌الزمانی است. او مدت‌ها در سنندج منشی میرزا یوسف مشیردیوان وزیری بوده و بعد از آن در خدمت دولت درآمده و در چند شهرستان ریاست ادارهٔ آمار و ثبت احوال را به عهده داشته و پس از آن تا آخر عمر در تهران به سر برده و حدود سال ۱۳۶۰ق در همان جا درگذشته است. مجدت شاعری دانشور و ادیب و نویسنده‌ای خوش‌خط بوده و دربارهٔ تاریخ کردستان کتابی به رشته تحریر درآورده که به چاپ نرسیده است.[2]

از اشعار اوست:

نگارینی که دارد قصد آزار دل زارم — به خنجر گر کُشد زارم، دل او را نیازارم
فدای چشم مست و موی و روی و خال هندویش — دو چشمان ترم رخساره زردم دل زارم
به آهنگ دل زارم کند هرگه ز من دوری — ز هجرش آنچنان زارم که گویی ابر آزارم
گرش باز آرم از دست رقیب ایدل چنان ماند — که جان رفته خود را زدست مرگ باز آرم
ز اشک خود رواجی دیده‌ام بازار زاری را — که دل را گرم باز آرم از این‌رو گرم بازارم
اگر با مهرویی دوزخ برندم خوش‌تر از مینو — وگر بی‌مهرویی خلدم برند از خلد بیزارم
هزاران چون هزاران کرد «مجدت» ناله و گفتا — نزارم چون نزارم بهر گلزارم به گلزارم

و نیز از اوست:

نوبهار آمد و همرنگ ارم شد گلزار — بلبل شیفته آید به فغان چون من زار
از گل و سنبل و سیسنبر و نرگس امروز — صد ره از روضه مینوست نکوتر گلزار

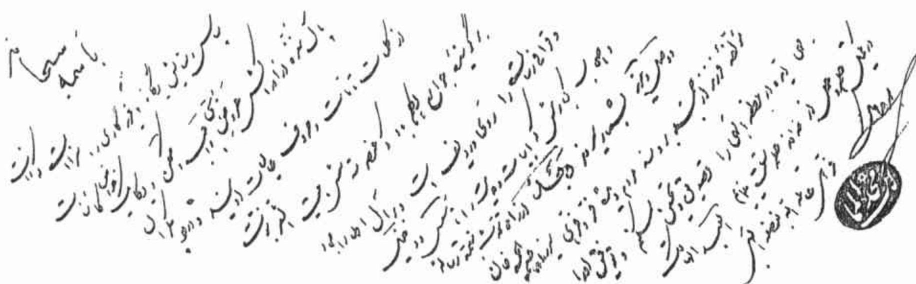
---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۰۷.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد* جلد دوم، ص ۲۳۴؛ *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۹۷ و ۶۹۸.

لاله را ابر نهاده به دهن دُرِّ خوشاب — سبزه را باد نهد مجمر عنبر به کنار
لاله در سبزه چو رخسار نگارین و خطش — ژاله بر لاله چو خوی بر رخ زیبای نگار
گلبنان همچو عروسان خود آرا گشتند — ابر مشّاطه شد و از رُخشان شست غبار...

و از اوست:

ز دسترنج خود ار جامه از پلاس کنی — نکوترست که پوشی ز دست غیر پرند
همیشه پند تو از کار دیگران برگیر — نه آنکه دیگری از کار تو بگیرد پند



نمونه دست‌خط مجدت سنندجی

صارم اردلان (۱۲۴۵ش ـ ؟)

سیف‌الله‌خان اردلان (صارم‌السلطان) فرزند حبیب‌الله‌خان از نواده‌های امان‌الله‌خان والی اردلان به سال ۱۲۴۵ش در سنندج متولد شده و تحصیلات را در سنندج و مناطق دیگر به انجام رسانیده است و سپس وارد خدمت ارتش شده و تا درجهٔ سرهنگی ارتقا یافته است. وی به شعر و ادبیات علاقه وافر داشت و در اوقات آزاد بیشتر به مطالعهٔ دواوین شعر و کتب ادبی می‌پرداخت و خود نیز از ذوق شاعری برخوردار بود و «صارم» تخلص می‌کرد. از اشعار اوست:

دلم از حلقهٔ گیسوی تو وا نتوان کرد — پای دیوانه ز زنجیر رها نتوان کرد
گفتمش مُشک ختا بر سر گیسوی زدی — گفت خاموش که تشبیه خطا نتوان کرد
خواستم دل بنهم در سر زلفش دیدم — بس که دل بر سر هم ریخته، جا نتوان کرد
در وجودی به ودیعت بود ار یک جو جود — چیست کام دلِ سائل که روا نتوان کرد
ذرّه‌ای نور هدایت بودت گر در دل — نیک دانی که طلب جز ز خدا نتوان کرد
گر بپرسند ز من حدّ نکوکاری چیست — گویم آن‌ست به تحقیق که تا نتوان کرد
قسمتم روز ازل کرد قضا خون جگر — چون کنم چاره که تغییر قضا نتوان کرد
هست «صارم» ز تو نومید که حافظ فرمود — «تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد»

***

آنکه پشت همه عالم به عبادت خم از اوست / خالق کون و مکان است و همه عالم از اوست
شادی و غم همه مخلوق وی‌اند و ما را / گر نشاط است هم از اوست، وگر ماتم از اوست
آنچه در ما زبد و نیک عیان می‌گردد / که بدان نام گذاریم سرور و غم از اوست
رزق مقسوم کم و بیش به هر کس برسد / کم نما ناله و فریاد! که بیش و کم از اوست
بر در بندگیش روی تضرع بگذار / زخم اگر می‌رسدت باز بدان مرهم از اوست
نه همان نغمه به داوود کرامت فرمود / هر صدا خیزد از آفاق ز زیر و بم از اوست
سستی پایه پیمان نکویان زودان / عاشقان را همه، بنیاد وفا محکم از اوست[1]

خاتون خورشید مریوانی

خاتون خورشید دختر شیخ معروف «که‌لوس» است. وی در کودکی در خانهٔ یکی از خواتین محترمه اردلان به سر برده و آن خاتون وسائل تحصیل خاتون خورشید را فراهم کرده است، تا آن جا که در ادبیات فارسی اطلاعات شایسته‌ای به هم رسانیده و تا حدودی با علوم صرف و نحو و بیان و منطق و عقاید و زبان عربی آشنا شده است. خاتون خورشید کتابی به فارسی دربارهٔ آداب خانه‌داری و بچه‌داری و تربیت فرزند از ابتدای ولادت تا هنگام بلوغ تألیف کرده است و دیوان شعری از او به جا مانده که به چاپ نرسیده است. در فن قالی‌بافی هم استاد و مخصوصاً در زمینهٔ نقش و نگار و نوع رنگ‌آمیزی قالی و تهیهٔ رنگ‌های متنوع شهرت داشته است و نقشه‌های او را اکنون در کردستان «خورشیدی» می‌خوانند. این بانوی هنرمند که مادر شاعر معروف کرد «قانع مریوانی» است تا دههٔ چهارم قرن چهاردهم حیات داشته است.

اینک قطعه شعری به زبان کردی سورانی که در نصیحت دخترش «عادله» سروده است:[2]

کچم! ڕۆڵه‌ی کزۆڵی بۆرده‌باریم / چرای ڕووناکی بی‌دستی و هه‌ژاریم
کچم! پارچه‌ی نه‌ژاکاوی زه‌مانه‌م / نتیجه‌ی ئیهتمامی خوێنده‌واریم
وه‌ره گوێ ڕاگره بۆ په‌ندی دایکت / فه‌ره‌حبه‌خشی ده‌رونی بێقه‌راریم
نه‌خۆی هه‌رگز فریبی ساده‌رویان / نه‌بیته هوی زیادی شین و زاریم
کچم! هوشیاری خۆت به تاکو مردن / وه‌کو من به زره‌نگی و هۆشیاریم
کچم! والله هه‌مو داخی کچانه / نه‌خوشین و کزه‌ی بی‌ئیختیاریم
نه ته‌نها وه‌صیه‌تم بۆ تۆیه ڕۆڵه / هه‌واداری کچانی کورده‌واریم

ناری (۱۲۹۰_۱۳۶۳ق)

ملا محمد مشهور به «کاکه حه‌مه» و متخلص به «ناری»، فرزند ملا احمد به سال ۱۲۹۰ق در قریهٔ کیکن از قرای شلیر و ناوخوان متولد شد و پس از رسیدن به حد رشد و دورهٔ آموزش مقدماتی را نزد

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

پدرش گذراند و سپس به منظور تحصیل به مدارس زیادی در کردستانات راه یافت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود برگشت و به تدریس و تعلیم طلاب و انجام خدمات دینی پرداخت. در سنهٔ ۱۳۲۵ق به دعوت مالک قریهٔ بیلو از آبادی‌های مریوان عازم آن جا شد و تا آخرین روز حیات در آن دهکده به امر تدریس مشغول بود.

ناری انسانی فاضل، ادیب و شاعری توانا بود و اشعارش مشحون از صنایع شعری و لطافت و رقت و معانی بکر است و در سلاست و روانی کم‌نظیر است. وی در سنهٔ ۱۳۶۳ق در قریه بیلو حیات فانی را بدرود گفته است.

از اشعار اوست:

نەفەس سەمتورە، سینەم سازو، دڵ نەی　　حکایەت خوانی دوری تۆن پەیاپەی
بە ذکری تو وەکو صوفی هەمیشە　　مەقاماتی فەنا فی‌الله ئەکەم طەی
چ شیرینە لەگەڵ شەهدی حوضورا　　لە من خەندە و لەتۆ ئاوزای ئۆخەی
ئەگەر سایەی سەری تۆ بێ بەتاجم　　چ موحتاجم بە تاج و ئەفسەری کەی
غەزەل قەط نابڕی هەرگیز بەبالات　　ئەزانم بۆ کەوا مایل بە تاقەی
هەواپەیمایی‌ی ئەوجی فیراقت　　بە طەییارەی صەبوری کەی دەبی طەی؟
لە مەیخانەی خەیاڵی شەوقی تۆدا　　بە نەشئەی یادی تۆ دڵ مەستە بی‌مەی
لە وشکی وا نەمامی باخی نەظمم　　بەپوشی ریشی صوفی بو شکۆفەی
بە سەر چوو دور لەتۆ باخی خەیالات　　نە بونی ما نە بۆنی ما نە غونچەی[1]

وجدی

میرزا عبدالصمدخان که برادر کوچک عبدالمجید ملک‌الکلام متخلص به مجدی است. او پس از پایان تحصیلات به اسلامبول رفت و پس از مدتی به وطن خود سقز بازگشت. او نیز شاعری توانا بود و طبعی غرّا داشت و وجدی تخلص می‌کرد. از تاریخ تولد و وفات و جزییات سرگذشت او اطلاعاتی در دست نیست. چند بیت از یک قصیده‌اش خطاب به برادرش مجدی را در این جا می‌آوریم:

از حال خود چه شرح دهم کاتش مِحَن　　چون شمع کرد در تن من استخوان مُذاب
بی‌آنکه هیچ معصیتی سرزند ز من　　بی‌آنکه هیچ سیّئتی سازم ارتکاب
پیوسته از خدای شدم مورد غضب　　دایم زکردگار شدم مهبط عقاب
هرگز نگشتم از فلک ایمن که همچو طفل　　در حالتش به لحظه بدیدم صد انقلاب
گر پرسیم کنون که چه سانی؟ ز فرط ضعف　　نتوانمت ز دل به زبان برکشم جواب
پیش آمده مرا سفر مُلک نیستی　　ناچار عنقریب نهم پای در رکاب

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۶۶.

بر روی موج حادثه زد خیمه هستی‌ام — تا دم زنم بسر شودم عمر چون حباب
دیگر روا مدار کزین بیش در سفر — گردم همی محل شماتت ز شیخ و شاب...

و نیز از اوست:

آن به، کز این دیار پُر از غم سفر کنم — این کار را گذارم و کار دگر کنم
از این دیار شُوم مِحَن‌خیزِ پُرفِتَن — تا چند خاک بر سر و هم دیده‌تر کنم
تا کی کنم تملق این قوم حیله‌ساز — تا کی ز رنج خاک مذلت به سر کنم
باید از این دیار گریزان شدن چو باد — شاید که دفع محنت و رنج و ضرر کنم
جایی دگر گزینم و قومی دگر همی — از قوم و خویش بگسلم و هم حذر کنم
هستند مونسان همه چون موش و گاو و خر — باور چسان به موش و به گاو و به خر کنم
بر قول این گروه نمانده است اعتماد — «وجدی» همان به است ز دنیا سفر کنم[۱]

وجدی سنندجی (۱۲۶۴ـ۱۳۵۰ش)

محمدعلی جواهری فرزند میرزا حسین‌خان برادر سعید دیوان متخلص به جوهری در سال ۱۲۶۴ش در سنندج متولد شد. پس از گذراندن دوره‌ای از تحصیلات به استخدام دولت در ادارهٔ دارایی درآمد و پس از طی مراتب شغلی و سرآمدن مدت خدمت، بازنشسته شد و در همان شهر به تاریخ دی‌ماه سال ۱۳۵۰ش از دار دنیا رخت بربست و به دیار دیگر شتافت. او طبع شعر داشت و منظومه‌ای از او به چاپ رسیده است.

غزلی برگزیده از آن منظومه:

عجب نباشد اگر چشم من بریزد خون — ز خون دیدهٔ من عالمی شود جیحون
ز بس که جور کشیدم ز پشت پای فلک — خفیف و خوار شدم نزد خلق چون مجنون
برفت مایهٔ عمر عزیز و لیک چه سود — ندیده فایده از زندگی شدم مغبون
اگر بدیدهٔ حق‌بین، نظر کنی، دانی — ندیده چشم زمانه کسی چو من محزون
ز غصه خون جگر می‌خورم شدم چو هلال — ز هستی و عدمم عالمی شده مظنون
زگردش فلک و روزگار دون‌پرور — نه هوش مانده مرا و نه فکرت موزون
کشیده بود قَدَم چون الف و لیک اکنون — خمیده کرده مرا محنت زمانه چو نون
فغان و ناله ندارد نتیجه‌ای «وجدی» — به هر که می‌نگری دارد او دل پرخون[۲]

هشیار سنندجی (۱۳۰۶ـ ۱۳۹۸ق)

علینقی دبیر مخصوص متخلص به «هشیار» فرزند میرزا کاظم به سال ۱۳۰۶ق در سنندج تولد یافت و در مکاتب زادگاه خود علوم مقدماتی را فرا گرفت. پس از آن در مدارس دینی با زبان عربی آشنا شد و

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۸۷۳

از علوم صرف و نحو و مبانی دینی بهرهٔ مناسبی کسب کرد. مدتی هم به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و ضمناً با تعلیم از استادان فن خط نستعلیق و نسخ به مشق و تمرین مشغول بود. پس از آن مدتی در دستگاه آصف اعظم به شغل دبیری و نویسندگی استخدام شده و در سال ۱۳۳۳ق در تهران وارد خدمات دولتی شده و در دفتر نخست‌وزیری، دادگستری، و وزارت کشور مصدر امور بود و سرانجام در ۱۳۵۸ش به دیار آخرت پیوسته است.

مرحوم هشیار مرد فاضلی بود و به ادبیات فارسی عشق می‌ورزید و خود نیز شعر می‌گفت و از ذوق و قریحه‌ی‌خوبی برخوردار بود. دیوان اشعار او نیز به چاپ رسیده است.

این دفتری است رشحهٔ طبع روان من
وین خط بود تراوش کلک و بنان من
هشیار شهرت من و نامم علینقی
کرد است اصلم و سنه‌دژ شارسان من
پیدایشم بعالم هستی ز عشق بود
زان یافت روشنی دل و افروخت جان من
خود عمر جاودانم اگر نیست باک نیست
هست این سروده‌ها اثر جاودان من

خط میرزا علینقی هشیار

از اشعار اوست:

این دفتری است رشحهٔ طبع روان من	وین خط بود تراوش کلک و بنان من
«هشیار» شهرت من و نامم «علینقی»	«کُرد» است اصلم و «سنه‌دژ» شارسان من
پیدایشم ز عالم هستی ز عشق بود	زان یافت روشنی دل و افروخت جان من
خود عمر جاودانم اگر نیست، باک نیست	هست این سروده‌ها اثر جاودان من

***

ز انتظارت دوخته بر ره دو چشم زار دارم	جلوه‌ای کن تا سرو جان در رهت ایثار دارم
روی و موی تو همی جویم ز نقش سنبل و گل	اینکه بینی میل دیدار گل و گلزار دارم
بر من مهجور مشتاق از ره رحمت نظر کن	کز حد افزون اشتیاق جلوهٔ دیدار دارم
شوق دیدار تو از یک بار دیدن کم نگردد	گر دو صد بارت ببینم، میل دیگر بار دارم

گیر و دار زلف تو در خون کشید آخر دلم را / آه از این حاصل که من زان طرفه گیر و دار دارم
نرگس بیمار تو افکند تا بر من نگاهی / زان اثر دایم دل شوریده و بیمار دارم
از تپش واماند و مکثی کند هر دم دل من / از غمت ای سنگدل از بس که بر دل بار دارم
گر به ظاهر ذرّه بی‌ارج و خوارم، خود به معنی / چون اتم طبعی گهربار و دلی «هشیار» دارم

***

در انتظار بماندم که کامم از تو برآید / روا مدار که عُمرم در انتظار سر آید
بیا و باز کن از زلف خویش پیچ و شکن را / زکار بسته من تا که پیچ و تاب برآید
در انتظار تو جانم به لب رسید، خدا را / در آی از در من پیش از آنکه جان به در آید
مرا به تیر نگاهی ز پا فکندی و رفتی / فدای تیر نگاهت که خوب کارگر آید
حلاوت دهنت را چگونه وصف کنم من / سخن به وصف دهان تو خوش‌تر از شکر آید
ترا چه حاجت آرایش است و زیور و زینت / عزیز من! که ترا سادگی قشنگ‌تر آید
چه رنج‌ها که کشیدم به راه خدمت دوست / بدان امید که پاداش نیک در نظر آید
دریغ و درد که بر باد داد زحمت و رنجم / همان‌که از ستم وی فغان به چرخ برآید
امید هست به فرخنده سال و عید همایون / نهال کوشش «هشیار» نیز بارور آید[1]

۱۳۲۵/۳/۲۰

[illegible]

کردستانی

[illegible]

۱. تاریخ مشاهیر کرد، جلد دوم، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

بهاءالدین ملک‌الکلامی (وجدی) (۱۲۶۵ـ ۱۳۲۵ش)

بهاءالدین فرزند حاج میرزا عبدالمجید ملک‌الکلام و متخلص به وجدی در ذیحجّهٔ سال ۱۲۶۵ش در سنندج متولد شد. از ابتدای نوجوانی به شعر و ادب فارسی علاقه پیدا کرد و بنا به مقتضیات زمان به تحصیل علوم متداوله پرداخت و اشعارش را به منظور رفع ایراد اغلب در خدمت پدرش می‌خواند. سرانجام به‌خدمت اداری درآمد و مدت‌ها در سنقر کلیائی ماندگار شد و در سال ۱۳۲۵ش در همان‌جا درگذشت. از آن مرحوم دو فرزند به نام‌های ناصرالدین و فریده بر جای ماند. فریده‌خانم گزیدهٔ اشعار پدرش را در سال ۱۳۶۶ش چاپ کرد. این اشعار حاوی موضوعات مختلفی از جمله اوضاع اجتماعی زمان، شرح وقایع تاریخی، داستان‌های اخلاقی، و قصائد انتقادی. اینک چند نمونه از دیوان وی از همان کتاب:

کوی سعادت

گر که مردی سر ز مکر و حیله دنیا مپیچ — در ره حرص و طمع بر خویش مارآسا مپیچ
باد نخوت را ز سر بیرون کن و همچون حباب — از هوای خویشتن در لجهٔ دریا مپیچ
بی‌اجل چون کس نخواهد مرد در دور جهان — سر زتوپ و تانک و تیر و از هواپیما مپیچ
رو حقیقت را به دست آور که یابی کام دل — خیره خیره دیده را در دیدن عنقا مپیچ
چونکه نوحت ناخدا گشته است در طوفان غم — سر چو نوح از موج‌های موحش دریا مپیچ
زشت و زیبا را چو کلک دیگری کرده است نقش — شادمان شو دیده را از زشت و از زیبا مپیچ
وجدیا خواهی اگر گوی سعادت را بری — از برای مال و ملک و جیفهٔ دنیا مپیچ

هر که را دیدیم گرگی در لباس میش بود

مهربان دلدار ما کز ما به وی بادا درود — دور باد از چشم مستش آفت چشم حسود
اشک چشم ما ز هجرش هر دم افزون‌تر شود — چشم ما را گشته حاصل جوشش زاینده رود
با نصیحت مهر رویش کی برون از سر رود — نوشدارو در دم مردن ندارد هیچ سود
بنده پیر مُغانم کان مبارک پیر ما — جرعه‌ای می داد و زنگ محنت از خاطر زدود
دل، گرفت از صحبت ناجنس، یارب رحمتی — هر که را دیدیم گرگی در لباس میش بود
تا توانی باش یکرنگ اندر عالم زانکه باز — رنگ‌ها در پرده دارد هر دم این چرخ کبود
ایمنی زین لاجوردی چرخ جستن زابلهی است — کو بسی با مهر پرورده‌ست و با کین کشت زود
همچو وجدی گر شوی صابر به هر درد و مِحَن — گوی مردی را ز میدان زود بتوانی ربود

گر لطف حق یکدم مددکاری کند

ما ز روی ناامیدی حلقه بر در می‌زنیم — چون مگس از تنگدستی دست بر سر می‌زنیم
گردگرد شمع روی آن نگار مه جبین — خویشتن را همچو پروانه بر آذر می‌زنیم

کشتی ما را اگر آسیب طوفان بشکند — از توکل در درون بحر لنگر می‌زنیم
چشم ما بیند اگر جز دوست روی دیگری — ما بر آن چشم خیانت‌کار نشتر می‌زنیم
ناامیدی نیست ما را از عطای کردگار — گرچه هر دم با بتان شوخ ساغر می‌زنیم
گر به محشر روسیه گردیم از جرم و گناه — دست اندر دامن پاک پیمبر می‌زنیم
وجدیا گر لطف حق یکدم مددکاری کند — خیمه بر اورنگ هفتم چرخ اخضر می‌زنیم

زن

مهی، پیدا و گر پنهانی ای زن — بهشت حسن را جانانی ای زن
چو در خلقت یکی جسم لطیفی — گرامی زان بسان جانی ای زن
به رخسار و به قد و عز و رفعت — چو مهر خاوران تابانی ای زن
تو اندر هوش و فکر و کاردانی — همیشه رهبر مردانی ای زن
فنون تربیت از بهر اولاد — بسی بهتر ز مردان دانی ای زن
چو هستی شیرزن هنگام زادن — به گیتی مادر شیرانی ای زن
ز تو زائید گردان سلحشور — از این رو مفخر دورانی ای زن
کنون باید پی تحصیل و دانش — بکوشی تا همی بتوانی ای زن
مپوش از جامه‌ای کو از وطن نیست — چو هستی عاقل و ایرانی، ای زن
ز خُلق نیک یابی نیک‌نامی — اگر مسکین و گر سلطانی ای زن
بهین زیور پی زن فضل و علم است — نه زر، نی لؤلو عمانی ای زن
چو عفت داری اندر چشم مردان — گرامی اختر رخشانی ای زن
زن باعلم داند قدر شوهر — یقین این نکته را میدانی ای زن
همیشه تا که از تحصیل دانش — چو غنچه خرم و خندانی ای زن
بقای مملکت از حق طلب کن — چو وجدی در جهان تا مانی ای زن

زاری (۱۲۷۸ـ۱۳۶۱ش)

ملا کریم صائب که تخلص او زاری بود در قریهٔ «آلْ که‌لْو» از قراء سقز متولد شد و دوران تحصیل را در خدمت استادان محلی به پایان رساند. از زمان طلبگی تا اواخرِ عمر، اوقات فراغت را به سرودن شعر می‌پرداخت. در علوم دینی مبرّز و در ادبیات فارسی و کردی و عربی طبع ذوق مجّهز و مطرّز داشت. زندگانی را از راه کشاورزی تأمین می‌کرد. در اواخر عمر پیش‌نمازی مسجد قریهٔ عرب‌اوغلی سقز را عهده‌دار شد و به ارشاد مردم پرداخت. وی در سال ۱۳۶۱ش در سن ۸۳ سالگی در همان جا وفات یافت.
این قطعه شعر از اوست:

دلی دارم به سان بوته در تاب — و زو خون می‌چکد وز دیده خوناب

خلیده خار هجران در رگ جان　　نشسته زاغ نومیدی به بستان
لگدکوب ستم گشته وجودم　　نمیدانم از این سودا چه سودم
گل عمرم شده پژمرده امروز　　تنم بی‌جان شده چون مرده امروز
ازین برگشته بخت عاقبت شوم　　هما همخانه و جار است با بوم
برو «زاری» مشو منبعد مَفتون　　که در آخر وفاش این‌ست گردون[1]

پرتو سنندجی

محمدکاظم فرزند محمد، متخلص به «پرتو»، شاعر سنندجی در ابتدای جوانی به خدمت ولات اردلان درآمده اما بعدها مورد بی‌مهری قرار گرفته و معزول و خانه‌نشین شده است. بعد از آن چون از هنر نقاشی بهره‌ای داشته، کارگاه کوچکی ترتیب داده و از ثمرهٔ هنر خود ارتزاق کرده و اوقات بی‌کاری را به عبادت و طاعت به سر برده است. وی شاعر خوبی نیز بوده و گذشته از دو مثنوی که یکی دربارهٔ زندگی عارف مشهور ابراهیم ادهم و دیگری داستان یوسف و زلیخا است، دیوان غزلیاتی نیز داشته که بخش اندکی از آنها باقی مانده است.

گمان مَبَر که به یکرنگیم رسد تغییر　　اگر کنند به صد ظرفم امتحان چون آب
هر آن دلی که رضا شد به قسمت ازلی　　کی از بلندی و پستی کند فغان چون آب
نشد ز باغ وصال تو حاصلم ثمری　　اگرچه اشک من از هجر شد روان چون آب



هوای مهر رُخت از دلم چنان رفته　　که آب و رنگ ز رویت ز حُسنت آن رفته
چه آبیاری باغی کنم ز دیده کز آن؟　　بهار رفته، ثمر رفته، باغبان رفته
به باغ بی‌ثمری جز رقیب زاغ صفت　　که از برای تماشا پس از خزان رفته؟
ترا به کشور خوبی نمانده دعوایی　　سپر فکنده رخت، تیرت از کمان رفته
نسیم چیست تو برگرد باد در بگشای　　چو نرگس و گُلَت از صحن بوستان رفته
مکن ملامت «پرتو» که رفت از کویت　　خسوف کرده مَهَت، پرتوش از آن رفته[2]

افسر

افسر از شعرای فصیح و نویسندگان ملیح قرن اخیر از اهالی گروس (بیجار) است. غزل زیر از اوست:

شبان تیره به درگاه دوست زاری کن　　به روی و موی سفید خود اشک جاری کن
اگر ز کشته بد، حاصل نکو خواهی　　ز آب دیده به هر صبحش آبیاری کن
گرت نیاز به دیدار گلرخان باشد　　چو بلبلان سحرگاه بی‌قراری کن
هزار بار اگر بار هجر سنگین است　　به انتظار شب وصل بردباری کن

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۷۱.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

ز دستبرد حوادث منال ای درویش ز نفس بگذر و مردانه پایداری کن
به پای دوست گرت دسترس بود ای دوست لباس تن بدر انداز و جان سپاری کن
چو برق خنده بیهوده تا بچند «افسر» برو چو ابر بهاری همیشه زاری کن[۱]

کامل (۱۲۸۴ـ۱۳۶۲ش)

مرحوم ملا محمد کامل نقشبندی فرزند ملامحمد سعید جوانرودی در سال ۱۳۲۴ق در شهر سقز به دنیا آمد. مبادی علوم را نزد مدرسین شهر سقز فرا گرفت و برای فراگیری بیشتر و توسعهٔ معلومات به دیگر شهرهای کردستان سفر کرد و پس از فراغت از تحصیل به زادگاه خود بازگشت. وی در تیرماه ۱۳۶۲ش در منزل خود در حال قیام به نماز به درجهٔ شهادت نایل آمد. این چهار بیت از اشعار اوست که در پختگی و خوش‌مضمونی به شعر قُدَما می‌ماند و ارزش دیوانی دارد.

شانه شو تا همزبان طُرّه و پرچم شوی خاک شو تا بر لب لعل بتان همدم شوی
خاک ره شو تا بگیری دامن معشوق را سرمه شو شاید به چشم دلبران درهم شوی
باش نادان تا ببزم گلرخان جایت دهند می‌کنند از جنّت بیرون اگر آدم شوی
کبر را بگذار اگر مردی تواضع پیشه کن بر سر چشمت بود جا، گر چو ابرو خم شوی[۲]

مخلص (۱۲۸۵ش ـ ؟)

نام او فیض‌الله، شهرت شافعی و تخلص وی «مخلص» فرزند حاج میرزا عبدالله غرقی سقزی است که به سال ۱۲۸۵ش در شهر سقز متولد شده است. وی تحصیلات خود را در سقز و سنندج و سلیمانیه عراق به انجام رسانید و گواهی‌نامهٔ پایان تحصیلات علوم دینی را از هیئت علمیهٔ عراق دریافت کرد. مخلص خدمات اداری را در وزارت کشور با کسب مقامات و مشاغل آبرومند به پایان برد و در سنندج اقامت گزید. اشعار فراوانی به فارسی و کردی دارد. اینک غزلی از او:

پرده بردار ز رخ آمده جان تا به لبم وقت آن است کنی یک نظری نیم شبم
گرچه صدیق نیم پیش تو دل بازم و سر شکرلله همه دم، منکر صد بولهبم
گر بود همره ما لطف تو ای شاه جهان همه جا محترم و فاضل و اهل ادبم
ور برانی ز در خویش گدا کی برود هر کجا می‌نگرم غیر درت در تعبم
گوشهٔ چشم فکن بر من بیچارهٔ زار گرچه لایق بهَ هزاران نظر پرغضبم
غیر درگاه تو ما را نه پناه است کسی به جگرگوشهٔ خود قطع مکن این نسبم
«مخلصا» خوش بنشین فارغ و تحصیل نما زانکه آزاد در حضرت فخر عربم[۳]

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۳
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۵۴
۳. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۳۰.



خلیل‌الله صبری (۱۲۸۷ـ۱۳۷۲ش)

خلیل‌الله صبری فرزند اسدالله پسر شکرالله نوادهٔ محمودبیگ صبری است. جدّ مادری وی سید احمد باینچوبی است که از اقطاب عصر صفوی بوده است. صبری در سال ۱۲۸۷ش متولد شد و نزد استادان عصر خود به آموختن ادبیات فارسی و عربی پرداخت و در میان شعرای زمان حدّ و حرمتی شایسته دارد. قرآن را طبقه‌بندی نموده و با ترجمهٔ خود به نام طبقات آیات دوبار به چاپ رسانده است. صبری که به وکالت دادگستری و رفع گرفتاری مردم اشتغال داشت بعد از ۸۵ سال عمر در ۲۲ مرداد ۱۳۷۲ش وفات یافت. دیوان اشعار وی به چاپ رسیده است.

غزل ذیل نمونه‌ای از شعر زیبای اوست:

ای زلف تو مجموعه دل‌های پریشان — وز آتش لعل تو جگرها همه بریان
زلفت چو یکی ابر سیه گشته نمودار — رویت چو قمر از پس آن ابر نمایان
آن ابر و قمر را چو، نگه می‌کنم از دور — از چشم روان می‌شودم اشک چو باران
پیش رخ زیبای تو پژمرده و لِه باد — هر گل که بروید به چمن فصل بهاران
بی‌آبرو از عشق تو گشتیم اگر چند — محروم شد از روی چو آبت لب عطشان
بدنامی و بی‌عزّتی و طعن و ملامت — سهل است اگر نیستم از وصل تو حرمان
گر سیم ندیده است کسی تعبیه در لعل — گو جانب من بنگر و بنما لب و دندان
از ذکر تو شیدایم و از نام تو واله — در شکل تو مبهوتم و در وصف تو حیران
«صبری» شده بر غمزه فتان تو مفتون — نی‌نی همه عالم شده مفتون تو فتّان[1]

محمد منبری (۱۲۹۲ـ۱۳۷۰ش)



محمد منبری در سال ۱۲۹۲ش در شهر سنندج در خانواده‌ای مذهبی و روحانی دیده به جهان گشود. پدرش حاج ملا محمد منبری عارفی روشن‌ضمیر و زاهدی وارسته از اهالی روستای نیر ـ یکی از روستاهای ژاورود کردستان ـ بود و سالیان دراز در زادگاه خود به تدریس علوم دینی و ارشاد مردم اشتغال داشت.

منبری چهار ساله بود که پدر خود را از دست داد و سرپرستی او را مادرش که زنی پارسا و متقی بود به عهده گرفت و آموزش فرزند را در رشتهٔ علوم قدیمه پی گرفت. در سال ۱۳۱۱ش با سمت استوار پزشکیار

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۹۱.

وارد ارتش شد و پس از گذراندن خدمت نظام و فراگرفتن دورهٔ دو سالهٔ پزشکیاری به علت کمبود پزشک در آن زمان به عنوان پزشک در نقاط مرزی به‌خصوص مناطق جنگلی محلی و عشایری کردستان انجام وظیفه کرد.

منبری در سال ۱۳۱۹ش به سبب آزادی‌خواهی و حق‌طلبی توسط فرماندهان نظامی ـ که نارواییها و ستم‌هایی درباره‌اش معمول داشتند ـ ناگزیر از ارتش استعفا کرد و برای یافتن کار عازم تهران شد و با همان سمت پزشکیاری به استخدام راه‌آهن درآمد و به مناطق جنوب و لرستان اعزام شد و سرانجام در سال ۱۳۳۲ش با سی سال سابقهٔ خدمت بازنشسته شد.

منبری پس از بازنشستگی در همان سال به اتفاق خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد و در سال ۱۳۵۲ش به عنوان صندوقدار یک شرکت خصوصی مشغول کار شد. او در سال ۱۳۶۲ش دچار حملهٔ قلبی شد و سرانجام پس از هشت سال تحمل درد و رنج در چهارم شهریورماه ۱۳۷۰ش چشم از جهان فرو بست.

از نظم اوست:

تقدیم به: خانم دکتر میهندخت معتمدی

مرگ عزیزان

با دل ماتم گرفته عقده‌ها را وا کنم / در غمت با اشک سوزان دیده را دریا کنم
از چه رو از من گسستی رشتهٔ پیوند را / چون توانم غمگساری مثل تو پیدا کنم
گر خطایی سر زده، از روی تو شرمنده‌ام / سر به پایت افکنم، بخشایش استدعا کنم
شاعران و نکته‌دانان را تو شمع محفلی / در مقامت من کِیَم دعوی استغنا کنم
برزخی طی می‌کنم ما بین مرگ و زندگی / زین سبب خود را میان دوستان رسوا کنم
جسم، چون بیمار باشد عقل کی سالم بود / گفتهٔ مردان حق را من چسان حاشا کنم
گرچه راه مرگ دشوار است و من گم‌کرده ره / از اجل همّت بخواهم، ترک این مأوا کنم
در غم مرگ عزیزانت جگر در آتش است / کاش می‌شد شعله را با آب چشم اطفا کنم
گر ندارم من زبان تسلیت، منعم مکن / عاجزم گر زین مصیبت مطلبی انشا کنم
زانکه دنیا جمع و تفریق است و جای بحث نیست / کشف این راز نهان را از که استفتا کنم؟
چونکه قلبش نارسا گشته‌ست گفتا «منبری» / ناله دیگر بس بود، فریاد رعدآسا کنم
این مصیبت گرچه سنگین است لیکن بهر تو / صبر و آرامش طلب از ایزد یکتا کنم

رنجنامه

من که بینی دور از یار و دیار افتاده‌ام / چون شکسته بال مرغی خوار و زار افتاده‌ام
«خود همی سوزم که روزی شمع جمعی بوده‌ام / لیک اکنون زار چون شمع مزار افتاده‌ام»
بی‌کس و بی‌همدم و بی‌آشنا در این دیار / چون خس و خاری کنار شوره‌زار افتاده‌ام
من که در فصل جوانی شور و حالی داشتم / وقت پیری این‌چنین با حال زار افتاده‌ام
در بهار زندگانی اعتباری بُد مرا / «چون زر قلب این زمان از اعتبار افتاده‌ام»

داشتم با همگنان خود غرور از حد فزون
لیک اکنون از غرور و برگ و بار افتاده‌ام

فصل پیری آمد و نه زر نه زوری مانده است
عمر، بی‌حاصل گذشت و بی‌قرار افتاده‌ام

حال می‌نالم ز درد «قلب» در شب‌های تار
آخر عمر است و من در رهگذار افتاده‌ام

دوستان با عمر کوته رخت بستند از جهان
گوییا زین کاروان من از شمار افتاده‌ام

چرخ گردون‌گو چه می‌خواهد از این عَمر دراز
با کدامین جرم از یاران کنار افتاده‌ام

خاطرات تلخ و شیرینم بسی در یاد ماند
گرچه از خود بیخود و دیوانه‌وار افتاده‌ام

خدمت ارتش برایم سر به سر کابوس بود
یاد آن ایّام و رنج بی‌شمار افتاده‌ام

راه آهن بود دیگر کار من در کوه و دشت
خود به یاد بیشه و آن آبشار افتاده‌ام

خاک خوزستان برایم توتیای چشم بود
با دلی پر درد، یاد آن دیار افتاده‌ام

خواهر معصوم من در خاک اهواز آرمید
تا ابد در مرگ او من سوگوار افتاده‌ام

مادرم با کامران در خاک تهران خفته‌اند
بر سر من خاک، بادا، داغدار افتاده‌ام

پای رفتن نیست تا بوسم مزار پاکشان
وای بر من زین سبب من شرمسار افتاده‌ام

گر زخرّمشهر جز افسانه‌ای باقی نماند
با تن رنجور یاد آن دیار افتاده‌ام

چونکه آبادان خراب‌آباد شد از جور خصم
من ز داغ خاک پاکش خاکسار افتاده‌ام

خاطراتی خوش من از زنجان زیبا داشتم
یاد پاییز و زمستان و بهار افتاده‌ام

«منبری» گفتا وطن چشم بد از تو دور باد
من کنون دیگر ز چشم روزگار افتاده‌ام

نابرده ره

عمری گذشت و من به تحیّر فرو هنوز
نابرده ره به خوارترین راز او هنوز

ساغر شکست و باده لذّت به خاک ریخت
نگذشته قطره‌اش، چو مرا از گلو هنوز

دور زمانه سرخوش و بی‌آبرو گذشت
من پای‌بست رنج و غم آبرو هنوز

عمرم چنان گذشت به سختی که مرگ را
فرصت نکرده‌ام که کنم آرزو هنوز

عشق مرا تو پاک مدان چون نیافته است
از اشک چشم و خون دلم شستشو هنوز

دردا که پشت کرد به من دورِ زندگی
ناکرده من به دورِ می و عشق رو هنوز

دریغ

از عمر چون غروب زمانی نمانده است
وز جور شام تیره امانی نمانده است

بودیم یک فغان و خموش قرار مست
جز لحظه‌ای طنین فغانی نمانده است

از ما به جز نسیم که برگ شکوفه برد
در کوی عشق نامه‌رسانی نمانده است

شمعیم پاک‌سوخته در بزم عاشقی
تا ماجرا کنیم، زمانی نمانده است

آغوش گلشنیم که بعد از بهارها
وز ما به جز دریغ خزانی نمانده است[۱]

۱. *سخنوران نامی معاصر ایران*، ج۵، ص ؟.

محمدامین ریاضی (۱۲۹۰ ش ـ ؟)

محمدامین ریاضی فرزند عبدالحمید، در سال ۱۲۹۰ش در سنندج تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود و دورهٔ متوسطه را در همدان گذراند و در دبستان اتحاد سنندج به شغل شریف و خطیر معلمی پرداخت. او در انجمن شعر و ادب آن زمان شرکت و اشعار خود را عرضه می‌کرد. ریاضی پس از سه سال خدمت در فرهنگ به دارایی رفت و در تهران و مازندران و ورامین و کرمانشاه در مشاغل حساس مشغول به خدمت شد. سال وفات وی به دست نیامد. این مرحوم خطی زیبا و شعری دلپسند و اخلاقی درخور تقدیر داشت.

۱۰/۶/۲۲

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۷۰ و ۳۷۱.

غزل

ای عارفان مرا ز صفا آشنا کنید / گم‌گشته را به راه حقیقت رها کنید
ز اسرار حق و راز نهان پرده برکشید / ما را چو خود به راز نهان آشنا کنید
عشق و محبت و دل و دلبستگی ز چیست / این قلب خسته، باخبر از ماجرا کنید
حیران کوی او شده‌ام واله گشته‌ام / بر من نظر کنید ز بهر خدا کنید
بیمار گشته‌ام، به خدا خسته دل شدم / درد مرا ز لطف و کرامت دوا کنید
از تار و پود این تن و جان شعله سر کشید / گر مدتی عنایت اویم فدا کنید
اندر درونم آتشی افروخت مهر او / این آتش درون مرا برملا کنید
در وادی طلب بنهادم هر آنچه پای / راهم نبود راهروانم! ندا کنید
هر چند زار و خسته دل و ناتوان شدم / این خسته را به لطف شفاعت شفا کنید
من خود گناهکار و سیه‌روی و بی‌دلم / صاحبدلان بی‌گنه! آخر دعا کنید
تا چند هجر یار کشم خون دل خورم / این عقده را از این دل بیچاره وا کنید
اشکم ز دیده در دل شب سیل خون بریخت / آخر دوای این غم بی‌انتها کنید[۱]

رضا ناصر مستوفی (۱۲۹۰ش ـ ؟)



شادروان رضا ناصر مستوفی فرزند نعمت‌الله ناصر مستوفی (ناصر نظام) متولد ۱۲۹۰ش است. او پس از پایان دورهٔ دبیرستان وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و در سال ۱۳۴۲ش بازنشسته شد. خط و شاعری را از پدر و اجداد نیکوکارش به ارث برده بود و غزلیات و قصائد و و چکامه‌هایی از او به یادگار مانده که همه استادانه است و شاهدی بر طبع وقاد او. دو غزل زیر از آثارش انتخاب شد یکی با تخلص «رضا» و دیگری «مستوفی».

دل آسوده نداری ز تن آرام مجوی / بخت و اقبال در آیینه اوهام مجوی
گردش گنبد خضرا چو به کام ما نیست / با همه حشمت این چرخ از او کام مجوی
در ازل هر چه مقدّر شده مقدور شود / هر زمانی مدد از نقطهٔ ابهام مجوی
روح را شاد نگهدار به پندار نکو / شادی از غم مطلب پختگی از خام مجوی
عشق در مکتب عطار بباید آموخت / ورنه از باده و پیمانه و از جام مجوی
زندگی گرچه به سختی گذرد، عجز مکن / عزت نفس مهل دانه‌ای از دام مجوی
مشکلی در همه احوال گرت پیش آید / غیر استاد خرد از کسی الهام مجوی
حاصل عمر تو آن به که به شادی گذرد / عزت از ذلت و از ننگ «رضا» نام مجوی



تا سر سلسلهٔ زلف تو افشان شده است — خاطر جمع من ای دوست پریشان شده است

وصف جادوگر چشم تو بهر انجمنی — سخن روز و حدیث شب یاران شده است

دست در حلقه زلفت زده کامروز صبا — مست و دیوانه به هر کوی شتابان شده است

بر لبت بوسه زند هر که، نمیرد هرگز — چونکه سیراب از آن چشمهٔ حیوان شده است

نظری داشت پر از مهر و عطوفت یارم — چه خطا رفت کزین لطف پشیمان شده است

دل آشفته مپندار قراری یابد — کاخ آمال وی از زلزله ویران شده است

نتوان مهر تو را از دل و جان بیرون کرد — مگر آن روز که تن فانی و ویران شده است

پیر ما بر نظر لطف به «مستوفی» گفت — که فروغ دل تو شمع شبستان شده است[1]

نمونه ۸

وزارت فرهنگ

یادداشت — تاریخ ۹ / ماه ۱۳۲۳

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۳۵۲.

محمدصدیق مفتی‌زاده (۱۲۹۴ـ۱۳۶۳ش)



محمدصدیق مفتی‌زاده فرزند شادروان علامه ملا عبدالله مفتی دشه‌ای، به سال ۱۳۳۴ق در قریهٔ «دشه» از قرای اورامان تولد یافت. در سن هشت سالگی پدر را از دست داد و تحت سرپرستی والده‌اش قرار گرفت و آموختن زبان پارسی و مقدمات صرف و نحو عربی را شروع کرد. پس از مدتی نزد برادر بزرگ خود ملا خالد مفتی به عراق رفت و تحصیلات خود را در مدارس کردستان عراق ادامه داد و از علوم دینی و ادبیات عرب بهرهٔ کافی گرفت و از هر جهت به زیور کمال آراسته شد. آنگاه به سنندج برگشت و چند صباحی از محضر برادرش ملا محمود مفتی استفاده کرد و به اخذ اجازه نایل شد. سپس به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در سال ۱۳۳۱ش به تهران منتقل شد. از آن تاریخ تا وقتی که بازنشسته شد به تدریس خود در دبیرستان‌های پایتخت ادامه داد و به‌تدریج ضمن انجام خدمت موفق به اخذ لیسانس و دکترای الهیات شد.

دکتر مفتی‌زاده سال‌ها از نویسندگان برنامهٔ رادیوی کردی تهران بود و چند سال هم در این اواخر تا آغاز انقلاب اخیر ایران در دانشگاه تهران هفته‌ای دو ساعت تدریس زبان و ادب کردی می‌کرد. وی به دو لهجهٔ کردی (اورامی و سورانی) آشنایی داشت. به‌ویژه در ادبیات و دستور اورامی متبحر و بلکه کم‌نظیر بود. آن مرحوم شاعر نیز بود و مدتی «محزون» تخلص می‌کرد و به لهجهٔ اورامی و سورانی شعر می‌گفت. او از مفاخر ادبی کرد و دانشمندی پرمایه بود. از کارهای مهم ادبی او یکی تصحیح *شرح دیوان ملا عبدالرحیم معدومی* شاعر معروف کرد است و دیگری *دستور جامع زبان کردی* که هیچ‌کدام به چاپ نرسیده است. او ششم آذرماه ۱۳۶۳ش به سرای باقی شتافت.

اینک چند نمونه از اشعار او:

قطعه:

ژیان، هاتنه پای کێوێکی سەختە — بڕینی ڕێگای، پڕپێچی بەختە

لەهەر پێچێکا چەن هەزار پلە — لە ڕێگاتدایە هەتا سەرملە

کاتێ لەپلەی دوایی کەوتیە سەر — ئەبێ لە دەرگای ژیان بچیەدەر

یاد دۆس (گورانی)

کەفتەبیم نەگێج دەریای مەهجووری — مەنالام جەدەرد وەیشوومەی دووری

دیم نامەی شیرین وەش مەضموونەکەت
یاوا پەی تەسکین دڵ پڕهوونەکەت
دڵ وەڕووی زامان کۆنە و نۆش ساوا
ئەحیام کەردەوە یانەت بو ئاوا
ئازیز! یاد تو چون رایحەی گۆڵ
یا چون شۆر عیشق نە ئەعضای بولبوڵ
پەخشەن نە ذەرات گۆشت و پێشە و هوون
چوون مەبۆ ساتی دڵ بێ یادت چوون؟
هەر ساتێ تاوام ژیو وەبی وێم
ئانە، نەمەندەن یەقین یادت پێم

شەماڵ

شەماڵ شەوگەرد! سەردیار ماوا
دڵەی غەریبان وەشنۆت ئاوا
نە هەر سەر بەرزی سەرتەرزی وەردە
راز دەردەدار وە دڵدار بەردە
وە بۆی هەر گوڵی دەماخ چاخ کەردە
وە شنوی کاوان دڵ پەرداخ کەردە
سێراو جە صافی تافەی شەتاوان
سەرووش جە نەشئەی شاخ وەفراوان
نە توی چین زولف یاران ویەردە
پەردەی شەو نەرووی سەحەر لابەردە
ئاشنا وەسێر مابەین یاران
حەریف هامراز جەرگەی دڵداران
وە سەرگەردت بم های شەماڵ دەخیل
چینە زیاتەر مارەم وە ذەلیل
خەیلێوەن قیبلەم نەچەم پێوارەن
دڵ جە زیندەگی تەمام بێزارن
چون نەدیەنەش چەم باڵای نەمامش
نەشنەفتەنش گۆش شەکەر کلامش
چەم ئارزومەند سورمەی پالاشەن
دڵم حەسرەتمەند خاڵ ئالاشەن
پەی ئەو ئەراگێڵ سەرد یارانم
پەی ئەو سەرگەردان شار تارانم
پەی ئەو خوەراکم زوخاوو دەردەن
پەی ئەو هەمرازم هەناسەی سەردەن
فەلەک وە بەختم مەگرەوو زار زار
مەرێزنۆ ئەسرین چون هەور وەهار
فدات بام شەماڵ! فەریاد رەسیمکەر
ئی عەرضە هۆرگێر وەلای ئازیز بەر
واچە: ئەر صەد جار مەینەتش کێشان
خاطرش وەنێش مژگانت ئێشان
هانە «تاران» دا وێڵۆ سەرگەردان
مەحرووم جە مەجلس جەرگەی هام دەردان
ویەردش هەر ئیدەن جەصوب تا ئێوار
ئەری هەی نازار مەحبووب دلدار!
پەی چێش وە جارێ جە ویرم بەردی
وە تۆز پالات یادم ناوەردی
ئەری پەرساش ئازیز نازنین دڵبەر
بەو گشت دەردەوە چێشم کەردن سەر
واچە تا «مەحزوون» گیانش باقیەن
خاکساری تۆ جەلاش تاقیەن[1]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۷۵ تا ۴۷۷.

محمد شکیبا (۱۳۰۰ـ۱۳۸۱ش)



محمد شکیبا فرزند مرحوم ملا احمد قیامتی در سال ۱۳۰۰ش در خانواده‌ای متّقی و روحانی در شهر سنندج به دنیا آمد و در دامان مادری عفیفه و پرهیزگار تربیت شد. دوران تحصیل را در سنندج و همدان گذرانید در سال ۱۳۲۱ش به استخدام وزارَت فرهنگ در آمد و مدت ۳۴ سال در سنندج و تهران به تعلیم و تربیت نوباوگان میهن همت گماشت و در اسفندماه ۱۳۵۵ش بازنشسته شد. اشعارش از لطافت و سلاست خاصی برخوردار است. مجموعهٔ اشعارش در سه بخش تدوین شده که بخش اول آن به نام «چشم به راه» به چاپ رسیده است.

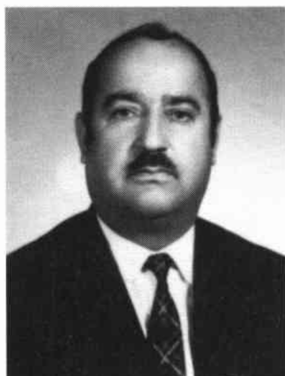
زاهدی ناتوان و خرقه به دوش — کنج عزلت نشسته دیدم دوش
گفت: فرزند! مر ترا پندی — می‌دهم در ادای آن می‌کوش
دست از عشق و عاشقی بردار — جامه زهد را بدوز و بپوش
عاشقی در خور جوانان است — پیرها را نه جای جوش و خروش
چشم بگشا و بر سر عقل آی — از می عشق تا بکی مدهوش
گفتمش زاهد حمیده‌خصال! — دستم از سر بدار و کم زن جوش
عشق پیر و جوان نمی‌پرسد — قرن‌ها بوده است خانه بدوش
گاه در خانه جوانان است — گاهی اندر سرای پیر خموش
در دل هر که آشیانه بساخت — صبرش از دل ربود و از سر هوش
چون به آتش کشید جانم را — از دل این ناله‌ام رسید بگوش
شعله‌اش را مهار نتوان کرد — آتش عشق کی شود خاموش

گریهٔ من

خواهم بگریم آنچنان سیلابی از رگبار من — نعش مرا با خود برد سوی دیار یار من
بگذار تا سوزد تنم، در عشق آن سیمین بدن — خاکسترم باد صبا ریزد بر دلدار من
خواهم چنان شیدا شوم، دیوانه و رسوا شوم — باشد که آن نامهربان، آگه شود از کار من
بگذار تا مجنون صفت، اندر بیابان روز و شب — سر در پی لیلا نهم، با این دل خونبار من
خواهم مگر پیدا کنم، آن کعبه آمال را — بر آستانش سر نهم، بوسم در دلدار من
بگذار تا بار دگر، در آسمان تیره‌ام — ناهید من، پیدا شود تابد به شام تار من
خواهم چو فرهاد زمان، بازم به مهرش نقد جان — شاید دمی شیرین من، گرید به حال زار من
بگذار تا در دامنم بنشانمش، بنوازمش — حلقه شود در گردنش، دستان محنت بار من
خواهم که نابودم کند، خاکستر و دودم کند — آسوده از بودم کند آن یار دل آزار من[1]

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۵۶ و ۴۵۷.



محی‌الدین حق‌شناس (۱۳۰۳ش)

محی‌الدین حق‌شناس در زمستان ۱۳۰۳ش در سنندج متولد شده است. قسمتی از تحصیلات او در مکتب و مابقی در دبستان‌ها و دبیرستان‌های آنجا انجام گرفته است. او بیش از سی سال در آموزش و پرورش خدمت کرده است. شانزده سال اول را به شغل معلمی و مابقی را در کار حسابداری گذرانده است. وی شخصی است باهوش و پرحافظه و بذله‌گو و مجلس‌آرا، شعرش جذاب است و به دل می‌نشیند و حتی شنیدن مکرر شعرش نیز خستگی‌زُداست.

طلوع سینه

نمی‌دانم ز من برگشته مژگانت چه می‌خواهد — نگاه نافذ و گیرای چشمانت چه می‌خواهد
لب لعلت چه می‌گوید، قد سروت چه می‌پوید — اگر اینها طلبکارند هجرانت چه می‌خواهد
به غارت رفت شهر دل سر زلفت چه سر دارد — ز قلب خسته‌ام طعن رقیبانت چه می‌خواهد
به روی نعش جان، اسب جفایت از چه می‌تازد — وفایت این مبارزجوی میدانت چه می‌خواهد
ز جان من که در چاه غروب تلخ هجرانم — طلوع سینه از چاک گریبانت چه می‌خواهد
پریشان‌تر ز مجنونم نمی‌دانم دگر آیا — پریشانی گیسوی پریشانت چه می‌خواهد
براهش «حق‌شناسا» نقد جان دادی نمی‌دانم — رقیب بی‌مروّت دیگر از جانت چه می‌خواهد

و نیز از اوست:

بی‌من خسته دل ای شوخ فریبا چه کنی — ما که در آتش هجریم تو بی ما چه کنی
ما به یغمای تمنای تو هستی دادیم — دیگر از عاشق بی‌مایه تمنا چه کنی
شهر پُر گشته ز افسانه عشق من و تو — عبث از صحبت افشاشده حاشا چه کنی
کردی انگشت‌نمای کس و ناکس ما را — آخر ای عشق بگو بدتر از اینها چه کنی
من از این زندگی ننگ به تنگ آمده‌ام — چاره‌ای مرگ! دگر امشب و فردا چه کنی
سوختم، دود شدم، محو شدم در ره عشق — تو بگو مُدّعیا! غیر تماشا چه کنی

***

هیچ دانی که مهر و الفت تو — حرمت و وزن و سنگ دیگر داشت
نگه پر ز مهر گه‌گه تو — دور از امروز رنگ دیگر داشت

***

هیچ دانی که چون اسیر شدم — باز چشم دلم به سوی تو بود
همه امید من در آن شب تار — دیدن آفتاب روی تو بود

***

دیگر امروز شام تیرهٔ من — همه با درد و غم به روز آید
دیگر از سینهٔ پر از شررم — روز و شب آه سینه‌سوز آید

***

گرچه پایان عشق ماست ولی — گر تو خواهی هنوزش آغاز است
ای به قهر از برم رمَیده، بیا — باز هم راه آشتی باز است[1]

جمیل ضیاءالدینی (۱۳۰۴ـ۱۳۶۲ش)



شیخ محمدجمیل ضیاءالدینی فرزند شیخ محمدشریف به سال ۱۳۰۴ش در سنندج تولد یافت. تحصیلات خود را در مکاتب و مدارس دینی به انجام رسانید و به استخدام ادارهٔ فرهنگ درآمد و در نهایت نجابت و صداقت و پاکی و درستی تا روزی که بازنشسته شد، وظیفهٔ اداری خود را به نحو احسن انجام داد. وی انسانی متدین و آراسته به فضایل اخلاقی بود و به ادبیات عشق می‌ورزید. او خود نیز از ذوق شعر برخوردار بود و «جمیل» تخلص می‌کرد.

آن مرحوم ۱۳ اسفندماه ۱۳۶۲ش در سنندج درگذشت.

اشعاری از این شاعر:

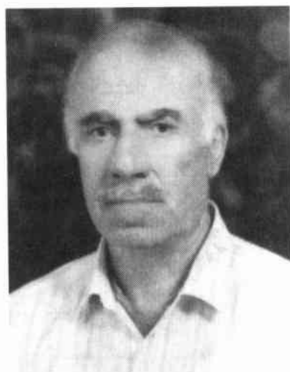
بگذشت روزهای نشاط و جوانیم — آمد زمان خستگی و ناتوانیم
غارت نمود رهزن پیری بضاعتم — نابود کرد محنت و غم شادمانیم
نه از امید هست خبر در دلم نه شوق — گویا به سر رسید دگر زندگانیم
چون می‌کشم ز سوز درون آه آتشین، — از خرمن وجودم و سوز نهانیم
عمر عزیز رفته ز دستم چرا شوی — بیهوده مانع فزع و نوحه خوانیم
در وادی طلب «اَرِنی» گفته‌ام بسی — پاسخ نداده‌اند به جز «لَنْ تَرانی»م
آنجا رسید کارم کز عالم سبب — مقطوع شد توقع راحت رسانیم
قطع امید کرده‌ام از مردمان «جمیل» — تنها ز دوست منتظر مهربانیم

***

شد موسم بهار و دگر باره گل دمید — هنگام شادمانی و عیش و طرب رسید
بلبل ز یاد برد ز دیدار روی گل — آن رنج‌ها به بهمن و اسفند می‌کشید
بیچاره من که بی‌رخ دلدار مانده‌ام — در گوشه‌ای ملول و پریشان و ناامید
باری طبیعتم به وصالت نکرد شاد — هرگز دلم ز گُلشن مهرت گلی نچید
جانا بیا که بی تو برفت از دلم قرار — جانا بیا که جان ز فراقت به لب رسید
چون باشد ار «جمیل» شود همچو بلبلان — با صحبت تو شاد، پس از مدتی مدید[1]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.



ابراهیم ستوده (۱۳۰۵ـ ۱۳۷۹ش)

سیدابراهیم فرزند سید احمد، متولد ۱۳۰۵ش است. او تحصیلات را در خدمت ملا شریف فقیه و ملا محمود مفتی به انجام رسانید در سال ۱۳۲۹ش در آموزش و پرورش سنندج استخدام شد و در همان سال به دانشکدهٔ الهیات تهران وارد شد و سال ۱۳۳۲ش به اخذ لیسانس نائل آمد و از سنندج به آموزش و پرورش کرمانشاه رفت و در سال ۱۳۴۰ش به تهران انتقال یافت و در دبیرستان ادیب به تدریس پرداخت و ضمناً در برنامهٔ کردی رادیو ایران به کار مشغول شد. او در سال ۱۳۴۴ش به عنوان مدیر انتشارات و رادیو کردستان به سنندج بازگشت اما مدتی کارش متوقف شد تا در سال ۱۳۴۹ش دوباره به رادیو برگشت و این بار سردبیر گروه دین و ادب رادیو ایران شد و در سال ۱۳۶۰ش بازنشسته شد. پس از بازنشستگی به ریاست شورای شعر وزارت ارشاد اسلامی برگزیده شد. وی سرانجام در ۱۶ فروردین ۱۳۷۹ش حیات را بدرود گفت.

ریاست محترم ادارهٔ فرهنگ کردستان

با کمال احترام معروض میدارد اینجانب سید ابراهیم ستوده که مدتی است مشغول تحصیل علوم دینیه بوده تا در این اواخر با اخذ اجازهٔ افتاء و تدریس نائل و مفتخر گردیده ام اینک با تقدیم دو برگ اجازه نامه بامضای آقایان علماء اعلام و پنج برگ رونوشت شناسنامه و پنج پرده عکس متمنی است امر و مقرر فرمایند اقدامات قانونی را مبذول فرمایند - ابراهیم ستوده

۲۹/۶/۱۴

سیدمحمدسعید حیرت سنندجی (۱۳۰۶ش)



سیدمحمدسعید فرزند سیدمحمدباقر حیرت سجادی که همچون پدر نام خانوادگی‌ش را برای تخلص برگزیده است در سال ۱۳۰۶ش در سنندج به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان جا به پایان برد و در سال ۱۳۳۹ش به منظور ادامهٔ تحصیل عازم تهران و در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. وی ابتدا در دبستان‌های سنندج و سپس در دبیرستان‌های تهران به تدریس ادبیات اشتغال داشت و در ۱۳۵۸ش بازنشسته شد. از نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. او اشعار زیادی در بحور و اوزان مختلف و موضوعات گوناگون سروده است اما دیوان وی هنوز به چاپ نرسیده است. او علاوه بر شاعری هنر خطاطی را نیز از پدر به ارث برده و در این راه جدیت فراوان کرده است. به سبب حُسن خط از سال ۱۳۴۹ش تا کنون عهده‌دار نوشتن کلّیه اوراق بهادار کشور به جز اسکناس و مسکوکات است.

این نمونه‌هایی از اشعار او:

قصیده

پایان بهار است و گل عیش به بار است	ساقی به طرب باش که پایان بهار است
شبگیر که مرغان به چمن نغمه سرایند	ما را هوس باغ گل و جام عقار است
فصلی است نکو کز اثر بوی ریاحین	کهسار پُر از رایحه مشک تتار است
روز از پی خشنودی معشوق بلند است	کوتاه به کام دل عاشق شب تار است
روی دمن از سبزه، پر از مفرش دیبا	صحن چمن از لاله، پر از رنگ و نگار است
اول به نظر آتش طور آیدت از دور	بر شاخه چو بینی که فروزان گل نار است
تا عصمت او را نرسد جور و تطاول	دامان گل سرخ پر از دشنهٔ خار است
بلبل به سر سرو چو آید به ترنم	پاسخ ز بر سبزه ورا نغمهٔ تار است
بر بزم حریفان مدد باد از آن روست	کاندر هوس کف زدن برگ چنار است
اندر تن سیمین بَدَنان جامهٔ رنگین	چون قوسِ قزح زیب‌دهِ ابر بهار است
هر سو نگری دلبرکی رقص‌کنان است	هر جا که روی شاهدکی باده‌گسار است
ساقی تو هم از مهر به پیش آی و بپیمای	بر من دو سه جامی که مرا دفع خمار است
تا نوش کنم از سر اخلاص و ارادت	شادّی وجودی که همه عزّ و وقار است
استاد خردمند فرهمند خطیبی	آن دکتر رادی که ورا فضل شعار است
آن ناموری کز اثر صحت اعمال	از شائبهٔ نقص و تظاهر به کنار است
پیوسته به افعال نکو راهنمای است	همواره به اعمال حسن راهسپار است
ای آن که ز تدبیر تو بر گِرد حوادث	بینم که به هر جای چو پولاد حصار است
مردم دگر از زلزله و سیلننالند	زیرا که مُغیثی چو توشان یاور و یار است

بر پیکر هر سیل ز اقدام تو قید است / در گردن هر زلزله حکم تو مهار است
گر زلزله و سیل به مکرند چو روباه / از هیبت شیری چو توشان پا به فرار است
خورشید وجود تو فروزندهٔ مجلس / بدخواه ترا در تن و جان تاب و شرار است
تو شیر به اقدامی و خورشید بدانش / تا آن شجر عامل خیری که به بار است
راحت‌طلبی نیست به کار تو و گر هست / اندر اثر سعی تو بر خلق دیار است
تو رنج بری گنج به مردم برسانی / زیرا همه‌ات وسوسه روز شمار است
هر جا که فقیری است بود بر تو ثناخوان / هر جا که مریضی است ترا شکرگزار است
دینارش سپاری اگر از فقر زبون است / داروش رسانی اگر از درد نزار است
ای آنکه ترا مهر و جوانمردی کیش است / وی آنکه ترا لطف خداوندی یار است
گر زانکه بیان تو نه اعجاز نماید / بر آن ز چه هر مستمعی شیفته‌وار است
ز انوار کمال تو به دانشگه تهران / بی‌بهره نماند کسی ار چند غبار است
وز بین غباری که ز انوار فروزند / یک‌ذره منم، لیک نه‌ام صبر و قرار است
کز پرتو آن دانش خورشید مثالت / مرآت دلم را به چه حد نور نثار است
وندر محک دانش و سنجیدن مقدار / هر چند مسم، زرِّ وجودم چه عیار است
مور ار نظر لطف سلیمانش نباشد / کی در صف موجود وجودش به‌شمار است
گر شکر افاضت کندت «حیرت» مسکین / این نیست بسنده که ترا شکر هزار است
بر بام فلک تا خبر از ماه و نجوم است / بر روی زمین تا اثر از لیل و نهار است
فضل تو و احسان تو پاینده بماناد / بر این دو صفت زانکه وجود تو مدار است

خروس صبحدم

خروس خواند و من امشب هنوز بیدارم / ز هجر روی تو افغان و گریه شد کارم
خروس صبحدمم بانگ می‌زند که بخیز / و لیک غافل از آن کز غروب بیدارم
نگاه چشم تو ای شوخ‌چشم شهرآشوب / چو چشم‌های خمار تو کرده بیمارم
تو مست از می حسنی و من ز باده عشق / تو بی‌خبر ز من و من ز تو خبر دارم
تو خوش بخواب فرو رفته‌ای و من بیدار / کجا خبر شوی از ناله‌های بسیارم
چنان بگریه در آیم که سیل اشک، ترا / چو گل بسوی من آرد ز بهر دیدارم
مرا جفای زمانه بس است ای ظالم / دگر زجور چرا می‌دهی تو آزارم
خدا کند که تو روزی به دام عشق چو من / بیوفتی و بدانی که چون گرفتارم
مخور فسوس پس از مرگ «حیرت» مسکین / بخوان به یاد جوانی کتاب اشعارم

رباعی

گفتم به بت فسونگر بازاری / آن دل که ربوده‌ای به من باز آری؟
گفتا به تو این بار دهم باز، آری / اما ندهم بار دگر بازاری

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

هو الحی الذی لایموت

رثا و ماده تاریخ رحلت عالم ربانی و عارف صمدانی استاد عالیقدر فقید مرحوم مبرور حاج شیخ برهان الدین حمدی نورالله مضجعه.

دردیست بر دلم که نمی یابمش دوا — دستی است بر سرم که جدا مانده از عصا

بود آنکه ام دوا ببلا گشت مبتلا — بود آنچه ام عصا بشکست از بدِ قضا

در ماتمم ز جنبشِ گردون تگذشت — در حسرتم ز گردشِ ایامِ دیرپا

ناخورده سیرم از برِ خوان دور کرده اند — طرف غذای ریخته و من پراشتها

آنکو دوای درد مرا بود و قوتِ جان — جان از تنش رمید و غذایم شده عزا

ماتم کند حواله سر دم به زیستن — وز غم دهد نواله دردم ز ابتدا

برهان دین و علم و عمل «حمدی» آنکه بود — هر مشکلات دانش و دین را گره گشا

علامه ای ادیب و فقیهی بزرگوار — فرزانه ای بدیع و حکیمی هنرنما

(۲)

در لفظِ تازی و دری از هر دری علیم | چون خوست کرده در یم دانشوری شنا

زُخرِ زمان و کهفِ امان افتخارِ کُرد | کانِ شرف، نمونهٔ مردیّ و اعتلا

اندر نسب زبانزد و ناگشته مدّعی | وندر حسب سرآمد و ناکرده ادّعا

گفتار او به پاکی کردار او دلیل | کردار او به نیکی پندار او گُوا

در بسترِ توکّل و بر مسند علوم | عرفانش ناز بالش و تقواش متّکا

از پلّهٔ صداقت و بینش شده فراز | بر قُلّهٔ شرافت و دانش زده لِوا

یک عُمر کرده خدمت فرهنگ و گشته است | از مخلصان و جمعِ مریدان خود جُدا

بحرِ محیط بود ضمیرِ مُنیر او | اورا چه بر سر آمد و آن بحر شد کجا

زین خاکدان تیره برآمد به اوج رفت | بحرش بُخار گشت و پراکنده در فضا

در ظاهر ارچه جسم شریفش بخاک شد | روحش چو بحر فضل بشد جانب سما

پاشیده گشت محضر علمش ز یکدگر | پیوست با فسانه چو سیمرغ و کیمیا

(۳)

شمس علوم و بدرِ معارف غروب کرد   بنهاد نورِ طلعتِ او روی در خفا

آن نورِ مقتبس که بتعبیرِ دانش است   زین پس بقالبِ دگران میدهد ضیا

بودش متاع فضل امانت ز کردگار   کرد آن متاع را به تلامیذِ خود عطا

اوصاف او چگونه توانم که بشمرم   عجزم مسلّم است و ندارم من ادّعا

کس شمس را نگفته که چون نیست هیأتش   کس بدر را نگفته که آنرا بمن نما

صبحی که از دمش گل شادی شکفته بود   دیدارِ روشش بود که پُر بود از صفا

آن صبحِ دلفروز شد این شام غصّه سوز   وان گلبنِ مراد شد این خارِ جانگزا

چون جان ز تن برفت نه اینست آنکه بود   خواهی به فرش بر بنه و خواهی به بوریا

زیرا که نیست خاصیتِ جسم سابقش   جان نورِ ایزدی است که در تن بود ترا

تن تا که جان در او است بر آن بسته اند دل   بیجان چو گشت سعی کنندش در اختفا

تا زنده ایم ارزش ما نامشخّص است   بعد از ممات قدر نهد رو به ارتقا

مردوخ

(٤)

در رنجِ زندگانی و در عزّتِ ممات — ما را گواه امام حسین(ع) است و کربلا

آل نبی که بارِ بلیّت کشیده‌اند — بعد از شهادتند سرافراز و مقتدا

از بعد قتل شد زکریا قبول قوم — عیسیٰ پس از صلیب شده آسمان گرا

سقراط جام زهر گرفت از کف عدو — منصور کرد تن به سرِ دار آشنا

مجهول بود ارزش کپلر به زندگی — گالیله بود آخرِ عمرش در انزوا

بعد از وفات نامه و نامی بجا بود — نام این جهان بیرزد و نامه در آن سرا

اکنون که زنده‌ایم شناسیم قدرِ هم — فردا چه سود شیون و فریادِ نارسا

چون: گوش ما نمی‌شنود بانگِ الاسف — چون: چشم ما نمی‌نگرد حالتِ بکا

تا چند ما خوریم فریبِ دو روزه عمر — دانیم قدرِ هم که نمانیم بعدِ ما

گر آدمی عزیز نگردد پس از ممات — آیا نرَسته از غم و بیماری و جفا؟

«حمدی» به دهر محنت بسیار دیده بود — از جشن کنون فزوده گشته‌است بر ملا

(۵)

یک روز پیشتر ز وفاتش به احترام — بوسه زدم به دستش و کردم ایراد دعا

حالش به اضطراب و نفس در شماره بود — کی در شمارِ عُمر بوَد سختی و عَنا

اکسیژنش به بینی و نیشِ سُرم به دست — وین صحنه کرد سخت دل آزرده مر مرا

در خدمتش جماعت خویشان و دوستان — ناکام از نتیجه و نومید از شفا

از ما بشارتی که نکو گشته حال تو — وز اُو اشارتی که مرا نیست این رجا

فردا شُدم که بار دگر بینمش ولی — گفتند بُرده اند بمنزلش گو بیا

وانگه ز زادگاه رسیدش خبر که وای — تنگِ غروب و اول شب رفت ازین سرا

عُمرش دوشنبه در نُهِ آذر بسر رسید — سال هزار و سیصد و شصت و شش ای خُدا:

او مُرد و شد خلاص ز ویرانسرای دهر — او رفت و رَست از بدِ این چرخ فتنه زا

ما چون کنیم و چاره چه سازیم در غمش — تا بُرده خود به درگهِ معبود التجا

مرگِ بزرگ درد بزرگیست کم مدان — یارب تو صبر مان دِه و این درد کم نما

جمی

(٦)

جمعی که از سلالهٔ اطیاب مانده‌اند — صاحب کمال و مفلق و با دانش و دها

سالم زیند و فیض رسان و خجسته فال — شادان بوند و خرم و از دام غم رها

ویژه یگانه فاضل و همتای نامیش — روحانی آن ادیب گرانقدر پارسا

مردی که هست فکر مزایای او صواب — فردی که هست ذکر سجایای او روا

آثار عالیش سخن آموز و دلگزین — اشعار عالیش طرب اندوز و جانفزا



ای اوستاد نیستی اکنون که بشنوی — بر این قصیده‌ام کنی احسنت و مرحبا

گر صد هزار مرثیه گویم ترا کم است — هرگز نکرده‌ام حق استادیت ادا

روح تو شاد باد به بستانسرای خلد — وان بازماندگان تو خشنود و بانوا

«حیرت» ز بهر سال وفاتش چنین سرود: — بفزای نام و شهرت او را به «شیخ ما»

(شیخ ما برهان الدین حمدی)

۱۳٦٦

تهران - سید محمد سعید حیرت سجادی

٦٦/۹/۲٤

بسمه تعالی

شوخیِ ادبی

« قطعه »

شبی شاخ نبات آمد به شکوه در برِ حافظ — که ای زیبا سخن ای عاشق و همراز دیرینم

به روز ار راست خواهی با خیالت سرخوش و مستم — به شب گر باورت باشد تو را در خواب می‌بینم

اگر امری خلاف عهد و پیمان اتفاق افتد — تو خود دانی که من هم لاجرم بیکار ننشینم

در آن زیبا غزل کز خواندنش بوی نشاط آید — ببینی مطلعش را زیبِ شعر و حُسنِ تضمینم

«به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم — بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم»

مُجازم داشتی در دوستداری غیر و ذلک را — ولی گفتی که من جز تو کسی را دوست نگزینم

به پیمانی که خود کردی موافق گشته‌ام لیکن — خلاف میلت ار گردد نباشد از رهِ کینم

گُزیدی حور عین را بر من آخر از پس مردن — نگفتی انتظارم می‌کشد معشوق غمگینم ؟!

اگر تو وصل میخواهی ز هجران روی برتابم — وگر تو حور میجویی نماند بر تو تمکینم

شب رحلت اگر یکسر روی در قصرِ حورالعین — به روز مرگِ من ناچار از غیریت تسکینم

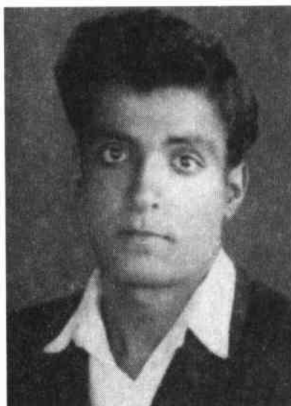
سرِ من گر، به درد آید ز بدعهدیت در جنّت — بجای شانهٔ تو کتفِ غلمانست بالینم

که باشد حیرت مسکین که گیرد خُرده بر حافظ ؟!

مزاحی با ادب گفته، وُرا مختار می‌بینم

سروده سید محمد سعید حیرت سجادی

تهران ۱۳۸۸/۷/۵



گلشن (۱۳۰۹ـ۱۳۷۱ش)

سیدمحمود گلشنی متخلص به گلشن در سال ۱۳۰۹ش در شهر سنندج تولد یافت پس از گذراندن دوران دبستان و دبیرستان به شغل معلمی درآمد و مدتی بعد از دانشگاه اصفهان لیسانس ادبیات فارسی گرفت. گلشن از شاعران باذوق و خوش‌قریحهٔ معاصر است که در ردیف شاعران سخن‌سنج زمان قرار گرفته است. تا کنون دو کتاب از وی به نام‌های نوبهار و گلبانگ گلشن به چاپ رسیده است.

نمونهٔ اشعارش:

ای آفتاب! شیفتهٔ روی کیستی؟ — ای شب اسیر طرّهٔ جادوی کیستی؟
آغوش غنچه باز به بوی تو کرده است — ای برده هوش از سر گل، بوی کیستی؟
لرزم ز شوق گر به خیالی ببوسمت — ای نقش عشق، چهرهٔ دلجوی کیستی؟
می‌سوزم از شرار دل‌افروز خشم تو — ای آتش زبانه‌فزا، خوی کیستی؟
رنگت نه چون بنفشه و تابت نه چون حریر — ای اخترم سیه ز تو، گیسوی کیستی؟
ای چشم دل سیاه، دل خلق را همه — در خون کشید سحر تو، جادوی کیستی؟
«گلشن» به نغمهٔ تو گرفت از جهان کنار — ای ساز دزد! طبع سخنگوی کیستی؟

***

گر مهربان کند فلک این‌بار با منش — یک آسمان ستاره بریزم به دامنش
بسته است گیسوان دلاویز تا دگر — خون دل شکسته نیفتد به گردنش
گر چون فرشته نیست، چرا تا عیان شود — عالم تمام چشم شود بهر دیدنش
هر عضو او زعضو دگر دلرباتر است — کز عشق آفریده خدا جملهٔ تنش
از من دلش غبار ملالی گرفته است — ای دیده همتی که بشویم به شیونش
در موج خیز اشک ز جان دست شسته‌ام — اینست حالِ آنکه به دریاست مسکنش
در چشم من عزیز چو مردم نشسته است — تا عشق ساخت روشنی دیدهٔ منش
کوشد به امتحانِ من آن ماه در وفا — چون آفتاب گرچه شد این راز روشنش
زاهد هزار جامه پرهیز می‌درید — یکبار دیده بود گر از چشم «گلشنش»



روشن سنندجی

ناصر روشن که تخلص وی نیز «روشن» است در سال ۱۳۲۵ شمسی در شهر سنندج دیده به جهان گشوده در همان شهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به پایان برد سپس مدت دو سال به عنوان مترجم و گویندهٔ برنامهٔ کردی در رادیو ایران خدمت نمود و در خلال این مدت در دانشکدهٔ ادبیات تهران به ادامهٔ تحصیل پرداخت اما به زودی کار رادیو و درس ادبیات را ترک نمود و وارد دانشکدهٔ افسری شهربانی شد. در فنون ورزشی خاصه وزنه‌برداری صاحب علاقه بوده و امتیازاتی کسب نموده و همواره افتخاری برای شهر و دیارش بوده است. شعر و شاعری را نیز پس از اخذ دیپلم شروع و تا کنون بالغ بر شش هزار بیت شعر فارسی و کردی سروده است. سه مجموعه از اشعار فارسی او به نام‌های *لاله‌های آتش*، *سایهٔ مهتاب*، و *شکوفهٔ عشق* چاپ و منتشر شده است.

این را هم می‌دانم منظوم قرآن کریم به زبان فارسی و کردی وی جداگانه چاپ و منتشر شده است. ناصر را از کودکی می شناسم فردی است مؤمن، خدمتگزار، نیک‌محضر، سخن‌دان و با دیانت. امید است در خدمتگزاری و سلامت جسم و روح پایدار بماند.

اشک یاد

عزیزم به یادت ببارم ز دیده — سرشکی که هرگز کس آنرا ندیده
چه اشکی چو شبنم که نم نم ببارد — بروی گل گونه‌ام از دو دیده
سرشکی بیالوده با غم که گویی — چکیده ز چشم غزال رمیده
چه اشکی که چون دانه‌های جواهر — بآغوش چشمان من آرمیده
سرشکی که چون قطره‌های عقیقین — به دامان عشق و جدایی چکیده
چه اشکی که باشد شرابی گوارا — خمار می عشق آنرا چشیده
سرشکی که مبدأ گرفته ز قلبم — بریزد دمادم ز شب تا سپیده
چه اشکی که چون حلقه‌های طلایی — به پیش هم آنرا چو زنجیر چیده
سرشکی که از ابر غم شد نمایان — ز افلاک عشقت بچشمم رسیده
چه اشکی که مانند انجم یکایک — مکان در سماء دل من گزیده
سرشکی که «روشن» بود رشک لؤلؤ — صدفهای دیده ز خون آفریده

بیمار عشق

امشب ز غم عشق چه بیمار و حزینم — با درد هم آغوشم و با مرگ قرینم

چون خال سیاهی که بکنج لب یار است تنهایم و دلسوخته و گوشه نشینم
اما بدل آینه ام هر که نظر کرد دانست که از عشق چنین زار و غمینم
ماه فلک و ماه مرا فرق فزون است من عاشقم و واله آن ماه زمینم
امشب اگر آن دلبر نازک بدن آید بر هر قدمش گوهری از اشک بچینم
دیوانه ام و هر که مرا دید پسندید چون بر سر انگشتر عشاق نگینم
جز خاطر آن مه نبود در دل «روشن» نه در غم شهلایم و نه یاد شهینم

فاتح سقزی (۱۳۲۶ش)

فاتح محمدی که مردی‌ست نیکوخصال و شاعری است خوش‌مقال در سال ۱۳۲۶ش در شهر سقز به دنیا آمد. دوران تحصیل او در شرایطی نامساعد طی شد و با مدرک دیپلم در رادیو و تلویزیون استخدام شد. اکنون در تهران به سر می‌برد. طبعی خوش دارد و اشعاری زیبا می‌سراید.

از اوست:

همای بخت

ز آن روز و آن غروب دل‌انگیز یاد باد کارام چون نسیم فرخ‌بخش کوهسار
از کوی من گذشتی با ناز و پرغرور واندر قفای تو نگهم بود رهسپار

***

آری غروب بود و به باغ لبان تو آرام می‌گذشت نسیم تبسمی
اندام دلفریب تو در آن غروب داشت از پیکر ونوس به چشمم تجسمی

***

تو رفتی و شب آمد و بر چتر آسمان چشمک‌زنان به جلوه نشستند اختران
چون دختری ز شرم به چادر سپرده روی مه می‌نمود رو به پس ابرها نهان

***

فردا به کوچه باز، ترا انتظار بود چشمان من، ولی تو نبودی دریغ و درد
بر برگ‌های سبز امیدی که رسته بود بار دگر وزید یکی تندباد سرد

***

بار دگر شب آمد و روز و شب از پَیَش چشمانم انتظار ترا باز می‌کشید
دانم دگر نیایی زیرا همای بخت مشکل که بازگردد از هر کجا پرید[1]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۵۸۷.

فصل ۲
محققان، حقوق‌دانان، قاریان، نیکوکاران، و پزشکان

فصل ۲
بخش اول: محققان و مؤلفان

پیدایش نثر پارسی

بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی، زبان پهلوی دیگر زبان رسمی کشور نبود. البته غلبهٔ اعراب بر ایران و رواج روزاَفزون زبان عربی سبب نشد زبان و فرهنگ طبقات مختلف مردم دگرگون شود. تألیف به زبان و خط پهلوی و نیز سریانی در میان طبقهٔ بزرگ ایرانیان غیر مسلمان که تا اواخر قرن چهارم هجری در برخی جاها بسیار و در پاره‌ای از نواحی بیشتر از مسلمانان بودند، رواج و استمرار داشت. در این ایام زبان پهلوی در نقاط دیگر ایران نیز همچنان رایج بود و تحویل سریع آنها بر اثر آمیزش با زبان عربی ادامه داشت. در این زمان ـ که هنوز هم ملاحظه می‌کنیم ـ در زبان پهلوی در نقاط مختلف ایران شاخه‌ها و شعباتی از قبیل کردی، لری، آذری، طبری، و سمنانی ایجاد شده که تا دیر زمان بدان شیوه‌ها صحبت می‌شد. چنان که در کردی و لری هنوز هم نوشتار نثر و نظم از آنها رواج دارد.

نثر پارسی دیرتر از نظم پدیدار شد، زیرا وجود نثر پهلوی و عربی و سریانی احتیاجات مختلف دینی و اداری و علمی ایرانیان را برآورده می‌ساخت و ظهور نثر پارسی دری را طبعاً به تأخیر می‌انداخت چنان‌که نخستین آثار منثور پارسی در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری پیدا شد. حکومت پادشاهان سامانی که از سال ۲۰۸ هجری تا ۳۸۹ و جمعاً ۱۸۵ سال به طول انجامید دوران اعتلای زبان فارسی در ایران بود. سامانی‌ها به حکم اقتضای زمان کوشش کردند تا فارسی دری را از طرفی به جای زبان پهلوی و از طرف دیگر به جای زبان دینی عربی ترویج دهند، در عهد آنان در ماوراء النهر و خراسان بزرگ شاعران و نویسندگانی ظهور کردند که نام دستهٔ بزرگی از آنان در کتب تاریخ و قصص و تراجم و تذکره‌ها و کتاب‌های لغت بر جای مانده است.

در زمان سامانیان بود که *شاهنامهٔ* منظوم مسعودی مروزی و *گشتاسب‌نامهٔ* دقیقی (مقتول در حدود سال ۳۶۸ هجری، ۹۷۸ میلادی) به نظم درآمد. *شاهنامهٔ* فردوسی نمونهٔ کامل نوع شعر حماسی در ایران است که سرودن آن در عهد سامانیان شروع و پایه‌ریزی شد و در زمان سلطان محمود غزنوی تمام شد. دولت‌های غزنوی (۳۵۱ـ۵۸۲ ق) و آل افراسیاب یا ایلک‌خانیه (۳۲۰ـ۵۶۰ ق) در ماوراءالنهر و خراسان از میراث ادبی سامانیان بهره گرفتند. تقریباً شاعران دورهٔ غزنوی تربیت‌یافته زمان سامانیان بودند. در زمان نصر بن احمد سامانی رودکی *کلیله و دمنه* را به شعر فارسی درآورد.

در زمان منصور بن نوح کتاب‌های معروف *تاریخ طبری* و *تفسیر طبری* که هر دو از آثار محمد بن جریر طبری است از عربی به فارسی ترجمه شد و هم در زمان سامانیان *شاهنامهٔ* ابوالمؤید بلخی و *شاهنامهٔ* ابومنصور محمد بن عبدالرزاق تدوین شد.

در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان وَ چند حکومت کوچک باقی مانده از سلسلهٔ غزنوی و سلاطین غوری در افغانستان و سلسله‌های محلی در آذربایجان و ارمنستان و اران و مازندران و شعب سلسلهٔ سلجوقی در کرمان و عراق عجم و آسیای صغیر و شام و اتابکان فارس و عراق و آذربایجان، ادبیات فارسی در نظم و نثر از اعتبار کافی برخوردار بود.

در دورهٔ سلجوقیان دو سبک ساده و مصنوع و فنی که اولی دنبالهٔ نثر دورهٔ سامانیان بود و دومی از اوایل قرن ششم هجری به وجود آمده بود رواج داشت و در این دوران نویسندگانی چون ابوالفضل بیهقی و خواجه نظام الملک و عنصرالمعالی کیکاوس و محمد غزالی طوسی و محمد بن منوّر و عطار نیشابوری و حمیدالدین بلخی ظهور کردند.

مهم‌ترین نویسندگان دورهٔ مغول عطاملک جوینی (متوفی به ۶۸۱ هجری) نویسندهٔ تاریخ جهانگشا و خواجه رشیدالدین فضل‌الله نویسندهٔ *جامع‌التواریخ* و قاضی منهاج سراج صاحب کتاب *طبقات ناصری* و حمدالله مستوفی صاحب کتاب *تاریخ گزیده* بودند.

نویسندگان قرن نهم هجری که دنباله‌رو نثر مصنوع و فنی قرن ششم بودند عبارت اند از نظام شامی مؤلف *ظفرنامه* و شرف‌الدین علی یزدی صاحب *ظفرنامه تیموری* و حافظ ابرو نویسندهٔ *زبدة التواریخ* و *مجمع‌التواریخ* و فصیحی خوافی نویسندهٔ *مجمل‌التواریخ* و عبدالرزاق سمرقندی مؤلف *مطلع‌السعدین* و معین‌الدین اسفزاری صاحب *روضات‌الجنات* و میرخوانده نویسندهٔ *روضة‌الصفا* و خواند میر مؤلف حبیب *السیر* و امیر دولتشاه سمرقندی (متوفی به ۹۰۰ هجری) مؤلف *تذکرة الشعرا* و حسین واعظ کاشی و مولانا جامی که دو نفر اخیر کتاب‌های سودمند از خود به یادگار گذاردند.

در دورهٔ صفویه نثرنویسان به داستان‌نویسی روی آوردند، و آن را به سبکی ساده و معمول عامه درآورند از جمله داستان اسکندرنامه، طوطینامه، رزمنامه، شمسه و قهقهه، قصه هزارگیسو، شیرین‌نامه، چهار درویش، نوش‌آفرین‌نامه، امیرارسلان، خیبرنامه، و امثال اینها. از مسائل قابل توجه در ادبیات دورهٔ صفوی مخصوصاً در هندوستان تدوین کتب لغت فارسی است از جمله *فرهنگ جهانگیری*، *فرهنگ سروری*، *فرهنگ رشیدی*، و *برهان قاطع*.

از نویسندگان دورهٔ افشاریه و زندیان و قاجاریان تا آغاز مشروطیت این چند نفر صاحب شهرت اند: میرزا مهدی‌خان استرآبادی منشی نادرشاه صاحب دُرّهٔ نادری و *جهانگشای نادری*، معتمدالدوله نشاط اصفهانی صاحب *گنجینه معتمد*، و میرزا تقی‌خان سپهر و پسرش عباسقلی‌خان سپهر که *ناسخ التواریخ* را نوشتند.

از نویسندگان بنام این دوره رضاقلی‌خان هدایت و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا عبداللطیف طسوجی و محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله را می‌توان نام برد.

نثر فارسی معاصر

از زمان فتحعلی‌شاه قاجار که ارتباط فرهنگی ایران و اروپا آغاز شد، با درایت و کاردانی قائم‌مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر از فرانسه و انگلستان و اتریش کارشناسان فنی در امور نظامی و مهندسی و معلمان برای تدریس در دارالفنون به ایران آمدند و دانشجویانی از ایران به کشورهای اروپایی اعزام شدند.

در زمان ناصرالدین‌شاه مترجمان خوبی در ایران تربیت شدند و آثار برگزیده‌ای را از ادبیات فرانسوی و انگلیسی به فارسی درآوردند و به نوشتن کتاب‌ها و رسالات و مجلات در داخل و خارج ایران پرداختند. مشهورترین آنان میرزا حبیب اصفهانی مترجم *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی* تألیف جیمز موریه انگلیسی، و میرزا آقاخان کرمانی نویسندهٔ *صد خطابه* و *سه مکتوب* اند. نویسندگان و مترجمان معروف دیگر چون محمدطاهر میرزا اسکندری مترجم کتاب *کنت مونت کریستو* و *سه تفنگدار* و حسن‌خان صنیع‌الدوله مؤلف کتاب‌های *المآثر و الآثار* و *مرآت البلدان* و *مطلع الشمس* و *خیرات حسان* و محمدعلی فروغی صاحب *سیر حکمت در اروپا* و... را می‌توان نام برد.

در دورهٔ پهلوی هم علی‌اکبر دهخدا و سید ضیاءالدین طباطبائی و میرزا جهانگیرخان شیرازی و علامه میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی و دکتر صورتگر و دکتر پرویز خانلری و علی مقدم و موسی نثر و زین‌العابدین رهنما و سیدمحمدعلی جمال‌زاده و صادق هدایت و محمد حجازی و سعید نفیسی و ابراهیم خواجه‌نوری و علی‌اصغر حکمت ظهور کردند و در تنویر افکار جامعه کمک بسزائی انجام دادند.[۱]

نثرنویسان و مترجمانی نیز در کردستان به عرصهٔ ظهور رسیده اند که می‌توانند در ردیف نثرنویسان دو قرن اخیر فارسی زبان قرار گیرند، از جمله:

- علی‌اکبر وقایع‌نگار صاحب *حدیقهٔ ناصری* و *مرآت‌الظفر* که آقای رئوف توکلی آن را چاپ کرده است.
- میرزا شکرالله فخرالکتاب نویسندهٔ *تحفهٔ ناصری* که چاپ آن به کوشش دکتر حشمت‌الله طبیبی با مقدمه‌ای مشروح انجام شده است.
- حاج عبدالمجید ملک‌الکلام (مجدی) که *سفرنامهٔ* حج خود را با خطی زیبا و قلمی شیوا نگاشته است و به کوشش مرحوم محمدطاهر سیدزاده هاشمی در انتشارات توکلی به چاپ رسیده است.
- ابوالحسن‌خان فخرالملک اردلان که سفرنامهٔ او به عتبات به نام از *حریم تا حرم* به کوشش محمدرضا عباسی توسط انتشارات سازمان اسناد ملی ایران به چاپ رسیده است.
- محمد قاضی صاحب تألیفات و ترجمه‌های متعدد.
- ابراهیم یونسی که تألیف و ترجمه‌های بسیاری دارد.
- ذبیح‌الله منصوری که نوشته‌ها و ترجمه‌هایش از یک هزار عنوان تجاوز کرده است.
- ملامحمد شریف قاضی نویسندهٔ *تاریخ کردستان*.
- خسروبیگ نویسندهٔ *تاریخ الاکراد*.

---

۱. *هزار سال نثر پارسی*، کریم کشاورز.

ـ امیر شرف‌خان بدلیسی که *شرفنامه* را در موضوع تاریخ کردستان نوشته است.
ـ ماه‌شرف خانم متخلص به مستوره صاحب *تاریخ اردلان* و *دیوان* شعر و رسالهٔ *عقیده‌نامه*.
ـ محمد مردوخ ملقب به آیت‌الله کردستانی صاحب تألیفات متعدد.

اشخاصی هم به زبان کردی اورامی کتاب‌ها نوشته اند که برخی از آنها بر جای است و بعضی هم از تصرف خارج شده اند.

فاضل گروسی (۱۱۹۸ـ۱۲۵۳ق)

نام او محمد، لقب فاضل‌خان و تخلص وی راوی است. ولادت او در چهاردهم ذی‌الحجهٔ ۱۱۹۸ق در گروس اتفاق افتاد و پدرش تا سال ۱۲۱۴ق ـ که دنیا را بدرود گفت ـ در تربیت و تهذیب اخلاق وی همت گماشت. فاضل‌خان هجرت اختیار کرد و در عراق و دیگر بلاد به تحصیل علوم پرداخت. پس از چندی به تهران و به خدمت ملک‌الشعرا فتحعلی‌خان صبا رسید و به وسیلهٔ او به دربار فتحعلی‌شاه قاجار راه یافت و مورد محبت قرار گرفت. وی تذکرهٔ شعرایی را که نشاط اصفهانی به اتمام نرسانیده بود، دنبال کرد و آن را *تذکره انجمن خاقان* نامید و به حضور فتحعلی‌شاه تقدیم کرد و مورد توجه قرار گرفت.

این شاعر گرانمایه در سال ۱۲۵۳ق دار فانی را وداع کرد.

نمونهٔ اشعارش:

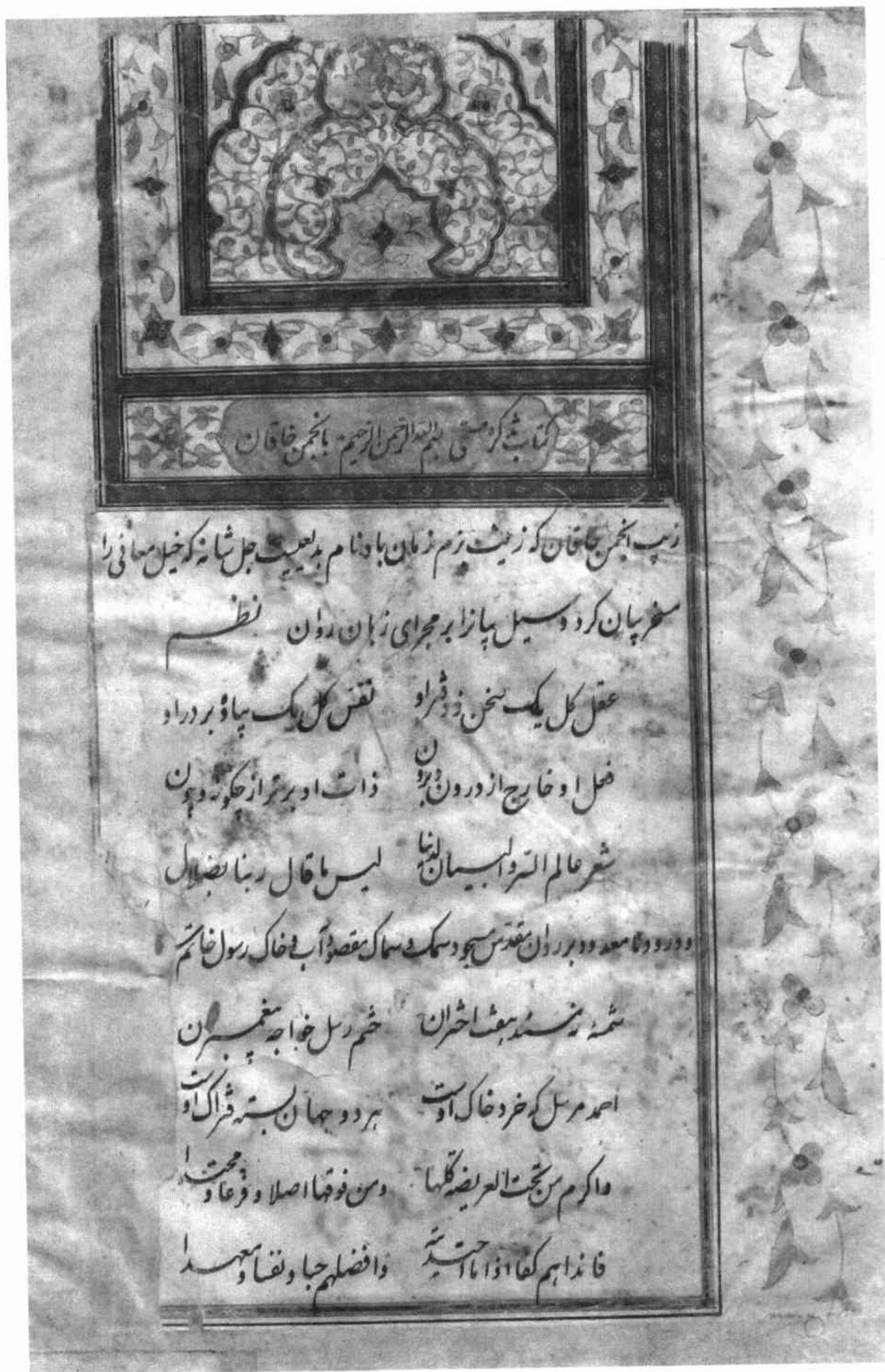
زهی ز جاه تو این هفت چرخ دروایی — خهی ز خلق تو این هشت خلد رسوایی
حسود جاه تو دارای مُلک جم گو باش — چه غم مثل بود اسکندری و دارایی
ز دهر رام نگردد رها که آخر کار — به جان نمی‌رهد از مار مار افسایی
به بدسگال که مرگش بهینه غمخواری — به نیکخواه که بختش کمینه مولایی
روان اجل مگر از قهر تست منشوری — دوان امل مگر از لطف تست طغرایی
جوان چو بخت تو پیریست هر کجا بُختی — کهن چو رای تو طفلی است هر کجا رایی
به گنج خاص تو هر گه که نام تاراجی — به خوان عام تو هر جا که نام یغمایی
سپهر خواست به ایوانت همسری جوید — قضا سرود که هان شیشه‌یی و خارایی
پی بقای تو یازان به چرخ اگر دستی — پی لقای تو پویان به دهر اگر پایی

از غزلیات وی:

دل دیوانه کجا پند پذیرد مگرش — شکن زلف بتی نام کنم زندان را
گرنه از آتش دل خشک شدی دیدهٔ تر — خلق را گفتمی آماده شدن طوفان را
شاید از دیدهٔ گریان مرا عذر نهند — هر که بیند نظری آن دهن خندان را[1]

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۳۲.



کتاب شکرستان مسمی بسم الله الرحمن الرحیم بانجمن خاقان

زیب انجمن خاقان که زینت بزم زمان باد نام بدیعیست جل شانه که خیل معانی را سخن پیان کرد و سیل پیاز بر مجرای زبان روان نظم

عقل کل یک سخن ز دفتر او | نقش کل رنگ پیاو بر در او

فعل او خارج از درون و برون | ذات او برتر از چگونه و چون

شعر عالم السر والبیان لنا | لیس ما قال ربنا بضلال

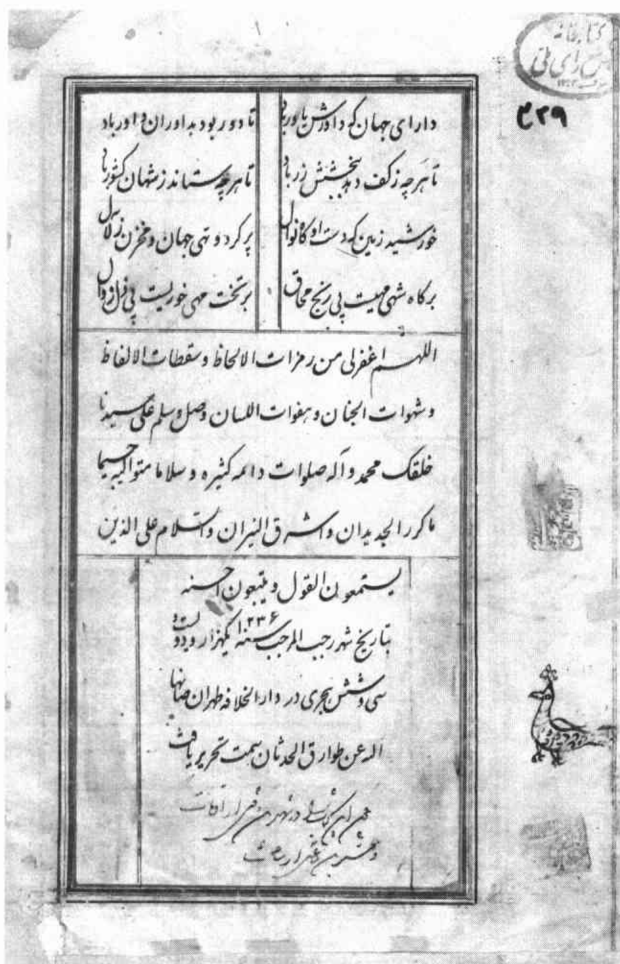
و درود نامعدود بر روان مقدس مسجود سمک و سماک مقصود آب و خاک رسول خاتم

شمه ز نسب بعث اختران | ختم رسل خواجه پیغمبران

احمد مرسل که خرد خاک اوست | هر دو جهان بسته فتراک اوست

واکرم من تحت العریضه کلها | ومن فوقها اصلا و فرعا و محتدا

فاندا هم کفا اذا ما احتدبه | وافضلهم حبا و نفسا و معهدا



دارای جهان که داورش یاور باد | تا دور بود بداوران داور باد
تا هر چه زکف دهد ببخشش زر باد | تا هر چه ستاند ز شهان کشور باد
خورشید زمین که دست او کان نوال | پر کرد و تهی جهان و مخزن ز زلال
برگاه شهی هست بی رنج محاق | بر تخت مهی خوریست بی فر زوال

اللهم اغفر لی من رمزات الالحاظ وسقطات الالفاظ وشهوات الجنان وهفوات اللسان وصل وسلم علی سیدنا خلقک محمد وآله صلوات دائمه کثیره وسلاما متواکبه جسیما ماکرر الجدیدان واشرق النیران والسلام علی الذین یستمعون القول ویتبعون احسنه

بتاریخ شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و شش ۱۲۳۶ هجری در دار الخلافه طهران صانها الله عن طوارق الحدثان سمت تحریر یافت

شیخ مهاجر سنندجی (۱۲۱۱ـ ۱۳۰۵ق)

علامه شیخ عبدالقادر مهاجر فرزند حاج شیخ محمد سعید تختی مردوخی به سال ۱۲۱۱ق در سنندج تولد یافته و پس از رسیدن به حد رشد و تحصیل مقدمات در محضر پدر دانشمندش و دیگر علمای آن عصر، سال‌ها تلّمذ کرده تا این که به حد کمال رسیده و اجازه گرفته است و بعد از وفات پدر در مدرسهٔ دار الاحسان سنندج به تدریس پرداخته است. او در اواخر سال ۱۲۷۱ق بر اثر اختلال داخلی سنندج و اغتشاش عمومی ایران به سلیمانیه مهاجرت کرد.

وی در علوم کلام و فلسفه و حکمت نبوغ داشت و در سایر علوم متداول آن روز استاد کم‌نظیری بود و در سلیمانیه تا روزی که توانایی داشت به افاده و افاضه و تألیف و تحشیه و تحقیق در مسایل علمی مشغول بوده است. شیخ مهاجر سنندجی سرانجام به سال ۱۳۰۵ق در سن ۹۴ سالگی درگذشت.

آثار و تألیفات شیخ مهاجر:

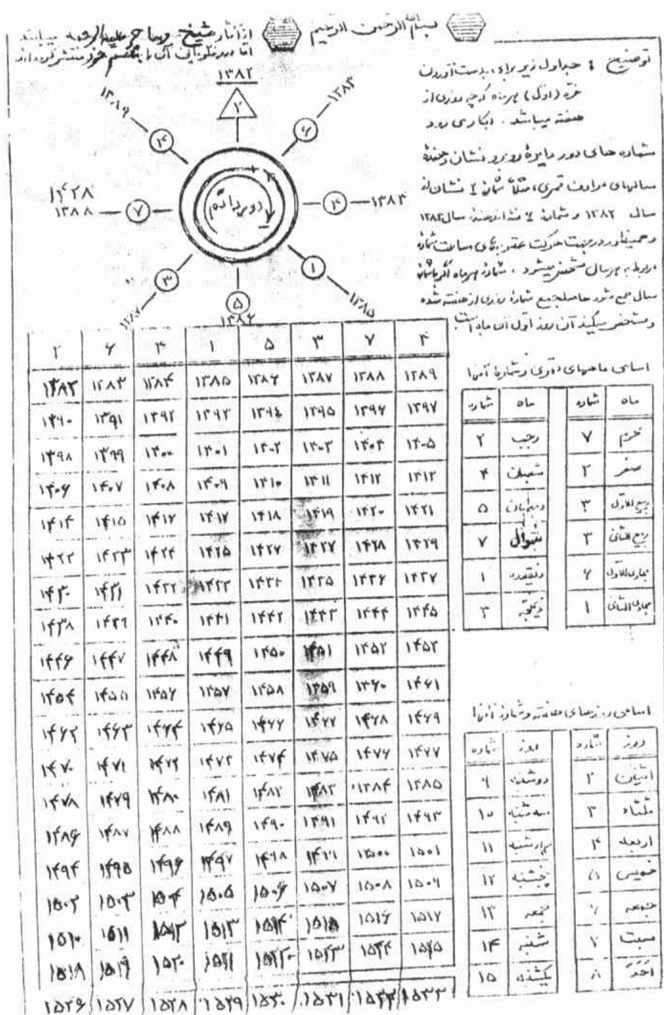
۱. *حواشی بر شرح عقاید عضدیه*؛

۲. *شرح رسالهٔ الزّوراء*؛

۳. *کشف الغطاء* دربارهٔ ذات و صفات باری تعالی؛

۴. *حواشی بر تعلیقات لاری*؛

۵. شرحی بر *تهذیب الکلام* علامه سعد تفتازانی به نام *تقریب المرام*.[1]



بسم الله الرحمن الرحیم

از آثار شیخ مهاجر علیه الرحمه میباشد

۱۳۸۲

دوره دائم

۴	۷	۳	۵	۱	۴	۶	۲
۱۳۸۹	۱۳۸۸	۱۳۸۷	۱۳۸۶	۱۳۸۵	۱۳۸۴	۱۳۸۳	۱۴۸۲
۱۳۹۷	۱۳۹۶	۱۳۹۵	۱۳۹۴	۱۳۹۳	۱۳۹۲	۱۳۹۱	۱۳۹۰
۱۴۰۵	۱۴۰۴	۱۴۰۳	۱۴۰۲	۱۴۰۱	۱۴۰۰	۱۳۹۹	۱۳۹۸
۱۴۱۳	۱۴۱۲	۱۴۱۱	۱۴۱۰	۱۴۰۹	۱۴۰۸	۱۴۰۷	۱۴۰۶
۱۴۲۱	۱۴۲۰	۱۴۱۹	۱۴۱۸	۱۴۱۷	۱۴۱۶	۱۴۱۵	۱۴۱۴
۱۴۲۹	۱۴۲۸	۱۴۲۷	۱۴۲۶	۱۴۲۵	۱۴۲۴	۱۴۲۳	۱۴۲۲
۱۴۳۷	۱۴۳۶	۱۴۳۵	۱۴۳۴	۱۴۳۳	۱۴۳۲	۱۴۳۱	۱۴۳۰
۱۴۴۵	۱۴۴۴	۱۴۴۳	۱۴۴۲	۱۴۴۱	۱۴۴۰	۱۴۳۹	۱۴۳۸
۱۴۵۳	۱۴۵۲	۱۴۵۱	۱۴۵۰	۱۴۴۹	۱۴۴۸	۱۴۴۷	۱۴۴۶
۱۴۶۱	۱۳۶۰	۱۴۵۹	۱۴۵۸	۱۴۵۷	۱۴۵۶	۱۴۵۵	۱۴۵۴
۱۴۶۹	۱۴۶۸	۱۴۶۷	۱۴۶۶	۱۴۶۵	۱۴۶۴	۱۴۶۳	۱۴۶۲
۱۴۷۷	۱۴۷۶	۱۴۷۵	۱۴۷۴	۱۴۷۳	۱۴۷۲	۱۴۷۱	۱۴۷۰
۱۳۸۵	۱۳۸۴	۱۴۸۳	۱۴۸۲	۱۴۸۱	۱۴۸۰	۱۴۷۹	۱۴۷۸
۱۴۹۳	۱۴۹۲	۱۴۹۱	۱۴۹۰	۱۴۸۹	۱۴۸۸	۱۴۸۷	۱۴۸۶
۱۵۰۱	۱۵۰۰	۱۴۹۹	۱۴۹۸	۱۴۹۷	۱۴۹۶	۱۴۹۵	۱۴۹۴
۱۵۰۹	۱۵۰۸	۱۵۰۷	۱۵۰۶	۱۵۰۵	۱۵۰۴	۱۵۰۳	۱۵۰۲
۱۵۱۷	۱۵۱۶	۱۵۱۵	۱۵۱۴	۱۵۱۳	۱۵۱۲	۱۵۱۱	۱۵۱۰
۱۵۲۵	۱۵۲۴	۱۵۲۳	۱۵۲۲	۱۵۲۱	۱۵۲۰	۱۵۱۹	۱۵۱۸
۱۵۳۳	۱۵۳۲	۱۵۳۱	۱۵۳۰	۱۵۲۹	۱۵۲۸	۱۵۲۷	۱۵۲۶

اسامی ماههای قمری و شمارهٔ آنها

ماه	شماره	ماه	شماره
محرم	۷	رجب	۲
صفر	۲	شعبان	۴
ربیع الاول	۳	رمضان	۵
ربیع الثانی	۳	شوال	۷
جمادی الاول	۶	ذیقعده	۱
جمادی الثانی	۱	ذیحجه	۳

اسامی روزهای هفته و شمارهٔ آنها

روز	شماره	روز	شماره
اثنین	۲	دوشنبه	۹
ثلثاء	۳	سه شنبه	۱۰
اربعاء	۴	چهارشنبه	۱۱
خمیس	۵	پنجشنبه	۱۲
جمعه	۶	جمعه	۱۳
سبت	۷	شنبه	۱۴
احد	۸	یکشنبه	۱۵

---

۱. بابا مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۱ و ۲۲.

شرح جدول

علامه شیخ عبدالقادر مهاجر تقریباً در فاصله سال‌های ۱۲۳۰ تا ۱۳۰۵ق جداول ذیل را برای یافتن اولین روز از ماه‌های قمری در سال قمری ترتیب داده است. شخص دیگری خواسته است زرنگی کند و جدول را به خود منسوب کند لذا سال‌های زمان حیات شیخ مهاجر را حذف کرده و از زمان حیات خود شروع کرده است.

این شماره‌ها را چگونه قرار داده، خود داند. شماره‌های یک رقمی دور دایره همان شماره‌های یک رقمی بالای سال‌های قمری است که در جدول بزرگ آمده است، آن شماره‌های یک رقمی را، سال قرار داده است. اسامی ماه‌های قمری و شمارهٔ آنها و همچنین اسامی روزها و شماره‌های آنها در جدول مخصوص به خود به چشم می‌خورد.

اگر بخواهیم مثلاً روز اول ماه رمضان سال ۱۴۳۱قمری (سال جاری) را معلوم کنیم، سال ۱۴۳۱ را در جدول بزرگ می‌یابیم، این سال در زیر کدام شمارهٔ یک رقمی که شمارهٔ سال است قرار دارد؟ در اینجا شمارهٔ۶ است. در جدول ماه‌های قمری، رمضان شماره‌اش ۵ است. شمارهٔ سال و شمارهٔ ماه را با هم جمع می‌کنیم شمارهٔ اولین روز رمضان ۱۱ و غرهٔ رمضان چهارشنبه خواهد بود.

رونق سنندجی (۱۲۱۸ـ۱۲۸۱ق)

میرزا عبدالله متخلص به «رونق» فرزند محمدآقا از طایفهٔ قادری به سال ۱۲۱۸ق در شهر سنندج چشم به جهان گشود. پس از فوت پدر او در اثر توجه و مراقبت والی وقت کردستان اندک اندک رشد کرده به تحصیل پرداخت و بعد در سلک ملازمان و مقربان دستگاه والی در آمد و صاحب نام و عزت و احترام شد. او که شاعر خوش‌ذوقِ باقریحه‌ای بود و دیوان اشعاری هم داشته است، منشی امان‌الله‌خان ثانی والی کردستان بود. از آثار او کتابی است که موضوع آن تذکرهٔ عده‌ای از شعرای سنندج و شهرهای تابعه است. اتمام کتاب به سال ۱۲۶۵ق مصادف با حکومت امان‌الله‌خان ثانی است و به همین مناسبت آن را *حدیقهٔ امان‌اللهی* نامگذاری کرده است. ذیلی هم برای کتاب *تاریخ اردلان* تألیف مستوره نوشته و تا جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۷ق ادامه داده است. وی به سال ۱۲۸۱ق درگذشته است.

رونق شاعری است قصیده‌سرا به سبک استادان قدیم که تأثیر شعرایی مانند انوری و خاقانی در قصاید او محسوس است. اشعارش از متانت و استحکام برخوردار و فصیح و روان است.

برگزیده‌ای از یک قصیده در توسل به حضرت رسول خاتم(ص)

مرا رسید شبانگه ز عالم بالا	ز فیض هاتف غیبی به گوش هوش، ندا
که ای خلاصهٔ موجود و زبده آدم	که‌ای نقاوه مقصود و قدوهٔ اشیا
تو مرغ گلشن خلدی و اندرین عالم	چه بسته‌ای ز هوس پای خود به دام هوا؟
مده به دست اَمَل دل که هیچ در خور نیست	برای مروَحَه دیو طُرَّه حورا

فریب آز مخور، زانکه بهر پوشش پیل / کجا روا است بریدن ز کسوت بطحا
برای تُست فضای سپهر و عرصهٔ قدس / تو خاک بیز در این تنگنای، اینْتْ خطا
نه کودکی، نه بهایم، به چشم هوش نگر / چو خاکیانت، چه آلودگی به خاک و گیا
به سوی منزل الاّتْ ره نخواهد بود / ز جهد تا نشوی ره نَوَرد وادی لا
طریق معرفت اینک چو نور شمس پدید / تو در بوادی خذلان و دیده نابینا
چرا چو نور موحّد نه ای به معشر اُنس / چرا چو روح مُجرَّد نه‌ای به صفّ صفا
امید صور قیامت تو بر اریکه خواب / رسید سُور شفاعت تو در لباس عزا
به خوان عشق درآ، تا ز شاه کشور ذات / ترا بَشیر «قد افلح» زند ز فیض، صَلا
از این مَضیق فناخیز و مردسان بگریز / درآ به کشور «لا تَقْنَطُوا»، به مُلک بقا
ز سالکان حقیقت طریق عرفان گیر / که عمر در ره جهلت هبا شده است، هبا
گرت هَوی است که گنج ابد به کف آری / بزن به دامنِ احمد ز صدق دست رَجا
حبیب حضرتِ عزت، امینِ وحی که هست / طُفیل هستی او، هر چه هست غیر خدا
بهینه مقصدِ کُلّی ز خلقت آدم / مِهینه مطلبِ اصلی ز فطرتِ حَوّا
به خلقت ار چه بشر لیک ساکنان درش / به رُتبه برتر از افلاکیانِ عرش لِوا
دلش خزینه اسرار اوّل و آخر / دَمَش مُجاهِر ارواح آدم و عیسی
غَرَض وجود تو بود این چنین جهان آراست / به قدرتِ ازلی ایزدِ جهان آرا
مؤالِفِ تو بود هر که از وفا، امروز / مخالف تو بود هر که از جفا، فردا
کند مکان به ریاضِ نعیم، اگر فرعون / کند مقام به نار جحیم، اگر موسی
به گرد بارگهت کز شرف زعرش بَر است / پَی طواف برآیند هر صباح و مَسا
ز شوق روح‌الامین همچو زائران به نیاز / ز مِهر روح قُدس همچو عاکفان به رَجا[1]

شیخ محمد وسیم ثانی مردوخی سنندجی (۱۲۱۹ـ ۱۲۷۵ق)

شیخ محمد وسیم فرزند حاج شیخ محمد سعید به سال ۱۲۱۹ق در سنندج متولد و در سنهٔ ۱۲۷۵ق وفات یافته است. وی دانشمندی بوده متبحر در علوم حکمت و کلام و فلسفه که عمری را در تدریس و مطالعه و تألیف سپری کرده و در نهایت زهد و تقوی و قناعت زیسته است.

از جمله تألیفات او:

۱. رسایل متعددی در مسائل اثبات واجب و نبوت خاصه و معاد؛

۲. تعلیقات مدونی که بر شرح *تهذیب الکلام* شیخ مهاجر (برادرش) نگاشته که با شرح *تهذیب الکلام* در قاهره به چاپ رسیده است.

۳. *الحِکمةُ الجدیدَةُ الادْریسیه* در سنهٔ ۱۲۶۰ق که در آن ابیاتی به فارسی و عربی از اشعار خود نقل کرده است.[2]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۴۲۱ تا ۴۲۲.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۲۱۵.

سند از کتاب بووژانده‌وه‌ی مێژووی زانیارانی کورد، برگ ششم.

مستورهٔ کردستانی (۱۲۲۰ـ۱۲۶۴ق)

ماهشرف متخلص به «مستوره» شاعر سنندجی به سال ۱۲۲۰ق تولد یافته و در سنهٔ ۱۲۶۴ق جهان را بدرود گفته است. وی دختر ابوالحسن‌بیگ و زوجهٔ خسروخان ناکام والی اردلان و خانواده‌اش معروف به قادری و جدّش ناظر صندوق‌خانهٔ ولات اردلان و پدرش از مقربان آن سلسله و از رجال عصر خود بوده است.

مستوره به علت استعداد فطری و ذوق سرشار و علاقه و عشق زیاد به تحصیل ـ در عصری که بیشتر طبقهٔ نسوان از حدّاقل سواد محروم بوده اند ـ به فراگرفتن مقدمات اکتفا نکرده و با جدّ و جهد زیاد کوشیده است معلومات ادبی و دینی خود را تا حد امکان افزایش دهد و بر اثر سعی و پشتکار توفیق حاصل کرده و از هر جهت زنی بافضل و کمال شده و خطوط را استادانه می‌نوشته است. مستوره بیشتر به فارسی شعر گفته است و اشعارش لطیف و روان و دلنشین است.

تألیفات وی عبارت است از:

۱. *دیوان اشعار* مشتمل بر دو هزار بیت که به سال ۱۳۰۴ش به همت شادروان حاج شیخ یحیی معرفت به طبع رسیده است.

۲. *تاریخ اردلان* دربارهٔ ولات کردستان که به همت مرحوم ناصر آزادپور در سنهٔ ۱۳۲۸ق به چاپ رسیده است.

۳. کتابی در عقاید و تعلیمات دینی که اخیراً در فرانسه چاپ شده است.

مستوره در حدود سال ۱۲۶۳ق بر اثر اختلال اوضاع، جلای وطن کرده و به همراهی عمویش رونق و پسر عمه‌اش حسینقلی‌خان حاوی اردلان به سلیمانیه عراق رفت و در ۴۴ سالگی در آن شهر حیات فانی را بدرود گفت.[۱]

نمونه‌ای از اشعار او:

من آن زنم که به مُلک عفاف صدر گُزینم — ز خیل پردگیان نیست در زمانه قرینم

بزیر مِقْنعه من را سری است لایق افسر — ولی چه سود که دوران نموده زار چنینم

مرا ز مُلک سلیمان بسی است ننگ همیدون — که هست کشور عفّت همه به زیر نگینم

ز تاج و تخت جم و کی مراست عار و لیکن — به آستان ولایت کمینه خاک نشینم

***

خدا کند رخ چون ماه انورش بینم — به کام دیده و دل بار دیگرش بینم

چه خوش بود که شود مست و من در آن مستی — به کف صراحی و بر لعل ساغرش بینم

خلل فتد به دل و دین من یقین دانم — نعوذ بالله اگر چشم کافرش بینم

خدای را ندمد تا به روز حشر سحر — شبی که همچو دل خویش در برش بینم

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد اول، ص ۳۶۷.

مرا به ساحت گلشن چه کار «مستوره» اگر رخ گل و قدّ صنوبرش بینم

***

مرا نَبْوَدْ سر تقریر شوق، ای کلک! تحریری به افغان می‌ندارد گوش یار، ای ناله تأثیری

ز عشق آن صنم رسوای خلقم، پندیَ ای ناصح مرا دیوانگی شد بر ملا، ای عقل، تدبیری

مسلمانی شد از دستم، ز سودا، رحمی ای کافر شدم شیدای چشم فتنه‌اش، ای زلف، زنجیری

شبانی چند در آزارم، ای گردون! مدارایی روی تا کی به کام مدّعی، ای چرخ تعبیری

وصالش را به آرام تنم، ای دوستان وصفی خیالش را به تسکین دلم، ای فکر، تصویری

بود عمری به کویش ره ندادم، ای اجل رحمی شود یکدم به پابوسش رسم، ای مرگ، تأخیری

هوای خدمتش دارم بسی، ای بخت، امدادی خرابم کرد سودای رخش، ای عشق، تعمیری[۱]

۱. شاعران کرد پارسی‌گوی، ص ۷۴۶.

حاج سید حسن چۆری (؟ـ۱۳۲۲ق)

حاج حسن فرزند سید عبدالقادر از سادات چۆر مریوان و از تبار دانشمند معروف، ملا ابوبکر مصنف است. تحصیلات را نزد علامه ملا علی قزلجی ترجانی به پایان رسانیده و مدتی هم در مدرسهٔ ملا عبدالرحمن پنجوینی درس خوانده و بعد در قریهٔ «چۆر» سمت تدریس داشته و شیخ‌الاسلام مریوان نیز بوده است. او پس از یک عمر تدریس و تحقیق به سال ۱۳۲۲ق وفات یافته است.

آثار و تألیفات زیادی از حواشی و تعلیقات از وی به جا مانده که از آن جمله است:

۱. *حواشی بر تهذیب المنطق*؛ ۲. *حاشیه بر جلال منطق*؛ ۳. *حاشیه بر تصریف ملا علی اشنویه*؛ ۴. *حاشیه بر گلنبوی برهان*؛ ۵. حاشیه بر شرح شمسیه عبدالحکیم؛ ۶. *حاشیه بر منظومهٔ فریده* در نحو؛ ۷. *الرّسالهٔ الکلامیه*؛ ۸. حاشیه بر کتاب سعدالله در نحو؛ ۹. *تعلیق بر تفسیر بیضاوی* تا سورهٔ القیامه.[1]

عبدالمجید ملک‌الکلام (مجدی) (۱۲۶۸ـ ۱۳۴۴ق)

میرزا عبدالمجید متخلص به «مَجدی» و ملقب به «ملک‌الکلام» فرزند میرزا کریم از سلسلهٔ معروف امیر اختیارالدینی است. وی از ستارگان درخشان علم و ادب است که در سنهٔ ۱۲۶۸ق در سقز ولادت یافت و تحصیلات خود را در همان جا به پایان رسانید و در نتیجهٔ استعداد جبلی و لیاقت ذاتی در اندک مدتی در فنون ادب و نویسندگی و نظم و نثر و کتابت شهرت فوق‌العاده کسب کرد. بعد در سنندج توطن اختیار کرد و منشی حاج ظفرالملک اردلان شد. آنگاه ریاست دارالانشای حکومت را به عهده گرفت و از طرف دولت به دریافت خلعت و لقب «ملک‌الکلامی» نایل گشت.

وی در حدود سال ۱۳۳۰ق به تهران مهاجرت کرد و تا آخرین روزهای حیات در این شهر ایام خود را به مطالعه و تحقیق و تألیف سپری کرد. او در سرودن اشعار عربی و فارسی و حتی ترکی مهارت تام داشت. آن چه از آثار شعری وی باقی مانده بیش از صد هزار بیت است که فقط جزوهٔ کوچکی از آن به طبع رسیده است.

از دیگر آثار او:

سفرنامهٔ حجاز، مقالات، منشأت، رساله‌های مختلفی در زمینهٔ الهیات و توحید و عرفان و اندرز و تحقیقات حکیمانه.[2]

از اشعار مجدی:

له دوو لا، زوڵفی لەولاوە، لە سەروی قامەت ئالاوە ‌‌‌‌ خەم و پێچی هەموو داوە، چە لەم لاوە چە لەولاوە

موژەی وەک نیشی پەیکانە، هەمیشە کاری پێکانە ‌‌‌‌ دڵی هەر خوێش و بێگانە، بە ئەم پەیکانە پێکاوە

نە یاقووتە بە ڕەنگینی لە نێوی کان کە دەی‌بینی ‌‌‌‌ لە ڕەشکی لێوی تۆ خوێنی دڵی کانە کە گرساوە

لە دوای طورەی پەرچەم دڵی ئاشوفتە ناکارەم ‌‌‌‌ کە ئازادی لە قەیدی غەم خۆدا لەم داوە پێداوە

وەرە بەڵکە نەجاتم دەی لە مەوجی قولزمی بێ پەی ‌‌‌‌ لە «مەجدی» غافڵی تا کەی کە بێ تۆ غەرقی گێژاوە

***

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، ج دوم، ص ۹۱.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۶۸ تا ۱۷۲.

در مدح حضرت امام حسین(ع)

ای توتیای دیدهٔ جان خاک پای تو
برتر ز عرش بارگه کبریای تو

در رستخیز خون جگر بر زمین چکد
زان شاخ گل که بردمد از نینوای تو

کردی به راه دوست تن و جانَ خود فدا
بادا هزار جان گرامی فدای تو

در بحر رحمت است شناور هر آن کسی
یک قطره اشک ریزد اندر عزای تو

ذات تو هست معنی قرآن و ز اهل کین
چون پاره پاره صفحه قرآن قبای تو

می‌خواست در زمانه کند محشر آشکار
روز نبرد بازوی معجز نمای تو

عهد اَلَست آمد و تسلیم عرضه کرد
تا جان نثار دوست نماید وفای تو

تو تشنه جان سپردی و آب حیات هم
بود از تو تشنه‌تر به لب جانفزای تو

بودند بی‌خبر که بقا، در ولای تست
قومی که خواستند به گیتی فنای تو

رنجی که قاتلان ترا هست روز حشر
امروز مر مراست ز هجر لقای تو

رحمی کن و ز لطف مرا سوی خویش خوان
زان پیشتر که جان دهم اندر ولای تو

***

در ذکر قتل عام شهر ری

بر خاک ری بگذر چو من، تا با تو بی‌صوت و سخن
آثار اطلال و دمن، گویند حال خویشتن

گویند ما شهری بُدیم با عشرت و شادی بُدیم
پرورده ناز و نِعَم، فارغ ز آشوب زَمَن

منزلگه اهل کرم، از خرّمی رشک اِرَم
وز ایمنی همچون حَرم، ایرانیان را مُؤتمن

آرامگاهِ راستان، دارالعلومِ باستان
چون فخر رازی اندر آن، خاصانِ یزدان را وطن

خَلقی در او کرده مَقَر، چشم و چراغ بوالبشر
هم واضع فضل و هنر، هم تابع شرع و سُنن

از اجتماع اولیا، وز اقتران اصفیا
محراب جانِ انبیا، منظور فیض ذوالمنن

قصر بهشت آسا در او، بستان جان افزا در او
از بس بت زیبا در او، تشویر یغما و خُتَن

نا گه ز غولان اَضَلّ، یعنی مغولان دغل
شد آنچنان دار الأمل، ویرانهٔ بیت الحزن

از کینهٔ گردون دون، خاکش به خون شد لعل گون
گشتند در غرقاب خون، غرقه سراسر مرد و زن

شد از دَمِ شمشیر چاک، غلتید اندر خون و خاک
جسمی که گشتی دردناک، از تار و پود پیرهن

چون کس نماند از آن نفر، از بهر دفن یکدگر
گشتند خاک و پی سپر، اجساد بی گور و کفن

شهری که بُد مینو نشان، وز دلبران حوراستان
آخر ز جور آسمان شد مسکن زاغ و زغن

خاکش بُوَد جسم بُتان، زانست کاندر مغز جان
دارد شمیم مشک و بان، دارد نسیم نسترن

آهسته‌رَو بر آن زمین، کو از بتان نازنین
چشم است و زلف عنبرین، لعل لب و سیم ذقن

هر گه ز آنجا بگذری، وان را به عبرت بنگری
مانند «مجدی» خون گری بر رَبْعِ اطلال و دَمن

***

ای رفته به سیر برگ ریزان رزان — جان از لب تو به حسرت انگشت گزان
هرگز نشنیده و ندیدم که رود — غیر از تو بهاری به تماشای خزان

***

ای بس که به خون تپیدم از دیدهٔ خویش — نادیده کس آنچه دیدم از دیدهٔ خویش
چون شمع شب فراقت از سرتا پای — بگداختم و چکیدم از دیدهٔ خویش[1]



شرح عکس که در شهر ذي‌الحجة الحرام سال ۱۳۴۰ ق برداشته شده است:

۱. حاج میرزا عبدالمجیدخان ملک‌الکلام مجدی سقزی اردلانی در سن ۷۲ سالگی؛
۲. سعید نفیسی کرمانی در سن ۲۸ سالگی؛
۳. میرزا سیدحسن امیرالشعراء شکوهی یزدی در سن ۲۸ سالگی؛
۴. غلامرضاخان رشیدالسلطان یاسمی گوران کرمانشاهی در سن ۲۶ سالگی.
۵. سیداحمدخان خجسته رضوی خراسانی در سن ۳۱ سالگی؛
۶. شاهزاده مصطفی میرزای مسعودالدوله مزدور خراسانی در سن ۴۵ سالگی؛
۷. سیدمحمدتقی رضوی خراسانی در سن ۲۵ سالگی؛
۸. شاهزاده محمدهاشمی میرزای افسر سبزواری در سن ۶۳ سالگی؛

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۷۰۱ و ۷۰۲.

۹. سیدمحمد علیخان آزاد کابلی معاون سفارت دولت افغانستان در سن ۴۵ سالگی؛
۱۰. میرزا محمدعلی‌خان والله خراسانی در سن ۳۲ سالگی؛
۱۱. حاج میرزا عبدالحمیدخان امیرالکتاب حامد کردستانی پسر حاج ملک‌الکلام؛
۱۲. فتح‌الله‌خان شیبانی طهرانی در سن ۲۴ سالگی؛
۱۳. علیرضاخان صبا طهرانی در سن ۲۸ سالگی؛
۱۴. شکرالله‌خان شکوری مینویی طهرانی در سن ۴۰ سالگی؟
۱۵. مرحوم میرزا قهرمان امیرلشکر پیشکار آذربایجان.

۲۲ رجب
۱۳۴۴

عرض میشود

عبدالمجید ملک‌الکلام این نامه را به سید محمدباقر رکن‌الاسلام نوشته است.

میرزا شکرالله فخرالکُتّاب (۱۲۷۵ـ۱۳۴۱ق)

میرزا شکرالله سنندجی ملقب به فخرالکتّاب و متخلّص به فخری پسر میرزا عبدالله خطاط منشی‌باشی است. فخرالکتاب از رجال دانشمند و بصیر نیمهٔ اول قرن چهاردهم هجری است.

میرزا شکرالله خط زیبایی داشته و نثر را خوب می‌نوشته و در سرودن اشعار نیز دارای ذوق و قریحهٔ خاصی بوده است. او آثار و تألیفاتی هم داشته که متأسفانه از آنها فقط *تحفهٔ ناصریه* به دست آمده که موضوع آن تاریخ وقایع و رویدادهای ایام فرمانروایی حکام کردستان تا سال ۱۳۱۹ق یعنی دورهٔ حکومت ناصرالملک قراگوزلو است. در مقدمهٔ کتاب هم مختصری از اوضاع جغرافیایی کردستان سخن رفته است.

فخرالکتاب این کتاب را به نام ناصرالملک قراگوزلو تألیف کرده و نسخه‌ای از آن را با خود به تهران برده است. شادروان دکتر حشمت‌الله طبیبی با شرح و زیرنویسی سودمندی آن را در سال ۱۳۶۶ به چاپ رسانیده است. تولّد فخرالکتاب برابر آنچه که خود در آن کتاب نوشته است سال ۱۲۷۵ق اتفاق افتاده است، او از آغاز جوانی کارپرداز و منشی سلیمان‌خان شرف‌الملک بوده و بعد به تهران رفته در خدمت میرزا علی‌اصغرخان اتابک درآمده است.

اقامت فخرالکتاب در تهران طول نمی‌کشد و او در ششم ذیقعده سال ۱۳۴۱ق وفات می‌کند.

قسمتی از قصیده‌ای را که در مدح مظفرالدین‌شاه سروده در اینجا می‌آوریم:

اَلا شوخ پری‌پیکر که در بر همچو جانستی — بده ساغر دلم بگرفته از جان و جهانستی
ملالی عارضی دارم، به می باید زدود اول — که خون گردد دلم زین غم مرا در دل نهانستی
در این موقع پسند آید ز یاران رحمت و یاری — سبک برخیز و جام می بریز ار مهربانستی
به روی یار می‌نوشم شوم مست و غزل گویم — مرا امروز میل سرخوشی در بوستانستی
دف و نی مطرب و گل، سبزه و یارِ قمر سیما — می احمر دل بی‌غم لبِ آبِ روانستی
مرا شور نوا در سر بده ساقی به عشّاقی — بزن مطرب عراقی مدح شاهم بر زبانستی
مظفر شاه عادل تاجدار راد دریا دل — بحمدالله که مسجود سلاطینِ زمانستی
مهین شاهی که جمشیدش سزد دربان شود بر در — به خدمت ماه و خورشیدش چو سر بر آستانستی
سلیمان‌حشمت و جم‌اقتدار و معدلت‌گستر — به عهد خویش الحق بهتر از نوشیروانستی
خدایش نعمتی داده، نداده هیچ سلطان را — که بینم بی‌بدل همچون سلمیان جهانستی

و در پایان گوید:

بس ای «فخری» همین بهتر دعا گویم شهنشه را — دعایی کز سر صدق و نیازم بر زبانستی
اَلا تا آسمان را زیب و زینت باشد از اختر — اَلا تا بر فلک فوج مَلَک تسبیح خوانستی
تنت سالم دلت شادان ممالک از تو آبادان — همه خلق جهانت زیر فرمان تا جهانستی

و نیز از اوست:

دیگر هوای کار من از سر بدر کنم — تا کی ستیزه با فلک بدِسیَر کنم

تا کی کنم تملق بی‌جا به این و آن — تا چند صرف عمر به بوک و مگر کنم

من پایمال غصه شدم شاه زنده باد — از ملک او جلا به بلاد دگر کنم

دستی به دست اهل و عیال شکسته بال — دست دگر بر آرم و خاکی به سر کنم

چون از کلام خویش ندیدم اثر کنون — از شعر خواجه گویم و ختم سمر کنم

«باید شدن به میکده گریان و دادخواه — کز دست غم علاج دل آنجا مگر کنم»[1]



۱. بابا مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*، ج ۲، ص ۱۵۷؛ عبدالحمید حیرت سجادی، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۵۹۷.

تحفهٔ ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم

فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم

[illegible]

والسلام علی سید خیر الانام محمد صاحب اللواء المعقود والمقام المحمود [illegible]

[illegible]

حبیب‌الله آموزگار (۱۲۹۲ق ـ ؟)



حبیب‌الله آموزگار ملقّب به ناصرالکتّاب و متخلص به ناصر، فرزند ملا نورالله متولد ۱۲۹۲ق مطابق ۱۲۵۲ش است. او حدود هشتاد سال قبل سمت آموزگاری خط دبستان‌های شهر سنندج را داشت و از مردم همین شهر است. مردی دانشمند و فاضلی بی‌ریا و سلیم‌النفس و آرام و باتقوی بوده است. حُسن خط او شهرهٔ شهر و نوشته‌ها و قطعات وی زینت‌بخش منازل است و کتاب‌های کمیابی را با خط زیبایی استنساخ کرده است. او در سرودن اشعار نیز توانا بوده است. از وی فرزندی ذکور به نام ابراهیم که در ۲۵ سالگی وفات یافت و سه دختر به نام‌های نزهت و فراست و بهجت بر جای مانده است. مرثیه و مادهٔ تاریخی را که در فوت ملا محمد پسر ملا عارف بن حاج ملا احمد نودشه‌ای در ۱۳۴۸ق سروده این است:

چرخ دون کاین گونه از نو حُقّه بازی ساختی ... نطع خود زین مهره‌های رنگ رنگ آراستی
چون کهن زال مزوّر تا دهد جلوه جمال ... خویشتن آراستی گاهی و گه پیراستی
گاه روشن روز ظاهر سازد و گه تیره شب ... گاه بر ظلمت فزودی گه ز نورم کاستی
مُدعّی اهلِ دانش مهلک اهل کمال ... منعدم سازد به عالم هر که او داناستی
شاهد این مدّعا برهان این مطلب عیان ... خود جناب پاک‌طینت قبلهٔ والاستی
حضرت جان جهان ملا محمد آنکه او ... کش جهان همچون صدف خود آن دُرِ یکتاستی
آن لبیب خوش‌سخن دارای اخلاق حسن ... معدن علم و حکم در پای پر لالاستی
منشأش خاک سنندج اصل پاکش نودشه ... مُشتهر اندر میان خلق مولاناستی
ذات پاکش از نژاد پاک چون مخلوق شد ... مفتخر بر ذات وی دنیا و مافیهاستی
مصدر علم و فنون و مأخذ فضل و ادب ... کاسه‌لیس فضل او خود بوعلی سیناستی
خلعت «الفقر فخری» بین تو با چشم خِرد ... بر قد و بالای موزونش چه خوش زیباستی
از مقام زهد و عرفانش چه جای دم زدن ... دائما او در خدای خود فنا فی الله ستی
عیسی و موسی اگر خوانم ورا نبود عجب ... نطق او جان‌بخش و دستش هم ید بیضاء ستی
مختصر این چرخ بد کین فرصت و مهلت نداد ... ناگهان بردردِش افزود و ز عمرش کاستی
صبح جمعه هفتمین روز از جمادی دوم ... شمسی آمد سال تاریخش اگر بیناستی
کرد رحلت در هزار و سیصد و هشت آنکه او ... مثل او ناید به عالم تا که این دنیاستی
طایر روحش به جنّت شاد گشت و تا ابد ... داغ حسرت بر دل هر شیخ و هر بُرناستی
از سَلَف تا بر خلف نادیده کس چون او خلف ... اُمّهات عنصری را خاتمین ابناستی
کلک «ناصر، قدر فهمش کرد اوصافش بیان ... ورنه بی‌شک رتبه‌اش بالاتر از اینهاستی

و نیز از اوست:

هر چه در عالم هویدا شد ز عکس یار شد ‌‌ ‌‌ ذرّه شد خورشید و مه شد یار شد، اغیار شد

از مشبّک‌های رنگارنگ یک پرتو فتاد ‌‌ ‌‌ کفر و دین دیر و حرم شد، سبحه شد، زُنّار شد

ساقی روز ازل تا جرعه‌ای بر خاک ریخت ‌‌ ‌‌ تاک شد انگور شد، می شد، نسیم یار شد

هر گهی با یار راز بی حجابی داشتم ‌‌ ‌‌ جسم خاکی در میان ما و او دیوار شد

«ناصر» از ناگفتنی‌ها لب به دندان می‌گزد ‌‌ ‌‌ توبه کرد استغفرالله مست بُد هشیار شد

۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۶

مقام محترم ریاست اداره معارف کردستان دام ظله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین
اما بعد این کتاب مشتملست بر آنکه حکما از کتب قدما اختیار کرده اند
و فواید بسیار در ضمن هر حرفی مرقوم میشود و معلوم میگردد از هر
رمزی کنزی و از هر اشارتی بشارتی مستفادست یقین که هر کس چون
سعادتمند ارجمند از این پند دلپسند بهره مند شود و متصف
بسعادات پسندیده و اخلاق حمیده که شعار ارباب دین و
دولت و دثار اصحاب ملک و ملت است گردد امید واثق

که بسعادات دو جهانی و دولت جاودانی واصل شود
و این رساله مسمی است بتحفة الوزرا و مرتبست بچهل باب
و هر باب چهار نصیحت و بالله التوفیق و علیه التکلان باب اول
در آنکه چهار چیز پادشاهی را نگاه دارد رعایت و محافظت
دین و وزیر امین با تمکین نگهداشتن عزم فرو نگذاشتن حزم
باب دوم در آنکه چهار چیز نتوان کرد الا بچهار چیز
پادشاهی نتوان کرد الا بعدل دشمن هلاک نتوان کرد
الا بدوستی محبت نتوان افزود الا بتواضع بمراد نتوان
رسید الا بصبر باب سیم در آنکه چهار چیز را از چهار چیز
چاره نیست پادشاهی را از سیاست وزیر را از امانت
لشکر را از تربیت رعیت را از رعایت باب چهارم در آنکه

گر امروز آنچه داری بخور و بخوران تا نبری هیچ جز آن
توانگری که از درویشی ایمن باشد قناعت است از خدا ایمن
نومید مباش بهترین زندگانی نیکنامی را شناس قرآن را
بجان خریداری نمای دوست را در وقت خشم آزمای مصاحب را
در نیستی تجربه نمای بهر جائی که باشی خدا را حاضر دان عهد را
بوفا رسان وقت را غنیمت دان بندگی را پیشه کن
که کمال مرد در بندگیست و عزت در تواضع و سرافکندگی است

گر تو خواهی که در دو عالم زندگی
بندگی کن بندگی کن بندگی

کار کن تا مزد یابی بی نیاز
کان ترا از بهر این کار آفرید

از دانشوران زبان و دقیقه شناسان دوران التماس است
که بر عدم رعایت ترتیب بعضی از فقرات و تساهل در تقدیم و تأخیر
از این عبارات این رساله فیض مقاله دست رد بر سینه جامع
نگذارند و بر جهل و نادانی حمل ننمایند بلکه از سهو و نسیان شمارند
که این عقود لآلی را از بحور صحایف متفرقه و کنوز صفایح مشتته
بدست آورده و بمشقت تمام در رشته تحریر و انتظام درآورده است

یا رب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و گریه سحرگاهم ده

در راه خود اول ز خودم بیخود کن
بیخود چو شدم ز خود بخود راهم ده

در سعادت ترین وقتی یعنی در روز میلاد
حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله
فی تاریخ ۱۳۸۱ هجری برشته تحریر درآمد
العبد الاقل الکتاب میرزا حبیب الله نامه نگار کاتب
عفی ذنوبه و ستر عیوبه



آیت‌الله محمد مردوخ سنندجی (۱۲۵۸ـ۱۳۵۴ش)



جمال‌الدین محمد مردوخ مشهور به «آیت‌الله مردوخ» فرزند شیخ عبدالمؤمن، متولد ۱۲۹۸ق، دانشمندی بود که عمری را در مطالعه و بحث و فحص و شرکت در مبارزات سیاسی و امور اجتماعی سپری کرد و تألیفات و آثار زیادی دربارهٔ مسایل دینی، فلسفی، اجتماعی، و تاریخی از خود به یادگار گذاشت. مردوخ دارای بیانی شیوا و قلمی توانا بود. نثر را چه فارسی و چه عربی در کمال روانی و فصاحت می‌نوشت. گفتارش جاذبهٔ خاصی داشت و در مناظره و مباحثه علمی و مذهبی دارای شیوهٔ خاصی بود و اغلب طرف صحبت را وادار به سکوت می‌کرد.

مردوخ بیشتر در علوم اسلامی بصیرت داشت و در برخی علوم هم متخصص بود. پاره‌ای از علوم غریبه را نیز می‌دانست و بدون این که تلّمذ استادی را کرده باشد در فن نقاشی مهارت داشت. او از ذوق و قریحهٔ شعر و شاعری نیز برخوردار بود و به تناسب موضوع و موقعیت تک بیت‌های شیوایی می‌سرود. وی سرانجام در رمضان سال ۱۳۵۴ش در سنندج وفات یافت.

دکتر سعیدخان کردستانی (پیروز) که علاوه بر طبابت و پزشکی در شعر و ادب نیز دست داشت و کتابی را به نام نزانی ـ مزگانی به کردی گورانی به رشتهٔ نظم کشیده بود، نسخه‌ای از آن را برای آیت‌الله مردوخ فرستاد و مرحوم مردوخ هم در جواب وی این قطعه شعر کردی را سروده و برای وی که در همدان اقامت داشته فرستاده است:

ئارام دڵەی پڕ جەخارەکەم — دەرمان دەروون پڕ ئازارەکەم
نامەی «نزانی»ت وەلای من یاوا — بوسام و نە روی دوو دیدەم ساوا
یاواوە سەردەم کوشتەکەی تیرت — مەڵهەمدا نەزام خەستەی زەنجیرت
یاسای دڵداریت وەجێ ئاوەردەن — بووچک نەوازیت پاوەجی کەردن
ویرەگەل شیرین شەکەر ڕێژەکەت — واژەگەل ظەریف عەنبەر بێژەکەت
نە دڵێ سەد دڵ فریفتەش مەبۆ — هەزاری چون من شیفتەش مەبۆ
کوڵەی دڵەکەت جۆش ئاوەردە بۆ — کزەی دووریەکەت قسە کەردە بۆ
من خۆ کەم زووخاو چەپگەردم وەردەن؟ — ئەم جار ئەمَ‌کزە سامان ساش کەردەن
دێوناتەو دودی کورەی دەروونم — کولناتەو زامان دڵەی پڕهوونم
من جە دووری تۆ دڵم پڕ دەردەن — ویر و وەژارەم جە هەرد و بەردەن
هەرسا دیم وەچەم نەوهاڵ باڵات — کاروبام یاوا وەلاڵ ئاڵات
دیسان دیمەوە گۆنا زەردەکەت — بۆسام دوردانەی قەتران وەردەکەت
ئانە ڕۆژ جەژن شادمانیمەن — ئانە نەو وەهار زندەگانیمەن

وەرنە ئیسە من هون دڵ وەردە — گیانم سەنگین‌بار تەن خەزانکەردە
جەرگم وە مەودای دووریت بیەن ڕیش — بێدرۆ ئازیز «نزانی»م پەی چێش
من وە یاد تۆ هەمیشە شادم — ساراو سەرزەوی نمەیو یادم[1]

***

خوش بشنوید ای طولیان غوغای مالامال ما — شد سینه پر درد و غم دریای مالامال ما
در قُلزم جور و ستم، ما غرق آزاریم و غم — هر دم دو صد موج الم آید به استقبال ما
ما زمرهٔ اسلامیان بودیم با هم همعنان — حیران و مات اهل جهان از عزت و اقبال ما
اکنون چه شد بی چند و چون بیچاره گشتیم و زبون — حجّام گردون دم به دم نشتر زند قیفال ما
ما یک گروه مؤتلف بودیم با هم معتکف — کردند ما را مختلف از بهر استیصال ما
ما جمله هم‌نوع و بشر تشنه به خون یکدگر — گوش فلک را کرده کر، غوغای قیل و قال ما
ای طوطیان دست فلک افشانده بر آتش نمک — پیک اجل همچون دلک افتاده در دنبال ما
غوغای من در این قفس نی بهر عیش است و هوس — خواهم که مرغان جهان آگه شوند از حال ما
دشمن قوی و متفق ما ناتوان و مفترق — افسوس در جهل و جدل بگذشت ماه و سال ما
گر از علاج درد خود ما بیش از این غفلت کنیم — دائم محرم می‌دمد از غرّه شوال ما
درمان دوری و نفاق نبود به غیر از اتفاق — از دوستی و از عناق آسان شود اشکال ما
جز اتحاد مسلمین نبود مرام این حزین — لیکن ز وحدت خشمگین اهریمن و دجال ما[2]

Modèle 16 — نمونه نمره ۱۶

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب ______ — سنه ۱۳۳۷

از طهران	نمره قبض ۹۳۰۹	عدد کلمات	تاریخ اصل	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
به کردستان	نمره تلگراف ۱۰				۱۳ قوس	[illegible]

[illegible]

سند ریاست عدلیهٔ کردستان مربوط به جناب شیخ محمد مردوخ آیت‌الله.

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۰۲ تا ۴۰۵.
۲. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۱۴ و ۱۵.



شیخ عبدالحسین فاضل گروسی (۱۲۵۹ـ۱۳۲۴ش)

شیخ عبدالحسین فاضل گروسی فرزند مرحوم شیخ علی صابونی کرمانشاهی مقیم بیجار در سال ۱۲۵۹ش در شهر بیجار گروس از مادری همدانی‌الاصل متولد شد. پس از گذشت دوران طفولیت راهی مکتب شد. پس از مدت زمانی مقدمات علوم را آموخت و به قزوین رفت و در حوزهٔ علمیه آنجا سال‌ها به کسب دانش پرداخت پس از آن با اشتیاق تمام برای ادامهٔ تحصیل و تکمیل معلومات به نجف اشرف رفت و در خدمت استادان برجستهٔ نجف آنچه را که نمی‌دانست آموخت. استادان او استعداد و فراگیری وی را در میان طلاّب می‌ستودند. مرحوم فاضل به درد اجتماع و ریشهٔ اختلافات مذهبی پی برده بود و شجاعانه و بی‌پروا با آن مبارزه می‌کرد. در سال ۱۲۹۸ش به همراه حاج میرزا ابوالبشر حاکم شرع گروس که به زیارت عتبات رفته بود به زادگاه خود (بیجار) بازگشت و به ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت و اوقات فراغت را به تحقیق و تألیف کتب مشغول شد. سرانجام در زمستان سال ۱۳۲۴ش دار فانی را وداع گفت و فقدان او مردم بیجار را داغدار و سیاهپوش کرد.

به این تألیفات از آن بزرگمرد اشاره رفته است:

۱. کتاب *تجوید استدلالی*؛ ۲. رسالهٔ *تغنّی در قرآن*؛ ۳. *مفردات الفاظ قرآن کریم*؛ ۴. *ورزش افکار*؛ ۵. *شرح المصباح المنیر فیومی در علم لغت*؛ ۶. *مباحث گوناگون در علوم*؛ ۷. *تلذ الاعین* (دیوان اشعار)؛ ۸. *ردّ بر فرقهٔ بهائیه*؛ ۹. *هرکسی کار خودش بار خودش*.



سعید دیوان سنندجی (جوهری) (۱۲۵۹ـ۱۳۳۶ش)

میرزا محمد ملقب به «سعید دیوان» و متخلص به «جوهری» فرزند میرزا حسین صندوقدار به سال ۱۲۵۹ش در سنندج متولد شده است. جوهری تحصیلات دینی و ادبی خود را در سنندج شروع کرده و خاتمه داده است و انسانی بااطلاع در علوم فقه، تاریخ، و تفسیر بوده است. در ادبیات فارسی اطلاعات بیشتری داشت و از قریحهٔ شعر و شاعری برخوردار بود و قصیده را نیکو می‌سرود. مدت‌ها در ادارهٔ آمار و ثبت احوال سنندج و چند شهرستان دیگر انجام وظیفه کرد و در اواخر ۱۳۲۸ش بازنشسته و سرانجام در ۱۳۳۶ش درگذشت و در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.[1] جوهری خلاصه‌ای از زندگانی حضرت محمد(ص) را به شعر درآورده که به چاپ رسیده است.

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، ج دوم، ص ۳۴۳.

شعری از جوهری:

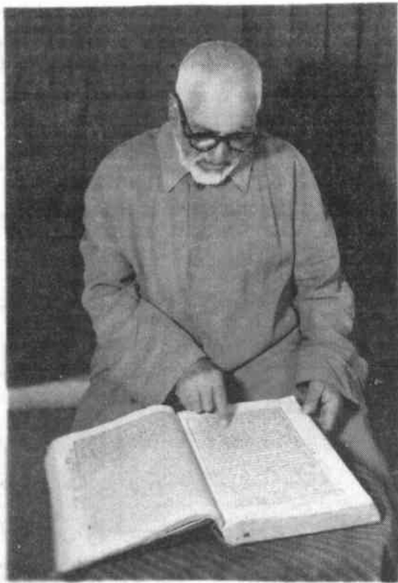
هر کسی را که نباشد به جهان دلداری / وای بر وی که ندارد به دو عالم یاری
حاصل عشق به جز محنت و ناکامی نیست / کام دل خواهی اگر، خواه رُخ دلداری
یار می‌جو و به جز یار علائق بگذار / چون درین کار ترا سود بود بسیاری
ای دل از سود و زیان غیر زیانت نبود / سود خواهی سر سودازده پیش آر، آری
سود عاقل همه آن است ز بازار جهان / که ز سودای جنون گرم کند بازاری
کار دنیا همه بار است ورت یاری هست / نیست از بار غم یار سبک‌تر باری
چشم بیمارش اگر باز گذارد روزی / نگذارد که بماند به جهان بیماری
کاش از آن مستی چشمان شدی آگه همه‌کس / یا دگر یافت نگشتی همه جا هشیاری
«جوهری» آن مه تابان که بدیدی شب عید / یار بود و به تو خوش باد، چنین دیداری

***

رباعی

من هیچ بُدم ز هیچ هم چیزی کم / پنهان ز وجود در شبستان عدم
در صبح ازل چو مهر روی تو بتافت / طالع شدم از مطلع انوار قدم[1]

عبدالباقی بدیع مدیری (۱۲۶۳ـ۱۳۴۳ش)



میرزا عبدالباقی مدیری فرزند حاج محمد در سال ۱۲۶۳ش در شهر سنندج پا به جهان هستی نهاد. پس از طی دوران تحصیلات علوم متداوله در سال ۱۲۸۱ش برای تحصیل به عراق و شام و مصر و الجزایر رفت و مدتی در آن کشورها به گردش و تحصیل پرداخت. او همچنین برای فراگیری زبان ترکی استانبولی به اسلامبول رفت پس از مدتی اقامت و اخذ دانشنامه به عراق رفت و به معاونت سیاسی شهر سلیمانیه برگزیده شد. مرحوم مدیری به دعوت مرحوم سید محمدباقر حیرت سجادی به سنندج برگشت تا به کمک یکدیگر بتوانند خدمتی به فرهنگ و ادب ایران خصوصاً زادگاه خود بکنند. مدیری در سال ۱۲۹۵ش رسماً ناظم مدرسه دولتی مبارکهٔ اتحاد سنندج شد و به دستور شریف‌الدوله حاکم وقت ماهیانه چهل تومان مقرری برایش در نظر گرفتند. مدیری تا سال ۱۳۰۱ش در این مدرسه خدمت کرد. از اول میزان (مهرماه) ۱۳۰۱ش تا شهریورماه ۱۳۰۶ش بنا به

تقاضای خود به شهرستان سقز منتقل شد و در آنجا مدرسهٔ احمدیه را با تشکیلات و نیروهایی قوی بنیان نهاد. او از اول مهرماه ۱۳۰۶ش به سنندج برگشت و تا سال ۱۳۱۱ش در مدرسهٔ اتحاد و دبیرستان شاهپور (احمدیهٔ سابق) به تدریس مشغول شد. مدیری از سال ۱۳۱۱ش به همدان منتقل شد و تا شهریورماه سال ۱۳۲۲ش در همدان ماند و سپس به سنندج برگشت. مدیری در سال ۱۳۴۳ش در سنندج وفات یافت. آن مرحوم علاوه بر سواد فارسی، زبان‌های ترکی و عربی و فرانسه را خوب می‌دانست و نقاش و مجسمه‌ساز و شاعر و مورخ بود. در شعر بدیع تخلص می‌کرد. دو کتاب او یکی *زندگانی پیغمبر اکرم* و دیگری تاریخ *شهریاران* را به چاپ رسانید. کتاب مفصل چهارهزار صفحه‌ای به نظم در موضوع تاریخ از او باقی است که هنوز به چاپ نرسیده است اما شرح و تفصیل آن در روزنامهٔ *اطلاعات* مورخ سه‌شنبه دوازده اردیبهشت ۱۳۴۰ش آمده است.

نمونه‌ای از اشعار او:

صبحدم چون نسیم کردستان — برگذشت از فضای کردستان
گشت شاداب و عنبرآسا بوی — از فضا و هوای کردستان
به گلستان و بلبلان جهان — برد بخش عطای کردستان
یافت گل عطر و گشت بلبل مست — زان هوا و لقای کردستان
وانگهی بهر بلبل شیدا — کرد وصف و ثنای کردستان
گفت ای بلبلک به روی زمین — نیست جایی چو جای کردستان
گلشنش را بهشت پنداری — گر شوی آشنای کردستان
نقش ارژنگ را خجل کرده است — رنگ گلزارهای کردستان
لاجوردی چمن به دشت و دمن — کرده آبی سمای کردستان
جلوه دارد میان باغ و چمن — آب آیینه‌سای کردستان
روضه‌یی از بهشت باید خواند — خطّه دلگشای کردستان
کوه آبیدر و مناظر آن — هست هیمالیای کردستان
همچو هیمالیای هند زیاد — روید آن جا گیای کردستان
کوه آبیدر است قبلهٔ شهر — خاک آن کیمیای کردستان
آب موفور آن چو آب حیات — گشته آب بقای کردستان
قله‌اش پرشقایق و سوسن — سبزه‌اش دلربای کردستان
عطر گل‌های قله‌اش را باد — ببرد جا به جای کردستان
در کمر چشمه‌ها جهد، گردد — آب صد آسیای کردستان
دامنش تا به شهر باغ و چمن — گشته جنّت‌نمای کردستان
هر که نو شد حیات نو یابد — آب کانی شفای کردستان
هست بین دو کوه آبیدر — درهٔ باصفای کردستان

خسروآباد قرب شهر شده — باغ بهجت‌فزای کردستان
باغ‌های وکیل و گریاشان — جای تفریح‌گای کردستان
این مزایاست شامل همه جای — مبدأ و منتهای کردستان
هم بلوکات حومه‌اش دارد — این مزایای جای کردستان
بینم ای بلبک تو مهجوری — دوری از لابلای کردستان
برو آنجا علاج خواهد کرد — درد عشقت دوای کردستان
بشنو از بلبلان آن سامان — نغمه و های‌های کردستان
از نفیر فرشته برده گرو — بلبل خوشنوای کردستان
آفرین بر کسی که روز نخست — ساخت اول بنای کردستان
در مسیرش وزید بر تهران — آن نسیم صبای کردستان
کرد القا به اولیای امور — حالت و ماجرای کردستان
بهر عمران و زینت شهرش — کرد عرض و رجای کردستان
گشت مقبول هیأت دولت — خواهش و التجای کردستان
گشت جویا نبود در تهران — هیچ‌کس پیشوای کردستان
پس به کُرد مقیم آنجا گفت — ایکه کردی جلای کردستان
به چه رو ترک میهنت کردی — چه بدیدی خطای کردستان
گله‌مند است از تو مام وطن — می‌زیی بی رضای کردستان
تو به تهران و شهرهای دگر — بِشمُرَندَت گدای کردستان
قبرت اندر ممات می‌خوانند — قبر یک بینوای کردستان
لیک چون آمدی به میهن خویش — میشوی کدخدای کردستان
میهن از تو امیدها دارد — تو چه کردی برای کردستان
حیف نبود زیاد خود ببری — مردم باوفای کردستان
خاطرات و رسوم اجدادت — یادگار نیای کردستان
بهتر آنست باز برگردی — بشوی رهنمای کردستان
میهن خویش را عمارت کن — کوش در ارتقای کردستان
خانه و خاندان عالی ساز — تا شوی پابجای کردستان
دودمانی ز تو چو می‌ماند — پاس دارد بقای کردستان
ور نیایی خدای کردستان — گیرد از تو جزای کردستان
این سخن را «بدیع» با الهام — بشنید از ندای کردستان[۱]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۱۲۶ تا ۱۲۸.

اطلاعات - سه شنبه دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۰ صفحه ۱۲

فردوسی قرن بیستم

پس از ۱۰ سال کار مداوم کتابی در چهار هزار صفحه تهیه کرده است

اکنون ۸۲ سال دارد و بامید چاپ کتابش زنده است

فردوسی قرن بیستم

دیروز کسانیکه بوزارت فرهنك مراجعه میکردند پیر مرد کهنسالی را در باغ وزارت خانه مشاهده مینمودند که بیش از هشتاد سال از سنش میگذشت. دست و پایش میلرزید، چشمانش بزحمت میدید و بوسیله سمعك هم باسختی گفتگوهارامیشنید. اما با تمام قدرت خود با دو دست بند محکمی را که بدور یك کتاب سنگین پیچیده شده بود چسبیده بود.



چهار هزار صفحه

این کتاب شاید سی کیلو وزن داشت و مشتمل بر چهار هزار صفحه بزرك نیم ورقی بود. تمام این چهار هزار صفحه بزرك در یك جلد چرمی سخت صحافی شده بود.

قطر کتاب بیش از ۳۰ سانتیمتر بود. بهمین جهت چفت و بست آهنی محکمی دو طرف جلد را بیکدیگر متصل میساخت.

پیر مرد بسختی گام برمیداشت وبا دو دست این کتاب را همچون موجود عزیزی با خود میکشید.

همه کسانی که بوزارت فرهنك مراجعه میکردند باکمال اعجاب و شگفتی لحظه ای بر جای ایستاده و باین پیر مرد و کتاب عجیب او نظر میدوختند. همه میخواستند بدانند این کتاب چیست، در آن چه نوشته شده و نویسنده آن کیست؟ من که نمیتوانستم به آسانی از این مطلب بگذرم به پیر مرد نزدیك شدم و از او پرسیدم

ـ ممکن است بفرمائید این کتاب عجیب چیست؟

پیر مرد نشنید ناچار سئوال خود را باصدای بلند تکرار کردم گفت خودت نگاه کن.

کتاب را باز کردم تمام چهارهزار صفحه با قلم مشکی نوشته شده‌بود

مبارزه قهرمانان دوو م

بنفع دختران دون

بنا بدعوت سازمان بانوان باشگ تاج از تیم دوومیدانی دبیرستان انوشیروان دادگر مسابقه دوستانه‌ای بین تیمهای دو ومیدانی دوشیزگان تاج با انوشیروان دادگر انجام گردید. نتایج مسابقات این دو تیم بدین‌شرح بدست آمد.

در دو ۸۰ متر

در قسمت دو ۸۰ متر دوشیزگان خرازی و قربیان از باشگاه تاج و افشار از انوشیروان دادگر بترتیب مقام اول تا سوم را بدست آوردند.

پرتاب دیسك

در مسابقه پرتاب دیسك دوشیزگان شیخ و نسرین بختیار از باشگا تاج و محصل از انوشیروان دادگر بترتیب اول تا سوم شدند

در مسابقه پرتاب وزنه دوشیزگان شیخ وسیدا از باشگاه تاج و دوشیز

در مسابقات ادا

تیم اداره تسلیحات

مسابقات را

مسابقات فوتبال ادارات ستاد بزرك ارتشتاران از نیمه دوم اسفند ماه در زمین چمن دانشکده افسری آغا گردید در این مسابقه تیمهای اداره تسلیحات ارتش، اداره مهمات (اردونانس) دژبانی قرار گاه کل اداره بهداری ارتش اداره حمل ونقل



و بطوریکه خودش میگفت بخط خود پیر مرد بود .

فهرست کتاب

در صفحه اول کتاب نوشته شده بود : شرح زندگی و احوال کافه رهبران و دانشمندان باستان، پیغمبران مبعوث بر انسان و اقوام و دولتهای قدیمه و جدیده جهان ، حکام و امراء طوایف انسان ، سلاطین ، کاشفین، مورخین ، نام و نشان بت های بت پرستان قدیمه ، حکمای هر زمان ، عرفاء و اولیاء اله ، مشا یخ ارشاد ، ادباء ، علمای اقوام سلف ، نویسندگان و سخن گویان مشهوره ، حقیقت گویان و رهنمایان ادیان و رهنمای بزرگ اسلام ، خلفای راشدین وامرای مسلمین و اصحاب رسول اله ، فلاسفه و علمای اسلام و سایرملل ، مؤلفین و شعرای هر زبان و نمونه اشعار و نام تالیفات آنان و بطور خلاصه تمام مشاهیر پنج قطعه جهان و چگونگی ادیان و معتقدات ملل قدیمه موجوده و اساطیر و افسانه ها که در اطراف هریك مشروحا بحث گردیده است ، نوشته شده است .

دبیر بازنشسته

– از پیر مرد پرسیدم این کتاب را چرا بوزارت فرهنك آورده اید ؟ جواب داد : من تمام عمرم به تالیف گذشته است و تاکنون که ۸۲ سال از عمرم میگذرد یك سطر از تالیفاتم بچاپ نرسیده است از ۱۵ سال پیش تالیف این کتاب را شروع کردم . چند ماهی است بپایان رسیده وآنرا برای چاپ قبلا بوزارت فرهنك ارائه دادم . وزارت فرهنك پس از بررسی کتاب را که بمنزله آنسیکلوپدی باستانی است خوب و مفیدتشخیص داد حالا آنرا آورده ام به وزارت فرهنك بدهم که چاپ کنند .

از نام و شغل او پرسیدم جواب داد :

نام من عبدالباقی مدیری سنندجی دبیر ریاضیات ، تاریخ جغرافیا و نقاشی هستم که فعلا بازنشسته شده ام

۲۳ سال زحمت

تاسن سی سالگی در بیروت و قاهره تحصیل میکردم و سپس بایران آمدم و بسمت دبیردبیرستانها بخدمت در وزارت فرهنك مشغول گردیدم و مدت سی سال نیز در دبیرستانها در وشته ریاضیات . تاریخ ، جغرافیا و نقاشی بتدریس پرداختم در سن ۶۰ سالگی بازنشسته شدم و درموطن خود سنندج براثر علاقه بفرهنك مشغول تالیف کتاب گردیدم واکنون در سن ۸۲ سالگی که آفتاب عمر من در شرف افول است مایلم نتیجه رنج و زحمات ۲۲ ساله ام را که این کتاب و هفت جلد کتاب دیگر است برای استفاده عموم منتشر سازم تاکنون این کتابها را در مغازه ای در سنندج قرار داده بودم تا علاقمندان بعلم و ادب و فرهنك آنرا مطالعه کنند اما چون عمر من بپایان رسیده است و مایل بودم در زمان حیات خود این کتب چاپ شده و در دسترس همگان قرار گیرد در صدد بر آمدم بتهران آمده و دراین راه از وزارت معارف استمداد نمایم .این مرد دانشمند و دبیر بازنشسته زحمتکش فرهنگی در حالیکه بیش از پیش ارتعاش در صدایش شنیده میشد افزود برای آمدن به تهران چون پول نداشتم ناچار « دایرة المعارف عربی» خودرا بمبلغ سیصد تومان فروخته و به تهران آمدم تا شاید موفق شوم به آرزوی خود که چاپ این کتابها است جامه عمل بپوشانم از ایشان سئوال شد از چه راه امرار معاش می کند و آیا تاکنون تاهل اختیار کرده است یا خیر ؟

پیر مرد پس از شنیدن این سئوال در حالیکه عینك خودرا جابجا میکرد واز شدت شرم چهره اش سرخ شد و با چشمانی اشك آلود گفت من در مدت عمر خود سه بار ازدواج کرده ام زن اول و دوم من در اثر حوادث از بین رفتند و اکنون از زن سوم خود وزنهای مرحومم پنج اولاد دارم که چهار نفر آنها دختر و یکنفر از آنها پسر میباشند تاکنون سه نفر از دخترانم ازدواج نموده و مستقلا مشغول زندگی میباشند پسرم « گرانبها مدیری» نام دارد که در اداره فرهنك سنندج مشغول کار میباشد و تنها درآمد من ۶۹۸۵ ریال حقوق بازنشستگی است که از فرهنك دریافت میدارم و در نهایت عسرت و تنگدستی به زندگی خود و عائله ام ادامه میدهم تا خدا چه خواهد !

آقای عبدالباقی مدیری سنندجی اضافه کرد غیر از کتابهائی که ملاحظه میکنید رسالات زیاد دیگری هم نوشته ام که مهمترین آنها زندگانی پیغمبراکرم محمدبن عبداله صلی اله علیه و آله و سلم است .

اشعار

در بیان ۷ جلد کتاب دیگراشعاری باین مضمون که معرف آنها میباشد سروده است که چون جالب به نظر میرسید ابیات مزبور عینا باطلاع خوانندگان میرسد .

این بدایع هفت دفتر میشود
هریکی بهتر ز دیگر میشود
دفتر اول سخن چون کیمیاست
از خداو انبیاء و اولیاست
دفتر دوم سخن از باستان
حکمرانان وسلاطین جهان
دفتر سوم سخن پند حلف
شیوه رفتار شاهان سلف
دفتر چارم سخن لحن زبان
گفته های خوش نمای مردمان
دفتر پنجم سخن اندر زمین
مردم و حیوان و آثار متین
دفتر ششم سخن از آسمان
وضع کوکبها و جو وکهکشان
دفتر هفتم سخن جغرافیاست
شرح خاك وآب واقیانوسهاست
از بدیع این هفت دفتر یادگار
ماند اندر دست اهل روزگار

بدین معنی که ۷ جلد کتاب ایشان در ابواب پیشوایان ادیان ، سلاطین جهان ، رفتار و کردار شاهان گذشته، سخنان بزرگان ، آثار قدیمی وتاریخی، هیئت و ستارگان ، و جغرافیانوشته شده است .

ما باین مرد که ۲۲ سال از عمر خودرا بدون وقفه بنوشتن کتاب اختصاص داده و اکنون در سن ۸۲ سالگی امیدی به چاپ آثار خود ندارد فردوسی قرن بیستم لقب دادیم خصوصا آنکه از طرف وزارت فرهنك کتاب او مفید و خوب تشخیص داده شده تا عقیده شما چه باشد ؟

فردوس قربانی

۹۱
۱۳۰۸/۲/۲۳

مقام محترم ریاست معارف کردستان دام تأییده

[illegible]

مدیر مدرسه دولتی ... سنندج

[illegible]

۲۴۸

۱۶ عقرب ۱۲۹۸
۲۰۳

مقام منیع وزارت جلیله معارف و اوقاف دامت شوکته

بنده آقای میرزا عبدالباقی معلم را به عشق مدرسه دولتی، از سلیمانیه به سنندج جلب و او را مجبور نمودم که برای ماهی چهل تومان از ماهی یکصد و پنجاه تومان شهریهٔ معاونت حکومت سیاسی سلیمانیه بگذرد، ولی بواسطه اظهارات معدودی از اعیان که ما نمی‌توانیم از طرفی به مدرسین احمدیه و اتحاد کمک نماییم و از طرفی هم تومانی دویست دینار اضافه مالیات دهیم، آقای امین مالیه در این خصوص مساعدتی ندارد سهل است، نود و یک تومان و شش قران را که به خط خود نوشته حاضر است، هم نمی‌پردازد و می‌گوید به مرکز فرستاده‌ام. در خصوص مبلغی که اخیراً وصول شده شصت تومان قبض نوشته فرستادم که برای تهیهٔ اثاثه مجازاً هم باز تعلل نموده، خلاصه اگر امین مالیه از طرف آن وزارت جلیله فشار سخت نبینند به وصول و ایصال وجه مرقوم ابداً اقدام نمی‌کند و کردستان از مدرسه دولتی محروم خواهد ماند.

(۱۳۳)

لیست موظفین مدرسهٔ [illegible] کردستان در برج جدی [illegible] ۱۲۹۹

نمره	اسم	شغل	حقوق دینار	حقوق قران	محل امضاء	ملاحظات
۱	آقا سید محمد	معلم کلاس ابتدائی	-	۱۵۰	[مهر]	
۲	آقا سید نجم‌الدین	معلم عربی		۱۵۰	[مهر]	
۳	آقا شیخ محمد [illegible]	معلم قرآن و شرعیات		۱۲۰	[مهر]	
۴	آقای میرزا عبدالله [illegible]	مدیر و معلم ریاضیات		۴۰۰	[امضاء]	
۵	آقای ناصرالکتاب	معلم مشق و خط		۷۰	[مهر]	
۶	آقای ملا حسن	معلم فارسی		۱۵۰	[مهر]	
۷	آقا میر [illegible]	معلم کلاس [illegible]		۱۰۰	[امضاء]	
۸	سید [illegible]	معلم قرائت		۸۰	[امضاء]	
۹	سید مصطفی	فراش مدرسه		۸۰	[مهر]	
			-	۱۳۰۰		

لیست حقوق اجزای مدرسهٔ مبارکهٔ احمدیه در برج جدی [illegible] ۱۲۹۱

نمره	اسم	وظیفه	دینار	قران	محل امضاء
۱	عبدالحمید	مدیر - معلم ۶	-	۴۵۰	[مهر]
۲	آقای میرزا [illegible]	ناظم - معلم ۵	-	۱۸۰	[مهر]
۳	آقای سعدالله [illegible]	معلم ۳ - ۴	-	۱۵۰	[مهر]
۴	آقای شیخ [illegible]	معلم ۲	-	۱۲۰	[مهر]
۵	آقای میرزا [illegible]	معلم مدرسه ۱	-	۱۰۰	[مهر]
۶	[illegible]	معلم قرائت	-	۴۰	[امضاء]
۷	میرزا محمد	فراش مدرسه	-	۸۰	[مهر]
			-	۱۱۲۰	

[illegible]



ابوالوفای معتمدی کردستانی (۱۲۶۵ـ۱۳۵۰ش)

طه ابوالوفا معتمدی کردستانی فرزند علامه حاج شیخ محمد معتمدالاسلام، دانشمندی از خاندان معروف قُصیرانی کانی مشکانی است که جد اندر جد به فضل و دانش و تقوا شهرت داشته اند. تولد وی به سال ۱۲۶۵ش در سنندج اتفاق افتاده است. تحصیلات ابتدایی را نزد پدر و خویشان خود و سرانجام در حوزهٔ تدریس علامه ملا عبدالله مفتی دشی کامل کرده و به اخذ اجازه نایل شده است. در سال ۱۲۹۴ش به استخدام دولت درآمد و متجاوز از سی سال متصدی مشاغل مختلفه در وزارت دارایی بود.

وی در اکثر علوم اسلامی بصیرت داشت و با علوم جدید نیز آشنا بود. عربی و فارسی را فصیح و شیوا می‌نوشت و صاحب تألیفاتی به شرح ذیل است:

۱. *اصول فقه شافعی* به زبان فارسی که در ۱۳۳۲ش در تهران چاپ شده است؛

۲. *ارث در اسلام و طریقه حل مسائل آن* به زبان فارسی چاپ ۱۳۳۴ش در تهران؛

۳. *کلمهٌ فی الجمعهٔ و تعطیلها* به زبان عربی که در سال ۱۳۴۳ش در تهران چاپ شده است؛

۴. رساله‌ای به زبان عربی در باب اجتهاد در مذهب تسنن چاپ سال ۱۳۳۶ش؛

۵. کتابی درباره خلق اعمال از مسائل کلامی به زبان فارسی.

وفات آن مرحوم در آذرماه سال ۱۳۵۰ش در تهران اتفاق افتاده است.[1]

طبق وصیت کتابخانه‌اش در اختیار کتابخانهٔ آستان قدس رضوی قرار گرفت.

-۱-

ترجمهٔ احوال المؤلف که ارتجالاً بقلم خود او در سال
۱۳۳۹ برای کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (مشهد) ارسال شده است
ریاست محترم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی علی صاحبها آلاف التحیة والثنا
نامه شماره ۱۷۹۸ مورخه ۳۹٫۶٫۲۷ متضمن رسید رسمی دو جلد کتاب
اهدائی اینجانب وصول داد و از عنایات مبذوله کمال تشکر و امتنان حاصل گردید
اینکه ترجمهٔ احوال این ضعیف را خواسته بودید که در فهرست علمی کتابخانه درج
شود. گرچه خود گمنامی را بر هر نوع تظاهری ترجیح میدهیم، ولی چون ترجمهٔ
احوال اصولاً مستلزم ذکر اسامی یک سلسله اساتید و مشایخی خواهد بود
که به اسلام و فرهنگ اسلامی خدماتی انجام داده اند، و این خود حکمی به کشف
حقایق تاریخی خواهد بود. اینک اجابةً للمسئول بتحریر این مختصر مبادرت میشود
اسم و نسب — طه المکنی و المشتهر بابی الوفا المعتمدی نجل مرحوم حاج شیخ محمد
معتمدالاسلام که از اجلهٔ علماء شافعی کردستان محسوب و سالها در آن صفحات
متصدی قضا و تدریس علوم معقول و منقول بوده و از سلسله مشایخ کاملی
است که این خاندان بفضل و تقوی معروف و تکیه و خانقاه آنها در حال حاضر هم
در قریه کانی مشکان دو فرسخی شهر سنندج موجود و مورد توجه و اعتقاد اهالی
آن سامان میباشد. نسب این طایفه طبق شجره ای که در دست است به قاضی [illegible]

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.

-۲-

پیغمبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه میرسد.

مولد و منشأ – شهر سنندج مرکز فعلی کردستان ایران که در ۴۴٫۳۸ درجه طول شرقی گرینویچ و ۳۶ درجه عرض شمالی خط استوا واقع شده است. تاریخ تولد شهر صفر الخیر ۱۳۰۵ هجری قمری مصادف با سال ۱۲۶۵ شمسی که در حال حاضر مرحله هفتاد و پنجم از سنین زندگی را طی مینماید.

تحصیلات و مشاغل – مواد تحصیلی علوم قدیمه اعم از ادبیات فارسی و عربی، صرف، نحو، بیان، بلاغه، بدیع، منطق، حکمت، کلام، تفسیر، حدیث، فقه، اصول وغیره. و بمعلومات جدیده نیز آشنائی دارد. در سال ۱۲۹۴ شمسی پس از خاتمه تحصیلات وارد خدمت دولت شده متجاوز از سی سال متصدی مقامات مختلفه وزارت دارائی بوده، از این مدت ۵ سال در کردستان، ۳ سال در خراسان و بقیه را در تهران بسر برده است. در سال ۱۳۲۸ شمسی با رتبه ۹ اداری متقاعد و از امور دولتی کنار گرفته ولی اشتغال بخدمت سبب فوت مانع از ادامه مطالعه و تتبع و تحقیق نشده. در دوران تقاعد که مجال بیشتری داشته بتألیف کتب و رسائلی چند پرداخته بدینقرار:

۱– کتاب اصول فقه شافعی بفارسی و چاپ و منتشر شده مورد استفاده است.

۲– کتاب ارث در اسلام و مقررات قانون مدنی ایران بفارسی چاپ و منتشر شده است.

-۳-

۳– رساله در اثبات مفتوح بودن باب اجتهاد در طریقه تسنن بعربی (چاپ و در داخل و خارج منتشر شده).

۴– شرح فارسی بر کتاب «الشهاب فی المواعظ والآداب» تألیف امام قضاعی در احادیث نبوی. (چاپ نشده).

۵– رساله در مسأله «خلق الاعمال» علم کلام بفارسی. (چاپ نشده).

اساتید و مشایخ – از ابتدای کودکی از تعلیم الفبا تا خاتمه علوم صرف و نحو در نزد مرحوم شیخ الطائفه امام جماعت و مدرس یکی از مدارس که از بنی اعمام والد و شخص بسیار صالحی بود شروع نموده سایر علوم عربیت و مواد عالیتری را که فوقاً شرح داده شد بترتیب نزد والد ماجدم و مرحوم حاج شیخ عبدالحمید عمویم تحصیل و بالاخره در نزد مرحوم ملا عبدالله دشی مفتی کردستان باتمام رسیده است. مرحوم والد تلمیذ علامه حاج سید حسن مدرس چوری‌ها و او تلمیذ خلف عن سلف تلمیذ آباء و اجداد دانشمند خود بوده تا برسد بمرحوم سید ابوبکر چوری مشهور به (مصنف) صاحب تألیفات گرانبهای عدیده از قبیل کتاب «الوضوح» شرح المحرر امام عبدالکریم رافعی قزوینی در فقه شافعی و کتاب طبقات الشافعیه و کتابهای سراج الطرق در علم نحو و در عرفان و اخلاق که این دو کتاب در سال ... دهم بفارسی نوشته و تألیف شده است. مرحوم حاج شیخ عبدالحمید از فحول مدرسین قرن اخیر و صاحب قصیده غرای لامیه اکراد

-۴-

وی نزد علامه مرحوم ملا محمد زاده مفتی معروف فقه را دیده است.

مرحوم ملا عبدالله دشی مفتی کردستان هم در علوم عقلی و نقلی دستی قوی داشته سلسله اساتید و مشایخ وی طبق اجازه موجوده بدینقرار است: وی تلمیذ عمر افندی اربلی و او تلمیذ عمر افندی مدرس رواندز و وی نزد ابوبکر افندی اربلی و او هم نزد عالم ربانی محمد افندی خلیل شیخ سلیمانی و زنی و در نزد عبدالرحیم افندی زیاری و عبدالرحمن افندی مدرس بانی رحمهما الله قرائت کرده است. این هر دو نفر نیز نزد صبغة الله افندی زیاری و او نزد مولانا محمد صالح افندی حیدری و وی نزد والد ماجد خود مولانا اسمعیل او هم نزد مولانا ابراهیم مدرس و وی نزد والد دانشمند خویش مولانا حیدر کردی صاحب تصانیف عدیده و او نزد پدر خود مولانا احمد و وی نزد پدرش مولانا حیدر کردی تلمیذ شیخ الاسلام مولانا زین الدین کردی بلانی تلمیذ نصرالله خلخالی تلمیذ خواجه جمال الدین محمود شیرازی تلمیذ مولانا المحقق جلال الملة والدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی تلمیذ محی الدین کشکاری تلمیذ علامه سید شریف جرجانی قدس سره و تلمیذ مبارکشاه تلمیذ مولانا قطب الدین الرازی، تلمیذ علامه شیرازی تلمیذ خواجه نصیرالدین طوسی و محقق تلمیذ کاتب قزوینی تلمیذ امام فخرالدین رازی تلمیذ حجة الاسلام

-۵-

محمد غزالی تلمیذ امام الحرمین عبدالملک یوسف الجوینی تلمیذ شیخ ابوطالب مکی قرائت کرده و او به ابوعثمان مغربی ارادت ورزیده و طریقه صوفی خرقه پوشیده و او از قطب زمان خود ابوعمرو زجاج و او از برهان الملة والدین مروج الشریعه و محیی الطریقه جنید بغدادی قدس سره و او از ولی معروف سری بن مغلس السقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از ابوسلیمان طائی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از غوث الموحدین و یعسوب العارفین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و او از ذروه مدرف وجود و صاحب مقام محمود حضرت سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء و المرسلین محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم تعلیم گرفته است.

اللهم ابقنا علی طریقته البیضاء و وفقنا علی متابعة شریعته الغراء و ارزقنا شفاعته فی یوم الجزاء برحمتک یا ارحم الراحمین.

این بود سلسله اساتید و مشایخ این ضعیف که از نظر اختصار حتی الامکان بذکر اسامی اکتفا و از تصریح به عناوینی که استحقاق دارند امساک وجود داری شد. وانا العبد الفانی – ابوالوفاء المعمری الکردستانی



ذبیح‌الله منصوری (۱۲۷۶ـ ۱۳۶۵ش)

ذبیح‌الله منصوری فرزند میرزا اسماعیل، متولد سال ۱۲۷۶ش در سنندج است. مادرش بانو رابعه دختر ملا محی‌الدین از علما و عرفای سنندج بوده است. وی تحصیلات خود را در مدرسهٔ آلیانس که به وسیلهٔ کشیش‌های فرانسوی دایر شده بود، آغاز کرد. در آن زمان از کلاس سوم ابتدایی تدریس زبان فرانسه شروع می‌شد و معلمان که فرانسوی بودند زبان فرانسه را با دیسیپلین و روش خاصی تدریس می‌کردند و منصوری با استعداد خاصی که داشت زبان فرانسه را در آن جا به خوبی آموخت و به اصطلاحات آن زبان آشنایی پیدا کرد. در سال ۱۲۹۹ش به همراه خانواده‌اش به کرمانشاه منتقل شد و به اصرار پدرش نزد طبیبی که زبان فرانسه می‌دانست درس خواند. آنها پس از مدتی از کرمانشاه به تهران منتقل شدند.

وی در سال ۱۳۰۶ش در تهران به عنوان مترجم داستان و مقاله و مطالب علمی به کار در روزنامهٔ *کوشش* پرداخت و همزمان در روزنامهٔ *اطلاعات* نیز کار می‌کرد و اخبار خارجی (فرانسوی) روزنامه‌ها را که به وسیله تلگراف به ایران می‌رسید، ترجمه می‌کرد. او همچنین برای تعداد زیادی از پزشکان تهرانی و شهرستانی رسالهٔ اجتهاد (تز) دکتری از زبان انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌کرد و به همین جهت به حکم اجبار اطلاعات زیادی در موضوع پزشکی به دست آورد که جنبهٔ تئوری داشت.

منصوری به عنوان یک مترجم حرفه‌ای که وابسته به هیچ حزب و دسته و گروهی نبود، فقط در روزنامه و مجلات حرفه‌ای و بی‌طرف کار می‌کرد و سعی می‌کرد هر کتابی را که جهانگردان و سیاستمداران خارجی دربارهٔ ایران نوشته اند قبل از دیگران تهیه کند و به فارسی برگرداند. دوستان و همکاران و آشنایان وی تعداد تألیفات و ترجمه‌های او را بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ عنوان دانسته اند. زیرا او می‌توانست در تمام موضوع‌ها قلم‌فرسایی کند. گویا بیشتر آثار او در دل مجلات و روزنامه‌ها نهفته است. وی که به گفتهٔ همکاران‌اش یکی از متواضع‌ترین آدم‌ها بود بیش از ۷۰ سال از عمر شریف خود را صرف خدمت به ادب و فرهنگ و مطبوعات ایران‌زمین کرد و با آشنایی و تسلط به چند زبان خارجی از جمله فرانسه، انگلیسی، و عربی حاصل عمر و کارش غالباً ترجمه و اقتباس حدود ۱۶۵ اثر از نویسندگان بزرگ عالم و هزاران مقالهٔ علمی، تاریخی، پزشکی، اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی در روزنامه‌ها و مجله‌های پرتیراژ وقت از قبیل *ایران ما*، *اطلاعات*، *ترقی*، *تهران مصور*، *روشنفکر*، *سپید و سیاه*، و خاصه روزنامهٔ *کوشش* و مجلهٔ *خواندنی‌ها* بود که به فارسی برگرداند و بیشتر به صورت کتاب نیز



طبع و نشر شد؛ کتاب‌هایی که طی چند دهه با تیراژهای بالا تجدید چاپ شده و هنوز هم خوانندگان فراوانی دارند. سرانجام قلب مهربان مترجم معروف و کهن‌سال‌ترین عضو سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران در روز ۱۸ خردادماه ۱۳۶۵ از تپش باز ایستاد.

از میان آثار فراوان وی می‌توان موارد زیر را اشاره کرد که هر کدام چند بار با تیراژ بالا چاپ شده اند: *خواجهٔ تاجدار*، *خداوند الموت*، *مغز متفکر جهان شیعه*، *امام حسین و ایران*، *شاه طهماسب*، *عارف دیهیم‌دار*، *محمد پیغمبری که از نو باید شناخت*، *عایشه بعد از پیغمبر*، *خاطراتی از یک امپراطور*، *قبل از طوفان*، *سقوط قسطنطنیه*، *سینوهه پزشک فرعون*، *نامه‌های روزولت به چرچیل*، *مردی بالای صلیب*، *غزالی در بغداد*، *بابر و ایران*، *سرزمین جاوید*، *ملا صدرا*، *پطر کبیر*، *کتاب هارون‌الرشید*، *جراح دیوانه*، و... به قول استاد نجف دریابندری در کتاب *یک گفتگو*، ذبیح‌الله منصوری حق بزرگی بر گردن جامعه فرهنگی ایران دارد و چندین نسل با آثار و ترجمه‌های او کتاب‌خوان شده اند.

قانع مریوانی (۱۳۱۸ـ ۱۳۸۵ق)

شیخ محمد متخلص به قانع فرزند شیخ عبدالقادر که‌لوس از سادات کهنه‌پوشی است که در سنهٔ ۱۳۱۸ق متولد شده است و در سن دوازده سالگی دنبال تحصیل را گرفته و بعد از مدتی گشت و گذار در شهرهای سلیمانیه، سنندج، سقز، کوی، و کرکوک به سلیمانیه برگشته و نزد علامه ابنالقره داغی تلمذ کرده است. اما به علت گرفتاری‌های خانوادگی ترک تحصیل کرده و مدتی به شغل امامت و مکتب‌داری در دهات مشغول شده است. قانع در جوانی بر اثر ذوق و استعداد فطری به گفتن شعر پرداخته و بیشتر اشعارش در شکایت از اوضاع روزگار و انتقاد از وضع نابسامان محیط زندگی خود او است. وی سرانجام در سال ۱۳۸۵ق سر بر بالین خاک نهاد و از رنج جهان فانی رهایی یافته است.

از آثار و اشعار قانع تا کنون پنج مجموعه به چاپ رسیده است:[۱]

۱. *گوڵاڵه‌ی مه‌ریوان*؛ ۲. *باخچه‌ی کوردستان*؛ ۳. *چوار باخی پێنجوێن*؛ ۴. *شاخی هه‌ورامان*؛ ۵. *ده‌شتی گه‌رمیان*.

از اشعار کردی قانع:

ئاشێکم هه‌یه له شاره‌زووره   شه‌ش تا حه‌و فه‌رسه‌خ له خۆمه‌و دووره
که‌رێکم ئه‌وی مزه‌ی پێ بێنم   به‌و مزه ئاشه منالّ بژێنم
هه‌ر ماڵه‌که‌ی من بێ باره‌به‌ره   ئه‌گینا نیوه‌ی دنیا هه‌ر که‌ره

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۳۷۲ تا ۳۷۴.

حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام (۱۲۸۱ـ۱۳۷۳ش)

حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام فرزند حاج سیدعبدالعزیز شیخ‌الاسلام در سال ۱۲۸۱ش در سنندج متولد شد. تحصیلات خود را در سنندج نزد ملا عبدالله مفتی و شیخ حبیب‌الله کاشتری و پدر فاضل و دانشمندش به اتمام رسانید. او در انواع علوم عقلی و نقلی تبحری کافی داشت و خطوط نسخ و نستعلیق و شکسته را زیبا می‌نوشت.

در سال ۱۳۲۹ش به دعوت دانشگاه تهران تصدی تدریس فقه شافعی را در دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی بر عهده گرفت. در سال ۱۳۵۵ شورای دانشگاه تهران ایشان را به درجهٔ استادی ممتاز مفتخر ساخت. از تألیفات وی دو جلد *راهنمای فقه شافعی* را می‌توان نام برد.



برهان‌الدین حمدی (۱۲۸۳ـ۱۳۶۶ش)

شیخ برهان‌الدین حمدی فرزند حاج شیخ عبدالحمید که از جملهٔ علما و بزرگان فرهنگ و ادب زمان ما است. در ذیقعدهٔ ۱۲۸۳ش (۱۳۲۳ق) در سنندج دیده به جهان گشود و در آذرماه ۱۳۶۶ش چشم از جهان فرو بست. وی مقدمات علوم را نزد پدرش خواند و تحصیلات خود را در خدمت اساتید ادامه داد. در سال ۱۳۱۵ش وارد خدمت آموزش و پرورش شد و در ۱۳۴۸ش بازنشسته شد. وی شخصیتی آگاه و بصیر و به همهٔ علوم عربیه و اشعار مشکل فارسی بود. اگر سؤال و اشکالی برای جویندگان دانش در سنندج پیش می‌آمد، با مراجعه به ایشان حل و بی‌درنگ برطرف می‌شد. اما پس از وی به راستی سنندج یتیم شد و کسی که امروز بتواند مسلط بر تدریس *روح‌المعانی* آلوسی و *تهذیب‌الکلام* و *مطول* تفتازانی و *جمع‌الجوامع* و *تفسیر بیضاوی* باشد نادرالوجود است.

استاد حمدی شاعر هم بود ولی تظاهر به شاعری نمی‌کرد؛ نثری شیوا و روان داشت. آثار چاپ‌شدهٔ ذیل شاهدی بر تسلط وی بر کلام عرب و دل‌پذیری نثر اوست:

۱. ترجمهٔ مشکوة *الانوار* امام محمد غزالی.
۲. ترجمهٔ *رسالهٔ فلسفه نماز* و *رسالهٔ الطیر* ابن سینا و *مرآت الفلسفه* طنطاوی در یک مجلد.
۳. ترجمهٔ رسالهٔ *حی بن یقظان* ابن سینا و شیخ اشراق و ابن طفیل.
۴. ترجمهٔ *عقاید نَسَفی*.
۵. ترجمهٔ *اربعین* امام محمد غزالی

غزلی گواه شاعر بودن او:

بتا خون شد دلم در آرزوی دیدن رویت — به سر شد عمر من یکباره در سودای گیسویت
گدای درگه تو گشته‌ام ای خسرو خوبان — به لطف خویش بنواز و مرانم از سر کویت
اگرچه در مصاف شیرمردان شیردل باشم — ولی گشتم به یک لحظه شکار چشم آهویت
سر آمد عمر من در کسب دین و دانش و فرهنگ — و لیکن جمله را تاراج برده چشم جادویت
سنندج بی‌نصیب از برق اگر باشد غمی نبود — چو تابد در خیابان‌ها فروغ روی نیکویت
بدین‌سان گر سوی بستان خرامان بگذری یکدم — سهی سرو چمن گردد غلام قد دلجویت
از آن روزی که «حمدی» شد گرفتار غم عشقت — سیه شد روزگارش همچو زلف غالیه بویت[1]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*. ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

اداره فرهنگ و اوقاف شهرستان سنندج

با توجه به تصویبنامه شورای عالی فرهنگ که از اداره آموزش شهرستانها صادر گردیده پیرو عرضه مورخه ۲۰/۳/۲۲ محترماً

معروض میدارد چنانچه در فقره ۴ تصویبنامه تصریح شده نظر باینکه فارغ التحصیلهای مدرسه فلسفه مشهد حق ورود به دانشکده

معقول و منقول را دارا میباشند کمیسیون گواهینامه ایشان را معادل دوره کامل ادبی تشخیص داده است چون بنده

نیز بموجب نامه شماره ۳۴۴۶۱ / ۱۴/۷/۱۶ اداره تعلیمات عالی وزارت فرهنگ حق ورود به دانشکده نامبرده را دارا

و به همین علت تشخیص میباشم مورد شمول همان فقره دانسته و مجدداً استدعا مینماید از وزارت متبوعه رجوع بارزش

مدارک تحصیلی این بنده که از جهات طاقت فرسا و دادن امتحان سالیانه مطابق برنامه وزارت فرهنگ است بدریافت

آن موفق شده و مدت هفت سال است تدریس همان علوم در دبیرستانهای سنندج اشتغال دارد کسب تکلیف و تقاضا

فرمایید که بمراتب نقص بنده تجربه بیشتری نموده و ارزش مدارکی را که سابقاً تقدیم شده تعیین فرمایند در خاتمه رونوشت

نامه اداره تعلیمات عالی را که اصل آن در خود همان اداره بایگانی است جهت تذکر تقدیم میدارد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یا من زین السماء الدنیا بمصابیح الکواکب وجعلها رجوما للشیاطین وعلامات
یهتدی بها المارب ونصلی ونسلم علی سیدنا محمد قطب مقنطرات الافضال
وعلی آله وصحبه جیوب قسی الکمال وسمت مدار الجلال وبعد فیقول الفقیر
الی الله القدیر عمر ابن شیخ محمد امین القره داغی عفی عنهما الملك الهادی لما کان
فن المیقات من فروض الکفایات وفق ما قاله الثقات وکان الربع من اتقن
الالات التی یتوصل بها الی مقاصده من معرفة القبلة واوقات الصلوة ونحوها
من المهمات الفت هذه الرسالة المختصرة فی الاعمال المتعلقة بربعی الجیوب
والمقنطرات وسمیتها جلاء القلوب فی عمل المقنطرات والجیوب ورتبتها
علی مقصدین راجیا من الله تعالی ان ینتفع بها جمیع الطلاب وان یوفر بها
سعادة یوم الحساب انه ولی التوفیق وبالاجابة حقیق المقصد الاول
فی ربع الجیوب وفیه مقدمة وثلثة وعشرون فصلا وخاتمة المقدمة
فی بیان رسوم الربع المرکز ثقبة فی زاویة الربع یجعل فیها الخیط والمری
خیط صغیر معقود یسلك فی الخیط ویمشی فیه الشاقول متعلق مربوط بالخیط
قوس الارتفاع قوس محیطة بالربع مقسومة بتسعین درجة مکتوبة اعدادها
طرداً من الیمین الی الیسار بالسواد غالبا وعکسا بالحمرة والجیب التام هو

فتم المقنطرات ثم يرسم ستة قسى مخرجة كلها من المركز منتهية الى قوس الميل او

اخر دوائر نضع الخيط على يه من قوس الارتفاع فالجزء المماس للخيط من ذلك

القوس هو منتهى الاولى ثم على ل للثانية وهكذا بزيادة خمسة عشر لكل

واحد منها واما كيفية ترسيم قسى العصرين والفجر والشفق فبان تستخرج

دائرها في ادار السرطان واول الجدى بدون نصف الفضلة وتضع الخيط

على دائرها ست في كل واحد منها فنعلم الجزئين المماسين للخيط من

المداريين ونجعل احدهما مبدأ واخر منتهى ومركز قوسى العصرين على خط

الزوال والفجر والشفق على خط المشرق واما قوس الظل فهو قوس موضوع

تحت قوس الارتفاع مرسوم على المركز مقسوم بستين قسما اقساما

متفاوتة وكيفية تقسيمه ان نضع الخيط على مقطوع من قوس الارتفاع

بعد وضعه على القسم الاول من الظل في الجيب فالجزء المماس له من قوس هو ذلك القسم

تمت البديعية المنسوبة الى العالم الفاضل ابى بكر الملقب بكچك ملا من خطه

على يد احقر الطلاب برهان الدين الجهدي في السابع والعشرين من رجب

سنة الف وثلثماة واحدى وخمسين من الهجرة النبوية على هاجرها

الصلاة والتحية والحمد لله على الاتمام والصلاة على خير الانام

۶ برج آذر ۱۳۱۱

مسعود فرزاد (۱۲۸۵ ـ ۱۳۶۰ش)

مسعود فرزاد به سال ۱۲۸۵ش در سنندج تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه و متوسطه را در دارالفنون تهران به پایان رسانید و در سال ۱۳۰۸ش به انگلستان رفت و به تحصیل علم اقتصاد و ادبیات پرداخت و پس از بازگشت به ایران به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. مدتی هم به تدریس زبان انگلیسی در دانشکدهٔ افسری و دارالفنون پرداخت. در اوایل جنگ جهانی دوم به استخدام بنگاه رادیو انگلستان درآمد و بعد مترجم سفارت ایران در لندن شد. وی نویسنده، مترجم، و شاعری بااستعداد بود. از آثار منظوم او تا کنون سه مجموعه به نام‌های *کوه تنهایی*، *بزم درد*، و *گل غم* به طبع رسیده است. او تألیفاتی به زبان انگلیسی دارد مانند *وزن رباعی*، ترجمهٔ غزل‌های حافظ، *مردی که فکر می‌کند*، و *موش و گربه* است.

فرزاد از دوستان صادق هدایت بود و کتاب *وغوغ ساهاب* را این دو نویسنده به همکاری یکدیگر نوشته اند. ترجمهٔ *رؤیا در نیمه‌شب تابستان* و *هملت* نیز از آثار اوست.

نمونه‌ای از اشعار او:

پس از مرگ شاعر

بر سر خاکم، چو زیر خاک رَوَم من — هیچ نموییید بلکه هیچ نیایید
نیست سیه خوش‌نما، سیاه نپوشید — زشت کندتان خم از جبین نگشایید
غم نپسندم به‌ویژه بر دل احباب — خاصه غم مرگ، غم ز دل بزدایید
حیف نباشد که بهر هیچی چون من — اشک بریزید و لب به درد بخایید؟
مرگ به یک قطره اشک دوست نیرزد — خاصه شما دوستان کز اهل صفایید
راست بگویم هر آن زمان که بخواهید — روح مرا یاد کرده شاد نمایید
چند تن اصحاب دل چنان‌که هم امروز — با من شیدا شریک عزّ و غنایید
گرد هم آیید و یک دو لحظه به یادم — بسته لب از گفتگو خموش بپایید
پس می ناب آورید و چنگ خوش‌آهنگ — نیک بنوشید و زی طرب بگرایید
دفتر آثار من کسی بگشاید — نیز شما گوش دل به وی بگشایید
خواند و هر جا که زشت بود به زشتی — وصف کنید ار نکو بود بستایید
ور رود از سرگذشت من سخنی چند — بهر خدا هیچ هزل و هرزه نلایید
قصهٔ آزادگی و بیدلی من — نقل کنید آن‌چنان که دل بربایید
خاتمه را چامه‌ای ز گفت بزرگان — بهر تولای روح من بسرایید
مدفن این جسم خسته تربت من نیست — تربتم ای عاشقان شعر، شمایید
خاک مرا باد گو به آب بریزد — مهر مرا گر شما به دل نفزایید
ور طلبد کس ره مزار من ایکاش — خاک نه بل قلب خویش را بنمایید.

پرده تاریک

تا درین عالمی ایدل خوابی	چون روی، سرّ ازل دریابی
مرگ جز پردهٔ تاریکی نیست	کس نداند پس تاریکی چیست
خود گرفتم که بلا باشد مرگ	آیت خشم خدا باشد مرگ
نشنیدی که بلا خوش باشد	چون همه خلق بلاکش باشد[۱]

سید علاءالدین سجادی کلجینی (۱۳۳۵ـ ۱۴۰۵ق)



سیدعلاءالدین فرزند سیدنجم‌الدین از سادات کلجی به سال ۱۳۳۵ق در سنندج دیده به جهان گشود و در سال ۱۴۰۵ق در بغداد وفات یافت. پس از آموزش مقدماتی در زادگاه خود به مدارس متعددی در شهرها و روستاهای کردستان ایران و عراق راه یافت و از هر دانشور شهره‌ای به بهره‌ای رسید و سرانجام به بغداد رفت و محضر گروهی از فضلای آن جا را درک کرد. پس از اتمام تحصیلات همان جا مقیم شد و تا پایان حیات (ماه ربیع‌الاول ۱۴۰۵ق) خدمت به ادب کردی و اشاعهٔ آن را وجههٔ همت قرار داد و آثار ارزشمندی به زبان کردی منتشر ساخت که از جملهٔ آن‌ها است:

۱. *ئەدەبی کوردی و لێکۆڵینەوە لە ئەدەبی کوردی*؛
۲. *ڕشتەی مرواری* در هشت جلد؛
۳. *گەشتێک لە کوردستانا*؛
۴. *گۆڤاری گەلاوێژ*؛
۵. *گۆڤاری نزار*؛
۶. *دەقەکانی ئەدەبی کوردی*؛
و کتاب‌های دیگر.

مرحوم علاءالدین سجادی از اساتید ادب کردی و از اعضای مؤثر کۆڕی زانیاری کورد (فرهنگ‌سرای ادبای کرد) در بغداد بود.[۲]

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*. ص ۶۰۵.
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

نامه‌ای از وی به مؤلف

ملا علی صبار (۱۲۹۵ـ ۱۳۵۸ش)

ملا علی فرزند احمد مشهور به صبار در سال ۱۲۹۵ش در بیساران متولد شد. در مدارس کردستان ایران و عراق تحصیل کرد و در بغداد به خدمت دولتی مشغول شد. زبان انگلیسی را در آنجا آموخت و در حدود سال ۱۳۲۵ش به ایران بازگشت و در سنندج مقیم و در آموزش و پرورش استخدام شد. تألیفاتی دارد از قبیل التقریب (فتح القریب)، ده روز زندگانی حضرت محمد(ص)، و *سفینة النجاة* و *قصة الایمان*، *فقه السنه*، *فلسفهٔ عرفان*، و *اسرائیلیات* که دو کتاب اول در زمان حیات او چاپ شده است. ملا صبار سرانجام در اردیبهشت ۱۳۵۸ش دار فانی را وداع گفت.[1]

۱. دانشمندان کرد در خدمت علم و الدین.



بابا مردوخ روحانی (شیوا) (۱۳۰۲ـ۱۳۶۷ش)

نام بابا مردوخ روحانی اسمعیل و تخلص وی «شیوا» است. او فرزند شیخ حبیب‌الله متخلص به حبیب است که در سال ۱۳۰۲ش در قریهٔ کاشتر متولد شد. تحصیلات را در علوم قدیمه نزد پدر و استادان مبرّز به پایان آورد و به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمد و چند سال بعد به اخذ درجهٔ لیسانس نایل آمد و تا پایان خدمت دبیری در سنندج بود و بعد به تهران رفت. عالمی شایسته و ادیبی وارسته و دارای صفاتی بس حمیده بود. از وی کتابی به نام *شیوهٔ مسلمانی* به چاپ رسیده که دارای مطالبی سودمند است. دیوان اشعارش به چاپ نرسیده اما *تاریخ مشاهیر کرد* که سال‌ها بر آن عمر صرف کرده بود، در سه جلد چاپ شده و مورد استفادهٔ عموم است. بامداد روز ۲۹ دی‌ماه ۱۳۶۷ش مرغ سبک‌بال روح او به دیار جاودانی شتافت.

اینک سه غزل و یک مستزاد از آن مرحوم:

اشک خون‌آلود

هر چه کردم در رهت ای بیوفا بی‌سود بود — خانه برپاکردن اندر آبریز رود بود
خواستم جانرا حرارت بخشم از کانون عشق — لیک زین کانون سوزان بهره من دود بود
زاوّلم پیمان چنان بستی وفاداری کنی — این چنین پیمان شکستن از تو آخر زود بود
کاش روز آشنایی را نمیدیدم بخواب — کاینچنین اندر قفایش ساعت بدرود بود
تیره‌بخت آنکس که دل در گیسوی جانان‌ببست — وانکه رست از دام اینان در جهان مسعود بود
بردمش فرمان زجان کردم نثارش خان و مان — تا بجایی خاطرم را همچو بت معبود بود
چند روزی مهربانی کرد و دلسوزی نمود — خوش درخشید ای دریغ ایام آن معدود بود
کردمش ایثار نقد جان شیرین بیدریغ — غایت جودم نثار مایه موجود بود
راه زاول باز و دل مشتاق و دلبر در کمین — اندر آخر پای اندر بند و ره مسدود بود
خواستم تا از محیط عشق سر درآورم — الاسف میدان آن بسیار نامحدود بود
برق پیری کشته‌ام را سوخت وزاین کشتزار — حاصل من آه سال و اشک خون‌آلود بد
بندگی را گر توانی بی‌ریا کن چون ایاز — تا بدرگاه خدایت عاقبت محمود بود
شرمسار پیشگاه ایزدم «شیوا» بسی — گر نبخشد ذات یزدان چون توان خشنود بود

گناه از من بود

ور هست از آن کرانه مرا یک نشانه نیست — ور هست از آن کرانه مرا یک نشانه نیست

با من در این بساط، خوشی را میانه نیست — با من در این بساط، خوشی را میانه نیست
از بـهر دانـه دام بسی هست و دانه نیست — از بـهر دانـه دام بسی هست و دانه نیست
کـاین عمر تلخ هرچه بـود جـاودانه نیست — کایـن عمـر تلخ هرچه بود جـاودانه نیست
مـرغی کـه زیـر تیـغ بود فکر لانه نیست — مـرغی کـه زیـر تیغ بود فکـر لانه نیست
ایـن زنـدگی بنـزد خـرد جز فسانه نیست — ایـن زنـدگی بنزد خـرد جـز فسانه نیست
ایـن اسـت بهـر ما و گناه از زمانه نیست — ایـن اسـت بهر مـا و گنـاه از زمانه نیست
آتـش بهـر کـجا کـه بـود بی‌زبانه نیست — آتـش بهـر کجـا کـه بـود بی‌زبانه نیست
گـم کـرده راه را ره آن آستـانـه نیست — گـــم کـرده راه را ره آن آسـتـانـه نیست
کـــو پختـه‌ای چو من اگر آخر بهانه نیست — کـو پختـه‌ای چو من اگر آخر بهانه نیست
«شیـوا» جـز آستـان ویـم آشیـانه نیست — «شـیـوا» جـز آستـان ویم آشـیانه نیست[۱]

غزل سوم

فرزند! ره مردم فرخنده‌سیر گیر — دنبال هنر باش و پی اهل هنر گیر
دنبالت مگر رهگذری پر ز حوادث — خود را تو در این مرحله چون راهگذر گیر[۲]
در کودکی از بهر بزرگیت چو پیریت — ای رهبر و بی‌تجربه! رو زادِ سفر گیر
امروز بنه توشه‌ای از بهر بزرگیت — زین مائده ای جان پدر! فائده برگیر
در تقویت روح بکوش از سر همت — با مرغ روان بر فلک فرهله پر گیر
تن چیست؟ غلافی بی‌جان، اصل روان است — از پرورش روح، تن خویش به زر گیر
هر گوشه که باغیست ز فرهنگ و تمدن — بشتاب و ز آن باغ برومند ثمر گیر
با گوهر اندرز بیارای وجودت — پند پدر پیر، جوانا! چو گهر گیر
من رفتنیم گوش کن ای کودک شیوا! — این پند که برخاسته از سوز جگر گیر[۳]

مستزاد هجران یار

مهپاره من آنکه مرا مونس جان بود — آرام جنان بود

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۴۷۲.
۲. رهگذر: معبر؛ راهگذر: عابر.
۳. در هامش این شعر نوشته‌اند: به تاریخ ۴/۹/۴۳، برای فرزند عزیزم مسعود ـ که در تهران دانشجو بود ـ نوشتم و برایش فرستادم.

در صحن چمن دوش روان جلوه‌کنان بود　　چون سرو روان بود

دل برد و گذر کرد و مرا خانه سقر کرد　　آهنگ سفر کرد

زین عشق سرانجام مرا بهره زیان بود　　ز آغاز عیان بود

دادم به رهش جان و دل، اندوه خریدم　　خیری که ندیدم

گر عرضه نصیبم ز جهان بار گران بود　　تقدیر همان بود

دردا که مرا کوشش بیهوده هدر شد　　دلبر به سفر شد

او رفت و ز من بدرقه‌اش آه و فغان بود　　وین اشک روان بود

گفتم که مرا مزرعهٔ عمر بهار است　　رخشنده نهار است

آن چهره که چون مهر فلک نور فشان بود　　آوخ چو خزان بود

بفریفت مرا ز اول و در دام کشانید　　زان باده چشانید

بی‌تجربه بودم سرم از باده گران بود　　نیرنگ نهان بود

افسوس که او رفت و ز من تاب و توان رفت　　آرام روان رفت

آخر نه مگر عشق ویم تاب و توان بود　　منشور امان بود

ای با رخ افروخته رسوا کن لاله　　خوی کرده چو ژاله

این قهر پس از مهر توام من نه گمان بود　　الفت نه چنان بود

من همدم و همراز تو بودم به شب و روز　　با طالع پیروز

هر جا که تو بودی ز من آنجام جوان بود　　دل را هیمان بود

افسوس بر آن عهد که همراز تو بودم　　دمساز تو بودم

بحث از نفس گرم تو ما را به میان بود　　دل زنده از آن بود

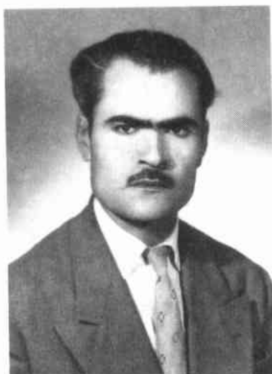
بازآ ز سفر ای که مرا آب حیاتی　　اکسیر نجاتی

تا کی به تمنای تو با غصه قران بود　　تا کی نگران بود

شیوا اگر از عمر کنون خسته و سیر است　　افتاده و پیر است

آن روز که از شهد لبت بوسه‌ستان بود　　او نیز جوان بود

بهمن‌ماه ۱۳۴۳شمسی



احمد حواری‌نسب (حامد/ بوسعید) (۱۳۰۲ـ ۱۳۷۵ش)

احمد حواری‌نسب دبیر ادبیات و عربی آموزش و پرورش سنندج، فرزند مرحوم میرزا عبدالله است. او از حسن خط بهرهٔ وافر داشت و در شعر فارسی گاهی به تقلید استادان ادب طبع‌آزمایی می‌کرد. حواری‌نسب شخصی بود متقی که بیشتر آیات و سوره‌های قرآن را ازبَر داشت.

کیمیای سعادت غزالی و سبحة الابرار جامی و چند رسالهٔ دیگر را با خط زیبای خود استنساخ کرده و به ترجمهٔ چند کتاب از جمله *ریاض‌الصالحین*، *علمائنا* و سه جلد از هفت مجلد *یسئلونک* توفیق یافت.[1]

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک «ثلث»

احسان آنست خدا را طوری بپرستی مثل اینکه او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی او حتماً ترا می‌بیند «نسخ»

حواری‌نسب

بحمد الله رب الخلق اعطانی عطاء

ریاض الصالحین

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*. ص ۲۱۵ و ۲۱۶.



بایزید مردوخی

بایزید مردوخی چهره‌ای شناخته‌شده در حوزهٔ برنامه‌ریزی و توسعه است. شهرت وی در سال‌های اخیر با موضوع حساب ذخیرهٔ ارزی بیشتر بر زبان‌ها افتاده است. مردوخی اولین دبیر هیئت امنای حساب ذخیرهٔ ارزی است.

وی متولد سنندج است و دارای دکتری جامع اقتصاد از دانشگاه مریلند آمریکاست و دورهٔ توسعه اقتصادی را نیز در ژاپن گذارنده است و علاوه بر آن مدتی نیز در سازمان برنامهٔ ژاپن مشغول به کار بوده است. وی دورهٔ مدیریت عالی را در برنامهٔ مشترک دانشگاه تهران و دانشگاه کالیفرنیای جنوبی نیز گذرانده است و سپس به عنوان کارشناس برنامه‌ریزی صنعتی در دوران پیش از انقلاب در سازمان برنامه و بودجه مشغول به کار شده است. هر چند که در آن زمان موانعی بر سر راه پیشرفت وی ایجاد می‌شده است اما تا پیش از انقلاب توانست خود را تا سطح معاون مدیر صنایع سازمان برنامه و بودجه بالا بکشد. پس از انقلاب اسلامی، دکتر مردوخی به مدت چهار سال مدیر صنایع سازمان برنامه و بودجه شد و سپس ارتقای درجه پیدا کرد و به سمت مشاور معاون اقتصادی سازمان منصوب شد و در زمان ریاست دکتر عارف مشاور رئیس سازمان برنامه و بودجه شد.

دکتر مردوخی سپس از سوی دکتر عارف، دبیر هیئت امنای حساب ذخیره ارزی شد تا اینکه چند سال پیش، پس از عمری فعالیت صادقانه، به جرگهٔ بازنشستگان پیوست.

تخصص اصلی دکتر مردوخی، برنامه‌ریزی توسعهٔ صنعتی است و در چهار برنامه توسعهٔ کشور «نقش آغازین» داشته و «چارچوب‌های نظری برنامه» را تعیین می‌کرده است. وی در برنامه چهارم، رئیس شورای تلفیق بود و در اجلاس‌های بین‌المللی همواره حضوری فعال داشته است. دکتر مردوخی تا کنون ۸۵ مقاله و ۱۴ کتاب منتشر کرده است. او هم‌اکنون مشغول تألیف کتاب آسیب‌شناسی برنامه‌ریزی توسعه در ایران است.[۱]



ناصر محسنی (۱۳۰۴ش)

ناصر محسنی متولد سال ۱۳۰۴ است. دبستان و دبیرستان را در سنندج سپری و در دانشسرای عالی در رشتهٔ تاریخ و جغرافی فارغ‌التحصیل و بعد فوق لیسانس علوم اجتماعی را گرفت. در سال ۱۳۲۷ در آموزش و پرورش استخدام شد و در طول ۳۱ سال خدمت مشاغل زیر را کسب نمود: دبیر دبیرستان، رئیس دبیرستان، بازرسی فنی دبیرستان‌ها، رئیس مرکز تربیت معلم و دانشسرای پسران در سنندج و بروجرد، رئیس آموزش و پرورش شهرهای سقز، بانه، بروجرد و کرج و معاون ادارهٔ کل آموزش و پرورش

---

۱. روزنامهٔ همشهری .../.../۱۳۸۵.

خوزستان، مدیر کل امور اداری وزارت علوم و آموزش عالی، مدرس در دانشگاه جندی‌شاپور و مدرسهٔ عالی علوم اجتماعی قزوین، مدیر کل آموزش و پرورش در استان‌های سیستان و بلوچستان، آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی، و آخرین سمت مشاور وزیر آموزش و پرورش. وی تألیفاتی چند نیز دارد.

ابراهیم یونسی (۱۳۰۵ـ۱۳۹۰ش)



طبق شناسنامه گویا در ۱۲ خرداد ۱۳۰۵ش در قصبهٔ بانه (کردستان) به دنیا آمده ام، امّا شناسنامه دیر به محل ما آمد؛ کلاس اول یا دوم ابتدایی بودم برایم شناسنامه گرفتند. چون ولادتم در پشت هیچ قرآن و کتابی ثبت نشده بود دربارهٔ سن حقیقی‌ام اختلاف نظر زیاد بود اما احساس می‌کنم دو سالی بزرگ‌تر از سن شناسنامه‌ام هستم.

دو ساله بودم که مادرم را از دست دادم. مادربزرگم، بزرگم کرد با پدربزرگ که مردی قانع و زحمتکش و بزرگوار بود و البته مستمند. پدربزرگ در هر رشته‌ای تجربه‌ای داشت: درودگری، فعله‌گری، و خیاطی. مادرم دختر رعیت بود و پدرم خان‌زاده از خوانین محلی. سلیمان‌خان نوادهٔ یونس‌خان خانه‌اش بسیار آشفته بود. پنج خواهر داشت و پنج زن بابا و سه برادر و یک برادرزاده و کلّی نوکر. هر یک برای خود حکومتی بود و برای خود تصوری از خود و خانواده‌ی «بزرگش» داشتند.

آنها همه پشت و رو اطلس بودند به اصطلاح خودشان، اما من یک رو اطلس و یک رو کرباس. جز به تصادف به خانهٔ پدرم نرفتم و هر بار که رفتم تحقیر شدم. مادربزرگ نمی‌گذاشت بروم. می‌گفت: چیزخورش می‌کنند. تنها استثنای این عده پدرم بود که سخت به من علاقه‌مند بود؛ پسر بزرگ او بودم. پس از فوت مادرم دو زن دیگر گرفت از اقوام خودش و خانه از آنچه بود آشفته‌تر شد. در سال ۱۳۱۷ش از دبستان دولتی پهلوی بانه تصدیق ششم ابتدایی گرفتم. آن وقت‌ها این تصدیق در محل‌ها ارج و قربی داشت، رؤیای طلایی بسیاری از نوجوانان بود که بگیرند و نوکر دولت بشوند امّا پدرم به جز این می‌اندیشید. این را هم بگوییم که پدرم کلاس شش ابتدایی را با من امتحان داد بر روی یک نیمکت، چون کارمند دولت بود.

پدرم معتقد بود باید بروم و درس را دنبال کنم. از لحاظ مادی تا حدّی دست و بالش باز بود؛ مرا به سقز فرستاد چون بانه دبیرستان نداشت. تا سال ۱۳۲۰ش در دبیرستان شاهپور سقز درس خواندم و کارنامهٔ دورهٔ اول متوسطه را گرفتم. بنا بود پس از گذراندن دورهٔ اول متوسطه به کرمانشاه یا تهران بروم امّا شهریور ۱۳۲۰ش پیش آمد و اشغال ایران از سوی ارتش‌های متفقین و عشایری شدن محیط کردستان. من هم به سنّت خانواده شدم عشایر و دو سالی تفنگ به دوش انداختم و جولان دادم در اوایل ۱۳۲۲ش بود که ارتش از رؤسای عشایر خواست فرزندان واجد شرایطشان را به دبیرستان نظام بفرستند. تنها فرد واجد شرایط من بودم. آمدم تهران، مجهّز به معرفی‌نامه لشکر و تیپ و نیرو و از این قبیل. در تهران به خانهٔ سلیمان انوشیروانی که پسر عمهٔ پدرم بود، وارد شدم. شادروان انوشیروانی مستنطق دادگستری بود مرا به ستاد ارتش برد. شدیم

شاگرد دبیرستان نظام با شادروان احمد شاملو و جناب دکتر روح‌الله عباسی هم‌کلاس شدیم. در تمام مدتی که در تهران بودم مرحوم انوشیروانی کمال محبت را نسبت به من فرمودند. روان وی شاد و یادش گرامی باد.

در سال ۱۳۲۴ش وارد دانشکده افسری شدم در سال ۱۳۲۷ش با درجهٔ ستوان دومی سوار از دانشکده در آمدم و مأمور خدمت در رضائیه (ارومیه) شدم. در اواخر سال ۲۸ ازدواج کردم. ثمرهٔ این ازدواج سه دختر و یک پسر است. در اواخر سال ۲۹ در جریان واقعه‌ای پای چپم را از دست دادم و به تهران منتقل شدم. در سال ۱۳۳۳ش پس از کودتای ۲۸ مرداد جزو افسران نظامی حزب توده بازداشت شدم در دو دادگاه فوق‌العادهٔ نظامی محکوم به اعدام شدم. در گردان ما ۱۲ نفر بودند. شش تن از این عدّه سپیده‌دم فردای صدور رای اعدام شدند. ماندیم شش نفر، پنج تن از این عدّه سپیده‌دم روز ۱۷ آبان سال ۳۳ اعدام شدند و به ابدیت پیوستند. در جریان رفتن برای انجام وصیت بود که به من اعلام شد مشمول یک درجه تخفیف واقع شده ام. هشت سال در زندان ماندم و سپس به زندانی بزرگ‌تر واردم کردند. دوران بیکاری و کساد حکومت امینی بود. سه سال بی‌کار ماندم با زن و دو بچه؛ به حقیقت زمستانی بود سخت‌گذر، دوران سردی‌ها و رو زردی‌ها. به قول زنده یاد اخوان ثالث «سلامت را نمی‌خواهند، پاسخ گفت: سرها در گریبان است...». خوشبختانه همسرم کار می‌کرد.

سرانجام پس از سه سال به همت دوست گرامی زنده‌یاد محمد قاضی، اولین شغل پس از زندان را یافتم؛ در شرکت کامپاکس به عنوان مترجم استخدام شدم در خدمت خودشان. روان وی شاد باد و یادش گرامی. یک سالی در کامپاکس ماندم سپس به همت شادروان مهندس عزت‌الله راستکار در مرکز آمار ایران وابسته به سازمان برنامه استخدام شدم. داستان آن مفصل است... . در دههٔ ۱۳۴۰ شمسی مؤسسه‌ای اعلام کرد که دوره‌ای به نام «داستان‌نویسی» برگزار می‌کنند. من در این دوره نام نوشتم، و این دوره را دو سال دیدم. در ضمن مطالعه، چیزهایی البته از این‌ور و آن‌ور یادداشت می‌کردم... حاصل کار شد این کتاب *هنر داستان‌نویسی* ... کتاب منتشر شد. نخستین کتابی بود که در این زمینه منتشر می‌شد. عده‌ای از «دوستان» ناراحت شدند، چون بنده گمنام گویا به حریم‌شان تجاوز کرده بودم، زیرا حق این بود که آقایانی که استاد بودند خود این کار را می‌کردند! به هر حال کتاب منتشر شد، و جا باز کرد؛ به چاپ هفتم، هشتم رسید و فعلاً در وزارت ارشاد است، در صف نوبت گرفتن مجوز. باز رفتم دنبال تحصیل و مدرک، برای استفاده از مزایای قانونی مدرک. با یاری هم‌کلاس و دوست زندانی‌ام جناب دکتر روح‌الله عباسی در سوربن ثبت نام کردم [و] در سال ۱۳۵۶ش در اقتصاد توسعه موفق به اخذ مدرک دکترا شدم؛ دکترای سیکل سوم.

در این ضمن کتاب‌های بسیاری را ترجمه و تألیف کرده بودم. اولین کارم ترجمهٔ آرزوهای بزرگ بود اثر چارلز دیکنز که در سال ۱۳۳۸ش منتشر شد، به لطف دکتر سیروس پرهام و دوست عزیزم زنده‌یاد سیاوش کسرایی که یادش گرامی باد. پس از انقلاب بیشتر به معرفی جامعهٔ کرد روی آوردم، مردم را بی‌زبان یافتم و بی‌تاریخ. تاریخ مردم کرد در میان تواریخ اقوام و ملل دیگر گم شده است، به قسمی که اگر خواسته باشید مطالعه‌ای در این زمینه بکنید باید تاریخ اقوام زیادی را بخوانید از ترک گرفته تا ارمنی، تا ایران، تا روس، تا عرب.

در حال حاضر می‌نویسم، می‌خوانم و می‌نالم ـ از نبود سعه صدر در برداشت مسئولان، و گرفتاری‌های

زندگی و گرانی، و تلخی دوران پیری و بازنشستگی برای مردمی که عمری شرافتمندانه با زندگی «مبارزه» کرده‌اند، و اکنون به جزای پاکدامنی در کشور رجال «دانه درشت»، دچار مصیبت پیری و نیستی اند.

آثار منتشر شده و آماده انتشارم اینهاست:

ترجمه‌های چاپ‌شده:

۱. *آرزوهای بزرگ*. نوشتهٔ چارلز دیکنز. چاپ اول، انتشارات نیل، ۱۳۳۷، چاپ ششم، نشر نو؛

۲. *اسپارتاکوس*. نوشتهٔ هوارد فاست. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷، چاپ هشتم، نشر نگاه؛

۳. *خیاط جادوشده*. نوشتهٔ سولومن رابینوویچ. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷؛

۴. *خانهٔ قانون‌زده*. نوشتهٔ چارلز دیکنز. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷، چاپ سوم نشر نگاه؛

۵. *تاریخ ادبیات روسیه* (دو جلد). نوشتهٔ میرسکی. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵، چاپ دوم، نشر نگاه، ۱۳۷۲؛

۶. *تاریخ ادبیات یونان*. نوشتهٔ اچ. جی(؟). چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، چاپ دوم، نشر نگاه، ۱۳۷۲؛

۷. *سیری در ادبیات غرب*. نوشته جی.بی. پریستیلی. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، چاپ دوم، ۱۳۷۲؛

۸. *جنگ کبیر میهنی*. ناشر ستاد ارتش شوروی. چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۱؛

۹. *تس دوربرویل*. نوشتهٔ تامس هاردی. چاپ اول ۱۳۶۲، چاپ دوم، نشر نو، ۱۳۶۹؛

۱۰. *جود گمنام*. نوشتهٔ تامس هاردی. چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۲؛

۱۱. *به دور از مردم شوریده*. نوشتهٔ تامس هاردی. چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۵؛

۱۲. *بازگشت بومی*. نوشتهٔ تامس هاردی. چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۹؛

۱۳. *سیری در ادبیات روس*. نوشتهٔ اندرو فیلد. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹؛

۱۴. *کردها، ترک‌ها و عرب‌ها*. نوشتهٔ سی. جی. ادموندز. چاپ اول، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۷؛

۱۵. *تام جونز*. نوشتهٔ هنری فیلدینگ. چاپ اول، نشر نو، ۱۳۶۱؛

۱۶. *تاریخ ادبیات آفریقا*. نوشتهٔ دی تورن. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۶۸؛

۱۷. *خاطرات نیکیتا خروشچف* (دو جلد). چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹؛

۱۸. *کردها*. نوشتهٔ وانلی، کندال، نازدار. چاپ اول ۱۳۷۰، چاپ دوم، انتشارات روزبهان، ۱۳۷۲؛

۱۹. *جنبش ملی کرد*. نوشتهٔ کریس گوچرا. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳؛

۲۰. *داستان دو شهر*. نوشتهٔ چارلز دیکنز. چاپ اول ۲۵۳۵، چاپ دوم؟ چاپ سوم؟ انتشارات فرانکلین؛

۲۱. *لینمارا، عشق و آرزو*. نوشتهٔ کاترین گاسکین. چاپ اول، نشر البرز، ۱۳۷۱؛

۲۲. *در ستایش فراغت*. نوشتهٔ برتراند راسل. چاپ اول، نشر اندیشه، ۱۳۴۹؛

۲۳. *طوفان*. نوشتهٔ ویلیام شکسپیر. چاپ اول ۱۳۵۱، چاپ دوم، نشر اندیشه، ۱۳۵۷؛

۲۴. *آسیاب کنار فلوس*. نوشتهٔ جورج الیوت. چاپ اول، نشر نگاه، ۱۳۶۸؛

۲۵. *جنبه‌های رمان*. نوشتهٔ ادوار مورگان فورستر. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، چاپ دوم، انتشارات نگاه؛

۲۶. *آمریکا و جنبش‌های ملی*. نوشتهٔ بلاتچ ویسن کوک. چاپ اول، نشر نگارش، ۱۳۶۵؛

۲۷. *سه رفیق*. نوشتهٔ ماکسیم گورکی. چاپ اول ۱۳۴۳، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲؛
۲۸. *صهیونیسم*. نوشتهٔ یوری ایوانف. چاپ اول ۱۳۵۱، چاپ دوم ۱۳۵۳، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶؛
۲۹. *میراث شوم* (توده). نوشتهٔ جورج گیسینگ. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۷۱؛
۳۰. *دنیای کوچک دن کامیلو*. نوشتهٔ جووانی گوارسکی. چاپ اول، انتشارات کتابسرای بابل، ۱۳۶۹؛
۳۱. *کردها و کردستان*. نوشتهٔ درک کینان. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳؛
۳۲. *دفتر یادداشت روزانهٔ یک نویسنده* (سه جلد). نوشتهٔ داستایفسکی. چاپ اول، انتشارات بزرگمهر، ۱۳۷۰؛
۳۳. *فتنه‌های بیدار* (کیوان برفرازآب). نوشتهٔ جی. بی. پریستلی. چاپ اول، انتشارات گوهرخای، ۱۳۴۳؛
۳۴. *سیاهان آمریکا را ساختند*. نوشتهٔ بنجامین کوارلز. چاپ اول، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۵؛
۳۵. *تجارت اسلحه*. گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح ـ استکهلم. چاپ اول، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸؛
۳۶. *آمریکای دیگر* (فقر در ایالات متحد). نوشتهٔ مایکل هرینگتن. چاپ اول ۱۳۵۳، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۲۵۳۶؛
۳۷. *آشیان عقاب*. نوشتهٔ کنستانس هون. چاپ اول، نشر نگاه، ۱۳۶۹؛
۳۸. *زناشویی و اخلاق*. نوشتهٔ برتر اندراسل. چاپ اول ۱۳۴۲، چاپ دوم، نشر اندیشه، ۱۳۴۷؛
۳۹. *چارلز دیکنز*. نوشتهٔ باربارا هاردی. چاپ اول، انتشارات نشانه، ۱۳۷۲؛
۴۰. *تاماس هاردی*. نوشتهٔ آر.ای. اسکات جیمز و سی. دی لوریس. چاپ اول، نشر نشانه، ۱۳۷۲؛
۴۱. *فردا*... (رمان). منتشرشده؛
۴۲. *کاشتانکا*. نوشتهٔ آنتوان چخوف. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳؛
۴۳. *دورهٔ راهنمای دایرکت متد*. در ۲ جلد یا ۴ جلد درست نمی‌دانم. امیرکبیر، ۱۳۴۳؛
۴۴. *دن کیشوت*؛
۴۵. *سه تفنگدار*؛
۴۶. *پیشه بینی‌دراز*؛
۴۷. *سگ شمال*؛
۴۸. *ماکسیم گورکی*. چاپ اول، نشر توکا، ۱۳۵۷؛
۴۹. *فرهنگ کوچک انگلیسی ـ فارسی*. چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۱۵؛
۵۰. *هنر داستان‌نویسی*. چاپ ششم، انتشارات نگاه؛
۵۱. *گورستان غریبان*. چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲؛
۵۲. *دلداده‌ها*. چاپ اول، نشر البرز، ۱۳۷۲؛

زیر چاپ و آماده چاپ

۵۳. *مادرم دو بار گریست* (رمان). منتشرشده؛
۵۴. *کجکلاه ؟* (رمان)؛
۵۵. *خوش‌آمدی*!؛

۵۶. *رویا به رویا* (رمان). انتشارات پانیذ؛
۵۷. *درخت کنار دشت* (رمان). انتشارات نگاه؛
۵۸. *دعا برای آرمن* (رمان). انتشارات پانیذ؛
۵۹. *کسی شبیه خودم*. انتشارات نگاه؛

ترجمه‌ها

۶۰. *قیام شیخ سعید پیران*. نوشتهٔ رابرت السن. انتشارات نگاه؛
۶۱. *آغا شیخ و دولت*. نوشتهٔ وان بروئن سن. نشر نو؛
۶۲. *تاریخ معاصر کرد*. نوشتهٔ مک داول؛
۶۳. *مشتی غبار*. نوشتهٔ اولین وو. انتشارات پیام (؟)؛
۶۴. *تکیه‌گاه*. نوشتهٔ تئودور درایزر. انتشارات پیام (؟)؛
۶۵. *تاریخ اجتماعی هنر* (چهار جلد). نوشتهٔ آرنولد هاوزر. انتشارات خوارزمی؛
۶۶. *زندگانی و عقاید آقای تریستر ام شندی*. نوشتهٔ لارنس استرن. نشر تجربه؛
۶۷. *لارنس استرن*. انتشارات نسل قلم؛
۶۸. *یک جفت چشم آبی*. نوشتهٔ تامس هاردی. نشر تجربه؛
۶۹. *مسئله کرد و روابط ترکیه و ایران*. نوشتهٔ رابرت السن. نشر پانیذ؛
۷۰. *مرده‌ها زنده اند!*؛
۷۱. *ورق‌پاره‌های جوانی*؛
۷۲. *تروتسکی...* . انتشارات خوارزمی؛
۷۳. *مردی که خودش را دوست می‌داشت*. با همکاری مهدی نجاری.

مهین‌دخت معتمدی (۱۳۰۸ش)



دکتر مهین‌دخت معتمدی متخلص به مهین فرزند عطاءالله در سال ۱۳۰۸ش در شهر بانه متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در شهرهای کرمانشاه، سنقر کلیایی، سنندج، و تهران سپری کرد. او دانشسرای مقدماتی را در تهران طی کرده و آموزگار شد. در سال ۱۳۳۸ش به دریافت لیسانس، در سال ۱۳۴۸ش به دریافت فوق لیسانس و در سال ۱۳۵۲ش به کسب درجهٔ دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران نایل شد و به وزارت آموزش عالی انتقال یافت و تا مقام استادی دانشگاه پیش رفت. وی در ابتدای جوانی دارای ذوق و قریحهٔ شاعری بود و اشعارش زیبا و روان و بی‌تکلف است.

بخشی از اشعارش با عناوین دریای اشک و گل‌های آبیدر به طبع رسیده است. او به سبب آشنایی با زبان‌های عربی و فرانسه رسایل و آثاری از جمله شعلهٔ کبود، ترجمهٔ رسایل خطی جبران خلیل جبران به ماری زیاده و اشک‌ها و لبخندها اثر ماری زیاده تحقیق در احوال و آثار مولانا خالد نقشبندی را چاپ و منتشر کرده است.
از غزلیات اوست:

گل بی‌خار

شور و شوقی به دلم مژده دیدار آورد — مهلت ای عمر که نخل هنرم بار آورد
عاقبت شعلهٔ آن شمع نهانخانهٔ دل — پرتو صبح امیدم به شب تار آورد
لاله‌سانم جگر از آتش تنهایی سوخت — داغ دل کاست چو دلبر می گلنار آورد
هنرم برگ و برآورد و ثمر شیرین داد — هدیهٔ صاحبنظران را گل بی‌خار آورد
مرو ای دوست که از بهر نثار قدمت — شاهد طبع بسی گوهر شهوار آورد
نرود مهر تو از دل ز تن ار جان برود — نازنینا که «مهینت» دُر گفتار آورد

ستاره

ای که روشن نشد از پرتو رویت شب تارم — آید آن روز که چون شمع بگریی به مزارم
مرغ پر سوخته را قدرت پرواز هما نیست — مرو از دیده که از دل نرود صبر و قرارم
منم آهوی ختن کز همه جز دوست رمیدم — تا به پای تو بریزد ز سخن مشک تتارم
پا مکش از سر بالین من خسته طبیبا — ورنه ترسم که جدا از تو بمیرد دل زارم
در گلستان خیالم به جمال تو گلی نیست — آه اگر بگذرد این عمر و رود بی‌تو بهارم
همه گویند «مهین» راست به دل، مهر نگاری — حیف باشد که تو دانی و نیایی به کنارم

***

سراپردهٔ راز

ای دل پاکِ تو آیینهٔ نور — همه او گشته و از خود شده دور
جان همه جلوه‌گه طلعت یار — پای تا سر شده جانانه ز شور
هر چه را داده به جز دوست ز دست — رفته از خویشِ به سودای حضور
قرب جانان و سراپردهٔ راز — قدیسان راستَ مناجات و سرور
قاب قوسین و تماشای جمال — جان تجلی‌گه جانان چون طور
یار بی‌پرده که هان طلعت ما — دل همه چشم که هان صبح نشور
باد با دوست مقامت محمود — عید فرخنده و سعیت مشکور[1]

---

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۸۰۲ تا ۸۰۴.



محمدتقی ابراهیم‌پور (۱۳۰۸ش)

محمدتقی ابراهیم‌پور فرزند علینقی و متولد سال ۱۳۰۸ش سنندج است. وی دورهٔ دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به اتمام رساند و در سال ۱۳۳۰ش وارد دانشکدهٔ افسری شد. در سال ۱۳۳۱ش برای ادامهٔ تحصیل در دورهٔ دکتری دامپزشکی وارد دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۳۸ش برای گذراندن دورهٔ تخصصی بازرسی مواد خوراکی به امریکا اعزام شد. در سال ۱۳۴۲ش مدرک فوق لیسانس علوم اجتماعی را از دانشگاه تهران دریافت کرد. او تا سال ۱۳۷۸ش مسئول و مدیر امور شناسنامه اسب در سطح کشور بود و آخرین شغل وی در ارتش فرماندهی آماده‌گاه ورامین بود. او هم‌اکنون مدرّس دانشگاه صنعتی اصفهان است.

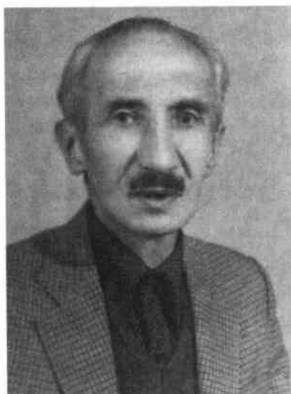
وی دارای آثاری در سه موضوع یا زمینه به شرح زیر است:

۱. آثار فنی و ترجمهٔ ۱۳ عنوان:
- *سوارکاری «درساژ، پرش مسابقات صحرایی»*، ۱۳۶۴؛
- *اسب و سوارکاری*، ۱۳۶۵؛
- *آموزش سواری و تربیت اسب*، ۱۳۵۶؛
- *چوگان*، ۱۳۵۵؛
- *شناخت زیبایی و تناسب اندام اسب*، ۱۳۵۱.

۲. آثار ادبی (داستان، داستان کوتاه، و...):
- *کلاغ سیاه*، ۱۳۴۲؛
- *حماسهٔ سردرگم*، ۱۳۴۳؛
- *گرگ شب*، ۱۳۴۴؛
- *فرشته و شیطان*؛
- *با تو برمی‌گردم*؛
- *عطا کل*، ۱۳۴۶؛
- *سکه‌های بی‌ارزش*، ۱۳۵۶؛
- *در آنجا*، ۱۳۷۸.

۳. دستور زبان و واژه‌نامه مربوط به زبان کردی و فارسی:
- *دستور زبان کردی سنندجی*،
- *دستور زبان کردی (اورامی، سنندجی، کرمانشاهی، مهابادی)*؛
- *دستور زبان کردی شمال*؛
- *دستور کامل زبان کردی*؛

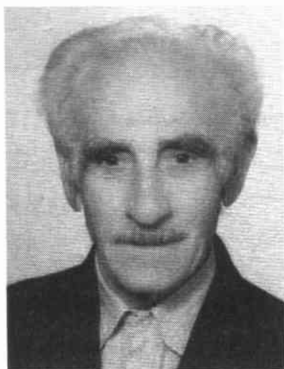
- *واژه‌نامهٔ کردی ـ فارسی*، ۱۳۶۰؛
- *واژه‌نامهٔ کردی ـ فارسی و فارسی ـ کردی* در دو جلد، ۱۳۷۳؛
- *واژه‌نامهٔ کردی ـ انگلیسی*، برای نخستین بار در دنیا.



برهان‌الدین عزّایازی (۱۳۰۸ش)

برهان‌الدین عزّایازی فرزند ملا فتاح عِزّالاسلام، متولد سال ۱۳۰۸ش است. او در هفت سالگی به مکتب ملا عبدالقادر رفت و قرآن کریم و گلستان و بوستان را آموخت و سپس به دبستان راه یافت و پایان‌نامهٔ تحصیل در دبستان را دریافت کرد. مدتی را در بازار به قپان‌داری و تحویل و تحول خواروبار و سبزی‌فروشی و میرزایی مغازه‌داران گذراند. مدتی هم غیر رسمی در دادگستری کرمانشاه به کار مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۳۸ش برای منشی‌گری دادگاه بخش شهرستان سنندج در دادگستری استخدام شد و مدتی نیز مسئولیت سرپرستی اتیام را در دادگستری به عهده داشت. او در سن ۶۵ سالگی در سال ۷۳ بازنشسته شد.

ایازی شخصی بود صبور و پرطاقت و در عین تنگدستی شاکر و دارای عزت نفس بود. او خطی زیبا داشت و چون مدتی در بازار با افراد مختلف کار کرده بود شناخت خوبی از مردم داشت و همین موضوع انگیزه‌ای شد تا کتابی در آداب و رسوم و شخصیت‌های مختلف سنندج بنویسد و در این کار در حد مطلوبی موفق شد. او کتاب را *آینهٔ سنندج* نام نهاد با این کار نام نیکی از خود به یادگار گذارد زیرا اثرش در حد خود ارزشمند و بااعتبار است.



سیدطاهر حسینی (۱۳۰۹ـ۱۳۸۱ش)

سید طاهر حسینی در سال ۱۳۰۹ش در ده «لون سادات» از توابع اورامانات چشم به جهان گشود. در اوان کودکی به مکتب‌خانه می‌رفت تا قرآن و بعضی کتب مذهبی ساده را که اغلب اشعار در مدح حضرت رسول(ص) و بیان اصول و فروع دین بود فرا گیرد. سپس به مدارس دینی روی آورد و در خانقاه «سیوه» مقدمات صرف و نحو و حساب و هندسه را فرا گرفت. بعداز آن به چند مدرسه دیگر رفت و آنگاه به شهرهای پاوه، سنندج، و سلیمانیه و مدرسهٔ بیاره وارد شد و چنان‌که خود معترف است در آن مدت (مدرسه بیاره) به توفیق فوق‌العاده نایل آمد. آخرالامر در خدمت عالم ربانی مرحوم ملا عبدالقادر صوفی در «بافی خیلان» شرفیاب شد و تحصیلات علوم دینی را در خدمت ایشان به پایان رساند. مدتی را در روستای

کانی ماران به کشاورزی و تدریس مشغول شد اما نتوانست به کارش ادامه دهد. با تحصیلات متفرقه دیپلم ادبی را دریافت کرد و موفق به اخذ گواهی افتا و تدریس از شورای عالی فرهنگ شد و سپس به اخذ دیپلم مدرسهٔ علوم منقول توفیق یافت. آنگاه در وزارت آموزش و پرورش به سمت آموزگاری استخدام شد.

در سال ۱۳۵۳ش در رشتهٔ زبان انگلیسی در دانشگاه تهران موفق به اخذ لیسانس شد و به تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان‌ها اشتغال یافت تا سرانجام از کار برکنار شد و به اجبار پنج سال در شهر جهرم اقامت گزید و به مطالعه و ترجمه روی آورد. وی سرانجام در سال ۱۳۸۱ش در سنندج دیده از جهان فرو بست.

بخشی از آثارش عبارت اند از:

۱. ترجمهٔ *قرآن مجید* به زبان کردی؛

۲. *برگ‌های زرین فقه مذهب امام شافعی*؛

۳. *راهنمای نسل جوان*؛

۴. *مختصری از زندگی یاران پیامبر* (ص)؛

۵. ترجمه و تحقیق *فقه السیره محمد غزالی*؛

۶. *معجزات احمدی*؛

۷. *اعجاز قرآن*؛

۸. *بزرگ‌ترین دلیل هستی و یگانگی خدا*؛

۹. *اخلاص و برادری در اسلام*؛

۱۰. *زندگی استاد بدیع زمان سعید نورسی*؛

۱۱. *در محضر* ترجمهٔ بسم‌الله امام محمد غزالی.

تمامی کتب فوق به چاپ رسیده است.

برخی از آثار چاپ نشدهٔ او از عنوان‌های زیر باید نام برد:

۱۲. *جانشینان پیامبر، ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز*؛

۱۳. ترجمهٔ *فقه مذاهب اربعه* در ۵ مجلد؛

۱۴. *در تاریک خانه تاریخ* رُمان تاریخی؛

۱۵. ترجمهٔ *تبسیط العقاید* حسن ایوب؛

۱۶. ترجمهٔ *صفوة التفاسیر*؛

۱۷. ترجمهٔ *تفسیر ابو جنیر*؛

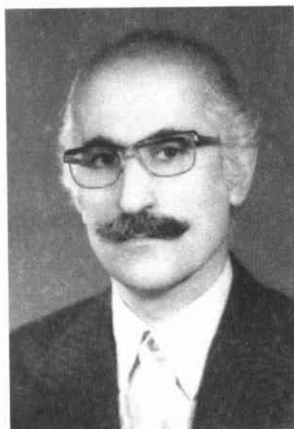
۱۸. ترجمهٔ *العقاید حسن البنا*؛

۱۹. *از پیام‌های پیامبر*؛

۲۰. *فقه الصیام*.

رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَ

خط سید طاهر حسینی



سیدعبدالمجید حیرت سجادی (۱۳۰۹ش)

سیدعبدالمجید حیرت سجادی فرزند مرحوم سید محمدباقر رکن‌الاسلام، در بهمن‌ماه ۱۳۰۹ش در سنندج پا به عرصهٔ وجود گذاشت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس سنندج به پایان رسانید و پس از اتمام دورهٔ سربازی به استخدام آموزش و پرورش کردستان درآمد و به تدریس در دبستان و دبیرستان‌های سنندج پرداخت. در سال ۱۳۳۷ش پس از موفقیت در کنکور، برای ادامهٔ تحصیل راهی تهران شد و در سال ۱۳۴۰ش موفق به دریافت لیسانس از دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران شد. سپس در سال ۱۳۴۷ش به اخذ گواهی‌نامه فوق لیسانس در رشتهٔ فقه و حقوق موفق شد. در سال ۱۳۵۷ش موفق به دریافت دکتری در رشتهٔ ادیان و عرفان شد. او سرانجام در سال ۱۳۶۵ش پس از حدود ۳۴ سال تدریس مداوم بازنشسته شد.

سجادی در سال ۱۳۷۲ش با پست سازمانی عضو هیئت علمی به استخدام دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری درآمد و تا این تاریخ به تدریس زبان انگلیسی، ادبیات فارسی، فقه، و دروس مربوط به رشتهٔ ادیان و عرفان و تفسیر عرفانی در آن دانشگاه اشتغال دارد و یک بار از طرف دانشگاه به عنوان استاد نمونه معرفی شده و از او تقدیر شده است.

وی همچنین دارای تألیفاتی به شرح ذیل است که به ترتیب چاپ و انتشار یافته است:

۱. *گله‌های یک معلم*؛

۲. پنج هزار نسخه گیاهی در دو جلد؛

۳. *دویست داستان تاریخی از صد کتاب*؛
۴. *مقابله با فتنه*؛
۵. *در سر منزل عنقا*؛
۶. *پیشینهٔ پیشینیان*؛
۷. *تلفن ناآشنا*.

عنوان: در سر منزل عنقا
نویسنده: دکتر سیّد عبد المجید حیرت سجادی
ناشر: نشر شکوفه‌های دانش
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹
چاپ: معراج
لیتوگرافی: مقدم
شابک: ۹-۰-۹۲۳۰۰-۹۶۴ ISBN 964-92300-0-9
قیمت: ۱۰۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش: ۳۷۲۴۷۳۲

☐ مرکز نشر فرهنگی رجاء
☐ چاپ اوّل :
☐ تعداد :
☐ لیتوگرافی : الوان
☐ چاپ و صحافی : پژمان
■ مقابل دانشگاه تهران * ابتدای ۱۲ فروردین
شماره ۲۳ * تلفن : ۶۴۶۴۵۹۱

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا
تهران ـ خیابان شریعتی، خیابان حقوقی، نبش
کوچه شهید علیمحمد کریمی، شماره ۱۳۵
تلفن: ۷۵۰۰۴۴۷

نام کتاب: دویست داستان تاریخی از صد کتاب
مؤلف: دکتر سید عبدالمجید حیرت سجادی
نوبت چاپ: اوّل، ۱۳۷۷
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: کوه‌نور
چاپ: جوانبخت
شابک: ۷-۹-۹۰۰۶۳-۹۶۴ ISBN 964-90063-9-7

قیمت ۱۰۰۰ تومان

طرح جلد: مهران مستوفی (معاونت هنری پاتیرام)
حروفچینی: (واحد حروفچینی پاتیرام)
نوبت چاپ: اول
تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۱
قیمت: ۱۲۰۰ تومان
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

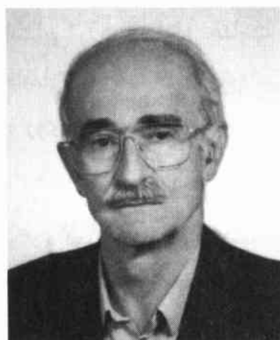
شابک: ۹-۰-۹۴۶۶۵-۹۶۴ ISBN 964-94665-0-9
ای.ای.ان ۹۷۸۹۶۴۹۴۶۶۵۰۷ EAN 9789649466507

تهران ـ خیابان انقلاب ـ خیابان رامسر ـ نبش کوچه سام
پلاک ۳۴ ـ طبقه ۲ ـ واحد ۴ ـ تلفکس: ۸۸۲۵۳۶۶
WWW.PATIRAM.Com
Info @ PATIRAM.Com

عنوان: مقابله با فتنه
نویسنده: دکتر سید عبدالمجید حیرت سجادی
ناشر: نشر شکوفه‌های دانش
طرح روی جلد: مریم ادب پرور
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹
چاپ: معراج
لیتوگرافی: مقدم
شابک: ۷-۱-۹۲۳۰۰-۹۶۴ ISBN 964-92300-1-7
قیمت: ۸۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش: ۳۷۲۴۷۳۲

☐ مرکز نشر فرهنگی رجاء
☐ چاپ اوّل
☐ تعداد :
☐ لیتوگرافی : الوان
☐ چاپ و صحافی : پژمان
■ مقابل دانشگاه تهران * ابتدای ۱۲ فروردین
شماره ۲۳ * تلفن : ۶۴۶۴۵۹۱



محمدرؤوف توکلی (۱۳۰۹ش)

محمدرؤوف توکلی فرزند نصرالله، در تاریخ بیست و پنجم محرم ۱۳۴۹ق برابر ۱۳۰۹ش در روستای قاضی بذر واقع در باختر شهر بانه که تا چند دهه پیش (بەرؤژه) نامیده می‌شد، دیده به جهان گشوده است. وی از طایفهٔ قاضی بانه و از نوادگان مولانا موسی توکلی متوفی ۱۰۲۷ق است که نسبش به سیدمحمد مشهور به پیرخضر شاهویی می‌رسد.

او در سال ۱۳۱۶ش در سن هفت‌سالگی به تنها دبستان پسرانهٔ شهر بانه (دبستان پهلوی) فرستاده شد. در سال‌های مصادف با جریان جنگ دوم جهانی و تخریب دبستان و سوختن شهر بانه در سال ۱۳۲۳ش توسط محمدرشیدخان او از تحصیل باز ماند. در ماه آذر ۱۳۲۶ش تحصیل را از سرگرفته و در خرداد ۱۳۲۷ش به دریافت گواهینامهٔ ششم ابتدایی نائل شده است و پاییز همان سال به عنوان آموزگار به استخدام فرهنگ بانه در آمده است. تحصیلات متوسطه را هم ضمن کار معلمی به طور خصوصی ظرف شش سال به پایان برده و در سال ۱۳۴۱ش در رشتهٔ ادبی دیپلم گرفته است. در سال تحصیلی ۱۳۴۳ـ۱۳۴۴ش دورهٔ مدیریت و راهنمایی تعلیمات ابتدایی را در سازمان تربیت معلم تحقیقات تربیتی در تهران گذرانیده است و در شهریور سال ۱۳۴۴ش به آموزش و پرورش شهرستان ری در حومهٔ تهران تبعید شده است. او در دیماه سال ۱۳۵۰ش باز هم همزمان با کار معلمی ظرف سه سال و نیم در رشتهٔ فقه شافعی و مبانی حقوق اسلامی از دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی وابسته به دانشگاه تهران دانشنامهٔ کارشناسی گرفته است و سرانجام در مهر ۱۳۵۸ش پس از سی سال و نه ماه بازنشسته شده و به بانه بازگشته است اما در پائیز ۱۳۵۹ش به علت جنگ‌های داخلی و هجوم عراق به ایران و ناآرامی منطقه به تهران عودت کرده است.

وی به مطالعه کتاب و نوشتن مقالات و تألیف کتاب‌های تاریخی و تصحیح نسخه‌های خطی علاقه‌مند است. از کارهای او تألیف *جغرافیا و تاریخ بانه*، *تاریخ تصوف در کردستان*، و *چهار امام اهل سنت و جماعت*، و تصحیح *حدیقهٔ ناصریه* و *مرآة الظفر*، *بدایع اللغه* و *عشایر و ایلات کرد* از علی‌اکبر وقایع‌نگار، تصحیح *سیر الاکراد* از عبدالقادر بابانی، تصحیح و ترجمهٔ *تهذیب الکلام* تفتازانی از فخرالدین رودباری و ترجمهٔ *جنبش ملی کرد در ترکیه* از کردی به فارسی اثر احسان نوری‌پاشا که ملا جمیل بندی روژبیانی آن را از ترکی به کردی ترجمه کرده بود.

او اکنون هم در تهران به کار تحقیقات تاریخی و تصحیح متون خطی مشغول است. مقالاتی هم به فارسی و کردی در مطبوعات از وی به چاپ رسیده است.

غلامحسین ادریسیان (۱۳۱۰ش)

غلامحسین ادریسیان فرزند ابوالمحمد در اول شهریورماه ۱۳۱۰ش در سنندج به دنیا آمد. پدرش که یکی از خیاطان بنام سنندج بود که در سن ۵۴ سالگی درگذشت و مادرش خانه‌دار بود. والدین او به زحمت امکانات لازم برای تحصیل او و دو برادر و یک خواهر کوچکترش را فراهم می‌کردند. او تحصیلات دورهٔ



ابتدایی را در دبستان هدایت سنندج گذراند. معلم کلاس اول او پیرمرد فاضلی بود به نام آقای شهابی که با خط خوب خود بیت زیر را نوشته بود و روی دیوار نصب کرده بود.

خشت اول چون نهد معمار کج تا به آخر می‌رود دیوار کج

و دورهٔ تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شاهپور سنندج در رشتهٔ طبیعی (تجربی) به پایان رساند. اوتعطیلات تابستان در کارگاه خیاطی پدرش‌کار می‌کرد و در سال‌های آخر دبیرستان به تدریس خصوصی می‌پرداخت. سالی که به دریافت دیپلم متوسطه نایل شد پدرش فوت کرد و در آن سال نتوانست در دانشگاه به تحصیل خود ادامه دهد، لذا درخواست استخدام به اداره فرهنگ سنندج داد و به تدریس در یک دبستان مشغول شد. بعد از دو ماه به او اطلاع دادند که در تهران با استخدام شما موافقت نشده است.

سال بعد در آزمون ورودی دانشگاه تهران شرکت کرد و در دانشکدهٔ داروسازی پذیرفته شد. او در دورهٔ تحصیل در دانشگاه با تدریس خصوصی، کار در آزمایشگاه بیمارستان شهرداری، و دریافت کمک مختصری از برادر کوچکترش که معلم شده بود امرارمعاش می‌کرد.

در سال ۱۳۳۴ش زمانی که دانشجوی داروسازی بود، سازمان همکاری بهداشت برای پیشگیری و مبارزه با آبله گروه‌های سیار آبله‌کوبی را که بیشتر اعضای آن دانشجویان پزشکی بودند، برای واکسیناسیون در تهران و شهرهای اطراف مانند قم راه انداخته بود. او هم در این برنامه شرکت داشت.

بعد از دریافت دکتری داروسازی در ششمین دورهٔ عالی مالاریولوژی که در انستیتو پارازیتولوژی و مالاریولوژی دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران (دانشکدهٔ بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، دانشگاه علوم پزشکی ایران فعلی) تشکیل شد شرکت کرد و بعد از گذراندن دوره نظری و عملی آزمایشگاهی جهت انجام عملیات صحرایی ابتدا به شوش دانیال در خوزستان و بعد از آن به ملایر رفت. تعداد شرکت‌کنندگان در این دوره حدود ۲۰ نفر بودند.

خدمت نظام را طی سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ش در پادگان آموزشی سلطنت‌آباد انجام داد و با توافق بهداری ارتش بعد از ظهرها در انستیتو مالاریولوژی به کار آزمایشگاهی مالاریا مشغول بود.

در سال ۱۳۳۹ش از طرف انستیتو همراه یک گروه مطالعاتی برای بررسی وضع مالاریا به مناطق مالاریاخیز بیرجند و جیرفت رفت. وظیفهٔ او در این گروه کارهای میکروسکوپی مالاریا و تشخیص آزمایشگاهی در افراد مشکوک به ابتلاء به این بیماری و درمان بیماران مالاریایی بود.

تحصیلات دانشگاهی

- دکتری داروسازی در دانشکدهٔ داروسازی دانشگاه تهران در سال‌های ۱۳۳۱تا ۱۳۳۶ش؛
- دورهٔ تخصصی علوم آزمایشگاهی بالینی در دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران در سال‌های ۱۳۴۲-

۱۳۴۴ش؛
ـ ماستر علوم (MSc) انگل‌شناسی پزشکی در دانشکدهٔ بهداشت و پزشکی گرمسیری لندن در ۱۹۶۸ـ ۱۹۶۹.

شرکت در دوره‌های کوتاه‌مدت

ـ دورهٔ عالی مالاریالوژی در انستیتو پارازیتولوژی و مالاریالوژی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران (۱۳۳۶ش).
ـ دورهٔ عالی ریشه‌کنی مالاریا در مرکز آموزش بین‌المللی ریشه‌کنی مالاریا در کشور جامائیکا (۱۳۴۲ش).
ـ دورهٔ کشت انگل مالاریا در انستیتو گورگاس مموریال در کشور پاناما در سال ۱۳۵۸ش.
ـ بازدید، کارآموزی، و شرکت در کارگاه‌های مالاریا، لیشمانیوز و بعضی دیگر از بیماری‌های تک‌یاخته‌ای در کشورهای انگلستان، هلند، بلژیک، سوئیس و تونس در سال‌های ۱۳۴۸، ۱۳۵۱، ۱۳۵۴، و ۱۳۷۱ش.

مشاغل و مسئولیت‌ها

ـ شروع خدمت با سمت دستیار تحقیقاتی از اول شهریور ۱۳۳۶ش در انستیتو پارازیتولوژی و مالاریالوژی و ادامهٔ خدمت و گرفتن ترفیع در همان موسسه ـ که در سال ۱۳۴۵ش تحت عنوان دانشکدهٔ بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی توسعه یافت ـ با مراتب استادیاری، دانشیاری، و استادی تمام‌وقت به ترتیب در سال‌های ۱۳۴۳، ۱۳۴۸، و ۱۳۵۵ش؛
ـ سرپرستی واحد تک‌یاخته‌شناسی پزشکی گروه انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی پزشکی از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۸۰ش و همچنین [مدیریت] بعضی از دوره‌های آموزشی این گروه را به عهده داشتم. بازنشستگی در اول شهریورماه ۱۳۸۰ش در سن ۷۰ سالگی پس از ۴۴ سال خدمت.

فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی

ـ آموزش دانشجویان و کارکنان فنی پزشکی و بهداشتی در سطوح و مقاطع مختلف از کاردانی علوم آزمایشگاهی تا دورهٔ دکتری تخصصی (PhD)؛
ـ تخصص انگل‌شناسی پزشکی، علوم آزمایشگاهی و میکروبیولوژی در دانشکدهٔ بهداشت، پزشکی و داروسازی در زمینهٔ انگل‌شناسی و بیماری‌های انگلی تک‌یاخته‌ای به ویژه مالاریا و لیشمانیوز؛
ـ تدریس در دوره‌های ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی گواهی عالی بهداشت عمومی (MPH) و دورهٔ عالی مالاریولوژی که در دانشکدهٔ بهداشت و مرکز آموزش و تحقیقات بهداشتی بندرعباس برگزار شده اند؛
ـ استاد راهنما و استاد مشاور ۱۲۰ پایان‌نامهٔ دانشجویی در مقاطع کارشناسی ارشد، دکتری تخصصی (PhD)، و تخصص انگل‌شناسی پزشکی.
ـ انجام مطالعات آزمایشگاهی و صحرایی در زمینه‌های انگل‌شناسی، تشخیص آزمایشگاهی، اپیدمیولوژی و درمان بیماری‌های ناشی از تک‌یاخته‌های خونی و نسجی به‌ویژه مالاریا و لیشمانیوز (سالک و کالاآزار) در روستاها و مناطق بومی این بیماری‌ها در مناطق مختلف ایران؛

ـ مجری یا همکار حدود ۳۰ طرح تحقیقاتی در زمینهٔ بیماری‌های مالاریا و لیشمانیوز که تعدادی از آنها با همکاری و حمایت سازمان بهداشت جهانی انجام گرفته است.
از نتایج و یافته‌های مطالعاتی که با کمک همکاران و دانشجویان انجام گرفته اند و در تشخیص، بررسی اپیدمیولوژی و درمان بیماری‌های مالاریا و لیشمانیوز به طور معمول از آنها استفاده می‌شود، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:
ـ راه‌اندازی و استفاده از تست‌های سرولوژی ایمونوفولوئورسانس (IFA)، الیزا (ELISA) و آگلوتیناسیون مستقیم (DAT) برای اولین بار در ایران به ترتیب در سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۴۹ و ۱۳۶۷ش برای تشخیص و بررسی سرواپیدمیولوژی بیماری‌های ناشی از تک‌یاخته‌های خونی و نسجی شایع در ایران؛
ـ کشت مداوم پلاسمودیوم فالسیپاروم و تهیهٔ آنتی‌ژن مالاریا برای بررسی سرواپیدمیولوژی این بیماری برای اولین بار در ایران در سال ۱۳۶۰ش؛
ـ استفاده از روش الیزا در تعیین خونخواری پشه‌ها از انسان و حیوانات برای اولین بار در دنیا در سال ۱۳۶۰ش؛
ـ راه‌اندازی یک روش ساده برای تهیهٔ نمونه از جوندگان به منظور تشخیص پارازیتولوژی سالک برای اولین بار در دنیا در سال ۱۳۶۱ش؛
ـ تعیین میزان حساسیت پلاسمودیوم فالسیپاروم به داروی کلروکین و گزارش اولین مورد مقاومت دارویی در ایران در سال ۱۳۶۲ش.

آثار و انتشارات

مقالات علمی

استاد ادریسیان بیش از ۶۵ مقاله در مجلات علمی بین‌المللی و داخلی و نیز همایش‌های بین‌المللی (به زبان انگلیسی) منتشر کرده است و نیز ۲۲ مقاله در نشریات و مجلات علمی داخلی در زمینهٔ انگل‌شناسی و بیماری‌های انگلی تک‌یاخته‌ای به‌ویژه مالاریا و لیشمانیوز (سالک و کالاآزار) نوشته است.

کتاب

ـ کتاب *راهنمای میکروسکوژی مالاریا* که توسط دکتر احمد حاجیان و دکتر غلامحسین ادریسیان ترجمه و تدوین شده است و به عنوان تک‌نگاری علمی شمارهٔ ۲۶ انستیتو پارازیتولوژی و مالاریولوژی در سال ۱۳۴۲ش چاپ شده است. این کتاب ترجمهٔ منوگراف ۱۹۶۰ سازمان بهداشت جهانی (WHO/MEM /2) است که کتاب جامعی برای تشخیص آزمایشگاهی میکروسکوپی مالاریا است؛
ـ کتاب *تک‌یاخته‌شناسی پزشکی* که توسط دکتر غلامحسین ادریسیان، دکتر مصطفی رضائیان، دکتر مهدی قربانی، دکتر حسین کشاورز، و دکتر مهدی محبعلی تألیف شده و انتشارات دانشگاه علوم پزشکی تهران در سال ۱۳۸۶ش آن را منتشر کرده است. این کتاب در زمینهٔ انگل‌شناسی و بیماری‌های انگلی برای دانشجویان و دانش‌آموختگان گروه علوم پزشکی تهیه شده است.

عضویت در انجمن‌ها و کمیته‌های علمی ملی و بین‌المللی

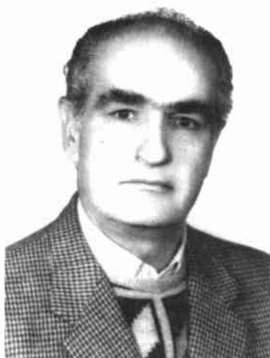
ـ عضو کمیتهٔ کشوری مالاریا در وزارت بهداشت، درمان، و آموزش پزشکی تا سال ۱۳۸۰ش؛
ـ عضو هیئت مؤسس و هیئت مدیرهٔ انجمن علمی انگل‌شناسی ایران و رییس انجمن در سه دوره؛
ـ عضو وابستهٔ گروه علوم پایهٔ پزشکی فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران؛
ـ عضو و دبیر هیئت ممتحنه و ارزشیابی رشتهٔ انگل‌شناسی پزشکی شورای آموزش علوم پایهٔ پزشکی، بهداشت، و تخصصی؛
ـ عضو پانل مشورتی کارشناسان مالاریای سازمان بهداشت جهانی تا سال ۲۰۰۸؛
ـ عضو و دبیر محلی انجمن سلطنتی پزشکی گرمسیری و بهداشت انگلستان در ایران؛
ـ سردبیر مجلهٔ انگل‌شناسی ایران به زبان انگلیسی.

نشان‌های افتخار

افتخارات، نشان‌ها، و جوایزی که استاد ادریسیان کسب کرده‌اند به این شرح است

ـ استاد ممتاز دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی ـ درمانی تهران در سال ۱۳۷۱ش؛
ـ محقق نمونهٔ وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در سال ۱۳۷۴ش؛
ـ انتخاب به عنوان پیش‌کِسوت نمونهٔ علوم پزشکی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی ـ درمانی تهران در سال ۱۳۷۸ش؛
ـ انتخاب به عنوان یکی از پزشکان نمونهٔ سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۹ش؛
ـ استاد پیش‌کسوت و تقدیرشده در دومین همایش تقدیر از دانشجویان و دانشگاهیان دانشگاه علوم پزشکی تهران در سال ۱۳۸۰ش؛
ـ انتخاب به عنوان استاد پیش‌کسوت رشتهٔ علوم آزمایشگاهی و انجمن‌های مرتبط با علوم آزمایشگاهی در سال ۱۳۸۳ش؛
ـ برگزاری بزرگداشت استاد به عنوان یکی از پیش‌کسوتان عضو مسئول هیئت ممتحنه و ارزشیابی رشتهٔ انگل‌شناسی شورای آموزش علوم پایه پزشکی در سال ۱۳۸۳ش؛
ـ تقدیر از استاد به مناسبت سال‌ها شرکت فعال در برنامه‌های آموزشی و پژوهشی مالاریا به منظور کنترل این بیماری و ارتقای سلامت جامعه در ایران در سال ۱۳۸۴ش در تهران و ایضاً در سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۸۷ش.

اسعد شیخ‌الاسلامی (۱۳۱۱ش)



اسعد شیخ‌الاسلامی در سال ۱۳۱۱ش در شهرستان سنندج به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان جا به پایان رساند. سپس برای ادامهٔ تحصیل به تهران آمد و در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ثبت نام کرد و به اخذ درجهٔ لیسانس در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی نائل شد. در خلال همین ایام نزد پدرم حاج سیدمحمد، شیخ‌الاسلام کردستان به کسب علوم و معارف اسلامی رایج در آن زمان پرداخت و به دریافت گواهی افتا و تدریس از عالم فاضل مرحوم ملا محمود، مفتی کردستان و مرحوم پدرش مفتخر شد. در سال ۱۳۳۶ش وارد دانشکده الهیات و معارف اسلامی شد و به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ منقول سابق (فقه و مبانی حقوق اسلامی فعلی) نائل شد.

در این مدت به عنوان دبیر دبیرستان‌های دارالفنون و امیرکبیر تهران مشغول بوده و از سال ۱۳۴۶ش استادیار دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی برای تدریس فقه شافعی بوده است. سرپرست امور آموزشی و پژوهشی و سرپرست امور دانشجویی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی نیز بوده و در سال ۱۳۵۶ به معاونت دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی برگزیده شده و تا سال ۱۳۵۸ش در این سمت بوده است. او تا اوایل سال ۱۳۵۹ش سرپرست دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی نیز بوده است. وی همچنین در مقام مدیر گروه آموزشی رشتهٔ فقه شافعی از سال ۱۳۶۹ تاکنون و عضو هیئت امنای دانشگاه‌های منطقه غرب کشور از سال ۱۳۷۰ تاکنون و مشاور رئیس جمهور و عضو گروه مشورتی اهل سنت خدمت کرده است.

از فعالیت‌های علمی او می‌توان به تألیف کتاب‌های زیر اشاره کرد:

ـ *تحقیقی در مسائل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی*. ناشر چاپ اول انتشارات دانشگاه تهران و ناشر چاپ دوم انتشارات امیرکبیر؛

ـ *ازدواج و پایان آن در مذاهب اهل سنت*، تهران: نشر دانشگاهی؛

ـ *احوال شخصیه (ارث، وصیت و وصایت)*، تهران: انتشارات سمت؛

ـ *سیری اجمالی در اندیشه‌های کلامی معتزله و اشاعره*، در دست چاپ.

وی همچنین چندین مقالهٔ تحقیقی در نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران (مقالات و بررسی‌ها) به زبان (فارسی، عربی، و انگلیسی) به چاپ رسانده است و راهنمایی و مشاورهٔ ده‌ها پایان‌نامهٔ دکتری و کارشناسی ارشد در دانشگاه‌های تهران را به عهده داشته است و به سفرهای علمی متعددی رهسپار شده است؛ از جمله:

مسافرت به ایالات متحدهٔ امریکا (دانشکده حقوق و الهیات هاروارد) به منظور استفاده از فرصت مطالعاتی به مدت یکسال (۱۳۵۲ـ۱۳۵۳ش)؛ شرکت در کنگرهٔ جهانی ادیان در دانشگاه لانکاستر انگلستان در ۱۳۵۴ش و شرکت در سمینار ادیان الهی؛ مسافرت به لندن از طرف دانشگاه تهران به

منظور بررسی قرآن‌های خطی موزهٔ بریتانیا؛ مسافرت به آمریکا به دعوت انجمن خاورمیانه وابسته به دانشگاه هاروارد و شرکت در سمیناری در خصوص ارث در قوانین امریکا و تطبیق آن با احکام ارث در اسلام در سال ۱۳۶۹ش؛ دعوت به دانشکدهٔ حقوق دانشگاه هاروارد به منظور سخنرانی و شرکت در جلسهٔ پرسش و پاسخ در خصوص بررسی نکات برجسته احکام اسلام و قوانین ایالات متحده امریکا در زمینهٔ توریث. همچنین باید از سخنرانی‌های او در مجامع و کنگره‌های مختلف داخلی یاد کرد.

او از محضر استادان بزرگواری چون حاج سیدمحمد، شیخ‌الاسلام کردستان، ملا محمود مفتی کردستان، عبدالحمید بدیع‌الزمانی کردستانی، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، دکتر محمد محمدی، ابراهیم پورداود، تقی‌زاده، محمود شهابی، جلال همائی، عبدالحسین زرین‌کوب، فاضل تونی، ذبیح‌الله صفا، و حسین خطیبی بهره برده است و هم‌اکنون نیز عضو هیئت علمی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی با درجه استادی است و در ضمن در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران نیز درس احوال شخصیهٔ اهل سنت را تدریس می‌کند.

در بهار سال ۱۳۲۹ش بنا به پیشنهاد پدر او شورای دانشگاه تهران کرسی فقه شافعی و حنفی را در دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تصویب کرد و از پدر او که در آن زمان شیخ‌الاسلام کردستان بود دعوت کرد تا تصدی این دو کرسی و تدریس فقه و اصول شافعی و حنفی را به عهده بگیرد. پذیرش دانشجویان برای تحصیل در این رشته در دانشکده و درس فقه شافعی و حنفی ابتدا از میان داوطلبان دیپلم و همچنین طلابی که به دریافت گواهی افتا و تدریس خاص اهل سنت ـ که معادل دیپلم بود ـ از مراجع ذی‌صلاح نائل شده بودند، انتخاب می‌شدند. البته در سایر دروس با دانشجویان اهل تشیع مشترک بودند و فقط فقه و اصول را نزد استاد شافعی مذهب می‌خواندند. این روند تا سال ۱۳۶۸ش ادامه داشت و هر سال چند نفر از دارندگان دیپلم متوسطه (سنی مذهب) از طریق آزمون سراسری برای ادامهٔ تحصیل به دانشکده الهیات می‌آمدند و درس فقه و اصول شافعی یا حنفی را امتحان می‌دادند. در همین سال او از طریق دانشگاه تهران به شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد کرد که این دو کرسی را به دو رشته تحصیلی ارتقا دهند؛ رشتهٔ فقه شافعی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران برای دانشجویان شافعی‌مذهب و رشتهٔ فقه حنفی در دانشگاه مشهد برای دانشجویان حنفی‌مذهب. خوشبختانه با این پیشنهاد موافقت شد و مصوبهٔ آن برای اجرا به دانشگاه‌های تهران و مشهد ابلاغ شد. در نتیجه پس از اقدامات اولیه و انجام مقدمات لازم، رشتهٔ فقه شافعی عملاً در سال تحصیلی ۶۸ ـ ۶۹ ش در دانشکدهٔ الهیات تأسیس شد. با تصویب این گروه آموزشی، دانشکدهٔ الهیات که تا آن زمان دارای پنج رشته تحصیلی بود دارای شش رشته شد و هر سال از طریق آزمون سراسری ۲۰ نفر برای تحصیل در این گروه (مقطع کارشناسی) گزینش و به تحصیل مشغول می‌شوند. در سال تحصیلی ۷۴ـ ۷۵ش بنا به تقاضای دانش‌آموختگان مقطع کارشناسی این رشته و پی‌گیری‌های مجدانه او مقطع کارشناسی ارشد نیز تأسیس شد و از آن پس هر سال ۷ نفر از طریق آزمون سراسری و از میان فارغ‌التحصیلان کارشناسی فقه شافعی برای ادامه تحصیل در این رشته پذیرفته می‌شوند. از آنجا که رشتهٔ فقه شافعی منحصراً در

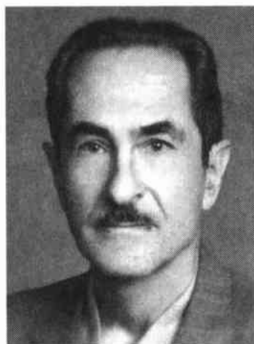
دانشگاه تهران وجود داشت، او بر آن شد که برای تأمین کادر هیئت علمی متخصص در فقه شافعی مبادرت به تأسیس مقطع دکتری در این رشته کند پس از گذراندن مسیر قانونی سازمان گسترش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دورهٔ دکتری را تصویب و به دانشگاه تهران ابلاغ کرد و در سال تحصیلی ۸۳ ـ ۸۲ از طریق آزمون اختصاصی دانشکدهِ دانشجوی دورهٔ دکتری پذیرفته می‌شود. هم‌اکنون این گروه ۳ عضو هیئت علمی و ۵ عضو مدعو از فضلا و علمای شافعی‌مذهب دارد.

تا زمان تصویب رشته فقه شافعی و حنفی و برگزاری آزمون آن در سال ۱۳۶۷ش، ملاک ارزش تحصیلی طلاب و روحانیون اهل سنت اعم از شافعی و حنفی دارا بودن گواهی افتا و تدریس ـ که به منزلهٔ گواهی اجتهاد در مذهب امامیه است ـ از مراجع ذی صلاح مذهبی بود. شورای عالی وزارت آموزش و پرورش (فرهنگ سابق) دو نفر را برای صدور گواهی افتا و تدریس صلاحیت‌دار تشخیص داده بود، یکی حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستان و دیگری ملا محمود مفتی کردستان. ارزش این گواهی معادل دیپلم متوسطه بود و از سال ۱۳۴۰ش به بعد که مدرک ورود به دانشگاه دیپلم شناخته شد، این گواهی فقط از نظر استخدامی کاربرد داشت و ارزش خود را برای ورود به آزمون سراسری از دست داد. بی‌تردید این اقدام موجبات رضایت کلیهٔ روحانیون اهل سنت را فراهم ساخت. چه به این ترتیب تحصیلات آنان از طریق یک مرجع رسمی و دانشگاهی (دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران) ارزشیابی می‌شود و به این ترتیب تبلیغات سوء دشمنان خنثی می‌شود و مدرسان و طلاب سنی‌مذهب را به کار دولت مستظهر می‌سازد.

این آزمون طبق مصوبه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور سالی یکبار برگزار می‌شود. از سال ۱۳۶۷ش تا امسال جمعاً ده دوره آزمون برگزار شده است که ۸ دورهٔ آن از سطوح یک و دو و ۲ دورهٔ آن سطح سه بوده است. تعداد داوطلبان برای سطح یک و دو نیز هر سال در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بوده اند. داوطلبان سطح یک باید از حوزهٔ علمیه یا مدرسه‌ای که در آن مشغول تحصیل بوده اند یک گواهی ارائه دهند و برای شرکت در سطوح دو و سه و چهار باید مدرک قبولی مقطع پیشین را همراه داشته باشند. مراتب از طریق آگهی در روزنامه‌های کثیرالانتشار در دو نوبت به اطلاع داوطلبان می‌رسد. در این آگهی مدارک مورد نیاز، مواد و منابع آزمون برای پیروان هر دو مذهب و سایر شرایط لازم قید می‌شود. آزمون را رأساً دانشکدهٔ الهیات برگزار می‌کند و از نمایندگان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و دانشگاه تهران به منظور نظارت بر آزمون دعوت می‌شود.

حسین معین‌وزیری (۱۳۱۳ش)

حسین معین‌وزیری در سنندج به دنیا آمده است و تحصیلات ابتدایی را در دبستان تربیت و ۱۵ بهمن سنندج، و کلاس‌های سوم و چهارم دبستان را در دبستان حافظ قروه طی کرده است. او تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شاهپور سنندج و تحصیلات دورهٔ لیسانس و فوق لیسانس را در دانشگاه تهران گذرانده است؛ همچنین دکتری تروازیم سیکل (تخصص: سنگ‌شناسی ـ آتشفشان‌شناسی)



و دکتری دولتی (تخصص: آتشفشان‌های دوران‌های سوم و چهارم در ایران) را از پاریس جنوبی (orsay) دریافت کرده است.

معین‌وزیری از سال ۱۳۳۴ش تا سال ۱۳۴۵ش آموزگار دبستان و سپس دبیرستان‌های تهران، سنندج، و سقز بوده است. از سابقهٔ فعالیت‌های آموزشی و تدریس او در آموزش عالی و دانشگاه‌ها این موارد را باید برشمرد:

ـ از سال ۱۳۴۵ش تا ۱۳۵۲ش دبیر آزمایشگاه و مربی در دانشسراهای تهران؛

ـ از سال ۱۳۵۲ش تا ۱۳۵۷ش استادیار دانشسرای عالی؛

ـ از سال ۱۳۵۷ش تا ۱۳۶۷ش دانشیار دانشگاه تربیت معلم تهران (دانشسرای عالی سابق)؛

ـ از سال ۱۳۶۷ش تا مهر ۱۳۷۹ش استاد دانشسرای عالی و دانشگاه تربیت معلم؛

ـ تدریس در دپارتمان زمین‌شناسی دانشگاه اورسای (orsay) به عنوان دانشیار (maitre assistant associ) از سپتامبر ۱۹۸۴ (۱۳۶۳ش) تا اکتبر ۱۹۸۵ (۱۳۶۴ش)؛

ـ در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) مجدداً ۳ ماه به‌عنوان پروفسور مدعو professeur invit به اورسای دعوت شده و در آنجا تحقیقات مشترکی انجام داده است.

معین‌وزیری چهار جلد کتاب در زمینهٔ سنگ‌های آذرین و دگرگونی و نیز در خصوص فعالیت‌های ماگمائی در ایران، تألیف کرده است و تاکنون راهنمایی شش رسالهٔ دکتری و نوزده رسالهٔ کارشناسی ارشد را در دانشگاه تربیت معلم بر عهده داشته است. او از اول مهر ۱۳۷۹ با رتبهٔ ۱۹ استادی بازنشسته شده است.



یدالله روشن اردلان (۱۳۱۵ش)

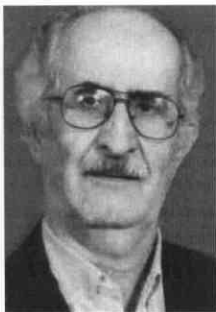
یدالله روشن اردلان فرزند مرحوم سیف‌الله‌خان و او فرزند دوم محمدعلی‌خان ملقب به ضیاءالدیوان است و مادرش مرحومه طلعت خانم فرزند اسدالله‌خان مشهور به آقاخان است. پدر و مادر هر دو از نواده‌های سبحان وردی‌خان اول‌اند.

یدالله در اسفندماه ۱۳۱۵ش در روستای قاضی‌جوب که از جملهٔ املاک پدرش بود، به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در مکتب خصوصی و تحت تعلیم ملا فخرالدین فراگرفت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دهگلان و سنندج، و همدان گذراند و دو سال آخر دبیرستان را در دبیرستان میرافضلی تهران سپری کرد. در مدت تحصیل در تهران در اثر علاقه و تمرین در فوتبال در ردیف نام‌آورانی چون بیاتی‌ها، کوزه‌کنانی، و عارف قرار گرفت و عضو ثابت تیم جوانان و دستهٔ اول باشگاه تاج و تیم ملی بود. در سال ۱۳۳۹ش با مدرک دیپلم به استخدام وزارت دارایی درآمد و چندی بعد در آموزشگاه عالی وزارت دارائی که بعداً به دانشکده امور اقتصاد و دارایی تغییر نام یافت، به تحصیل پرداخت و با موفقیت آن را به پایان برد.

پس از سال‌ها خدمت در وزارت دارایی در مقام ریاست سرپرستی ادارات، نمایندگی دادستان تهران، نمایندگی کمیسیون مالیاتی، ممیز حوزه‌های مالیاتی، کارشناسی، سرممیزی مالیات‌های تهران، ریاست کمیسیون رسیدگی به شکایات نخست وزیر، و سرپرست عملیات بانکی بازنشسته شد و به انتخابات روی آورد و داوطلب نمایندگی مجلس شورا از قروه شد. گویا به علت اخلال در شمارش آرا در این راه موفق نشد. از آن پس به ترجمهٔ کتاب *تاریخ کرد و کردستان* تألیف مورخ مشهور مرحوم محمدامین زکی‌بیگ به زبان فارسی پرداخت و آن را در دو مجلد چاپ کرد.

از کارها و آثار پرارزش وی تهیهٔ شجره‌نامهٔ خاندان کهن اردلان است. او طی ده سال زحمت پیاپی با بهره‌گیری از خط و نقاشی و طراحی خود این شجره‌نامه را به صورت یک تابلوی نقاشی رنگی زیبا خلق کرد. به طوری که نظیر این کار ارزنده در هیچ جای دنیا انجام نشده است. در این شجره‌نامه انساب ۳۰ نسل در قریب به نه قرن بررسی شده است و ده هزار نام در آن ذکر شده است. تصویر کوچک این شجره‌نامه در کتابخانه ملی و کتابخانهٔ دانشگاه تهران به ثبت رسیده است و نمونهٔ آن در موزه‌های کلات نادری و موزه سنندج و در اماکن فرهنگی و منازل بسیاری از خانواده‌ها موجود است.

پرویز فرهودی مقدم (۱۳۱۵ش)



پرویز فرهودی مقدم ملقب به اقبال، فرزند مرحوم محمدکاظم و مرحومه زینب خانم است. فرهودی مقدم متولد سال ۱۳۱۵ در شهر سنندج و دارای همسر دو فرزند ذکور است. تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه را تا سال پنجم دبیرستان در سنندج و سال ششم ریاضی را در شهر کرمانشاه طی کرده است و تحصیلات عالی را در دانشسرای عالی تهران در رشتهٔ ریاضی به پایان رسانده است. او مدت سی سال و چند ماه در شهرهای سقز و تهران در دبیرستان‌های البرز، خوارزمی، رشد، و... و تربیت معلم شهید شرافت به تدریس ریاضیات اشتغال داشته است و به موازات آن به عنوان عضو شورای ریاضی و گروه مؤلفان کتاب‌های درسی در سازمان پژوهش وزارت آموزش و پرورش و نیز به عنوان مدرس در آموزش و پرورش ضمن خدمت این وزارت‌خانه خدمت کرده است.

کتاب‌هایی که افتخار شرکت در برنامه‌ریزی و تألیف آنها را داشته عبارت اند از:

- کتاب‌های *ریاضیات* دورهٔ ابتدایی؛
- کتاب‌های *ریاضیات* دورهٔ راهنمایی؛
- *ریاضیات* دورهٔ فنی و حرفه‌ای؛
- *تمرین ریاضیات* دورهٔ راهنمایی؛
- *هندسه ۲* برای دبیرستان و داوطلبان کنکور؛
- *هندسه ۱* (در دست تألیف).

محمدصالح سعیدی (۱۳۱۷ ش)



محمدصالح سعیدی فرزند کریم، متولد سال ۱۳۱۷ش در روستای آویهنگ منطقهٔ ژاورووددر مریوان است. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه به پایان رساند. سپس از راه طلبگی مطابق معمول و مرسوم اهل سنت در شهرها و روستاهای اطراف به تحصیل علوم قدیمه پرداخت و پس از پایان تحصیلات در سال ۱۳۴۲ش طی امتحانی رسمی زیر نظر علمای طراز اول آن زمان ـ که در مسجد جامع سنندج به عمل آمد ـ به اخذ گواهی افتا در مذهب شافعی نایل شد و در همان سال با شرکت در امتحانات متفرقه موفق به اخذ دیپلم ادبی شد و به خدمت آموزش و پرورش درآمد و در روستاهای بخش اسدآباد همدان به آموزگاری پرداخت. وی در سال ۱۳۵۲ش به دانشگاه تهران راه یافت و در رشتهٔ زبان و ادبیات عرب مشغول تحصیل شد و پس از اخذ گواهی لیسانس در دبیرستان‌های سنندج به تدریس پرداخت تا این که در سال ۱۳۷۴ به افتخار بازنشستگی نایل شد. او سال‌های زیادی را به امر تحقیق و مطالعه در زمینهٔ دین و مذهب پرداخت که حاصل آن تألیف و ترجمهٔ چندین کتاب از عربی به فارسی است.

تألیفات و ترجمه‌های او که تا کنون چاپ و منتشر شده، عبارت اند از:

۱. تألیف *رسالهٔ قواعد کامل صرف و نحو*؛
۲. تألیف *تحلیلی در فلسفه احکام اسلامی*؛
۳. تألیف *راهنمای حج و عمره*؛
۴. ترجمهٔ *تاریخ قرآن و شگفتی‌های رسم‌الخط آن*، تألیفِ محمد طاهر کردی (مکی)؛
۵. ترجمهٔ *منظومه تاریخچه کعبه*، تألیفِ محمد طاهر کردی (مکی)؛
۶. ترجمهٔ *دانستنی‌های لازم برای مبلّغ*، تألیف دکتر یوسف قرضاوی؛
۷. ترجمهٔ *وظیفهٔ جوانان امروز و رسالت مادران فردا*، تألیف دکتر یوسف قرضاوی؛
۸. ترجمهٔ *آواز و موسیقی از دیدگاه اسلام*، تألیف دکتر یوسف قرضاوی؛
۹. ترجمهٔ *همکاری‌های اجتماعی*، تألیف دکتر عبدالله ناصح علوان؛
۱۰. ترجمهٔ *گناهان و لغزش‌ها از دیدگاه اسلام*، تألیف دکتر عفیف عبدالفتاح طباره؛
۱۱. ترجمهٔ *راه‌های نفوذ شیطان برای فریب انسان*، تألیف دکتر حمید بلالی؛
۱۲. ترجمهٔ *تربیت فرزندان از دیدگاه پیامبر*، تألیف دکتر محمد نور سوید؛
۱۳. ترجمه و تحقیق مختصر *احیاء علوم‌الدّین*، تألیف و اختصار امام مَحمد غزالی؛
۱۴. ترجمهٔ *نقش دین و نیاز انسان به آن*، تألیف محمد زحیلی؛
۱۵. ترجمهٔ *آداب زندگی زناشویی در پرتو قرآن و سنت*، تألیف خالد عبدالرّحمن العک؛
۱۶. ترجمهٔ *بیان چند درس عقیدتی بر گرفته از حج*، تألیف عبدالرّزاق عبدالمحسن البدر؛
۱۷. تألیف *اویهنگ و آداب و رسوم کرده‌واری* (آمادهٔ چاپ)؛
۱۸. تألیف *زندگی‌نامه* (آمادهٔ چاپ).

مظفر پرتو ماه (۱۳۱۸ـ۱۳۸۴ش)



دکتر مظفر پرتو ماه نامی آشنا برای مردم ایران به‌ویژه مردم کردستان است. بیشتر افراد میان‌سال و مسن کردستان با نام مظفر پرتو ماه آشنا هستند و کمتر ایرانی‌ای هست که در عرصهٔ علم و تکنولوژی فعالیت داشته باشد اما با نام دکتر پرتو ماه آشنایی نداشته باشد. کسانی که در عرصهٔ فناوری هسته‌ای کار می‌کنند، افرادی که با سازمان فضانوردی آمریکا (ناسا) آشنا هستند و دانشجویانی که با کار و حوزه فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا در ارتباط هستند، باید دکتر مظفر پرتو ماه را هم بشناسند چون نام پرتو ماه با آن اماکن آمیخته است.

دکتر مظفر پرتو ماه در سال ۱۳۱۸ش در محلهٔ جورآباد سنندج در خانواده‌ای متدین و زحمت‌کش دیده به جهان گشود. پدر وی مرحوم صید محمد و مادرش مرحومه گل‌اندام پرتو ماه نام داشتند که با پاکی و صداقت و زحمت، زن دگی خود را سپری می‌کردند. پرتو ماه تحصیلات ابتدایی خود را در سنندج آغاز کرد و تحصیلات ششم ابتدایی و سیکل اول را با عنوان شاگرد ممتاز در شهر سنندج گذرانید. سپس وارد دانشسرای مقدماتی شد و بعد از دو سال تحصیل به عنوان شاگرد نمونه دیپلم ناقص را اخذ کرد و بعد از آن وارد دبیرستان هدایت سنندج شد و با عنوان شاگرد اول در شهر سنندج در رشتهٔ ریاضی فیزیک موفق به اخذ دیپلم کامل متوسطه شد. بعد از گرفتن مدرک دیپلم و شرکت در آزمون سراسری به عنوان شاگرد ممتاز سنندج و نفر هفدهم کشور در کنکور سراسری، وارد دانشسرای عالی تهران شد. مدت سه سال در دانشسرای عالی به تحصیل پرداخت و در آنجا نیز به عنوان نفر اول شناخته شد. همین شاگرد اول بودن‌ها به لطف خداوند زمینهٔ اعزام او را به آمریکا از سوی وزارت فرهنگ وقت فراهم کرد. علاقه به زادگاه و دیار سبب شد تا زمان آماده شدن برای سفر به خارج و فراهم آمدن سازوکار تحصیل، تهران را ترک و به کردستان رجعت کند و بعد راهی سقز شود تا در کسوت شریف معلمی خدماتی را به مردم آن دیار عرضه کند.

بالاخره در سال ۱۹۶۴م برای ادامهٔ تحصیل راهی آمریکا شد و در ایالت سردسیر وسکانسینا در شهر مادیسون اقامت گزید و بعد از فراگیری زبان انگلیسی و تشکیل خانواده، در دانشگاه وسکانسین یکی از ده دانشگاه معتبر و مهم آمریکا در رشتهٔ فیزیک هسته‌ای تحصیلات خود را تا مقطع دکتری ادامه داد. گرچه مدت سه سال در دانشسرای عالی ایران به تحصیل پرداخته، اما عدم تناسب دروس ارائه‌شده در ایران با رشتهٔ انتخابی سبب شد تحصیلات خود را از ابتدای مقطع کارشناسی دوباره شروع کند، اما در دو سال اول تحصیل، زیرکی و ذکاوت او توجه استادان را جلب کرد. او در ردیف دانشجویان ممتاز آمریکا قرار گرفت و همین امر سبب احتساب واحدهایی که قبلاً در ایران گذرانده بود، شد. پس از گرفتن مدرک لیسانس با تعدادی از دانشجویان مسلمان دیگر کشورهای مقیم آمریکا آشنا شد و متوجه شد که آنان یک سال قبل تشکلی را به نام انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا تأسیس کرده اند. بی‌درنگ او نیز وارد تشکل شد و به عنوان عضو رسمی فعالیت دینی خود را با آنان آغاز کرد.

از آن بعد روزانه مشغول تحصیل و حضور در دانشگاه شد و دیگر اوقات در انجمن دانشجویان به فعالیت پرداخت. همین فعالیت سبب شد یکی دو سال دیرتر به درجه دکتری نائل شود.

در سال ۱۹۶۹ یک سال پس از آنکه که مسجدالاقصی توسط یهودیان به آتش کشیده شد و محراب و منبر سلطان صلاح‌الدین ایوبی در آن سوخت، از طرف مسلمانان اروپا کنگره‌ای عظیم به نام رویال آبردها و در لندن برگزار شد که دکتر پرتو ماه به نمایندگی انجمن اسلامی دانشجویان آمریکای شمالی در آن شرکت کرد و با صدور قطعنامه و بیانیه‌های متعدد شدیداً دولت اسرائیل را به خاطر این جنایت محکوم و ناچار به واکنش کرد. اسرائیل در پاسخ آن بیانیه‌ها اعلام کرد که به آتش کشیده شدن مسجدالاقصی کار دولت اسرائیل و یهودیان نبوده است بلکه فردی دیوانه و تبعهٔ استرالیا این اقدام را انجام داده اند و حساب آنها از دولت اسرائیل و مردم یهود جداست. در واقع می‌توان گفت که اقدام جدی دانشجویان اسلامی، اسرائیل را وادار به ارائه چنین پاسخی کرد. در جریان سفر به انگلستان و شرکت در آن کنگره عظیم صلابت و دلسوزی و دفاع جانانه از اسلام و مسلمانان از طرف مظفر پرتو ماه بر همه عیان شد و محبوبیت او در میان هم‌مسیران وی دو چندان شد و همین امر سبب شد که پس از بازگشت به عنوان نایب‌رئیس انجمن انتخاب شود و یک سال بعد به عنوان رئیس انجمن زمام امور را در دست بگیرد. انجمنی که در آن زمان حدود ده هزار نفر عضو داشت و امروز بر اثر فعالیت دلسوزانه دانشجویان تعداد آنها بالغ بر یک میلیون نفر است. پس از انتخاب به ریاست انجمن دکتر پرتو ماه در اولین اقدام به اتفاق دیگر اعضای هیئت رئیسه سه بنا را برای اجتماع مسلمانان در آمریکای شمالی خریداری کرد تا آنها را به مسجد و محل عبادت تبدیل کند. یکی کلیسایی بوده در شهر تورانتوی کانادا، دیگری ساختمانی در شهر مادیسون محل اقامت دکتر پرتو ماه، و سومی ساختمانی در شهر ان‌آن برمیتی‌گان.

پس از تأسیس آن سه مسجد در آمریکا دانشجویان در این اندیشه فرو می‌روند که پس از فراغت از تحصیل و بازگشت به کشورهای‌شان تکلیف این مکان چه خواهد شد و چه کسانی عهده‌دار امور آن خواهند بود؟ آنان با هم‌فکری به این نتیجه رسیدند که باید مؤسسه‌ای را به عنوان سرپرست املاک مسلمانان به ثبت برسانند تا از هدر رفتن آن اماکن جلوگیری شود. مؤسسه ثبت شد و دکتر پرتو ماه به عنوان رئیس آن نیز انتخاب شد.

نتیجهٔ کار مؤسسه چنین شد که در سال ۲۰۰۴ که کنگرهٔ اسلامی دانشجویان آمریکای شمالی تشکیل شد و گزارش کار خود را ارائه کرد. اعلام کردند که تا به حال بالغ بر ۷۰۰۰ مسجد و املاک موقوفه زیر نظر مؤسسه به ثبت رسیده است.

دکتر پرتو ماه پس از کسب درجهٔ دکتری فیزیک هسته‌ای، فعالیت خود را در سازمان فضایی آمریکا (ناسا) آغاز کرد. عشق و علاقه به دین مبین اسلام در وجود ایشان سبب شد تا در دیار غربت و مغرب‌زمین هم بیکار ننشسته و برای تعالی و تبلیغ این دین آسمانی وارد عرصهٔ دعوت و تبلیغ شود و همین علاقه به اسلام سبب شد تا بعد از انقلاب اسلامی سال ۵۷ برای خدمت به کشور که بنا بود در آن حکومت عدل اسلامی تشکیل گردد، غرب را رها و به آغوش میهن باز گردد. ابتدا به پیشنهاد مرحوم

طالقانی به عنوان نماینده دولت در هیئت حسن نیت و ناظر بر انتخابات شورای شهر سنندج که اولین انتخابات شورای شهر در ایران بود و به ابتکار مرحوم کاک احمد مفتی‌زاده برگزار شد، انتخاب شد. پس از انتخابات و برگزیده شدن ۱۱ نفر به عنوان شورای شهر سنندج، در سال ۵۸ از طرف رئیس جمهور وقت (بنی صدر) برای همکاری با دولت مرکزی دعوت شد و با عنوان مشاور عالی رئیس جمهور در امور علمی و رییس سازمان صنعتی پژوهش‌های ایران منصوب شد. اما بعد از مدتی به عللی استعفا داد و متعاقب آن او نیز همچون بسیاری دیگر از انقلابیون کنار نهاده و به حاشیه رانده شد. به ناچار دوباره راهی غرب شد تا فعالیت‌های خود را در ناسا ادامه دهد. اما در آنجا هم به خاطر ایرانی بودن و همکاری با شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی ـ که در آن موقع دشمنی سختی با آمریکا داشت و ماجرای گروگانگیری در ایران روی داده بود ـ مانع همکاری وی با ناسا شدند و عملاً مورد تبعیض و بی‌مهری دولتمردان آمریکا قرار گرفت. لذا با پیشنهاد دوستانی که در انجمن اسلامی دانشجویان داشت، تحصیلات خود را در زمینهٔ فیزیک پزشکی پی گرفت و بعد از فراغت از تحصیل در مقطع فوق دکترای تخصصی در مؤسسه‌ای در زمینهٔ درمان سرطان در بیمارستان ناسا کار خود را آغاز و به موفقیت‌های چشمگیری در این زمینه هم دست یافت که از جمله آن اختراع دستگاهی برای درمان بیماران سرطانی است.

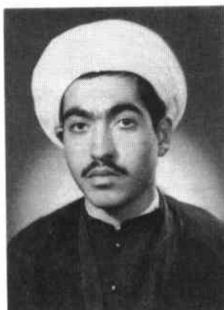
او مدت ۱۹ سال در بیمارستان ناسا در زمینهٔ فیزیک سرطان فعالیت کرد و به دنبال حمله به برج‌های سازمان تجارت جهانی و مقر پنتاگون در نیویورک ـ که مسلمانان در آمریکا و اروپا تحت فشار قرار گرفتند ـ ابتدا اخراج شد و بعداً برای جلوگیری از اقامه دعوا بازنشست شد.

پرتوماه در مدت اقامت پس از انقلاب در ایران و همکاری با دولت و حضور جدی در کردستان و همچنین در طی مسیر بازگشت به آمریکا ـ که از کردستان ترکیه عبور می‌کند ـ به خوبی به عمق محرومیت‌ها و مظلومیت‌های مردم کرد پی برد. لذا به محض بازگشت به اتفاق کردهای دیگر کشورها اقدام به تشکیل مؤسسه‌ای به نام حزب اسلامی کردستان کرد و مجله‌ای تحت عنوان جودی منتشر کرد تا از آن طریق محرومیت و ستمهای مضاعف مردم مسلمان کرد را به گوش جهانیان و امت اسلام برساند.

دکتر پرتوماه علاوه بر موفقیت چشمگیر و کم‌نظیر در عرصهٔ علوم و تکنولوژی به عنوان یک شخصیت برجسته اسلامی نیز مطرح است. وی به عنوان یک نمونهٔ برجسته از دانش‌آموختگان مسلمان برخلاف افراد ضعیف‌النفس که اغلب مایه‌ای هم در عرصه‌های علمی کسب نمی‌کنند اما دچار خودباختگی و کنار نهادن هویت خویش می‌شوند و اسلام را عامل عقب‌ماندگی می‌دانند و به جای خدمت به اسلام از سر دشمنی درمی‌آیند! کاملاً به ارزش‌های اسلامی پایبند است به ایرانی بودن، کرد بودن، در محله فقیرنشین جورآباد سنندج زیستن و از همه مهم‌تر به مسلمانی خود افتخار می‌کند. او علی‌رغم این که مدت ۴۲ سال است در خارج از کشور زندگی می‌کند اما آنچنان با زبان کردی و لهجهٔ اصیل سنندجی صحبت می‌کند؛ گویی روزی هم از این سرزمین دور نبوده است. در نظر دکتر پرتوماه اسلام از هر چیزی عزیزتر و آموختن قرآن واجب‌تر از فراگیری هر علمی است. وی علاوه بر این که حافظ قرآن و آشنا به علوم و معارف اسلامی است، اخیراً نیز قرآن را به زبان کردی ترجمه و تفسیر کرده است و به یاری خدا در آینده‌ای نه چندان دور به چاپ خواهند

رساند. مردادماه سال ۱۳۸۴ دکتر پرتوماه به زادگاه خود بازگشت و در محافل دینی و علمی حضوری جدی پیدا کرد و با ایراد سخنرانی‌های جذاب خود، جوانان را ابتدا به تقوا، پرهیزکاری، آموختن تکنولوژی و تلاش برای آبادانی میهن و زدودن غبار محرومیت توصیه و نصیحت کرد. حضور در میان مردم و ایراد سخنرانی چند ساعته در مساجد کردستان رهاورد او در این سفر بود.[۱]

سیف‌الله مدرس گرجی (۱۳۱۹ش)



سیف‌الله مدرس گرجی یگانه فرزند لایق و شایستهٔ مرحوم ملا عبدالله مدرس گرجی است که در هشتم خردادماه ۱۳۱۹ش در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سنندج به‌پایان رسانید. اودر کنار یادگیری دروس مدارس در محضر پدر عالم عارف به فراگیری دروس عربی پرداخت و به حد کافی از او بهره گرفت. گرجی در سال ۱۳۴۱ش پس از کسب مدرک لیسانس از دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تهران در خدمت آموزش و پرورش در آمد و در طول خدمت در دبیرستان‌های سنندج به تدریس دستور زبان و ادبیات فارسی و عربی پرداخت. و اکنون در دوران بازنشستگی اوقات فراغت را به تألیف و ترجمهٔ کتب دینی و اخلاقی صرف می‌کند. سیف‌الله مدرس گرجی به شهادت فرد فرد اهالی سنندج، شخصی مؤدب، محترم، متدین، وظیفه‌شناس، و مهربان است و تا کنون ترک اولا و حتی هیچ خلاف عرف و عادتی از وی صادر نگشته است.

تا کنون این کتاب‌ها از خامهٔ او منتشر شده است:

- ترجمهٔ کتاب *تصوف* تألیف شیخ محمد کس‌نزانی رهبر طریقت کس‌نزانی؛
- ترجمهٔ *بلوغ المرام* نوشتهٔ شیخ ابن حجر عسقلانی؛
- ترجمهٔ *عقیده‌ات ای مسلمان* اثر عبدالعلیم عبدالرحمن سعدی؛
- ترجمهٔ *نصایح لقمان به فرزندش* از علی‌محمد جمّاز؛
- ترجمهٔ *آداب استاد و دانشجو* از امام نووی؛
- ترجمهٔ *منظرهٔ مرگ* از عبدالعلیم عبدالرحمن سعدی؛
- ترجمهٔ *مجموعهٔ داستان‌های شیرین*؛
- تألیف *علوم قرآن*؛
- تألیف *مختصری از باورهای اهل سنت*؛
- بازنویسی یک متن قدیمی [؟].

چاپ نشده‌ها

- ترجمهٔ *شأن نزول قرآن* سیوطی؛
- *نمی‌ازیم* ، یادداشت‌هایی در مورد کلاس عرفان در ادب فارسی تربیت معلم؛

---

۱. «راه ما» نشریه داخلی مکتب قرآن کردستان.

- *فهرست‌واره‌ای بر دستور زبان فارسی*؛
- *نیم‌نگاهی به قواعد عربی*؛
- یک دوره *تعلیمات دینی* دبیرستان‌ها (از اول تا پنجم دبیرستان نظام قدیم)؛
- *درس‌هایی از اخلاق اسلامی*؛
- *احکام اسلامی* برای دورهٔ ضمن خدمت در دو جلد.



شهاب خضری (۱۳۲۲ش)

سید شهاب خضری فرزند سید نظام، متولد ۱۳۲۲ش در شهرستان سنندج است. او لیسانسیهٔ حقوق قضائی از دانشگاه تهران است. او در مقام کارشناس طرح و برنامه‌ریزی، کارشناس امور پارلمانی، نمایندهٔ قضائی در کاخ دادگستری تهران، و کارشناس حقوقی اداره کل ثبت احوال استان کردستان به کار مشغول بوده است.

آثار و تألیفات

۱. *واژه‌های قرآنی*، سنندج: نشر علوم قرآن، ۱۳۷۳.
۲. *فرهنگ گیاهان دارویی (خواص میوه‌ها، گیاهان و سبزیجات)*، تهران: ناشرمؤلف، ۱۳۸۲. در این کتاب که ۵۷۲ ص وزیری است، حدود ۷۰۰ گونه گیاه و میوه و سبزیجات معرفی شده است و در مورد هر گونه نام فارسی، نام علمی، قسمت مورد استفاده دارویی، ترکیبات شیمیایی و ویتامین‌ها و مواد معدنی موجود در آن، خواص درمانی، طریقه و میزان و مقدار مصرف، وعوارض جانبی و خطرات احتمالی ذکر شده است.
۳. *فرهنگ گیاهان دارویی کردستان/ فه‌رهه‌نگی گیاه ده‌رمانیه‌کانی کوردستان*. سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان، ۱۳۸۳. در این فرهنگ تعداد زیادی از گیاهان کردستان (گیاهان دارویی، خوراکی، صنعتی، درختچه‌ها و درختان) معرفی شده اند و نام کردی آنها در مناطق مختلف کردستان (و حتی روستاهای مختلف)، نام علمی و لاتین، نام فارسی، محل رویش بر مبنای مشاهدات مستقیم مؤلف، و کاربرد آنها در طب سنتی کردستان بیان شده است.
۴. *فرهنگ نام‌ها و شخصیت‌ها (نام‌های کردی، اسلامی، اوستایی، و باستانی) با تلفظ کردی، لاتین (آوانگاری) و فارسی*؛ سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۸۴. این کتاب نخستین فرهنگ کردی با آوانویسی است که در کردستان تألیف شده است. ضمناً نام تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های کرد و اسلام در این فرهنگ آمده است و برای بسیاری از واژه‌ها شواهدی از یک تا چهار بیت از دیوان‌های نویسندگان معتبر و برجسته کرد ذکر شده است.

سیدیدالله نجفی (۱۳۲۵ش)



سیدیدالله نجفی در ۲۴ مهر ۱۳۲۵ش در محلهٔ قطارچیان شهر سنندج به دنیا آمد و تا نه سالگی در سنندج سکونت داشت و به علت مهاجرت پدر به شهر سقز با خانواده عازم آن شهر شد و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان‌های سعدی و شاهپور سابق گذراند و بعد از اتمام دورهٔ دبیرستان در سال ۱۳۴۶ش به خدمت سپاه دانش درآمد و بعد از اتمام خدمت در سال ۱۳۴۸ش وارد دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز شد. او بلافاصله بعد از پایان تحصیلات در بانک کشاورزی کردستان به عنوان ناظر طرح کشاورز در شهرستان مریوان به خدمت مشغول شد، ولی بعد از هشت ماه بانک را رها کرد و برای ادامهٔ تحصیل به دانشگاه تهران رفت. او در اول تابستان سال ۱۳۵۴ش به استخدام خدمات درمانی کردستان در سنندج درآمد و در آنجا خدمات ارزنده‌ای در پست‌های کارشناسی و ریاست سازمان اسناد پزشکی کردستان و بیمهٔ روستائیان و مدیریت عامل داروخانه انجام داد. استعداد وی در اموری که ارتباطی با تحصیلات وی نداشت تعجب همکاران را برانگیخت لذا بعد از هشت سال خدمت در بهداری در سال ۱۳۶۲ش به سازمان کشاورزی کردستان منتقل شد و به عنوان معاون برنامه‌ریزی کشاورزی و رییس طرح و بررسی‌های کشاورزی مشغول به کار شد. ولی به علت نیاز دانشگاه آزاد کردستان به نیروی متخص، او از تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۴ش به عنوان کارشناس و محقق در بخش آموزشی شروع به کار کرد ولی بعد از ۱۸ ماه مجدداً به سازمان کشاورزی کردستان بازگشت.

این بار ارتباط نامبرده با روستاییان باعث شد که به نوشتن، مطالعه و تحقیق در مورد مسائل کردستان اقدام کند که از جملهٔ این فعالیت‌ها باید از کتاب جغرافیای عمومی استان کردستان که از طرف مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران در سال ۱۳۶۹ش چاپ شد باید یاد کرد. این کتاب حاصل ۷ سال تلاش او در گرما و سرمای کردستان و تحقیق و پژوهش در دشت‌ها، کوه‌ها و جنگل‌هاست و با صرف هزینهٔ فراوان با همکاری بیش از صد نفر مهندس، کارشناس، و صاحب نظر و با مطالعات فراوان تهیه شده است.

او علاوه بر کتاب مزبور تألیفاتی دیگر به شرح ذیل دارد:

۱. *آشنایی با روستاهای شهرستان سنندج*، که شامل وضعیت باغ‌ها، مزارع، دشت‌ها، کوه‌ها و تولیدات و آثار تاریخی و باستانی ۵۰۰ روستای این شهرستان است؛

۲. *کشت توت فرنگی در کردستان*؛ ۳. *هه‌وه‌تو (اوباتو)*؛ ۴. *دشت‌های کردستان*؛

۵. *کشت پنبه در کردستان*؛ ۶. *فضای سبز شهر سنندج*؛ ۷. *وضعیت انگور سیاه در کردستان*؛

۸. *وضعیت گلابی در کردستان*؛ ۹. *وضعیت گردو در کردستان*؛

۱۰. *گیاهان داروئی در کردستان*؛ ۱۱. *مهاجرت روستائیان در کردستان*.

در سال‌های خدمت همواره مردم او را مردی دلسوز، فعال، دقیق توصیف کرده اند که به زیردستان نهایت کمک را کرده است. او در تابستان ۱۳۷۴ش به تهران منتقل و در وزارت کشاورزی به عنوان کارشناس طرح و مطالعات مشغول به کار شد و اوایل سال ۱۳۸۱ش به افتخار بازنشستگی نایل شد و کماکان در تهران سکونت دارد.



محمدعلی کوشا (۱۳۳۱ش)

محمدعلی کوشا در شب جمعه آغاز سال ۱۳۳۱ش در دولت‌آباد از توابع شهرستان بیجار به دنیا آمد. پدرش حاج محمدکرم مردی وارسته و متدین و فرهنگ‌دوست بود و جد بزرگ وی اصالتاً از اهالی روستای «ندری» گروس بوده است. محمدعلی در هفت سالگی به مدرسه رفت و دورهٔ ابتدایی را با موفقیت گذراند. سه سال اول دبیرستان را نیز در دبیرستان کورش کبیر و دو سال دیگر دبیرستان را نیز در دبیرستان پهلوی گروس به اتمام رسانید.

اوقات بیکاری را به خواندن کتاب‌های داستانی و افسانه‌ای می‌گذراند و از سبک نگارش آنها بهره‌مند می‌شد. در دوران تحصیل دبیرستان به کتاب‌های مذهبی علاقه‌مند شد و به خواندن انواع کتب در این زمینه روی آورد. سال آخر دبیرستان را در سقز خواند و ایام فراغت تابستان را به تدریس و آموزش قرآن کریم و تجوید برای حدود نود نفر از دانش‌آموزان و ۳۳ نفر از ارتشی‌ها اختصاص داد که با استقبال روبه‌رو شد. در پاییز سال ۱۳۵۳ش راهی قم شد و در حوزهٔ درس مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نام‌نویسی کرد و در آنجا سالیان دراز به کسب دانش پرداخت و از محضر آیات عظام علامه شیخ محمدعلی مدرس افغانی، شیخ مصطفی اعتمادی تبریزی، شیخ محمدتقی ستوده، شیخ نعمت‌الله صالحی، شیخ حسینعلی منتظری، و حاج میرزا حسین نوری همدانی بهره‌ها گرفت.

آقای کوشا هیچ‌گاه بیکار ننشسته است و با نشریات مفید و متعدد به راه‌گشایی و تنویر افکار خلق‌الله مشغول بوده است.

تألیفات تحقیقات زیادی در مباحث مختلف دارد از جمله:

۱. *زندگی و پرتوی از کرامات امامزاده داود*؛

۲. *سیره و سخن پیشوایان*؛

۳. *پایه‌شناسی دین*؛

۴. *سیمای بیجار و گروس و حسن‌آباد یاسوکند*؛

۵. *سه دانشور نامی گروس*؛

۶. *ترجمه‌های ممتاز قرآن در ترازوی نقد*؛

۷. *منشآت و نامه‌های ادبی*؛

۸. *مباحث علوم قرآنی*؛

۹. *تفسیر سورهٔ لقمان و مدّثر*؛

۱۰. *ترجمهٔ الاربعون حدیثاً از شهید اول*؛

۱۱. *ترجمهٔ تلخیص تفسیرالمیزان*؛

۱۲. *ترجمهٔ زیادات و ادعیه مشهوره*؛

۱۳. *از فرهنگ تا جامعه* (۲۴ مقاله قرآن‌پژوهی و کتاب‌پژوهی)؛

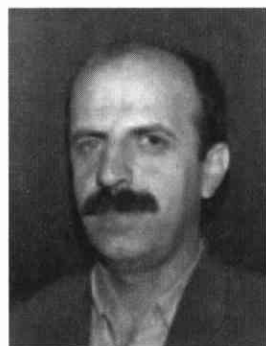
۱۴. *اوراق پراکنده.*

تصحیح کتاب‌های زیر کار اوست:

۱. *تجوید استدلالی از علامه فاضل گروسی؛*
۲. *هر کسی کار خودش بار خودش اثر علامه فاضل گروسی؛*
۳. *تغنی در قرآن اثر علامه فاضل گروسی؛*
۴. *ورزش افکار و آزمایش انظار؛*
۵. *شیعه در اسلام نوشتهٔ علامه آیت‌الله سیدمحمدحسین طباطبایی؛*
۶. *اگر نبود فاطمه؛* ۷. *فرهنگ لغات قرآن؛*
۸. *تصحیح بوستان خیال؛* ۹. *تصحیح قرائت و مفردات قرآن.*

همکاری در تدوین و تألیف *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی* (مجلدات ۲۵، ۲۶، و ۳۵) و همکاری با مجمع مدرسان و محققان قم در نگارش مقالات گوناگون از جملهٔ فعالیت‌های گروهی اوست و سلسله مقالاتی از وی در مجلات معتبر نیز چاپ و منتشر شده است.

مظفر غربی (۱۳۳۶ش)



مظفر غربی فرزند عبدالله متولد ۱۳۳۶ش در سنندج است. او از شش سالگی در کارگاه حلبی‌سازی پدر مشغول به کار شد و با اشکال و احجام هندسی آشنایی پیدا کرد. بعد دوره دبستان و دبیرستان را تا دیپلم ریاضی در سنندج گذراند و در رشتهٔ ریاضی دانشگاه کرمانشاه پذیرفته شد.

غربی به مدت هشت سال در کارخانه ریسندگی و رنگرزی مسؤولیت‌های مختلف را پذیرفت بعد به آموزش و پرورش آمد و به تدریس مشغول شد. او بر اثر عارضهٔ تب‌خال چشم راست خود را از دست داد. چون معلمی شاکر، قانع، دلسوز، خدمتگزار و حقیقت‌بین بود، احساس نقص و شکست نکرد و این نقص عضو را از ارادهٔ الهی و مصلحت امور زندگی پنداشت. لذا با پشتکاری محکم و اراده‌ای قوی به خدمت دانش‌آموزان همت گماشت در نتیجه توفیق یافت تا ۱۲ جلد کتاب را برای مقاطع مختلف ریاضی تحت عنوان *هنر ریاضی* به اسامی گوناگون تألیف و منتشر کند و با عرضه و تقدیم آن به عالم ریاضی سبب شد تا سیل تشویقات از استادان ریاضی داخل و خارج به دامان وی سرازیر شود.

محمدابراهیم زارعی (۱۳۴۲ش)

محمد ابراهیم زارعی فرزند داود، زادهٔ سال ۱۳۴۲ش در روستای وینسار قروه است. وی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه گذراند و تحصیلات دورهٔ متوسطه را در شهر قروه به پایان رساند. سال ۱۳۶۳ش در رشتهٔ کارشناسی باستان‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از آن دورهٔ کارشناسی ارشد باستان‌شناسی را در سه ترم با رتبهٔ نخست در دانشگاه تهران گذراند. زارعی در حال اتمام رسالهٔ



دکتری باستان‌شناسی با عنوان *تغییرات و تحولات شهر سنندج از دیدگاه مطالعات باستان‌شناسی* در دانشگاه تهران است.

وی در مهرماه سال ۱۳۷۱ش در دانشگاه گیلان به عنوان عضو هیئت علمی مشغول به کار شد و از سال ۱۳۷۲ش تا کنون به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینای همدان در گروه‌های معماری و باستان‌شناسی تدریس می‌کند. همچنین در دانشگاه‌های کردستان و آزاد اسلامی همدان و سنندج برای دانشجویان رشته معماری در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد تدریس کرده است.

زارعی مقطع عالی خوشنویسی خط نستعلیق را نزد استادان محمدعلی سبزه‌کار و مقطع عالی خوشنویسی خط شکستهٔ نستعلیق را نزد استاد یدالله کابلی آموزش دیده است.

زارعی از تاریخ ۸ آذر ۱۳۷۷ش مدیریت میراث فرهنگی استان کردستان را تا زمان ادغام آن سازمان با ایرانگردی و جهانگردی برعهده داشت؛ پس از ادغام این دو سازمان نیز به عنوان مدیر کل میراث فرهنگی و گردشگری استان انجام وظیفه کرد و هم‌اکنون (۱۳۸۵ش) رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان است. در طی مدت خدمت او ده‌ها بنا مرمّت و حفاظت شده است و آثار ثبت‌شدهٔ استان در فهرست آثار ملی کشور از ۴۰ اثر در طول شصت سال، به ۶۴۰ اثر افزایش یافت و مکان‌هایی همچون خانهٔ کرد، غار کرفتو، موزهٔ سنندج، حمام خان، نقش‌برجستهٔ سنندج، عمارت مشیردیوان، و ده‌ها بنای دیگر را مرمّت و احیاء شده است؛ و آثار شناسایی‌شدهٔ استان نیز از ۶۵۰ آثر به ۱۴۵۰ اثر افزایش یافته است. وی تلاش‌های بسیار در زمینهٔ حفاظت و شناسایی و مرمّت آثار باستانی استان کرده است و در توسعهٔ گردشگری نیز اقدامات قابل توجهی در این مدت کوتاه انجام داده است که افزایش گردشگران از ۲۴۰ هزار نفر در نوروز ۸۴ به ۷۰۰ هزار نفر در نوروز ۸۵ نشانگر این اقدامات است. در زمینهٔ معرفی و شناسایی آثار فرهنگی و تاریخی استان از طریق چاپ کتب و مقالات و کاتالوگ و بروشور و CD پوستر، اقدامات مؤثری در دوران مدیریت او صورت بسته است.

او دارای تألیفات متعددی است از جمله کتب: ۱. *آشنایی با معماری جهان* که تاکنون پنج بار چاپ شده و برای دانشجویان رشته معماری و باستان‌شناسی در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود؛ ۲. *کردستان*، عکس‌های سعید محمودی ازناوه؛ ۳. *سیمای میراث فرهنگی استان کردستان*؛ ۴. *مسجد و مدرسهٔ دارالاحسان سنندج*؛ و ۵. *میراث بازیافته کردستان*. ضمناً کتاب‌های *مساجد تاریخی شهر سنندج*، و *بافت قدیمی شهر سنندج* را زیر چاپ دارد.

او در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ش مسئولیت طرح‌های پژوهشی زیر را در دانشگاه‌های گیلان و همدان بر عهده داشته است: ۱. تحقیقی دربارهٔ فرومد و مسجد جامع آن؛ و ۲. بررسی آثار معماری اسلامی استان همدان.

وی همچنین مقالات متعددی در مجلات و فصلنامه‌ها و سمینارهای بین‌المللی و ملی انتشار و ارائه داده است.

مقالات منتشرشدهٔ او در نشریات:

۱. «برج کاشانه بسطام». در *اثر*، شمارهٔ ؟ (۱۳۸۲).
۲. «گنبدکبود مراغه». در *مقاله‌نگاشت* (دانشگاه گیلان)، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۲)
۳. «بنای مشهور به امامزاده عین (ازناو همدان)». در *وقف؛ میراث جاویدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۴).
۴. «تأملی در مقالهٔ مسجد میرزا تقی همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۶).
۵. «بررسی سنگ محراب و سنگ‌نبشتهٔ مسجد جامع اسدآباد». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۶).
۶. «بازار همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۵).
۷. «امامزاده یحیی همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۵).
۸. «مدرسه شیخ علی خان زنگنه تویسرکان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ (۱۳۷۸).
۹. «مسجد جامع همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۹)
۱۰. «امامزاده ازناو همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۷).
۱۱. «بقعهٔ پیرخضر همدان». در *فصلنامهٔ همدان*، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۹).
۱۲. «کتیبه و نقش برجسته تنگی‌ور». در فصلنامهٔ فرهنگ کردستان، شمارهٔ ؟ (۱۳۸۲).
۱۳. «کتیبه برج کاشانه بسطام». در *اثر*، شمارهٔ ؟ (۱۳۸۳)
۱۴. «عمارت آصف (خانه کرد)». در *موزه‌ها*، شمارهٔ ؟ (۱۳۸۱).
۱۵. «نقش برجسته و کتیبه تنگی‌ور». در نشریهٔ *نامهٔ پژوهشگاه میراث فرهنگی*، شمارهٔ ۷ (۱۳۸۳)

مقالات ارائه شده در کنفرانس‌های داخل کشور

۱. «نگاهی به فرهنگ و هنر ساکنان گیلان در هزارهٔ دوم و اول ق‌م». در گیلان‌شناسی، شمارهٔ ؟ (۱۳۷۲).
۲. «ارتباط صنایع دستی و جهانگردی». در سومین نشست ملی ایرانگردی: تهران، ۱۳۷۵.
۳. «معماران دامغانی در مجموعهٔ بسطام دورهٔ ایلخانی». در دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی: بم، ۱۳۷۸.
۴. «شکل‌گیری، تغییر و تحولات مسجد بایزید در شهر بسطام». در اولین همایش مسجد ایرانی: اصفهان، ۱۳۷۶.
۵. «مجموعه بناهای بایزید بسطامی در شهر بسطام از دیدگاه سیاحان». در نخستین همایش توسعه سیر و سیاحت: سمنان، ۱۳۷۶.
۶. «مسجد جامع همدان». در دومین همایش معماری مساجد در کاشان ، ۱۳۷۹.
۷. «تحول فضاهای معماری مساجد دورهٔ سلجوقی در شمال غرب ایران». در اولین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی شمال غرب ایران: ارومیه، ۱۳۸۳.
۸. «چهار باغ قدیم چهار باغ خسروآباد سنندج». در اولین همایش بین‌المللی باغ ایرانی:تهران، ۱۳۸۳.
۹. «شکل‌گیری و تغییر و تحولات مسجد جامع بسطام». در دومین همایش معماری و شهرسازی ایران: بم، ۱۳۸۵.

ابراهیم روحی (۱۳۴۸ش)



ابراهیم روحی فرزند مرحوم احمد روحی سال ۱۳۴۸ در یک خانوادهٔ روحانی متولد شد و دورهٔ طفولیت خود را با تعالیم ارزشمند دین مبین اسلام و ختم قرآن کریم در سن پنج سالگی نزد مرحوم پدر به سر برد.

وی برای تحصیلات آکادمیک وارد مقطع ابتدایی در دبیرستان ۲۵ شهریور سنندج شد و مقاطع تحصیلات راهنمایی و متوسطه را زیر نظر معلمان و مربیان دلسوز شهر سنندج به اتمام رساند و در سال ۱۳۶۷ برای کسب درجهٔ کارشناسی در رشتهٔ مهندسی زراعت و اصلاح نباتات وارد دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه تهران شد و مدرک کارشناسی را در سال ۱۳۷۱ از این دانشگاه دریافت کرد. پس از اتمام خدمت سربازی در سال ۱۳۷۴ به عنوان محقق در زمینهٔ غلات به استخدام مرکز تحقیقات کشاورزی کردستان درآمد. کارشناسی ارشد رشتهٔ زراعت را از دانشگاه تربیت مدرس تهران در سال ۱۳۷۹ دریافت کرد و پس از آن با موفقیت در آزمون هیئت علمی سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی کشور به عنوان عضو هیئت علمی تا کنون به تدریس در دانشگاه کردستان و انجام فعالیت‌های گستردهٔ پژوهشی در زمینهٔ گندم و جو مشغول شده است. طی این سال‌ها رده‌های مختلف مدیریتی در مرکز تحقیقات کشاورزی کردستان از جمله مسئولیت ایستگاه و بخش تحقیقات اصلاح و تهیهٔ نهال و بذر و همچنین معاونت پژوهشی مرکز را تجربه کرده است.

در سال ۱۳۸۷ مجدداً در آزمون دکتری تخصصی دانشگاه تربیت مدرس شرکت کرد و پس از چهار سال با اخذ نمرهٔ ۲۰ از رساله دکتری تخصصی خود دفاع کرد.

دستاوردهای پژوهشی و خدمات ابراهیم روحی طی ۲۰ سال سابقهٔ کاری عبارت اند از:

اجرای بیش از ۷۰ طرح پژوهشی در زمینه‌های به‌زراعی و به‌نژادی محصولات زراعی که حاصل آن معرفی هفت رقم زراعی گندم و جو برای جامعهٔ کشاورزی استان کردستان و از جمله رقم جو آبیدر است. چاپ ۲۱ مقالهٔ علمی و پژوهشی در مجلات داخل و خارج از کشور، ارائهٔ بیش از ۲۵ مقالهٔ علمی ـ تخصصی در کنفرانس‌ها و همایش‌های ملی و بین‌المللی، راهنمایی و سرپرستی پایان‌نامه‌های دانشجویی، همکاری با مؤسسات بین‌المللی داخلی و خارجی در زمینهٔ معرفی ارقام مناسب زراعی، و ارائهٔ خدمات مشاوره‌ای ـ فنی به جامعهٔ کشاورزان استان کردستان.

فصل ۲

بخش دوم: قوّهٔ مقنّنه و قوّهٔ قضائیه

دوران پیش از اسلام

الف. دورهٔ هخامنشی

شکوه و عظمت ایران باستان در پرتو قوانین و اصول عالیه‌ای بوده است که بسیاری از مدارک و اسناد آن بر اثر استیلای اسکندر و اعراب و مغول و تاتار از دست رفته است. قدیم‌ترین قوانین موجود که بشر تنظیم نموده به‌احتمال زیاد قانون حمورابی است که مسلّماً قبل از حضرت موسی و شاید بین دو یا سه هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته است.

پس از آنکه بابل به دست ایرانیان افتاد، قوانین مزبور به‌خصوص در قسمت بازرگانی آنچه مطبوع طبع دولت فاتح بود و بابلی‌ها هم از آن نتایج خوبی گرفته بودند، پذیرفته شد و به وسیلهٔ کشورگشایان ایران در اقطار جهان گسترش یافت. از این‌جاست که قوم اسرائیل کورش کبیر فاتح بابل را فرستادهٔ خدا می‌دانست[۱] مورخان معتبر در تجلیل او سخن‌ها گفتند و نخستین اعلامیه حقوق بشر را به او نسبت می‌دهند.

هردوت می‌گوید: پیش از هر چیز دادگستری مورد توجه ایرانیان بود. مردی بسیار بزرگ و باهوش که دیوکس نام داشت میان قوم ماد قد برافراشت، مادها او را در دهکدهٔ خود به عنوان قاضی برگزیدند، ساکنان دهکده‌های دیگر به سوی او شتافتند و دعاوی خود را به داوری او واگذار کردند، روزی رسید که مردم به هیچ کس جز او برای مرافعات خود رو نمی‌آوردند.

سرانجام در یک انجمن همگانی او به پادشاهی انتخاب شد.[۲]

دربارهٔ کیفر دادرس رشوه‌خوار عهد هخامنشی، کلمان هوار خاورشناس نامدار فرانسوی در کتاب خود به‌نام *ایران باستان* گوید: «کمبوجیه (کامبیز) پسر ارشد کورش در حیات پدر پادشاه بابل بود و بی‌گمان در جنگ اخیر نیابت سلطنت را بر عهده داشت، او همین‌که یکی از دادَرسان هفت‌گانه و عالی مرتبه‌اش به فساد و رشوه‌خواری محکوم شد، فرمان داد پوست از تن آن قاضی برکندند و بر مسند قضای او گستردند و پسر او را که به‌جای پدر برای دادرسی برگزیده شده بود به هنگام قضا بر آن مسند بنشاندند».

دو چیز یکی وفاداری و دیگر عدالت‌خواهی در جسم همهٔ آریایی‌ها به‌خصوص داریوش مبنای نظم جهانی

---

۱. *عهد عتیق (تورات)*: کتاب اشعیاه و یرمیاه.

۲. *تاریخ هردوت* جلد اول، ترجمه با مقدمه و حواشی دکتر هادی هدایتی، تهران ۱۳۳۶، صفحهٔ ۱۶۶.

بود. داریوش عقیده داشت که ضامن بقای دولت حفظ حقوق ثابت عادلانه ملت است. مصریان او را در تاریخ خود به نام آخرین قانون‌گذار بزرگ خویش شناختند. کورش بزرگ و داریوش اول در جلال دولت و شکوه جهانی خود، برای تمام جهانیان (مانند ایرانیان و مردم یونان و...) نمونهٔ عدالت و فضیلت و مردانگی و رشادت و دانایی و مهربانی بودند و در نظر آنان پدر و خداوندگار نجیب‌زادگان مغرور و دلیر و اصیل پارس می‌نمودند.

داریوش خود را بزرگ‌ترین داور دنیای خود می‌دانست و بالاترین وظیفهٔ خود را اجرای عدالت نسبت به ضعیف و قوی و نسبت به آزادگان قوم خود و اقوام بیگانه می‌شناخت و چون گفتهٔ او برترین قانون کشور بود، با نهایت دقّت می‌کوشید از روی حق داوری کند. شورایی از داوران شاهی که برای مدت عمر تعیین می‌شدند در مسائل مشکل حقوقی به او کمک می‌کردند، این شورا خود نیز حق داوری داشت و شاه مراقب بود مبادا روزی در احکام آنها تجاوزاتی روی دهد.[۱]

آخرین اعلامیهٔ داریوش برنامه جهانداری اوست که نویسندهٔ آلمانی از آن به نام «برنامه فرمانروایی جهانی آریایی» یاد کرده است این اعلامیه برای آگاهی آیندگان بر دخمهٔ او در صخرهٔ نقش رستم منقور است: «آن‌چه حق است پسند من است و آن‌چه ناحق از آن بیزارم...» فّر و شکوه ایرانیان باستان زمان قدرت هخامنشیان از رود نیل تا هندوستان امتداد داشته است.[۲]

افلاطون عقیده داشت که شاهنشاهی ایران را قوانین داریوش حفظ کرده است، این قوانین که آن را «دات» (داد) می‌نامیدند تا اواخر دورهٔ سلوکی‌ها به قوت و اعتبار خود باقی بود.

آیین مزدیسنا و قوانین حقوقی

آیین اهور مزدا که در ادوار سلطنت هخامنشی و پارت و ساسانی حکم فرما بود، نه تنها مجموعه‌ای است از احکام اخلاقی بلکه در جنبه‌های دیگر زندگانی بشر نیز مقرراتی آورده و پادشاهان این سه دودمان، موبدان را برای مراقبت در اجرای تعالیم مزدیسنا به‌عنوان قانون کشور خود پشتیبانی نموده اند.

ب. مجالس دورهٔ اشکانی

مرحوم حسن پیرنیا (مشیر الدوله) می‌نویسد: در دولت پارت یک وضع اساسی (یک قانون اساسی) وجود داشت و این قانون، حکومت شاه را محدود ساخته بود. از نوشته‌های ژوستن تلویحاً و اجمالاً چنین استنباط می‌شود که تیرداد اول اشکانی آن را برقرار کرده ولی رالین سن عقیده دارد که باید مؤسس این وضع مهرداد اول بوده باشد، زیرا در زمان او دولت اشکانی یک امپراطوری وسیع بود. شاه اشکانی می‌بایست با دو مجلس شور کند. یکی شورای خانوادگی و دیگر را مجلس سنا (مجلس شیوخ). مجلس سومی هم بود که از هر دو مجلس ترکیب می‌یافت و آن را مغستان یا مجلس بزرگان می‌نامیدند.[۳]

---

۱. کتاب *داریوش اول پادشاه پارس‌ها* از پیتربولیس یونگه آلمانی (Peter julirsjunge) ترجمه و حواشی دکتر منشی‌زاده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۵ شمسی، به ترتیب: صفحات ۸۴، ۹۳، ۱۰۶، ۱۳۷، ۱۵۲.

۲. همان کتاب صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. حسن پیرنیا، *ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)*، تهران: چاپ دوم، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، جلد ۳، صفحات ۲۶۴۸ و ۲۶۴۹.

ج. قوانین دورهٔ ساسانیان

محققان گفته اند: «از ۲۱ نسک اوستای قدیم هفت نسک معروف به داتیک بوده که ضمن مطالب دیگر از مسائل حقوقی بحث نموده و فقط یک نسک از هفت نسک مانده که همان وندیداد است. محتویات نسک‌های حقوقی مزبور بر اثر بیداد اسکندر و حملهٔ عرب و استیلای مغول و نهب و غارت مهاجمین از دست رفته و آن‌چه مانده است از متن پهلوی دینکرت و مرهون زحمات شرق‌شناسان است که با تمام وسایل ممکنه از ودا و تورات و انجیل و خطوط میخی بابل و آشور مطالبی فراهم آورده اند.

اردشیر سرسلسلهٔ ساسانیان به نقل از مسعودی، گوید: «بر پادشاه است که افاضهٔ عدل کند، چه عدل فراهم آوردهٔ خیر و نگهدارندهٔ ملک از زوال و اختلال است و نخستین وسایل و علائم ادبار سلطنت این است که عدل از میان برخیزد».

آن‌طوری که فردوسی در *شاهنامه* آورده است انوشیروان نیز بر همین روال حکومت رانده است.

نشست از برِ تخت انوشیروان بدل شاد و خرّم به دولت جوان
جهانی بدرگاه بنهاد روی هر آنکس که بُد در جهان دادجوی
به آواز گفت آن زمان شهریار که جز پاک یزدان مدارید یار
مباشید ترسان به تخت و کلاه گشاده است بر هر کس این بارگاه
اگر میگساریم با انجمن گر آهسته باشیم با رایزن
بچوگان و بردشت نخجیرگاه برِ ما شما را گشاده است راه
به خواب و به بیداری و رنج و ناز ازین بارگه کس ندارید باز
بدانگه شود شاد و روشن دلم که رنج ستمدیده‌ای بگسلم
مبادا که از کارداران من گراز لشکر و پیشکاران من
بخسبد کسی با دلی دردمند که از درد او بر من آید گزند
سخن گر چه اندک بود در نهان بپرسد ز من کردگار جهان
ز باژ و خراج آن کجا مانده است که موبد به دیوان ما رانده است
نخواهند نیز از شما زرّ و سیم مَخسبید ازین پس دل از من به بیم
برآمد ز دیوان یکی آفرین ز خورشید تا تیره روی زمین
که نوشین روان باد با فرّهی همه ساله با تاج شاهنشهی

منابع حقوق ایران

مانند بسیاری از کشورهای دیگر اسلامی مبنای اصلی حقوق ایران شریعت اسلام است. اصول عقاید تشیع از چهار منبع سرچشمه دارد که دو منبع اصلی و دو دیگر فرعی است. در مقام طبقه‌بندی، این منابع را می‌توان با قوانین مکتوب و غیر مکتوب تطبیق نمود، در درجهٔ اول قرآن کریم و سنّت است که همان قوانین مکتوب شمرده می‌شود و در درجهٔ دوم اِجماع فقها و اجتهاد. ولی با این درجه‌بندی نباید اِجماع و اجتهاد از نظر اهمیت حقیر شمرده شود زیرا به‌وسیله دو منبع اخیر است که پیشرفت‌های زمان را با دین می‌توان منطبق ساخت.

۱. قرآن کریم

احکام قرآن که در سوره‌های مختلف متفرق است به وسیلهٔ دو تن از علمای دین یکی فاضل مقداد در کتاب *کنز العرفان فی القرآن* دیگر مقدس اردبیلی در *آیات الاحکام* گردآوری شده و تقریباً پانصد آیه است، تعداد آیات قرآن، در حدود ۶۲۳۶ آیه ضبطِ شده بنابراین *آیات الاحکام* در حدود یک‌دوازدهمِ قرآن است.

۲. سنَّت

سنت در لغت به معنی راه و رسم یا طریقه و روش معمول و متداول است و در اصطلاح اصولاً به گفتار و رفتار پیغمبر اطلاق می‌شود، بنابراین، قول یا فعل یا تقریر نبّی اکرم است و مراد از تقریر، رضای پیغمبر از اعمالی است که در حضور وی انجام شده و سکوت اختیار فرموده است.

آن‌چه را اصحاب پیغمبر نقل کرده اند، احادیث گویند و به «صِحاح سِتَّه» معروف است. نویسندگان این کتب شش‌گانه ایرانی بوده اند:

۱. *جامع صحیح* تألیف محمد بن اسمعیل بخاری (متوفی به‌سال ۲۵۶ق)؛

۲. *جامع صحیح* تالیف مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی به‌سال ۲۶۱ ق)؛

۳. *سُنَنِ* ابوداود سجستانی (متوفی به‌سال ۲۷۲ یا ۲۷۳ یا ۲۷۵ یا ۲۸۵ ق)؛

۴. *سُنَنِ* ابن ماجه قزوینی (متوفی به‌سال ۲۷۳ ق)؛

۵. *سُنَنِ* کتاب مجتبی نسائی (متوفی به‌سال ۳۰۳ ق)؛

۶. *جامع تِرمِذی* یا *صحیح تِرمِذی* (متوفی به‌سال ۲۷۹ ق).

معین الدین محمد الزمجی الاسفراینی متوفی (۸۹۷ ـ ۸۹۹ ق) صاحب *روضات الجنات فی اوصاف مدینةالهرات* در صفحهٔ ۳۸۸ بخش دوم به تصحیح آقای سیدمحمد کاظم امام معلم دانشگاه تهران ـ دو کتاب دیگر صحیح داریم و صحیح سمرقندی.

پس از ولایت باری تعالی و ولایت باطنی پیغمبر اکرم و خلفاء صالحین و ائمه طاهرین، ولایت حکام و قضات جری است. منصب جلیل قضا را خداوند به انبیاء واوصیاء ایشان تخصیص داد و فرمود: «یا داودُ انّا جَعَلْنَاک خَلِیفَةً فِی الارضِ فَاحْکم بَینَ النّاسِ بِالْحَقِّ...».[۱]

در دوران اسلامی قضات و حکام محاکم از طرف رئیس حکومت یعنی خلیفه برگزیده می‌شدند؛[۲] آن‌چه نزد اهل تشیع مسلّم و بی‌چون و چراست احادیث و اخباری است که از خاندان سید بشر و ائمه اثنی عشر و بیشتر از امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقول است از منابع معتبر قدما در احادیث و اخبار و و روایت صحیحه کتب اربعه است اول محمد بن کلینی صاحب کتاب *کافی*، دوم محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق) صاحب کتاب *من لا یحضره الفقیه* سوم محمد بن الحسن

---

۱. سوره ص آیه ۲۶.

۲. نخستین خلیفه‌ای که این وظیفه را به امیران و والیان خویش تفویض کرد عمر[رض] بود که حکم ولایت و قضا را در مدائن به سلمان فارسی و ابوالدرداء را در مدینه و شُریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه به منصب قضا برگماشت و آنان را در این پایگاه شریک خود ساخت. عمر در این باره نامه‌هایی به ابوموسی نوشت که شهرت جهانی یافته است (جلد اول *مقدمهٔ ابن خلدون*).

الطوسی معروف به (شیخ طوسی) صاحب کتاب *تهذیب الاحکام* و کتاب *الاستبصار فی اختلف فی الاخبار*.

۳. اجماع

یکی از منابع حقوق اسلامی اجماع فقهاست. هر گاه در قرآن و احادیث و اخبار مبنایی برای صدور حکم به دست نیاید در آن صورت حکم شرع اتفاق فقهاست.

۴. اجتهاد

هر گاه فقها در امری متفق‌الرأی نباشند به وسیلهٔ قیاس منطقی و استقراء استدلال می‌شود. یکی از تأسیسات بسیار مهم اسلام برای مقابله با اوضاع و احوال جدید، اجتهاد یا کوشش در راه استخراج و استنباط احکام فقه است.

در ایران دستگاه قضا به فرمان شاه به تفاوت در دوره‌های مختلف دیوان اعلی، دیوانخانه مبارکه، دارالحکومه، مسند شرع، محکمه، ادارهٔ محاکمات، عدالتخانه و وزارت عدلیه اعظم نامیده می‌شد. صرفنظر از یاسای چنگیزی و غازانی و احکام بعضی از پادشاهان، حقوق ایران بر مدار فقه قرار داشته است.[1]

سازمان قضایی از عهد صفویه به بعد

شغل ملاباشی و دارالسلطنهٔ اصفهان مشتمل بر پنج فصل است که به اختصار بیان می‌شود:

الف. ملاباشی سرکردهٔ تمام ملاها بلکه افضل فضلای هر عصر در این دوره بوده است. ملاباشی در مجلس پادشاهان نزدیک به مسند مکان معینی داشته و غیر از استدعاء وظیفه به جهت طالب علم و مستحقین و رفع تعدی از مظلومین و شفاعت مقصرین و تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور شرعیه به‌کار دیگری نمی‌پرداختند.

ب. در بیان شغل صدارت خاصه و عامه: مجملاً لازمهٔ منصب مطلق صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش‌سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش‌نمازان و قضاة و متولیان و حُفّاظ و... با اوست.

ج. در بیان شغل قاضی دارالسلطنه اصفهان: دستور آن بود که قاضی غیر از جمعه در خانه خود به تشخیص دعاوی شرعیه مردم می‌رسید.

د. شیخ الاسلام در دارالسلطنه اصفهان در خانه خود به دعواهای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات و طلاق شرعی می‌رسید.

هـ. قاضی عسکر هم در کشیک‌خانه دیوان‌بیگیان به حکم عساکر منصوره می‌رسید و بعد از آن‌که صدر در اصفهان تعیین شد، کار قاضی عسکر منحصر به مهر احکام حکام بر ولایت شد.

عدلیه نخستین بار در سال ۱۲۷۵ق به امر ناصرالدین شاه تأسیس شد. طرز کار عدلیه چنین بود که شکایات و دعاوی حقوقی را به حکام شرع ارجاع می‌کردند و حاکم شرع یعنی روحانی و مجتهد، که

---

۱. *دائرةالمعارف* اسلامی جلد دوم؛ *سیاست‌نامه* اثر خواجه نظام‌الملک؛ *قضا در اسلام* ۱۳۳۸هـ؛ *حقوق مدنی* سید حسن امامی امام جمعهٔ تهران و استاد دانشکدهٔ حقوق در پنج جلد از انتشارات دانشگاه سال ۱۳۳۳.

در کردستان شیخ الاسلام و مفتی شرع بودند دربارهٔ شکایات حکم می‌دادند این احکام ضمانت اجرایی نداشت، دعاوی غیرحقوقی در ادارات دولتی حل و فصل می‌شد و در شهرستان‌ها اخبار شرعی را علما و امور جزایی و انتظامی را حکومت‌ها حل و فصل می‌کردند، در سال ۱۳۲۸ مشیرالدوله قانون تشکیلات عدلیه را به مجلس آورد و پس از کشمکش‌ها به تصویب رسید. در سال ۱۳۰۵ شمسی پس از لغو کاپیتیولاسیون سازمان موجود عدلیه منحل شد و اجازهٔ تشکیل مجدد وزارت عدلیه داده شد و مرحوم داور عدلیه را بر اساس نوینی بنیاد نهاد، فرهنگستان نام عدلیه را به دادگستری تبدیل کرد.[۱]

قضات و حقوق‌دانان کردستان

الفت

ملا احمد خلف ملا مهدی شیخ‌الاسلام سنندج است و خود نیز بعد از پدر بدین منصب منصوب شده است. خاندان او متجاوز از سیصد سال در این شهر در عهد و اوان و قرن و زمان اَباً عن جدّ از مناصب عالی و مراتب ارجمند شیخ‌الاسلامی و قضا بهره‌مند بوده و در خدمت ولاة قربتی تمام داشته اند. طبع الفت در مراتب سخنوری به نظم غزل مایل است. اشعار منتخب ذیل از اثر فکر و طبع موزون اوست:

ساقی دهد به معجزه شب‌ها شراب را — کارد برون ز مشرق جام آفتاب را
دانی چه‌سان ز زلف تو دل مضطرب شود — دزدی که بنگرد به سیاست طناب را
از گرمی شراب ز رویت عرق چکد — آورده‌ای کجا همه این آب و تاب را؟
تا چند در شمار کم و بیش بوسه‌ای — با طفل دل که هیچ نفهمد حساب را
مطبوع و دلپذیر از آن پای تا سری — سرو قدت ز چشمه دل خورده آب را
اندر مذاق خوش‌تر از اینم که هر گهی — شیرین لبت به چاشنی آرد عتاب را
الفت جفای طُرّه گردن‌کش نگار — معروض دار والی مالک رقاب را

و از اوست:

بر هر چه بنگریم جمالت مصوّر است — هر جا که بگذریم وصالت میّسر است
صوفی به شرع می‌کند انکار می‌کشان — عذرش بنه که بی‌خبر از عرف دیگر است
بر هر که تافت پرتوی از نور معرفت — خورشید پیش وی بسی از ذره کمتر است
ما رستخیز در سر کوی تو دیده ایم — آنکو ندیده کوی تو، در هول محشر است
ما را چه غم ز رخنهٔ یأجوج آسمان — دیوار بست میکده سدّ سکندر است

رباعی

باز آ که ز عشق سرفرازی بکنیم — با گردش چرخ سفله بازی بکنیم
سازیم زمانه‌ای به کام دل خویش — یک‌چند بیا زمانه‌سازی بکنیم[۱]

---

۱. از قانون جزای عرفی نصرت الدوله فیروز، تهران ۱۳۳۵ ص ۱۱۰ تا ۱۱۵ به اختصار.

شیخ عبدالرحمن مردوخی سنندجی (؟ ـ۱۳۱۲ق)

شیخ عبدالرحمن فرزند شیخ جمال‌الدین دوم، دانشمندی فصیح، مجلس‌آرا، خوش‌بیان و در فن مناظره حاضرالذهن و مسلط بود و با وجود شغل قضاوت، بیشتر تمایل به گوشه‌گیری و تقوا و مطالعه داشت و اغلب اوقات به عبادت می‌پرداخت. وی در سنهٔ ۱۳۱۲ق پس از ۶۵ سال زندگی وفات یافته است. شیخ عبدالرحمن گاهی شعری نیز می‌سرود.

این غزل از اوست:

فرنگی‌زاده یارا! دلبری سیمین عذارستی / دو ابرو تیغ و مژگان تیر و خود آهو شعارستی
مسلمان روی و کافر موی و عنبر بوی و آتش خو / غضنفروار و عاشق‌خوار و دل‌آزار یارستی
تو ملکِ عشق را بانی، به خوبی یوسف ثانی / رُخت خجلت‌دِه مانی، سلیمان اقتدارستی
سمایِ حُسن را ماهی، به شهر دلبری شاهی / غلط گفتم، نه چون ماهی، تو ماه تاجدارستی
حبیب وصل و هجرانی، طبیب درد و درمانی / به حکمت‌های یونانی، تو اکنون پرده‌دارستی
یمینم آب رنجوری، یَسارم باد مهجوری / به سر شد خاکم از دوری، به جانم همچو نارستی
غلام دلبر جانانه و مینای صَهبایم / مرا با دانش بی‌سود و بی‌حاصل چه کارستی[1]

ملا لطف‌الله (۱۲۵۱ـ ۱۳۱۵ق)



ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام فرزند ملا فتح‌الله قاضی، معروف‌ترین و مقتدرترین فرد خاندان موالی و قضات سنندج است. گذشته از مقام علمی و قضایی، وجههٔ اجتماعی و سیاسی و دینی ملا لطف‌الله طوری بوده است که حکام و امرای وقت کردستان تحت‌الشعاع نفوذ او قرار گرفته اند. عظمت و سطوت این رادمرد روحانی چنان بوده که ناصرالدین شاه قاجار عزل و نصب حکام محلی را نیز در اختیار او گذاشته بوده است. وی از ثروت و مکنت خدادادی‌اش بذل و بخشش زیادی کرده است. ملا لطف‌الله چندین بار به اصفهان سفر کرده است و در یکی از سفرهایش چند معمار و استادکار را با خود به سنندج آورده که عمارتی زیبا برای او ساخته اند و امروز موزهٔ شهر است. ملا لطف‌الله خط نسبتاً خوبی داشته و گاهی هم شعر می‌سروده است. این اشعار از سروده‌های اوست که در سال ۱۳۰۵ق به خط خود در کشکولی نوشته است:

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۴۴ و ۴۵.

خراب و شیفته و بی‌خود فتاده و مستم — نه مست آب رزم بلکه مست روز الستم
چه بی‌خودی‌ست ندانم گرفته در سرم امروز — جز اینکه دوست نهاده است جام باده به دستم
جزات خیر بود ساقی خجسته شمایل — ز رنج گردش گیتی به جرعه‌ای ز تو رَستم
صراحی و خُم و جام و پیاله جمله درست است — صدای آنچه شنیدید، توبه بود شکستم
می و نگار و بهار و گل است و گوشهٔ گلشن — هزار توبه در این روزها شکستم و بستم
خیال روز و شبم اینکه ره به سوی تو یابم — خوشا که عاقبت اینک بر آستانه نشستم
هزار سلسله در زندگی ببست مرا پای — به غیر مهر تو هر عقده بود، جمله گسستم
مرا تخلصی ار نیست هیچ مطلب نیست — توام به هر چه بنامی سپاسگوی تو هستم[۱]

ملا احمد ملاباشی

ملا احمد (ملاباشی) جوانرودی صدیقی، رادمردی از خاندان علم و فضیلت و از اهالی کلاش جوانرود است که پس از مهاجرت به سنندج در دستگاه حکام اردلان به‌خصوص علی‌اکبرخان شرف‌الملک و نیابت صیفوربیگ و عبدالغفوربیگ گوران میرضیاءالدینی سمت قضاء و ریاست شرعی ولایت کردستان و جاف و جوانرود را داشته است و به نصیرالاسلام ملقب شده و اکثر اسناد شرعی و ملکی این مقطع به مهر او و با عنوان «احمدالله علی کل حال» اعتبار یافته است.

ملا احمد خط نسخ را زیبا می‌نوشته و کتب زیادی را به خط خود کتابت کرده و با توجه به علم و تبحرش در علم هیئت و ریاضی، اکثر آثار او در این زمینه‌ها به تحریر در آمده است.

علامه ملا عبدالله مفتی دِشی کردستانی (۱۲۷۳ـ۱۳۴۲ق)

ملا عبدالله فرزند ملا محمود دشی به سال ۱۲۷۳ق در قریهٔ دشه در اورامان تولد یافت. ابتدا مدتی در سنندج و اطراف آن و بعد در زادگاه خود نزد علامهٔ شهیر ملا احمد نودشی تلّمذ کرد. سپس به اربل رفته مدتی درس خواند و در سال ۱۲۹۹ق به اخذ اجازه موفق شد و به زادگاه خود برگشت و با کمال جدیت به تدریس و تعلیم طلاب پرداخت. در سال ۱۳۱۳ق در مسجد امامزاده پیر عمر سنندج به سمت مدرس منصوب شد و در ۱۳۲۵ق در سفری به تهران ضمن آشنایی با رجال معروف آن عصر و مشارکت در محافل و مجالس در مباحثات علمی و دینی، مراتب فضل و دانش خود را به همگان ثابت کرد و در همین سفر به دریافت لقب مفتی نایل شد.

او نثر و نظم را خوب می‌نوشتهِ و آثار و تألیفات زیادی داشته که قسمتی از آنها از بین رفته و آنچه باقی مانده از این قرار است: ـ رساله‌ای به عربی در اثبات نبوت حضرت خاتم(ص) با دلایل عقلی؛

ـ کتابی به فارسی در فرایض و مواریث؛ ـ کتابی در نحو به نام *کبریه*؛
ـ رساله‌ای در علم کلام و عقاید؛ ـ *عقیده* به زبان کردی اورامی.

مرحوم ملا عبدالله مفتی در شب سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ق در سنندج دار فانی را وداع گفت،[۲] و در بالای تپهٔ شیخ محمدصادق مدفون شد.

۱. *شاعران کرد پارسی‌گوی*، ص ۶۸۹ و ۶۹۰
۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.



حاج سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام (۱۲۸۱ـ۱۳۵۷ق)

حاج سید عبدالعزیز فرزند سید عبدالمجید ناظم‌السادات بن سید عبدالرحمن بن سید عبدالرحیم بن سید محمود بن سید زکی شیخ‌الاسلام از علمای بنام سنندج است که تحصیلات خود را نزد علاّمه ملا عبدالله مفتی دشی به پایان رسانیده و بعد از آن در مسجد و مدرسهٔ وزیر شهر سنندج به شغل امامت و تدریس پرداخته است. او پس از مدتی سمت نیابت شیخ‌الاسلام وقت را پیدا کرده و سرانجام در سنه ۱۳۳۸ق خود شخصاً به مقام شیخ‌الاسلامی رسیده است.

مرحوم سید عبدالعزیز مردی آگاه، شریف، موقر، متشخص، و بی‌نیاز بود. در ادبیات فارسی و عربی اطلاعات کافی داشت. او گاهی هم شعر می‌گفت و نثر فارسی را خوب می‌نوشت. گرچه شغل قضاوت و سمت شیخ‌الاسلامی، وقت زیادی برای او باقی نگذاشته بود، با این حال تا اواخر حیات همچنان تدریس خود را تعطیل نکرد و اغلب در منزل به درس طلاب هم می‌رسید.

دو بیت ذیل از مرحوم سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام است، در ترجمهٔ دو بیت عربی از صحابی معروف حسان بن ثابت رضی‌الله عنهُ که در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سروده است:

زهی طلعت حضرت فخر عالم — که بسته است از نور راه تماشا
چنان در نکویی فزون است، گویی — که خود خالق و آفریده کماشاء

دو بیت حسان این است:

وَ أَحْسَنُ مِنْک لَمْ ترقَطُّ عَیْنی — وَ أَجْملُ مُنک لَم تَلِد النّساءُ
خُلقْتَ مُبَرّاً مِنْ کُلّ عَیْبٍ — کَأَنّکَ قَدْ خُلقْتَ کَمَا تشَاءُ

آن مرحوم در مصرع آخر شعر حسان کلمه «خُلقتَ» را به صورت «خَلَقْتَ» معرب ساخته و ترجمه‌اش را نیز برابر این اعراب به صورت فعل معلوم در آورده و نوشته است که اگر معلوم خوانده شود شیواتر و بلیغ‌تر است.

تولد آن مرحوم به سال ۱۲۸۱ق و وفاتش در سنندج سنهٔ ۱۳۵۷ق اتفاق افتاده است،[1] و در قبرستان شیخان دفن شده است.



ملا علی نصیرزاده صدیقی (نصیرالاسلام) (۱۲۹۳ق ـ؟)

ملاعلی نصیرزاده فرزند ملا احمد ملاباشی فردی آگاه، عالم و باکفایت بود که چون پدر گرامی‌اش سال‌ها در دستگاه حکام اردلان در مشاغل و منصب‌های مختلف از جمله قضاوت و ریاست موقوفات کردستان مشغول بود.

او پس از پدر به سبب شایستگی، علم، و لیاقت به لقب (نصیر الاسلام) مفتخر شده و بر مسند قضاء ولایت کردستان نشسته است و همچنین در سال ۱۳۳۳ق به سمت امانات کل اوقاف کردستان منصوب شده است.

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۲۴.





یوسف اردلان (۱۲۵۵ـ۱۳۳۱ش)

شادروان یوسف اردلان ملقب به عظام‌الملک در سال ۱۲۹۵ق در شهرستان سنندج متولد شد. دوران جوانی را در محضر علما و فضلا و استادان کردستان به تحصیل علوم قدیمه پرداخت و همزمان با بهره‌گیری از دانش ادبی مرحوم خسروخان اردلان (پدرش) ـ که از اُدبا و شعرای معروف کردستان بود ـ به ادبیات عربی و فارسی و مبانی حقوقی بصیرت و آگاهی یافت. او به قدرت قلم و فصاحت بیان معروف بوده است. با تشکیل دیوان‌خانهٔ عدلیه در کردستان، از او برای تصدی شغل قضا دعوت به عمل آمد و در رجب‌المرجب سال ۱۳۲۲ق با حکم صادره از طرف مرحوم مصدق‌الملک جهانشاهی (رئیس دیوان‌خانه کردستان) و موافقت وزارت عدلیه به ریاست محکمهٔ ابتدایی کردستان منصوب شد. احکام ضمیمه درستی و صداقت و پاکدامنی معظم‌له را تأیید می‌کند.

ریاست آن مرحوم سالیان متمادی در عدلیهٔ کردستان تداوم داشت تا این که در زمان وزارت مرحوم علی‌اکبر داور، انتقال به تهران به مرحوم عظام‌الملک پیشنهاد شد. لکن با توجه به اینکه تولیت مسجد قدیمی دارالاحسان کردستان با آن مرحوم بود به منظور جلوگیری از وقفه در انجام امور تولیت مسجد، حاضر به انتقال به تهران نشد و در نتیجه به تقاضای شخصی بازنشسته شد.

متون کلّیهٔ احکام صادره دلالت بر لیاقت و صداقت و امانت‌داری آن مرحوم در امور محوله دارد. او در سال ۱۳۳۱ش به رحمت ایزدی پیوست و در شبستان متصل به حرم متبرکه امامزاده پیر عمر شهرستان سنندج در آرامگاه خانوادگی و در جوار مقبرهٔ پدر مدفون شده است.



بنام اعلیحضرت شاهنشاهی سلطان احمد شاه قاجار

ریاست کل قوای ایران

بتاریخ ... شهر ... ۱۳۲۲

نمره ...



اداره عدلیه کردستان

مورخه یازدهم شهر رجب المرجب ۱۳۳۲

نمره ۵

چون برای ریاست شعبهٔ محکمهٔ ابتدائی حقوق دیوانخانهٔ عدلیهٔ کردستان وجود شخص کافی [illegible] لازم بود

که امور آنجا را مرتب نموده وظایف مقرره خود [illegible] لهذا جناب مستطاب [illegible] آقای [illegible]

که در هر جهت مجرب است بریاست محکمهٔ شعبهٔ ابتدائی حقوق دیوانخانهٔ عدلیهٔ کردستان [illegible]

جمیع [illegible] عدلیه [illegible] منصب [illegible] دیوانخانهٔ عدلیه [illegible]

خود هم در همه حالات خداوند متعال را ناظر [illegible] و افعال خود [illegible]





وزارت عدلیهٔ اعظم

تاریخ ۱۱ شهر رجب سنه ۱۳۳۲

نمره ۱۴۰۱۴۲۰



ملا محمود مفتی (۱۳۱۶ـ۱۳۸۰ق)

ملا محمود مفتی فرزند علامه ملا عبدالله مفتی یکی از روحانیون بنام و مدرسین متبحر و عالی‌مقام کردستان بود که در سنهٔ ۱۳۱۶ق متولد شد و در سال ۱۳۸۰ق وفات یافت. او در همهٔ علوم دینی به‌خصوص فقه و اصول و فلسفه تسلط کافی داشت. دانشمندی بود استدلالی با حافظه‌ای بسیار قوی و ذهنی وقّاد و بیانی شیوا و فصیح.

بعد از وفات والد بزرگوارش، مفتی و قاضی محکمهٔ شرع سنندج شد و سال‌ها عهده‌دار تدریس در مدرسهٔ دارالاحسان بود و همیشه تعدادی طلبهٔ نخبه در حوزهٔ تعلیم و تدریس او به استفاده و استفاضه سرگرم بودند. بنا به دعوت دانشگاه تهران جهت تدریس فقه اربعه در سال چهارم قضایی به تهران رفت، اما یک سال بیشتر نپائید و در همان سال دنیای فانی را بدرود گفت. رسائل و تألیفاتی از او باقی است که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است.[1]

۲۸/۳/۳۰

ادارهٔ محترم فرهنگ کردستان

در جواب نامهٔ شماره ۳۷۸۷ / ۲۸/۳/۲۹ بعرض می‌رساند که مرحومین مبرورین علامه عبدالقادر [illegible]

مشهور به ملای بیاره و علامه محمد حسن ابن القزلجی معروف به ملای ترجان [illegible] کانی کبودی

از مراجع مسلم فتوی در کردستان [illegible] برحمت ایزدی [illegible]

محمود مفتی

۲۸/۳/۳۰

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

یحیی صادق‌وزیری (۱۲۹۰ش ـ ؟)



یحیی صادق‌وزیری اولین لیسانسیهٔ کرد دانشگاه تهران از سنندج و آخرین وزیر دادگستری قبل از انقلاب ۱۳۵۷ش است. یحیی صادق‌وزیری متولد ۱۸ فروردین ۱۲۹۰ خورشیدی در عمارت خسروآباد سنندج، فرزند میرزا محمودخان فرزند میرزا محمدصادق‌خان اعزازالملک مستوفی‌باشی کردستان است و او فرزند میرزا محمدرضا وزیر است.

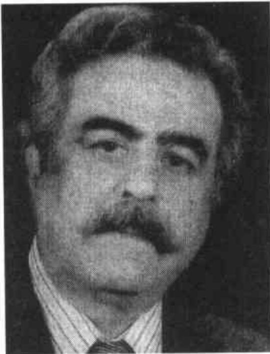
در مکتب اختصاصی خانوادگی، ناصر و منصور، بوستان و بعضی اشعار از دیوان حافظ و دستور زبان را خواند و در سال ۱۳۰۲ش (۱۳۴۱ق) به مدرسه جدیدالتأسیس اتحاد (با مدرسه اتحاد یهودی‌ها که در آن زمان به الیانس مشهور بود اشتباه نشود) وارد شد. مدیر این دبستان دولتی میرزا عبدالباقی مدیری بود. او تا سال ۱۳۰۹ش (سال سوم دبیرستان) در دبیرستان شاهپور سنندج مشغول به تحصیل بود و چون کلاس سوم دبیرستان سنندج به علت کم بودن دانش‌آموزان منحل شد، در اول فروردین ۱۳۰۹ش همراه رئیس معارف کردستان (ادیب‌السلطان) ـ که به ریاست دبیرستان پهلوی همدان منصوب شده بود ـ به اتفاق سه هم‌کلاس دیگر عازم همدان شد و در دبیرستان آن جا تا خرداد ماه امتحان سیکل اول دبیرستان را با موفقیت به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت و وارد دبیرستان ثروت شد و تا در سال ۱۳۱۳ش خرداد گواهی پایان تحصیلات متوسطه را اخذ کرد. سپس در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی وارد شد و سال ۱۳۱۶ش به اخذ لیسانس موفق شد و پس از دو سال گذراندن خدمت نظام وظیفه با درجهٔ ستوانی و ریاست امور مالی گردان مهندسی لشکر ۵ کردستان، در ۱۳۱۸ش وارد خدمت وزارت دادگستری شد. اولین محل خدمت او دادگستری تبریز با سمت دادیاری شهرستان تبریز بود. در سال ۱۳۲۰ش به کرمانشاه منتقل شد و مدتی به جانشینی دادستان شهرستان و سپس به ریاست دادگاه صحنهٔ کرمانشاه منصوب شد. در آذرماه ۱۳۲۲ش با سمت دادستان به سنندج منتقل شد و در سال ۱۳۲۵ش به دادیاری شهرستان تهران منصوب و مأمور خدمت در بازرسی نخست‌وزیری شد. در شهریور همان سال به سمت بازپرسی دادسرای دیوان کیفر کارکنان دولت منصوب شد و تا سال ۱۳۳۱ش که دیوان کیفر کارکنان دولت منحل گردید در همان دادسرا مشغول به خدمت بود. او سپس به بازپرسی درجهٔ اول دادسرای تهران منتقل شد در سال ۱۳۳۴ش که دوباره دیوان کیفر کارکنان دولت تشکیل شد، صادق‌وزیری با سمت معاونت اول دادسرای دیوان کیفری منصوب و عملاً تا سال ۱۳۳۷ش به جای دادستان تمام امور قضائی را تحت نظر داشت. سپس به موجب ابلاغ‌های شماره ۲۶۲۸ک/۱۲۹۰۳ مورخ ۸ مرداد ۱۳۳۷ و ۱۸۰۴۳/۴ مورخ ۱۹ تیر ۱۳۳۹ و ۶۸۰۰/۴ مورخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ به ترتیب در مقامات دادستانی دیوان کیفر و مستشاری دیوان عالی کشور و دادستان انتظامی قضات منصوب شد و چون با وزیر وقت دادگستری در اجرای تصویب‌نامهٔ افزایش هزینه‌های دادگستری به موجب تصویب‌نامهٔ هیئت دولت، اختلاف نظر پیدا کرد، ابلاغ بازرسی قضائی به نام او صادر شد. اما او از اشتغال

در بازرسی کل کشور امتناع کرد و سپس در سال ۱۳۵۱ش با تقاضای شخصی بازنشسته شد. در سال ۱۳۳۴ش در کابینهٔ حسین علا که به نام کابینهٔ مبارزه با فساد شهرت داشت همراه دو نفر دیگر به نام ... از طرف رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و به وسیلهٔ کفیل وقت وزارت دادگستری به دربار دعوت شد. در ملاقات با شاه، شاه جزوهٔ چند صفحه‌ای را که روی میز بود به وی داده و می‌گوید شما از طرف من مأموریت دارید به ادارهٔ کل گمرک رفته و مطالب مندرج در این نوشته‌ها را رسیدگی و نتیجه را به شخص خودم گزارش دهید. چون دو نفر همکار صادق‌وزیری سکوت اختیار می‌کنند پس از چند لحظه ایشان خطاب به وی اجازه صحبت می‌خواهد و با موافقت شاه می‌گوید «هر چند طبق قانون اساسی، تشکیلات دولتی زیر نظر شاه مشروطه است ولی به علت عدم مسؤولیت مقام سلطنت، دخالت مستقیم پادشاه در امور اجرایی و قضایی مجاز نیست. اگر ما به نام مأمور مخصوص اعلی‌حضرت اقدام به بازرسی کنیم و در پایان گزارشی تهیه و نظراتی بیان کنیم، در دادگستری رسمیت ندارد و مانند نسخه دوم این اوراق شکایت‌نامه خواهد بود. اجازه بفرمائید بازرسی کل کشور به نام ماها ابلاغ صادر کند و رسماً و بر طبق اختیارات به نام هیئت بازرسی کل کشور در گمرک به مطالب جزوهٔ تقدیمی بپردازیم و در پایان هم گزارش خود را به نام بازرسی کل کشور و وزیر دادگستری تهیه کنیم». در این جا شاه اظهار داشت «پس من چی؟».

صادق‌وزیری می‌گوید: «ما مجاز نخواهیم بود که نسخهٔ گزارش را تقدیم حضور پادشاه کنیم ولی دفتر مخصوص می‌تواند نتیجه اقدامات هیئت بازرسی را از وزارت دادگستری مطالبه کند». مآلاً شاه با نظر مزبور موافقت می‌کند و سه نفر به دادگستری برمی‌گردند. نتیجه ملاقات به میرمطهری کفیل وقت دادگستری اعلام می‌شود و تعجب ایشان برانگیخته می‌شود که چگونه با این صراحت با شاه صحبت شده است.

در تمام دوران خدمت قضایی صادق‌وزیری به نام یکی از قضات درست‌کار و دارای استقلال رأی و صحت و صداقت در کار و حسن تشخیص و بی‌نظری شهرت داشت و مورد اعتماد وزارت دادگستری و احترام قاطبهٔ قضات و مراجعان و جامعه وکلای دادگستری بوده است و می‌توان او را از قضات کم‌نظیر کشور به حساب آورد.

در سال ۱۳۵۷ش از طرف شاپور بختیار وزارت دادگستری به او پیشنهاد شد و چون در قبول این سمت تردید داشت پس از چند روز تأمل دعوت را پذیرفت و به‌سمت وزیر دادگستری به شاه معرفی، در این جا در مقابل با کنایه به شاه اظهار می‌دارد که «اعلی‌حضرت متأسفانه کسانی که دور شما جمع شده بودند امروز هیچ‌یک در ایران نیستند ولی آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان واقعی، مخالف شاه معرفی می‌شدند و مانع از انجام و ادامهٔ خدمت آنها بودند» که شاه بیانات او را تأیید می‌کند.



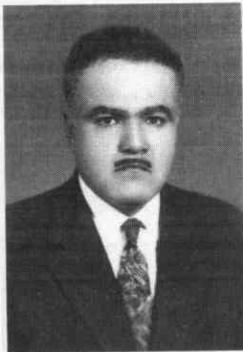
عبدالحمیدخان اردلان (۱۲۹۴ـ۱۳۶۶ش)

عبدالحمیدخان اردلان فرزند مظفرخان والی‌زاده، متولد سال ۱۲۹۴ش در سنندج است. دورهٔ ابتدایی را در کردستان و تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ سن لویی تهران طی کرد و با ورود به دانشکدهٔ حقوق درجهٔ دکتری را از دانشگاه تهران دریافت کرد. وی به زبان فرانسه و ادبیات فارسی تسلط کامل داشت و از حقوق‌دانان معروف و ادبا و شعرای نامدار بود. در نقاشی و خطاطی صاحب‌نظر بود و اشعار فراوانی در زمینه‌های فلسفی، عرفانی و اجتماعی سروده بود که متأسفانه پراکنده شد و به یغما رفت و اینک تألیفی از وی در دست نیست. به‌حق می‌توان گفت وی الگویی از شرافت و تربیت و نوع‌دوستی و مظهری برای وکلای جوان بود و به نیک‌نامی و درست‌کاری و عدالت‌خواهی بین وکلا و قضات دادگستری معروف بود.

چند دوره با اکثریت آرا معاون کانون وکلای دادگستری و آخرین بار پس از انقلاب به اتفاق آرا به ریاست کانون وکلا انتخاب شد. وی در سال ۱۳۶۶ش دار فانی را وداع گفت و در قطعهٔ ۱۰۱ بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.

یک نمونه از رباعی‌های او:

دانی که چرا همیشه حق مقهور است زیرا که فرشته عدالت کور است
در سیر تنازع بقا چون نگری پیروز کسی که بازویش پرزور است



سیدهادی شیخ‌الاسلامی (۱۲۹۹ـ۱۳۶۰ش)

سیدهادی شیخ‌الاسلامی فرزند مرحوم حاج سیدعبدالعزیز شیخ‌الاسلام کردستان، متولد ۱۲۹۹ش است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سنندج و دورهٔ دانشکدهٔ حقوق را در تهران گذراند و به استخدام وزارت دادگستری درآمد. او سمت‌های مختلف قضائی را در کرمانشاه و سنندج و سمنان عهده‌دار بود سپس به ریاست دادگستری استان گیلان منصوب شد و پس از مدتی به تهران منتقل شد. آخرین سمت مشارالیه دادیاری دیوان عالی کشور بود. او در سال ۱۳۶۰ درگذشت.

صارم‌الدین صادق‌وزیری (۱۳۰۰ش ـ ؟)

صارم‌الدین صادق‌وزیری فرزند میرزا محمودخان و نوهٔ محمدصادق‌خان اعزازالملک مستوفی‌باشی کردستان، در سال ۱۳۰۰ش در عمارت خسروآباد به دنیا آمد و تا سال ۱۳۱۹ش تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود را در شهر سنندج در دبستان بدر و دبیرستان شاهپور گذرانید و در سال ۱۳۱۹ش به تبریز نزد برادر ارشدش



یحیی صادق‌وزیری رفت و کلاس ششم را در دبیرستان فردوسی آن جا طی کرد و به دریافت دیپلم رشتهٔ علمی[۱] موفق شد. در پایان این دوره که مصادف با واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰ش و اشغال کشور به دست ارتش‌های روس و انگلیس بود به تهران رفت و در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی به تحصیلات دانشگاهی ادامه داد و در سال ۱۳۲۴ش با اخذ مدرک لیسانس وارد خدمت دادگستری شد و به دادیاری دادسرای شهرستان تهران منصوب شد و تا سال ۱۳۲۸ش در همان دادسرا مشغول بود و مورد توجه دادستان و وزارت دادگستری وقت قرار داشت. او سپس به دادسرای دیوان کیفر کارکنان دولت با همان سمت دادیاری منتقل و در همان ایام به کارهای سیاسی توجه پیدا کرد و جزو مؤسسین جمعیت هواداران حقوق بشر و مدیریت آن جمعیت شد و در تعیین خط مشی آن نقش داشت. او در انتخابات مجلس شورای ملی در زمان دکتر محمد مصدق در مقام کاندیدای نمایندگی در شهرستان مهاباد به آن شهر رفت و چون به مخالفت با لشکر مهاباد به فعالیت ادامه داد، مردم شهر مهاباد و دو سه شهر دیگر بلااستثنا به او رأی دادند. هر چند او شخصاً مایل به کاندیداتوری آن شهرستان نبود، بر اثر اصرار محمدرضاشاه ناچار به قبول و اعلام داوطلبی نمایندگی در آن شهر شد و در مقابل دکتر حسن امامی امام جمعه تهران قرار گرفت. و نهایتاً با دخالت لشکر و فرمانداری در میان عشایر و قبایل و دهات نام دکتر حسن امامی از صندوق در آمد و امامی با تفاوت جزئی منتخب اول شهرستان شد و صارم‌الدین صادق‌وزیری از انتخاب محروم شد و با وجود اعتراض‌های موّجه و مدلّل در انجمن انتخابات و مجلس شورای ملی اعتبارنامه دکتر امامی تصویب شد. او پس از کودتای ۲۸ مرداد مورد تعقیب و بازداشت حکومت نظامی و دادستان ارتش قرار گرفت و به نام مخالفت با حکومت محمدرضاشاه ابتدا به اعدام و در دادگاه تجدید نظر به حبس ابد محکوم شد و پس از چهار سال در زندان ماندن مورد عفو قرار گرفت. سپس در کانون وکلای دادگستری شیراز به وکالت دادگستری منصوب و از وکلای معروف و مورد اعتماد و احترام در محاکم تهران و استان‌ها بود. او در آخرین دورهٔ انتخابات وکلا در قبل از انقلاب جزو هیئت رئیسه کانون وکلای تهران بود. او در سال‌های ۱۳۵۶ش و ۱۳۵۷ش با تأسیس جمعیت کردهای مقیم مرکز در اکثر مجالس و اجتماعات به سخنرانی‌های سیاسی می‌پرداخت و پس از پیروزی انقلاب تا اواخر سال ۱۳۵۸ش ادارهٔ آن جمعیت و تعیین خط مشی آن را بر عهده داشت و در اسفندماه ۱۳۵۸ش به دعوت یکی از برادران خود که مقیم سوئیس بود به آن کشور رفت و در آنجا مقیم شد.

به‌جاست یادآوری شود دو برادر صادق‌وزیری (یحیی و صارم‌الدین) در قضاوت و وکالت از برجستگان کم‌نظیر و مقبول جامعه بوده اند.

۱. زمانی که ما در دبیرستان دزس می‌خواندیم دیپلم علمی گرفتیم، یعنی مجموعه‌ای از دروس رشته‌های ادبی طبیعی و ریاضی بود.

احمد کمانگر



مرحوم احمد کمانگر فرزند محمدعلی اشرف‌الممالک است. تاریخ تولد و وفات وی معلوم روشن نیست. او شخصی ادیب و سخن‌دان و مبارز و شاعر بود و به شغل وکالت اشتغال داشت و در کارهای حقوقی و جنائی اطلاعات شگرف و عمیقی داشت. او کلیهٔ قوانین دادگستری حقوقی و جزائی را جمع‌آوری و در دو جلد چاپ کرده بود که سال‌ها مورد استفادهٔ وکلا و قضات و حقوق‌دانان بود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ش در سنندج روزنامه‌ای به نام *سنندج* راه‌اندازی کرد که چند سال بردوام بود. مرحوم احمد کمانگر در سنندج چاپخانه‌ای داشت که اغلب روزنامه و اعلامیه و خصوصاً شرح مبارزات آیت‌الله مردوخ و بعضی از علما و خانواده آصف در آن جا به چاپ می‌رسید. کمانگر متجاوز از یک صد سال عمر کرد.

این قطعه شعر از اوست:

ناسزا و فحش کار شخص بافرهنگ نیست — شهر ویران شما را اقتضای جنگ نیست
دانش و علم و هنر دارند خصم بی‌شمار — بهر استدلالیان تکفیر جاهل ننگ نیست
شخص دانشمند معقول و متین صحبت کند — با عدو هم حرف ناشایسته خوش‌آهنگ نیست
پیشوایان را سزد دعوت به صلح و اتحاد — کار آنها حمله و تشکیل تیپ و هنگ نیست
چیست این بغض و عداوت از چه باشد اختلاف — انتخابات اینهمه شایان آب و رنگ نیست
جز به سود خود وکیلان کی کنند افعال خوب — ادعای خدمت و اصلاح جز نیرنگ نیست
گر پدر خوانند خود را بهر ما آن یاوران — گو پدر را با پسر هرگز هوای جنگ نیست
یا خلاف است این سخن یا قلب اینگونه پدر — بهر فرزند مجازی نرم‌تر از سنگ نیست
انحصار و مانع الغیر و منیت ناروا است — نیست در این شهر کس کز این روش دلتنگ نیست

سید مهدی شیخ‌الاسلامی (۱۳۰۲ش)



سید مهدی شیخ الاسلامی فرزند مرحوم حاج سیدعبدالعزیز شیخ‌الاسلام کردستان، متولد ۱۳۰۲ش است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سنندج گذراند و از دارالفنون تهران دیپلم ادبی گرفت. سپس وارد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شد و در رشتهٔ حقوق قضائی فارغ‌التحصیل شد و پایان‌نامه خود را تحت عنوان نکاح در مذاهب پنجگانه اسلام گذراند و وارد خدمت قضایی در وزارت دادگستری شد و در سمت قاضی دادگاه شهرستان، دادیار دیوان کیفر، دادیار دادسرای تهران، بازپرس دیوان کیفر، و بازرس کل کشور انجام وظیفه کرد. او در سال ۱۳۴۲ش از سنندج به نمایندگی مجلس شورای ملی منصوب شد و چهار دورهٔ متوالی نماینده مجلس بود.

او همچنین حدود دوازده سال ریاست کمیسیون دادگستری مجلس را که از مهم‌ترین و پرکارترین کمیسیون‌های مجلس است، عهده‌دار بود. آخرین سمت مشارالیه معاونت وزارت دادگستری بود.

فریدون اردلان (۱۳۰۴ـ۱۳۷۰ش)

فریدون اردلان فرزند میرزا عبدالحسین‌خان و متولد ۱۳۰۴ش است. دوران تحصیل در مدرسه را در مشهد و تهران گذراند و در سال ۱۳۲۴ش موفق به اخذ لیسانس از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران شد.

سپس دکتری حقوق بین‌الملل را از دانشگاه پاریس اخذ کرد و مشاغل زیر را دارا بوده است:

۱. مدیر امور استخدام معلمان در وزارت فرهنگ در سال‌های ۱۳۲۶ـ۱۳۲۷ش؛

۲. مدیر امور خارجی کمیسیون ملی یونسکو در ایران در سال‌های ۱۳۲۷ـ۱۳۴۳ش؛

۳. دبیر کل کمیسیون ملی یونسکو در ایران در سال ۱۳۴۳ش؛

۴. مدیر روابط بین‌المللی وزارت علوم و آموزش عالی با حفظ سمت فوق در سال ۱۳۵۲ش؛

۵. او در سال ۱۳۵۸ش پس از بازنشستگی رئیس تشریفات یونسکو در پاریس شد.

تألیفات وی عبارتند از:

۱. *اثر خانواده و اجتماع در کودکان*؛

۲. *ذوق مطالعه در ایران*؛

۳. *مبارزه انسان با جهل*؛

۴. *تعلیم و تربیت در جهان* به زبان‌های انگلیسی و فرانسه؛

۵. *حقوق بین‌الملل*؛

۶. *تاریخ هنر* (منتشرنشده).

ضمناً او مدیر مسؤول مجلهٔ *پیام یونسکو* تا سال ۱۳۵۸ش بود. علاوه بر اینها او به نقاشی نیز علاقه زیادی داشت و از نوجوانی به این کار می‌پرداخت و از وجود استادانی مانند مؤید پردازی و جعفر پتگر بهره گرفته بود. او در دوران بازنشستگی زیباترین تابلوهای رنگ و روغن را که بارها از طرف یونسکو در پاریس به نمایش گذاشته شد، پدید آورد که اغلب آنها از جانب همسرش به یونسکو اهدا شد. آن مرحوم به قدری وقت‌شناس و منظم و پُرکار بود که دوستان او وی را «یونسکوی متحرک» خطاب می‌کردند. وی سرانجام در سال ۱۳۷۰ در تهران دیده از جهان بربست.



رضا اردلان (۱۳۱۰ ش)

رضا اردلان فرزند یوسف عظام‌الملک در سال ۱۳۱۰ش در سنندج متولد شد. مدت ده سال در ادارات آموزش و پرورش استان‌های کرمانشاه، کردستان، و تهران خدمت کرده است و به لحاظ داشتن تحصیلات عالی حقوق قضائی در سال ۱۳۴۴ش به وزارت دادگستری منتقل و در شهرستان‌های ارومیه، کرمانشاه، و تهران به شغل قضا اشتغال ورزیده است. در طول سال‌های جنگ تحمیلی دادستان عمومی و

سرپرست دادگستری استان کرمانشاه بود. او با لیاقت و شایستگی امور محوله را انجام داده و در بین اهالی کرمانشاه از محبوبیت خاصی برخوردار است. پس از انتقال به تهران در سال ۱۳۷۲ش و طی مراحل مختلف مناصب قضائی، در حال حاضر با پنجاه و دو سال سابقهٔ خدمات فرهنگی و قضایی، ریاست شعبهٔ دوم تجدید نظر دیوان عدالت اداری را عهده‌دار است. در اولین جشنوارهٔ شهید دکتر بهشتی عنوان قاضی نمونهٔ دستگاه قضایی را که مشخصهٔ آن ایمان، تقوی، پرهیزگاری، عدالت‌خواهی، شجاعت، قانون‌مداری، صداقت، و پاک دامنی و در یک کلمه خدامحوری اعلام شد، کسب کرده است.

یحیی‌خان اردلان (۱۳۱۳ش)

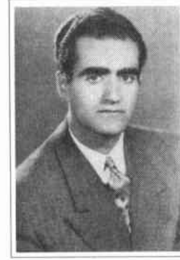
یحیی‌خان اردلان فرزند نصرالله‌خان، متولد سال ۱۳۱۳ش است. تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه و دانشگاهی را در تهران به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۱ش در رشتهٔ حقوق موفق به اخذ دکتری حقوق بین‌الملل از دانشگاه پاریس شد. سپس در وزارت امور خارجه به کار مشغول شد و مدت ۲۳ سال در آن وزارت‌خانه علاوه بر مأموریت‌های موقت در کشورهای مختلف، مأموریت‌های دائم نیز در کشورهای ایتالیا، انگلستان، کویت، افغانستان، و یوگوسلاوی انجام داد و در سمت‌های سرکنسول، رایزن درجهٔ یک، و کاردار خدمت کرد. و در وزارت‌خانه نیز مشاغل مهمی را عهده‌دار بود. وی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و ایتالیایی تسلط کامل دارد و دارای پروانه رسمی قوهٔ قضائیه در این زبان‌ها است و سال‌ها به شغل مترجمی اشتغال داشته است.

او چند سال رشتهٔ متون حقوق را به زبان انگلیسی در دانشگاه تدریس کرد و مدتی با مجلهٔ دادگستری همکاری کرد. وی علاوه بر آن عضویت هیئت ممتحنه مترجمان رسمی، عضو شورای عالی ترجمه، عضو هیئت بررسی تخلفات مترجمان رسمی و عضو هیئت مدیرهٔ جامعه مترجمان رسمی کشور است. مقالات متعددی در مجلات و روزنامه‌ها نوشته و کتاب‌های *شهرها و ملل*، *حقوق بودجه فرانسه*، و *رقابت آزاد و انحصار* نوشتهٔ گروهی از نویسندگان اروپایی را به فارسی ترجمه کرده است. او همچنین کتاب *اوضاع سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کویت* را تألیف کرده است.[1]

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

دیگر حقوق‌دانان خوش‌نام

اسامی دیگر حقوق‌دانان خوش‌نام کردستان بدین قرار است:



رشید شکیبا «قیامتی»
لیسانسیهٔ حقوق و استاندار
کردستان در اوایل انقلاب.



محمد اصولی
دکتری حقوق؛



هادی حق‌اندیش
دکتری حقوق فرزند
محمد متولد ۱۳۱۳ش؛

- عزت‌الله شجاع اردلان لیسانسیهٔ حقوق؛
- سلیمان انوشیروانی لیسانسیهٔ حقوق؛
- ابراهیم وکیل لیسانسیهٔ حقوق؛



برهان‌الدین ربانی
لیسانسیهٔ حقوق؛



اسمعیل حسین‌پناهی
لیسانسیهٔ حقوق.

وکلای سنتی و فاقد مدرک دانشگاهی در سنندج

- میرزا یوسف اردلان (عظام‌الملک) رئیس شعبهٔ محکمهٔ ابتدایی حقوق دیوان‌خانهٔ عدلیهٔ کردستان در سال ۱۳۳۲ق؛
- شیخ محمد مردوخ (آیت‌الله) امام جمعه و رئیس عدلیهٔ کردستان در سال ۱۳۳۷ق؛
- سید احمد آخوندی (اعتماد)؛
- میرفرج‌الله معتمد هاشمی؛
- یمین‌الاسلام یمین مردوخی؛
- ملا عنایت دشی؛
- علی نیازمند؛
- عباس نیازمند؛
- محمدصالح طاهایی؛
- عبدالحسین منیعی.

فصل ۲

بخش سوم: حُفّاظ و قاریان قرآن کریم

ملا محمدکریم قاری

ملا محمدکریم قاری که بعدها نام خانوادگی شاطبی را برگزید، فرزند محمدحسن از اهالی سنندج است که در کودکی بر اثر ابتلا به مرض آبله بینایی‌اش را از دست داد. در نوجوانی پدرش وی را به مکتب فرستاد تا در میان طالبان قرآن کریم به استماع کلام مجید بپردازد. در اثر هوش و استعداد زیاد و داشتن حافظهٔ قوی پس از یکی دو سال به حفظ قرآن توفیق یافت و چون صدایی گیرا و صوتی خوش و دلنشین داشت در مجالس از او می‌خواستند قرآن تلاوت کند. رفته‌رفته شهرت او در شهر پیچید. خانم شاهزاده همسر میرزا یوسف مشیردیوان تصمیم گرفت تا او را به همراه قائدی برای تعلیم تجوید و آداب قرائت قرآن به مصر بفرستند و تا پایان تحصیل مخارج آنان را بپردازد. مرحوم میرزا یوسف نیز همراهی کرد و آدرس آشنایانی را که در استانبول و دمشق و قاهره داشت در اختیار شخص همراه که تبعهٔ عثمانی بود و چندین بار به استانبول سفر کرده بود، قرار داد و نامه‌هایی را به آنها نوشت تا هزینهٔ این دو نفر را ماه به ماه بپردازند و به حساب مشیر دیوان منظور دارند.آشنایان طی تشریفاتی آنان را بدرقه کردند. این سفر در حوالی سال ۱۲۶۴ق رخ داده است.

ملا محمدکریم برای تعلیم علم تجوید و آداب و سنن درست خواندن قرآن راهی دیار غربت شد. مدتی را در اسلامبول بود و هر جا جلسات قرائت قرآنی سراغ می‌گرفت بدان‌جا می‌شتافت و به استماع و بهره‌گیری از قاریان می‌پرداخت. سپس عازم دمشق شد و در یکی از حجره‌های مسجد اموی اقامت کرد و به تعلیم فقه و حدیث مشغول شد و از حُفّاظ و قاریان آن جا نیز بهره‌مند شد و بعد روانهٔ مصر شد و مدت دوازده سال در قاهره ماند و به تعلیم تفسیر و حدیث و تجوید و آداب قرائت قرآن کریم پرداخت. یاد دیدار پدر و مادر و بستگان و وطن مألوف وی را به خود مشغول می‌داشت و بر آن شد تا راهی ایران شود و از ذخائر سرشاری که به دست آورده بود به همشهریان خود فایده‌ای برساند. وی بعد از چهارده

سال غربت با در دست داشتن گواهی تحصیلی و اجازهٔ تدریس به سنندج بازگشت. شهرت و آوازه‌اش در شهر پیچید و مردم به زیارت او شتافتند و وی را حرمت کردند و فرزندان خود را برای تعلیم قرائت و تجوید درست به خدمت وی فرستادند.

ملا محمدکریم سپس برای کسب فیوضات معنوی راهی خانقاه بیاره در عراق شد تا مدتی را در خدمت قطب زمان حضرت ضیاءالدین عمر نقشبندی به سلوک و خلوت و ریاضت بپردازد. پس از چندی اقامت در آن جا، شیخ جلیل‌القدر اجازهٔ مرخصی به او داد و او را برای استفادهٔ مردم به سنندج بازگرداند. محمدکریم باقی سال‌های مانده از عمر بابرکت خود را در یکی از حجره‌های مسجد هاجرخاتون به تعلیم و تجوید و قرائت و تفسیر قرآن کریم و خدمت به طالبان قرآن صرف کرد. حکام و فرمانروایان با فرامین و هدایای خود ازو تجلیل‌ها کردند و حرمت وی را نگاه داشتند. کسی همانند او را کمتر در سنندج می‌توان سراغ گرفت که عمر بابرکت در خدمت خدا و رسول و کتاب آسمانی‌اش صرف کرده باشد.

مرحوم ملا محمدکریم به منظور تعلیم قرآن به خواتین به منازل خانواده‌های مشیردیوان و صادق‌وزیری و معتمد وزیری آمدورفت می‌کرد.

اشخاصی که در خدمت وی تعلیم دیدند عبارت اند از مرحومان:

۱. ملا سیف‌الله مستوفی؛
۲. ملا عبدالله نیکخو؛
۳. ملا رحیم حفصی کردستانی؛
۴. حاج ملا ابراهیم نافعی؛
۵. ملا عبدالحمید قرائی؛
۶. ملا یحیی کتاب‌اللهی؛
۷. ملا محمدامین آیت‌خوانیان؛
۸. ملا عزیز قرآنی؛
۹. ملا صالح فروتن؛
۱۰. ملا محمدکریم شاکری؛
۱۱. ملا عبدالخالق کاوه‌نسب؛ و
۱۲. ملا مسعود متوسل؛

که هر دوازده نفر نابینا بودند.

هر کدام از این اشخاص هم در مکتب خود شاگردانی داشته اند و به آنان قرائت قرآن آموخته اند. این سه برگ بخشی از اجازه‌نامهٔ اوست که استادش در جامع الازهر مصر به او داده است:

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي جعلنا ممن حفظ القرآن الحكيم وصير اكبر حظنا

التعلم والتعليم ويسر لنا معرفة القرآن بالاسناد عن الائمة

المتقين ومنحنا نقل رواياته وطرقه عن الجهابذة العارفين

واتحفنا بمعرفة وجوهه عن السادة الواصلين احمده

سبحانه وتعالى واشكره اذ جعلنا من هذا الحزب المقربين

واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك الحق

المبين واشهد ان سيدنا ونبينا محمدا صلى الله عليه وسلم

العوالی واجل ما یبذل فیه المهج الغوالی وکان الاسناد فیه من مهمات الدین وطلب

العلو فیه قربة من رب العالمین واخذ العلم عن اهله اکبر دلیل علی نجابة المرء

وفضله ولهذا رغب فیه اهل العلم الاخیار واعتنی به اهل الفضل السادة الابرار وکان

ممن جد فی تحصیل العلوم والبحث عن مالها من منطوق ومفهوم ولازم العلماء الفضلاء

واختار صحبة الاماجد النبلاء ذوالطریقة الحمیدة المرضیة والاخلاق السهلة السنیة العمدة

النجیب واللوذعی الادیب نتیجتنا الکبری السعید دنیا واخری صاحب المقام العظیم الحافظ

بن محمد حسن من اهالی سنندج
ملا محمد کریم الکردی کان الله له واحسن عمله وبلغه املهٔ نقد شمر عن ساعد الجد

والاجتهاد وبحث عن الدقایق فاجاد وقرأ علی القرآن العظیم الشان بالقرآت السبع من طریق الشاطبیة

بالتحریر والاتقان وقد طلب منی الاجازة وکتابة السند علی الوجه الاسنی الاسد فاستخرت الله تعالی واجزته بها

بما اوصانی به مشایخی مدة الدهر من تقوی الله فی السر والجهر والتحری بما رووه واتباع من

مضی فیما یقرأونه ویقررونه واعهد الیه ان لا یانف من الرجوع عن الغلط وان لا یدع لنفسه صوابا

فیما منه سقط والله ناظر فی جمیع احواله الیه وارجو ان یکون القرآن شاهدا له لا شاهدا علیه

واسأله الدعوات فی الخلوات والجلوات لی ولوالدی ولمن یلوذ بی فانی فقیر الی ذلک

محتاج الی ما هنالک واسأل الله ان یوفقنا فی القول والعمل وان یجنبنا الخطأ والزلل

والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

علی ید کاتبها محمود الکردی بن ملا خسرو المرخزی فی ٢٦ رجب ١٢٩٨ سنه



خادم القرآن
العظیم الشأن
محمد المتولی
بالجامع الازهر
بمصر



چون عالیجناب فضایل‌مآب [illegible] کریم قاری [illegible] مشغول تحصیل علم تجوید و قرائت قرآن مجید بوده جمعی را حفظ

و [illegible] را تلاوت کلام قدیم تعلیم نموده در این علم شریف به درجه ترقی و تکمیل رسانیده نظر به [illegible]

به موجب [illegible] از بابت [illegible] کرمانشاهان [illegible] وجه [illegible] در وجه [illegible] برقرار [illegible]

از ابتدای سنه [illegible] فرخنده [illegible] سالها [illegible] برقرار نمودیم

صدور برات [illegible] دریافت و صرف مدد معاش خود نموده به دعاگویی دوام دولت ابد [illegible]



۱۳۱۹

میرزا سیف‌الله قاری



میرزا سیف‌الله استیفایی فرزند میرزا عنایت‌الله و پدر مرحوم محمد مستوفی یکی از دوازده نفر نابینایی است که در خدمت ملا محمدکریم قرائت قرآن و آداب و قواعد تجوید تعلیم گرفتند. میرزا سیف‌الله غالب اوقات در خدمت فضلا و فقها به سر می‌برد و در جلسات درسی طلاب مستمع بود. هوش و ذکاوت و علاقه‌مندی‌اش به فراگیری مسائل شرعی یاری‌ده حافظهٔ توانایش بود. بسا اتفاق می‌افتاد که غوامص و مسائل پیچیده فقهی و توریثی را که از ملایی سوال می‌کردند پرسندگان را به خدمت میرزا سیف‌الله می‌فرستاد تا آنان را راهنمایی کند.

مرحوم میرزا سیف‌الله نمازهای پنجگانه‌اش را به طور منظم در مسجد سیدمصطفی به جا می‌آورد. او مردی متین، متدین، خوش‌بیان و خوش‌صوت، و علاقه‌مند به خدمتگزاری خلق بود.

تصویر اجازه‌نامه‌ای که از طرف استاد قراء ایران، اسدالله ذبیحی طالشی فرزند اسمعیل که به میرزا سیف‌الله داده در تلاوت قرآن به قرائت عاصم به روایت شعبه و حفص، حوالی سال ۱۳۱۶ش.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نزّل علی عبده الکتاب تنزیلا - وتکفّل سبحانه تعالی
بحفظه وکفی بالله کفیلا فوفّق اناسا لاخذه عن اوحی الیه
تلاوة ودرایة جیلا فجیلا + وکفّ الملحدین ان تنال ایدیهم
فلم یهتدوا الی تبدیله وتحریفه سبیلا + واشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان سیدنا محمدا عبده
ورسوله الذی انزل علیه ورتّل القرآن ترتیلا، صلی الله
وسلم علیه وعلی آله واصحابه وکل من کان جهده فی خدمة
کتاب الله مبذولا - اما بعد فیقول المفتقر الی عفو ربه
مولی اللطف الصمدانی - اسد الله ابن المرحوم اسماعیل
الشهیر بالذبیحی الکیلانی - ان افضل ما یتقرب به المتقربون
تلاوة

تلاوة کتاب الله المجید - الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید - ولا یعطی التلاوة حقها
الا من تلقاها عن الرسول صلی الله علیه وآله وصحبه
وسلم ولو بالواسطة محققها - وقد اعتنی القراء الائمة
بذلک اعظم عنایة + ودوّنوا لنا رواتهم اتمّ روایة
فجزاهم الله تعالی عنا خیر الجزاء - واسکنهم بفضله
جوار الانبیاء - هذا وان الاخ الصالح صاحب
الشرف والورع الوافی ذو القدر العلی والکمال
الکافی میرزا سیف الله ابن المرحوم میرزا عنایت الله
السنندجی الشهیر بالمستوفی - قد اشتغل علیّ فی
اصول قراءة عاصم بروایتی راوییه سیما شعبة حتی

اتقنها وقرأ علیّ القرآن العظیم کله بروایته فاحسنها
وسألنی ان اکتب له اسنادها الی عاصم ومنه الی النبی
صلی الله تعالی علیه وسلم فاجبته الی ذلک لما رأیته
اهلا لما هنالک فاخبره انی قرأت بتلک الروایة روایة حفص
عن عاصم مفردة کما قرأت بها فی جملة روایة شعبة عنه علی
شیخنا الکامل الاوحد والجهبذة النحریر المؤید من بالتقی
واعتمادی - الشیخ الحاج احمد افندی بن عبد الوهاب
افندی الموصلی الحلاوی - قال قرأت بذلک علی شیخنا المجد
الشیخ یحیی افندی بن محمد قال قرأت بذلک علی شیخنا
مال القراء الشیخ محمد امین الحافظ بن عبد القادر
الشهیر بابن عبیدة - قال قرأت بذلک علی الشیخ محمد
امین بن الشیخ سعد الدین - قال قرأت علی والده
الشیخ

الشيخ سعد الدين بن احمد - قال قرأت اولاً على شيخنا
الحاج عبد الغفور بن الشيخ عبد الله المدرس ابن
الشيخ احمد الربتكي - ثم انحدرت الى بغداد فاجتمعت
مع شيخ شيخنا هذا الشيخ ابراهيم بن الشيخ مصطفى
وكان اماماً في جامع حضرة الشيخ عبد القادر الكيلاني
قدس الله سره - فقرأت عليه تبركاً وتقريباً للسلسلة
وقد اخبرنا شيخنا الحاج عبد الغفور انه اخذ معظم
القراءة اولاً عن العالم العامل الشيخ سلطان ابن
ناصر الجبوري الخابوري البغدادي ثم اكمل الباقي
لضيق الوقت على الشيخ ابراهيم بن الشيخ مصطفى
وهو اخذ بعضها عن شيخ الاسلام الشيخ الخليل
الخطيب في جامع حضرة الشيخ عبد القادر

الكيلاني قدس سره وبعضها عن الشيخ سلطان
واخذ الشيخ سلطان اولاً عن الشيخ عمر بن الشيخ
حسين الجبوري وهو عن الشيخ حسن ابن
الهندي - وهو عن الشيخ حسن بن منصور المصري
واخذ ثانياً عن الشيخ خليل الخطيب - وهو عن
الحسنين المذكورين المصري فالهندي - واخذ
ثالثاً عن الشيخ محمد ابي المواهب + حضر في دمشق
الشام لما رحل اليها - وهو قد قرأ على والده الشيخ
عبد الباقي الحنبلي الدمشقي - وعلى الشيخ
سلطان بن احمد المزاحي وعلى الشيخ محمد
ابن اسماعيل البقري وقد عمر فوق المائة
بنحو خمس عشرة سنة - والشيخ حسن المصري
اخذ

اخذ عن الشيخ الشبراملسي وعن الشيخ محمد
البقري وعن الشيخ علي الخياط الرشيدي كلهم
عن الشيخ زين الدين عبد الرحمن اليمني - وكانت
قراءة الخياط الرشيدي اولاً على الشيخ محمد
الشهير باخي ناصر الدين + وهو قد قرأ على الشيخ محمد
البصري بقلبه - وعلى الشيخ محمد الانوري بمكة
المشرفة - وعلى الشيخ عبد الرحمن اليمني - اما
البصري والشيخ الانوري فقد قرأ على الشيخ محمد
النحريري الضرير - وعلى الشيخ ابي النصر الطبلاوي
وعلى الشيخ احمد السيري وقرأ الثلاثة على الشيخ
ناصر الطبلاوي والد الشيخ ابي النصر عن
كريم الدين الدواخلي عن شيخ الاسلام القاضي

زكريا الانصاري - وقرأ الانوري ايضاً على جده الشيخ عمر
السوافي واما الشيخ عبد الرحمن اليمني فقد اخذ القراءة
عن عدة مشايخ منهم والده الشيخ شحاذة اليمني
ومنهم تلميذ والده الشيخ شهاب الدين احمد بن عبد
الحق كلاهما عن الشيخ ابي النصر الطبلاوي عن
شيخ الاسلام زكريا الانصاري ومنهم الشيخ علي ابن
غانم المقدسي الحنفي عن الشيخ عبد الحق السنباطي
عن الشيخ محمد بن اسد عن ابن الجزري ومنهم
ملا علي الهروي صاحب التآليف العديدة المشهور
بملا علي القاري عن الشيخ عمر السوافي عن النا
شري عن ابن الجزري واخذ القراءة القاضي
زكريا عن ابي نعيم رضوان العقبي وعن
الشهاب

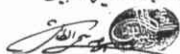
الشهاب احمد بن ابی بکر بن یوسف القلقیلی
الاسکندری وعلی الزین طاهر بن محمد النویری
المالکی واخذ هؤلاء عن شیخ الاقراء الاستاذ
محمد بن محمد الجزری باسانیده الثابتة فی نشر
زاد الاسکندری عن ابی الفتح محمد بن احمد العسقلانی
عن التقی محمد بن احمد بن عبد الخالق بن الصائغ
عن الکمال ابی الحسن علی بن شجاع العباسی
الضریر صهر الشاطبی - عن الامام خلف ابی
القاسم الشاطبی عن ابی الحسن محمد بن هذیل
عن ابی داود سلیمان بن نجاح الاموی عن ابی
عمرو عثمان بن سعید الدانی مؤلف التیسیر

قال فی تیسیره عند ذکر اسناد قراءة عاصم بعد
روایة شعبة واما روایة حفص فحدثنا بها
ابو الحسن طاهر بن غلبون المقری - قال حدثنا
ابو الحسن علی بن محمد بن صالح الهاشمی الضریر
المقری بالبصرة - قال حدثنا ابو العباس احمد
ابن سهل الاشنانی قال قرأت علی ابی محمد
عبید بن الصباح قال قرأت علی حفص وقال
قرأت علی عاصم قال ابو عمرو وقرأت بها القرآن
کله علی شیخنا ابی الحسن قال قرأت بها علی الهاشمی
وقال قرأت علی الاشنانی عن عبید عن حفص
عن عاصم قال فی تیسیره ایضا ورجال عاصم
ابو

ابو عبد الرحمن عبد الله بن حبیب السلمی وابو
مریم زر بن حبیش واخذ ابو عبد الرحمن عن
عثمان بن عفان وعلی بن ابی طالب وابی بن کعب
وزید بن ثابت - وعبد الله بن مسعود رضی الله
عنهم - عن النبی صلی الله علیه وسلم. واخذ
زر بن حبیش عن عثمان بن عفان - وعبد الله
ابن مسعود - عن النبی صلی الله علیه وسلم انتهی
هذا ولما کان الاخ فی الله میرزا سیف الله ابن
المرحوم میرزا عنایت الله المستوفی السنندجی
قد جد فی طلب القراءة الی ان رزقه الله تعالی
حسن الاداء وصار اهلا للقراءة والاقراء

اجزته ان یقرأ ویقرئ بما اخذه عنی من قراءة
عاصم بروایة شعبة - وحفص ایضا وان یجیز من
رآه للاجازة اهلا وانی اوصیه بتقوی الله
تعالی فی السر والاعلان - وان یتعود کما کان
بقراءة القرآن - فانها اشرف الآداب فی کل اوان
وافضل ما یتقرب به العبد الی الله المنان - وفقه
الله تعالی لمرضاته واخذ بیده فی غدواته وروحاته
انه علی ذلک قدیر وبالاجابة جدیر
وصلی الله وسلم علی سیدنا محمد وعلی آله واصحابه
اجمعین آمین - قد وقع ذلک فی ۱۲ صفر ع ۱۳۵

المجیز العبد الفقیر الذهبی



صدیقهٔ امین‌وزیری (۱۲۸۸ـ۱۳۸۵ش)

بسم‌الله، کلمهٔ عزیزه عزّلسانُ ذکرها، و اعزّ منه قلبُ عرفها، و اعزّ من هذا، روحُ أحبّها، و اعزّ من هذا سرٌّ شهدها.

و صلی‌الله علی حبیبنا محمد و علی آله و صحبه و من والاه

سخن از آن بانوی شهود کردهٔ حقیقت است، آن نمونهٔ بارز صاحب خلّت آن فقیر کمربسته به خدمت، آن دل‌شسته از علایق، آن وارسته از عوایق، آن آینهٔ جلا یافتهٔ بی‌غش، آن نسیم بهاربخش، آن نشسته در سایهٔ جلال من لم یزل، آن جلوه و افضالِ جمالِ من لن یزل، پرتو آن جلالِ بی‌زوال و رشحهٔ آن جمال بی‌مثال، آن مرهم دل‌های پریش، آن دماغ نیک‌اندیش، آن نابینای روشن‌ضمیر، آن فرزانهٔ عاقبت‌اندیش با تدبیر، آن توانگر به ظاهر درویش از سویی در تمیشت نابسامانی بیگانه و خویش از دیگر سو در ذکر و فکر و تسبیح جهت صفای باطن و قداست خویش، آن همای همایون پرواز سعادت، آن آرام جانِ پرکشیده به سلامت، آن دُرج گوهر من لدنّی، آن سر سرِّ آشنای خودنبینی، آن بانوی پاکیزه‌سرشت، آن مرغ بوستان بهشت، آن گنجینهٔ راز رحمانی، آن حافظ آیه‌های قرآنی، آن عارفهٔ صمدانی، نوادهٔ پیر سمرانی، فراهم آورده در خود پارسایی و پیری، حاجیه خانم صدیقهٔ امین‌وزیری.

او به تاریخ دوم تیرماه ۱۲۸۸ش در سنندج و در خانوادهٔ ایمانی و معنوی چشم به جهان گشود. پدر گرامی‌اش، مرحوم میرزا محمد علی امین‌وزیری، از خاندان صاحب نام و مشهور و از طایفهٔ وزارت کردستان و مادر بزرگوارش آمنه خانم، دُخت حضرتِ قطب‌العارفین، حاج شیخ محمد سمرانی، نورالله مرقده، متخلص به «حافی» و از خلفای حضرتِ شیخ سراج‌الدین اول، قدس‌سره‌العزیز، از مشایخ بنام سلسلهٔ علیهٔ نقش‌بندیه در کردستان بود.

آثار ذکاوت و هوشمندی، از آغازین سال‌های زندگی اش در او هویدا بود و این بهار از سالی نکو نشان داشت.

بالای سرش ز هوشمندی   می‌تافت ستارهٔ بلندی

دانش و قرآن را به رسم رایج آموخت و آنچه را می‌شد و در جلای جانش مؤثر بود، در حد امکان فرا گرفت و به طور مشخص قرائت قرآن کریم را نزد جناب ملاعبدالله نیکخو رحمه‌الله، تجوید را نزد جناب ملا محمود اشعری رحمه‌الله که هر دو چون خود وی از چشم ظاهر بی‌بهره بودند.

همچنین معانی و تفسیر قرآن کریم و نیز مسائل فقهی را در خدمت ملای واقعی، نابینای حافظ قرآن و احادیث نبوی، جناب ملا سیف‌الله استیفائی استماع نموده و فرا گَرفت.

وی گلستان شیخ سعدی، کیمیای سعادتِ امام محمد غزالی و دیوان حافظ را نیز که خدا از همهٔ آنان خشنود باد، از حضور اساتید آن روزگار به نیکی آموخت.

صدیقهٔ زمان به راستی عاشق و دلباختهٔ قرآن شد و سراسر زندگانی‌اش را در پرتو آن گذراند، همهٔ عمر با آن محشور گردید، چنان‌که همهٔ قرآن را در حقهٔ سینهٔ خود گنجینه کرد و ازبَر داشت و حفظ بود، به سانِ قرآن ناطق که بسیاری از عالمان نیز گاه برای یافتن نشان و جایگاه آیات در سوره‌ها به او

رجوع می‌کردند. این همه نتیجهٔ انس و الفت پیوسته‌اش با معجزهٔ جاوید محمدی(ص) و حضور همیشگی در حضرت کلام خداوندی، سبحانه و تعالی، بود و کام تشنه‌اش هرگز از معانی و معارفِ پایان‌ناپذیر آن آبشخور زلال سیراب نمی‌شد و هر چند که در عمق دلالت مینوی آیه‌هایش بیشتر می‌اندیشید، شرار دانستن نیز از او بیشتر زبانه می‌کشید، ضمن آنکه به مدلولِ آیتِ «اتقوا الله و یعَلّمکم الله» همواره از چهل‌چراغ شناخت افروز معانی عبارات قرآنی بهره‌ها می‌برد.

او به تدریس نیز می‌پرداخت و شاگردان بسیاری را آموزش داد.

قرائت استادانهٔ خود از قرآن کریم را با آداب و اصول و با صدایی دل‌نشین، طی شانزده سال ضبط کرد، اما به دلیل آنکه شنیدن صدای بانوان برای نامحرم، حرمت شرعی دارد، برپایهٔ فتوای عالِمان دین از انتشار آن خودداری کرد.

آن بزرگوار به تأسی از سالکان راه طریقت و شیفتگان شریعت از شهرت و جلوت گریزان بود و با خلوت انس و الفت داشت، از این‌روی هرگاه فرصتی برای مصاحبه و گفتگو فراهم می‌شد، می‌فرمودند من قرآن را برای عشق به خدا و رسول(ص) حفظ کرده ام نه برای کسب شهرت و همواره از این بابت عذر می‌خواستند.

یکی دیگر از متونی که در او بسیار تأثیر گذاشت قصیدهٔ بردیهٔ حضرت امام بوصیری، در مدح و ستایش پیامبر اکرم(ص) بود که متن عربی آن با فهم معانی دقیقش آموخت و آن را به افراد بسیاری آموزش داد. تأثیر این متن بر روح و جانش، بر تجربهٔ معنوی او بسیار افزود.

به اذن و عنایت حضرت حق، نفسی مبارک و مؤثر داشت، بسیار اتفاق می‌افتاد ارادتمندانش، برای بهبود و شفای بیماری از او می‌خواستند برای‌شان دعا کند و مستجاب می‌شد.

در کنار آموزش علوم دینی همواره به سلوک طریق حق همت می‌گماشت و به پالایش باطن بیش از آرایش ظاهر اهمیت می‌داد و هیچ‌گاه از نکوهش نفس خود غفلت نمی‌کرد و دلدادهٔ عرفان اصیل اسلامی بود و بر اساس اجازه‌نامهٔ مرسوم خلافت، از حضور حضرت شیخ محمد بهاءالدین ثانی، فرزند ارشد حضرت قطب‌العارفین شیخ علی حسام‌الدین، رحمه‌الله تعالی، روزهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه در منزل شخصی خود برای بانوان، مجلس وعظ و ارشاد و ذکر و تهلیله برقرار می‌کرد. آن‌گاه افزون بر این مجلس که مراسمی مرسوم و جمعی در طریقت نقشبندیه است شخصاً همواره در نماز بود و آروزی شاعر دلسوخته، درباره‌اش مصداق کامل داشت که گفته است:

خوشا آنان که دایم در نمازند   بهشت جاودان بازارشان بی

به لطف و عنایت حضرت حق در حدود شصت و چهارسالگی حج خانهٔ خدا (حج تمتّع) و زیارت قبر مبارک رسول اکرم(ص) نصیبش شد.

روح بلند آن بانوی عارفهٔ زمان، در تاریخ هشتم اسفندماه ۱۳۸۵ خورشیدی در تهران در جوار رحمت حضرت حق آرام گرفت و در روستای صلوات‌آباد سنندج به خاک سپرده شد.

و مرغ جانش در منزلگاه ابدی‌اش آشیان کرد و گروهی مشتاقان و مریدان در فراغش اندوهگین شدند. در فردای رستاخیز بزرگ، بهشت برین جایگاه و رضوان اللهی قرینش باد.

آن بزرگوار در طول حیات خود همواره مورد توجه عام و خاص بود و بزرگان بر مقام علمی و عرفانی‌اش وقوف داشتند، چنان که مرحوم مغفور سیدمحمد باقر حیرت سجادی ملقب به رکن‌الاسلام کردستان، رحمه‌الله تعالی، که با خانم خویشاوندی و قرابت نیز داشت، در وصف او چنین سروده است:

بانوی عفیفهٔ صدیقه ... صدّیقهٔ عصر خود صدیقه

از لطف علی شه ولایت ... سرحلقهٔ حلقهٔ طریقه

آراسته شد ز زیب تقوی ... چون از گل یاسمن حدیقه

وز دولت و جاه حفظ قرآن ... شد حائز نعت این نمیقه

یارب بکمال فضل و جودت ... نسبت بسراسر خلیقه

رحم آر بحال این ستیره ... هر شام و سحر بهر دقیقه

وز هول مواقف قیامت ... دار از سر رحمتش عتیقه

بر حیرت سالخورد نومید ... ز آیات لقای هر وثیقه

هم رحم نما بوشره کاو هست

امروز طفیلی صدیقه

سرایندهٔ اشعار: سید محمد باقر حیرت سجادی «رکن الاسلام»

کاتب: سید محمد السعید حیرت سجادی ۱۸/۵/۳۹

متن اجازه‌نامهٔ حضرت شیخ محمد بهاءالدین از قرار زیر است:





هو
تعالی
بسم الله

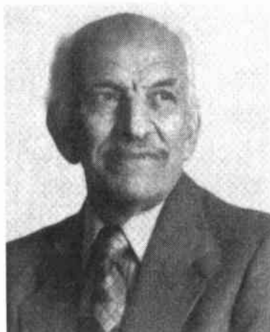
بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله
المکرمین اما بعد فقیر کم نام بر حسب اشارهٔ حضرت پیر مرحوم
والدم که در مقام مبارکش با آداب طریقت مأذونم
همشیرهٔ طریقتی صدیقه خانم را اجازهٔ آداب ختم و تهلیله و نصایح بعد در
خیریهٔ خواهران دینی مجاز نمودم که ان شاء الله آداب محوله را الی ...
و حتی الامکان از ختم و تهلیله و آداب محولهٔ طریقت سعی و جهد نماید
خداوند همه را به پیروی آداب مبارک موفق فرماید والسلام علی
من اتبع الحق والهدی

خادم الفقراء
محمد بهاءالدین النقشبندی

فصل ۲

بخش چهارم: نیکوکاران اجتماعی

مهدی صدیق‌وزیری (۱۲۷۸ ش ـ؟)



مهدی صدیق‌وزیری فرزند عبدالعزیز ملقب به «صدیق‌دیوان» در سال ۱۲۷۸ش در سنندج دیده به جهان گشود. او تحصیلات را نزد معلم سرخانه و مکتب با نظارت پدر مدبر و کاردان خود به اتمام رسانید سال ۱۲۹۶ش در هجده‌سالگی در ادارهٔ مالیه (دارایی) سنندج استخدام شد. او در سال ۱۳۰۵ش به تهران منتقل شد و در فاصله سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۱ش ریاست ادارهٔ دارایی گرگان و یزد و قزوین و گلپایگان را بر عهده داشت از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۷ش که سال بازنشسته شد، پیشکاری دارایی استان پنجم و کرمان و اصفهان و فارس و خوزستان و آذربایجان و خراسان را برعهده داشت.

مهدی صدیق‌وزیری مردی خلیق، رؤوف، پرهیزکار، بادیانت، امانت‌دار، آداب‌دان، باعاطفه، و در انجام وظایف دینی دقیق و کوشا بود تا حدّ امکان خدمتگزار دولت و ملت بود.

او در دوران بازنشستگی به چاپ و انتشار کتاب‌ها و رسالات دینی و اخلاقی می‌پرداخت و آنها را به رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد. برخی از آن کتاب‌ها عبارت اند از:

۱. *نماز*؛ ۲. *روله بذانی* (به زبانی کردی یعنی فرزنَدم بدان)؛ ۳. *اشعار* (در مدح رسول اکرم(ص))؛ ۴. *روزه و زکات*؛ ۵. *ایمان و اسلام*؛ ۶. *صلوات*؛ ۷. *التقریب*؛ ۸. *سورهٔ تبارک*؛ ۹. *اسم اعظم*؛ ۱۰. *چند سوره و آیات قران کریم*؛ ۱۱. *الکلم الطیب*؛ ۱۲. *یاد خدا*.

صدیق‌وزیری به منظور احداث بیمارستانی خانهٔ موروثی خود را که مقابل مسجد جامع شهر سنندج قرار داشت از طرف خود و برادران در اختیار شیر و خورشید سرخ وقت قرار داد که اکنون هم با نام [بیمارستان] برادران صدیق‌وزیری دایر و در خدمت مردم است.



فریدون معتمدوزیری (۱۳۰۱ـ ۱۳۸۵ش)

دکتر فریدون معتمدوزیری در سال ۱۳۰۱ش در سنندج دیده به جهان گشود. او پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۰ش فعالیت خود را به عنوان قاضی دادگستری آغاز کرد و سپس در سال ۱۳۳۲ش جهت ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ حقوق و علوم اداری به آمریکا رفت و نخست از دانشگاه ایندیانا دکتری حقوق و از دانشگاه کالیفرنیای‌جنوبی دکتری علوم اداری را اخذ کرد.

پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۵ش تا سال ۱۳۵۴ش مشاغلی مانند مدیریت کارگزینی سازمان برنامه و بودجه، مشاور عالی بانک کشاورزی، معاونت و دانشیاری دانشکدهٔ علوم اداری دانشگاه تهران، نمایندگی مردم مریوان در دورهٔ بیستم مجلس شورای ملی، معاونت وزارت اطلاعات و جهانگردی، معاونت پارلمان وزارت اقتصاد و معاونت اداری وزارت صنایع را عهده‌دار بود. از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ش پس از تاسیس و راه‌اندازی دانشگاه‌های رازی کرمانشاه و کردستان ریاست آنها را برعهده داشت. هرچند وی به تدریس در دانشگاه علاقه داشت اما کار اداری همواره مانع تحقق آرزویش بود.

وی در سحرگاه ۱۱ بهمن ۱۳۸۵ در لس‌آنجلس آمریکا در اثر کهولت و بیماری دارفانی را وداع گفت. در سال‌های قبل از ابتلا به بیماری او بارها به ایران سفر کرد.



بهاءالدین ادب (۱۳۲۴ـ۱۳۸۶ش)

بهاءالدین ادب فرزند باقر، متولد سال ۱۳۲۴ش در سنندج است. او تحصیلات دبستان و دبیرستان را در زادگاه گذراند و وارد دانشکدهٔ پلی‌تکنیک تهران شد و در سال ۱۳۴۸ش در رشتهٔ مهندسی راه و ساختمان فارغ‌التحصیل شد. او از آن زمان تا کنون افتخار زیادی کسب کرده است.

مهم‌ترین پست‌ها و مقام‌های او عبارت اند از:

ـ نمایندهٔ کردستان در دورهٔ پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۳ش؛

ـ رییس هیئت مدیرهٔ انجمن شرکت‌های ساختمانی ایران؛

ـ نایب‌رییس هیئت مدیرهٔ بانک کارآفرین، و رئیس هیئت مدیرهٔ بیمهٔ کارآفرین، که هر دو خصوصی هستند؛

ـ عضو هیئت مدیرهٔ کنفدراسیون صنعت ایران؛

ـ عضو هیئت رییسهٔ اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران (یک دوره)؛

ـ رییس سازمان نظام مهندسی ساختمان استان تهران (دو دوره)؛
ـ نایب‌رئیس فدراسیون بسکتبال جمهوری اسلامی ایران، از سال ۱۳۵۵تا بهمن ۱۳۵۷ش و مجدداً از سال ۱۳۸۱ تا کنون.

بهاءالدین ادب گذشته از فعالیت‌های اجتماعی و به دست آوردن افتخارات شخصی، خدمتگزاری صدیق و نماینده‌ای دلسوز است که در هر حال و وضع و در هر جا و مکان همّ و غمّ خود را به امور رفاه و آرامش و پیشرفت صنایع و کار جوانان کردستان مصروف داشته و از بذل مال در راه آبادانی و ساختن مدارس و مساجد کوتاهی نکرده است. کتاب *فریاد و سکوت ملت* او و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های پرشور و حال وی بیانگر عواطف و احساسات بی‌ریای اوست.

بهاءالدین ادب در سال ۱۳۸۶ش بر اثر ابتلا به سرطان درگذشت. طبق وصیت وی، در داخل بیمارستان توحید سنندج در زمینی به مساحت ۲۵۰ متر مربع یک ساختمان دوطبقه با یازده اتاق و وسایل کامل برای استراحت بیماران غریبی که بدان‌جا مراجعه می‌کنند و هنوز بستری نشده اند با هزینه آن مرحوم ساخته شد و در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۷۸ش به وسیله همسرش افتتاح شد و قرار شد بخش سرطان هم به وسیله این خانوادهٔ شریف در همان بیمارستان احداث و با وسایل مجهز در اختیار بیماران قرار گیرد.

توسعهٔ مسجد جامع و احداث پنج طبقه صحن جدید

در سال ۱۳۷۰ش مقدمات احداث صحن جدید مسجد جامع سنندج به نام مجتمع فرهنگی اسلامی دارالاحسان با آمادگی عده‌ای از معتمدین محل و مأموریت از طرف سازمان حج و اوقاف آغاز شد. پس از سه سال مطالعه و بررسی در سال ۱۳۷۳ش نقشه کامل آن در ۱۷۲ برگ برای پنج طبقه ساختمان و یک سالن قرائت قرآن به وسیله آقای مهندس همایون موثقی مهندس مجرب و دانشمند سنندجی ترسیم شد و از سال ۱۳۷۵ش رسماً احداث اسکلت آن توسط آقای مهندس احمد مشرفی شروع شد، و قسمت بنای ساختمان به همت حاج محمود زندی معمار در سال ۱۳۸۰ش تقریباً به پایان رسید و از آن سال تا کنون تا میزان ۹۰٪ قسمت‌های تزئینی آجرکاری و کاشی‌کاری و سایر قسمت‌ها به وسیله هیئت امناء تکمیل شده است. روزهای جمعه حداقل ۲۰ هزار نفر در صحن مسجد اقامه نماز می‌کنند و این رقم در ماه مبارک رمضان به بیش از ۳۰ هزار نفر می‌رسد. بیشتر کارهای معماری و تزئینی مسجد توسط هنرمندان و معماران سنندجی انجام گرفته است.[۱]

اعضای هیئت امنای توسعهٔ مسجد جامع

۱. مرحوم حاج سیدمحمدنسیم سیدابراهیمی، فرزند سیدسعید، متولد سال ۱۳۰۳؛
۲. مرحوم حاج محمدحسین زندیه، فرزند محمد، متولد سال ۱۳۰۰؛
۳. مرحوم حاج عطاءالله ولدی، فرزند صمد، متولد سال ۱۳۱۴؛

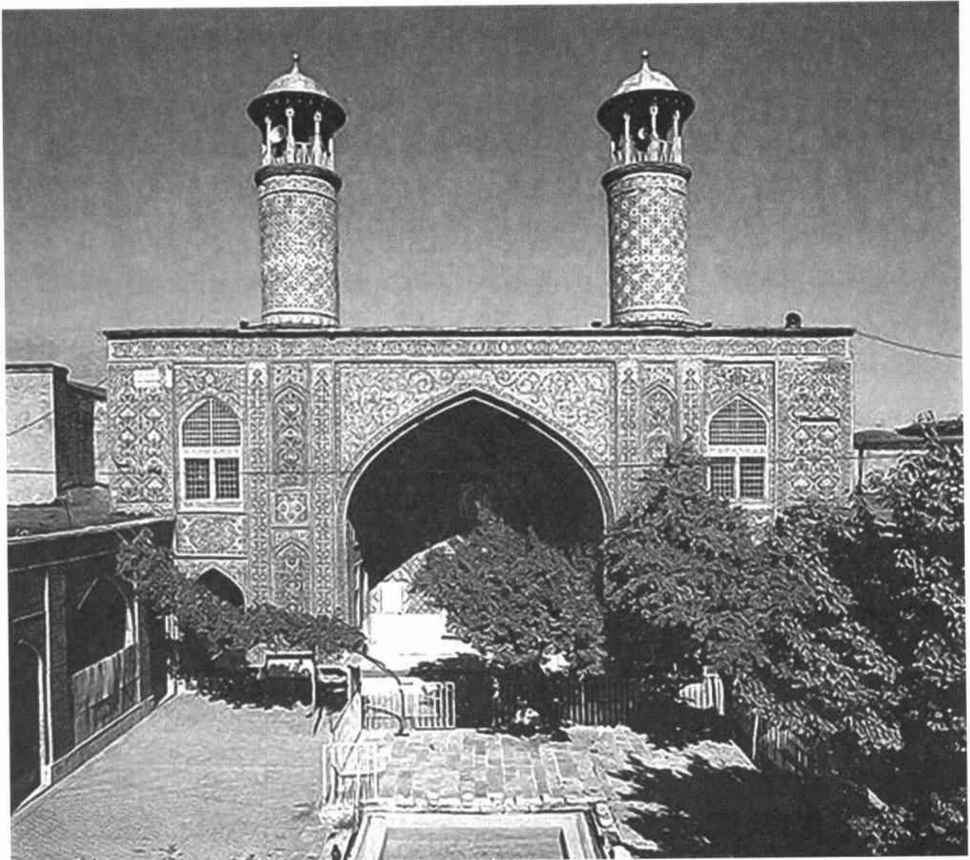
---

۱. اطلاعات فوق را در مورد قسمت جدید مسجد جامع سنندج از هیئت امنای توسعه مسجد جامع سنندج کسب کرده ام ـ مؤلف.

۴. حاج محمود دولت‌آبادی، فرزند رستم، متولد سال ۱۳۰۰؛
۵. حاج محمدسلیم جعفری، فرزند محمدجعفر، متولد سال ۱۳۱۴؛
۶. حاج ابراهیم خالدیان، فرزند احمد، متولد سال ۱۳۱۴؛
۷. حاج محمدصالح انصاری، فرزند فیض‌الله، متولد سال ۱۳۰۷؛
۸. حاج محمد جمیل بلوریان، فرزند شکرالله، متولد سال ۱۳۱۵.

پوشیده نماند فعّال‌ترین، دلسوزترین و زحمت‌کش‌ترین عضو این هیئت، حاج محمد جمیل بلوریان بوده و هست خدا وی را سلامت بدارد تا کار را به اتمام برساند.

در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۷۳ هیئت امنای این مسجد از من خواستند تا نامه‌ای به فرماندهٔ لشکر کردستان بنویسم و از ایشان تقاضا کنم تا لودری را که برای کندن صخره سنگ‌های محل احداث مسجد فرستاده و بازپس گرفته بودند، مجدداً به کمک بفرستند. من نیز (نگارندهٔ کتاب پیش‌رو) این نامه را نوشتم و این جواب را دریافت داشتم که هر دو نامه در پروندهٔ بنای مسجد موجود است.



باسمه تعالی

فرمانده محترم و محبوب لشکر ۲۸ کردستان تیمسار سرتیپ سید هادی گلستانه

ز راه دور سلامم به روی ماه تو باد خدای کون و مکان یاور و پناه تو باد

سلام و صد سلام بر تو ای آزاد مرد، ای اسطوره مردانگی و شهامت، ای نمونه تقوی و فضیلت و کرامت، ای یگانه ارتشی اهل سعادت. آرزو داشتم که شخصاً به دیدارتان نائل آیم و سیمای آکنده از معنویت‌تان را که نمایانگر بازتابی از باطن رؤوف و مهربان و قلب باایمان‌تان است، غرق بوسه کنم، امّا چنین می‌نماید که اقبالم یاری نمی‌کند و روزگارم بدین نعمت نمی‌نوازد.

شمّه‌ای از نیکوکاری‌ها و گوشه‌ای از اعمال حسنه آن جناب را که (یاری رساندن به مسجد جامع شهر سنندج است) دریافته و شنیده ام. باید گفت:

خدای ترا در همه حال از بلا نگهدارد فرشته‌ات به دو دست دعا نگهدارد

به قرار اطّلاع ماشین حفّاری ادارهٔ مهندسی ارتش را به خدمت بنای مسجد درآورده اید. براستی چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. دیده‌ات بینا، قلبت آگاه و فرشته‌ات به همراه است. آنچه را که دیگران با صد سال عبادت و راز و نیاز شبانه، بدان نرسند، شما یک شبه بدان راه یافتی. اینست توفیق و اینست سعادت عُظمی که تیمسار محترم، یک شبه رهِ صد ساله رفته است. گویا رندان و حاسدان، موهبت الهی و توجّهات حضرت احدیت را بر تیمسار نیکوکار، روا ندانسته اند و توان تحمّل لطف الهی را بر وی نداشته اند که ماشین حفّاری را از خدمت به مسجد بازپس گرفته اند، آگاه نبوده اند که فرماندهٔ محبوب لشکر کردستان روشن‌بین است و نیک‌اندیش و شعارش مفهوم دو بیت زیر است:

اکنون که گل سعادتت پُربار است دست تو زکار خیر چرا بیکار است
هُشدار زمانه دشمنی غدّار است دریافتنِ روز چنین دشوار است

و ندانسته‌اند که تیمسار، آن اندازه که به دنیا می‌نگرد، به سعادت اُخروی و جهان جاودانی بیشتر توجّه دارد و به معنی آیات «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمثالِها» و «اِنْ اَحْسَنْتُم اَحْسَنْتُم لِأَنْفُسِكُمْ» نظر دارد و می‌داند که:

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا

و می‌داند که پاداش نیکی، بارش باران رحمتِ الهی و کامیابی و بهره‌وری از بخشش‌ها و نَعَمات بی‌پایان خدایی است. علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند؛ نیکی به عامّه خلق خدا، شرکت در بنای مسجد و شرکت در ثواب قیام و قعود و رکوع و سجود مسلمین.

تیمسار والامقام معنی این بیت حافظ شیراز را عمیقانه درک کرده است:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

تیمسار حقیقت‌بین است، برای خدا کار می‌کند، برای خدا قدم برمیدارد، در ساختن مسجد مشتاقانه خدمت می‌کند، بار دیگر، امر به روانه‌کردن ماشین حفّاری می‌کند تا معنی اَلْاِحْسانُ بِالْاِتْمامْ را به زیردستان خود بیاموزد. آری چنین کند.

ارادتمند واقعی
سید عبدالحمید حیرت سجّادی
۱۳۷۳/۳/۴

بسم‌الله الرحمن الرحیم

خدمت جناب سیدعبدالحمید حیرت سجادی

هزار جهد کردم که سر عشق بپوشم　　نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

سلام علیکم
نامه پر از لطف و صفا و در عین حال صمیمی شما واصل شد. از اینکه لطف کرده و اینجانب را مورد مرحمت خود قرار داده اید، بسیار سپاسگزارم. آنچه که شما در نامه قید نموده و از آن تحت عنوان کمک نامبرده بردید در واقع یک وظیفه است که به عهدهٔ هر انسان مسئولی می‌باشد تا در راه خدا گام مثبتی بردارد و بدین‌وسیله توشه‌ای برای آخرت خویش فراهم آورد در واقع من این همیاری را برای خود یک وظیفه دانسته و از انجام هرگونه تلاشی در این زمینه کوتاهی نخواهم کرد. امید است که همواره همه ما خادمان راه اسلام و مسلمین باشیم و تمام همّ و غم ما در راه جلب الطاف خداوندی باشد که یکی از جنبه‌های بارز آن بنا نهادن مساجد الله می‌باشد که در آن مسلمین روی به درگاه خدا آورده و خاضعانه از خداوند منان طلب استغفار برای خود و برادران دینی خود می‌نمایند.

در خاتمه سلامتی و بهروزی و موفقیت کلیهٔ مسلمین جهان را از درگاه خداوند منّان مسئلت دارم.

«من الله التوفیق»
فرمانده لشکر ۲۸ پیاده کردستان سرتیپ ۲
سید هادی گلستانه

فصل ۲

بخش پنجم: پزشکان

مشهدی سیدشریف

مرحوم سیدشریف از سادات شیعهٔ کردستان است و سید محترم و با تقوایی بوده با داشتن داروخانهٔ گیاهی و تجربهٔ کافی در تداوی سنتی در طب عمومی و چشم پزشکی به معالجهٔ مردم پرداخته و از این راه توانسته است خدمتگذار مردم باشد.

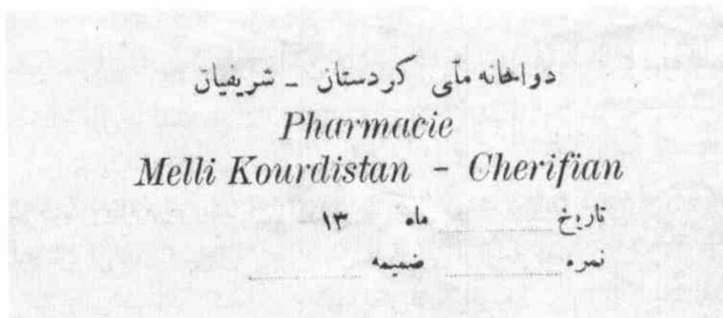
در نامه‌ای [تصویر صفحه بعد] مرحوم حضرت شیخ حسام‌الدین، حاج ملا محمدسعید را نزد او فرستاده، تا معالجه‌اش کند.

بعدها فرزندان وی که در خدمت پدر بودند داروخانه‌اش را با نام آن مرحوم اداره نموده اند. بازماندگان آن مرحوم هم اکنون در سنندج و تهران زندگی می‌کنند.



نامه‌ای است از حضرت شیخ حسام‌الدین علی نقشبندی که بیماری را به خدمتش فرستاده است.




دواخانه ملّی کردستان ـ شریفیان
Pharmacie
Melli Kourdistan - Cherifian
تاریخ .... ماه ۱۳
نمره .... ضمیمه ....

اسدالله شریفیان فرزند مرحوم سید شریف که بعد از پدر داروخانه را اداره می‌کرد.
←

شیخ عبدالله هزارکانیانی مردوخی (؟ ـ۱۳۵۱ق)

شیخ عبدالله فرزند حاج شیخ حسین بن شیخ حسن از سلالهٔ شیخ شمس‌الدین ولی مردوخی است که در یکی از روستاهای سنندج در منطقهٔ سارال به نام هزارکانیان می‌زیست. او قدی بلند و قیافه‌ای برازنده داشت، خوب صحبت می‌کرد و دارای بیانی گیرا و شیوا بود. طبیبی بود حاذق، آشنا با طب قدیم و آگاه از طب جدید که کتاب‌های زیادی در طب قدیم از جمله قانون شیخ‌الرئیس ابن سینا را مطالعه کرده بود. او پس از فراغت از تحصیل مدتی دستیار و پزشک معین یکی از اطبای مشهور و تحصیلکردهٔ آمریکا و اروپا به نام دکتر سعیدخان «پیروز» کردستانی بود. او گیاه‌شناس نیز بود، و بیشتر با داروهای گیاهی به مداوا و معالجه می‌پرداخت. کتابی هم درباره شناخت پاره‌ای از امراض و راه معالجه و مبارزه با آنها و همچنین بعضی از گیاهان ناشناخته دارویی و بیان خاصیت هرکدام به رشته تحریر کشیده بود که بعد از درگذشت خود او معلوم نشد نسخه آن به دست چه کسانی افتاد؟ مرحوم شیخ عبدالله هرساله یکی دو بار به تقاضای مردم به شهر سنندج می‌آمد و به مداوای بیمارانی که به او مراجعه می‌کردند، می‌پرداخت. در یکی از این سفرها در همین شهر بیمار شد و مدتی بستری بود که منتهی به مرگ وی در ششم شوال سال ۱۳۵۱ق شد.

من این سفر اخیر ـ گرچه کودکی دوازده‌ساله بودم ـ او را دیدهَ و به یاد دارم، زیرا در همسایگی خانهٔ ما در یکی از حجره‌های مسجد شریعتمدار منزل گرفته و یک نفر از کسان خود را جهت انجام کارها و پذیرایی از مهمانان به همراه آورده بود. مرحوم پدرم به او علاقه زیادی داشت و اغلب او را با خود به منزل می‌آورد و گاهی هم خودش به دیدن او می‌رفت. من در آن هنگام تازه خواندن صرف را شروع کرده بودم. او با مهربانی صیغه‌ای را از من سوال کرد و ریشهٔ آن را پرسید و من هنوز آن کلمه را به یاد دارم، از قضا جواب صحیح دادم و او دربارهٔ من دعای خیر کرد.

مزار وی در بالای تپهٔ شیخ محمدصادق در غرب شهر سنندج است.

مرحوم شیخ عبدالله طبع شعر نیز داشته است. تنها این چند بیت از یک غزل او به دست آمده است:

بکش خنجر بزن بر سینهٔ من — مبادا دیگری در دل نشیند

دریغم آید اندرِ خانهٔ تو — کسی دیگر در آن مسکن گزیند

ز چشم خویش بیزارم چو بینم — اگر خواهد کسی غیر از تو بیند

ندارم تاب آن بینم کسی را — که زان گلبن گلی از بوسه چیند

تعالی الله از آن صورتگر پاک — چه زیبا نقش‌ها می‌آفریند؟[۱]

سعیدخان کردستانی (پیروز) (۱۲۴۲ش ـ ؟)



بیش از دویست سال پیش ملا رسول‌نامی از کردستان عراق به سنندج آمد و نزد شیخ محمود لونی که از اجلهٔ علما بود به ادامهٔ تحصیل پرداخت و دختر حاج سیدصادق جد سیدسعدالدین صادقی را به زنی اختیار کرد. از وی دو پسر به نام‌های محمد و سعید که بعدها پس از تحصیل علوم قدیمه یکی به نام ملا محمد و دیگری به نام فقیه‌سعید معروف شدند. زمانی که فقیه سعید بیست سال بیشتر نداشت دو دکتر یونانی از طرف صلیب سرخ بین‌المللی ظاهراً به نام طبابت و باطناً برای تبلیغ دین مسیح از ارومیه به سنندج می‌آیند و به وجود مترجمی نیازمند می‌شوند. به فقیه‌سعید که جوانی با استعداد و بسیار باهوش و زیرک بود پیشنهاد می‌کنند برای کمک مخارج زندگی خود این کار را قبول کند. آن دو پزشک هنگامی که استعداد فطری و ذکاوت سرشار فقیه‌سعید را درک می‌کنند به او می‌گویند: حیف است تو این جا بمانی.

او را دل‌خوش می‌کنند که برای تحصیل پزشکی او را به خارج بفرستند. او می‌پذیرد. شبی پنهانی با آن‌ها از شهر خارج می‌شود و ابتدا به همدان می‌رود. حاج سیدمحمدصادق، ملا محمد را به دنبال برادرش می‌فرستد اما او مأیوسانه برمی‌گردد. برای بار دوم او را می‌فرستد و او می‌شنود که فقیه‌سعید برادر کوچک وی به خارج از ایران رفته است. او نیز در همدان می‌ماند و به دین مسیح در می‌آید. بعدها فقیه‌سعید به نام دکتر سعیدخان به ایران باز می‌گردد و با اطلاعاتی شگرف و عمیق در علم پزشکی و در ردیف پزشکان بسیار برجسته قرار می‌گیرد. با دختری به نام «ربقه» یا رُبِکا که در ده «گوگ تپه» ارومیه در سال ۱۲۳۸ش متولد شده، در سال ۱۲۶۶ش در همدان ازدواج می‌کند و این زن در آبان‌ماه ۱۳۱۸ش وفات می‌نماید و از وی یک دختر و دو پسر به جای می‌ماند که دخترش را به دکتر طاطاوس مسیحی دادند و پسران او به نام‌های شموئیل و سموئیل برای تحصیل به لندن فرستاده شدند که از چگونگی وضع آن‌ها خبری در دست نیست.

۱. *مشاهیر کرد*، جلد ۲، ص ۱۹۰.

دکتر سعیدخان با پدر مؤلف این تحقیق بسیار دوست بود به طوری که طرفین مکاتبات یکدیگر را جمع‌آوری و مجلد کرده بودند و کلیهٔ نامه‌های دکتر سعید اکنون باقی و در دسترس است.

دکتر سعیدخان در نامه‌ای که به سیدسعدالدین صادقی نوشته در تاریخ آذرماه ۱۳۲۰ش عمر خود را هشتاد سال قمری نوشته است و گویا در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲ش فوت نموده است.

دکتر سعیدخان به فارسی و کردی شعر می‌گفته است. کتاب شعری در زندگانی مسیح(ع) و تبلیغ در مذهب مسیح به نام نزانی ـ مزگانی به لهجهٔ کردی اورامی منتشرکرده که در دست است. این بیت را دیوان‌بیگی صاحب تذکرهٔ خطی *حدیقة الشعرا* بدون شرح و ترجمهٔ وی به نام او ثبت کرده است:

نالهٔ عاشق به گوش مردم دنیا بانگ مسلمانی و دیار فرنگ است[1]

برای شناسایی این نابغه بزرگ، بخش کوچکی از مقدمهٔ وی را بر کتاب *نزانی ـ مزگانی* در اینجا می‌آورم:

> اما تشویقات دوستان عزیزم مستشرقین فرنگ از آلمانی و آمریکایی و دانمارکی و روسی و گرجی مخصوصاً پروفسور مینورسکی که یک وقتی در ایران شارژدافر روس بود و مخصوصاً پروفسور ادوارد براون که با مرگ خود عالم ادبیات اروپا و ایران بل شرق را سوگوار ساخت و رهین زحمات طولانی خود گردانید و لطفاً گاهی در کتبش نامی از این گمنام و ناچیز می‌برد. خاصه در سفر سیم در ۱۹۱۳ که به لندن رفتم و در کمبریج مهمانش بودم یک روزی به احضار کتاب جاودان کبیر حروفی‌ها که در ۱۵۰۰ مسیحی نوشته شده امر داد و خواهش فرمود که نظری به آن بگمارم و چون فهمیدند که غالب لغاتش را می‌فهمم بسیار اصرار فرمودند که باید حکماً چیزی بنویسی و به یادگار بگذاری و اهل علم و مستشرقین اروپا و آمریکا را ممنون خودتان بسازید زیرا هر جزئی علم و آگاهی و اطلاعی بر السنه قدیمه اهل علم را کمک می‌کند که به واسطهٔ انشقاق لغات به اصل نژاد امم مختلفه قدیمی پی برد. مگر نمی‌دانی که رفوقی که شما از اورامان آوردید و یک گوشه از تاریخ را روشن کردید چه منتی به گردن اهل علم گذاشته اید، بیا و این کار را بکن که اجر عظیم دارد.

سیدمحمَد الیاسی (اشرف‌الحکماء) (۱۲۵۱ـ۱۳۱۴ش)



مرحوم سیدمحمد الیاسی فرزند سیدخضر فرزند سیدعلی از سادات باینچوب یا پایین‌جوب و از طایفهٔ سید رحمتی است که در شب چهارشنبه در ماه ذیقعدهٔ سال ۱۲۹۵ق برابر با ۱۲۵۱ش (۱۸۷۲م) در روستای صادق‌آباد واقع در شش کیلومتری دهستان حسین‌آباد و حدود پنجاه کیلومترَی شهرستان سنندج در میان خانواده‌ای مذهبی و اهل علم دیده به جهان گشود. سیدمحمد از ابتدای کودکی دارای هوش و ذکاوت سرشاری بود و نزد پدرش قرآن مجید و مقدمات علوم را فرا گرفت و پس از ختم قرآن

۱. شاعران کرد پارسی‌گوی، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

و مختصر اطلاعاتی، راه طلبگی را در پیش گرفت و در مناطق اورامان ایران و عراق در خدمت استادان به فراگیری علوم پرداخت و به کسب اجازه نائل شد و سپس به سرزمین اجدادی بازگشت. پدران سیدمحمد الیاسی غالباً در علم و فن طبابت سررشته داشته اند و می‌توان گفت این حرفه در خانوادهٔ ایشان موروثی بوده است.

سیدمحمد به جای تدریس و امامت مسجد به شغل اجدادی روی آورد و در ایام جوانی به تحصیل روش‌های مختلف معالجه بیماران پردازَد و زمانی نگذشت که سرآمد حکیمان و جراحان زمان خود شد و اطلاعات گسترده‌ای در زمینهٔ طبّ گیاهی و خواص گیاهان به دست آورد. و از این رو به اشرف الحکماء مشهور شد. او اغلب به وسیلهٔ جوشاندهٔ گیاهان درمان می‌کرد که مفید واقع می‌شد. سیدمحمد در شکسته‌بندی نیز مهارت عجیبی کسب کرد و مشهور شد و اغلب بدون پاداش و مزد خدمت می‌کرد؛ گویی خدمت به نوع را ذمهٔ خود و از وظایف شرعی می‌دانست.

سید محمد در سال ۱۳۰۰ش همراه برادرش سیداحمد روستای حسین‌خان گروس (حوزهٔ بخش نجف‌آباد بیجار) را به سبب تنوع گیاهان دارویی در مراتع آن از هادی‌خان فرزند حاج اللهیارخان ملقب به امیر علاءالدین خریداری کرد و غالب اوقات روز را در بهار و تابستان و پاییز در مراتع پر از گل و گیاه آنجا به سر می‌برد و از گوشه و کنار بیماران را به حضورش می‌آوردند و او آن‌ها را به نحو شایسته‌ای معالجه می‌کرد. اشراف‌الحکما در روستای سیاسران سکنی داشت اما به خاطر حسن شهرت و حذاقت در امر معالجه از او درخواست می‌شود که به سنندج بیاید. در نتیجه او به سنندج آمده در محلهٔ چهارباغ در منزل محمد کرباسی ساکن شد. در آن زمان بنا به پیشنهاد ملا محمود مفتی حاکم شرع کردستان، اشرف‌الحکما در هفته روزی را برای معالجه و مداوای سربازان به پادگان می‌رفت.

در سنندج یکی از پزشکان وقتی که مهارت او را در شکسته‌بندی دید، اطلس کامل پزشکی را که در سال ۱۸۸۷ میلادی در لبنان به چاپ رسیده بود به رسم یادبود به اشرف‌الحکما هدیه کرد. اکنون آن اطلس در خانوادهٔ او موجود است.

این طبیب عالی‌قدر در سال ۱۳۲۶ق کتابی به نام *تحفهٔ طبابت* در خواص گیاهان دارویی و کاربرد آن‌ها به شیوه‌ای زیبا و به ترتیب حروف الفبایی به رشتهٔ تحریر درآورده است.



عبدالعزیز منصورزاده کردستانی (۱۲۶۵ـ ۱۳۳۹ش)

دکتر عبدالعزیز منصورزاده کردستانی در سال ۱۲۶۵ در کردستان به دنیا آمد. ایشان فرزند مرحوم منصورالدیوان ملقب به درویش‌خان بود که شخص بسیار خَیِّر و علاقه‌مند به دانش و فرهنگ بودند. حمام **آدرویش** را ایشان ساخته و وقف کردند و به گفته‌ای پل یا سدی در راه قدیم بین سنندج و همدان را هم ایشان ساختند.

تحصیلات اولیه را در منزل و با سرپرستی مستقیم پدر که ایشان درس فرانسه و انگلیسی را هم اضافه کرده بودند انجام داد.

در سال ۱۲۸۸ شمسی به اتفاق دوستی به نام آقا مهدی همدانی از طریق هندوستان، چین و ژاپن عازم سانفرانسیسکو برای تحصیل و تجارت شد.

مدت ۲۲ سال مقیم آمریکا بود و موفق به گرفتن درجهٔ دکتری از دانشگاه کالیفرنیا شد و توانست دو اختراع در رشتهٔ عینک‌سازی به ثبت برساند.

در سال ۱۳۱۰ وسایل لازم برای راه‌اندازی یک کارخانهٔ عینک‌سازی و مطب را خریداری و با خود به ایران آورد. در آن زمان مشکل عمدهٔ ایشان تهیهٔ برق لازم برای این تأسیسات و پیدا کردن و خریداری ژنراتور بود. در حقیقت ایشان پدر صنعت عینک‌سازی نوین در ایران بوده است.

در سال ۱۳۱۱ با خانم شایسته علی‌آبادی ازدواج کرده و صاحب دو دختر و یک پسر شدند.

دکتر منصورزاده کردستانی در اردیبهشت ۱۳۳۹ درگذشت.



No 1585555

THE UNITED STATES OF AMERICA

TO ALL TO WHOM THESE PRESENTS SHALL COME:

Whereas ABDUL AZIZ MANSURZADAH,

of

Oakland, California,

PRESENTED TO THE Commissioner of Patents A PETITION PRAYING FOR THE GRANT OF LETTERS PATENT FOR AN ALLEGED NEW AND USEFUL IMPROVEMENT IN

METHODS OF MARKING GLASS.

A DESCRIPTION OF WHICH INVENTION IS CONTAINED IN THE SPECIFICATION OF WHICH A COPY IS HEREUNTO ANNEXED AND MADE A PART HEREOF, AND COMPLIED WITH THE VARIOUS REQUIREMENTS OF LAW IN SUCH CASES MADE AND PROVIDED, AND

Whereas UPON DUE EXAMINATION MADE THE SAID CLAIMANT is ADJUDGED TO BE JUSTLY ENTITLED TO A PATENT UNDER THE LAW.

NOW THEREFORE THESE Letters Patent ARE TO GRANT UNTO THE SAID

Abdul Aziz Mansurzadah, his heirs OR ASSIGNS

FOR THE TERM OF SEVENTEEN YEARS FROM THE DATE OF THIS GRANT

THE EXCLUSIVE RIGHT TO MAKE, USE AND VEND THE SAID INVENTION THROUGHOUT THE UNITED STATES AND THE TERRITORIES THEREOF.

In testimony whereof I have hereunto set my hand and caused the seal of the Patent Office to be affixed at the City of Washington this eighteenth day of May, in the year of our Lord one thousand nine hundred and twenty-six, and of the Independence of the United States of America the one hundred and fiftieth.

Attest:

Law Examiner.

Thomas E. Robertson
Commissioner of Patents

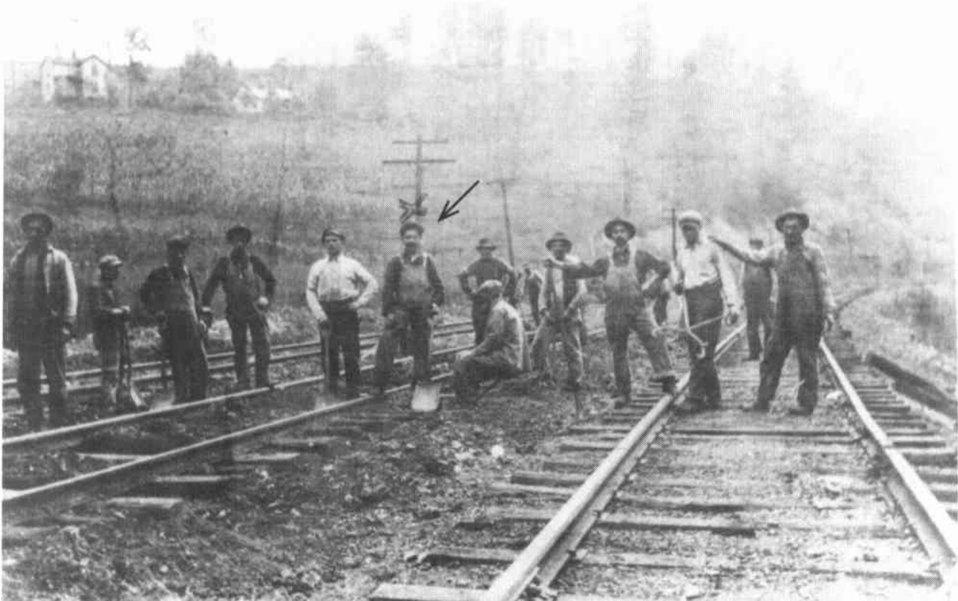
گواهی ثبت اختراع دردانشگاه کالیفرنیا مربوط به رشتهٔ عینک‌سازی.



حسن فرزان (۱۲۶۷ـ ۱۳۲۵ش)

دکتر حسن فرزان مشهور به حاجبابا، فرزند بهاءالدین در سال ۱۲۶۷ش در سنندج به دنیا آمد. پدرش به شغل کلاهدوزیِ نمدی در محلهٔ سرتپوله در جوار منزل مشغول بود. حسن از همان اوان جوانی از دقت و ذکاوت سرشاری برخوردار بود و به شغل شاگرد بنایی سرگرم بود. روزی به پدرش می‌گوید: پدر! اجازه بده بروم سوریه از عمویم خبری بگیرم (معلوم می‌شود بهاءالدین به همراه پدرش از سوریه به ایران مهاجرت کرده است) پدر اجازه می‌دهد. حسن مقداری نان را در دستمالی نهاده و به کمر می‌بندد و پیاده راهی سوریه و دمشق می‌شود و سرانجام به خدمت عمویش می‌رسد و دو سه ماهی در آنجا می‌ماند. عمویش می‌گوید: حسن، پدرت دست تنها مانده هرچه زودتر به نزد پدرت بازگرد.

حسن از پیشرفت سوریه که زمانی به روم شرقی معروف بوده به شگفت می‌ماند و دلش نمی‌خواهد به میان گرد و خاک و مریضی و بی‌برقی و عقب‌ماندگی برگردد. روزی به ساحل مدیترانه می‌رود و کشتی‌های اقیانوس‌پیما را می‌بیند، جلوی یکی از آنها رفته خود را به ناخدا نزدیک می‌کند و می‌گویند: من حاضرم در کشتی خدمت و بندگی شما را بکنم مرا با خود ببرید. ناخدا از ادب و هوش و استعداد حسن خوشش آمده قبول می‌کند و او را با خود می‌برد. پس از چند ماه زندگی بر روی آب کشتی در ساحلی لنگر می‌اندازد. به او می‌گویند اینجا شیکاگو است پیاده شو. حسن هجده نوزده‌ساله بی‌سواد، بی‌زبان،





بی‌کس، و بی‌پناه پیاده می‌شود و به همراه دیگر کسان به شهر می‌رود. پس از یکی دو روز موفق می‌شود در یک کفاشی به کار مشغول شود. هم‌اکنون گواهی کارش در آن کفاشی موجود است. او چندی بعد با حقوق بیشتر کارگر ریل‌سازی راه‌آهن می‌شود. عکس کارگری‌اش بر روی ریل راه‌آهن شیکاگو موجود است. حسن شب‌ها به کلاس درس می‌رود بعد از گرفتن گواهی زبان به مدرسه دندان‌سازی و دندانپزشکی می‌رود و پس از چند سال فارغ‌التحصیل می‌شود. او در تاریخ ۱۹۲۳ مطابق ۱۳۰۱ش در جشن فارغ‌التحصیلی شرکت می‌کند و در عکس نیز مشخص است. عشق به وطن و دیدار پدر و مادر او را بر آن می‌دارد که رخت سفر بربندد و به ایران بازگردد.

او در اوایل سال ۱۳۰۳ش به تهران می‌رسد و به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستطزفه می‌رود و گواهینامه‌اش را برای ترجمه و تبدیل به فارسی و تأیید آن ارائه می‌دهد و پس از انجام کارها راهی سنندج می‌شود. در آن زمان جز گاری و درشکه آن هم برای ثروتمندان وسیله دیگری در کار نبود و خدا می‌داند حسن از شیکاگو چگونه و با چه وسایلی به ایران بازگشته است. او وقتی به سنندج می‌رسد، آنجا را به همان وضع عقب‌مانده سابق می‌بیند؛ پدر به رحمت ایزدی ملحق شده و مادر و یکی دو برادرش با وضع نامطلوب و رقت‌باری زندگی می‌کنند. حسن در خانه



عکس دسته‌جمعی فارغ‌التحصیلی.

پدری مطب باز می‌کند و خود را مشغول می‌سازد. شهرت و آوازه وی به زودی در شهر می‌پیچد و باعث شایعاتی می‌شود.

پسر بهاءالدین از فرنگستان برگشته و حکیم دندان شده و دندان‌های شکسته و فرسوده را تعمیر می‌کند. مردم جاهل این کار او را که تا آن وقت بی‌سابقه بوده، مداخله در کار خدا دانسته و نه تنها کسی به سراغ او نمی‌رود بلکه ادامهٔ کارش را با مشکلاتی مواجه می‌سازند و می‌گویند: «بهاءالدین خودش بهایی بود، خدا می‌داند پسرش چه دین و مذهبی دارد». دکتر حسن می‌دانست که پدرش توبه‌کار و مرید حضرت شیخ حسام‌الدین نقشبندی بود (در زمان‌های گذشته اکثر قریب به اتفاق مردم کردستان ایران و عراق، مرید و منسوب خاندان مشایخ نقشبندیه بوده اند) حسن ناچار اسناد و مدارک خود را جمع کرده راهی عراق می‌شود و به خدمت حضرت شیخ حسام‌الدین می‌رسد و خود را با ارائه مدارک پزشکی معرفی می‌کند. حضرت شیخ او را با احترام می‌پذیرد و شش ماه او را نگه می‌دارد. دکتر یک دست دندان مصنوعی برای شیخ حسام‌الدین می‌سازد و شیخ پس از اظهار رضایت به او اجازه مرخصی می‌دهد. حضرت شیخ حسام‌الدین چند نامه به خلفایش در سنندج می‌نویسد و دربارهٔ دکتر حسن را به آنها سفارش می‌کند که مردم را وادار کنند برای معالجه دندان‌شان نزد دکتر حسن بروند. دکتر حسن پس از بازگشت از عراق بر اثر سفارش حضرت شیخ حسام‌الدین بازارش گرم می‌شود و مطب وی دائم مملو از جمعیت. گاه‌گاهی حضرت شیخ نامه‌ای به او می‌نویسد و هر بار هدیه‌ای برایش می‌فرستد. نامه‌ای از شیخ حسام‌الدین در کتاب [؟] موجود است که حاکی از فرستادن کره مادیانی برای دکتر حسن است. دو نامهٔ دیگر از حضرت شیخ موجود است که هر بار برایش دو پیت نفت فرستاده تا در چراغ بریزد و از نور و روشنایی آن لذت ببرد.

در آن زمان‌ها نفت در ایران بسیار کم بود از شوروی و بخارا و سمرقند با شتر یا قاطر آورده می‌شد. پیت نفت از آهن سیاه ضخیم بود و حدود یکصد لیتر (پنج برابر حلب نفت و بنزین کنونی) گنجایش داشت. دو عدد از آنها را در طرفین پالان قاطر و کوهان شتر می‌نهادند و به نقاط دیگر حمل می‌کردند. از این ظرف‌ها را ما در خانه برای نگهداری آذوقه زمستانی استفاده می‌شد. دکتر حسن با این وضع به رفاه رسید و توانست زن بگیرد و دارای فرزندانی شود. دکتر فرزان تا آخرین روز حیات در خدمت مردم سنندج بود تا این که بعد از ۵۸ سال زندگی پرتلاش در سال ۱۳۲۵ دار فانی را بدرود گفت و در زیارتگاه تایله به خاک سپرده شد.

این نامه مربوط است به هدیهٔ کره مادیان توسط حضرت شیخ علی حسام‌الدین نقشبندی به دکتر حسن حاجی بابا

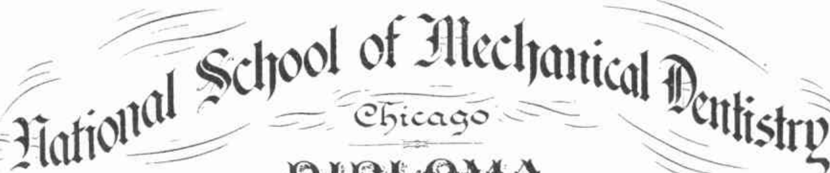
وزارت معارف دولت علیه ایران

نظر بمواد قانون طبابت مصوبه سوم جمادی الاخره مطابق با [illegible] برج حوت تنگوزئیل سنه [illegible] چون آقای دکتر حسن بهاءالدین مشهور به حجاج بابا کردستانی مقیم کردستان برحسب تشخیص وزارت معارف موافق مواد قانون حق اشتغال دندانسازی را حاصل کرده است علیهذا وزارت معارف بمشارالیه اجازه میدهد که بموجب دیپلم از مدرسه شیکاگو امریکا در مملکت ایران مشغول دندانسازی باشند

تاریخ هشتم [illegible] تیرماه ۱۳۰۵

محل امضای وزیر معارف

محل امضای رئیس کل معارف


National School of Mechanical Dentistry
Chicago
DIPLOMA
TO WHOM THESE PRESENTS MAY COME
GREETING:

This is to Certify that Hassan Bahadden has completed in a satisfactory manner the prescribed Course of Study in Mechanical Dentist and is hereby declared a

Proficient Mechanical Dentist

In Testimony Whereof, We have awarded this Diploma signed and sealed this first day of May, One thousand nine hundred and twenty





عبدالله واسعی (۱۲۸۱ـ ۱۳۵۹ش)

شادروان دکتر عبدالله واسعی فرزند ملاعبدالخالق ملقب به صدیق‌الاسلام است که در سال ۱۲۸۱ش در شهرستان سنندج تولد یافت. دیگر برادران او میرزا عبدالحمید و میرزا عبدالوهاب از لقب پدر استفاده کرده نام خانوادگی «صدیق‌پور» بر خود داشتند.

میرزا عبدالله پس از کسب معلومات زمان و اندوختهٔ علمی به تهران رفت و در بیمارستان آمریکایی‌ها که در آن وقت‌ها در انتهای یکی از کوچه‌های خیابان ژاله (شهدا) قرار داشت، شروع به تحصیل طب کرد و پس از چند سال برای گذراندن دوره‌ای راجع به شکسته‌بندی به آمریکا اعزام شد. او هنگامی که بازگشت در همان خیابان کنار خانه‌اش مطبی باز کرد و مشغول مداوای بیماران در قسمت‌های شکسته‌بندی و داخلی و چشم شد. دکتر واسعی علاوه بر کار در مطب، در در بخش جراحی و شکسته‌بندی بیمارستان‌های سینا و جم نیز خدمت می‌کرد. او بعدها در خیابان ژاله (شهدا) بالاتر از چهارراه آب‌سردار بیمارستانی دایر کرد و نزدیک به پنجاه سال در خدمت مردم بود.

دکتر عبدالله واسعی سرانجام در سال ۱۳۵۹ش در جوار رحمت حق تعالی قرار گرفت و در امامزاده عبدالله در شاه عبدالعظیم در مقبرهٔ خانوادگی به خاک سپرده شد. واسعی شخصی موقر، متدین، باسخاوت، خوش‌برخورد، شریف و دارای فضایل اخلاقی بسیار بود. من (مؤلف) که در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ش در دبیرستان اسدی واقع در چهارراه آب‌سردار خیابان ژاله تدریس می‌کردم گاهی به منظور عرض ارادت و زمانی برای گرفتن نسخه، به خدمت وی می‌رفتم. او چون نسبت به مرحوم پدرم ارادت می‌ورزید مرا به گرمی می‌پذیرفت و لحظاتی وقت گران‌بهایش را می‌گرفتم. روزی خانم مسنی که در اتاق انتظار مطب نشسته بود با من سر صحبت را باز کرد و به قدری از دکتر واسعی و سجایای اخلاقی‌اش صحبت کرد که مرا به وجد و غرور آورد. می‌گفت تمام اهالی خیابان‌های ژاله و عین‌الدوله (ایران) سرسپردهٔ دکتر واسعی هستند. تا حدی که هرگاه یکی از اهالی این خیابان‌ها احساس کسالت کند همین که به مطب دکتر واسعی می‌آید و دکتر را زیارت می‌کند کسالت او برطرف می‌شود. من یکی از آنها هستم و امروز آمده ام فقط سلامی عرض کنم.

اولین بار که شخصاً برای مداوا خدمت وی رسیدم نسخه را به من داد و گفت از داروخانه روبه‌رو دارو را تهیه کن. من بدان جا رفتم و دارو را گرفتم اما صاحب داروخانه از من پول نگرفت و گفت: دکتر بهای داروی شما را مثل صاحبان این نسخه‌ها که به این میخ آویزان است، شخصاً می‌پردازد. وی علاوه بر اینکه مرا مجانی ویزیت کرده بود بهای داروهایم را نیز به عهده گرفته بود. دکتر واسعی نه تنها به اهالی خیابان‌های دور و بر خودش محبت می‌کرد، بلکه هرکس که از کردستان برای مداوا به تهران می‌آمد، حتماً به سراغ دکتر واسعی می‌رفت و او نیز هیچ‌یک را از کمک‌ها و محبت‌هایش بی‌نصیب نمی‌گذاشت. خداش در صف پیغمبران کند محشور.

علی‌اکبر خاکسار (۱۳۰۸ش)



علی‌اکبر خاکسار در روز اول شهریورماه ۱۳۰۸ش در خانواده‌ای فرهنگی و مرفه متولد شد. او بعد از گذراندن دوران ابتدایی در دبستان ۱۵ بهمن سنندج و دورهٔ متوسطه در دبیرستان شاهپور سنندج تا مقطع دیپلم ناقص، به تهران رفت و سال آخر متوسطه را در دبیرستان هدف به پایان رساند و با داشتن دیپلم در سال ۱۳۲۹ش جهت طی خدمت نظام به دانشکدهٔ افسری رفت.

بعد از پایان خدمت و گذراندن دورهٔ یادگیری زبان آلمانی در امتحانات اعزام دانشجویان به خارج از کشور شرکت کرد و به کشور آلمان رفت و در دانشکدهٔ دندانپزشکی شهر «ماینس» مشغول تحصیل شد و تا مقطع «فیریکوم» در دانشکدهٔ شهر ماینس بود. سپس جهت ادامهٔ تحصیل به دانشکدهٔ دندانپزشکی شهر «دوسلدرف» آلمان رفت و بعد از طی دوره‌های مربوطه و امتحانات نهایی موفق به اخذ دکتری دندانپزشکی از آن دانشگاه شد و برای تکمیل معلومات به مدت چند سال به عنوان آسیستان در کلینیک‌های دندانپزشکی آنجا به کار مشغول شد.

عشق به وطن و خدمت به هم‌میهنان وادارش کرد تا در اواخر سال ۱۹۶۸ میلادی مطابق ۱۳۴۵ش به ایران برگردد و از آن وقت تاکنون که مدت ۴۲ سال است در خدمت همشهریان سنندجی است.

خاکسار به مدت شش سال در ادارهٔ بهداری استخدام بود و به عنوان رییس بخش دندانپزشکی استان مشغول خدمت می‌کرد و به موازات آن ضمن کار در مطب عضو هیئت مدیرهٔ سازمان نظام پزشکی استان و سال‌ها رییس سازمان نظام پزشکی و رییس جامعهٔ دندانپزشکی استان کردستان بود.

او اکنون هشتادسالگی نیز در مطب به خدمت مشغول است و از خداوند متعال می‌خواهد مادام‌الحیات توفیق خدمت به همشهریان را داشته باشد.

محمدایوب رحیم‌زاده (۱۳۱۰ش)



محمدایوب رحیم‌زاده به سال ۱۳۱۰ش در محلهٔ سرتپولهٔ سنندج در خانواده‌ای اصیل و شریف و مرفه متولد شد اما برخلاف انتظار، طبیعت وی را به نعمت داشتن پدر و مادر ننواخت و در همان سن کودکی هر دو را از دست داد. پدرش میرزا اسمعیل با لقب رییس‌التجار در میان بازار از حرمت خاصی برخوردار بود و در دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی نمایندگی مردم کردستان را برعهده داشت.

محمدایوب تحصیلات ابتدایی را در دبستان هدایت و دورهٔ دبیرستان را در دبیرستان شاهپور سنندج گذراند و پس از اخذ دیپلم

علمی که شامل هر سه رشته (ریاضی، طبیعی و ادبی) می‌شد، به تشویق معلمان خود برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ پزشکی راهی آلمان شد.

او پس از اخذ درجهٔ دکتری پزشکی و ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ تخصصی جراحی عمومی و شکسته‌بندی و کسب درجهٔ تخصص در سال ۱۳۴۹ش با خانوادهٔ خود به قصد خدمت به همشهریان به ایران بازگشت. متأسفانه برخلاف انتظار و آرزویش در جریان جو سیاسی نامطلوبی قرار گرفت و به علت شرکت در کنفدراسیون‌های دانشجویان ایرانی و عضویت در هیئت رییسهٔ پزشکان مقیم آلمان، اجازه نیافت در استان کردستان انجام وظیفه کند و از طرف دانشگاه تهران به بخش سرطان بیمارستان تاج پهلوی (امام خمینی حالیه) معرفی شد. پس از چند ماه اشتغال به کار با استخدام او در آنجا موافقت نشد و یک‌سال بیکار ماند و به صورت پیمانی در بیمارستان‌های مختلف شیر و خورشید تهران و کرج به کار مشغول شد. پس از انقلاب جمهوری اسلامی زمان دولت موقت به ریاست بیمارستان امدادی فاتح یزدی در کرج و سرپرست هلال‌احمر آنجا انتخاب شد. در سال ۱۳۵۸ش به عنوان رییس بیمارستان دادگستری تهران انجام وظیفه کرد.

دکتر رحیم‌زاده در تمام سال‌های خدمت صادقانه در خدمت مردم خصوصاً همشهریان بوده و از رضایت مردم نسبت به خود احساس غرور و سرافرازی می‌کند.

ارسلان فلاح (۱۳۱۴ش)





ارسلان فلاح فرزند مرحوم احمد، متولد ۳ آذرماه ۱۳۱۴ش در شهر سنندج است. او تحصیلات ابتدایی را در شهر سنندج، در دبستان ۱۵ بهمن و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شاهپور سنندج گذراند. مدت یک سال (سال ۱۳۳۷) در خدمت آموزش و پرورش بود. بعد دبیرستان در کنکور پزشکی دانشگاه تهران شرکت کرد و تحصیلات را در رشتهٔ داروسازی ادامه داد و سال ۱۳۴۲ش فارغ‌التحصیل شد و در ادارهٔ بهداری کردستان استخدام شد. سه سال اول خدمت را در قروه گذراند و تا سال ۱۳۵۸ش در ادارهٔ بهداری شهرستان سنندج به خدمت ادامه داد.

وی از سال ۱۳۵۸ش تاکنون به عنوان مسئول داروخانهٔ شهره در خیابان صلاح‌الدین ایوبی در خدمت مردم است.

دکتر ارسلان فلاح انسانی است شریف، مهربان و آداب‌دان حدود پنجاه سال است با نیکنامی داروخانه را اداره می‌کند. کسی را منکر بر صداقت و درستی او نمی‌یابم. شدائد و سختی‌ها را با صبر و بردباری و شکرگزاری تحمل می‌کند و به خدمتگزاری ادامه می‌دهد.



عبدالعزیز (حمید) مُعز اردلان (۱۳۱۵ش)

عبدالعزیز مُعز اردلان متولد ۱۳۱۵ خورشیدی، فرزند مرحوم عبدالعلی‌خان مُعز اردلان است. پیشوند «مُعز» از لقب لطفعلی‌خان مُعز نظامِ نوادهٔ سبحان‌وردی‌خان گرفته شده است. معز اردلان متخصص جراحی عروق و عضو کنگرهٔ جراحان آمریکاست.

دکتر عبدالعزیزخان هفت سال اول زندگی را در آرزند و آب باریک، روستاهای ملکی پدرش، سپری کرد. دو سال دورهٔ ابتدایی را در دهگلان و بقیهٔ آن و دورهٔ دبیرستان را در سنندج (دبیرستان شاهپور) به پایان رسانید. سپس به تهران نقل مکان کرد و ضمن تحصیل در دانشکدهٔ کشاورزی کرج مشغول به کار شد. در سال ۱۹۶۰ با رتبهٔ سوم در کنکور پزشکی دانشگاه شیراز قبول شد و با استفاده از بورسیهٔ بنیاد پهلوی که به سه نفر اول قبول‌شدگان داده می‌شد دوره پزشکی را شروع کردد. ابتدا تحقیق در «NeuRoudculasn yumctio» را به عنوان دستیار عمل در بخش آناتومی زیر نظر پروفسور توماش (to mash) آلمانی به پایان رسانید. او در سال ۱۹۶۸ پس از گذراندن ECFMG عازم آمریکا شد و دورهٔ انترنی بیمارستان شیکاگو «Cook coumty Hosp» را گذراند.

او در سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ آسیب‌شناسی جراحی در «Micheal Reelse Hosp» را زیر نظر پروفسور پیرانی (Pirani) طی نمود. او در سال ۱۹۷۰ـ۱۹۷۱ سال اول جراحی عمومی را در آتلانتا، بیمارستان «croford long» دانشگاه Emoryh با موفقیت طی کرد و سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ سال دوم تا پنجم جراحی عمومی را در بروکلین نیویورک Coollege Long Island به پایان رسانید. او سال سوم این دوره را در لابراتوار حیوانی به تحقیق در رشتهٔ جراحی عروق و تعویض کلیه پرداخت. او در سال ۱۹۷۵ ـ۱۹۷۶ دورهٔ فوق تخصص جراحی عروق «Uasculas Felloship» را در بروکلین مدیکال سنتر به پایان رسانید و علاوه بر آن در رشتهٔ جراحی عمومی پلاستیک و عروق ضمن تحصیل و کار عملی، تجارب بسیار کسب کرد. او امتحان FLEX یا اجازهٔ طبابت ایالت کالیفرنیا و نیویورک و امتحان جراحی را در سال ۱۹۷۶ با موفقیت گذراند و وارد Solo practice یا جراحی عملی مستقل شد و در سال ۱۹۷۹ به عضویت کنگرهٔ جراحان آمریکا نائل آمد. دکتر اردلان در ۳۰ سالگی با دوشیزه سوری کرباسی ازدواج کرد. این خانم محترم با داشتن بچه‌ای سه ساله به نام شادان در سال ۱۹۷۲ وارِد مدرسه بیهوشی شد و علی‌رغم غربت و بچه‌داری با رتبهٔ اول امتحانات تخصصی را گذراند. در جشن فارغ‌التحصیلی وی، مدیر مدرسه دکتر گلدی برگمن، به مناسبت آنکه شادان در جریان تحصیلِ مادر، مزاحمتی برای او ایجاد نکرده، علاوه بر تقدیم گواهینامه به خانم سوری، لیسانس افتخاری بیهوشی را نیز به شادان اعطا کرد.

دکتر اردلان به افتخار همسرش کلینیک تخصصی خود را در ایندیانا پولیس آمریکا «سوری مدیکال پروفیشنال پلازا» نامگذاری کرده است.

فرزندان دکتر اردلان عبارت اند از: ۱. شادان، مهندس هوا فضا و عضو تیم کنترل ماهوارهٔ گالیله است. ۲. شهرام، فارغ التحصیل دانشگاه تکنولوژی کالیفرنیاست و فعلاً در دانشگاه معروف لندن (London School Feco) دورهٔ تخصصی خود را می‌گذراند. ۳. شادی خانم، مشاور برجستهٔ کمپانی میرل لینچ آمریکاست.[۱]

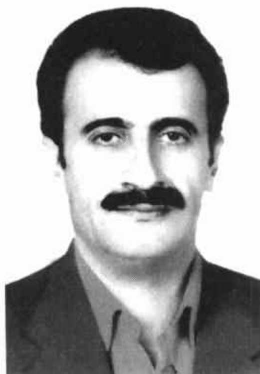
مصطفی نیری (۱۳۱۵ـ ۱۳۹۲)



مصطفی نیری چشم‌پزشک فرزند محمدامین متولد ۱۳۱۵ش در سقز است. او تحصیلات ابتدایی را در سقز گذراند و دبیرستان را در سقز و تبریز به پایان برد. او مدرک ششم طبیعی و دیپلم ادبی و دانشسرای مقدماتی را نیز در تبریز گرفت و در سال ۱۳۴۳ش در دانشسرای عالی تهران به اخذ مدرک لیسانس نایل آمد. تحصیلات پزشکی عمومی را در سال ۱۳۵۳ش در تبریز به اتمام رسانید و در همان سال در بهداشت مدارس سنندج شروع به طبابت کرد. نیری سپس برای طی دورهٔ تخصصی چشم‌پزشکی در سال ۱۳۵۵ش در کنکور شرکت کرد و در سال ۱۳۵۸ش مدرک تخصصی (بورد) را از بیمارستان فارابی دانشگاه تهران اخذ کرد و از همان سال تا هنگام درگذشت در فروردین ۱۳۹۲ در سنندج به کار چشم‌پزشکی اشتغال داشت.

احتمالاً او اولین چشم‌پزشک در کردستان است.

خسرو خسروی کردستانی (۱۳۱۸)



خسرو خسروی متولد ۱۳۱۸ش در سنندج است. دیپلم طبیعی را در ۱۳۳۷ش از دبیرستان البرز تهران اخذ کرد و در سال ۱۳۴۵ش از دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او از ۱۳۵۱تا ۱۳۵۴ش در رشتهٔ پزشک خانواده در دانشگاه‌های آمریکا (Yake, Washington) ادامهٔ تحصیل داد و پس از بازگشت به وطن در ۱۳۵۴ش در سنندج مطب تمام‌وقت تأسیس کرد.

تدریس در دانشگاه رازی شعبه سنندج در سال ۱۳۵۴ش، احداث و ادارهٔ درمانگاه خیریه در منطقهٔ روستایی در سال ۱۳۶۶ش، تدریس در دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه علوم پزشکی کردستان و دانشکدهٔ مامایی و پرستاری دانشگاه آزاد واحد سنندج از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ش، و تأسیس انجمن دیابت سنندج در ۱۳۷۶ش از مهم‌ترین اقدامات اوست.

دکتر خسروی در سال ۱۳۵۵ش تشکیل خانواده داده و دو دختر و دو پسر دارد.

---

۱. این شرح را یدالله روشن اردلان، دبیر خاندان اردلان در اختیار مؤلف گذاشته است.

جواد نعمتیان (۱۳۲۱ش)



جواد نعمتیان فرزند استاد موسی، متولد سال ۱۳۲۱ش در سنندج است. او تحصیلات ابتدایی و دبیرستان و دانش‌سرای مقدماتی را در زادگاه خود گذراند. در سال ۱۳۳۹ش با سمت آموزگاری به آبادان رفت. بعد از اخذ دیپلم در رشته‌های طبیعی و ریاضی در سال ۱۳۴۱ش وارد دانشکدهٔ افسری شهربانی شد و موفق به اخذ لیسانس علوم شد. او بعد برای ادامهٔ تحصیل پزشکی وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۱ش موفق به اخذ درجهٔ دکتری شد و در بهداری ارتش مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۸ش تحصیلات تخصصی خود را در رشتهٔ پاتوبیولوژی و بیماری‌های با منشاء قارچی در دانشگاه ادامه داد و در سال ۱۳۶۲ش این دوره را با موفقیت به پایان رساند و به تدریس در دانشگاه علوم پزشکی ایران پرداخت. او در سال ۱۳۶۴ش پروانهٔ دائم اشتغال به حرفهٔ علوم آزمایشگاهی را اخذ کرد و از سال ۱۳۶۵ش کار تدریس در واحد پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی تهران را آغاز کرد. او سپس موفق به اخذ مرتبهٔ استادیاری از وزارت بهداشت، درمان، و آموزش پزشکی شد. نعمتیان در سال ۱۳۶۶ش به عضویت هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی در آمد و در سال ۱۳۶۷ش به درجهٔ سرتیپ دومی نایل آمد و سرانجام پس از ۳۲ سال خدمت در سال ۱۳۷۳ش به افتخار بازنشستگی مفتخر شد. او از همین سال تا کنون با سمت استادیاری به تدریس علوم پایه (انگل‌شناسی پزشکی و قارچ‌شناسی) در دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد پزشکی تهران به کار اشتغال دارد.

نعمتیان علاوه بر انجام وظیفهٔ اصلی، وظایف دیگری را به شرح زیر عهده‌دار است:

۱. عضویت در شورای پژوهشی دانشگاه؛
۲. تفویض مسئولیت سردبیری مجلهٔ علوم پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی؛
۳. انتخاب به عنوان استاد نمونه دانشگاه؛
۴. تفویض مسئولیت ریاست بیمارستان امیرالمؤمنین؛
۵. تبدیل استادیاری آزمایشی به استادیاری قطعی؛
۶. سرپرستی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه؛
۷. رییس دانشکدهٔ بهداشت با حفظ مسئولیت‌های قبلی؛
۸. عضو کمیتهٔ رسیدگی به تخلفات انتظامی؛
۹. انتخاب به عنوان رییس کمیتهٔ رسیدگی به تخلفات انتظامی؛
۱۰. انتخاب مجدد به عنوان استاد نمونه؛
۱۱. مدیریت گروه انگل‌شناسی و قارچ‌شناسی.

فعالیت‌های ورزشی

ـ شطرنج ۱۳۳۵ش سنندج؛ ـ کوه‌گردی و شنای مقدماتی ۱۳۳۶ ـ ۱۳۳۹ش سنندج؛ ـ یادگیری شنای فنی

۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۱ش آبادان؛ ـ بوکس و دفاع شخصی ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۴ش دانشکدهٔ افسری تهران؛ ـ اسکی ۱۳۴۲ش تهران؛ ت جودو ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۱ش تهران؛ ـ کوهنوردی ۱۳۴۴ش تهران؛ ـ آشنایی با کوهنوردی علمی و فنی و در نوردیدن غارهای صعب‌العبور تا اوج تمامی قله‌های بالای ۴۰۰۰ متر و دیگر قله‌های مشهور ایران و برخی کشورهای خارجی مانند هیمالیا، کلیمانجارو و...؛ ـ تیراندازی به روش علمی و عملی ۱۳۶۶ش تهران؛ ـ عضویت در تیم تیراندازی شهربانی و نیروهای مسلح سال ۱۳۶۶ش؛ ـ عضویت در تیم ملی تیراندازی ۱۳۶۷ش؛ ـ نایب‌رییس هیئت تیراندازی نیروهای مسلح ۱۳۶۷ش؛ ـ نایب‌رییس فدراسیون تیراندازی ۱۳۶۸ش؛ ـ تداوم عضویت در تیم ملی ۱۳۶۹ش؛ ـ رکورداری مسابقات بین‌المللی مسابقات جام جهانی تیراندازی مونیخ آلمان با دستیابی به نمرهٔ ۵۵۹ (ترقی رکورد ملی کشور و خارج از کشور را به میزان ۱۵ نمره)؛ ـ دریافت گواهی‌نامهٔ مربیگری بین‌المللی از فدراسیون آلمان ۱۹۹۰؛ ـ دریافت گواهی‌نامهٔ همبستگی المپیک ۱۹۹۰؛ ـ اخذ گواهی‌نامهٔ مربیگری تیراندازی ۱۳۷۳؛ ـ شرکت در مسابقات جام جهانی تیراندازی آلمان (۲ بار)،سوئیس، ایتالیا، و چین و شرکت در مسابقات جهانی پلیس در ایتالیا و تورنتو.

بهروز فرکیش (۱۳۲۳ش)



بهروز فرکیش فرزند مرحوم سعید، متولد ۱۷ بهمن ۱۳۲۳ش در شهر کامیاران است. او تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را به اقتضای شغل پدر در شهرهای مختلف به پایان رسانده است و در سال ۱۳۴۵ش در کنکور پزشکی قبول و در سال ۱۳۵۲ش از دانشکدهٔ پزشکی اصفهان فارغ‌التحصیل شده است. فرکیش در سال ۱۳۵۴ش خدمت سربازی را به اتمام رسانیده و در سال ۱۳۵۵ش در امتحانات دستیاری رشتهٔ رادیولوژی قبول و در سال ۱۳۵۷ش موفق به دریافت مدرک تخصص در این رشته شده است و در همین سال استخدام شده و تاکنون در بیمارستان‌های وابسته به دانشگاه علوم پزشکی در شهرستان سنندج مشغول انجام وظیفه است.

محمدفاروق شیخ‌الاسلامی (۱۳۲۷ش)



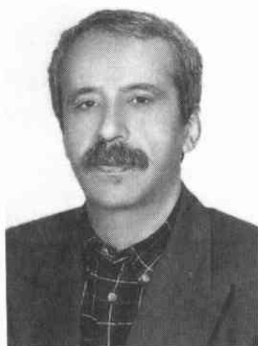
محمدفاروق شیخ‌الاسلامی فرزند برومند مرحوم حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی در سال ۱۳۲۷ش در سنندج متولد شد. دورهٔ ابتدایی را در دبستان منوچهری تهران گذراند و دیپلم متوسطه را در دبیرستان البرز گذراند. سال تحصیلی ۱۳۴۶ـ۱۳۴۷ش به مدت یکسال در دانشکدهٔ کشاورزی در رشتهٔ گیاه پزشکی مشغول تحصیل بود. در سال ۱۳۴۸ش وارد دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه ملی ایران شد و در سال ۱۳۵۵ش دکتری پزشکی عمومی را اخذ کرد. بعد از گذراندن خدمت نظام، او در سال ۱۳۵۸ش وارد رشتهٔ تخصصی جراحی مغز و اعصاب شد و در سال ۱۳۶۳ش دورهٔ پنج ساله جراحی مغز و

اعصاب و ستون‌فقرات را در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی به پایان برد و موفق به اخذ بورد تخصصی در رشتهٔ فوق شد و تز دکتری تخصصی را با درجهٔ بسیار خوب با عنوان «ستون‌فقرات و جراحی‌های آن» گذراند.

او در سال ۱۳۶۴ش طی دو دورهٔ جداگانه جهت فلوشیب جراحی میکروسکپی ضایعات مغز و جراحی فضایی مغز به اروپا اعزام شد و از سال ۱۳۶۵ لغایت ۱۳۷۷ش به مدت دوازده سال در دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه به عنوان متخصص جراحی مغز و اعصاب مشغول کار پزشکی و تدریس به دانشجویان رشتهٔ پزشکی بوده است و در دو مقطع تحصیلی علوم پایه و علوم بالینی، سیستم اعصاب و بیماری‌های آن و راه درمانی آن تدریس کرده است.

شیخ‌الاسلامی از سال ۱۳۷۹ش تاکنون در بیمارستان‌های دانشگاه علوم پزشکی کردستان و سازمان تأمین اجتماعی مشغول اعمال جراحی و مداوای بیماران و مصدومان ضربه‌های مغزی و ستون‌فقرات است و در چندین سمینار بین‌المللی نیز شرکت داشته است.

سیف‌الله فاتحی (۱۳۲۸ش)



سیف‌الله فاتحی در سال ۱۳۲۸ش در خانواده‌ای متوسط‌الحال در شهرستان بانه قدم به عرصهٔ وجود نهاد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای بانه و سقز و تبریز به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۶ش وارد دانشکدهٔ پزشکی تبریز شد و در سال ۱۳۵۳ش به اخذ دکتری پزشکی نایل آمد. او از همان سال تا سال ۱۳۵۷ش در شهرهای بانه و سردشت و مریوان در خدمت مردم بوده است.

در سال ۱۳۵۷ش در امتحان ورودی تخصص جراحی عمومی در دانشگاه تهران قبول شد و در سال ۱۳۶۲ش به عنوان متخصص جراحی عمومی از همان دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و از آن تاریخ تاکنون در خدمت به همشهریان سنندجی گام برمی‌دارد.

عبدالرحمان سلیم‌پور (۱۳۳۰)



عبدالرحمان سلیم‌پور فرزند عبدالله در سال ۱۳۳۰ در یکی از روستاهای بوکان به دنیا آمد. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در بوکان به اتمام رسانید. تحصیلات پزشکی عمومی تخصص چشم‌پزشکی را در تهران به پایان برد. دورهٔ پزشکی عمومی را در شهرهای سقز و سنندج به خدمت مشغول بود.

از سال ۱۳۶۶ به عنوان متخصص چشم در شهرهای مهاباد و بوکان به خدمت اشتغال داشت و از سال ۱۳۷۳ تا به امروز در شهر سنندج اقامت گزیده و صادقانه و دلسوزانه خدمتگذار مردم است.

نجم‌الدین مولانایی (۱۳۳۱ش)



نجم‌الدین مولانایی فرزند عارف در تاریخ ۱ بهمن ۱۳۳۱ش در شهر سنندج تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در دبستان پهلوی و متوسطه را در دبیرستان شاهپور سنندج به پایان برد و در سال ۱۳۵۷ش در دانشگاه جندی‌شاپور اهواز در پزشکی عمومی فارغ‌التحصیل شد و از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ش در دانشگاه تهران دورهٔ جراحی عمومی را گذراند و امتیاز برد تخصصی را با رتبهٔ اول به دست آورد. او از سال ۱۳۶۳ش تاکنون در دانشگاه علوم پزشکی کردستان به تدریس اشتغال دارد و عضو هیئت علمی نیز هست.

شاهرخ ادهمی (۱۳۳۲ش)



شاهرخ ادهمی فرزند حاجی، متولد ۱۳۳۲ش است. او دورهٔ دبستان و دبیرستان را در سنندج به پایان رسانده است. دوران تحصیل پزشکی عمومی را از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ش در تبریز گذرانده است. از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۵۹ش به مدت دو سال در شهرستان سرپل ذهاب به عنوان پزشک عمومی خدمت کرده است و از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ش در سنندج پزشک عمومی بوده است. او دوران تخصصی جراحی عمومی را از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ش در دانشگاه شهید بهشتی تهران طی کرده است و از سال ۱۳۶۷ش تاکنون (۱۳۸۵ش) به عنوان پزشک نمونهٔ استان کردستان برگزیده شده است. در و دیوار از مطب او را خطوط زیبای تشکرنامهٔ خانواده‌ها در قاب‌های ظریف و شکیل پوشانده است.

ایوب محمددوست (۱۳۳۲)



ایوب محمددوست فرزند شکرالله و متولد ۱۳۳۲ در سنندج است. پس از طی مراحل دبستان و دبیرستان در زادگاه، سال تحصیلی ۵۲ـ۱۳۵۱ وارد دانشگاه جندی‌شاپور اهواز در رشتهٔ پزشکی شد و خرداد سال ۱۳۵۸ فارغ‌التحصیل شد و به زادگاه خود سنندج بازگشت. اکنون مدت ۳۲ سال است که به طبابت مشغول است.

دکتر محمددوست گرچه پزشک عمومی است اما بر اثر مطالعهٔ مداوم و دقت در وضع و حال و سوابق بیمار و دادن امید و تقویت روحی به مریض، طبابت وی مورد توجه و رضایت مردم است؛ بارها شنیده ام، بیماران نسخهٔ شفابخش او را بر نسخهٔ پزشکان متخصص ترجیح داده و نتیجهٔ مطلوب گرفته اند. جدول روبه‌رو شاهدی بر این مدعاست:

اسامی برگزیدگان کمیته‌های تجویز و مصرف منطقی دارو

کمیته‌های تجویز و مصرف منطقی داروی دانشگاه‌های علوم پزشکی سراسر کشور در راستای برنامه‌های اصلاح روند تجویز و مصرف دارو، با مقایسه شاخص‌های نسخه‌نویسی در نسخ پزشکان هر منطقه نظیر میانگین اقلام، درصد تجویز آنتی‌بیوتیک‌ها، کورتیکوستروئیدها و داروهای تزریقی، افرادی که نسخه‌های منطقی‌تری نوشته‌اند را انتخاب کردند. این بررسی‌ها در گروه‌های مشابه از نظر تخصص صورت گرفت و اسامی اولین گروه از افراد برگزیده به کمیته کشوری تجویز و مصرف منطقی دارو اعلام شد. برگزیدگان در اولین همایش ملی تجویز و مصرف منطقی دارو در اصفهان مورد تقدیر قرار گرفتند. اسامی این افراد به شرح زیر است.

ردیف	نام دانشگاه	نام پزشک	تخصص
۱	ایران	سوسن کیانی ایلاقی	زنان
		احمدرضا جمشیدی	روماتولوژی
		غلامرضا عطارزاده فیروزآبادی	کودکان
۲	اصفهان	مهدی سالک	کودکان
		مسعود روضاتی	کودکان
		محمد شفیعی	عمومی
		خلیل اسماعیلی فلاح	عمومی
		زهرا آستانه	عمومی
۳	اردبیل	مریم مهاجری	زنان
۴	آذربایجان غربی	منوچهر قوام	داخلی
		محمد محمدزاده	عمومی
۵	اهواز	عباس خان‌نژاد	عمومی
		شکوه موری	زنان
۶	بوشهر	سیدابوالفضل میری	عمومی
		محمد صالح طبیب	کودکان
۷	بابل	ابراهیم میکاینیکی	چشم
		نساء اصنافی	زنان
۸	بیرجند	محمدرضا حسینی	عمومی
۹	تبریز	مجتبی ورشوچی	عفونی
۱۰	تهران	علی محققی	انکولوژی
۱۱	جهرم	عارف شعبانپور	عمومی
		مسعود رحیمی‌نژاد	پوست
۱۲	چهار محال و بختیاری	ناهید رئیس‌زاده	عمومی
		پروین دخت کلانتری	زنان
۱۳	خراسان شمالی	برات برهانی	عمومی
۱۴	شهید بهشتی	محمد غفرانی	اعصاب کودکان
۱۵	شاهرود	مهرداد فرخ‌نیا	داخلی
		حمید واحدی	گوارش
۱۶	رفسنجان	کامبیز کشاورز	کودکان
۱۷	زاهدان	سیمین صادقی‌بجد	نفرولوژی کودکان
۱۸	زنجان	احمد احمدی	عمومی
		فرزانه معزی	کودکان
۱۹	فارس	مریم بیشوایی	زنان
		محمدجواد خادمی	عمومی
		مجید کامگار	داخلی
۲۰	قم	علیرضا مسعودی	عمومی
۲۱	قزوین	علی‌اکبر یزدانی	عمومی
۲۲	کهگیلویه و بویراحمد	اسحاق مرادی شیبانی	داخلی
۲۳	کردستان	ایوب محمد دوست	عمومی
		محمد براری	عفونی
۲۴	کرمان	فریبا خوبیاری	عمومی
۲۵	کاشان	باقر مسعود	عمومی
۲۶	کرمانشاه	سید جعفر نوابی	داخلی
		حسن موسوی	عمومی
۲۷	گیلان	نینوش نوری سمیع	زنان
		محمد علی‌زاده بلوچی	عمومی
۲۸	لرستان	نواب قاسمی	داخلی
		رضوان رضوانی	عمومی
۲۹	مرکزی	احمد اکبری	عمومی
۳۰	مشهد	رضا فرید حسینی	داخلی
		محمد جواد پریزاده	کودکان
۳۱	مازندران	ایرج ملکی	گوارش
		نادر امامقلی پور آهنگر	اعصاب
۳۲	همدان	محمد صادق صبا	کودکان
۳۳	هرمزگان	ابراهیم عباس زاده	عمومی
		حمیدرضا محتشمی	داخلی
۳۴	یزد	محمد باقر اولیاء	روماتولوژی

دارا احمدی (۱۳۳۲)



دارا احمدی در شهریورماه ۱۳۳۲ در روستای هواره خول از توابع شهر بانه به دنیا آمد. دبستان و دبیرستان را در بانه و سقز به اتمام رسانید و در کنکور پزشکی دانشگاه تهران در رشتهٔ پزشکی قبول شد و در دانشگاه اهواز به تحصیل پرداخت.

شانزده ماه از دورهٔ سربازی را در جبهه و مابقی را در کرمانشاه در پشت جبهه گذراند و دورهٔ تخصص را در رشتهٔ قلب و عروق دانشگاه تهران به اتمام رسانید که به علت جنگ تحمیلی تا سال ۱۳۷۰ به طول انجامید. او محل خدمت را سنندج انتخاب کرد و مدت ۲۲ سال در این استان با کمال صداقت و درستی به خدمت مشغول است.

ناهید قطبی (۱۳۳۳ش)



ناهید قطبی فرزند محمود متولد ۲۵ بهمن ۱۳۳۳ش در شهر سنندج است. دورهٔ دبستان را در مدرسهٔ آذرمیدخت و متوسطه را در دبیرستان مستوره اردلان به پایان رسانید.

او در سال ۱۳۵۱ش در رشتهٔ پزشکی دانشگاه جندی‌شاپور اهواز پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۸ش فارغ‌التحصیل در پزشکی عمومی شد و از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ش در دانشگاه علوم پزشکی تهران دورهٔ تخصصی کودکان را طی کرد و به اخذ مدرک بورد تخصصی اطفال نایل شد. در سال ۱۳۸۰ش جهت گذراندن دورهٔ فلوشیپ نوزادان به انگلستان رفت و در دانشگاه UCLH انگلستان آن را به پایان برد.

قطبی در حال حاضر عضو هیئت علمی دانشگاه پزشکی کردستان است.

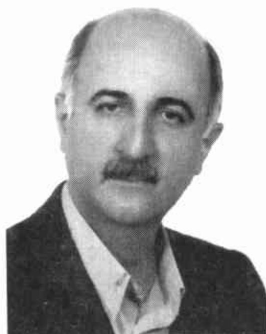
علی برومند (۱۳۳۴ش)



علی برومند فرزند مرحوم جواد، متولد سال ۱۳۳۴ش در شهر سنندج است. او تحصیلات ابتدایی را در دبستان عرفان و دورهٔ اول متوسطه را در دبیرستان هدایت و دورهٔ دوم را در تهران در رشتهٔ طبیعی به پایان رسانده است و در سال ۱۳۵۲ش در کنکور سراسری در رشتهٔ پزشکی دانشگاه تبریز قبول شده است و در سال ۱۳۵۹ش دانشنامهٔ دکتری را دریافت کرده است. او از ابتدای سال ۱۳۶۰ش با درخواست و میل قلبی به مدت هفت سال در مراکز دولتی و مطب شخصی در سنندج به مداوای بیماران پرداخت و در سال ۱۳۶۶ش در امتحانات رشتهٔ تخصصی

آسیب‌شناسی بالینی و تشریحی دانشگاه تهران قبول شد. در سال ۱۳۷۱ش پس از اتمام دورهٔ مذکور و اخذ درجهٔ تخصص در رشتهٔ پاتولوژی مجدداً به سنندج برگشت و در بخش‌های بیمارستانی مشغول به کار شد و در همان سال اول آزمایشگاه پاتولوژی را در شهر سنندج تأسیس کرد و از آن زمان تاکنون در رشتهٔ تخصصی خود به خدمت مشغول است.

محمد نقشبندی (۱۳۳۴)



محد نقشبندی فرزند حاج‌سعید متولد پاییز ۱۳۳۴ در سنندج است. پس از پایان تحصیلات دبستان و دبیرستان در ۱۳۵۳ در رشتهٔ پزشکی دانشگاه تبریز قبول شد و در اسفندماه ۱۳۵۹ موفق به اخذ دکترای پزشکی شد. مدت سه سال طرح نیروی انسانی را در سنندج به پایان برد و سال ۱۳۶۳ برای دورهٔ تخصصی جراحی عمومی به تبریز رفت و در سال ۱۳۶۸ نیز دورهٔ تخصصی جراحی قلب را به مدت سه سال در تبریز به پایان برد.

شعله شاه‌غیبی (۱۳۳۸ش)



شعلهٔ شاه‌غیبی فرزند ابراهیم و مستوره صادقی در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۸ش در محلهٔ جورآباد سنندج به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی را در دبستان عبدالباقی مدیری و دوران دبیرستان را در دبیرستان مستوره اردلان سپری کرد و بلافاصله با قبولی در کنکور در سال ۱۳۵۶ش در رشتهٔ پزشکی دانشگاه تبریز مشغول به تحصیل شد. او در سال ۱۳۵۹ش با دکتر محمد نقشبندی متخصص جراحی عمومی و فوق تخصص جراحی قلب ازدواج کرد و سه فرزند دارد. او در سال ۱۳۶۵ش در رشتهٔ تخصصی جراحی زنان و مامایی در دانشگاه تبریز به تحصیل ادامه داد و پس از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۳۶۹ش بلافاصله به عنوان هیئت علمی دانشگاه تبریز برگزیده شد.

شاه‌غیبی در سال ۱۳۷۲ش به منظور خدمت به همشهریان خود به دانشگاه علوم پزشکی کردستان منتقل شد. یکی دیگر از انگیزه‌های این کار، وعدهٔ دانشگاه علوم پزشکی کردستان، به ایجاد بخش جراحی قلب در کردستان جهت ادامهٔ خدمت همسر او بود.

شاه‌غیبی به خاطر تعهدی که با خدای خود کرده بود، خدمت به همشهریان را تاکنون ادامه داده است. در طی این مدت به یاری خدا و سعی همکاران توانسته بخش آموزشی تخصصی زنان را در استان راه‌اندازی کند به طوری که لازم نیست بیماران رشته به خارج از استان اعزام شوند.

او در طی مدت خدمت چهار بار به عنوان محقق نمونه، پنج بار به عنوان استاد نمونه، و سه بار به عنوان پزشک نمونه انتخاب شده است.

خسرو حق‌شناس (۱۳۳۹ش)



خسرو حق‌شناس فرزند نبی، متولد سال ۱۳۳۹ش در سنندج است. او تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در شهر سنندج به پایان رسانید و در سال ۱۳۵۷ش در دانشکدهٔ پزشکی دانشِگاه تهران قبول شد و پس از اتمام تحصیلات به زادگاه بازگشت و در مناطق محروم دهگلان و قروه به انجام وظیفه و خدمت به مردم مشغول شد و مدت شش سال به این کار ادامه داد. پس از آن برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ جراحی کلیه و مجاری ادرار به تهران بازگشت و پس از اتمام دورهٔ تحصیل با نمرهٔ برتر و با رتبهٔ ممتاز در سال ۱۳۷۸ش فارغ‌التحصیل شد و مجددا به سنندج مراجعت کرد و مدت دو سال به عنوان استادیار در دانشگاه علوم پزشکی کردستان در خدمت بیماران و دانشجویان استان بود. او سپس برای ادامهٔ تحصیل به تهران برگشت و از آن زمان تاکنون در بیمارستان‌های تهران خصوصاً در منطقهٔ جنوب تهران که از مناطق محروم به شمار می‌آید به ادای دین و خدمت به مردم مشغول است.

بقا سیدالشهدایی



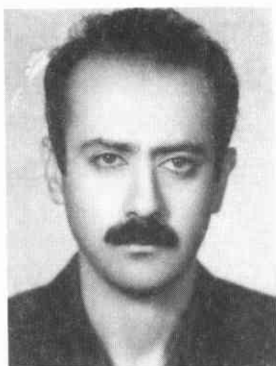
بقا سیدالشهدایی تخصص جراحی عمومی را از بیمارستان‌های سینا و دانشمند دریافت داشته است.

مراحل خدمتی وی بدین قرار است:

۱. ریاست بیمارستان و جراح میاندوآب ۲. رییس و جراح بیمارستان شهرستان بانه ۳. رییس بخش جراحی بیمارسان سنندج ۴. راه اندازی بیمارستان خصوصی سید الشهدایی در سنندج در دهۀ ۱۳۵۰ ۶. مدیرعامل بهداری و بهزیستی استان کردستان ۷. ریاست نظام پزشکی استان کردستان ۸. جراح بیمارستان شهید مطهری به نام سوانح و سوختگی و ترمیمی ۹. رییس بیمارستان سوختگی توحید ۱۰. رییس بیمارستان شرکت نفت ۱۱. معاون امور درمان شرکت نفت و مدیریت تمام بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های شرکت نفت ۱۲. ریاست انجمن جراحان عمومی ایران.

امیر فرامرزی (۱۳۴۲ش)

امیر فرامرزی فرزند محمدصالح در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۲ش در سنندج در خانواده‌ای از اهل دانش و فرهنگ قدم به عرصه وجود نهاد. اهتمام والدین وی در تربیت صحیح سبب شد تا امیر از هوش و زکاوت خدادادی به نحو مطلوب برخوردار شود. لذا در تمام مقاطع تحصیلی دبستان و دبیرستان در کردستان سرآمد و همیشه شاگرد اول بود. او در سال ۶۱ در کنکور شرکت کرد و در رشتهٔ ریاضی فیزیک



الکترونیک در دانشگاه پلی‌تکنیک قبول شد اما علاقه به رشتهٔ پزشکی، وی را بر آن داشت تا در سال ۱۳۶۲ش مجدداً در کنکور شرکت کند و موفق شود تا وارد دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران شود. او در سال ۱۳۶۹ش به دریافت دانشنامه نایل آمد و از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ش دورهٔ طرح را در شهر و روستاهای سنندج گذراند و پس از قبولی در آزمون رزیدنتی در سال ۱۳۷۱ش در چشم‌پزشکی با نمرهٔ اول و اتمام تحصیل در این رشته در سال ۱۳۷۵ش به سنندج بازگشت و تا سال ۱۳۸۰ش به عنوان رییس چشم‌پزشکی بیمارستان توحید انجام وظیفه کرد. دکتر امیر فرامرزی پس از اخذ برد تخصصی و قبولی در آزمون دوره فلوشیب قرنیه در دانشگاه شهید بهشتی و اتمام آن در سال ۱۳۸۱ش بار دیگر به سنندج بازگشت و تا سال ۱۳۸۶ش در دانشگاه پزشکی آنجا انجام وظیفه کرد. وی ضمن تدریس در دانشگاه و عضویت در هیئت علمی و جوابگویی به بیماران در مطب، برای اولین بار در کردستان موفق به جراحی‌های ذیل شده است:

- عمل جراحی دکولمان ریتین؛
- عمل جراحی پیوند قرنیه؛
- عمل جراحی کاتاراکت به روش نوین (فیکو)؛
- اولین لیزر شبکه و عنبیه.

تالیفات وی عبارتند از:

کتاب‌های *بیماری‌های عفونی قرنیه* و *روش نوین جراحی کاتاراکت (فیکو)* و مقالات و سخنرانی‌های متعدد بین‌المللی و دانشگاهی در تهران.

دکتر فرامرزی پس از اعلام نیاز بخش چشم‌پزشکی دانشگاه شهید بهشتی به تهران انتقال یافت و در بیمارستان لبافی‌نژاد مشغول به کار شد.



وفا طبرزدی (۱۳۴۲)

وفا طبرزدی فرزند مرحوم مجید در سال ۱۳۴۲ در سنندج به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم در ۱۳۶۱ در رشتهٔ پزشکی دانشگاه شهید بهشتی تهران (ملی سابق) قبول شد و دورهٔ پزشکی عمومی و تخصصی خود را در همان دانشگاه در رشتهٔ داخلی به پایان رساند و بلافاصله برای خدمت به همشهریان خود به سنندج مراجعه و مشغول طبابت شد.

در طی دوران خدمت پزشکی خود مدت سه سال به عنوان مدیریت درمان تأمین اجتماعی استان کردستان خدمت کرد و مابقی خدمت را در بیمارستان تأمین اجتماعی سنندج به عنوان مدیر گروه داخلی گذرانده است.



فوزیه صدیقیانی (۱۳۴۳)

فوزیه صدیقیانی متولد سال ۱۳۴۳. ورود به دانشگاه تهران: بهمن ۱۳۶۶، فارغ‌التحصیل عمومی سال ۱۳۷۴؛ اولین نفر در کنکور تخصصی چشم‌پزشکی، فارغ‌التحصیل چشم‌پزشکی در دانشگاه تهران ۱۳۷۸.

آویز رحیم‌زاده (۱۳۴۴ش)



آویز رحیم‌زاده فرزند دکتر ایوب رحیم‌زاده در سال ۱۳۴۴ش در کشور آلمان غربی چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۴۹ش پس از پایان تحصیلات پدرش در رشتهٔ پزشکی، در سن پنج سالگی به همراه خانواده به ایران مراجعت کرد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس تهران به پایان رسانید. او در سال ۱۳۶۲ش با درجهٔ ممتاز به اخذ دیپلم در رشتهٔ زیست‌شناسی (طبیعی) نایل آمد و در همان سال با شرکت در کنکور سراسری در دانشگاه‌های مختلف قبول شد. اما در دانشگاه پزشکی شیراز به تحصیل پرداخت و پس از اخذ دانشنامهٔ دکتری در سال ۱۳۶۹ش با نمرهٔ ممتاز در کنکور تخصصی جراحی زنان و زایمان پذیرفته شد و پس از گذرانیدن دورهٔ تخصص و اخذ مدرک بورد تخصصی در سال ۱۳۷۳ش و گرفتن جایزه از دست رئیس دانشگاه، برای خدمت به مردم ستمدیده کردستان، به سنندج بازگشت و مدت چهارده سال در دانشگاه علوم پزشکی کردستان و بیمارستان‌ها به خدمات شبانه‌روزی به مردم مشغول بود. اما به علت انتقال همسرش دکتر امیر فرامرزی فوق تخصص چشم به تهران منتقل شد. دکتر آویز رحیم‌زاده چندین سال از طرف دانشگاه و نظام پزشکی و بیمه‌ها به عنوان پزشک نمونه انتخاب شده است. جدا از خدمات پزشکی و علمی، طرز برخورد دکتر آویز رحیم‌زاده با مردم و گفت‌وگو با بیماران به زبان مادری محبوبیت او را دوچندان کرده است. به‌ویژه آنکه او کردی نمی‌دانست و علاقه به زبان مادری و افتخارش به کرد بودن موجب آموختن زبان کردی شده بود.

بهروز احسن (۱۳۴۵ش)



بهروز احسن فرزند حسین، متولد ۱۳۴۵ش در سنندج است. او تحصیلات دبستان و دبیرستان را در سنندج به پایان برد. دورهٔ پزشکی عمومی را از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۱ش در دانشگاه شهید بهشتی طی کرد. دوران خدمت سربازی را از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ش در پادگان مالک‌اشتر در اراک گذراند. دورهٔ تخصصی مغز و اعصاب را از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ش در دانشگاه شهید بهشتی گذراند و از سال ۱۳۷۷ش فعالیت پزشکی را آغاز کرد.

او از سال ۱۳۷۹ش تاکنون عضو هیئت علمی و رییس بخش اعصاب در دانشگاه پزشکی کردستان است.

ناصح سیگاری (۱۳۴۷ش)



ناصح سیگاری فرزند رحمت‌الله در سال ۱۳۴۷ش در شهرستان بانه در خانواده‌ای متوسط متولد شد. او تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در شهرستان بانه به اتمام رساند و در سال ۱۳۶۶ش در رشتهٔ پزشکی دانشگاه علوم پزشکی گیلان پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۳ش دورهٔ پزشکی عمومی را به اتمام رساند و در رشتهٔ تخصصی داخلی همان دانشگاه پذیرفته شد. بعد از فارغ‌التحصیل شدن در سال ۱۳۷۶ش تا سال ۱۳۷۹ش در شهرستان بانه و دانشگاه علوم پزشکی کردستان مشغول به خدمت بود. او در سال ۱۳۷۹ش دورهٔ فوق تخصص بیماری‌های ریه را در دانشگاه علوم پزشکی تهران شروع کرد و در سال ۱۳۸۱ش با رتبهٔ اول کشوری فارغ‌التحصیل شد. او در بهار و زمستان ۱۳۸۲ش دورهٔ تکمیل مراقبت‌های ویژه را در دانشگاه تورنتو کانادا گذراند و به ایران بازگشت و از آن زمان تاکنون عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی کردستان است و در مطب شخصی در خدمت مردم است.

سیامک درخشان (۱۳۴۷)



سیامک درخشان فرزند فیض‌الله متولد ۱۳۴۷ است. پدر او متولد سقز است که با توجه به شغل پدر در نیروی هوایی دوره‌های ابتدایی و دبیرستان را در تهران گذرانده است. سال ۱۳۶۴ با رتبهٔ دوم منطقه‌ای در کنکور پزشکی دانشگاه تهران قبول و سال ۱۳۷۱ به عنوان پزشک عمومی فارغ‌التحصیل شد. پس از گذراندن دو سال سربازی و دو سال طرح پزشکی عمومی در سال ۱۳۷۵ در آزمون تخصصی در رشتهٔ پزشکی هسته‌ای در دانشگاه قبول و در سال ۱۳۷۸ با کسب رتبهٔ دوم بورد تخصصی پزشکی هسته‌ای فارغ‌التحصیل شده است. در همان سال برای گذراندن دورهٔ طرح تخصص به سنندج آمد و در سال ۱۳۷۹ اولین و تنها مرکز پزشکی هسته‌ای در استان کردستان را تاسیس کرد که پس از جابه‌جایی و توسعهٔ تجهیزات با مسئولیت فنی او به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

از سال ۱۳۸۱ به عضویت هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی کردستان درآمده و اکنون به عنوان استادیار دانشگاه علوم پزشکی کردستان در حال فعالیت است.

وی عضو انجمن‌های پزشکی هسته ای ایران و اروپاست.



سوفیا محمدزاده

فارغ‌التحصیل رشته پزشکی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۶ ش.

فصل ۳
آزادی‌خواهان و اصحاب مطبوعات

فصل ۳

بخش اول: آزادی‌خواهان

مرحوم رضاعلی دیوان‌بیگی در کتاب خاطرات خود به نام *مهاجرت در نخستین جنگ جهانی* می‌نویسد:

> نگارنده آن اوقات ۲۲ سال از سن‌ام می‌گذشت و پس از پایان تحصیل در (مدرسه علوم سیاسی) در ادارهٔ تحریرات روس وزارت امور خارجه مشغول خدمت شده بودم. ادارهٔ تحریرات روس مرکز ارجاع شکایات و واسطهٔ دادخواهی از جنایات و مظالم مأمورین و اتباع دولت تزاری روسیه می‌بود نسبت به عالی و دانی ایرانی‌های ساکن تهران و ولایات شمالی، آن هم بدون نتیجه.
>
> صبح روز دوشنبه ۷ محرم ۱۳۳۴ق (۳۰ آبان‌ماه ۱۲۹۴ش، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵) حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری وزیر امور خارجه مرا احضار و سربسته اظهار نمود: «سفر مهمی در پیش است که باید بعضی از همکاران اداری را با خود ببریم، میل دارید در این مسافرت با ما باشید؟».
>
> چون از موضوعات مسافرت مطلع شده جواب مثبت دادم، با ارائه نوشته‌ای گفت: «مطابق این صورت دوسیه‌های محرمانه ادارهٔ روس را از دفتر تحویل بگیرید و سعی کنید تا فردا خود را به قم برسانید. برای خرج سفر و تهیهٔ مرکوب ادارهٔ حسابداری معادل سه ماه حقوق به شما مساعده خواهد داد». حقوق من پس از دو سال خدمت ماهی ۳۵ تومان بود.
>
> آن روز قشون روس برای اشغال پایتخت از قزوین به سمت تهران می‌آمد، مستوفی‌الممالک در واقع به اطمینان قول و قرار نمایندگان دولت آلمان می‌خواست به‌عجله سلطان احمدشاه و هیئت دولت را به اصفهان بفرستد و پایتخت را تغییر دهد.
>
> همان روز به اتفاق حاجی شیخ محمدحسین استرآبادی و حاج اسدالله معتمدوزیری نمایندگان مجلس شورای ملی که با آن‌ها مراوده و دوستی داشتم به سمت قم حرکت کردم. نمایندگان که به واسطهٔ تغییر پایتخت عازم اصفهان بودند، با اعمال نفوذ مقام نمایندگی توانستند یک کالسکهٔ چاپاری کرایه کنند و الاّ تهیهٔ همچو وسیلهٔ نقلیه‌ای و حمل پرونده‌های مهم اداری برای من امکان نداشت. چنان‌که جلال‌الدین‌خان کیهان عضو مقدم ادارهٔ تحریرات روس آن روز پس از

تلاش بسیار توانست با یک الاغ عاریتی رهسپار قم گردد.

روز بعد پیش از ظهر به قم رسیدیم، کوچه‌ها به نظر شلوغ آمد زیرا عدهٔ کثیری مجاهد داوطلب و جمعی از رجال سرشناس با وکلای منتسب به احزاب اعتدالی و دموکرات در مجلس شورا قبلاً به این شهر وارد شده، گوش به فرمان (کمیتهٔ دفاع ملی)، منتظر ورود شاه و هیئت دولت بودند.

کمیتهٔ دفاع ملی ظاهراً از زعمای آزادی‌خواهان هر دو حزب تشکیل یافته بود ولی معناً کارگردانی آن جماعت را سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب دموکرات به عهده داشت.

دو سه روز گذشت شاه و وزراء نیامدند، معلوم شد درباریان محافظه‌کار، از قبیل شاهزاده فرمانفرما عین‌الدوله و سپهسالار تنکابنی در دقایق آخر نگذاشته اند احمد شاه حرکت کند، دولت هم خواه ناخواه از تغییر پایتخت منصرف گردیده.

طلایهٔ قشون روس در کرج متوقف شده بود و سفرای روس و انگلیس به سهم خود به مستوفی‌الممالک درِ باغ سبز نشان داده، به شرط موافقت همه‌جانبه با متفقین، تعهد می‌کردند با پرداخت مخارج جاریهٔ دولت پس از جنگ به عنوان پاداش قسمتی از متصرفات عثمانی‌ها را در سرحدات غربی ایران اضافه بر ادارهٔ بلاد کربلا و نجف به ایرانیان واگذارند. و از این قبیل بذل و بخشش‌های دیگر!

بعد جهت مبارزه با قشون متجاوز روس کمیتهٔ دفاع ملی از سران عشایر و عموم طبقات در ولایات کمک خواست. از هر طرف تلگراف آمادگی برای جمع‌آوری اعانات، اعزام داوطلب و جان‌فشانی در راه میهن به قم می‌رسید. احکامی هم از جانب مراجع تقلید در عتبات عالیات مبنی بر لزوم جهاد با دشمنان اسلام صادر گردید. ضمناً می‌شنیدیم عُمّال دیگر دولت آلمان در فارس و کرمان به یاری ژاندارم‌ها و دموکرات‌های محلی مشغول فعالیت بر ضد انگلیسی‌ها شده اند.

کمیته نیز جدیت می‌نمود با مسافرت مبلّغین به ولایات دور و نزدیک فوری مردم را برای مقاومت منفی علیه روس و انگلیس برانگیزد و ایلات مسلّح را به قیام وادارد.

رهبران کمیته دفاع ملی مُصِرّاً پیشنهاد کردند همراه حاج اسدالله‌خان معتمدوزیری نمایندهٔ کردستان بروم سنندج، اهالی و عشایر آن حدود را با مساعدت مأموران آلمانی برای مقاومت جدی در مقابل روس‌ها تشویق نمائیم، من پرونده‌های اداری را تحویل جلال‌الدین‌خان کیهان داده اوایل ماه صفر عازم کردستان شدم.

با یک کالسکه چهار اسبه راه افتادیم از اراک به ملایر آمدیم در ملایر گفته شد که روس‌ها به همدان رسیده اند ناچار از راه نهاوند به سنقر رفتیم. زمستان و برف و سردی هوا ما را آزرده بود از سنقر به قروه سپس به سنندج وارد شدیم. شنیدیم قبلاً چند افسر آلمانی از کرمانشاه با کمک عده‌ای ژاندارم و مجاهد، قزاق‌های پادگان کردستان را که تحت فرمان یک افسر روسی می‌خواستند جلو آلمانی‌ها را بگیرند در کامیاران شکست داده پس از ورود به سنندج قلعهٔ حکومتی را اشغال نموده بودند.

در اینجا لازم است اجمالاً متذکر شود، به چه مناسبت نگارنده انجام مأموریت خطیری را در کردستان از طرف کمیته دفاع به‌عهده گرفت. مسقط‌الرأس آباء و اجداد با فضیلت و نیکوکار من

(پایگلان) در خاک پاک کردستان بوده است.

اواخر حکومت موروثی طایفهٔ اردلان در آن ولایت، نظر به شکایات روزافزونی که از تعدیات غلامشاه‌خان والی به تهران می‌رسید، ناصرالدین‌شاه تصمیم قطعی به اعزام یک حاکم تام‌الاختیار از پایتخت به کردستان گرفت. در ضمن فرامینی هم به افتخار پدربزرگ نگارنده (میرزا رضاعلی) که وجهه و نفوذ محلی داشت صادر گردید که با لقب و منصب (دیوان‌بیگی) رأساً به تظلمات اهل ولایت رسیدگی نموده حکمران تهرانی را جهت قلع و قمع سرکردگان متمرد عشایر و استقرار نظم و امنیت سرحدات یاری نماید. از آن پس دیوان‌بیگی توانست مخصوصاً در زمان حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی شاه، یاغی‌های سرسخت محال اورامان و مریوان را به ربقهٔ اطاعت دولت در آورد.

به‌این واسطه ادارهٔ آن نواحی نیز سال‌ها ضمیمهٔ مقام پیشکاری وی گردید. آن‌گاه برای حفظ نفوذ و املاک شخصی در آن حدود دختر یکی از محترمین محلی را با تشریفات زیاد به حبالهٔ نکاح آورد. از آن تجدید فراش میرزا رضاعلی یک پسر به نام عبدالحمید و دو دختر پیدا کرد که هیچ‌وقت خانه و ملک موروثی را در قریهٔ سروآباد (اورامان تخت) ترک نکردند.

پسران دیگر میرزا رضاعلی که در سنندج از همسر پیشین به دنیا آمده بودند من‌جمله پدر نگارنده (میرزا حسین‌خان) که بعد در تهران رحل اقامت افکند و تأهل اختیار نمود، برادر و خواهران ناتنی خود مقیم اورامان را ندیده بودند.

پس از مذاکره با میرزا یوسف مشیردیوان و حاج معتمد و مطلع شدن از مأموریت من، هر دو می‌خواستند در صورت لزوم انجمن دفاع ملی از بستگان و هواداران خودشان تشکیل شود لاغیر.

خلاصه پس از چند جلسه مذاکره و مطالعه با آن آقایان و دیگر صاحب‌نظران قوم، هفت نفر از میان طبقات مختلف انتخاب شدند. سرگرد اوت و قنسول نویمان موافقت کردند با مشورت و صلاحدید آن هیئت، اقدام به‌دعوت سران عشایر کردستان و جمع‌آوری و اعزام چریک‌های مسلّح به نقاط لازمه شود، نظم شهر هم مثل سابق به‌عهده رئیس نظمیهٔ محلی باشد.

در خلال آن اقدامات از کرمانشاه به سنندج خبر می‌رسید حاکی از این که نمایندگان و رجال رسیده از تهران و اصفهان و سایر نقاط به صحنهٔ سیاست، دور نظام‌السلطنه مافی جمع شده اکثراً وی را رئیس هیئت مجریهٔ ملیون مهاجر شناخته اند، نظام‌السلطنه مافی هم فوری خود را به‌عنوان (رییس قوای ملی ایران) به‌دولتین آلمان و عثمانی معرفی نموده در کرمانشاهان دست به تشکیل یک حکومت موقتی زده است که رسماً و عملاً شرکت ایران را در جنگ بر له متحدین به منّصهٔ ظهور رساند. حاج عزالممالک اردلان در این کابینه که بر ضد تجاوز روسیه و اشغال ایران توسط این دولت، تشکیل شده بود، برای آزادی ایران دست به چنین اقدامی زده بودند.

... ناگاه خبر آمد قشون روس پس از غلبه بر مدافعان خط دفاعی بیدسرخ به کرمانشاه رسیده است و جماعت مهاجرین همراه نظام‌السلطنه به کرند و قصر شیرین عقب نشسته اند.

همزمان با وصول آن اخبار غیرمنتظره روس‌ها از سمت همدان و بیجار نیز به حدود کردستان

حمله‌ور شده ژاندارم‌های مأمور هر دو جناح را عقب راندند و شهر سنندج از سه طرف به محاصره افتاد.
راه فرار برای آلمانی‌های مقیم این شهر منحصر به طرق صعب‌العبوری بود که از نواحی اورامان و مریوان به‌خاک ترکیه منتهی می‌گردید امّا عقب‌نشینی از آن راه‌ها به منزله عبور از هفت‌خوان رستم بود.
بالاخره آلمانی‌ها تصمیم گرفتند هر طور شده از راه اورامان و مریوان به مرز پنجوین و سلیمانیه عقب‌نشینی کنند. از من پرسیدند شما چه خواهید کرد؟ جواب دادم با شما خواهم بود، خوشوقت شدند.
وقتی که بنی اعمام و دوستانم شنیدند که می‌خواهم با صاحب‌منصبان آلمانی همسفر شوم در مقام مخالفت برآمدند و گفتند در اورامان و مریوان این قافله جان سالم به‌در نخواهند برد و رؤسای عشایر آن حدود نمی‌گذارند یک اردوی مسلح از وسط خاک آن‌ها بگذرد که بعد روس‌ها را با خود دشمن بکنند.
از این گذشته چون آلمان‌ها برای پرداخت جیره و مواجب دستجات مجاهد و ژاندارم و مخارج بین راه وجه نقد همراه بر می‌دارند، سران طمّاع عشایر قطعاً در صدد ضبط دارائی آنها برمی‌آیند و مقاومت در مقابل ایلات جسور مرزنشین برای همه خطر جانی دارد، در این صورت جایز نیست که این‌جانب بی‌جهت خود را به‌زحمت اندازم. عذر آوردم. بنی اعمام و بستگان نزدیک وقتی دیدند از بیم گرفتاری جدّاً تصمیم به مسافرت گرفته ام با نهایت محبت برای تدارک هر نوع لوازم سفر به من کمک کردند.
عبور یک اردوی نامرتب و مرعوب از میان عشایر غیور و نیرومند خاک اورامان و مریوان، مخصوصاً در آن موقع کار آسانی نبود که اردوی منظم آلمانی‌ها به راحت و به سلامت از آن‌جا رد شود، کما این که بیست و شش سال بعد از آن تاریخ در قضایای شهریورماه ۱۳۲۰ که اورامی‌ها دیگر به وضع سابق سروسامان نداشتند، وقتی ستون‌های قشون متجاوز روس و انگلیس از سمت آذربایجان و کرمانشاه به‌کردستان رو آوردند و در سنندج به هم پیوستند لشکر پادگان کردستان خواست از همان راهی که ما به اورامان رفته بودیم به‌طرف رزاب عقب‌نشینی کنند، تا پشت کوه‌ها از معرکهٔ تجاوزات دور باشد، لیکن به‌واسطه جلوگیری اورامی‌ها موفق نگردید. سرانجام بدون کم‌ترین مانعی از سراسر سنگلاخ‌های اورامان در آن زمستان سخت تا مرز ترکیه و سپس رسیدن به شهر سلیمانیه و بغداد، موفق آمدیم. خلیل پاشا فرماندهٔ جدید سپاه عثمانی در عراق عرب، اختیارات افسران آلمانی را در کار فرماندهی آن سپاه جلب کرده بود اما دست به ترکیب دستگاه کلنل پوپ نزده بود، در ملاقاتی که در بغداد با کلنل نامبرده که فرانسه خوب حرف می‌زد داشتم، ایستاده به‌من خطاب نمود: «آقا! چون شما به میسیون نظامی ما در کردستان خدمت کرده اید برای اظهار قدردانی از طرف دولت امپراطوری آلمان یک قطعه نشان به شما اعطا می‌شود» و بعد یک مدال رزمی را با سنجاق به سینه ام آویخت. سلام نظامی داد و نشست، چنین گفت: «ما شکستی را که عشایر کردستان به روس‌ها وارد آورده اند مهم می‌دانیم زیرا فرماندهان قشون روس می‌خواستند با تصرف سلیمانیه جبههٔ ارز روم را به خانقین اتصال دهند و از سمت شمال به بغداد حمله کنند، اطلاع داریم در این جریان مساعی شما بی‌اثر نبوده، زحماتتان منظور نظر است».



اسدالله‌خان کردستانی (؟-۱۳۲۷ش)

اسدالله‌خان یکی از سران آزادی‌خواه صدر مشروطیت و از اهالی سنندج است. او در صغر سن مقدمات علوم را آموخت و بعد با پدرش به اسلامبول رفت و در مدارس آن جا به تکمیل معلومات خود پرداخت و پس از آن در معیت پدر به ایران بازگشت و به تهران رفت و تحصیلات را در مدرسهٔ دارالفنون ادامه داد.

اسدالله‌خان هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای داشت و زبان فرانسه را چنان خوب آموخته بود که در صحبت کردن مشکل بود کسی ناآشنا او را غیرفرانسوی بداند. او به زبان ترکی اسلامبولی و انگلیسی نیز آشنایی داشت. در نهضت آزادی‌خواهی در کردستان با قوای دولتی به جنگ برخاست و به سختی مقاومت کرد و با این که در کار توپ‌اندازی اطلاعی نداشت، تنها با یک توپ کهنه که به دست آزادی خواهان افتاده بود، نیروی دولتی را شکست داد. در حین همین عمل گلوله‌ای به بازوی او اصابت کرد امّا او بدون بستن دست چندین ساعت در پای توپ پایداری کرد. در دورهٔ اول قانونگذاری او از کردستان به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و یکی از لیدرهای فرقهٔ اجتماعیون و انقلابیون بود. در صفحهٔ ۲۲۶۴ *لغت‌نامه* شرح مبسوطی دربارهٔ کارهای اسدالله‌خان درج شده که از آن جمله است: «در آن وقت که مجاهدین دمکرات دست به یک سلسله ترور و آدم‌کشی زده بودند، اسدالله‌خان کردستانی در دو نطق معروف خویش که در صورت جلسات مجلس شورای ملی



در این عکس مؤلف این تحقیق را بر سر تربت این مجاهد نستوه می‌بینید

مضبوط است، با بیانی سخت شیوا و دلنشین هر دو فرقه را به جلوگیری از هرج و مرج دعوت کرد. آن بیانات در مجلس به طوری مؤثّر واقع شد که غالب وکلای هر دو حزب گریستند لکن حزب دمکرات از این معنی سوءاستفاده کرده و ننگین‌ترین عملی را که در تاریخ آزادی ایران هست مرتکب شد...».

وفات اسدالله‌خان در تاریخ ۱۳۲۷ش برابر با ۱۳۶۸ق اتفاق افتاد و در گورستان ظهیرالدوله در شمیران (تهران) به خاک سپرده شد.[1]

اعتضادالاسلام معرفت (۱۲۵۶ـ۱۳۱۰ش)



حاج شیخ یحیی معرفت ملقب به «اعتضادالاسلام» فرزند شیخ عبدالحمید از سلسلهٔ مشایخ مردوخی است که در سال ۱۲۹۰ق در سنندج متولد شد. وی گذشته از علوم ادبی و دینی در رشته‌های ریاضی و محاسبات نیز اطلاعات کافی داشت و در هیئت و اسطرلاب متخصص بود. او برای تنویر افکار عمومی و مبارزه با بیدادگری و استبداد و طرفداری از مشروطه با نشر مقالات و تأسیس روزنامهٔ محلی کوشش زیادی کرد و مدرسه‌ای را هم به سبک جدید به نام مدرسهٔ «معرفت» تأسیس کرد.

وی در سال ۱۲۹۹ش به سمت ریاست معارف کردستان منصوب شد و مدتی هم کفالت معارف غرب را بر عهده داشت.[2]

معرفت آثار و تألیفاتی هم داشته از جمله:

ـ *شرعیات معرفت* برای محصلین مدارس کردستان؛

ـ *خَیطُ السبحات* دربارهٔ تصوف؛

ـ گردآوری و تصحیح *دیوان مستوره اردلان شاعرهٔ کرد*.

سرانجام او به سال ۱۳۱۰ش دار فانی را وداع گفت و در قبرستان تایله دفن شد.

اینک غزلی از اشعار آن مرحوم:

سیه روزم ز هجر، ای صبح وصل یار تنویری — ز روز تیرهٔ خود خسته‌ام ای شام تأخیری

دل اندر عقدهٔ بعد و رقیب اندر میان حایل — رخ دلبر گرفته اوج حسن ای چرخ تدویری

به خواب اندر قمر با ذو ذنب دیدم شده طالع — رخ و دنبالهٔ چشمت کند زین خواب تعبیری

چه نیکو شد قرین، بدر جمال و زهرهٔ خالت — ولی بختم ندید از این قرانِ سعد تأثیری

دو زلفت همچو مار و نار و عقرب خویش بنماید — به هر صورت ز اوضاع شب هجر است تفسیری

ز زخم غمزه در دل‌ها هزاران نقش بنمودی — که اقلیدس نداند کرد از این اشکال تحریری

سواد تار مویت گشته در گوی ذقن ظاهر — ز تدویرات موهومی بر افلاکست تصویری

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، ج، ۲.

۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.



مهدی فرهپور سنندجی (۱۲۵۸ـ ۱۳۳۸ش)

مهدی فرهپور مشهور به «صدیق دفتر» فرزند آقا محمد قناد سنندجی به سال ۱۲۵۸ش به دنیا آمد. تحصیل را در مکتب‌خانه‌ها و مدرسه آلیانس سنندج شروع کرد و بر اثر هوش سرشار و استعداد فطری در مدت کمی پیشرفت شایانی حاصل کرد و زبان فرانسه، عربی، و ترکی را آموخت. بعد در ادارهٔ کارگزاری کردستان وارد خدمت شد و پس از چندی به سمت ناظر مالی در ادارهٔ مالیه همدان به کار پرداخت. با شروع جنگ جهانی اول وارد جرگهٔ آزادی‌خواهان شد و بعد از فعالیت‌های مستمر در کمیتهٔ مقاوت ملّی در کرماشان و تشکیل حکومت مهاجرین به سمت معاون وزیر دارایی منصوب شد. در همان ایام سمت مترجم اردوی عثمانی‌ها را دارا بود و روزنامهٔ *رستخیز* را در کرماشان[1] منتشر کرد. پس از پایان جنگ با مرحوم میرزا کاظم ملک‌زاده روزنامهٔ *غرب ایران* را تا شمارهٔ ۲۰ منتشر کرد و پس از آن با همراهی ابوالقاسم لاهوتی روزنامهٔ *بیستون* را انتشار داد. اندکی بعد ادارهٔ این روزنامه را خود به تنهایی عهده‌دار شد و حدود سی سال انتشار آن را ادامه داد.

فرهپور در خلال جنگ به خدمت معارف در آمد و به شغل معلمی پرداخت و در سمت دبیری تاریخ و جغرافی در دبیرستان‌های کرماشان مشغول خدمت شد. کتاب *تاریخ و جغرافی* وی کتاب درسی محصلان ابتدایی بود و به همین خاطر به اخذ نشان درجهٔ ۳ علمی نایل آمد. او مدتی هم به ژاندارمری رفت اما دوباره به معارف بازگشت. در نبردهایی که در خاک کرماشان و همدان هنگام تهاجم با روس‌ها با آن‌ها در گرفت، وی نیز شرکت داشت و بر اثر لیاقت به دریافت مدال جنگی نایل آمد.

معروف‌ترین اثر تاریخی و جغرافیایی فرهپور سلسلهٔ مقالاتی است به نام «از الوند تا مدائن» که در شماره‌های مسلسل روزنامهٔ *بیستون* چاپ شده است و همچنین *جغرافیا برای ارتش* و *تاریخ پرچم ایران*، و *عناصر اربعه* . فرهپور عاقبت در سال ۱۳۳۸ش جهان فانی را بدرود گفت.[2]



مظهرالاسلام سنندجی (۱۲۹۹ـ۱۳۵۰ق)

ابوالبقاء سنندجی ملقب به مظهرالاسلام فرزند حاج شیخ محمد معتمدالاسلام سنندج کانی‌مشکانی به سال ۱۲۹۹ق در سنندج متولد شد. او علوم متداول آن عصر را در مکتب پدر و عموی دانشمندش حاج شیخ عبدالحمید عُرفان به پایان رساند. حاج مظهر از همان ایام تحصیل متوجه عقب‌ماندگی جامعه‌اش بود و نیاز به یک تحول فرهنگی و تأسیس مدارس را احساس می‌کرد تا این که در سال ۱۳۲۳ق که سالارالدوله به حکومت کردستان منصوب شد و

۱. شهر کرمانشاه در گویش محلی این‌گونه تلفظ می‌شود.

۲. *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین خطیب و آزادی‌خواه معروف در معیت او به کردستان آمد، مرحوم مظهرالاسلام در آن امر مهم از ملک‌المتکلمین استمداد نمود و با پافشاری زیاد عاقبت سالارالدوله را به تأسیس مدرسه وادار کرد. این مدرسه «سالاریه» نامگذاری شد و سرپرستی آن با مرحوم مظهر بود.

پس از سپری‌شدن دورهٔ استبداد و اعلام مشروطیت و تشکیل دوائر دولتی، آن مرحوم به خدمت در وزارت مالیه درآمد. ضمناً وی در واقعهٔ مشَروطه به معیت افرادی به مبارزه علیه استبداد و مستبدین قیام کرد و علاوه بر آن برای تنویر افکار عمومی و روشن کردن اذهان مردم روزنامهٔ *تمدن* را منتشر کرد. او در سال ۱۲۹۸ش به تهران منتقل شد و در وزارت دارایی دارای مشاغل مهمی بود تا این که در سال ۱۳۵۰ق (۱۳۱۰ش) به دار آخرت پیوست.

تألیفات وی عبارتند از:

۱. *السیف المسلول علی شأن ابن البتول*؛

۲. *حدیقهٔ الورد شرح لامیه الکرد* به عربی؛

۳. کتاب *جغرافیا* به فارسی جهت تدریس در مدارس ابتدایی؛

۴. *خَشف‌الاسرار* در رد کتاب *کشف‌الاسرار* به فارسی؛

۵. *دیوان اشعار* شامل قصاید و غزلیات.[1]

فرج‌الله زکی مریوانی (۱۳۰۰ـ۱۳۵۰ق)

فرج‌الله زکی مریوانی فرزند کدخدا عبدالرحیم مریوانی، متولد حدود سال ۱۳۰۰ق است. او مردی فاضل و فعال و پژوهشگر بوده که تحصیلات خود را در مناطق مختلف کردستان ایران و عراق و ممالک عربی به اتمام رسانیده و سرانجام برای همیشه در قاهره اقامت گزیده است. او پس از خاتمهٔ تحصیل با تأسیس شرکت خیریه‌ای به کمک عده‌ای از فضلا و دانشجویان که خود سرپرست آن بود، کتاب‌های درسی کمیاب را چاپ و منتشر می‌ساخت. متعاقب آن چاپخانه‌ای به نام «مطبعهٔ کردستان» در قاهره دایر ساخت و کتاب‌های متعددی را به چاپ رساند. برخی از آثار منتشرشده توسط او عبارت اند از: شروح تلخیص در چهار جلد، شروح شمسیه، شروح عقاید، المحاکمات فی ماجری بین علماء مصر و العراق من الاستعارات، تاریخ شرف‌نامه بدلیسی و جز اینها. فرج‌الله زکی سرانجام در اواخر سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ق جهان فانی را وداع گفت.[2]

میرزادهٔ عشقی (۱۲۷۲ـ۱۳۰۳ش)

سیدمحمدرضا میرزادهٔ عشقی فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی در سال ۱۲۷۲ش در همدان تولد یافت. در سنین کودکی در مکاتب مختلف محلی و بعد در آموزشگاه آلیانس به تحصیل فارسی و فرانسه پرداخت. وی در اوایل جنگ جهانی اول رهسپار استانبول شد و در دارالفنون آنجا به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۳ق *نامهٔ*

---

۱. *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

۲. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.



عشقی را در همدان انتشار داد و در ۱۳۳۶ش *نوروزنامه* را در استانبول به رشتهٔ نظم کشید و همان‌جا چاپ و منتشر کرد. او سپس به تهران رفت و چند سال آخر عمر را در آن جا گذراند و قطعهٔ «کفن سیاه» را با مسمط «ایده‌آل مرد دهقان» نوشت. گاه‌گاهی هم در روزنامه‌ها و مجلات، اشعار و مقالاتی منتشر می‌ساخت و چندی هم شخصاً روزنامهٔ *قرن بیستم* را انتشار داد.

عشقی شاعری آزاده، غیور، حساس، و میهن‌پرست بود. از اوضاع فلاکت‌بار ایران در آن عصر سخت آشفته و ناآرام بود و روی همین اصل احساسات و افکار و آثار تندی داشت. پس از روی کارآمدن سردار سپه و مخالفت عشقی با هدف‌های او روزنامه‌اش توقیف و خود نیز در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ش در خانهٔ مسکونی‌اش در تهران به قتل رسید و جسدش در ابن بابویه به خاک سپرده شد.[1]

ملک‌الشعرای بهار در رثای وی سروده است:

وه که عشقی در شباب زندگی — از خدنگ دشمن شب رو بمرد

شاعری نو بود و شعرش نیز نو — شاعر نو مرد و شعر نو بمرد

شیخ عبدالرؤوف ضیایی سقزی (۱۲۷۲ـ ۱۳۶۵ش)



شیخ عبدالرؤوف ضیایی متخلص به عاشق، فرزند مرحوم حضرت حاج شیخ مصطفی نقشبندی قطب طریقهٔ نقشیه سقز در ۱۲۷۲ش در سقز دریک خانواده متدین و اهل طریقت پا به عرصهٔ وجود گذاشت. پس از تمیز، تحصیلات مقدماتی را نزد جدّ پدری آموخت و بعدها در محضر استادان و علمای عصر از تحصیل فراغت یافت و اجازه‌نامه گرفت و شایستهٔ تدریس و افتاء و ارشاد دینی مسلمانان شد. در ابتدای جوانی به زراعت در ملک موروثی و شخصی سرگرم بود در سال ۱۲۸۹ش به لقب حجة الاسلام ملقب شد. او در ۱۳۰۱ش رییس اوقاف و صنایع مستظرفه سقز و در ۱۳۰۳ش قاضی شرع دادگاه‌های سقز شد.

او در ۱۳۰۸ش مسئولیت ریاست فرهنگ و اوقاف را قبول کرد و پس از مدّتی به ریاست ادارات دارایی و دخانیات سقز منصوب شد. آخرین سمت او معاونت ادارهٔ حوالجات در خزانه‌داری کل بود و با داشتن آخرین رتبه و مدارج اداری به افتخار بازنشستگی نائل شد.

او در تمام مدت خدمت با وجود کثرت اشتغالات اداری در ارشاد و راهنمایی برادران مسلمان و حل مشکلات ایشان می‌کوشید و هیچ‌گاه از مطالعه و تحقیق غافل نبود و احیاناً تدریس هم می‌کرد و طالبان علم و ادب از حضورش فیض می‌گرفتند. مرحوم ضیایی به زبان‌های کردی و فارسی شعر می‌سرود و آثار

---

۱. *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۱۶۵ و ۱۶۶، و *لغت‌نامه*.

ارزنده‌ای از اشعارش به جای مانده است که هنوز منتشر نشده است. او همچنین در فقه رسالاتی دارد که مطالعهٔ آن‌ها خالی از فایده نیست.

سرانجام این دانشمند ادیب پس از عمری خدمت به اجتماع، سال ۱۳۶۵ش، در سن ۹۳ سالگی دعوت حق را لبیک گفت.[1]

قطعهٔ زیر در دستگیری ضعفا خطاب به اغنیا از اوست:

ای که در نعمت و نازی نظری کن به گدا — که گدا نیز بود، همچو تو مخلوق خدا
تا توانی ز ره بخشش و انعام و کرم — دل درویش به دست آر و یتیم و فقرا
بهر آسایش خود زحمت مردم مپسند — تا شوی مورد الطاف خدا روز جزا
با دل شاد بمانی چو دلی شاد کنی — که حدیث است: تصدق بکند دفع بلا
گر تو آسایشی از زندگی خود طلبی — بر حذر باش ز آه دل ریش ضعفا
«عاشقا» گشته مسلّم بر ارباب شعور — که اجابت بنماید به هدف تیر دُعا

دیگر آزادی‌خواهان کردستان

دیگر آزادی‌خواهان کردستان در اواخر دورهٔ قاجار در سنندج و سقز عبارت اند از:

در سنندج:

رضاعلی دیوان بیگی؛
اسدالله معتمدوزیری نمایندهٔ دورهٔ سوم و چهارم مجلس شورای ملی؛
ملا عبدالله مفتی؛
سالار مؤید ملک‌الکلامی؛
حاج شیخ عبدالحمید؛
مظفرخان والی‌زاده اردلان؛
حاج عزالملک اردلان؛
شیخ محمد مردوخ آیت‌الله؛
حاج شیخ ابراهیم؛
رمضان‌زاده.

در سقز:

شیخ جلال‌الدین نقشبندی (دهشت)؛
ملا کریم صائب (زاری)؛
ملا عبدالقادر سعیدی تیکان‌تپه.

---

۱. *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

فصل ۳

بخش دوم: اصحاب مطبوعات

(مجلات، هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها)

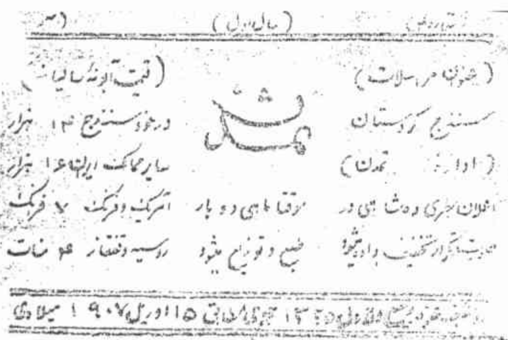
نشریات قدیم سنندج

ابوالبقاء مظهرالاسلام	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«تمدن»،	۱۲۸۵ش سنندج؛
منصور اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«پیک کرد»،	۱۳۲۰ ش سنندج؛
حسنعلی آزموده اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«اشک دهقان»،	۱۳۲۰ش ساوه؛
هوشنگ اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«اردلان»،	۱۳۲۰ش تهران؛
ستاره اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«آزادگان»،	۱۳۲۰ش تهران؛
مظفر اقبال‌پور	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«آرمان غرب»،	۱۳۲۰ش سنندج؛
علی‌اصغر امیرانی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«دیدنی‌ها»،	۱۳۲۲ش تهران؛
دکتر اسمعیل اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«کوهستان»،	۱۳۲۳ش تهران؛
محمد کیوان پورمکری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«ماد»،	۱۳۲۴ش تهران؛
محمد کریم معتمدوزیری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«صدای کردستان»،	۱۳۲۵ش سنندج؛
احمد کمانگر (سالار ارشد)	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«سنندج»،	۱۳۲۸ش سنندج؛
عبدالحسین منیعی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«ندای غرب»،	۱۳۲۸ش سنندج؛
موسی دانش	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«مدافع»،	۱۳۲۸ش تهران؛
غلامعلی ملکی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«پیکار کرد»،	۱۳۲۹ش سنندج؛
عبدالحمید طاهایی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«جورآباد»،	۱۳۳۰ش سنندج؛
عبدالحمید معرفت	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«خورنشین»،	۱۳۳۰ش تهران؛
ناصر آزادپور	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«زاگرس»،	۱۳۳۰ش سنندج؛
کریم کرد	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«کرد و کردستان»،	۱۳۳۰ش سنندج؛
کلهر	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«مبارز دیدار»،	۱۳۳۰ش سنندج؛
میرموسی مشیری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول	«آریز»،	۱۳۳۰ش سنندج؛

عبدالرحیم پورآزادی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «انقلاب کاوه»،	۱۳۳۰ش سنندج؛
میرموسی مشیری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «آرین»،	۱۳۳۱ش تهران؛
میرناصرالدین مشیرپور	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «طلای سیاه»،	۱۳۳۲ش تهران؛
دکتر محمد مکری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «بغستان»،	۱۳۳۱ش تهران؛
اسمعیل شاکری	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «صدای کرد»،	۱۳۳۱ش کرمانشاه؛
خسرو اکبری کردستانی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «رهبر کرد»،	۱۳۳۱ش کرمانشاه؛
مصطفی شرافت‌وزیری	«خواندنی‌های غرب»،	۱۳۳۱ش کرمانشاه؛
علی اردلان	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «صرصر»،	۱۳۳۲ش تهران؛
عبدالحمید فریدونی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «آبیدر»،	۱۳۳۴ش سنندج؛
عبدالحمید بدیع‌الزمانی	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «کردستان»،	۱۳۳۸ش تهران؛
محمد صدیق مفتی‌زاده	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «ژین»،	۱۳۴۶ش تهران؛
مهدی فرهپور	صاحب امتیاز و مدیر مسئول «رستخیز و بیستون»،	کرمانشاه.[1]

نشریات مستند سنندج

ـ تمدن


(سال اول)
تمدن
سنندج کردستان



ـ نامهٔ هفتگی کوهستان


نامهٔ هفتگی
کوهستان
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
دکتر اسمعیل اردلان



۱. از مجموعه تحقیقات آقای ایرج مشعوف، دربارهٔ مطبوعات محلی استان کردستان.

ـ صدای کُردستان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمدکریم معتمدوزیری، روش نشریه: سیاسی ـ اجتماعی، سال انتشار: ۱۳۲۵، محل چاپ: سنندج، هفته‌نامه به زبان کردی.

با وجود تلاش‌های زیادی که دربارهٔ این نشریه به عمل آمد متأسفانه اطلاعات بیشتری به دست نیامد.

صدای کُردستان



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد کریم معتمد وزیری

روش نشریه: سیاسی ـ اجتماعی

سال انتشار: ۱۳۲۵

محل چاپ: سنندج

با وجود تلاش‌های زیادی که درباه این نشریه به عمل آمد متأسفانه اطلاعات بیشتری به دست نیامد.

صدای کردستان، هفته نامه به زبان کُردی، محمد کریم معتمد وزیری، سنندج، ندیده‌ام بین سال‌های ۱۳۲۵/۳۱ شمسی.[1]

صدای کردستان، محمد کریم معتمدوزیری.[2]

ـ سنندج



صاحب امتیاز و مدیر مسئول
احمد کمانگر وکیل درجه ۱ دادگستری
سردبیر و مدیر داخلی ... و
جای اداره: سنندج خیابان شاهپور

سنندج
ادبی سیاسی اجتماعی فکاهی
تاریخ ... شنبه دوازدهم آبان ماه ۱۳۳۲

... ۲۰۰ ریال
برای دانش آموزان و فرهنگیان نصف
سال دوم شماره مسلسل ۴۰

ـ خورنشین



مدیر و صاحب امتیاز
عبدالحمید معرفت
محل اداره تهران خیابان کاشانی
چهار راه معیه





مدیر داخلی
دکتر وکیل کردستانی
تحت نظر هیئت تحریریه
سالیانه ۳۰۰ ریال
تکشماره دو ریال

ـ ندای غرب



سال شانزدهم

ندای غرب

شمار

شنبه ۱۷ بهمن ماه ۱۳۴۳

ـ زاگروس



صاحب امتیاز و مدیر مسئول، ناصر آزادپور

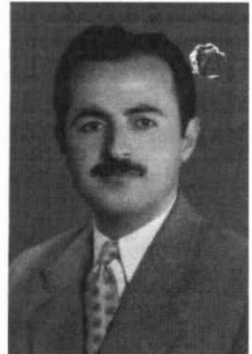
زاگروس

سال اول • شماره ۲۴

سیزدهم بهمن ۱۳۳۰

جای اداره : سنندج کوچه آزاد پور

ـ کرد و کردستان



کرد و کردستان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کریم کُرد

روش نشریه: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

سال انتشار: ۱۳۳۰

محل چاپ: سنندج

به قرار اطلاع از این نشریه فقط یک شماره انتشار یافته و صاحب امتیاز از ادامه کار منصرف شده

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کریم کُرد، روش نشریه: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، سال انتشار: ۱۳۳۰، محل چاپ: سنندج.

به قرار اطلاع از این نشریه فقط یک شماره انتشار یافته و صاحب امتیاز از ادامهٔ کار منصرف شده است.

ـ مملکت



مملکت

مدیر مسئول و سردبیر: حسین شکیبا ۱۳۳۰

ـ آریز



آریز[1]

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: میر موسی مشیری
روش نشریه: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی
سال انتشار: ۱۳۳۰
محل چاپ: سنندج

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: میرموسی مشیری، روش نشریه: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، سال انتشار: ۱۳۳۰، محل چاپ: سنندج.

ـ کوردستان

کوردستان

روژنامه ییکی حوته یی کوردیه
حه وته ی جاری چلیکی ده رئه چی
ژماره ی به که مسالی ۵ که م
بابی هه ر چلیکی دوقرانه
سالانه ۸ تمه ن شه شمانگه
۵ تمه نه



خاوه نی امتیاز و مدیری لی پر سراو
عبدالحمید بدیع الزمانی
به چاو دیری ده سته ی نوسه ر

نوینه ری روژنامه یی شارسانه کان
خویان پیمان معرفی بکه ن وه به
ناونیشانی بانه ی روژنامه، نامه مان بو
بنووسن.



ـ آبیدر



آبیدر

ادبی سیاسی اجتماعی اخلاقی

تاریخ ۵ شنبه ۲۰ مهر ماه ۱۳۳٤

ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یدع بدعته.
ابتغوا الرفعة عند الله تحلم عمن جهل علیک وتعطی من حرمک.

ـ ژین
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمدصدیق مفتی‌زاده، روش نشریه: ادبی ـ اجتماعی ـ فرهنگی، سال انتشار: ۱۳۴۶، محل چاپ: تهران.



ژین

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد صدیق مفتی‌زاده
روش نشریه: ادبی ـ اجتماعی ـ فرهنگی
سال انتشار: ۱۳۴٦
محل چاپ: تهران



علی‌اصغر امیرانی (۱۲۹۴ ش ـ ۱۳۶۰ش)

علی‌اصغر امیرانی فرزند حاج مظفر امیرانی گروسی در سال ۱۲۹۴ش در بیجار به دنیا آمد. ایام کودکی را بر اثر نداشتن مادر و تسلط کامل نامادری به سختی گذراند. علی‌اصغر عشق و علاقهٔ فراوان به تحصیل و رفتن به مدرسه داشت امّا با مخالفت زن بابا که تا سن ده‌سالگی او به طول انجامید، روبه‌رو شد. ناچار فرار از خانهٔ پدری را بر قرار ترجیح داد و به همدان و بعد از آن به تهران رفت. هوش و زکاوتی که داشت او را یاری داد تا به خانه‌ای رود و خانواده را راضی کند تا در مقابل کار نیمه‌وقت اتاقی برای سکنی در اختیارش بگذارند و آنها موافقت کردند. یک روز سرد زمستان که برف زیادی می‌بارید، علی‌اصغر پارو را از صاحب‌خانه گرفت تا حیاط و دم در کوچه را پاک کند این کار را کرد و پارو را بر دوش گذاشته و با صدای بلند گفت: آی! برف پارو می‌کنم، مردی او را برای پارو کردن برف به خانه دعوت کرد. ساعتی بعد علی‌اصغر با شکمی سیر و سی شاهی پول در جیب به منزل بازگشت. در آن زمستان سخت او توانست پول قابل توجهی به برکت بارش برف پیدا کند و سرانجام در مقابل خدماتی ساده در خانهٔ ستوان یکم محمود خان اورامین هزینهٔ

تحصیل مدرسه‌رفتن را پیدا کرد و راهی مدرسه شد. او برای درآمد بیشتر در مدرسه به بچه‌های اعیان که وقت و علاقهٔ مشق نوشتن نداشتند، پیشنهاد می‌کرد در مقابل مبلغی، مشق شب‌شان را بنویسد، مسئله‌های حساب‌شان را حل کند و اگر مایل باشند درس‌شان را روان کند و حتی اگر پیش آمد به جای آنها کتک بخورد. به این ترتیب علی‌اصغر مخارج خوراک و تحصیل خود را فراهم می‌کرد. او با تلاش زیاد دوران ابتدایی را به اتمام رساند اما چون سن وی برای پذیرش در سال اول دبیرستان زیاد بود از نام‌نویسی‌اش ممانعت می‌کردند. او برای چندمین بار صبح زود در جلو دبیرستان شرف حاضر شد و پشت سر او صف کشیده شد. در این زمان دکتر شمس‌الدین جزایری ناظم دبیرستان شرف بود او از سماجت این پسر متحیر شده بود، از او پرسید: چرا اینجا ایستاده ای؟ چند بار به تو بگوییم جا نداریم. وقتی که علی‌اصغر جریان زندگی‌اش را برای او شرح داد، دکتر جزایری کارنامه‌اش را گرفت دید که معدل او از تمام متقاضیان نام‌نویسی بیشتر است. دستور داد اسم علی‌اصغر را در کلاس هفتم ثبت کنند. تابستان شد و او روزی روانه بازار شد و برای کار به هر کجا رفت اما کار پیدا نکرد. سرانجام در مغازه‌ای صحافی مشغول به کار شد با پشتکار بسیار به کار پرداخت. مدیر چاپخانه‌ای روزی در انجام کار و پشتکار خوب او را دید و از او خوشش آمد. صحاف را به نوعی راضی کرد و علی‌اصغر را به چاپخانه برد. از آن پس امیرانی روزی یک ریال درآمد داشت. روزی پنج شاهی از آن را خرج می‌کرد و پانزده شاهی را برای مخارج ایام تحصیل پس‌انداز می‌کرد. او مدتی بعد به روزنامه‌فروشی پرداخت و با مدیران روزنامه‌ها آشنا شد و تصمیم گرفت به نویسندگی در مطبوعات بپردازد. امیرانی مدتی بعد خبرنگار روزنامهٔ *اطلاعات* شد. علی‌اصغرخان مصمم شد خود روزنامه‌نگار شود. او خلاصه‌ای از روزنامه‌ها را با چند داستان در یک مجموعه جمع کرد و مجلهٔ کوچکی به نام خواندنیها منتشر کرد و کم‌کم تیراژ آن را بالا برد. او بیشتر مطالب انتقادی را مدّ نظر داشت. مدتی بعد امیرانی توانست در رشتهٔ‌حقوق لیسانس بگیرد.

از شهریورماه ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش علی‌اصغر امیرانی روزنامه‌نگاری حرفه‌ای بود. دوران آزادی و شکوفایی روزنامه‌نگاران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش به مدت ۱۲ سال بود اما او تا سال ۱۳۵۷ش دربارهٔ همه‌کس و همهٔ مسائل انتقاد می‌کرد و کارش مردم‌پسند بود.

در سال ۱۳۵۷ش امیرانی بازداشت شد و بعد آزاد شد اما در سال ۱۳۵۹ش مجدداً به جرم همکاری با دربار و ساواک بازداشت شد و محکوم به اعدام شد. ساعت یک بامداد روز ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به امیرانی اطلاع دادند که حکم اعدام او پیش از طلوع آفتاب اجرا می‌شود اگر مایل است می‌تواند وصیت‌نامهٔ خود را بنویسد.[۱]

۱. از کتاب *سیمای بیجار گروس و حسن‌آباد یاسوکند*

نشریه‌های کردستان پس از سال ۱۳۵۷ش

۱. *آوای کردستان* هفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، مدیر مسئول: محمد حسن اصغرنیا، ۱۳۷۲ش، فارسی ـ کردی؛

۲. *آبیدر* دوهفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، مدیر مسئول: سازمان همیاری شهرداری، ۱۳۷۶ش، فارسی ـ کردی؛

۳. *سقز و توسعه* دوهفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، مدیر مسئول: فرمانداری سقز، ۱۳۷۴ش، فارسی ـ کردی؛

۴. *جرس* فصلنامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ اقتصادی، مدیر مسئول: امجد رخزادی، ۱۳۷۲ش، فارسی ـ کردی؛

۵. *تبیان* دوهفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ علمی، مدیر مسئول: سید موسی موسوی، ۱۳۷۱ش، فارسی؛

۶. *زریبار* فصلنامهٔ فرهنگی ـ ادبیات ـ داستان و شعر، مدیر مسئول: عادل محمدپور، ۱۳۷۶ش، کردی ـ فارسی؛

۷. *سیروان* دوهفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ اقتصادی ـ سیاسی، مدیر مسئول: دکتر جلالی‌زاده، ۱۳۷۷ش، کردی ـ فارسی؛

۸. *فرهنگ کردستان* فصلنامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی ـ پژوهشی، مدیر مسئول: ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ش، فارسی؛

۹. *نور اسلام* ماهنامهٔ علوم انسانی ـ فلسفه ـ الهیات، مدیر مسئول: محمدسراج الدینی، ۱۳۸۱ش، فارسی ـ عربی؛

۱۰. *گفتار سبز* دوهفته‌نامهٔ اجتماعی ـ سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی، مدیر مسئول: محمد جعفر محمدزاده، ۱۳۸۲ش، فارسی؛

۱۱. *پیام مردم* هفته‌نامهٔ اجتماعی ـ سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی، مدیر مسئول: محمد صدیق کبودوند، ۱۳۸۲ش، فارسی، کردی؛

۱۲. *آگرین* هفته‌نامهٔ اجتماعی ـ فرهنگی، مدیر مسئول: افشین شعبانی، ۱۳۸۲ش، فارسی؛

۱۳. *بدر* ماهنامهٔ اجتماعی ـ فرهنگی ـ ورزشی، مدیر مسئول: چنگیز اردلان، ۱۳۸۲ش، فارسی؛

۱۴. *کرفتو* هفته‌نامهٔ اجتماعی ـ فرهنگی ـ اقتصادی، مدیر مسئول: لیلا مدنی، ۱۳۸۲ش، فارسی؛

۱۵. *روژهه‌ڵات* هفته‌نامهٔ اجتماعی ـ فرهنگی ـ سیاسی، مدیر مسئول: عبدالله سهرابی، ۱۳۸۲ش، فارسی ـ کردی؛

۱۶. *ندای گروس* دوهفته‌نامه مسائل اجتماعی ـ سیاسی، مدیر مسئول: عبدالله چهل‌امیرانی، ۱۳۸۲ش، فارسی؛

۱۷. *هاواردو* هفته‌نامهٔ فرهنگی ـ اجتماعی، مدیر مسئول: سیدهاشم هدایتی، ۱۳۸۳ش، فارسی ـ کردی؛

۱۸. *دیدگاه* هفته‌نامهٔ فرهنگی ـ ورزشی ـ طنز، مدیر مسئول: کیوان عزیزی، ۱۳۸۲ش، فارسی ـ کردی؛

۱۹. *کاردوک* فصلنامهٔ کلیات علوم، مدیر مسئول: زاهد احمدی، ۱۳۸۲ش، فارسی ـ کردی ـ انگلیسی.

فصل ۴
ورزش و تربیت بدنی

فصل ۴

بخش اول: ورزش اساس سلامت جسم و روان

تقویت نیروی جسمانی و تربیت بدنی جوانان و هنرهای پهلوانی و اسب‌سواری و تیراندازی و بازی‌های میدانی مانند گوی و چوگان‌بازی و کشتی‌گیری و امثال آن یکی از سنن و آداب باستانی ایران است که از قدیم‌الایام مورد توجه بوده و ایرانیان باستان کودکان خود را به زورآزمایی و ورزش و تیراندازی و اسب‌سواری و شمشیربازی و شنا عادت می‌داده اند. در ایران از قدیم‌الایام محلی به‌نام «زورخانه» در هر شهر و برزن تأسیس شده که در آنجا پهلوانان پیش کسوت به نوآموزان هنرهای پهلوانی تعلیم می‌داده اند. هنوزِ این بنگاه‌های قدیم ملی ایران در کلیه شهرستان‌ها کم و بیش وجود دارد و مورد استفادهٔ پهلوانان است. به پیروی از این سنت دیرین قانون ورزش اجباری در مدارس در ۱۴ شهریورماه ۱۳۰۲ش و قانون سازمان پیشاهنگی در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۷ش به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

پیشرفت نوین تشکیلات ورزشی جوانان در تاریخ معاصر، از زمان وزارت معارف علی‌اصغر حکمت شروع می‌شود. سال ۱۳۱۲ش انجمنی به نام تربیت بدنی در وزارت معارف تأسیس گردید و سازمان‌های جدیدی برای فنون ورزشی و پهلوانی و پیش آهنگی به ظهور رسید و از آن تاریخ میدان‌های ورزشی در سراسر کشور برپا شد.

انجمن تربیت بدنی

وزارت معارف در سال ۱۳۱۲ش درصدد برآمد تا برای امور تربیت بدنی، استقلال و آزادی عمل خاصی فراهم سازد که در تنگنای مقررات اداری نماند و طبقهٔ جوانان کشور بتوانند به ذوق و سلیقه خود در این راهِ مفید قدم بردارند. پس به تأسیس انجمنی ملی به نام انجمن تربیت بدنیِ ایران مبادرت کرد. به این منظور که با آزادی و استقلال کامل هنرهای پهلوانی و فنون ورزش را در میان نسل جوان برحسب اصول و قواعد فنی امروزی رهبری و هدایت نماید. نخستین جلسهٔ انجمن ملی تربیت بدنی ایران که در تاریخ ورزش و تربیت بدنی دارای اهمیت است در روز یکشنبه ۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۳ش با حضور کفیل وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه و آقایان ابراهیم حکیمی و حسین علا و امیر لشکر امان‌الله جهانبانی و دکتر عیسی صدیق و ابراهیم شمس‌آوری تشکیل شد. در این جلسه اولین اساسنامه انجمن به تصویب و امضاء رسید. این انجمن امور ورزش را در سراسر کشور زیر نظر گرفته و با استقلال کامل و رعایت اصول فنی شروع به کار کرد. در

ابتدا مبلغ صدهزار ریال از طرف وزارت معارف اعانه برای بودجهٔ آن تعیین شد و بعدها بر آن مبلغ افزوده شد و بدین ترتیب نهضت جدید ورزش و تعلیمات فنی پهلوانی در کشور آغاز شد. دورهٔ اول انجمن به ریاست آقای حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) مدت شش ماه به طول انجامید و در همه‌جا استانداران و فرمانداران و بخشداران ریاست انجمن‌های تربیت بدنی محل را بر عهده گرفتند. حتی تعلیم ورزش در میان بانوان و ایجاد اردوگاه‌های صحرایی و تأسیس مسابقه‌های ورزشی و هنرهای پهلوانی و تشکیل انجمن تربیت بدنی در شهرهای بزرگ جزو اساس کار شمرده شد. چون احتیاج به مربیان ورزشی روزبه‌روز بیشتر احساس می‌شد. در تاریخ ۱۳۱۷ش در ضمیمهٔ دانش‌سرای مقدماتی تهران، آموزشگاه فنی خاصی به‌نام «دانش‌سرای تربیت بدنی» جهت تعلیم و تهیهٔ مربیان کارآزموده تأسیس شد. شعب این انجمن در شهرستان‌ها نیز دارای بودجه کافی شد و شروع به برگزاری مسابقات ورزشی و بازی‌های میدانی و فوتبال و بسکتبال و تنیس و دو میدانی و... کرد و مسابقات قهرمانی کشور به‌نام المپیک داخلی رواج یافت. چند زمین ورزشی از جمله ورزشگاه امجدیه در شمال تهران از طرف وزارت معارف خریداری و ورزشگاه مجللی که گنجایش ۱۵۰۰۰ نفر تماشاچی داشت ساخته شد.

برای مدال‌ها و نشان‌های ورزشی نیز آئین‌نامه‌ها و مقررات خاصی بر طبق اصول معمول در سایر کشورها وضع شد و مسابقات با دسته‌های فوتبالیست کشورهای دیگر مانند عراق، شوروی، انگلستان، و لهستان انجام شد. برای اولین بار ورزشکاران ایران در المپیاد ۱۹۴۸ در لندن شرکت جستند.

تاریخ دیدارهای آسیایی ایران مخصوصاً با ژاپنی‌ها بسیار طولانی است. ژاپنی‌ها در سال ۱۹۵۲ وارد بازی‌های المپیک هلسینکی شدند در صورتی که ایرانی‌ها چهار سال قبل از آن یعنی در سال ۱۹۴۸ وارد بازی‌های المپیک لندن شدند. بعد از بازی‌های هلسینکی زمینهٔ مساعدی برای رویارویی قهرمانان ما با حریفان ژاپنی به وجود آمد و این بدان علت بود که ژاپنی‌ها در شرق آسیا و ایرانی‌ها در غرب آسیا در رشتهٔ کشتی یکه‌تازی می‌کردند، کشور ما به عنوان یکی از نیرومندترین قطب‌های کشتی جهان مورد توجه محافل ورزشی بود اما ژاپنی‌ها آغاز خوب و درخشانی داشتند و در نخستین میدان ۱۹۵۲ هلسینکی قهرمانی چون «ریشی» کشتی‌گیر چالاک در وزن ۵۷ کیلوگرم مدال طلا را به دست آورد و «کینانو» در وزن ۵۲ کیلوگرم مدال نقره را نصیب خود کرد. در اینجا بود که کارشناسان کشتی دنیا متوجه ژاپنی‌ها شدند کشتی ژاپن رفته رفته اوج گرفت و در سال ۱۳۴۲ در مسابقات بین‌المللی تهران ساساکی در وزن سنگین بر «آناتولی آلبول» قهرمان جهان شوروی پیروز شد. در سال ۱۹۶۲ «یوسوو اتانابه» محمد خادم را ضربه فنی کرد و در مسابقات جهانی ۱۹۶۳ صوفیه بر سیف‌پور پیروز شد و در سال ۱۹۶۴ توکیو قهرمان المپیک شد.

غلامرضا تختی در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ هر بار مدال نقره می‌گرفت.

غلامرضا تختی در المپیک ملبورن سال ۱۹۵۶ برای اولین بار به کسب مدال طلای المپیک دست یافت. جمهوری دومنیکن که از کشورهای آمریکای لاتین بود تمبری از غلامرضا تختی ستاره المپیک ملبورن تهیه و منتشر کرد.[۱]

۱. بر اساس «متحدالمال‌ها» (بخش‌نامه‌ها)ی وزارت معارف و تربیت بدنی.

فصل ۴

بخش دوم: مرشدها و ورزشکاران زورخانه‌ای

زورخانه چگونه جایی و محل چه کارهایی است؟

زورخانه یا پهلوان‌خانه، مکانی است مقدس و قابل احترام، از آن جهت مقدس است که حرکات پهلوانی و ورزشی با نام خدای عالمیان شروع می‌شود و پی‌درپی به وسیلهٔ مرشد عالی‌قدر بر محمد و آل محمد(ص) صلوات و درود فرستاده می‌شود و غالباً اشعار در مدح خاندان رسالت خصوصاً شاه مردان علی علیه‌السلام خوانده می‌شود و نرم‌نرم ضرب را به صدا در می‌آورد، از این‌رو از قدیم‌الایام قداست این محل رعایت شده به این معنی که اشخاص ناپاک بدانجا راه ندارد.

باید دانست هر یک از ورزشکاران با سوابق و امتیازاتی که دارند قابل احترام هستند. بزرگ پهلوانان که بیشتر اوقات میان‌دار هم است، هنگام ورود به زورخانه دارای امتیاز (ضرب و زنگ و صلوات) است که به وسیلهٔ مرشد اجرا می‌شود. پیش‌کسوت‌ها و شیرین‌کاران زورخانه صاحب ریتم مخصوص ضرب هستند، معمّرین و روحانیون ورزشکار و سادات پیش‌کسوت دارای امتیاز ضرب و زنگ هستند.

محلی که پهلوانان در آنجا به فعالیت و حرکات ورزشی و تمرین فنون کشتی می‌پردازند معمولاً یک متر از سطح محوطهٔ زورخانه پایین‌تر است. زمین ورزش یعنی گود زورخانه عموماً گرد و دور این محوطه را با دیوار دایره‌ای یا ۶ ضلعی و ۸ ضلعی و بیشتر بالا می‌آورند.

در قسمت بالا سکوی بلندی مسلط بر درِ ورود و خروج ساخته شده که قرارگاه و محل نشیمن مرشد است، بقیهٔ اطراف و جوانب گود در یک ردیف یا دو ردیف سکوبندی شده که مخصوص مهمانان و تماشاچیان است. اشخاصی که داخل گود می‌شوند ابتدا با حرکات دست و پا و کمر حدود ۱۰ دقیقه خود را گرم می‌کنند، بعد چند نفر به نوبت آن هم به مدت ۱۰ دقیقه شروع به چرخیدن می‌کنند، پس از آن میل‌هایی را که در کنار سکو چیده شده اند به وسیلهٔ ورزشکاران به داخل گود آورده و به مدت ۱۰ دقیقه یا بیشتر به میل‌گردانی و شیرین‌کاری مشغول می‌شوند. وزن میل‌ها هم متفاوت است، میل میان‌دار کمتر

از ده کیلو نیست، میل بقیهٔ ورزشکاران ۵ الی ۷ کیلو وزن دارد.

بعد از گرداندن میل تخته‌شِنو به میدان می‌آید و چند دقیقه هم حرکات شنُوی راست و شنوپیچ انجام می‌گیرد، در همهٔ این حرکات بزرگ‌پهلوان یا یکی از پیش‌کسوتان به میان‌داری می‌پردازد، بعد یکی دو نفر کباده می‌گردانند؛ کباده گرداندن کارِ هر کسی نیست، چون سنگین و بیشتر از ۱۰ کیلوست به وسیلهٔ اشخاص قوی، سرپا یا نشسته یا به طور خوابیده انجام می‌شود و پنج دقیقه بیشتر جایز نیست. در همهٔ این مراحل مرشد با صوتی مردانه گاهی ملایم و گاهی بلند اشعاری از *شاهنامه* یا اشعاری اخلاقی را با ریتم‌های متفاوت ضرب، ورزشکاران را همراهی می‌کند، گاه‌گاهی هم برنامهٔ کشتیِ دو پهلوان به نمایش در می‌آید.

هنگامی که چند قهرمان کشتی به مرکز دعوت می‌شوند تا برای کسب افتخار به کشور دیگری اعزام شوند، آن چند نفر مدتی تحت مراقبت بزرگ‌پهلوان با حضور چند پیش‌کسوت معروف به تمرین فنون کشتی می‌پردازند و پیش‌کسوت‌های ناظر هم از تجارب سودمند خود، قهرمانانِ آماده به اعزام را یاری می‌دهند و فنونی را که آنها نیاموخته و به کار نبرده‌اند می‌آموزند.

در زمان‌های قدیم بسا اشخاص سرشناس از علما و اشراف وسایل ورزشی از قبیل میل و تخته‌شنو را تهیه کرده و در منزل خود از آنها استفاده می‌کردند، چنان‌که منِ مؤلف هالتر سنگی را در منزل داشتم علاوه بر شنو و حرکات ورزشی با کم و زیاد کردن وزنه‌ها هر روز به تمرین می‌پرداختم.

رضاقلی‌خان اردلان (۱۲۴۰ق ـ ؟)

رضاقلی‌خان اردلان در سنهٔ ۱۲۶۴ق حاکم کردستان بوده و در سنندج حکومت می‌کرده است. رضاقلی‌خان از مردان قدرتمند زمان خود بوده است و در قلعهٔ حکومتی بساط ورزش و زورخانه داشته است. روایت است که مجمعهٔ مسی را با فشار دست لوله کرده و با دو انگشت از سینه قالی گل بیرون کشیده است. در هنگام تاخت، نصف به را از درخت کنده به طوری که نصف دیگر بر درخت مانده است. او مردی باسخاوت و بلندهمت بود. او داماد محمدشاه قاجار بود و از طوبی خانم خواهر محمدشاه پسری به نام خسروخان والی داشت.[1]

پهلوان نادر

سطور صفحات تاریخ خاورمیانه مشحون از رشادت‌ها و دلیری‌ها و گستاخی‌های سواران کرد در دورهٔ مادها و سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و خصوصاً خلفای عباسی در منطقهٔ فارس و در فتح بیت‌المقدس در اکتبر ۱۱۸۷ میلادی است. همچنین فاتح قلاع و درهم‌شکنندهٔ برج و باروهای مستحکم در مصر و سوریه و اردن و موصل و جزیره و سنجار و حکاری و... کردها بوده اند. لاجرم نام سلحشوری و جرأت و جسارت و مردانگی فردفرد قوم کرد تا تاریخ برجای است، خواهد ماند.

---

۱. همان کتاب، ص ۴۰۱.

یکی از آن نامداران کرد در سلحشوری حسین کرد شبستری ، دست‌پروردهٔ باباحسن بیدآبادی (اصفهانی) و مسیح دکمه‌بند تبریزی بوده است که پهلوانی نامدار و صاحب‌شهرت بوده و در زمان شاه عباس صفوی در اصفهان زندگی می‌کرده است و پشت تمام پهلوانان معروف ایران را به خاک مالیده است. سرگذشت او کتابی شده که بارها در هند و ایران به چاپ رسیده است.

همان‌طوری که در این کتاب می‌خوانیم در زمان‌های قدیم رسم بر این بوده پهلوان‌ها برای کسب شهرت و جهانی شدن به شهرها سفر کنند و طی تشریفاتی با یگانه پهلوان و زورمند آن محل‌ها دست و پنجه نرم و حریف را مغلوب کنند. سرگذشت حسین کرد شبستری نیز چنین بوده است.

پهلوانی که مطمح نظر ماست و می‌خواهیم همچنان نام وی جاودانه بماند، صاحب ادّعا و شهرت‌طلب نبوده و از شهر و دیار خویش خارج نگشته است، بلکه پهلوانی متین و آرام و صاحب دیانت و تقوی و انزواطلب بوده است؛ کشاورزی نوخاسته با قامت و اندامی آراسته که تازه خط بر عارض او دمیده و گام‌های بااعتدال و ادب و متانت وی بیانگر آینده‌ای درخشان برای شهرت و محبوبیت او بوده است. او همان نادر است که بعدها کوچک و بزرگ شهر سنندج پهلوان نادرش خطاب می‌کردند.

نادر در قطعه‌زمین اجدادی به کار کشاورزی مشغول بود. او اوایل پاییز که کار کشت و زرع به اتمام می‌رسید به شهر می‌آمد و در دکان کوچکی بساط کلّه‌پزی می‌گسترد و از این راه درآمدی برای گذراندن زندگی و تأمین معاش اهل و عیال خود به دست می‌آورد. او در اوقات فراغت به زورخانه می‌رفت و همراه پهلوانان به گرفتن میل و کبّاده مشغول می‌شد. پهلوانان برای او احترامی خاص قائل بودند زیرا آینده‌ای درخشان را برای او انتظار می‌کشیدند. نادر هم متین و موقّر بود و احترام پهلوانان و پیش‌کسوتان را مدّ نظر داشت. مدتی بدین منوال گذشت. وقتی که نادر به مرز بیست‌وپنج سالگی رسیده بود، جوانی تنومند با قامتی کشیده، بازوانی ستبر و چهره‌ای خندان و دلپذیر بود که آوازهٔ مردانگی و زورمندی‌اش در شهر پیچیده بود. ناگاه خبر آوردند که ناصرالدین‌شاه قاجار به اتفاق چند تن از درباریان برای سرکشی و رتق و فتق امور به سنندج تشریف‌فرما شده و در عمارت خسروآباد منزل کرده است و پهلوان غول‌پیکر پایتخت را که به شعبان‌سیاه معروف است برای سرگرمی با خود آورده است. ناصرالدین‌شاه پس از یکی دو روز اقامت در شهر



کباده‌گردانی



مرشدهای تهران

و رسیدگی به امور، از طرف غلام‌شاه‌خان حکمران سنندج که قبلاً وسائل پذیرایی شاه را در امانیه در دامنهٔ آبیدر فراهم کرده بود، به امانیه دعوت می‌شود. اسب‌ها و مادیان‌های اصیل با زین‌های فاخر آماده شده و شاه و همراهان به امانیه می‌روند. فردای آن روز شاه می‌گوید: کسی در این شهر پیدا می‌شود که بتواند پنجه در پنجهٔ پهلوان ما افکند؟ جمعی از حاضران بالاتفاق می‌گویند ما پهلوان نادری داریم، هم اکنون به سراغ وی می‌فرستیم تا او را بیاورند. خبر تشریف‌فرمایی شاه در شهر سنندج پیچیده بود. نادر هم خبر داشت که ناصرالدین‌شاه با عده‌ای از همراهان به سنندج آمده و شعبان سیاه پهلوان معروف پایتخت را با خود آورده است. وقتی که رافع و مأمور غلام‌شاه‌خان به نزد پهلوان نادر می‌آیند و پیغام غلام‌شاه‌خان را می‌رسانند و او را به امانیه دعوت می‌کند تا با شعبان سیاه پهلوان ناصرالدین شاه کشتی بگیرد، نادر مشغول خارج شدن از خانه به قصد مسجد و ادای نماز عصر بود. ضمناً فرستاده می‌گوید: غلام‌شاه‌خان فرموده است: به پهلوان نادر بگو: «روی مرا به زمین مینداز و دعوت مرا قبول کن و مرا پیش شاه کنفت نکن». نادر به سبب تواضع و بی‌ادعایی ابتدا نمی‌خواست این دعوت را بپذیرد امّا فکر کرد مبادا حمل بر ترس و ضعف در مقابل شعبان سیاه تلقی شود. ناچار پذیرفت و به فرستاده غلام‌شاه‌خان گفت: الآن اذان عصر گفته می‌شود، صبر کن در همین مسجد نمازم را بخوانم با هم برویم. پهلوان نادر به مسجد رفت و وضویی تازه کرد، نماز عصر را با خلوص هر چه تمام‌تر به جای آورد و بعد از آن دست‌ها را به حالت تضرع و استغاثه بلند کرده بدرگاه خدا نالید و برای سرفرازی از خدای تبارک و تعالی استمداد جست. سپس از روح مبارک شاه مردان علی و پس از آن از روح عارف بزرگ و پهلوان پوریای ولی مدد خواست بعد به همراه مأمور غلام‌شاه‌خان به راه افتاد تا به امانیه رسیدند. غلام‌شاه‌خان پیش رفت و به پهلوان نادر خوش‌آمد گفت و از او تشکر نمود که دعوت وی را پذیرفته است. پهلوان نادر به حضور شاه رسید و ادب به جای آورد و زیر چشمی حاضرین را ورانداز کرد شعبان سیاه را دید که چون عفریتی تنومند در حضور شاه ایستاده است.

ناصرالدین‌شاه خطاب به پهلوان نادر گفت حاضری با پهلوان ما کشتی بگیری؟ پهلوان نادر با ادب تمام عرض کرد هر طور نظر مبارک باشد. شعبان با بی‌اعتنائی پیش آمد و در حضور حاضرین با پهلوان نادر شاخ به شاخ شد. شاه با یکی دو نفر از خاصان همراه بر روی تخت نشسته و تماشا می‌کردند. بعد از گذشت ده



در حال شنو رفتن



شنو رفتن گروهی



پانزده دقیقه نادر کمر شعبان سیاه را محکم گرفته «یا الله» گفته آن هیکل تنومند غول‌آسا را بر روی دست گرفت و خواست بر زمین بکوبد. شاه بر خلاف انتظار یک‌مرتبه با صدای بلند گفت: «کرده نکن! کرده نکن!» پهلوان نادر آرام او را در مقابل شاه چون بچه‌ای بر زمین نهاد. روایت دیگری هست که چون شعبان خود را در مقابل نادر ناتوان دید، لبهٔ تخت شاه را محکم گرفته بود تا پهلوان نادر موفق نشود او را سر دست بگیرد. نادر زور آورده او را بلند کرد تخت شاه به حرکت درآمد. ناچار ناصرالدین‌شاه فریاد کشید و گفت: «کرده نکن! کرده نکن!». ناصرالدین‌شاه به پاس رشادت و مردانگی و حفظ شئونات او و دیگر مهمانان، یک طاقه شال ترمه که از بهترین عطایای ملوکانه بود به نادر اعطا کرد.[۱] آیت‌الله محمد مردوخ این واقعه را به اختصار در تاریخ کردستان بیان کرده است و سالخوردگان شهر بیشتر آن را سینه به سینه حفظ کرده اند.

پهلوان نادر پس از عرض ادب و اجازه مرخصی به شهر بازگشت. یکی دو روز بعد شاه و همراهان به تهران باز گشتند و شعبان سیاه مدّعی جهان پهلوانی با چه حالت خفّت و خواری کردستان را ترک کرد و بعد از آن چه روحیه‌ای داشت، بماند.

چند روز بعد به دستور غلام‌شاه‌خان جشنی به پاس قدرشناسی از پهلوان نادر راه انداختند و در حضور بزرگان شهر از پهلوان نادر تجلیل شایانی به عمل آمد و این افتخار برای همیشه به نام پهلوان نادر سنندجی ثبت تاریخ شد. اکنون سال‌هاست که در زورخانهٔ پهلوان نادر هر روزه نام این پهلوان نامی در خاطرهٔ جوانان سنندجی زنده نگاه داشته می‌شود.

نایب نصرالله

نایب نصرالله از پهلوانان بنام کرد است که بعد از پهلوان نادر در سنندج زندگی می‌کرده است. می‌گویند میرزا نصرالله بر زانو می‌نشست و طناب بلندی را وسط مچ پایش می‌بستند و سر دیگر طناب را در طرفین گاو تنومندی محکم می‌کردند و گاو را با تمام قدرت حرکت می‌دادند اما پای نایب نصرالله از جا نمی‌جنبید و گاو در جا سُم می‌کوبید. او در کشتی و عملیات ورزشی بی‌مانند بوده است.

۱. *تاریخ مردوخ*، چاپ نشر کارنگ، مقابل دانشگاه تهران، ص ۴۱۱.

نایب فتح‌الله‌خان

نایب فتح‌الله‌خان از پهلوانان بنام کرد از اهالی سنندج و از ورزشکاران خوب زمان خود بوده است. می‌گویند در بیرون‌راندن لشکریان بیگانه از کردستان در جنگ جهانی اول تلاش فراوان کرده است. می‌گویند در آن زمان کردستان دچار تورّم اقتصادی شدیدی شده بود و گرانی غوغا می‌کرد. خوانین گندم را از مردم پنهان کرده و ضعفا از گرسنگی می‌مرده اند. نایب فتح‌الله‌خان که خود از مردم بوده درِ چندین انبار خوانین را شکسته و گندم آن را در میان فقرا تقسیم کرده است.

پهلوان احمد لاهورپور (۱۲۷۰ـ۱۳۳۴ش)

احمد لاهورپور فرزند محمدامین، متولد سال ۱۲۷۰ش است. در نوجوانی پایش به زورخانه باز شد و با علاقهٔ فراوان ذاتی در این ورزش پیشرفت کرد. پهلوان احمد در فن کشتی نوچهٔ مرحوم پهلوان علی‌جان زرگر بود. با استناد به تاریخ کشتی در ایران تألیف آقای مهدی عباسی در مجلد چهارم و کتاب ورزش و سرگذشت ورزش باستانی کردستان تألیف آقای عباس کمندی، لاهورپور در سال ۱۲۹۳ش در قسطنطنیه (استامبول) با قهرمانان دولت عثمانی کشتی گرفته و برای کشورمان مدال افتخار آورده است. او در سال ۱۳۱۸ش به سرپرستی ستوان دوم ناصر تاجور به تهران اعزام شد و با مساعدت انجمن ملی تربیت بدنی در کشتی سراسری شرکت نمود و دارای مدال نقره گردید. وی سرانجام در رمضان سال ۱۳۳۴ش در سن ۶۴ سالگی بدرود حیات گفت و در قبرستان تایله به خاک سپرده شد.[۱]



۱. نوشتهٔ فرزند پهلوان احمد: عبدالخالق لاهورپور.

محمود لاهورپور

در زمان برادر خود پهلوان احمد می‌زیسته و در عملیات پهلوانی کمتر از برادرش نبوده است. می‌گویند در یک شرط‌بندی دوستانه، در میان گود زورخانه دراز کشید، تخته‌سنگ بزرگی بر روی سینه‌اش قرار دادند و دو تن از ورزشکاران زورمند با تمام قدرت تخته‌سنگ را با ضربات پتک آهنگری بر روی سینه‌اش شکستند. او در اثر همان ضربات سلامتی خود را از دست داد و مریض و نزار شد اما زورخانه را ترک نمی‌کرد.

اظهارات آقای نجم‌الدین احقری متولد ۱۳۰۲ش

در مورد زورخانه‌روها و زورخانه اطلاعات من دربارهٔ سال‌های بعد از ۱۳۱۰ش است و از دوران پهلوان نادر اطلاعی ندارم، البته داستان‌ها شنیده ام. و امّا درباره زورخانه...

اولین زورخانه‌ای که دیده ام و خود در آن به صورت نوچه ورزش کرده‌ام و چون از سادات بودم از احترام خاصی برخوردار بودم، متعلق به خانواده صحافی‌های سنندج در مقابل مسجد والی بود. سابقه ورزشکاران آن خانواده معروف است. رسم زورخانه چنین بود که ورزشکاران به چند دسته تقسیم می‌شدند، مثلاً پهلوان، پیش‌کسوت، نوخاسته یا نوچه، هر کدام از این دسته‌ها دارای مقامی مخصوص در زورخانه بودند به شرح زیر:

مقام پهلوان در زورخانه مقام خاصی بود که سایر ورزشکاران نداشتند. مثلاً به محض ورود پهلوان به زورخانه، مرشد برای او ریتم مخصوص ضرب را به صدا درمی‌آورد و توأم با آن زنگ زورخانه را می‌نواخت و با صدای بلند صلوات می‌فرستادند. یعنی پهلوان دارای امتیاز (ضرب، زنگ و صلوات) بود که دیگران آن امتیاز را نداشتند. پیش‌کسوت‌ها نیز به نسبت سابقهٔ زورخانه‌روی و ورزشکاری یا شیرین‌کاری فقط صاحب ریتم مخصوص ضرب می‌شدند و مرشد به صدای بلند خوش‌آمدی می‌گفت. برای سادات فقط صلوات می‌فرستادند. عده‌ای از معمّرین و روحانیانِ ورزشکار و سادات پیش‌کسوت دارای ضرب و زنگ بودند. در زورخانه حرکات ورزش از نفرات پایین شروع می‌شد و یکی‌یکی به وسط گود می‌آمدند و حرکات میل یا چرخ یا کباده انجام می‌دادند و در آخر همه، پهلوان یا میان‌دار یا پیش‌کسوت شروع می‌کرد و پس از آنها نوبت به سادات می‌رسید و با صلوات بر جدّ سادات ورزش خاتمه پیدا می‌کرد و پهلوان یا میان‌دار برای


چند نفر در حال کشتی


مرشد سنندج

همه دعا می‌کرد و گود را می‌بوسیدند و بالا می‌آمدند. ناگفته نماند تنها کسی که در سنندج صاحب نواختن (ضرب و زنگ و صلوات) بود فقط پهلوان احمد لاهورپور بود تا آنجا که شخصاً به یاد دارم و ناظر و حاضر بوده ام. بعد از پهلوان احمد شخصیت‌هایی که به زورخانه آمدوشد می‌کردند، دارای شخصیت و اعتبار و سرشناس و مورد احترام مردم بودند، عبارت بودند از:

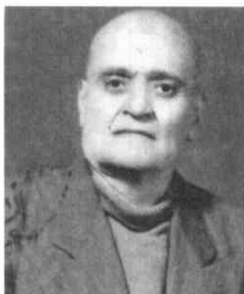
۱. میرزا محمدامین محمدزاده صاحب بنگاه‌های حمل‌ونقل و گاراژهای قدیمی و فعلی سنندج واقع در میدان شهر؛
۲. محمدصالح احمدزاده تاجر معروف کردستان؛
۳. علی‌جان زرگری مغازه‌دار و کاسب؛
۴. خلیفه ابوالمحمد زهرایی معروف به خلیفه اوله؛
۵. تقی طباخیان صاحب چلوکبابی در پاساژ خیابان شاهپور؛
۶. قاسم نیک‌ورزی قهوه‌چی؛
۷. علی حکمتی معروف به علی ناخوش که برخلاف این شهرت دارای نیرویی قوی و پنجهٔ آهنی بود؛
۸. علی قلعی معروف به علی‌مسگر؛
۹. محمد چوب‌تراش معروف به حه‌مه دولت یا حه‌مهٔ شاطر خواکرم؛
۱۰. باقر بیدار کبابچی؛
۱۱. ناصر یغموری؛
۱۲. باقر جوانمردی یا باقر شاطر خواکرم؛
۱۳. باقر پدیدار.

تیپ دوم ورزشکاران از شهریور ۱۳۲۰ به بعد عبارت بودند از:

۱. وفا ظهیر اعظمی؛ ۲. سیدنجم‌الدین صحافی؛ ۳. علی طوفانی کله‌پز؛ ۴. عزیز رحمانی؛ ۵. صدیق سبحان؛ ۶. علی زهتاب؛ ۷. حسین بهمن؛ ۸. صالح حاجی‌قلی؛ ۹. عزیز بختیاری؛ ۱۰. اصغر موسوی؛ ۱۱. احمد صفی‌یاری معروف به احمد تنبل.

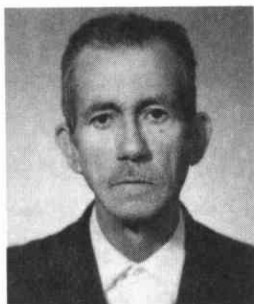
شیرین‌کاران زورخانه در رشته میل و میل‌بازی تا دههٔ ۱۳۳۰ ش:

۱. استاد یدالله گچکار شیرین‌دست؛ ۲. علی جوانمردی؛ ۳. حسین بهمن ۴. باقر پدیدار



تقی طباخیان (؟ـ۱۳۵۴ش)

تقی از طباخان معروف سنندج و ورزشکاری جوانمرد و شیرین‌کاری متبحر بود. در سال ۱۳۳۱ش به جرم مخالفت با رژیم شاهنشاهی دکان چلوکبابی وی مصادره شد و چند سال را در زندان گذرانید. بعد از رهایی، دوباره به کسب و کار خود پرداخت و به ورزش روی آورد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ش وفات یافت.



حاج قاسم نیک‌روزی

حاج قاسم یکی از ورزشکاران خوب دوران خود بود. بدنی استخوانی و اندامی لاغر داشت، فنی بود و چالاک و شیرین‌کار. به هنگام چرخیدن سایه بر زمین نداشت و در حال چرخیدن غزل‌خوانی می‌کرد. در نبرد خصمانه ده تن را حریف بود و در دوستی فروتن و وارسته. در شهر سنندج قهوه‌خانه‌ای داشت که مکان تجمع ورزشکاران بود.



عباس جدیدیان (؟ ـ۱۳۶۱ش)

عباس جدیدیان شیرین‌کار و دارای اندامی موزون بود. در کشتی گرفتن چهارچشم و چالاک و به هنگام چرخیدن چون نقطهٔ پرگار در دایرهٔ گود قرار می‌گرفت و غزل‌خوانی می‌کرد. در چوب زدن به هنگام نبرد خصمانه ده‌ها تن را حریف بود و در دویدن چابک و خستگی‌ناپذیر. عباس بدون پدر و در زیر سایهٔ زحمات مادر بزرگ شده بود. اسم مادرش خانم بود و مردم او را عباسِ خانم می‌گفتند. فوت وی در ۱۳۶۱ش در سنندج و در سن ۷۰ سالگی اتفاق افتاد.



پهلوان محمد چوبتاشان (۱۲۸۷ش ـ ؟)

پهلوان محمد در سال ۱۲۸۷ش در سنندج در یک خانوادهٔ کارگری متولد شد. پدرش نجار بود و او شاگرد دکان پدر. گاهی با پدرش به زورخانه می‌رفت و عاشقانه به تماشای ورزشکاران می‌نشست و از شنیدن افسانهٔ پهلوانان قدیم می‌شکفت و دل در طلب پهلوان شدن داشت. عشق وی به ورزش چنان بود که در شش‌سالگی در دکان نجاری پدر با ارّه کباده، با تخته، شنو، و با چکش میل می‌گرفت. سرانجام عشق به ورزش وی را در ایام نوجوانی به گود زورخانه کشانید و در پناه پهلوان احمد لاهورپور و دیگر نامداران مراحل کمال را پیمود.

او بعدها بر اثر کشتی‌هایی که با احمد تاج همدانی و فتح‌الله معمار ناظر کرمانشاهی و سید احمد بوجار همدانی و اسماعیل کریمی اصفهانی گرفت، نام وی بر سر زبان‌ها افتاد و لقب پهلوان شهر را گرفت.

پهلوان محمد در زمان فعالیت ورزشی خود مؤسس چندین زورخانهٔ کم‌عمر که چندان ادامهٔ فعالیت ندادند، در محلات سنندج بود. او با وجود کهولت سن، تنی قوی و سالم داشت و در زورخانه استاد و مربی نوجوانان بود.

از مرشدهای قدیمی سنندج نام و نشانی باقی نمانده است. آن چه معلوم است تا هفتاد سال اخیر

زورخانه‌های سنندج مرشدهایی از اهالی همدان و کرمانشاه داشته اند. در حال حاضر مرشد حسین دیوانی با بیش از سی سال سابقه مرشد زورخانهٔ گیو است. وی مرشدی را از برادر خود مرشد حسن دیوانی آموخته است که هر دو از اهالی سنندج هستند.

مرشدهای قبل از این دو برادر عبارت بوده اند از: مرشد عباس، محمدامین، امین دستیار، محمد احمدی، یدالله آرتیان، و شریف شیشه‌چی که همه از اهالی سنندج بوده اند.

مرشدهای فعلی زورخانه‌های سنندج عبارت اند از: مرشد حسین دیوانی (زورخانهٔ گیو)، مرشد حسن دیوانی (زورخانهٔ پهلوان نادر)، رضا هلالی (زورخانهٔ کارگران)، و مرشد محی‌الدین کرباسی (زورخانهٔ مصطفی طوسی).

در حال حاضر زورخانهٔ گیو به زورخانهٔ پوریای ولی تغییر نام داده است. در سقز مرشد سیدحسین زورخانه را می‌گرداند.



پهلوان عزیز رحمانی (۱۲۸۹ش ـ ؟)

عزیز رحمانی برای مردم کردستان نامی است آشنا. چرا که روزگاری وی را مظهر و سنبل قدرت لایزال انسانی می‌دانستند و زور بازویش را مَثَل‌وار در برخی مسائل زندگی به‌کار می‌بستند و حکایاتی در باب پهلوانی‌هایش می‌گفتند. می‌گفتند: عزیز رحمانی غلام حضرت خضر است. حضرت خضر پنجه بر پشت عزیز کشیده است تا از گزند زمین در امان باشد و هرگز کسی را یارای مقابله با او نخواهد بود.

می‌گفتند: یکبار فردی به نام شریف خیاط مدعی کشتی‌گرفتن با عزیز شد. شریف از ورزشکاران خوب بود و دو برابر عزیز هیکل داشت. سرانجام یک روز در زورخانه با هم روبه‌رو شدند. عزیز نمی‌خواست با او کشتی بگیرد اما او اصرار به مبارزه داشت تا این که به کشتی‌گرفتن تن در داد. کشتی آغاز شد. شریف زمین خورد و در دم جان داد. می‌گفتند: یک‌بار ماشین جیپی چپ شده بود و عزیز تک و تنها آن را از چاله بیرون کشیده است. عزیز یک طلسم است و هرگز شکسته نمی‌شود. عزیز هر چه دارد از لطف حضرت خضر است وگرنه از آدم عادی چنین قدرتی بعید است. عزیز رحمانی رستم دوران ماست. این‌ها سخنانی بود که مردم کوچه و بازار کردستان در مورد عزیز رحمانی می‌گفتند و سرانجام روزی رسید که همان مردم حرف‌شان را طور دیگر ادا می‌کردند.

خدا کند هیچ بندهٔ خدایی به درد عزیز دچار نشود، خدا عاقبت هیچ بنده‌ای را عاقبت عزیز رحمانی نکند و با افسوس می‌گفتند: عاقبت پشت کردن به اعتقادات همین است. او به حضرت خضر پشت کرد،

حضرت هم از او روی گرداند و چنین زمین‌گیرش کرد!

عزیز رحمانی در سال ۱۲۸۹ش در یک خانوادهٔ کارگری در سنندج تولد یافت. ایام کودکی را در دکان پدر به شغل مسگری سپری کرد و در نوجوانی عشق به ورزش او را به زورخانه کشاند و در کنار جوانمردان آن روزگار به کسب فنون ورزش پرداخت و بعد از مدتی نام وی بر سر زبان‌ها افتاد و با چند کشتی و چند نوع شیرین‌کاری، لقب پهلوان گرفت و در ردیف دیگر پهلوانان قرار گرفت و در مدت کوتاهی نام او در سرتاسر زورخانه‌های ایران پخش و محبوب‌ترین مرد کردستان شد. میل بازی، چرخش،


تاریخ … ۱۳۲۵
شماره … ۹۹۷ …

در پرتو توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی … تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران

نظر باینکه آقای … در مسابقه کشتی … قهرمانی کشور

در سال … رتبه

دوم را حائز شده از طرف انجمن ملی تربیت بدنی ایران …

آیین نامه قهرمانی کشور …



میل‌گردانی، رقص پای تبریزی، پشتک، و ده‌ها شیرین‌کاری دیگر عزیزخان، زبانزد مردم کردستان بود. عزیز رحمانی در مدت پهلوانی خود چنان در دل مردم کرد جای گرفت که وی را رستم دوران لقب دادند. چرا که هرگز ضعیفی را نیازرده بود و پوزه ده‌ها ظالم مظلوم‌گیر و قدرتمند زورگو را به خاک کشیده بود و بیشتر ایام جوانی را به جرم دفاع از خود در زندان‌های ستم‌شاهی گذرانده بود. این زندان رفتن‌ها عادی نبود. عزیز رحمانی در سال ۱۳۲۶ش در مسابقات کشتی سراسری ایران در تهران نفر دوم شناخته شد.



علی علیمحمدی (۱۳۰۵ش)

علی علیمحمدی در سال ۱۳۰۵ش در سنندج به دنیا آمد. او از کودکی به ورزش پرداخت و در ورزش باستانی به موفقیت‌هایی دست یافت. کارهای نمایشی و خارق‌العادهٔ او عبارت است از: پاره کردن زنجیر، دریدن قالیچه و سینی‌های مسی با دست، نگهداری چرخ ماشین بزرگ با سرنشین بر روی سینه، خم‌کردن مفتول آهنی با چشم ، و بسیاری شیرین‌کاری‌های ورزشی و نمایشی دیگر.

وی جدا از اجرای نمایش‌های ورزشی در ایران، یک بار نیز در بغداد و در حضور ملک فیصل نمایش اجرا کرده است.



صالح حاجی‌قلی (۱۳۰۷ش)

فرزند علی‌اکبر در سال ۱۳۰۷ش در سنندج به دنیا آمد. او سال ۱۳۲۶ش در تهران به استخدام ژاندارمری درآمد و پس از طی دوره‌های مربوطه، با توجه به علاقه و استعداد خاصی که در ورزش داشت، خیلی زود به جرگهٔ نام‌آوران ورزش کشتی و ورزش باستانی و پهلوانی کشور درآمد. او ضمن مربی‌گری آموزشگاه‌های ژاندارمری، سرپرستی باشگاه ورزشی ژاندارمری کل کشور را عهده‌دار بود. دوستی و تماس مستمر با نامداران تیم ملی آن زمان، دانش ورزشی وی را فزونی داد که حاصل آن کسب ده‌ها قطعه نشان و احکام و جام قهرمانی بود و نام و



تصویرش را زینت‌بخش مطبوعات کشور کرده بود.

وی که در سال ۱۳۵۵ش بازنشسته شد و هم اکنون به کسب‌وکار آبرومندی مشغول است. حاجی‌قلی در سال ۱۳۸۱ش از طرف سازمان تربیت بدنی کردستان به عنوان چهرهٔ ممتاز و خوشنام و پیش‌کسوت معرفی شد و در سال ۱۳۸۳ش از جانبِ صدا و سیمای کردستان در مقام نام‌آوران رشته‌های مختلف ورزشی از وی تجلیل شد.

فهرست جمعی از ورزشکاران باستانی سنندج

شریف شیشه‌چی، محمدصالح قصری، سردار زمانی، صدیق گنجی نسب، نجم‌الدین فدوی، عزت افشار، فتح‌الله شامی، شریف خداپرست، توفیق ملائی، شریف عابدین‌خان، محمد فکری، اصغر مولوی، شریفیان، عباس رحیمی، رشید خداجو، نجم‌الدین فولادی، حسین دستیار، سعید بکری، کریم ارزانش، محمد پناهیده، برهان ماموی، شکرالله نجف‌زاده، علیمراد کوره‌پز، حاج عبدالحمید زهرایی مقدم (خلیفه اوله)، عباس سلطان اسماعیلی، شریف خیاط، سیدمحمود ظهیر اعظمی، علی قلعه‌ای، حاج علی جوانمردی، حاج علی طوفانی، محمدعلی زهتاب، نجم‌الدین امتی، سیدصدیق مقدم، عبدالله ترابیان، محی‌الدین دیوانی، فائق گله‌داری، همایون نبات‌ریز.

باستانی‌کاران بیجاری

پهلوان حمید عنبری، محمد نیازی، غلامرضا صالحی، غلامحسین نادرپور، ناصر فولادی، کلای حمید.



فصل ۴

بخش سوم: شروع ورزش جدید در کردستان

در سال ۱۲۹۵ش هنگامی که مرحوم سیدمحمدباقر حیرت سجادی (رکن‌الاسلام) رئیس معارف و صنایع مستظرفۀ کردستان، دبستان مبارکۀ اتحاد را تأسیس کرد، اتاقی جداگانه به نام نمازگاه در مدرسه بنا کرد. طبق سند مربوطه او ۵۰ ریال هزینه کرد و برای سرگرمی و پرورش اندام دانش‌آموزان دبستان وسائل ورزشی تهیه کرد که مبلغ آن ۴۷ ریال به پول آن زمان بوده است.

این اتفاق مربوط به زمانی است که هیچ‌یک از کارکنان ادارۀ معارف حقوق دولتی نداشته اند. در سال ۱۳۰۷ش به دستور وزارت معارف تشکیل گروه پیشاهنگی و رسته‌ها در میان دانش‌آموزان به سراسر شهرستان‌ها ابلاغ شد و آقای امین‌زاده برای اجرای این هدف به سنندج اعزام شد. در همین سال طی بخشنامه‌ای (متحدالمآلی) از مرکز به ادارات معارف سراسر مناطق ایران ابلاغ شد: «در هفته دو ساعت برای تفریح و ورزش برای کلاس‌های سوم ابتدایی به بالا در برنامۀ دروس گنجانیده شود». بخشنامۀ دیگری از مرکز به سراسر کشور ابلاغ شد مبنی بر اینکه هر کسی که خواهان تدریس درس ورزش است، اعلام موجودیت کند تا ترتیب کار و میزان حقوق وی ابلاغ شود.

آقای حسین اردلان مدیر مدرسۀ انتصاریه قروه که دوران تحصیل او در دارالفنون تهران طی شده بود و شخصی روشن و دارای روحیه‌ای قوی بود ابراز علاقه‌مندی کرد. بر اثر معرفی او به وزارت معارف، ابلاغ معلمی ورزش او با حقوق ماهیانه ۳۷۰ ریال برای معلمی در سَنندج صادر شد. در صورتی که حقوق معلمان دیگر یک‌سوم حقوق او بود.

در سال‌های اولیه معلم ورزش مسؤولیت مهمی نداشت؛ بچه‌ها را در حیاط دبستان به‌صف می‌کرد قدم‌رو و قدم آهسته و مقداری دویدن به‌دور حیاط دبستان را با بچه‌ها کار می‌کرد و احیاناً برخی بازی‌های سرگرم‌کننده را انجام می‌دادند. رفته‌رفته برنامه‌های پیشاهنگی منظم‌تر شد و معلم ورزش نیز پا به پای مربیان پیشاهنگی برنامه‌های ورزشی را پیش بردند. این برنامه‌ها عبارت بودند از کشتی، پرش از روی خرک

که صندوق بزرگی چوبی بود که قسمت بالای آن تشکچهٔ چرمی شیب‌داری بود. دوی ۱۰۰ متر، دوی ۲۰۰ متر و دوی ۴۰۰ متر و پرش سه‌گام و پرش ارتفاع که گاهی در زمین‌های شیارشدهٔ خارج شهر انجام می‌شد. در سال ۱۳۱۳ش مرحوم حسین شکیبا به ریاست معارف کردستان منصوب شد. از این سال ادارهٔ معارف به ادارهٔ فرهنگ تغییر نام داد. شکیبا شخصی علاقه‌مند و فعال بود و بر اثر جدیت وی گروه‌های والیبال و بسکتبال و فوتبال در مدارس تشکیل شد و دسته‌های مدارس با هم به رقابت پرداختند. در زمان تصدی او انجمن‌های ادبی و صنایع مستظرفه و انجمن نیرو (انجمن ورزش) و انجمن‌های موسیقی، کاردستی، و خیاطی برای دختران و کلوپ‌های ورزشی و دوچرخه‌سواری و نمایشی و آزمایشگاه‌های فیزیک و شیمی در مدارس تشکیل شد.

در سال ۱۳۱۶ش ادارهٔ معارف ورزشکاران مدارس کرمانشاه را برای انجام مسابقات به سنندج دعوت کرد. در همین سال شانزده نفر از پیشاهنگان دبیرستان تحت سرپرستی آقای شکیبا و معلم ورزش و موسیقی از راه همدان و قزوین به تهران رفتند. آنان در قزوین با تیم فوتبال آنجا مسابقه دادند که نتیجهٔ آن مساوی شد اما مسابقهٔ والیبال به نفع بازیکنان سنندج تمام شد. در تهران در مسابقهٔ والیبال بین تیم کردستان و دبیرستان شرف، تیم کردستان برنده شد. در راه بازگشت که از طرف قم و اراک انجام گرفت، در مسابقهٔ فوتبال و والیبال بین بازیکنان مدارس اراک و سنندج، برنده در هر دو رشته سنندج اعلام شد. امروز می‌بینیم ورزشکاران ما در رشته‌های مختلف ورزشی علاوه بر این که مسابقات بین شهری انجام می‌دهند گزیدهٔ آنها در مسابقات کشوری شرکت می‌کنند و باز صاحب امتیاز کشوری در مسابقات

شعبه — مدرسه اتحاد

تاریخ	۲۷ مهر ۱۲۹۹
نوع جایزه	تشویقیه
بابت	[illegible]
گیرنده	[illegible]
مبلغ	۵۰ قران

تصدیق شد در اداره ... [illegible]
مبلغ ... دریافت گردید
گیرنده وجه [illegible]

شعبه — مدرسه اتحاد

تاریخ	۲۶ مهر ۱۲۹۹
نوع جایزه	[illegible]
بابت	قیمت دوازده ژیمناستیک جهت مدرسه
گیرنده	محمد شریف
مبلغ	۴۷ قران

تصدیق شد در اداره ... [illegible]
مبلغ ... دریافت گردید
گیرنده وجه محمد شریف

قاره‌ای و بعد به فستیوال‌های بین‌المللی اعزام می‌شوند. چنان که شرح حال تعدادی از آنها تهیه شده و در پی می‌آید.[1]

وزارت فرهنگ

اداره فرهنگ سنندج

شماره عمومی ــــــــ	نوع پیش نویس ــــــــ
شماره خصوصی ــــــــ	موضوع پیش نویس ــــــــ
	پیوست ــــــــ
	مسئول پاکنویس ــــــــ

اداره ــــ دائره ــــ شعبه ــــ

تاریخ تحریر ــــــ تاریخ ثبت ــــــ تاریخ خروج ــــــ

۲۰/۴/۲۶

اینجانبان امضاء کنندگان زیر تعهد می‌نمائیم که از تاریخ اول تیرماه ۲۰ همه روزه از ساعت ۷ بعد از ظهر الی ۱۰ بعد از ظهر در دبیرستان هدایت برای تمرین ورزشی حاضر شویم و با علاقه تمامی که بورزش داریم در هیچ موقع از حضور در ورزش مسامحه و کوتاهی نکنیم در صورت غیبت بدون عذر موجه حاضریم مطابق مقررات از عهده خسارت وارده باداره فرهنگ سنندج برآئیم

۱۹/۱

۱. سالنامهٔ *معارف کردستان*، ۱۳۱۶ـ ۱۳۱۵

مسعود رضوی

در سال ۱۳۲۲ش جنگ جهانی دوم تقریباً به پایان رسیده بود. با اینکه ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود از بی‌نظمی و خرابی و اذیت و آزار هم‌وطنان به وسیله عوامل بیگانه، هیچ کاسته نشده بود. قوای روس و انگلیس در داخل شهرهای بزرگ و در مسیر جاده‌ها حضور چشمگیری داشتند.

آن‌طوری که سوابق دیرینه پرونده‌های موضوعی آموزش و پرورش نشان می‌دهد، آقای مسعود رضوی آموزگار دبستان خاقانی سریش‌آباد تابعهٔ بخش قروه، در تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۲۲ش با در دست داشتن برگ تلگراف ؟؟؟ که از متن آن اطلاعی در دست نیست، برای شرکت در مسابقات قهرمانی کشور به تهران حرکت می‌کند. طبق گزارش مفصلی که او از مسافرت خود تا رسیدن به تهران به ادارهٔ آموزش و پرورش فرستاده، مستفاد می‌شود که مسعود رضوی صبح روز ۱۸ مهر ۱۳۲۲ش کلیهٔ موجودی خود را که عبارت از ۱۴۵ ریال بوده با خود برمی‌دارد، ۲۵ ریال آن را دم دست قرار می‌دهد و ۱۲۰ ریال دیگر را در جیب مطمئن‌تری قرار داده و بر دوچرخه‌اش سوار می‌شود و به عزم تهران رو به همدان حرکت می‌کند.

شب را در همدان می‌ماند و صبح روز بعد (۱۹ مهر ۱۳۲۲ش) به طرف قزوین به راه می‌افتد بعد از رکاب زدن زیاد و خستگی مفرط شب را در یکی از قهوه‌خانه‌های رزن استراحت می‌کند و با رانندگانی که از تهران و قزوین آمده بودند و آنجا مانده بودند، آشنا می‌شود. آنها به وی می‌گویند: شما بی‌مورد خود را خسته و مانده می‌کنی. صبح با یکی از رانندگان ماشین‌های باری که به طرف قزوین و تهران می‌رود، همراه شو و برو. یکی از رانندگان آن‌طرف‌تر می‌گوید آقا فردا خودت و دوچرخه‌ات مهمان من هستید تا قزوین. مسعودی نوشته بود دل خوش کردم و با تشکر از وی شب را استراحت کردم و صبح به همراه آن راننده به طرف قزوین حرکت کردیم، جاده‌ها ناهموار، چاله و چوله و پستی و بلندی راه در سواری ماشین خصوصاً ماشین‌های باربری کارکرده و اسقاطی، بیشتر و بهتر احساس می‌شود. نزدیکی‌های عصر به دوراهی قزوین ـ زنجان رسیدیم، عده‌ای ناآشنا با قیافه‌های بیگانه ماشین را متوقف کردند و من و دوچرخه‌ام را نیز پیاده کردند، معلوم شد اینها قزاق‌های روسی هستند که هنوز ایران را ترک نکرده اند و همچنان به غارت و آزار مردم مشغول اند. راننده و ماشین او را نگاه داشتند، من خیلی التماس کردم که برای مسابقهٔ ورزشی باید زودتر خودم را به تهران برسانم. اشاره به جیب‌هایم کردند که هرچه در جیب داری خالی کن تا رهایت کنیم و اجازه دهیم پی کارت بروی.

من ۲۵ ریال را درآوردم و به آنها دادم، آن را پرت کردند و به من فهماندند که با اینها کارت درست نمی‌شود مجبور شدم کل پول را که ۱۲۰ ریال بود و تنها امید و مایهٔ پشت‌گرمی‌ام بود به آنها بدهم. آنها از من پذیرفتند و ۲۵ ریال را به خودم پس دادند. مجدداً با دوچرخه به طرف قزوین به راه افتادم باز هم شب را در بین راه در یکی از کافه‌ها ماندم و صبح روز ۲۰ مهر به سمت قزوین حرکت کردم. خستگی زیاد و پا زدن در جاده‌های ناهموار سبب شد تا شب را در قزوین اتراق کنم. کوتاه سخن آنکه روز ۲۲ مهر ۱۳۲۲ ساعت ۱۱ صبح با آدرسی که در دست داشتم به خدمت جناب آقای حسین علا رئیس انجمن ملی تربیت بدنی و سازمان پیشاهنگی ایران، شرفیاب شدم و کلیه رویدادها و سختی راه را معروض داشتم. ایشان

بسیار متأثر شدند و فرمودند اگر در این مسابقات امتیازی کسب کنی یا نکنی دستور می‌دهم خسارات شما را جبران کنند. باید عرض کنم با این هدف به تهران رفتم که در مسابقات دوچرخه‌سواری شرکت کنم. اما خستگی راه و به تحلیل رفتن قوا مانع از آن بود که بتوانم در مسابقات دوچرخه‌سواری شرکت کنم. نام‌ام را در لیست کشتی‌گیران منظور کردند. امید موفقیت را در خود احساس می‌کنم تا بخت یاری کند.

مسعود رضوی آموزگار محترم دبستان خاقانی سرانجام با پشتکار خاص و مصمم بودن در به دست آوردن امتیاز، در دو رشتهٔ کشتی آزاد و فرنگی مقام اول کشوری را به دست آورد. او بالاخره از سریش‌آباد به سنندج منتقل شد و در دانشگاه تهران در رشتهٔ زبان انگلیسی تحصیل کرد و به درجه لیسانس نایل آمد و سال‌ها در دبیرستان‌های سنندج تدریس کرد.

MEMORANDUM.

From A.L.O. Hamadan

To Manager, U.K.C.C., Hamadan.

17th October 1943.

The bearer, Mr. RAZAVI, has been instructed by the Government department of Education, to present himself at TEHRAN. Any assistance in arranging his transport to TEHRAN on a U.K.C.C. vehicle would be appreciated.



for Major,
A.L.O. Hamadan.



اداره
شماره
تاریخ
ضمیمه

وزارت فرهنگ

ریاست اداره فرهنگ کردستان ـ سنندج

باین وسیله باستحضار میرساند که اقای رضوی قهرمان انحوزه که در نتیجه شرکت در مسابقه‌ها در رد سته خروس‌وزن قهرمان اول کشورشناخته شده وعلاوه براینکه در موقع امدن بپایتخت ضمن راه بامشکلات زیادی ـ برخورد کرده نهایت درجه برای کسب موقعیت کوشش بسزائی نموده است ونیز بطوریکه دائره فنی ومسابقه‌ها گزارش داده‌اند این جوان فوق‌العاده بااخلاق بوده وازهرجهت شایستگی خود را ثابت کرده است بنابراین خواهشمند است دستورفرمائید اولا ـ هزینه امد ورفت اورا بنحویکه بمصرف رسانید ماقدام عاجلی نمایند که از انجمن پرداخت گردد ونتیجه را اعلام فرمائید . ثانیا ـ درایند ه ازهر حیث درباره ایشان کمک ومساعدت فرمائید که موجبات تشویق ودلگرمی این ورزشکار و قهرمان لایق فراهم گردد وضمنا این اداره ازحسن انتخاب ان اداره در اعزام چنین ورزشکاری ـ نهایت درجه اظهارامتنان مینماید . ـ ع

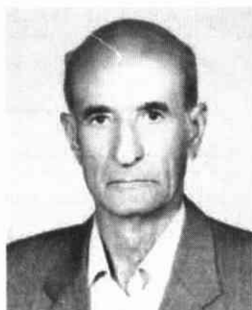
رئیس اداره تربیت بدنی ـ صدری

۳۷۲۷ ۱۷/۸/۲۲

فصل ۴

بخش چهارم: ورزشکاران جدید

باقر پژوهش



باقر پژوهش یکی از پیش‌کِسوتان و دلسوزان و علاقه‌مندان به ورزش است که در سال ۱۳۲۰ش از دانشسرای تربیت بدنی تهران فارغ‌التحصیل شد و با ماهی ۴۰۰ ریال با پایهٔ یک آموزگاری به عنوان معلم ورزش در آموزش و پرورش سنندج استخدام شد. او بدون هیچ‌گونه امکانات شروع به کار کرد و در دبیرستان‌هایی که حیاط نسبتاً وسیعی داشتند زمین والیبال و بسکتبال ایجاد کرد و بچه‌ها را به ورزش علاقه‌مند کرد. او با تلاش بسیار تشک کشتی تهیه کرد و خود مربی‌گری کشتی آزاد و فرنگی را در مدارس به عهده گرفت. در سال ۱۳۲۶ش دانش‌آموزان سنندجی با سرپرستی او در اولین دورهٔ مسابقات قهرمانی دستجات آزاد که در استادیوم امجدیه تهران برگزار شد، شرکت کردند. او به وسایل مختلف دانش‌آموزان را به ورزش تشویق می‌کرد.

پژوهش در سال ۱۳۳۰ش جنب منزل خود محلی برای بازی پینگ‌پونگ اجاره کرد. مدتی بعد منزلی را به نام باشگاه ورزشی با اتاق‌های متعدد اجاره کرد و وسائل مختلف ورزشی را در آن قرار داد امّا به علت اینکه مدیر تربیت بدنی نمی‌توانست کار آزاد داشته باشد، باشگاه مذکور تعطیل شد. او در سال ۱۳۳۲ش زمین گلشن را با کمک مسئولان آموزش و پرورش از ادارهٔ اوقاف به مدت ۹۹ سال اجاره و شن‌ریزی کرد و خود با کمک یک سرباز و به وسیلهٔ قاطر که غلتک متعلق به ارتش را بر روی شن‌ها می‌غلتاند، زمین را آمادهٔ بازی فوتبال کرد. بعداً این زمین به وسیلهٔ پیمانکار دیوارکشی شد و چند ردیف پله و یک اتاق برای سرایدار در زمین کنده و ساخته شد و آقای نبی‌علی محمدی به عنوان مربی افتخاری سال‌ها سرپرستی فوتبال را در آنجا به عهده گرفت. آقایان محمد پیرظهیری و ژولیده نیز در این کار همکاری کردند. پژوهش مدتی بعد قبرستان متروکه در جنب دبیرستان بوعلی را آماده‌سازی کرد و پس از دیوارکشی، زمین والیبال و بسکتبال و دو اتاق برای پینگ‌پنگ ساختند که در هفته سه روز دختران و سه روز پسران از آن استفاده می‌کردند. پژوهش در سال ۱۳۴۲ش به تهران منتقل شد.



علی مهرآور (۱۳۰۰ش)

علی مهرآور در سال ۱۳۰۰ش در شهر سنندج به دنیا آمد و پس از اخذ مدرک ششم ابتدایی که در آن زمان به سختی به چنگ می‌آمد، داخل ادارهٔ اقتصاد (غله و قند و شکر) شد.

او از دوران نوجوانی به بازی فوتبال علاقه داشت. از این رو هنگامی که استخدام و دارای حقوق شد به کمک دوستان همبازی توپی تهیه کردند و میدانی را که در شرق قبرستان تایله واقع بود و اکنون در پشت ادارهٔ راه است، تسطیح کردند و عصرها و گاهی صبح‌ها در آن به بازی مشغول شدند. او چون نسبت به دیگر بازیکنان ارجحیت داشت، همیشه سرپرست و مدیر کلوپ فوتبال بود و بارها تیم او به نام کلوپ آزاد با کلوپ فوتبال ارتش و دسته‌های آموزش و پرورش مسابقه داده اند. اشخاص مذکور در سند ذیل بازیکنان تیم کلوپ آزاد آن زمان‌ها هستند.



اقبال ذوالفقارنسب (۱۳۱۱ش)

اقبال ذوالفقارنسب متولد سال ۱۳۱۱ش سنندج است. او در دوران دبیرستان در رشته‌های ژیمناستیک و دوومیدانی (پرش طول و ارتفاع) فعالیت چشمگیری داشت و همواره سرآمد همه و بالاتر از دیگران قرار می‌گرفت. او مدتی بعد با علاقهٔ فراوان وارد عرصهٔ کشتی آزاد و فرنگی[1] شد و در سال ۱۳۳۹ش قهرمان وزن اول در استان شد و در مسابقات قهرمانی کشور در رشت در مقام چهارم قرار گرفت.

ذوالفقارنسب بعد از پایان تحصیل به استخدام آموزش و پرورش درآمد و پس از اخذ فوق دیپلم تربیت بدنی، مربی ورزش آموزشگاه‌های سنندج شد و در مدت ۳۶ سال خدمت در ساختن و پروراندن جوانان ورزشکار جدیت و اهتمام زیادی کرد. او دوره‌های تخصصی مدیریت، مربی‌گری و داوری را طی کرده است که نتیجهٔ آن تربیت قهرمانانی است که اکنون در رشته‌های گوناگون می‌درخشند.

اقبال ذوالفقارنسب بنیانگذار باشگاه استقلال (تاج سابق) در سنندج است و ساخت‌وساز آن باشگاه در زمینی به مساحت شش هکتار در بهترین نقطهٔ شهر سنندج نقش داشت. در سال ۱۳۶۰ش طبق مصوبهٔ شورای انقلاب کلیهٔ اموال منقول و غیر منقول باشگاه تاج تحت پوشش سازمان تربیت‌بدنی استان قرار گرفت.

سمت‌های ذوالفقارنسب به این شرح است:

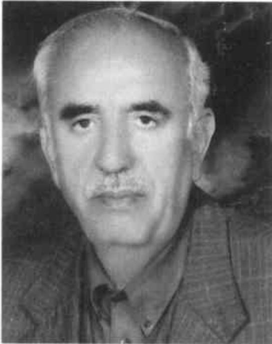
- سرپرست هیئت کشتی استان (دو بار)؛
- رییس هیئت کشتی استان کردستان (یک بار)؛
- رییس هیئت فوتبال استان از طرف فدراسیون فوتبال جمهوری اسلامی به مدت دو سال؛
- رییس انجمن افتخاری کشتی آموزشگاه‌ها؛
- عضو کمیتهٔ فنی فدراسیون کشتی در مسابقات قهرمانی نوجوانان کشور در اراک و دریافت کاپ اخلاق تیمی و مدال کشوری؛
- مدیرعامل شرکت فرهنگی ـ ورزشی بابک سنندج به مدت چهار سال؛
- عضو هیئت مدیرهٔ شرکت توسعه و تعمیم ورزش سنندج؛
- رییس هیات مدیرهٔ فوتبال باشگاه زاگرس سنندج.

سیدمحمد پیرظهیری (۱۳۱۳ش)

سیدمحمد پیرظهیری فرزند سیدعلی‌اکبر و متولد سال ۱۳۱۳ش در سنندج است. او تحصیلات ابتدایی و

---

۱. اقبال ذوالفقار نسب می‌گوید: در زمان ما قانون کشتی چنین بود که اول کشتی آزاد می‌گرفتیم پس از سه چهار روز کشتی فرنگی. بعدها دو کشتی آزاد و فرنگی جدا شدند.



متوسطه را در سنندج و تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۴۲ش در رشتهٔ تربیت بدنی و امور تربیتی از دانشسرای عالی تهران فارغ‌التحصیل شد. در زمان تحصیل علاقهٔ فراوانی به ورزش داشت و در رشته‌های فوتبال، بسکتبال، دوچرخه‌سواری، و پینگ‌پنگ از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۲ش به مدت پانزده سال در تکاپو و فعالیت بود. از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۶۰ش که مربی ورزش دبیرستان‌های سنندج بود، در کلیهٔ کلاس‌های آموزشی، فرهنگی، تربیتی، و ورزشی شرکت داشت و تجارب گران‌بهایی کسب کرد. او به منظور پختگی و تجربه‌اندوزی و انتقال آن به دانش‌آموزان

شماره: ۱۸۶۳
تاریخ: ۲۲/۴/۵۱
پیوست:



تأسیس ۱۳۳۲

روزی یک کار نیک انجام بده

آقای سید محمد پیرطاهری رئیس سازمان پیش‌آهنگی استان کردستان

پیرو نامه شماره ۱۴۱ پ پ ـ ۱۲/۳/۵۱ و اعلام موافقتی که نموده‌اید بموجب این ابلاغ بشما ماموریت داده میشود که بمنظور مطالعه وتحقیق در روش‌های اجرائی پیش‌آهنگی در مرحله جوینده‌گی وسیاری بمدت یکماه ونیم بکشورهای ترکیه سویس ، فرانسه ، انگلستان وآلمان مسافرت نموده وبرنامه دستورالعمل‌ها ونشریات را دریافت نموده اید نتیجه مطالعات وتحقیقات خود را بصورت یک گزارش مشروح وکامل باین سازمان تسلیم نمائید . هزینه مسافرت شما مبلغ پنجاه هزار ریال بطور مقطوع از محل اعتبارات امور بین المللی سازمان قابل پرداخت است .

رئیس سازمان ملی پیش‌آهنگی ایران
دکتر حسین بنائی

در کلاس‌های داوری فوتبال، بسکتبال، پینگ‌پنگ، و دوچرخه‌سواری در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، و کرمانشاه شرکت کرده است.

فعالیت‌های ورزشی و خدماتی وی به اختصار بیان می‌شود:

ـ مربی دوچرخه‌سواری و داور مسابقات فوتبال در اولین مسابقات المپیک ایران با حضور قهرمانان کلیه استان‌ها در تهران. در سال ۱۳۴۲ش.

ـ از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷ش ضمن خدمت در آموزش و پرورش در سمت راهنمای ورزشی، مربی، دبیر ورزش، کارشناس امور فرهنگی و تربیتی و ورزشی مدارس در مراکز آموزش عالی، مراکز تربیت معلم، و واحدهای آموزشی فعالیت داشته است. او بیش از ۱۵ سال مسئولیت ادارهٔ امور تربیتی و پیشاهنگی و سرپرست کل اردوهای عمران ملی و جوانان و خدمات فرهنگی، اجتماعی، و تربیتی آموزش و پرورش را برعهده داشته است. در دوران خدمت در پنجاه دورهٔ کلاس‌های فرهنگی، ورزشی، تربیتی، و اجتماعی شرکت فعال داشته است و به دفعات مورد تقدیر قرار گرفته است.



وزارت آموزش و پرورش

اداره سرپرستی کارگزینی
شماره ۷۹۷۵/۴ ۲
تاریخ ۴۶/۱۰/۵
ضمیمه ....

آقای سید محمد میر ظهیری رئیس سازمان پیشاهنگی استان کردستان ۲۸۵۶۳ک

بنا به پیشنهاد سازمان ملی پیشاهنگی ایران به موجب این حکم از تاریخ ۲۵/آذرماه/۴۶ مدت یکماه و نیم به شما ماموریت داده میشود که جهت شرکت در پنجمین جامبوری ملی هندوستان متشکله در کلکته به آنکشور عزیمت نمائید. مقتضی است تاریخ ورود و نشانی خود را به سفارت شاهنشاهی ایران در هندوستان اعلام و پس از پایان جامبوری بدون تأخیر به ایران مراجعت کنید. در صورت تأخیر در مراجعت برطبق مقررات با شما رفتار خواهد شد. لازم است پس از مراجعت گزارش کامل بازدید خود را به سازمان ملی پیشاهنگی در دو نسخه تسلیم نمائید. در مدت ماموریت حقوق شما طبق موافقتنامه شماره ۱۴۴۳۲/۱۱ــ ۴۶/۹/۲۰ وزارت دارائی بریال در ایران قابل پرداخت است.

از طرف وزیر آموزش و پرورش

ـ او در کلیهٔ تعاونی‌های مسکن، اعتبار، و مصرف و مؤسسات فرهنگی و ورزشی، و شیر و خورشید سرخ (هلال‌احمر) عضو هیات رییسه بوده و دلسوزانه زحمت کشیده است.

ـ اقدام مجدانه برای نامگذاری مجموعهٔ ورزشی بهاران به نام آقای باقر پژوهش پیش‌کسوت قدیمی و شرکت در اجتماعات فرهنگی و ورزشی به نمایندگی سازمان تربیت بدنی کشور در المپیک مونیخ در ۱۹۷۲میلادی و جامبوری (مربوط به پیشاهنگی) آسیایی در هندوستان در سال ۱۳۴۶ش.

ـ حضور در جامبوری پیشاهنگی جهانی در کشور نروژ در ۱۳۵۴ش و شرکت در دوره‌های فرهنگی ورزشی در انگلستان در ۱۳۵۶ش و شرکت در خدمات اجتماعی در مراسم حج در سال ۱۳۵۳ش در کشور عربستان‌سعودی. در سال ۱۳۴۶ش به وی مأموریت داده شد تا از پروژه‌های فرهنگی و تربیتی و ورزشی کشورهای هندوستان و پاکستان و افغانستان بازدید کند.

ـ سرپرست اردوی جامبوری پیشاهنگی آسیایی ایران در استان خراسان (شهر نیشابور) در سال ۱۳۵۶ش و افتخار حمل پرچم ایران بدان‌جا.



وزارت آموزش و پرورش

اداره کل آموزش و پرورش استان کردستان

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

آقای محمد پیرنظر بیرقی رئیس اداره آموزش بدنی کل آموزش و پرورش کردستان

چون در اجرای دستور شماره ۶۲۶۳ـ ۱۷/ ۱۰/ ۳۶ مقام عالی وزارت نظارت مسابقات منطقه ئی استانهای آذربایجان غربی و شرقی : زنجان و استان کردستان بعهده شما محول گردیده لذا بموجب این ابلاغ بشما مأموریت داده میشود که از تاریخ ۳/ ۲/ ۲۷ لغایت ۱۱/ ۲/ ۲۷ به تبریز عزیمت نمائید فوق‌العاده و هزینه سفر ۹ روز مأموریت شما برابر ماده یک تصویبنامه شماره ۱۳۴۳۶ـ ۲۵/ ۶/ ۵۲ هیئت وزیران از محل اعتبار مربوطه قابل پرداخت است.ـ

از طرف مدیر کل آموزش و پرورش استان کردستان ـ احسانی

به: ______

وزارت آموزش و پرورش   پیوست ______

اداره کل آموزش و پرورش
استان کردستان (سنندج)

آقای سید محمد پیرظهیری رئیس سازمان ملی پیشاهنگی استان کردستان

در اجرای دستور مقام عالی وزارت آموزش و پرورش و باستناد نامه شماره ۶۸۲۹۸/۰۱

۳۰/۸/۵۲ اداره کل امور اداری از تاریخ سوم آذرماه ۵۲ مدت ۵۰ روز به

شما ماموریت بدون استفاده از هزینه سفر و فوق‌العاده داده میشود که بمنظور

همکاری با سازمان اوقاف در انجام مناسک حج اقدام فرمائید. ـ م ـ پ

شماره ۷۸۷۰/ک
تاریخ ۲۲/۸/۱۳۷۴
پیوست ______

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش
اداره کل آموزش و پرورش استان کردستان

بسمه تعالی

آقای محمد پیرظهیری

سلام علیکم

احتراماً مستحضر میدارد قطعه زمین واقع در منطقه قشلاق سنندج که سابقاً محل اردوگاه پیشاهنگی بوده و متعاقب پیروزی انقلاب در اختیار آموزش و پرورش قرار گرفته در حال حاضر به لحاظ مالکیت فی مابین شرکت نفت مبنا دیتن و این اداره کل مختلف فیه بوده و این اختلاف منجر به طرح دعوی در محاکم و کمیسیون ماده ۱۲ قانون بودجه گردیده است.

از آنجائیکه جنابعالی در زمان واگذاری زمین مذکور از ناحیه شرکت نفت به اردوگاه پیشاهنگی مسئولیت و مدیریت آن سازمان را در استان بعهده داشته اید واطلاع شما از کم و کیف قضیه محرز و مسلم است. مستدعی است به منظور حل مشکل و تعیین تکلیف اختلاف از محکمه هرگونه اطلاعی در این خصوص دارید با جزئیات لازم آن گواهی فرمایند. ن ۸/۲۳

مدیرکل آموزش و پرورش استان کردستان ـ بهشتی



فرج‌الله بهرامی (۱۳۱۴ش)

فرج‌الله بهرامی متولد سال ۱۳۱۴ش در سنندج است. او دارای مدرک دکتری در رشتهٔ تخصصی توان‌بخشی ورزش، پزشکی، ورزشی، والیبال، ورزش‌های اصلاحی، دو و میدانی، و ورزش معلولین است و دارای تخصص در ورزش کر و لال‌ها است.

او فعالیت‌های ورزشی را از سال ۱۳۲۶ش و از دوران دبیرستان آغاز کرده و در رشته‌های والیبال، بسکتبال، و پرتاب وزنه و دیسک عناوین و مقام‌هایی را در سطح مسابقات آموزشگاهی، شهرستان، و ملی کسب کرده است. از جمله:

- قهرمان پرتاب وزنهٔ کشور، ۱۳۳۶ش؛
- قهرمان دوم پرتاب وزنهٔ کشور ۱۳۳۷ش؛
- قهرمان اول پرتاب وزنهٔ کشور ۱۳۳۸ش؛
- کاپیتان تیم والیبال سنندج و کسب مقام دوم قهرمانی با تیم والیبال ایران در تبریز ؛
- استادیار ورزش در مدرسهٔ عالی ورزش.

بهرامی رسالهٔ دکتری‌اش در مورد ناشنوایان را به زبان آلمانی نوشته است و کتاب‌هایی نیز در زمینهٔ ورزش تألیف کرده است، همچون:

بازی برای کودکان و نوجوانان،
حرکات نرمشی برای فوتبالیست‌ها و نوجوانان،
ورزش‌های اصلاحی (دو جلد)، و
دو و میدانی (دو جلد).



منصور کرباسچی (۱۳۱۸ش)

منصور کرباسچی متولد ۱۳۱۸ش است. او دبیر بازنشستهٔ تربیت بدنی است. او در دبیرستان در مسابقات داخلی فوتبال بین دبیرستان‌ها شرکت می‌کرد. مدتی گذشت تا به عنوان نفر برتر در مسابقات استانی و کشوری انتخاب شد. او در سال ۱۳۳۸ش در مسابقات کشوری در مشهد شرکت کرد و از آن به بعد در تمام مسابقات کشوری شرکت می‌کرد.

کرباسچی در کسوت معلمی به مدت یک ماه در یک کلاس مربی‌گری در اهواز شرکت کرد و بعدها طی دوره‌هایی به دریافت مدرک داور ملی فوتبال نائل شد. او در چند کلاس داوری بین‌المللی زیر نظر مدرسان فدراسیون جهانی فیپا شرکت کرده است و از طرف فدراسیون فوتبال برگزاری سه دوره کلاس درجهٔ ۳ آموزش داوری در سنندج به او محول شده است.

او هم اکنون داور بازنشستهٔ فوتبال است و مسئولیت کمیتهٔ داوران فوتبال را در سنندج به عهده دارد.

رشید ایوبیان (۱۳۲۲ش)



رشید ایوبیان در سال ۱۳۲۲ش در سنندج به دنیا آمد. او در سال ۱۳۳۹ش به ورزش کشتی روی آورد و زیر نظر مربیان وقت با حداقل امکانات به تمرین در این رشته پرداخت. وی در سال ۱۳۴۱ش در نخستین مسابقهٔ خود در زنجان مقام اول را کسب کرد و در سال ۱۳۴۲ش در مسابقات کشتی جوانان عنوان اول را از آن خود کرد. او همچنین در سال ۱۳۴۴ش در یک مسابقهٔ دوستانه در همدان مقام اول را به دست آورد و پس از اخذ دیپلم در مرکز بهداشت سنندج استخدام شد.

در سال ۱۳۵۰ش پس از گذراندن کلاس داوری و مربیگری در تهران موفق به اخذ گواهی‌نامه داوری و مربیگری شد و تا سال ۱۳۶۱ش به سمت مربیگری و داوری منصوب شد و ضمن طی کلاس جدول‌نویسی کشتی موفق به اخذ گواهی‌نامهٔ ممتاز جدول‌نویسی در ایران شد. از سال ۱۳۶۳ش تا کنون به عنوان جدول‌نویس فارسی و لاتین در مسابقات بین‌المللی حضور دارد و عضو رسمی کمیتهٔ برگزاری فدراسیون کشتی جمهوری اسلامی است.

او در سال ۱۳۷۴ش پس از سال‌ها کناره‌گیری از کشتی و در سن ۵۵ سالگی در مسابقات کشتی آزاد پیش‌کسوتان کشور در تهران موفق به کسب مدال طلا در وزن ۶۵ کیلوگرم شد.

عباس خاکی (۱۳۲۳ش)



عباس خاکی فرزند علی، متولد ۱۳۲۳ش در شهر سقز است. او در سال ۱۳۳۹ش به ورزش روی آورد و در رشتهٔ کشتی به تمرین پرداخت. پس از کسب موفقیت‌هایی در سقز در سال ۱۳۵۰ش در کلاس‌های داوری و مربی‌گری شرکت کرد و موفق به اخذ مدرک داوری بین‌المللی در این رشته شد. او در اردیبهشت ۱۳۵۶ش به عنوان مربی تیم کشتی فرنگی کشور به ازمیر روانه شد و در خرداد ۱۳۶۵ش سرپرست تیم ملی کشتی فرنگی ایران در مسابقات ارمنستان بود و در مرداد ۱۳۷۶ش نیز به عنوان سرپرست تیم کشتی فرنگی ایران به رومانی اعزام شد.

عباس خاکی بنیانگذار بسیاری از رشته‌های ورزشی در سقز است و زحمات زیادی برای پیشرفت امور تربیت بدنی سقز کشیده است. جایگاه او همواره مورد احترام است.

لطف‌الله لطف‌الله‌نسب (۱۳۲۴_ ۱۳۶۹ش)

لطف‌الله لطف‌الله‌نسب فرزند فرج‌الله، متولد ۱۳۲۴ش در شهر سنندج است. او دوران دبستان و دبیرستان را در زادگاه پایان رسانید. در سال ۱۳۳۹ش که پانزده سال بیشتر نداشت فراگیری فنون کشتی را شروع



کرد. در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ش قهرمان دوم آموزشگاه‌های ایران شد. در سال ۱۳۴۶ش نیز قهرمان دوم در وزن ۵۲ کیلوگرم بود. در سال ۱۳۵۱ش نایب قهرمان ایران در وزن ۵۷ کیلوگرم بود. او چهار بار فینالیست مسابقات انتخابی تیم ملی بود. او در مسابقات بین‌المللی لودز لهستان مقام چهارم را کسب کرد.

او در حوزهٔ مربیگری هم فعال بود که از آن جمله اند: مربیگری کشتی شهرستان پاوه به مدت دو سال، مربیگری تیم کشتی آموزشگاه‌های استان کرمانشاه، مربیگری تیم ملی کارگران ایران، و مربیگری تیم کشتی کردستان به مدت ده سال.

لطف‌الله‌نسب رییس هیئت کشتی استان کردستان و عضو کمیتهٔ فنی فدراسیون کشتی ایران نیز بوده است. وفات وی ۱۰ فروردین ۱۳۶۹ش در سن ۴۵ سالگی اتفاق افتاد.

ناصر روشن (۱۳۲۵ش)



سرتیپ ناصر روشن در سال ۱۳۲۵ش در سنندج دیده به دنیا گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه به پایان رسانید و سپس به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران راه یافت و همزمان به عنوان مترجم و گویندهٔ برنامه کردی سورانی، در رادیو ایران استخدام شد.

او در سال ۱۳۴۵ش وارد دانشکدهٔ افسری شهربانی شد و پس از سی سال خدمات صادقانه در مشاغل مختلف و حساس انتظامی در کردستان، خوزستان، فارس، همدان، و تهران با درجهٔ سرتیپی در سال ۱۳۷۵ش به افتخار بازنشستگی نائل آمد. او در طول مدت خدمت پیوسته با شعر و ادب همدم و مأنوس بود و ساعات فراغت را به سرودن اشعار کردی و فارسی سپری می‌کرد. روشن بارها در زمینهٔ اجرای برنامهٔ کاروان‌های شعر و موسیقی و ترانه‌سرایی با صدا و سیما همکاری داشته است.

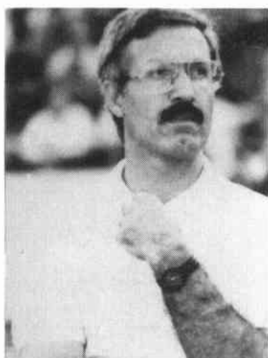
سرتیپ روشن بالغ بر بیست هزار بیت شعر با مضامین و مطالب گوناگون سروده و کتاب‌هایی تحت عنوان *لاله‌های آتشین*، *شکوفه عشق*، *سایه مهتاب*، *تصاویر خیال در خلوت اندیشه*، *جلوه‌های احساسی*، *ردریای مروارید*، و *نگارستان جان* از خامهٔ وی چاپ و منتشر شده است. دیوان اشعار کردی او هم تحت عنوان *ئه‌وین و ئاوات* چاپ و منتشر شده است.

او مدتی است که مشغول منظوم نمودن ترجمهٔ قرآن مجید به زبان فارسی است که اکنون در مرحلهٔ ویرایش قرار دارد. او همچنین دو بار در مسابقات قرائت قرآن حائز مقام اول شده و در سال



۱۳۷۰ش به مکهٔ مکرّمه مشرّف شده است. تیمسار روشن از هنرهای صورتگری و خوشنویسی و تحریر خط نستعلیق و همچنین نواختن سنتور بهره‌مند است و روحیه‌اش با ورزش هم تلفیق و وابستگی ویژه‌ای دارد. او در دوران نوجوانی مدت شش سال به فوتبال پرداخته و در سال ۱۳۴۱ش در عداد تیم منتخب کردستان به قهرمانی کشور اعزام شده است. او در دانشگاه تهران در مسابقات پرتاب وزنه و دیسک شرکت می‌کرد و به ورزش‌های باستانی و شنا و شطرنج و والیبال و تنیس روی میز نیز بسیار علاقه‌مند بود و در فراغت به ورزش‌های مذکور می‌پرداخت. او در سال ۱۳۴۵ش با علاقه‌ای وافر و پشتکاری جدّی ورزش سخت و سرد وزنه‌برداری را آغاز کرد و در این رشته عناوین و مدال‌های مختلف در مسابقات مختلف کسب کرد. روشن سال‌ها رئیس هیئت وزنه‌برداری استان‌های کردستان و همدان و سرپرست تیم وزنه‌برداری نیروی انتظامی ایران بود و در همین رشتهٔ ورزشی داور درجهٔ یک بین‌المللی هم هست و گاه بر اساس همکاری با فدراسیون برای قضاوت در مسابقات به خارج از کشور اعزام شده است.

روشن در زندگی ورزشی خود ۲۱ مدال (۸ طلا و ۱۳ نقره و برنز) و ۱۹ جام ورزشی کسب کرده است.



بیژن ذوالفقارنسب (۱۳۲۷ش)

بیژن ذوالفقارنسب فرزند وکیل محمد، متولد ۱۳۲۷ش در سنندج است. او دوران دبستان و دبیرستان را در سنندج گذراند و در سال ۱۳۴۶ش در دبیرستان ذوقی تهران در رشتهٔ طبیعی دیپلم گرفت. او در سال ۱۳۵۲ش از دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم کنونی) لیسانس تربیت بدنی گرفت و دکتری تربیت بدنی را در سال ۱۳۶۶ش از دانشگاه بروکسل بلژیک اخذ کرد و اکنون استادیار دانشگاه در این رشته است.

این افتخارات در کارنامهٔ او به چشم می‌خورد:

- عضویت در هیئت علمیِ: دانشکدهٔ تربیت بدنی و علوم ورزشی تهران (۳۵۲ تا ۱۳۵۹ش)، دانشکدهٔ صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹ش)، دانشگاه علامهٔ طباطبایی (۱۳۶۹ تا ۱۳۷۷ش)، دانشگاه آزاد سنندج (۱۳۷۸ش)، و دانشگاه آزاد تبریز از سال ۱۳۷۸ تا کنون.
- مربی تیم فوتبال در: دانشگاه بروکسل بلژیک به مدت دو سال، باشگاه گسترش تهران به مدت سه سال، باشگاه سایپای تهران به مدت سه سال، شهرداری تبریز به مدت سه سال، پاس تهران به مدت یک سال، برق شیراز به مدت یک سال، و باشگاه صنعت مس کرمان؛
- مربی فوتبال استان همدان و باشگاه استقلال تهران به مدت یک سال؛

- سرمربی تیم فوتبال ذوب‌آهن با اخذ نتیجهٔ مطلوب؛
- کاندیدای مربیگری تیم ملی به لحاظ سه گزینه در ایران؛
- انتخاب به عنوان بهترین مربی اخلاق کشور در نوروز ۱۳۷ش و دریافت تندیس از طرف مجلس شورای اسلامی؛
- مربی تیم ملی فوتبال المپیک (امید) در مسابقات مقدماتی المپیک ۱۹۹۲؛
- مربی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات مقدماتی جام جهانی فرانسه، و مسابقات جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه؛
- سرمربی تیم ملی B در مسابقات همبستگی کشورهای اسلامی در فروردین ۱۳۸۴ش در کشور عربستان به صورت المپیک بین ۱۶ کشور اسلامی و دریافت کاپ اخلاق بین ۱۶ کشور از طرف سازمان تربیت بدنی؛
- عضو کمیتهٔ مرکزی فدراسیون فوتبال جمهوری اسلامی ایران؛
- مشاور عالی فدراسیون فوتبال و اعزام به مسابقات جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان؛
- حضور و ارائه مقالات علمی در بیش از بیست کنفرانس و سمینار داخلی و بین‌المللی؛
- مدرس کلاس‌های آموزش فوتبال و علوم ورزشی؛
- تألیف و ترجمهٔ مقالات و جزوات درسی در نشریات کشور و دانشگاه‌ها.



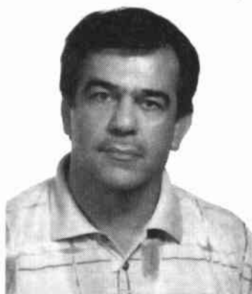
مسعود حاج‌رسولی (۱۳۲۹ش)

مسعود حاج‌رسولی متولد سال ۱۳۲۹ش در سنندج است. او از سال اول دبیرستان به تمرینات ورزشی در رشته‌های مختلف روی آورد و ورزش را با شرکت در مسابقات پرتاب دیسک و دو و میدانی به طور جدی آغاز کرد. او در سال ۱۳۴۷ش به دانشکدهٔ افسری رفت و در همان‌جا به ورزش بوکس روی آورد و بعد از شش ماه تمرین در شرایط سخت، در مسابقات قهرمانی ارتش به مقام نخست دست یافت و بلافاصله در مسابقات نیروهای مسلح با شکست‌دادن قهرمانان نیروی هوایی، دریایی، ژاندارمری، و شهربانی به عنوان قهرمانی نیروهای مسلح نایل آمد. وی پس از تمرینات مرتب و سخت در شرایط دشوار دانشکدهٔ افسری موفق به کسب مدال طلای قهرمان سنگین‌وزن کشور در سال ۱۳۴۹ش شد و پس از کسب این عنوان به اردوی تیم ملی ایران فرا خوانده شد و کم‌کم به عنوان امید آیندهٔ سنگین‌وزن در بوکس مطرح شد و در مسابقات زیادی در داخل و خارج از کشور شرکت کرد و عناوین مهمی را به دست آورد، ازجمله:

- کسب مقام اول مسابقات بوکس جام آرارات، ۱۳۴۹ش؛
- کسب مدال طلا و عنوان قهرمانی در دومین دورهٔ مسابقات ارتش و نیروهای مسلح در اهواز؛
- کسب دومین مدال طلای مسابقات قهرمانی کشور در رشت، ۱۳۵۰ش؛
- کسب مقام قهرمانی در سومین مسابقات ارتش و نیروهای مسلح؛
- فاتح مسابقات جام آرارات برای دومین بار؛
- کسب مقام اول و مدال طلای قهرمانی سنگین‌وزن آسیا در سال ۱۳۵۰ش؛

ـ کسب عنوان قهرمانی در مسابقات نیروهای مسلح برای سومین بار؛
ـ کسب عنوان قهرمانی نیروهای مسلح برای پنجمین سال پیاپی در سال ۱۳۵۱ش؛
ـ اعزام به مسابقات بوکس ارتش‌های جهان ۱۹۷۲ در ایتالیا و کسب مقام سوم.

وی در سال ۱۳۵۸ش از ارتش بازخرید شد و به شغل آزاد روی آورد. شرکت در کارهای عام‌المنفعه از جمله تأسیس مرکزی برای ترک اعتیاد جوانان در سنندج، اقدام به تأسیس انجمن حمایت بیماران دیالیزی استان کردستان و بنیان طرح تفریحی ـ ورزشی سد قشلاق سنندج از این امور است. کنجکاوی در مسایل ورزشی و علمی سبب شد تا به فکر ادامهٔ تحصیل در این رشته باشد و در نهایت در سال ۱۳۷۵ش در مقطع کارشناسی ارشد دانشکدهٔ تربیت بدنی و علوم ورزشی دانشگاه رازی کرمانشاه پذیرفته شد و به تحصیل مشغول شد. او پس از خاتمه به ادامهٔ تحصیل در مقطع دکتری Ph.D با گرایش فیزیولوژی ورزش پرداخت و در سال ۱۳۷۹ش با موفقیت آن را به پایان رساند. وی هم اکنون به عنوان محقق و پژوهشگر و مدرس در مؤسسات آموزشی و فدراسیون‌های مختلف در تهران و کرج به کار اشتغال دارد.



زاهد هاشمی‌نسب (۱۳۳۲ ش)

زاهد هاشمی‌نسب فرزند عبدالله متولد ۱۳۳۲ش است. او مقام سوم کشتی پیش‌کسوتان جهان در کشور لیتوانی را در سال ۱۳۸۵ش و مقام پنجم کشتی پیش‌کسوتان جهان را در مونتونگرو (صربستان) در سال ۱۳۸۴ش به دست آورده و مربی بین‌المللی کشتی است.



افشین احمدی (۱۳۳۵ش)

افشین احمدی فرزند عزت، متولد سال ۱۳۳۵ش در سنندج و در دانشجوی سال ششم رشتهٔ پزشکی است. رشتهٔ ورزشی او تنیس روی میز است.

عناوین کسب‌شده توسط او به شرح زیر است:

ـ کسب عنوان‌های: قهرمانی جوانان کشور، نایب قهرمانی جوانان کشور، نایب قهرمانی نوجوانان کشور، قهرمانی آموزشگاه‌های کشور، قهرمانی دانشجویان کشور، قهرمانی دوبل نوجوانان کشور، نایب قهرمانی دوبل نوجوانان و جوانان کشور، قهرمانی دوبل دانشجویان کشور، قهرمانی تیمی بزرگسالان، جوانان و نوجوانان؛
ـ چهار دوره عضویت در تیم ملی کشور.

سید عبدالله الیاسی (۱۳۳۵ش)

سید عبدالله الیاسی فرزند سید محمدهاشم، متولد ۱۳۳۵ش در نجف‌آباد گروس است. او ورزش را از سال ۱۳۵۱ش آغاز کرد و از سال ۱۳۵۴ش به طور دائم عضو تیم‌های جوانان آموزشگاهی و بزرگسالان استان



بوده است و در سطح آموزشگاهی و جوانان توانسته تا حدودی در سطح کشور مطرح شود و با کشتی‌گیران خوب آن دوران رقابت کند.

او از سال ۱۳۵۸ش در تمامی مسابقات کشوری و انتخابی تیم ملی شرکت داشته است که حاصل آن کسب عناوین زیر است:

- عضو تیم ایران در جام بین‌المللی تختی، ۱۳۵۸ش؛
- نفر سوم مسابقات بزرگسالان ایران در بروجرد، ۱۳۵۹ش؛
- نفر دوم قهرمانی ایران بزرگسالان در یزد، ۱۳۶۰ش؛
- نفر سوم قهرمانی ایران انتخابی تیم ملی در مسابقات ساری؛
- سه بار عضویت در تیم ملی ایران در مسابقات بین‌المللی جام ۲۲ بهمن سال‌های ۱۳۶۰تا ۱۳۶۲ش؛
- کشتی‌گیر ذخیرهٔ تیم ملی در مسابقات جهانی در ادمونتون کانادا، ۱۳۶۰ش؛
- نفر اول جام رسول حسینی در ساری، ۱۳۶۴ش.

وی که دارای فوق دیپلم تربیت بدنی است در حال حاضر معلم ورزش و سرپرست کانون فرهنگی ورزشی شهید چمران در سنندج است.

بهروز شاه‌غیبی (۱۳۳۵ش)



بهروز شاه‌غیبی فرزند ابراهیم، متولد ۱۳۳۵ش دبیر زبان انگلیسی در ناحیهٔ ۲ شهرستان سنندج است. او در دورهٔ دوم دبیرستان علاقه زیادی به والیبال پیدا کرد و با علاقه بدان مشغول شد و در باشگاه‌ها و تیم‌ها حضور داشت.

او مربی‌گری را با تیم جوانان از سال ۱۳۶۲ش شروع کرد و تا سال ۱۳۸۰ش در تیم‌های مختلف شرکت داشته است.

شاه‌غیبی دورهٔ مربی‌گری را از درجهٔ ۳ شروع کرد و بعد دوره‌های درجهٔ ۲ و درجهٔ ۱ را گذراند و در سال ۱۳۷۲ش در کلاس مربی‌گری بین‌المللی شرکت کرد و کارت قبولی گرفت و عضو کمیتهٔ آموزش فدراسیون والیبال ایران شد و به عنوان مدرس فدراسیون والیبال، کلاس‌های مربی‌گری را اداره می‌کرد. او اکنون مسئول انجمن والیبال استان و همچنین مربی تیم والیبال دانشگاه آزاد است.

محمدعارف مردوخی (۱۳۳۷ش)

محمدعارف مردوخی متولد سال ۱۳۳۷ش در شهرستان سنندج است. او در دوران دبیرستان مرتباً مقام اول و در مسابقات استانی هم مقام اول را کسب می‌کرد در طول فعالیت ورزشی مقام‌های زیر را به دست آورده است:



- مقام اول مسابقات کشور در تهران، ۱۳۵۳ش؛
- شرکت در مسابقات آسیایی جوانان کشور در فیلیپین، ۱۳۵۳ش؛
- عضو تیم ملی بزرگسالان از ۱۳۵۶ش به بعد؛
- عضو تیم ملی آموزشگاه‌های کشور؛
- اعزام به کشور روسیه برای چند مسابقه دوستانه همراه تیم ملی بزرگسالان کشور؛
- کسب مقام اول جوانان کشور در سال ۱۳۵۷ش در همدان (در مقام کمک‌مربی)؛
- قبولی در کلاس بین‌المللی مربی‌گری مربی اعزامی از فدراسیون جهانی (فیبا) در تهران؛
- قبول در کلاس بین‌المللی داوری در کشور تایلند؛
- اعزام به مسابقات غرب آسیا در کشور اردن توسط کنفدراسیون آسیا جهت قضاوت مسابقات؛
- داوری مسابقات جوانان اروپا در کشور سوئد؛
- داوری مسابقات در جنوب اروپا، و کشورهای ارمنستان و گرجستان؛
- داوری مسابقات ورزش و ملت‌ها دو دوره تا سال ۱۳۸۰ش؛
- مدرّس کلاس مربی‌گری درجهٔ ۳ در سنندج، و نیز در همدان از طرف فدراسیون بسکتبال ایران؛
- داور مسابقات لیگ برتر (سوپرلیگ) و دستهٔ یک باشگاه‌های کشور به مدت دوازده سال.

مردوخی در حال حاضر عضو مسابقات ورزش و ملت‌ها و از داوران فعال ایران است.

عبدالله عزیزی (۱۳۳۸ش)



عبدالله عزیزی فرزند فرج‌الله، متولد سال ۱۳۳۸ش است. او از ورزشکاران مشهور کردستان است که بارها در مسابقات کشتی شرکت و افتخاراتی کسب کرده است.

او در سال ۱۳۷۶ش نفر سوم کشتی آسیا شد و اکنون داور بین‌المللی است.

محمدهادی مخبری (۱۳۳۸ش)

محمدهادی مخبری فرزند حاج محمدصالح، متولد ۱۳۳۸ش سنندج است. ورزش را از نوجوانی با ورزش باستانی آغاز کرد و بعد به سوی کشتی روی آورد و زیر نظر مربی گرانقدر مرحوم لطف‌الله لطف‌الله‌نسب مراحل کمال را پیمود و با کسب مدال برنز کشوری، راه ترقی به سوی این رشتهٔ ورزشی برایش گشوده شد. او همزمان در رشتهٔ باستانی هم فعالیت کرده و با کسب مقام‌های متعدد کشوری و بین‌المللی در رشتهٔ کشتی آزاد، فرنگی و پهلوانی و در رشته‌های فردی زورخانه‌ای چون سنگ و کباده در مسابقات قهرمانی ایران بارها درخشیده و روی سکوی قهرمانی قرار گرفته است.

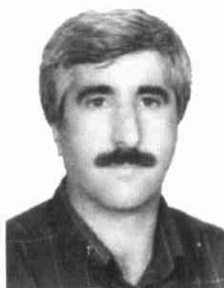


او بارها در اردوهای تیم‌های ملی حاضر بوده و گاه نفر ذخیرهٔ تیم ملی در مسابقات جهانی و بین‌المللی بود. او چند بار پیراهن تیم منتخب ایران را بر تن کرده و در مسابقات بین‌المللی چه کشتی آزاد و چه کشتی فرنگی شرکت کرده و مدال کسب کرده است. مخبری در سال ۱۳۷۷ش به عنوان مربی تیم ملی کشتی فرنگی در مسابقات مهم جام کورنیانو رومانی تعیین شد و با وجود ده سال دور بودن از صحنهٔ کشتی بنا به تصمیم و حیثیت کاروان ورزشی ایران بر روی تشک ظاهر شد و در وزن ۱۳۰ کیلوگرم کشتی آزاد با غلبه بر حریفان قدرتمند و نامدار توانست اولین مدال بین‌المللی کشتی آزاد سنگین‌وزن بزرگسالان را از آن خود کند.

وی در کسوت مربیگری نیز شاگردانی را در چند سال اخیر تحویل تیم ملی کشتی داد و در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ش بارها تیمی که خود مربی‌اش بود، قهرمان کشور شد. او با وجود سن کم و در عین جوانی بنا به پیشنهاد پیش‌کسوتان و پهلوانان گذشته و اعلام نظر فدراسیون و ادارهٔ کل تربیت بدنی استان در زورخانه از بالاترین حق احترام زنگ و ضرب برخوردار است.

اهم افتخارات ایشان عبارت اند از:

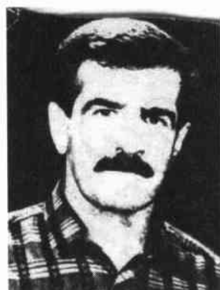
- نفر سوم در: آموزشگاه‌های ایران (۱۳۵۷ش)، جام موحد (بابل، ۱۳۵۸ش)، و جوانان ایران (۱۳۵۹ش)؛
- نفر دوم کشور در کشتی فرنگی (۶ بار)؛
- نفر دوم کشور در کشتی آزاد، ۱۳۶۲ش؛
- نفر اول انتخابی تیم ملی و قهرمانی کشور ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ش؛
- نفر چهارم جام بین‌المللی ۲۲ بهمن در کشتی فرنگی، ۱۳۶۳ش؛
- نفر سوم جام بین‌المللی ۲۲ بهمن و جام تختی در کشتی آزاد، ۱۳۶۵ش؛
- نفر چهارم جام بین‌المللی تختی، ۱۳۶۳ش؛
- نایب پهلوان کشور ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ش؛
- نفر اول مسابقات جام جنگ، ناطق نوری، و ۲۲ بهمن (۷ بار)؛
- نفر دوم مسابقات بین‌المللی کشور رومانی در کشتی آزاد ۱۳۷۷ش؛
- مربی‌گری تیم در مسابقات رومانی و ترکیه، ۱۳۷۸ش؛
- سه دوره مربی‌گری تیم در مسابقات بین‌المللی داخل کشور؛
- گذراندن چند دورهٔ درازمدت و کوتاه‌مدت زیر نظر استادان درجهٔ یک بین‌المللی؛
- داور ممتاز؛
- پنج بار قهرمان اول کشور در مسابقات تیمی زورخانه‌ای (در مقام میان‌دار تیم حضور داشت)؛
- قهرمان سوم کشور مسابقات تیمی زورخانه‌ای؛
- کسب مقام اول کشور در مسابقات بالای ۴۰ سال زورخانه‌ای.



محمدسعید مردوخی (۱۳۴۰ش)

محمد سعید مردوخی فرزند عمادالدین، متولد ۱۳۴۰ش در سنندج است. او فوق لیسانس تربیت بدنی است و دبیر ورزش در آموزش و پرورش است.

او ۲۲ سال مربی تیم‌های هندبال آموزشگاه‌ها، نوجوانان، جوانان، بزرگسالان و لیگ‌های کشور، دانشجویان و باشگاه‌ها و داور مسابقات هندبال در سنندج، اصفهان، تبریز، و همدان بوده است.



محمدرؤوف سلیمی

محمدرؤوف سلیمی ساکن شهرستان سقز دارای مدرک فوق دیپلم تربیت بدنی و مدرک درجهٔ ۱ داوری کشتی ملی و مدرک مربی‌گری بین‌المللی در کشتی فرنگی است. در سال ۱۳۵۵ش به عنوان مربی نوجوانان توسط آقای عباس خاکی انتخاب شد و از آن تاریخ تاکنون با عشق و علاقه به تعلیم و سرپرستی کشتی‌گیران مشغول است و قهرمانان بنامی را در سطح ملی و بین‌المللی تحویل جامعهٔ ورزشی ایران داده است.



محمد چمن‌گلی (۱۳۴۰ش)

محمد چمن‌گلی متولد سال ۱۳۴۰ش در سقز است. او ورزش کشتی را در ۱۳۵۰ش در ردهٔ نونهالان شروع کرد و با حضور مداوم و مستمر در این رشته توانست خوش بدرخشد و به برترین مقام‌ها دست پیدا کند. وی مدت هشت سال در تربیت بدنی سقز به کار مشغول بود و هم‌اکنون در شرکت پخش فرآورده‌های نفتی سقز به کار اشتغال دارد و عضو شورای اسلامی شهر نیز هست.

عنوان‌های وی عبارت است از:

- نفر دوم جوانان کشور در سال ۱۳۵۸ش؛
- نفر سوم قهرمانی کشور در سال ۱۳۶۰ش؛
- نفر اول انتخابی تیم ملی در سال‌های ۱۳۶۱، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ش؛
- نفر سوم المپیک آسیا در سال ۱۹۸۶؛
- نفر اول جام ۲۲ بهمن در سال‌های ۱۳۶۳، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ش؛
- نفر سوم کشور در مشهد در سال ۱۳۶۴ش؛
- نفر اول کشور در اهواز در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ش؛
- نفر اول کشور در تبریز در سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ش؛



سیدمحمدرضا الیاسی (۱۳۴۴ش)

محمدرضا الیاسی فرزند سیدهاشم، متولد ۱۳۴۴ش در روستای حسینخان سنندج است. در چهاردەسالگی ورزش کشتی را به تشویق برادر بزرگ‌تر خود آقای عبدالله الیاسی که از کشتی‌گیران بنام استان و کشور بود، آغاز کرد و مقام‌هایی را در سطح نوجوانان، جوانان، آموزشگاهی، و بزرگسالان در استان و کشور کسب کرد که احکام آن موجود است. وی پس از اخذ دیپلم و پایان دورهٔ سربازی در کسوت معلمی و مربیگری کشتی درآمد.



عبدالله چمن‌گلی

در سال ۱۳۵۴ برای نخستین بار در شهر سقز به کشتی روی آورد و تحت تعلیم مربیان دل‌سوز توانست به بهترین مقام دست پیدا کند و تا سال ۱۳۷۶ که عضو تیم ملی و کاپیتان تیم ملی بود، با وجود اعتراض دوستان و همشهریان در اوج جوانی و قهرمانی از کشتی کناره‌گیری نمود. او حدود ۱۳ سال به عنوان تیم ملی در معیت کشتی ایران بوده است و چندین مدال طلا و نقره از مسابقات قهرمانی کشور کسب کرده است.

دیگر عناوین به‌دست‌آمده توسط این قهرمان به شرح زیر است:

- قهرمان ۲۰ سالهٔ استان کردستان در رشتهٔ کشتی آزاد و فرنگی در رده‌های سنی مختلف؛
- قهرمان اول کشور در ردهٔ نوجوانان در وزن ۳۸ کیلوگرم؛
- قهرمان دوم کشور در ردهٔ سنی نوجوانان در وزن ۴۵ کیلوگرم؛
- دریافت ۸ مدال رنگارنگ از مسابقات جام جهانی پهلوان تختی (دههٔ فجر)؛
- کسب ۴ مدال آسیایی در سال‌های ۱۳۷۰ (طلا در تهران)، ۱۳۷۱ (طلا در تهران)، ۱۳۷۳ (نقره در هیروشیما، ژاپن)، و ۱۳۶۹ (برنز در اوزاکا، ژاپن) و نفر چهارم آسیا در چین؛
- نفر ششم در: المپیک بارسلونا در سال ۱۳۷۲، و مسابقات جهانی سال ۱۹۹۱ وارنا؛
- نفر اول و ستارهٔ مسابقات جام پادوبنی شوروی؛
- نفر اول در: جام وهبی امره (ترکیه)، و جام باسل اسد (سوریه)؛
- نفر دوم در: جام وانتا (فنلاند)، و مسابقات دانشجویان جهان سال ۱۹۹۶؛
- نفر سوم ارتش‌های جهان ۱۹۹۳؛
- عضویت در تیم ملی ایران در مسابقات جهانی و آسیایی در سه وزن ۶۲، ۶۸ و ۷۴ کیلوگرم؛
- مربی تیم ملی کشتی بزرگسالان ایران در مسابقات یونان، سال ۱۹۹۹؛
- سرمربی تیم ملی کشتی جوانان ایران در مسابقات ازبکستان، سال ۲۰۰۱؛
- سرمربی تیم ملی کشتی بزرگسالان در مسابقات آسیایی سال ۲۰۰۱ اولان باتور (مغولستان)؛

ـ مربی تیم ملی کشتی فرنگی بزرگسالان در مسابقات جهانی سال ۲۰۰۱ نیویورک (آمریکا).

جمال‌الدین مردوخی (۱۳۴۴ش)



جمال‌الدین مردوخی متولد ۶ دی ۱۳۴۴ش در شهرستان سنندج است. فعالیت ورزشی را سنین نوجوانی در رشتهٔ فوتبال از محلات شروع کرد و سپس فوتبال و تنیس روی میز را در مقاطع راهنمایی و دبیرستان تا سال ۱۳۵۹ش ادامه داد. با توجه به فعالیت دوستان هم سن و سال محله، رشتهٔ زیبای والیبال را از نیز از محلات آغاز کرد و پس از گذشت مدتی کوتاهی در حین شرکت در مسابقات آموزشگاهی توسط مربیان ارجمند و گرامی آقایان بهروز شاه‌غیبی و شادروان مرحوم نعمت‌الله نمکی مورد توجه قرار گرفت و زیر نظر آنان و تحت پوشش هیئت والیبال استان در مقطع دبیرستان و ردهٔ جوانان تا سال ۱۳۶۳ش با موفقیت ادامه داد.

در همان سال‌های فعالیت در رشتهٔ والیبال، برادر بزرگ‌ترش محمدسعید مردوخی ـ با شناختی که از نحوهٔ فعالیت ورزشی او داشت ـ او را به ورزش پرتحرک و پر از شور و طراوت هندبال علاقه‌مند کرده بود. او ابتدا به عنوان بازیکن در مقطع آموزشگاه زیر نظر عطاءالله علی‌طلب و فرخ سلحشور آموزش دید و بعدها در رده‌های سنی جوانان و بزرگسالان از مربیگری محمدسعید مردوخی (برادر بزرگ‌ترش) بهره برد که حاصل آن روانی شاد، جسمی سالم و کسب دانش فنی در رشتهٔ هندبال است.

سوابق او به شرح زیر است:

ـ شرکت در مسابقات هندبال به عنوان بازیکن از سال ۱۳۶۴ش در مقطع آموزشگاهی، جوانان، و بزرگسالان و ادامهٔ آن در ۴۱ سالگی به واسطهٔ علاقه و دارا بودن توان جسمی و روحی.

ـ فعالیت در زمینهٔ راهنمایی و مربیگری رده‌های سنی نوجوانان، جوانان، و بزرگسالان به مدت ۱۸ سال.

ـ دریافت کارت مربیگری درجهٔ ۳ در ۲۶ خرداد ۱۳۶۵ش زیر نظر مدرس صاحب‌نام و محترم فدراسیون هندبال آقای محمدی از شهرستان ارومیه؛

ـ دریافت کارت مربیگری درجهٔ ۲ در ۱۶ شهریور ۱۳۷۳ش زیر نظر مدرس صاحب‌نام و محترم فدراسیون هندبال آقای محسن جهانپناه؛

ـ دریافت کارت داوری درجهٔ ۳ در ۱۵ مرداد ۱۳۸۲ش زیر نظر مدرس و داور بین‌المللی فدراسیون هندبال آقای مراد؛

ـ اخذ کارت شرکت در کلاس سوریداریتی مربیان در آبان‌ماه سال ۱۳۸۳ش زیر نظر مدرس فدراسیون جهانی هندبال آقای کلوس فلدمن از کشور آلمان؛

ـ دریافت کارت مربیگری درجهٔ ۱ در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۸۴ش زیر نظر مدرس محترم فدراسیون جهانی هندبال آقای کلوس فلدمن؛

ـ افتخار شرکت در مسابقات باشگاهی دستهٔ یک و زیرگروه لیگ کشور هم در سمت بازیکن و هم به عنوان مربی؛
ـ مسئول کمیتهٔ مربیان استان کردستان.



فواد کاسب (۱۳۴۵ش)

فواد کاسب فرزند عزیز، متولد سال ۱۳۴۵ش در سنندج است. وی که کارشناس تربیت بدنی دانشگاه کردستان است فعالیت در رشتهٔ تنیس روی میز را از سال ۱۳۵۶ش آغاز کرد و از سال ۱۳۶۳ش به عضویت تیم ملی نایل شد و تا سال ۱۳۷۸ش عضو ثابت تیم ملی جمهوری اسلامی ایران بود.

افتخارات ملی

ـ قهرمان انفرادی کشور در سال‌های ۱۳۶۵و ۱۳۶۹ش؛
ـ قهرمان انفرادی باشگاه‌های کشور در سال ۱۳۶۸ش؛
ـ نایب قهرمان کشور در سال ۱۳۶۴ش؛
ـ نایب قهرمان انفرادی کشور در مسابقات باشگاه‌های ایران سال‌های ۱۳۶۶و ۱۳۶۷و ۱۳۷۰ش؛
ـ قهرمان دوبل باشگاه‌های کشور در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۰ش؛
ـ قهرمان دوبل کشور در سال‌های۱۳۶۷و ۱۳۷۰ش؛ ۷. قهرمان چندین دوره رنکینگ انتخابی تیم ملی.

افتخارات بین‌المللی

ـ قهرمان تیمی بازی‌های غرب آسیا ـ تهران ۱۳۷۶ش؛
ـ نایب قهرمان انفرادی بازی‌های غرب آسیا ـ تهران ۱۳۷۶ش؛
ـ مقام سوم انفرادی مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۹ش؛
ـ قهرمان دوبل مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر سال ۱۳۷۱ش؛
ـ نایب قهرمان دوبل مسابقات دههٔ فجر سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۸ش؛
ـ مقام هفتم آسیایی در مسابقات کوالالامپور ـ مالزی ۱۹۹۰؛
ـ مقام نهم بازی‌های آسیایی پکن ۱۹۹۰؛
ـ شرکت در مسابقات جهانی ژاپن (۱۹۹۱) و چین (۱۹۹۵)؛
ـ شرکت در چهار دوره مسابقات آسیایی ژاپن (۱۹۹۸)، مالزی (۱۹۹۰)، هندوستان (۱۹۹۲)، و چین (۱۹۹۰).

وی در حال حاضر سرمربی تیم ملی تنیس روی میز جمهوری اسلامی ایران است و در مسابقات جهانی ۲۰۰۱ اوزاکای ژاپن به عنوان مربی شرکت داشته است.

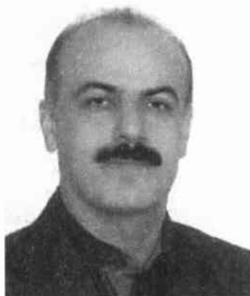
کیومرث آیت‌پناه (۱۳۴۶ش)

کیومرث آیت‌پناه فرزند غلامحسین، متولد سال ۱۳۴۶ش است. افتخارات او به شرح زیر است:
ـ قهرمان ارتش‌های جهان در سال ۱۹۹۴؛



ـ قهرمان مسابقات آسیا و اقیانوسیه (فیلیپین) ۱۹۹۸؛
ـ قهرمان مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر و کسب مدال طلا (شیراز، ۱۳۷۳ش)؛
ـ نفر دوم مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر در ساری در سال‌های ۱۳۷۵ش (ساری) و ۱۳۷۶ش (تهران)؛
ـ نفر سوم مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر در سال‌های ۱۳۷۱ش (اصفهان) و ۱۳۷۲ش (تهران)؛
ـ قهرمان کشور در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، و ۱۳۷۸ش؛
ـ قهرمان در: دانشجویان ایران (۳ سال)، آموزشگاه‌های ایران، جوانان ایران، و ارتش ایران؛
ـ کسب مدال برنز در مسابقات: کونیانکو دانتالی (رومانی، ۱۳۷۵ش)، و فنلاند (۱۳۷۳ش)؛
ـ نفر چهارم در مسابقات: وهبی امره (ترکیه، ۱۳۷۸ش)، و نیکلای نتیروف (بلغارستان، ۱۳۷۳ش)؛
ـ قهرمان جهان در مسابقات پیش‌کسوتان جهان در فنلاند، ۱۳۸۳ش؛
ـ نفر دوم مسابقات پیش‌کسوتان جهان در: اکراین (۱۳۸۲ش)، و بلگراد (صربستان، ۱۳۸۴ش).

امید ملک‌الکلامی (۱۳۴۷ش)

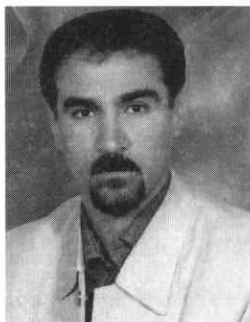


امید ملک‌الکلامی فرزند امیر خالد، متولد ۱۳۴۷ش سنندج است.

امتیازات و افتخارات او در رشتهٔ شنا عبارت است از:

ـ نجات غریق بین‌المللی ILS؛
ـ غواص یک‌ستاره و ۲ ستارهٔ بین‌المللی CAMS ایتالیا؛
ـ مدرس درجهٔ ۱ فدراسیون نجات غریق و غواصی؛
ـ رییس هیئت نجات غریق و غواصی استان کردستان.

جمشید خیرآبادی (۱۳۴۸ش)



جمشید خیرآبادی فرزند حبیب‌الله، متولد ۱۳۴۸ش در سنندج است. در دوازده‌سالگی به ورزش کشتی روی آورد و تحت نظر مربیان دلسوز خود مقام‌هایی را به شرح زیر کسب کرد:

ـ مقام دوم آموزشگاه‌های کشور در وزن ۵۵ کیلوگرم در زنجان؛
ـ مقام سوم نوجوانان آموزشگاهی کشور در گرگان؛
ـ مقام اول انتخابی قهرمانی کشور جهت اعزام به مسابقات آسیایی ژاپن در وزن ۶۰ کیلوگرم در اصفهان در سال ۱۳۶۶ش اما از آن سال به بعد به علت عارضهٔ دیسک کمر ناچار از ورزش کشتی کناره گرفت.

وی سپس ضمن گذراندن دورهٔ مربیگری کشتی در سال ۱۳۷۴ش به مربیگری مشغول شد و تا کنون در این سمت مربیگریِ بسیاری از تیم‌ها را در مسابقات کشوری و استانی عهده‌دار بوده است.

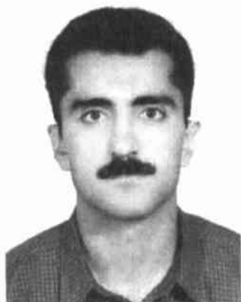


محمدفردین محمدزاده صادق (۱۳۴۸ش)

محمدزاده متولد سال ۱۳۴۸ش در سنندج است. از سال ۱۳۶۴ش ورزش دو و میدانی را آغاز کرد و در اولین مسابقهٔ خود در آموزشگاه‌های کشور مدال برنز را به دست آورد. او از سال ۱۳۷۲ش به عضویت تیم ملی دو و میدانی ایران درآمده و عناوین زیر را کسب کرده است:

- کسب عنوان ششم در مسابقات بین‌المللی جام نهرو، هندوستان؛
- کسب مدال طلا و ۶ نقره در پنج دوره از مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر؛
- کسب مقام اول و مدال طلا در مسابقات بین‌المللی سوریه ۱۳۷۵ش؛
- کسب عنوان سوم در مسابقات کشورهای غرب آسیا ۱۳۷۶ش؛
- کسب مقام ششم در مسابقات جام نهرو، هندوستان برای بار دوم؛
- کسب مقام سوم در مسابقات جام کازانف، قزاقستان ۱۳۷۹ش؛
- عضویت در باشگاه‌های بنام کشور از جمله ذوب آهن و فولاد مبارکه (اصفهان)، فتح و پارس (تهران)؛
- شرکت در لیگ باشگاه‌های کشور و کسب عناوین مختلف در ماده‌های ۱۱۰ مترِ با مانع و ۱۰۰×۴ متر امدادی.

وی در سال ۱۳۷۶ش موفق به شکستن رکورد ایران در مادهٔ ۱۱۰ مترِ با مانع شد و هم‌اکنون در این رشته به فعالیت خود ادامه می‌دهد.



سایه میرصادقی (۱۳۵۱ش)

سایه میرصادقی در سال ۱۳۵۱ش در سنندج به دنیا آمد. تمرینات ورزشی خود را از سال ۱۳۶۹ش در رشتهٔ دو و میدانی آغاز کرد و در رشتهٔ ۲۰۰۰ متر با مانع جوانان ایران در شهر اصفهان اولین مدال قهرمانی را در همان سال کسب کرد. میرصادقی از سال ۱۳۷۰ش به عضویت تیم ملی جوانان انتخاب شد و در ۱۳۷۱ش در چهارمین دورهٔ مسابقات آسیایی در دهلی نو در رشتهٔ دو ۳۰۰۰ مترِ با مانع مقام هفتم را به دست آورد و سه سال متوالی در مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر جزو شش نفر برتر ایران بود. وی تا کنون ۹ مدال طلا، ۵ مدال نقره، و ۷ مدال برنز در مسابقات ایران کسب کرده است.



فرزین صلواتی (۱۳۵۲ش)

فرزین صلواتی متولد سال ۱۳۵۲ش در سنندج است. او در سال ۱۳۶۹ش وارد عرصهٔ ورزش در رشتهٔ جودو شد و پس از کسب مقام اول مسابقات قهرمانی استان در سال ۱۳۷۱ش با تمرینات مداوم و تلاش زیاد در مسابقات قهرمانی جوانان کشور مقام اول را از آن خود کرد و به مدال طلا دست یافت و در همان سال توانست مقام دوم نیروهای مسلح کشور را به دست آورد. وی هم اکنون (۱۳۸۵ش) سال آخر رشتهٔ پزشکی را در کشور اوکراین می گذراند.



جلیل شیخ احمدی (۱۳۵۳ش)

جلیل شیخ احمدی فرزند محمود، متولد سال ۱۳۵۳ش در سنندج است. او قهرمان کاراته و دارای ۱۸ مقام قهرمانی کشوری و ۱۲ مقام قهرمانی بین‌المللی است و همچنین دارای مدرک مربی‌گری درجهٔ ۱ ملی است.

بهنام رحمت‌پناه (۱۳۵۵ش)



بهنام رحمت‌پناه در سال ۱۳۵۵ش در خانواده‌ای ورزش‌دوست به دنیا آمد. از سال ۱۳۶۸ش فعالیت ورزشی خود را در رشتهٔ فوتبال و بعد تنیس روی میز آغاز کرد و پس از درخشیدن در این رشته، از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۷۳ش به مدت ۱۴ سال عضو تیم‌های ملی نوجوانان و جوانان کشور بود. او از سال ۱۳۷۲ الی ۱۳۸۰ش عضو تیم ملی بزرگسالان ایران بود. عناوین ورزشی وی در مسابقات به شرح زیر است:

- چهار بار مقام اول نوجوانان؛
- پنج بار مقام اول جوانان؛
- چهار بار مقام اول امید ایران؛
- کسب مقام سوم نونهالان آسیا؛
- چهارده بار مقام اول بزرگسالان؛
- ده بار مقام دوم بزرگسالان ایران؛
- پنج بار مقام اول بزرگسالان ایران؛
- کسب مقام در گروه انفرادی بازی‌های غرب آسیا.
- پنج بار مقام اول آموزشگاه‌های کشور که ۲ بار آن در مقطع راهنمایی و سه بار در مقطع متوسطه بوده است؛

سونیا محمدی (۱۳۵۶ش)



سونیا محمدی فرزند محمدرحیم، متولد ۱۳۵۶ش در سنندج است. او کارشناسی ارشد ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش ناحیهٔ ۲ سنندج است. محمدی در رشتهٔ شطرنج فعال است و مدرک مربیگری درجهٔ یک کشوری، و مدرک داوری درجهٔ دو کشوری دارد. وی مدرس فدراسیون شطرنج نیز هست.

مقام‌های ورزشی او در این رشته عبارت اند از:

- کسب مقام‌های: اول انفرادی المپیاد دانش‌آموزان کشور، و اول تیمی المپیاد دانش‌آموزان کشور (۱۳۷۱ش)؛
- کسب مقام‌های: اول جوانان کشور، دوم تیم ملی کشور، اول انفرادی المپیاد دانش‌آموزان کشور، دوم تیمی المپیاد دانش‌آموزان کشور، و رتبهٔ چهارم مسابقات زون آسیایی (۱۳۷۲ش)؛
- کسب مقام‌های: اول تیم ملی، اول انفرادی المپیاد دانش‌آموزی کشور، اول تیمی المپیاد دانش‌آموزان کشور، سوم انفرادی در مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر، و شرکت در مسابقات المپیاد جهانی شطرنج در کشور روسیه و کسب ریتینگ بین‌المللی (۱۳۷۳ش)؛
- کسب مقام‌های: دوم تیم ملی کشور، اول باشگاهی کشور، و شرکت در مسابقات المپیاد جهانی کشور

ارمنستان (۱۳۷۵ش)؛
ـ کسب مقام‌های: دوم تیم ملی کشور، اول انفرادی مسابقات بین‌المللی بانوان کشورهای اسلامی، و سوم تیمی مسابقات بین‌المللی بانوان کشورهای اسلامی (۱۳۷۶ش)؛
ـ شرکت در مسابقات جهانی شطرنجِ کشور ارمنستان (۱۳۷۷ش)؛
ـ کسب مقام‌های: اول دانشجویان کشور، اول کارمندان کشور، چهارم تیمی در مسابقات المپیاد جهانی دانشجویان در کشور بلغارستان (۱۳۷۹ش) ؛
ـ کسب مقام‌های: دوم دانشجویان کشور، و دوم کارمندان کشوری (۱۳۸۱ش)؛
ـ راهیبابی به اردوی تیم ملی تا مرحلهٔ نهایی، مقام اول کارمندان کشور (۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ش)؛
ـ راهیابی به اردوی تیم ملی تا مرحلهٔ نهایی و شرکت در مسابقات جهانی جوانان به عنوان مربی تیم ملی کشور در فرانسه (۱۳۸۴ش).

سردار پاشایی (۱۳۵۸ش)



سردار پاشایی فرزند توفیق، متولد سال ۱۳۵۸ش در شهرستان بانه و ملقب به «سردار سقزی» در سال ۱۳۶۹ش به ورزش کشتی آزاد و بعد فرنگی روی آورد و در همان اوایل استعداد خود را بروز داد و در اولین مسابقهٔ ورزشی که ۲۵ کیلوگرم وزن داشت، تمام رقبا را بُرد و اول شد.

بعد از سه سال کشتی گرفتن، استعداد و توان او در کشتی فرنگی نمایان شد و عناوینی به شرح زیر در این رشته کسب کرد:
ـ کسب مقام دوم مسابقات کشتی فرنگی نونهالان در وزن ۳۳ کیلوگرم، ۱۳۷۱ش؛
ـ کسب مقام اول و ستارهٔ مسابقات رسمی نونهالان کشور در سقز، ۱۳۷۲ش؛
ـ کسب مقام اول و ستارهٔ مسابقات چهارمحال و بختیاری در وزن ۳۷ کیلوگرم؛
ـ در سال ۱۳۷۳ش در وزن ۴۰ کیلوگرم در مسابقات نوجوانان ایران نفر اول شد و به عضویت تیم ملی ایران درآمد و برای مسابقات نوجوانان «روز جهانی کودک» با شرکت تیم‌های خارجی به اردبیل رفت که در آن‌جا نیز نفر اول و ستارهٔ مسابقات شد؛
ـ کسب عنوان قهرمانی المپیاد دانش‌آموزان نوجوانان ایران در وزن ۴۳ کیلوگرم، ۱۳۷۴؛
ـ کسب مقام اول مسابقات دانش‌آموزان در وزن ۴۷ کیلوگرم، ۱۳۷۴؛
ـ کسب عنوان سوم در دومین دورهٔ مسابقات روز جهانی کودک در وزن ۴۷ کیلوگرم در زنجان، ۱۳۷۴؛
ـ نفر اول مسابقات جوانان ایران در وزن ۵۰ کیلوگرم، ۱۳۷۵ش؛
ـ نفر دوم مسابقات انتخابی تیم ملی جوانان ایران در وزن ۵۶ کیلوگرم، ۱۳۷۶ش؛
ـ کسب مقام سوم در مسابقات بین‌المللی جام ناطق نوری در قم، ۱۳۷۶ش؛

ـ کسب مدال نقره در مسابقات بین‌المللی رومانی و عضویت در تیم ملی بزرگسالان، ۱۳۷۶؛
ـ کسب عنوان اول و ستارهٔ مسابقات و فنی‌ترین کشتی‌گیر در مسابقات تیم ملی بزرگسالان ایران در وزن ۵۸ کیلوگرم، ۱۳۷۶ش؛
ـ کسب عنوان اول و ستارهٔ مسابقات ایران در مسابقات انتخابی تیم ملی جوانان برای اعزام به مسابقات آسیایی قزاقستان و جهانی مصر در وزن ۶۰ کیلوگرم؛
ـ اعزام به مسابقات آسیایی قزاقستان (آلماتا) و کسب مقام قهرمانی آسیا و مدال طلا، ۱۳۷۷؛
ـ اعزام به مسابقات جهانی مصر و کسب عنوان قهرمانی جهان در وزن ۶۰ کیلوگرم، ۱۳۷۷؛
ـ کسب عنوان چهارم در وزن ۵۸ کیلوگرم مسابقات المپیک آسیایی در تایلند؛
ـ کسب عنوان دوم مسابقات انتخابی تیم ملی بزرگسالان، ۱۳۷۸ش؛
ـ نفر اول و ستارهٔ مسابقات قهرمانی بزرگسالان در وزن ۵۸ کیلوگرم در سنندج.

وی که مدت ۲ سال است از کلیه مسابقات داخلی و خارجی کناره‌گیری کرده هم اکنون دانشجوی سال آخر دانشگاه تهران در رشتهٔ تربیت بدنی است.



فریبا محمدرضائی (۱۳۵۸ش)

فریبا محمدرضائی متولد ۱۳۵۸ش لیسانسیهٔ تربیت بدنی و کاراته‌کا است.

مقام‌های برجستهٔ وی عبارت اند از:

ـ مقام اول کمیتهٔ تیمی مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر سال ۱۳۷۴ش (تهران)؛
ـ مقام سوم قهرمانی کشور در سال ۱۳۷۳ش در کاتای تیمی، و مقام سوم کمیتهٔ انفرادی (سمنان)؛
ـ مقام اول قهرمانی کشور سال ۱۳۷۵ش در کاتای تیمی، و مقام سوم کمیتهٔ انفرادی (اصفهان)؛
ـ مقام دوم کشورهای اسلامی سال ۱۳۷۶ش در کاتای تیمی (تهران)؛
ـ مقام دوم کاتای تیمی قهرمانی کشور سال ۱۳۷۹ش (تهران)؛
ـ مقام اول سومین دورهٔ مسابقات کشورهای اسلامی سال ۱۳۸۰ش (تهران)؛
ـ مقام اول کاتای تیمی جام خاورمیانه سال ۱۳۸۲ش (اردن) اولین مسابقات برون مرزی تیم ملی؛
ـ مقام سوم کاتای انفرادی جام خاورمیانه سال ۱۳۸۲ش (اردن)؛
ـ مقام اول کمیتهٔ انفرادی و مقام دوم کاتای انفرادی سال ۱۳۸۲ش قهرمانی کشور (سبکی) تبریز؛
ـ مقام اول کمیتهٔ انفرادی و مقام اول کاتای تیمی قهرمانی کشور سبکی سال ۱۳۸۳ش (مشهد)؛
ـ مقام سوم کاتای تیمی کاپ جهانی سبکی ۱۳۸۳ش (فیلیپین)؛
ـ مقام اول کاتای انفرادی و کمیتهٔ انفرادی مسابقات بسیج کشور؛
ـ افتخار گرفتن یک دوره کلید طلایی شهر از شهردار در باشگاه مهرورزان جوان؛
ـ افتخار کسب تندیس نخبه‌ترین ورزشکار زن از بسیج خواهران؛

ـ گرفتن کمربند مشکی دان ۳ در رشتهٔ کاراته و سبک شوتوکان؛
ـ داور بین‌المللی در رشتهٔ کاراته و دارای RB سال ۱۳۸۰ش؛
ـ مدرس مربیگری درجهٔ ۲ ملی سال ۱۳۸۳ش؛
ـ اعزام به کشور مالزی جهت شرکت در کلینک داوری سال ۱۳۸۰ش.



نگار حسینی

نگار حسینی دارای مقام‌های زیر در رشتهٔ کاراته است:
ـ برندهٔ ۳ مدال طلا در مسابقات هندوستان در سال ۱۳۸۳ش؛
ـ کسب مقام سوم در مسابقات جهانی توکیو ژاپن در سال ۱۳۸۴ش؛
ـ مقام اول کومینه مسابقات قهرمانی کشور سبک وادرکای.



زیبا محمدرضائی

زیبا محمدرضائی، مهندس کامپیوتر و فوق لیسانس تربیت بدنی است.
مقام‌های برجستهٔ او عبارت اند از
ـ مقام کاتای انفرادی کاپ جهانی سبکی ۱۳۸۳ش در فیلیپین؛
ـ مقام سوم کاتای تیمی؛
ـ مقام سوم کومینهٔ انفرادی کاپ جهانی سبکی ۱۳۸۴ش در مسکو؛
ـ داور بین‌المللی در رشتهٔ کاراته دارای RA ملی سال ۱۳۷۹ش.



بهنام بوبانی (۱۳۵۹ش)

بهنام بوبانی فرزند سیف‌الله، متولد ۱۳۵۹ش در سنندج است. او فعالیت ورزشی خود را از کلاس پنجم ابتدایی و با شرکت در مسابقات دو و میدانی آموزشگاه‌های شهرستان سنندج آغاز کرد و پس از کسب عنوان‌هایی در این رشته در سال ۱۳۷۳ش به رشتهٔ تکواندو روی آورد و پس از طی مراحل مختلف موفق به دریافت کمربند مشکی دان ۱ و ۲ شد.

عناوین و افتخارات او عبارت اند از:
ـ مقام اول وزن ۶۲ کیلوگرم در اولین دورهٔ مسابقات کشوری سازمان جوانان هلال احمر در سنندج؛
ـ مقام اول وزن ۵۸ کیلوگرم در هیجدهمین دورهٔ مسابقات قهرمانی تکواندو کردستان، سنندج؛
ـ مقام اول وزن ۶۲ کیلوگرم در دهمین دورهٔ مسابقات قهرمانی باشگاه‌های کردستان، سقز؛
ـ مقام اول وزن ۶۲ کیلوگرم در بیست و ششمین دورهٔ مسابقات قهرمانی کردستان، سنندج؛
ـ مقام سوم وزن ۶۲ کیلوگرم در ششمین دورهٔ مسابقات قهرمانی جوانان کشور انتخابی تیم ملی در کرج؛

ـ مقام اول در وزن ۶۲ کیلوگرم در جشنوارهٔ درون دانشگاهی دانشگاه تبریز در ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ش.

وی همچنین چند بار به اردوی تیم ملی جهت شرکت در پنجمین دورهٔ مسابقات دانشجویان جهان در تایوان (۱۳۷۸ش)، مسابقات دههٔ فجر (۱۳۸۰ش)، و هفتمین دورهٔ مسابقات دانشجویان جهان در آمریکا (۱۳۸۰ش) دعوت شده است. او همچنین عضو تیم منتخب هلال احمر جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در مسابقات جام پادشاهی آیند هوون در کشور هلند در اسفندماه ۱۳۸۰ش بوده است.



حامد سهراب‌نژاد (۱۳۶۲ش)

حامد سهراب‌نژاد فرزند ابراهیم، متولد ۱۳۶۲ش در سنندج و قهرمان بسکتبال است.

افتخارات زیر در کارنامه او ثبت شده است:

ـ مقام اول جوانان غرب آسیا در لبنان سال ۲۰۰۰؛

ـ مقام اول غرب آسیا در عراق سال ۲۰۰۱؛

ـ مقام پنجم بزرگسالان آسیا در چین ۲۰۰۳؛

ـ سه بار مقام اول بزرگسالان غرب آسیا (اردن ۲۰۰۳، ایران ۲۰۰۴، و لبنان ۲۰۰۵).

دلیر ایرانی (۱۳۶۳ش)

دلیر ایرانی فرزند محمد، متولد ۱۳۶۳ش در روستای سرکل از توابع مریوان است. او در سال ۱۳۷۵ش به ورزش کشتی روی آورد و پس از فراز و فرودهایی در این رشته و شرکت در مسابقات مختلف عناوین زیر را به دست آورد:

ـ کسب مقام سوم مسابقات استانی نونهالان در سنندج، ۱۳۷۶ش؛

ـ کسب پنج مقام دومی در اوزان ۵۰ و ۵۸ کیلوگرم نوجوانان؛

ـ کسب چهارم مقام اولی در اوزان ۴۷ و ۵۸ کیلوگرم نونهالان و نوجوانان؛

ـ حضور در چهار دورهٔ قهرمانی کشور که حاصل آن یک مدال طلا و یک برنز برای استان بوده است.



اشکان صفری (۱۳۶۳ش)

در سال ۱۳۶۳ش در سنندج متولد شد. او در سن نوجوانی به ورزش جودو روی آورد. در سال ۱۳۷۱ش در مسابقات انتخابی نوجوانان کشور در همدان مقام سوم را کسب کرد و مدال برنز را به گردن آویخت. او در سال ۱۳۷۳ش در مسابقات برترین‌های نوجوانان کشور نایب قهرمان شد و مدال نقره گرفت و با استمرار تمرینات در سال ۱۳۷۴ش به عنوان بهترین سبک‌وزن ایران در شهر یزد، قهرمان نوجوانان ایران شد. صفری در سال ۱۳۷۶ش در ایلام به مقام سوم ایران دست پیدا کرد و در ۱۳۷۵ش با شرکت در آزمون با امتیاز زیاد کمربند دان یک را به کمر بست.



سامان تهماسبی (۱۳۶۴ش)

سامان تهماسبی فرزند احمد، متولد ۱۳۶۴ش است. افتخارات او بدین شرح است:

ـ نفر اول کشتی باشگاه‌های آسیا در سال ۱۳۸۲ش؛
ـ نفر اول جایزهٔ بزرگ آزموماش در کشور اکراین در سال ۱۳۸۳ش؛
ـ نفر سوم جام وهابی امر ترکیه در سال ۱۳۸۴ش؛
ـ نفر اول مسابقات دانشجویان در مغولستان در سال ۱۳۸۵ش؛
ـ نفر سوم مسابقات بین‌المللی در چین در سال ۱۳۸۵ش.



ابوبکر راوند (۱۳۶۴ش)

ابوبکر راوند متولد سال ۱۳۶۴ش مریوان است. او از کلاس سوم ابتدایی به ورزش کشتی روی آورد. علاقه‌مندی او به کشتی از همان اوان او را به تمرین و کسب مقام واداشت. وی در کنار کشتی به کوهنوردی و دو صحرانوردی نیز می‌پرداخت و در مسابقات استانی در رشتهٔ ۱۵۰۰ متر قهرمان استان شد. سپس به المپیاد ورزشی در تهران اعزام شد و در رشتهٔ ۳۰۰۰ متر مقام چهارم را کسب کرد و این امر باعث شد تا استعداد خود را در این رشتهٔ ورزشی به کار گیرد. سال بعد در مسابقات سراسری کشور که در سنندج برگزار شد، در مادهٔ ۳۰۰۰ متر قهرمان ایران شد و در همان سال به اردوی تیم ملی دعوت شد. چند ماه بعد به مسابقات جهانی مراکش اعزام و موفق به کسب مقام سوم شد. او در مسابقات آموزشگاهی کشور در تهران در رشتهٔ ۳۰۰۰ متر قهرمان کشور شد و برای مسابقات جهانی اسپانیا انتخاب شد اما به دلایلی از پرواز عقب ماند و بعد در مسابقات برترین‌های کشور در سنندج در رشتهٔ ۳۰۰۰ متر مفتخر به کسب مقام قهرمانی کشور شد. او در مسابقات لیگ جوانان باشگاه‌های کشور در اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۱ش در اهواز در رشتهٔ ۱۰۰۰۰ متر آزاد مقام سوم را کسب کرد.

اِشَن مرادی (۱۳۶۴ش)

اِشَن مرادی آبدی در اول خرداد سال ۱۳۶۴ش در شهر تهران از مادری به نام شهره سلطان‌پور اهل



سنندج و پدری اهل تهران به نام فریبرز مرادی آبدی متولد شد. همراه با بازی‌های کودکانه با کتاب و شعر آشنا و در پنج‌سالگی خواندن و نوشتن را از طریق برنامه‌های سوادآموزی تلویزیون ـ که هر روز از تلویزیون در ساعت مشخصی پخش می‌شد ـ آموخت. او به ورزش کاراته هم می‌پرداخت و در نه‌سالگی دارای کمربند سبز و دیپلم کاراته شد. او دبستان را در مدرسهٔ دولتی بیت‌المقدس و راهنمایی و دبیرستان را با قبولی در کنکور سراسری تیزهوشان در

مدارس استعدادهای درخشان (علاّمه حلّی) طی کرد و اکنون دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه شریف تهران است.

در سال ۱۳۷۱ش به طور تصادفی با صفحه و مهرهٔ شطرنج در منزل همسایه آشنا شد و به‌شدت مجذوب این رشته هنری شد. ناگفته نماند که مادر و البته پدر پیش‌تر به این رشته آشنایی داشتند.

مرادی علاقه‌مند به مطالعهٔ ادبیات، فیلم، موسیقی و شعر است و لازم به ذکر است که دو بار در مسابقات بزرگ کتابخوانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مقام سوم و لوح افتخار دریافت کرده است.

عناوین اِلْشن در مسابقات شطرنج به‌اجمال چنین است:

- نفر ششم آموزشگاه‌های تهران(۱۳۷۲ش)؛- نفر دوم کودکان زیر ده سال (اولین دوره برگزاری ۱۳۷۳ش)؛
- نفر دوم نوجوانان زیر دوازده‌سال تهران (۱۳۷۴ش)؛
- قهرمان زیر چهارده‌سال تهران و قهرمان آموزشگاه‌های کشور (۱۳۷۵ش)؛
- قهرمان زیر چهارده‌سال تهران، اولین سفر برون‌مرزی به ارمنستان و مسابقات جهانی فرانسه (۱۹۹۷)؛
- قهرمان زیر چهاده‌سال در اهواز، نایب قهرمان نوجوانان چهارده‌سال آسیا زیر در رشت، و بازی در تیم ملی نوجوانان در ترکیه برای اولین بار (۱۳۷۷ش)؛
- نفر اول زیر پانزده‌سال کشور در سنندج، نفر دوم نوجوانان آسیا، اعزام به ازبکستان و نفر پنجم زیر شانزده‌سال آسیا (در چهارده‌سالگی)، نفر ششم مسابقات قهرمانی بزرگسالان کشور و عضویت در تیم ملی، اعزام به اُکراین در مسابقات نوجوانان زیر شانزده‌سال به عنوان عضو تیم ملی نوجوانان(۱۳۷۸ش)؛
- اعزام به اسپانیا و هند و لبنان در مسابقات باشگاهی بزرگسالان آسیا و دریافت ۵ مدال برنز روی میز در لبنان (۱۳۷۸ش)؛
- نفر سوم ایرانیان حاضر در مسابقات بین‌المللی فجر و انتخاب شدن جزء ۱۰ شطرنج‌باز برتر در حالی که هنوز ۱۴ سال داشت (۱۳۷۸ش)؛
- شرکت در مسابقات سیمولتانه در ایران و بازی با آناتولی کارپف استاد بزرگ و قهرمان چندین سالهٔ اسبق جهان و نفر دوم جهان از کشور روس که نتیجه بازی مساوی شد. نفر ششم قهرمانی بزرگسالان کشور برای بار دوم (۱۳۷۹ش)؛



- عضویت در تیم اعزامی نوجوانان به اکراین و دریافت مدال طلای جهانی برای بار سوم در میز ۱؛ (در همین حال سَرخان گولیف مربی باسابقهٔ آذربایجان به ایران آمد. او در آیندهٔ اِلشن نقش بسیار مؤثری داشت). دعوت به اُردوی تیم ملی بزرگسالان برای اولین بار، نفر هشتم مسابقات نوجوانان جهان در اسپانیا، قهرمانی لیگ ایران با تیم سایپا (۱۳۷۹ش)؛
- مقام دوم در مسابقات انتخابی اعزام به مسابقات آسیایی

در هند، قهرمان بزرگسالان کشور با ۱۰ امتیاز از ۱۱ امتیاز (بالاترین عملکرد بعد از پیروزی انقلاب)، مدال نقره زیر شانزده‌سال در کشور قطر در بازی‌های آسیایی (۱۳۸۰ش)؛
- قهرمانی لیگ کشور با تیم سایپا برای دومین بار علی‌رغم دوری از شطرنج و تمرکز روی دروس، قبولی در دانشگاه شریف، برگزاری یک بازی با ۸ نفر در دانشگاه شریف به طور چشم‌بسته که هر ۸ نفر را برد (۱۳۸۱ش)؛
- نفر سوم بزرگسالان کشور و تهران، کسب اولین نُورم استادی بین‌المللی در جام سایپا، کسب دومین نُورم استاد بین‌المللی در جام کیش، کسب سومین نورم استاد بین‌المللی در مسابقات ایرفلوت مسکو و احراز مقام استاد بین‌المللی در کمتر از شش ماه، سومین قهرمانی لیگ با تیم سایپا تهران (۱۳۸۲ش)؛
- کسب مقام پنجم در مسابقات اُپن بابل جام یادگار شهدای بابل، کسب مقام یازدهم مسابقات جهانی زیر بیست سال در هند که دومین موفقیت تاریخ شطرنج ایران در این رده سنی محسوب می‌شود. قهرمانی لیگ با سایپا برای بار چهارم، حضور با تیم ملی ایران در المپیاد جهانی اسپانیا برای اولین بار کرد. کسب سه نورم استاد بزرگی در تورنمت‌های جام خلیج فارس (دوم) جام کیش (اول) ایرفلوت مسکو و ثبت رکورد در کسب سه نورم پیاپی استاد بزرگی که امید است روزی در کتاب جهانی گنیس ثبت شود (۱۳۸۳ش)؛
- قهرمان جوانان پاریس، کسب مقام سوم تیمی و مقام دوم انفرادی روی میز ۲ در اصفهان (۱۳۸۴ش)؛
- کسب مقام دوم بزرگسالان در پاریس (مسابقات اُپن)، کسب مقام چهارم در مسابقات ZMD آلمان، و حضور در المپیاد جهانی بزرگسالان ایتالیا برای دومین بار (۱۳۸۵ش)؛
- ثبت رکورد سیمولتانه (بازی ۱ نفر با تعداد بیشتر) با ۱۲۰ نفر در دانشگاه شریف به نفع کودکان بی‌سرپرست. در کل تاریخ شطرنج کشور بازی با این تعداد یک رکورد بوده است.
- عضویت در تیم ملی برای اعزام به بازی‌های آسیایی دوحهٔ قطر که برای اولین بار در آسیا برگزار می‌شود. و همچنان مرور می‌کند روز را و شب را.

دیگر ورزشکاران کردستان



شاهو ناصری
فرزند حامد،
متولد ۱۳۶۶ش سنندج؛



فرهاد اولیائی
فرزند محمدسعید،
متولد ۱۳۶۰ش سنندج؛

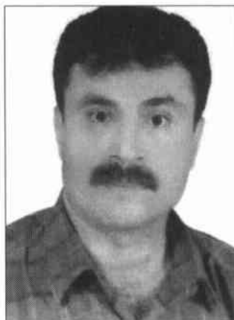


سیروان احمدی
فرزند شمس‌الدین،
متولد ۱۳۶۰ش سنندج؛

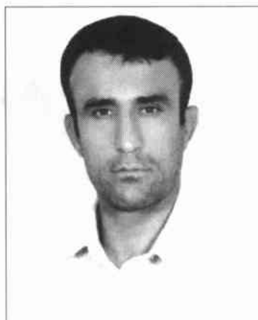
شاهو، فرهاد و سیروان مقام اول قایقرانی آسیا را در سال ۱۳۸۴ش کسب کرده اند.
در ادامه عکس و مشخصات کلی برخی دیگر ورزشکاران دلیر و توانمند کردستان را می‌بینید



حمید سهراب نژاد فرزند ابراهیم، متولد ۱۳۴۸ش درسنندج، بازیکن تیم ملی بسکتبال و داور بین‌المللی بسکتبال.



فرهاد نارنجی عضو تیم ملی بوکس و کسب مقام دوم در مسابقات بین‌المللی دههٔ فجر در تهران، ۱۳۷۱ش.



طاهر باوانی (۱۳۴۳ش) طاهر باوانی مربی بین‌المللی قایق‌رانی.



اسعد محمدپناه فرزند علی، متولد ۱۳۴۹ش؛ عضو تیم ملی بوکس است و کسب مقام اول مسابقات بوکس نیروهای زمینی (۱۳۷۴ش).

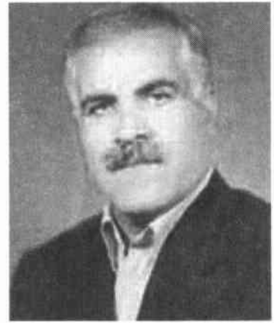


سهیلا چراغی متولد ۱۳۵۱ش؛ رشتهٔ ورزشی: کاراته؛ مربی تیم ملی کاتا (۱۳۸۰ش)، کسب عنوان اول قهرمانی کاتا تیمی مسابقات جام خاورمیانه در اردن (۱۳۸۲ش).



محمدرضا احمدی، متولد ۱۳۵۴ش سنندج؛ فوق لیسانس تربیت بدنی، مربی بین‌المللی والیبال؛ او دورهٔ بین‌المللی داوری والیبال را سال ۱۳۸۴ش طی کرده است.

دیگر پیشکسوتان ورزش در کردستان



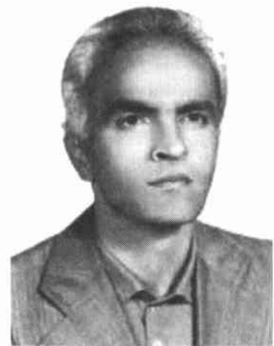
بهمن امانی فرزند یوسف
متولد ۱۳۳۴ش داور
بین‌المللی کشتی.



محمدرؤوف خوش کیفی فرزند محمد،
مربی بین‌المللی والیبال
و پیش کسوت این رشته.



عبدالله آتشبرگ
پیشکسوت، مربی ملی و
داور بین‌المللی بوکس.



عطاءالله علی‌طلب
داور بین‌المللی هندبال.



خسرو مطهری
پیشکسوت، مربی ملی و داور
بین‌المللی بوکس.



فرهاد جعفری، داور درجهٔ ۲
بین‌المللی کشتی.



امیر مینویی
داور بین‌المللی کشتی.



محمدتوفیق قصرسازی، متولد سنندج
۱۳۳۶ش؛ پیش کسوت کاراته (کمربند دان
۶) و دارای مدرک مربی‌گری درجهٔ ۱.



حمیدرضا قربانی
داور بین‌المللی در وزنه‌برداری.

فصل ۵
موسیقی

فصل ۵

بخش اول: تعریف موسیقی

چون هر علمی را تعریف و موضوعی است که ذکر آن در مقدمهٔ کتاب خالی از فایده نیست بنابراین به ذکر مقدمه‌ای مختصر از اقوال قدمای (ایرانی و غیر ایرانی) در تعریف علم و فن موسیقی می‌پردازیم.
ابونصر فارابی در *احصاءالعلوم* می‌نویسد: «موسیقی علم‌شناسی الحان است و شامل دو علم است: علم موسیقی عملی و علم موسیقی نظری».

ابوعلی سینا می‌گوید: «موسیقی علمی است ریاضی که در آن از چگونگی نغمه‌ها، از نظر ملایمت و تنافر و چگونگی زمان‌های بین نغمه‌ها بحث می‌شود تا معلوم گردد که لحن را چگونه باید تعریف کرد».
تعریفی که صفی‌الدین ارموی به دست داده این است که: «لحن شناخته می‌شود از نغمه‌های مختلف به ترتیبی مرتب و محدود که ملایم طبع باشد». و باز از همین شخص در کتاب *شرقیه* چنین تعریف شده: «نغمه صوتی است که ادراک می‌شود از آن تفاوت مقدار ثقل وحدّت آن نغمه بالنسبه به نغمه دیگر».

افلاطون در تعریف موسیقی گوید: «موسیقی یک ناموس اخلاقی است که روح به جهانیان و بال به تفکر، و جهش به تصور و رُبایش به غم و شادی و حیات به همه چیز می‌بخشد».

اگر بخواهیم تعریف دیگری از موسیقی به دست دهیم که دور از تعصب و تعشق و شیفتگی باشد باید بگوییم: «موسیقی صعود اصوات است از سکوت مطلق به‌سوی ارتعاشات پیوستهٔ سریع‌تر تا مراحلی که گوش بتواند درک نسبت و سنجش موزیکی آنها را بنماید. به اعتبار همین نظریه موسیقی قادر است علاوه بر موسیقی بشری و القاء احساسات آن، کلیهٔ اصوات موزیکی حیوانات و طبیعت را تقلید کند».

رقص و شعر و موسیقی با بشر به وجود آمد و انسان از زمانی که پا به عرصهٔ وجود گذاشت و در آغوش طبیعت بدون قید و بند و به طور آزاد مانند حیوانات در ظلمت و جهل و نادانی زندگی می‌کرد. دارای احساسات و عواطف و واجد تأثرات و حالات نفسانی مانند بیم و هراس، امید، غم و شادی، میل و نفرت، و سایر کیفیات درونی بوده است. بشر از مناظر و آتش و واکنش طبیعت و کوه و دشت‌های

سبز و خرّم و رنگ‌های گوناگون بهار فرح‌انگیز و عطر گل‌ها و الحان مطبوع پرندگان و سایر حیوانات و درخشندگی خورشید و ماه و ستارگان و برگ‌های الوان پاییزی تأثیر می‌پذیرد و روح آدمی دارای انبساط و وجد و شوق می‌شود و از صدای گوش‌خراش رعد و برق و صاعقه و حیوانات مهیب و عظیم‌الجثه وحشت و انزجار و بیم و هراس برمی‌دارد.

عواطف و احساسات و ادراکات و مکنونات باطنی‌اش از عوامل یاد شده تأثیر می‌پذیرد در نتیجه موسیقی شادی‌بخش و حزن‌انگیز در وجود او مُترسِّم و نقش‌پذیر می‌گردد و به صورت‌های گوناگون بروز می‌کند.

بعدها بر اثر احساس ذوق یا اندوه از به‌هم زدن کف دست‌ها یا بر روی ران کوبیدن و بر پیشانی زدن احساس نیاز ساز می‌نماید. رفته‌رفته از دمیدن و فوت‌کردن بر روی پوست نازک و برگ درختان و ایجاد صداهایی از آن و بعدها از شاخ حیوانات و نی تو خالی به ساخت سازهای بادی دست می‌یابد و بوق و نی را اختراع می‌کند و از مهارکردن پوست نازک حیوانات بر روی سفال‌های ساخت خود انواع دایره‌ها و طبل‌ها و سازهای ضربی را در طول زمان می‌سازد. در کتاب پهلوی *ایاتکا زریران* عبارتی بدین مضمون که تمام لشکریانی که به کاخ ویشتاسب احضار شدند به صدای نای و تنبک صف‌آرایی کردند، وجود دارد. همچنین در بالای آرامگاه اردشیر سوم یک شیپور بلند یا کرنا به طول بیش از یک متر از فلز به دست آمده و در موزهٔ تخت جمشید نگاهداری می‌شود، قطر دهنهٔ تنگ آن ۵ سانتی‌متر و دهنهٔ دیگر آن ۵۰ سانتی‌متر است.

نقاره زدن یا نوبت زدن با آلات و ادوات مختلف از یادگارهای قدیم ایران است که طلوع و غروب خورشید را با آن استقبال و بدرقه می‌کردند. در دورهٔ هخامنشی به طور کلی دو نوع اسباب و آلات موسیقی (بزمی و رزمی) داشته اند که نوبت زدن صبح و شام و مواقع ماتم و سرور و اعیاد و فتح و جنگ و دیگر تشریفات می‌نواخته اند از قبیل شیپور، نی، بربط، تنبک، کوس، کرنا، سورنا، طبل، دهل، جام، جلجل، تبیره، خرمهره، دَمامه، خم، گاودم، ناقوس و سنج.

فردوسی شاعر حماسه‌سرا هر یک از این آلات را در شعر شاهنامه آورده است:

دلیران نترسند از آواز کوس — که آنجا دو چوبست و یکپاره پوست

خروش آمد و نالهٔ کرنای — برفتند گردانِ لشکر زجای

بزد مهره بر جام بر پشت پیل — وزو بر شد آواز بر چند میل

جلاجل زنان از صداهای زنگ — برآورد خون از دل پاره‌سنگ

یا:

چون فاختهٔ دلبر برتر پرد از عرعر — گویی که به زیر پر بربسته یکی جلجل

امیر معزی

و:

تبیره‌زن بزد طبل نخستین — شتربانان همی بندند محمل

امیر منوچهری

و:

بفرمود تا در برش گاو دم — زدند و ببستند رویینه خم

فردوسی

دمامه در دمیدند از پگاهی   روان گشتند چون دریا سپاهی

نزاری قهستانی

ز بس نالهٔ بوق و کوس و درای   همی آسمان اندر آمد زجای

فردوسی

این تعاریف بر مبنای سیر موسیقی در دوران پیش از اسلام است و از زمانی که سلسلهٔ ساسانی به دست اعراب برچیده شد. ایرانیان نه از سرودن شعر دست کشیدند و نه موسیقی خود را فراموش کردند بلکه توانستند تلفیقی از شعر و موسیقی را هم چنان حفظ کنند و در محافل و مجالس خود آن را بروز دهند. پس از تشکیل حکومت عباسیان و ایجاد شکوه و جلال دربار و هنرهای زیبا و به تقلید از شاهان ایران بازار هنرهای زیبا از قبیل خط و نقاشی و شعر و موسیقی گرم شد و هنرمندان ایرانی رشتهٔ اتحاد ذوقی خود را باز یافتند.

اشعار قدیم ایران نزد تاریخ‌نویسان و ادیبان به فهلویات (پهلویات) معروف است، گویا به این مناسبت باشد که به زبان محلی پهلوی با وزنی مخصوص سروده می‌شده و نوشته اند که اورامن (جمع آن اورامنان) یا اورامنه لحنی بوده مخصوص پارسیان و شعر آن به زبان پهلوی بوده و این نوع اشعار را با آهنگ اورامن، فهلویات می‌گفته اند. شمس قیس رازی مؤلف کتاب *المعجم فی معاییر اشعارالعجم* مکرر در کتاب خود از فهلویات نام می‌برد، مخصوصاً در بحر مشاکل که از بحور مخصوص زبان فارسی است و می‌گوید: «اهل همدان و زنگان و عامهٔ شعرای فارس و عراق مایل به سرودن و خواندن این نوع اشعار هستند.» تاریخ به ما می‌گوید که در ایام ساسانی‌ها شخصی در شهر اورامان پیدا شد که اشعاری با آهنگ و لحنی مخصوص ساخت و این اشعار و مقام و نوا بر اثر جذابیت، نفوذ و گسترش زیادی پیدا کرد، باربد و نکیسا و دیگر نواگران و موسیقی‌دانانِ آن عهد از آن بهره گرفتند و بدو تأسّی نمودند و این نوع نغمه و آهنگ را، اورامنی یا اورامانی خواندند، چنان که شمس قیس رازی در بحر مشاکل می‌نویسد: «این وزن خوش‌ترین وزن‌های فهلویات است که ملحونات آن را اورامنان خوانند» و در بحر مشاکل می‌نویسد: «کافه اهل عراق را از عالِم و عامی و وضیع و شریف به انشاد آن مشعوف یافتم و هیچ‌چیز در آن‌ها اثر نمی‌کند که:

لحن اورامن و بیت پهلوی   زخمه رود و سماع خسروی

شاعر دیگری گفته است:

بلند آهنگ اورامن به هر گلزار و هر گلشن   به هر بازار و هر برزن به هر کاخ و به هر منظر».

موسیقی‌دانان ایرانی از اوایل اسلام

موسیقی‌دانان ایرانی از اوایل اسلام تا زمان مغول این کسان اند:

ـ ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۳۲۰ ـ۲۵۱ق)

- ابونصر محمد بن محمد فارابی (۳۳۹ ـ۲۵۹ق)
- ابوعبدالله محمد بن کاتب خوارزمی، از دانشمندان سدهٔ چهارم هجری است و از مؤلفان کتاب‌های موسیقی به‌شمار می‌آید؛
- ابوعلی حسین بن عبدالله سینا (۴۲۸ ـ۳۷۰ق)؛
- ابوالحسن حسین بن طاهر بن زیله اصفهانی؛
- ابوالحسن بهمنیار؛
- ابوالوفای بوزجانی؛
- ابوریحان بیرونی؛
- حکیم عمر خیام؛
- امام فخرالدین طبرستانی؛
- ابو جعفر حکیم بن احوص سغدی سمرقندی.

عصر مغول عصر رکود شعر و موسیقی و ذوق و نشاط بود. از بانیان سماع و وجد و پایکوبی و سرود در این دوره مولانا جلال‌الدین را می‌توان نام برد که اشعارش سراسر مشحون از ذوق و سرور و تأثر و حزن است که هر یک در حدّ خود از ترنم و لحن و آهنگ مخصوصی حکایت دارد. دورهٔ صفویان از نشاط و سرور خبری نیست و کلیهٔ اشعار و آلات موسیقی در خدمت نهضت مذهبی تشیع در آمد و در مراسم عزاداری از آن‌ها استفاده می‌شد.[1]

از نوازندگان دورهٔ صفوی استاد شهسوار چهار تاری، استاد معصوم کمانچه‌ای، حافظ احمد قزوینی، حافظ جلاجل باخزری، و تعدادی دیگر را می‌توان نام برد.

شاه عباس شعر می‌گفت و نقاشی می‌کرد و ساز می‌زد و تصنیف و آهنگ می‌ساخت، به فن موسیقی و رموز آن واقف بود. خوانندگان ممتاز و نوازندگان ماهر را عزیز و گرامی می‌داشت و استادان موسیقی را که در زمان اسلاف وی روزگار خوشی نداشتند به حمایت و توجه خود دلگرم کرد و برای هنر آنان اهمیت و اعتبار قایل بود، در زمان او موسیقی‌دانان و خوانندگان بزرگ و نوازندگان ماهر و زبردستی ظهور کردند که جمعی از آنان را آقای نصرالله فلسفی در جلد دوم کتاب خود *زندگانی شاه عباس* تحت عنوان «شاهی و نوازندگی» آورده است.

تاریخچهٔ مراسم عزاداری در ایران

عزاداری شیعیان برای خاندان نبوت و امامان و شهدای کربلا و نمایش عزاداری به‌صورت دسته‌گردانی و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در دههٔ اول محرم زمانی در ایران شروع شد که آل بویه بر بخش بزرگی از ایران و عراق عرب دست یافتند. در اواسط سدهٔ چهارم هجری بزرگ‌ترین دولت ایران پس از اسلام را تشکیل دادند. آل بویه شیعه بودند و مذهب شیعه را تقویت کردند و توسعه دادند عضدالدوله بر بغداد مسلط شد.

---

۱. از ص ۵۰ تا ۳۵۰ *تاریخ موسیقی ایران*: حسن مشحون.

معزالدوله اولین کسی بود که در بغداد مراسم تعزیهٔ حضرت سیدالشهداء را ترتیب داد و دسته راه انداخت که به سینه‌زنی پرداختند و اشعار و مرثیه‌ها در مدح امامان سرودند. یکی از سنت‌های باستان که در حفظ موسیقی ملی تأثیر بسزایی داشت نقاره‌زنی بود که تا سال‌های پایان دولت قاجار دوام داشت و پس از معمول شدن موزیک نظامی از رونق افتاد.

نادرشاه به اهل هنر و موسیقی توجه چندانی نداشت. کریم‌خان زند با این‌که از علم بهرهٔ کافی نبرده بود اما علما و هنرمندان را گرامی می‌داشت و در تشویق اهل هنر و صنایع کوشش می‌کرد. در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه تا حدودی موسیقی و هنر رو به توسعه نهاد و خانواده‌های مُرَفَّه، زنان و فرزندان خود را به یادگیری و نوازندگی یکی از سازها تشویق می‌کردند. تاریخچهٔ تنظیم موسیقی ایران در هفت دستگاه در زمان محمدشاه و ناصرالدین‌شاه ملاک عمل خوانندگی و نوازندگی و تعلیم استادان موسیقی قرار گرفت. دلبستگی شاهان قاجار به خوانندگی مذهبی و توجه به روضه‌خوانی و تعزیه و مدح و نوحه و اذان و مناجات بسیار بود. ناصرالدین‌شاه دوران حکومت خود به تفریح و عیش و عشرت درباری اکتفا کرد و رامشگران و آوازخوانان و نوازندگان درباری، او را همیشه سرگرم می‌کردند. در دوران قاجاریه نوازندگانی در رشته‌های مختلف ظهور کردند.

در زمان کریم‌خان زند از شخصی به نام پری‌خان و در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار از نوازنده‌ای به‌نام چالانچی‌خان و در دورهٔ محمدشاه از زهره و مینا منیر نام برده اند.

در دوره ناصرالدین شاه ملا عبدالجواد خراسانی، ریاضی‌دان معروف مقیم اصفهان تار خوب می‌نواخت. در این دورهٔ نوازندگان را «عملهٔ طرب» می‌نامیدند.

در دورهٔ قاجار موسیقی درباری دو قسمت بود: یکی مخصوص سلام‌های رسمی و عیدها و جشن‌ها و دیگری آنچه در مجالس خصوصی نواخته می‌شد. نوازندگانی که در طول پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه در دربار رفت و آمد داشتند عبارت بودند از: آقا علی‌اکبر، آقا غلام‌حسین و میرزا عبدالله نوازندگان تار، محمدصادق‌خان نوازنده سنتور، دوست‌علی معیرالممالک نوهٔ ناصرالدین شاه نوازنده کمانچه. هم او می‌نویسد که برخی نوازندگان چون جوادخان قزوینی و اسمعیل‌خان (کمانچه نواز) سردارالملک (سنتور نواز) آقا غلام‌حسین (تار زن) و حاجی حکیم (آواز خوان) قبل از خواب در خوابگاه ناصرالدین شاه نوازندگی و خوانندگی می‌کردند و نقیب‌الممالک هم داستان‌سرایی می‌کرد.

روح‌الله خالقی می‌نویسد: «در مسافرت‌های ییلاقی خانوادهٔ پدری به باغ شمیران، میرزا رحیم (کمانچه) میرزا غلامرضا (تار) نیز همراه آنان بودند و سیدحسین قراب هم تصنیف‌های عارف قزوینی را می‌خواند.[۱]»

مشهورترین نوازندگان تار

- آقا علی‌اکبر فراهانی هنرمند دورهٔ ناصری سه پسر داشت.
- میرزا حسن که تار و سه‌تار می‌نواخت و در جوانی درگذشت.

---

۱. تلفیقی از کتاب *تاریخ موسیقی ایران* و *ایران‌شهر* ج ۱، *نشریهٔ کمیسیون ملی یونسکو*، شمارهٔ ۲۲ ص ۸۳۷ به بعد.

ـ میرزا عبدالله و میرزا حسین‌قلی.
ـ میرزا عبدالله به فرا گرفتن سه‌تار پرداخت.
ـ اسمعیل قهرمانی متولد ۱۲۸۵ق تفنگدار ناصرالدین شاه نزد میرزا عبدالله به فراگرفتن ردیف او پرداخت..

میرزا عبدالله دو دختر و دو پسر داشت که همگی سه‌تار می‌نواختند، پسر بزرگترش جواد عبادی بود و فرزند کوچک‌تر احمد عبادی که از خواهر خود (مولود) تعلیم موسیقی گرفت و از نوازندگان مشهور سه‌تار گشت.

فرزند دیگر آقا علی‌اکبر، آقا حسین‌علی بود که نزد میرزا عبدالله برادرش و سپس نزد عمویش آقا غلامحسین به نواختن تار پرداخت و در این فن استاد کامل شد. او به همراه باقرخان رامشگر و اسدالله خان نوازندهٔ تار و سنتور و سیداحمدخان آوازخوان و محمدباقر ضرب‌گیر برای پرکردن صفحهٔ گرامافون به پاریس رفت که برخی از صفحه‌هایش بر جای مانده است.

سنتورنوازان قدیمی

سنتورنوازان قدیمی عبارت اند از: استاد سماع حضور و پسرش حبیب سماع حضور و محمدصادق‌خان سرورالملک و علی‌اکبر شاهی.

سازندگان مشهور آلات موسیقی

سازندگان مشهور آلات موسیقی در گذشته عبارت بودند از: استاد فرج‌الله در ساختن تار و کمانچه، زادور ارمنی و یحیی قدیم در ساختن سه‌تار. از دیگر سازندگان ساز حاج محمدکریم‌خان در ساختن تار و سه تار و سنتور و کمانچه، حاج طاهر در ساختن سه تار و کمانچه، غلامحسین‌خان در ساختن تار و سیدجلال در ساختن سه تار مهارت داشته اند.

نوازندگان ویولن در عهد ناصری

نوازندگان ویولن در عهد ناصری عبارت بودند از: تقی دانشور (اعلم‌السلطان)، حسین‌خان اسمعیل‌زاده، میرزا عبدالله، و جهانگیر مراد (حسام‌السلطنه).

نوازندگان فلوت و قره‌نی

نوازندگان فلوت و قره‌نی: از کسانی که در دارالفنون با فلوت آشنا شدند می‌توان علی‌اکبرخان را نام برد. شاگرد او یعقوب‌خان رشتی نیز نوازندهٔ فلوت بود. از نوازندگان قره‌نی می‌توان از شاه‌میری و قلی‌خان یاور یاد کرد.[۱]

---

۱. همان کتاب.

فصل ۵

بخش دوم: تاریخچهٔ موسیقی کردستان

مردم کرد اصالتاً به شادی و سرور علاقهٔ مفرطی داشته اند. از هر جا صدای ساز و دهلی به‌گوش می‌رسید، اغلب زنان و کودکان و جوانان بدون دعوت بدان جا شتافته در حیاط آن خانه که ساز و دهل نواخته می‌شد، جمع می‌شدند یا با اجازهٔ صاحب‌خانه‌های اطراف به پشت بام‌ها رفته، بر لب بام مشرف به مراسم عروسی می‌نشستند و تماشا می‌کردند.

وسایل طرب دو نوع بود: یکی ساز و دهل که ساز در اوایل «دوزله» بود که امروز هم موجود است و به نام یک ساز قدیم گاهی خودنمایی می‌کند. و با دو نی به شکل فلوت درست می‌کردند و کنار هم قرار می‌دادند و با موم به‌هم می‌چسبانیدند و در دهنهٔ هر دو می‌دمیدند. دهل‌زن‌ها گاهی دو نفر بودند هر گاه یکی خسته می‌شد دیگری دهل را می‌گرفت و می‌نواخت. رقص کردی عبارت از چوبی بود در انواع مختلف مقام‌ها (گه‌ریان، خانه میری، چه‌پی، سێ‌جار، هه‌ر زاڵێ، فه‌تاح پاشایی) که در همهٔ این مقام‌ها افراد دست یکدیگر را می‌گرفتند و در کنار هم با یک آهنگ، حرکات را انجام می‌دادند. آنکه دستمال به دست و در آغاز صف قرار می‌گرفت «سه‌رچوپی کێش» گفته می‌شد، این شخص سعی می‌کرد با حرکات مخصوص خودنمایی و جلب‌توجه کند. نزدیکان آن شخص به پاس احترام و بزرگداشت او پیش می‌آمدند و مقداری پول به عنوان «شاواش» به مطرب می‌دادند و او با صدای بلند نام صاحب بخشش را بر زبان می‌آورد و می‌گفت: «ماڵی ئاوا...».

رقص دیگر «هه‌ر زاڵێ» بود که در آن بعد از وارد کردن عروس به خانهٔ شوهر به پشت‌بام می‌رفتند و با خواندن دسته‌جمعی شعر:

هه‌ر زاڵێ براکه‌م هه‌ر زاڵێ   هه‌ر زاڵ چه‌تره و له ماڵی[۱]

به رقص و پایکوبی ادامه می‌دادند.

دستهٔ دیگری از نوازندگان بودند که با سازهای ملایم مردم را سرگرم می‌کردند که عبارت بود از

۱. هه‌رزاڵ = هه‌رزه‌ل (کپر و آلاچیغی که در آبان‌ماه کلیمی‌ها در خانه‌ها و کنیسه‌های خود برای دعای نزول باران می‌سازند).

دو نفر که یکی تار و دیگری کمانچه یا ویولن می‌نواخت. برنامهٔ این دسته غالباً در میان زنان در اتاق یا در حیاط انجام می‌گرفت. پولی که بابت شاواش به مطرب‌ها داده می‌شد اگر زیاد بود به همان راضی می‌شدند و اگر کمتر از حد رضایت آن‌ها بود از صاحب عروسی مقدار دیگری می‌گرفتند. در هفتاد تا صد سال قبل مسلم و علی‌جان از معرَوف‌ترین گروه‌های دونفره بودند. مسلم آبله‌روی نابینا کمانچه و علی‌جان ویولن می‌نواخت و هر دو آواز می‌خواندند.

خانواده‌های فقیر که توانایی دعوت مطرب عمده نداشتند، از دستهٔ مطرب دوزله و دایره یا دایره و آوازخوان استفاده می‌کردند. ترکیب رقص «هه‌ڵپه‌ڕکێ» گاهی به صورت «گه‌نم و جۆ» بود، یعنی یک مرد و یک زن دست یکدیگر را می‌گرفتند و می‌رقصیدند و طوری در کنار هم قرار می‌گرفتند که محرمیت رعایت شود.

خانواده‌های مؤمن و روحانی در مراسم عروسی فقط به دادن ناهار اکتفا می‌کردند و شخص نابینایی را که صوت خوشی داشت دعوت می‌کردند تا در میان زنان بنشیند و آنها را با صوت دلنشین خود خوشحال کند.

نوازندگان و آوازخوانان دیگری هم بودند که به منازل اعیان و اشراف دعوت می‌شدند و در شادی و عروسی آنها را سرگرم می‌کردند این‌ها را مطرب خصوصی می‌نامیدند. حاجی ئافه‌زی (آقا فیض‌الله) تارزن و آوازخوان یکی از آن‌ها بوده و گویا صفحاتی برای گرامافون از صدایش ضبط شده است.

قبل از سیدعلی‌اصغر، استاد حبیب سرّاج که صوتی بسیار جذاب و دلنشین داشته در سنندج مشهور بوده است. او با حنجره‌ای صاف و رسا و صدایی بلند، آواز می‌خوانده و مردم را شاد می‌کرده و آنان به تحسین وا می‌داشته است. قدیمی‌ها می‌گفتند سیدعلی‌اصغر مقلّد او بود. اینان مطرب نبودند و از ارج و احترام خاصی در میان مردم برخوردار بودند. اینان فقط برای خوشحال کردن عده‌ای که در مجالسی وزین و خاص شرکت داشتند، آواز می‌خواندند. احمد دباغچی یکی از آوازخوان‌های خوب بود که با دستگاه‌های موسیقی آشنایی داشت.

موسیقی در اورامان

سرود و آواز و ترانه و دمساز از دیرباز در مناطق وسیع و مختلف کردستان با خون و گوشت و پوست مردم عجین بوده و هست. هنگامی که جوانی بر قلهٔ کوهی می‌نشست یا چوپانی در دامنه‌های سرسبز و پربرف کوه‌های سر به فلک کشیده در کنار رمه‌اش لم داده و به استراحت مشغول می‌شده، نوای دلکش سر می‌داده و شور و حال احساسات خود را در آن مناظر رنگین و دلفریب طبیعت در قالب کلماتی که آهنگ آن متناسب با محل زندگی‌اش بود، پیاده می‌کرد که به راستی موجب شگفتی و تحسین بود.

چوپانان عموماً نی یا نی‌لبک داشتند که با نواختن آن اشتهای گوسفندان را در خوردن علف دو چندان می‌کردند. هر منطقه از کردستان لحن و ترانهٔ مخصوص به خود دارد. مردمان مناطق اورامان ـ که از کوه‌های پرعلف و جنگلی سر به فلک کشیده با درّه‌های عمیق و چشمه‌سارها و رودخانه‌های پرآب و مزارع و باغ‌های انار و گردو و دیگر درختان جنگلی تشکیل شده ـ با روحیهٔ آزاد مخصوص کوهستان و آوازهایی ویژهٔ محل زندگانی خود در خانه‌هایی سنگ‌چین که فقط خاص این مناطق است، به سر

می‌برند. هر یک از این آوازها با ملودی رایج در موسیقی اورامان به محلی و به مناسبتی، در مراسم و شرایطی خاص اجرا می‌شود که مدوّن بودن و قدمت آن‌ها را ثابت می‌کند.

هر یک از این آوازها شرایط خاصی و موقع مناسبی و محلی مخصوص به خود اجرا و خوانده می‌شد. «**سیاچمانه**» آهنگی است محزون و دلنواز و عاطفی که حاوی سوز و شور و حال و گله و شکوه و شکایت از بی‌مهری و سنگ‌دلی محبوب سیاه‌چشمی است که دین و دل خواننده را به تاراج برده و او را وادار ساخته است تا غایبانه در فضای روح‌بخش سراسر سکوت کوهستان بر رفیع‌ترین دامنه‌های سرسبز معطّر مشرف بر درّه و رودخانه، نوای شورانگیز و جگرسوز خود را سر دهد و از دست دوست سنگ‌دل و بی‌اعتنای او شکوه کند. یا عارف و اهل دلی که ریاضت‌ها دیده و چلّه‌ها کشیده، محرومیت‌ها بر خود هموار کرده و نیمه‌های شب که جهانیان در آرامش و خواب اند، چشم و قلب بیدار به نماز و نیایش پرداخته، در اثر این که عطف توجهی بدو نشده و گوشهٔ چشمی بدو ننموده اند با این نوای حزین و سوزناک، جگر خراشیده‌اش را نمک می‌پاشد.

آواز دیگری که «ده‌ره‌یی یا ده‌ره‌یانه» نام گرفته چنان که از نام آن پیداست در درّه و سطوح پایین‌تر از کوهستان خوانده می‌شود. این ملودی هم در وصف معشوق و مطلوب است. ممکن است جوانی در وصف قد و بالا و رخسار و شمایل و کبک‌خرامی و اعتدال و بی‌اعتنایی دلدار و معشوق خود نوا سر دهد، یا مریدی که در مرز سنّ پنجاه سال و بالاتر قرار دارد، با سوز عارفانه و با محتوایی از دین و دیانت و عشق حقیقی با کلماتی رنگین و دلنشین، مراد و محبوب خود را وصف و نوازش کند.

«به‌رزه چڕ» مفهومی است از بانگ بلند و فریاد در کوهستان. معمولاً جوانی که قدرت جسمی و علاقه به صخره‌پیمایی و صعود بر قلل مرتفع کوهستان را داشته باشد و همچون شاهباز بلندپروازی در چنان جایی قرار گرفته باشد، برای توجه دادن پایینیان ـ که نوعی خودنمایی در آن متصوّر است ـ چنان صدایش را بلند می‌کند که از دورترین نقطهٔ اطراف صدایش شنیده شود. او در چنین جایی شعر، آواز، و ترانه‌ای را هر چه رساتر و رفیع‌تر سر می‌دهد و مکنونات قلبی خود را بر پهنهٔ دشت و کوهسار می‌گستراند.

نوع دیگری از آواز مناطق اورامان که به راستی خاص این منطقه است و از این‌جا به دیگر مناطق سرایت و رسوخ کرده است، «سۆز» یا «هۆره» است و آن اشعاری است که غالباً از سوز درون درویشی یا مریدی سرچشمه می‌گیرد که در وصف شیخ و مراد و مطلوب بر زبان جاری می‌شود و نیز ترنّم اشعار عارفانه است که از سوز دل عارفی آگاه در وصف و ثنای محمد مصطفی(ص) برمی‌خیزد. به مصداق «سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند»، سۆز و هۆره تأثیر عمیقی دارد، که وصف‌ناپذیر است.

آهنگ سۆز و هۆره را زنان داغدیده در مجالس عزا و نیز بر سر قبر عزیزی از دست رفته اجرا می‌کنند. گاهی بیان اشعار، قدمت و اصالتی دارد و گاهی ساخته و پرداخته خود عزادار جگرسوخته است و بعضاً چنان تأثّرآور و رقّت‌زا خوانده می‌شود که اشک دیگر حاضران را جاری می‌سازد.

با توجه به اهمیت موسیقی در اورامان اگر از قدمت اورامان و اصالت موسیقی و نغمات آن قدری سخن بگوییم راه گزافه نرفته‌ایم.

جغرافی‌نویسان عربی و ایرانی، کردستانِ حالیهٔ ایران را به دو بخش تقسیم کرده اند؛ ناحیهٔ شمالی شامل

فلات‌های مرتفع که سرچشمه سفیدرود است و ناحیهٔ جنوبی سرچشمهٔ گاورود یا سیروان است. قسمت جنوبی بر خلاف ناحیهٔ شمالی دارای ناهمواری‌های بسیار و رودهایی است که در آن جریان دارند. هر یک از این رودها درّه‌ها و تنگه‌های ژرف و مخوفی را تشکیل داده و در آن‌ها جریان دارد. قلّه‌های رفیع این کوه‌ها همیشه پر برف است. غالب این کوهها دارای جنگل است و راه‌هایی که در این محل وجود دارد سخت و ناهموار و غیر قابل عبور است.

اورامانات شامل اورامان تخت و اورامان لهون است در این بخش قرار دارد که که شرح مفصّل آنها در فرهنگ جغرافیایی ایران بخش سیاسی نوشته مسعود کیهان آمده و در لغت‌نامه دهخدا تکرار شده است.

در فرهنگ‌ها از واژهٔ اورامان به این شکل یاد شده است: «اَور» در زبان پهلوی به معنی گرمی آفتاب و آتش و «مان» به معنی خانه و مسکن است. فردوسی می‌فرماید: «همه پادشاهید برمان خویش/ نگهبان مرز و نگهبان کیش». و منوچهری می‌گوید: «تا در این باغ و در این خان و در این مان منند/ دارم اندر سرشان سبز کشیده سَلَبی».

طبق این شواهد می‌توان اورامان را خانهٔ آتش یا آتشگاه نامید.

اشعار قدیم ایرانیان نزد تاریخ نویسان و ادیبان به فهلویات (پهلویات) معروف است و نوشته اند که اورامن جمع آن اورامنان یا اورامنه لحنی بوده مخصوص پارسیان و شعر آن به زبان پهلوی در بحر هزج مسدّس محذوف یعنی هر مصراع به وزن مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیل سروده شده است.[۱]

تاریخ به ما می‌گوید: در روزگار ساسانی‌ها شخصی در اورامان پیدا شد که اشعاری را با آهنگ و لحنی مخصوص ساخت و این اشعار و نوا بر اثر جذابیت، نفوذ و گسترش زیاد پیدا کرد. تا بار بد و نکیسا و دیگر خُنیاگران و موسیقی‌دانان آن عهد از آن بهره گرفتند و به آن تأسّی کردند. این نغمه و آهنگ را اورامنی یا اورامانی خواندند.

شمس قیس رازی مؤلف *المعجم فی معاییر اشعار العجم* مکّرر در کتاب خود از فهلویات نام می‌برد. مخصوصاً در بحر مشاکل از بحور مخصوص زبان فارسی می‌گوید: «اَهْل همدان و زنگان و عامّهٔ شعرای فارس و عراق از عالِم و عامی، وضیع و شریف مایل به سرودن و خواندن این نوع اشعار و مشعوف به انشاء آن هستند و هیچ چیز در آن‌ها اثر نمی‌کند» که:

لحن اورامن و بیت پهلوی　　زخمهٔ رود و سماع خسروی

و نیز این بیت مایل نهاوندی:

بلند آهنگ اورامن بهر گلزار و هر گلشن　　به هر بازار و هر برزن بهر کاخ و بهر منظر

یا این بیت فتحعلی‌خان صبا:

سنان تهْمتَن در چشمشان مژگان تهمینه　　غریو اهرمن در گوششان آهنگ اورامن

شهر اورامان و کلمهٔ اورامن در زمان ساسانی‌ها برای مردم جبال محلی ناشناخته نبوده است. به علّت صعوبت و سختی راه و قرار گرفتن در میان کوه‌ها و صخره‌های سر به فلک کشیده، آمدورفت به آنجا

---

۱. *لغت‌نامه*، ذیل کلمات اورامان. اورامن.

بسیار کم صورت می‌گرفته است. این نکته را هم مردم آن زمان‌ها می‌دانستند که اسکندر مقدونی در آن جا زندانی بنا کرده و کسانی که مورد غضب وی قرار می‌گرفتند، بدان جا می‌فرستاده است. چنان که فردوسی در *شاهنامه* آورده است:

سکندر به هر کس غضب در گشود حواله به زندان اورمن نمود

معلوم می‌شود، اشخاص زندانی شده در اورامان شعر و آهنگ مخصوص را در آن جا به کرّات شنیده و یاد گرفته اند. چنان که بعد از استخلاص و رفتن به محل خود، شعر و آهنگ را با خود به ارمغان برده اند یا مأمورینی که مجرمین و زندانیان را به آن جا برده اند شعر و آهنگ مورد نظر را آموخته اند و به ولایات خود انتقال داده اند. بنا بر آنچه گفته شد، دو بیتی که به لغت پهلوی بود و با لحن اورامانی خوانده می‌شد، مقبول عامه بود و اشعار بابا طاهر از نوع دو بیتی به لغت پهلوی است.[۱]

در زمان عباسیان تمدن و هنر ایرانی در بغداد به اوج خود رسید و خلفای عباسی خصوصاً هارون‌الرشید و مأمون برای تألیف و ترجمهٔ کتب به وسیلهٔ دانشمندان زردشتی و مسیحی و یهودی و هندی از بذل هیچ بخشش و تشویقی دریغ نمی‌کردند. آنان موسیقی‌دانان را نیز مورد توجه خاص قرار می‌دادند. چنان‌که موسیقی‌دانان و دانشمندان و رامشگران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی چون ابراهیم بن ماهان ارگانی (ارجانی) معروف به موصلی و فرزندش اسحق و وابستگان این خاندان و دیگر هنرمندان موسیقی مجالس سرور خلفای عباسی را اداره می‌کردند. حماد نیز از موسیقی‌دانان معروف خاندان موصلی است که موسیقی را از پدرش اسحق فرا گرفت. ابوالحسن علی بن نافع ملقب به زریاب و معروف به بصری از موسیقی‌دانان بزرگ ایرانی‌نژاد بود که این هنر را در بغداد از اسحق فرا گرفت.[۲]

در دیگر مناطق مطابق ذوق و سلیقهٔ محلی در موقعیت‌های مختلف، ابیات و اشعاری که سینه به سینه نگهداری شده با صوت‌های دلنشین خوانده می‌شود. این موقعیت‌ها ممکن است عزاداری، دِرُوِیِ گیاهان و علف‌های خوراک دام‌ها از قبیل شبدر و یونجه و دیگر گیاهان، یا خرمن‌کوبی و مراسم عروسی باشد.

در منطقهٔ مهاباد، سردشت، پیرانشهر، اشنویه، و نقده تا کردستان عراق ترانه‌هایی به نام‌های حه‌یران، گه‌لۆ و به‌یت، رواج دارد که هر کدام در جای خود جالب و قابل تعریف است.

خواندن اشعار مذهبی همراه با نواختن دف در کلیهٔ مناطق کردستان در جشن‌ها و اعیاد مذهبی همگونی و همسانی دارد و تنها خوانندهٔ اشعار و نوازنده دف است که تغییر می‌کند.

چه بهتر که بدانیم، موصل مطابق اَعلام المنجد دارای ده بخش موصل، شوره، عمادیه، دهوک، سنجار، زاخو، عقره، شیخان، تلعفر، الحضر و چهار ناحیهٔ حمدانیه (قره‌قوش) تلکیف، بعشیقه، و حمید بوده در عصر مروان «عاصمهٔ الجزیره» و در عهد عباسی «دیار ربیعه» گفته می‌شده، بخشی از کردستان آن زمان بوده است و ابراهیم و اسحق و حماد موصلی هم کرد بوده و آهنگ اورامان را خوش داشته اند.[۳]

---

۱. *المعجم فی معاییر اشعار العجم.*

۲. *ایرانشهر*، جلد ۱، ص ۸۵۰ به بعد.

۳. *اعلام المنجد* ذیل «موصل».

سیدعلی‌اصغر کردستانی (۱۲۶۰ـ ۱۳۱۵ش)



سیدعلی‌اصغر کردستانی در سال ۱۲۶۰ش در روستای صلوات‌آباد در نزدیکی سنندج به دنیا آمد. پدرش سیدنظام‌الدین که از سادات معروف منطقه و فرد دین‌دار و پرهیزکاری بود، فرزند را از نوجوانی به مکتب یکی از مشایخ بزرگ دینی سنندج فرستاد و علی‌اصغر پس از چند سال تلمذ در آن مکتب در قرائت قرآن به استادی رسید و به خاطر صدای خوش و رسایی که داشت، شهرت و آوازه‌اش از زادگاه و سرزمین مادری‌اش فراتر رفت.

صفای باطن و فروتنی سیدعلی‌اصغر، افزون بر حُسن و موهبت خدادادی صدایش، دل‌های مشتاقان بی‌شماری را تسخیر کرد و از آن‌جا که انسانی بی‌تکبر و بخشنده بود و نغمه‌های روحپرورش را بی‌دریغ نثار دوستداران می‌کرد، دیری نپایید که به محافل انس و به‌ویژه مجالس خوانین و بزرگان کردستان راه یافت. در همین محافل و مجالس بود که شیفتگان بسیاری را در حلقهٔ ارادت خویش در آورد. او آنگاه به تشویق میرزا ابراهیم‌خان (سردار اعظم) فرزند میرزا یوسف مشیردیوان، به تهران رفت و صفحاتی را ضبط کرد.

دربارهٔ چگونگی سفر او به تهران و آشنایی‌اش با ردیف دستگاهی موسیقی ایرانی، اطلاعات دقیق و مستندی در دست نیست و آنچه تا کنون در این مورد نوشته شده، بیشتر مبتنی بر خاطرات پراکندهٔ نزدیکان او و نیز حدس و گمان‌های مطلّعان موسیقی بوده است. آقای عباس کمندی در کتاب کوچک و مختصری که با عنوان *سیدعلی‌اصغر کردستانی* در سال ۱۳۶۴ش منتشر کرده، نوشته است:

> «یک شب در تهران و در خانهٔ یکی از رجال مملکتی با حضور جمعی از دولتمندان و هنرمندان و ادبای تراز اول، جشنی برپا می‌شود. سردار اعظم، سید را همراه خود به آن جشن می‌برد. یکی از خوانندگان مجلس قمرالملوک بود... بعد از خاتمهٔ آواز قمر، سید به وسیلهٔ سردار اعظم به اهل مجلس معرفی از وی تقاضای خواندن می‌شود... سید صدای خود را یک پرده بالاتر از صدای قمر وسعت داده و با تمام قدرت شروع به خواندن می‌کند و تمام اهل مجلس به خصوص موسیقی‌دانان را به تعجب و تحسین وامی‌دارد... با مخارج سردار اعظم، سید حدود یک ماه در تهران ماند و در یک شرکت صفحه پُرکنی به نام پولیفون حدود سی آهنگ متفاوت، همراه ارکستر بر صفحهٔ گرامافون ضبط کرد... از نام و نشان نوازندگان همراه وی اطلاعی در دست نیست... صفحات سید بعدها در میان متنفذین کردستان پراکنده [شد] و به مرور به علت دست به دست شدن زیاد، تعدادی از آن‌ها از بین رفت و مابقی که حدود سیزده آهنگ است، بعد از تأسیس رادیو سنندج در سال ۱۳۲۷ش از خانوادهٔ مشیر دیوان به دست آمد و جهت استفادهٔ عموم، کپی‌برداری شد... آنچه از صدای سید و نحوهٔ اجرای آهنگ‌هایش مشخص است، این است که سید به طور مسلم موسیقی ایرانی را می‌شناخته است. اما چگونه و در کجا و با چه امکاناتی به این شناخت رسیده، جای بحث و گفتگوست...».

فصل ۵

بخش سوم: آغاز موسیقی نوین در کردستان

در سال ۱۳۲۲ش لشکر کردستان تعدادی از فارغ‌التحصیلان ششم ابتدایی و نیز کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند را برای درجهٔ گروهبانی و خدمت در موزیک ارتش استخدام کرد. این اشخاص پس از طی دورهٔ کوتاهی از تعلیمات نظامی، تحت سرپرستی سرکار سروان ناجی و سرگروهبان اسمعیل آپُرناک نوت‌نویس لشکر به تعلیم و فراگیری هنر موسیقی پرداختند.

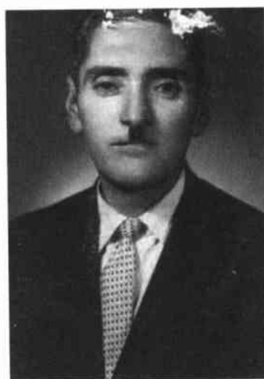
دستهٔ موزیک لشکر لازم بود که با سازها آشنایی پیدا کنند و هرکس به فراخور ذوق و علاقهٔ خود یکی از سازها را برگزیند و در نواختن سرودهای تعیین‌شده، مهارت کافی به دست آورد. آن سازها عبارت بودند از: طبل بزرگ، طبل کوچک، سنج، فلوت، قره‌نی، ویولن، و شیپور و آن گروه که این خدمت و شغل را پذیرفتند عبارت بودند از: سیف‌الله محرم اسرار، حسن کامکار، باقر خراسان‌زاد، عبدالحمید فرهادی، احمد رضائی، صدیق آور، امامقلی، علینقی ...، میرکی، باوانپور، سعیدی، یدالله پسر دُرعلی، یدالله مشهور به یدالله عبی‌نازار، ولی خانی، فروردین، اسدالله تواضعی، یدالله تواضعی، نصرت‌الله نقشه، مهدی پدر عباس عزتیار، ناصر شیخ‌الاسلامی، عبدالله شامی، رضا شامی، احمد معصومی، و حاجی ندیمی که جمعاً ۲۴ نفر بودند. از این عده آقایان شیخ‌الاسلامی، اسدالله تواضعی، صدیق آور، و احمد معصومی پس از گرفتن مدرک دیپلم به درجهٔ افسری رسیدند و شاید هم از موسیقی بریده شدند. نام استوار یکم عشقی، تار نواز بسیار مشهور که مربی این گروه بود همچنان ورد زبان‌هاست.

در سال ۱۳۲۶ش این دستهٔ موزیک به همراه یک تیپ از لشکر کردستان به ارومیه منتقل شد و تیپ مستقل کردستان که در فاصلهٔ دو سه سال دوباره به لشکر کردستان تبدیل شد، نیازمند به استخدام اشخاصی شد که بتوانند جایگزین دستهٔ قبلی موزیک شوند. لذا لشکر کردستان در سال ۱۳۲۷ش ۲۴ نفر دیگر را برای خدمت در موزیک استخدام کرد که عبارت بودند از: نصرت‌الله حدادی، حبیب‌الله نیک‌بین، نصرت‌الله نیک‌بین، فیض‌الله ابوبکری، خلیل ابوبکری، محمد اعظمی، علی اعظمی، باقر سلامی، جعفر سلامی، باقر مهدی بهشت، جعفر مهدی بهشت، حسن یوسف‌زمانی، حسین یوسف‌زمانی، محی‌الدین یغموری، ناصر یغموری، حاجی مدنی، احمد مدنی، علی شامی، فتح‌الله شامی، سیدتوفیق مقدم، سیدصدیق مقدم، یدالله جوانبخت، خلیل جوانبخت، و عزت‌الله شامی. از این عده هم سیدصدیق مقدم و باقر مهدی بهشت با گرفتن مدرک دیپلم به درجهٔ افسری رسیدند.

فرماندهٔ دستهٔ دوم موزیک، ستوان یکم جلیلی مقدم بود که با جدیت و علاقهٔ خاصی در اندک مدت گروه موزیک ورزیده‌ای را تربیت کرد.

گرچه پایه‌گذار اصلی موسیقی در سنندج معلمان مدارس همچون آقایان غنیمی، رجبی، جلیلی، جلیلوند، مبشری، و خرسندی بودند، امّا قبل از اینان ادارهٔ معارف در سال ۱۳۱۰ش از وجود گروهبان یکم اسماعیل آپُرناک نوت‌نویس ارتش استفاده می‌کرد و سال‌ها بعد اشخاصی از هر دو دستهٔ موزیک ارتش، چه لشکر ارومیه که بازنشسته و به سنندج برگشته بودند و چه لشکر کردستان، با دایرکردن کلاس آموزش به هنر موسیقی خدمت کردند و هنرجویان زیادی به وسیلهٔ این اشخاص به سر حد کمال رسیدند. این جملهٔ این اشخاص خدمتگذار باید از مرحوم عبدالله شامی، مرحوم حسن کامکار، برادران یوسف‌زمانی، نصرت‌الله حدادی، و عباس نیرومند، که شخص اخیر تا سال‌های بعد از انقلاب هم به تعلیم سرود و موسیقی دانش‌آموزان در مدارس سرگرم بود، یاد کرد.

مرحوم اسدپور هنرآموز موسیقی مدارس نیز شاگردان زیادی را پرورش داد. از جمله خود من مدتی در خدمت او به فراگیری ویولن پرداختم. این اشخاص در سنندج تحول عجیبی در موسیقی منطقه ایجاد کردند.



محمد صالح اسدپور

مرحوم گریشا میکائیل‌زاده معلم موسیقی مدارس و نوازندهٔ مخصوص رادیو کردستان نیز در راه فراگیری هنرجویان خدمات شایانی کرد.

اکنون هم آقایان حسین یوسف‌زمانی، نصرت‌الله حدادی، برادران کامکار، برادران عندلیبی، و برادران تعریف سال‌هاست در تهران هنرکدهٔ موسیقی دایر کرده اند و هنرجویان زیادی از وجود آنان بهره برده و می‌برند.

در حال حاضر در سنندج چند آموزشگاه و هنرکدهٔ موسیقی از جمله «ماهور» و «کامکار» که دارای مجوز رسمی از ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی هستند، فعال است. اشخاص دیگری نیز در حال تهیهٔ مجوز اند و فعالیت هم دارند و انواع سازها را تعلیم می‌دهند همچون رضا رضائی و شهرام علیمحمدی. کلاس موسیقی بانوان نیز تحت نظر سرکار خانم گلریز عندلیبی دایر است. کلاس‌های تعلیم دف و دایره و رقص و چوبی همه جا به چشم می‌خورد. در شهر سقز نیز آموزشگاه «هۆره» در حال شکل‌گیری است. در بیجار آموزشگاه «سروش» دایر است و به هنرجویان تعلیم می‌دهد.



گریشا میکائیل‌زاده

سرچشمهٔ این فعالیت‌ها و غنای موسیقی کردستان از پرتو همت و تلاش و کوشش آن دسته از افرادی است که در دستهٔ موزیک ارتش کردستان و ارومیه بودند و با برپایی کلاس موسیقی هنر اصیل کردی را بقا بخشیدند و بدان بها دادند.

خوانندگانی چون محمد مظهر، مشهور به باقر خالقی که هنرآفرین و خالق آواز و تصنیف است و صدایش در روح‌ها تأثیر عمیقی دارد و آقایان نبی خلیقی، غلامعلی رومی، نوروزی، حکمت نوبری و تهماسبی بیجاری، و مهدی حجةالسادات تا چهل سال پیش در خوشحالی و شادمانی مردم منطقه اثربخش بودند.



عبدالله ناهید سقزی (۱۲۶۸ـ۱۳۲۴ش)

عبدالله ناهید، مشهور به «افتخارالسلطان» (افتخارالسلطنه) فرزند مصطفی‌بیگ از سلسلهٔ عشیرهٔ فیض‌الله بیگی است. تولد او به سال ۱۲۶۸ق در دهکدهٔ سلیمان‌کندی از توابع سقز اتفاق افتاده است. او تحصیل را همان جا آغاز کرده و بعد به مهاباد رفته است و به فراگرفتن علوم عربی و ادبی پرداخته و سپس به محل خود مراجعت کرده و ضمن کار کشاورزی و رسیدگی به امور آبادی، اوقاتی را به مطالعه مشغول بوده است. او با استعداد ذاتی و ذوق فطری به تمرین هنر نقاشی و یادگیری اصول موسیقی و نواختن تار پرداخت و بعدها به آموختن زبان فرانسه و روسی مشغول شد؛ همچنین در تاریخ و جغرافی و هیئت دارای اطلاعاتی بوده است. از آثار هنری‌اش تابلوهای نقاشی رنگ و روغن است که در نهایت دقت و استادی تهیه شده است.

تألیفاتی هم از او باقی است از جمله:
- *پهلوانان گمنام* (سه جلد)؛
- *چگونه به مریخ رفتم*؛
- *مصاحبه با شیطان*.

وی سال ۱۳۱۶ش به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و گویا در دو دوره تا سال ۱۳۲۱ش نماینده بوده است. او در سنهٔ ۱۳۲۴ش در زادگاه خود، روستای سلیمان‌کندی، درگذشت.[۱]

درویش صالح زمانی (۱۲۸۵ـ۱۳۶۳ش)

درویش صالح زمانی در سال ۱۲۸۵ش در سقز متولد شد. وی زندگی بسیار ساده‌ای داشت و دارایی‌اش از مال دنیا منحصر به یک دف و ساعتی شماطه‌دار و یک چراغ دستی بود که همیشه همراه داشت و هر کجا اطراق می‌کرد همان جا خانهٔ او بود. او زندگی را در مساجد شهر و روستاهای اطراف می‌گذراند. او بیش از پانصد حدیث را با تفسیر از بر داشت و عالی سخن می‌گفت و زیبا می‌نواخت. روز را به مرور اشعار و شب را به عبادت می‌گذراند. دف را آن قدر موزون و نرم می‌نواخت که شنوندگان را به عالم خلسه می‌برد؛ گاه آنان را می‌گریاند و گاه می‌رقصاند و در این کار استادی تمام‌عیار بود. حضورش مجلس‌آرای مجالس مذهبی و عرفانی بود. وی سرانجام در سال ۱۳۶۳ش به دیار باقی شتافت.

---

۲. برگرفته از *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد دوم، ص ۲۷۸ و ۲۷۹. و نشریهٔ فصلی *فرهنگ شهرستان سقز*، شمارهٔ ۳، سال ۱۳۳۸ ش.



میرزا حبیب‌الله هرمزی (۱۲۸۵ـ ؟)

میرزا حبیب‌الله هرمزی فرزند باوی متولد ۱۲۸۵ سنندج از مسیحیان خوشنام سنندج بوده است. باغ (باوی) تفرجگاه مسیحیان و تقریباً در سمت جنوب ادارهٔ بازرگانی در خیابان نمکی قرار داشت. میرزا حبیب‌الله در سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ رییس ادارهٔ دارایی شهرستان سقز بوده. همسر وی به نام شامیرام متولد ۱۲۷۹ بوده و دختری به نام سیسیلی متولد ۱۳۰۰ داشته که در سال ۱۳۷۴ وفات کرده است و نیز ۵ پسر داشته به نام‌های آلفرد فریدون هرمزی متولد ۱۳۰۲ که در سال ۱۳۸۷ در آمریکا وفات نمود؛ لویز متولد ۱۳۰۴؛ ادوارد متولد ۱۳۰۷؛ سیروس متولد ۱۳۱۸؛ و الکساندر متولد ۱۳۲۱.



لویز هرمزی



آلفرد فریدون

این خانواده کلاً هنرمند در فن موسیقی و همگی دارای مهارت کافی بوده اند پدر ضرب‌گیر، مادر دایره زنگی، دختر سنتور، ادوارد دارای صوت خوب و ویولون‌زن، لویز تارزن، فریدون نی‌نواز، الکساندر در سنتور و ویولون استاد.

این خانواده فقط در شادی‌ها و جشن‌های خصوصی خانوادگی شرکت داشته اند.



ادوارد





سیروس هرمزی



الکساندر هرمزی



عبدالله شامی (۱۲۹۷ش)

عبدالله شامی فرزند عبدالرحیم، متولد ۱۲۹۷ش در سنندج است. او در عنفوان جوانی وارد مدرسهٔ موزیک نظام شد و ویولن را به عنوان ساز اختصاصی خود برگزید، به سال ۱۳۲۸ش هنگامی که فرستندهٔ رادیویی سنندج افتتاح شد، وی در ارکستری که به سرپرستی سرگرد دفتری تشکیل شده بود در برنامه‌های موسیقی رادیو به نوازندگی پرداخت و

سپس رهبری ارکستر رادیو را به عهده گرفت و در ضمن به تدریس خصوصی ویولن به علاقه‌مندان این ساز اقدام کرد. وی جزو اولین هنرمندانی است که در زادگاه خود اقدام به تشکیل ارکستر و تربیت هنرجویان موسیقی کرده است. او سال‌ها مسؤولیت ادارهٔ رادیو سنندج را عهده دار بوده است.[1]

یحیی معتمدوزیری (۱۳۰۰ش)



یحیی معتمدوزیری تحصیلات دبیرستانی را در تهران گذراند و وارد دانشکدهٔ حقوق شد و چون از صوت خوبی برخوردار بود در سال ۱۳۲۱ش به رادیو ایران راه یافت و به خواندن آهنگ‌های کردی پرداخت. او در همان سال با آقایان روح‌الله خالقی و علینقی وزیری آشنا شد و آنان چون استعداد شگرف وی را دیدند برای او آهنگ ساختند و او نیز به سرپرستی آنها آهنگ‌ها را اجرا کرد. معتمد وزیری از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ش تحت تعلیم مرحوم روح‌الله خالقی قرار گرفت و ردیف آواز را آموخت. در این دوره حسن گل گلاب اشعار کردی را به فارسی بر می‌گرداند و یحیی معتمدوزیری آنها را می‌خواند. او بارها هم آهنگ مثنوی را به همراهی فلوت نصرت‌الله خسروی اجرا کرده است.

یحیی معتمدوزیری در سال ۱۳۲۶ش برای ادامهٔ تحصیل به سویس رفت و در رشتهٔ حقوق بین‌الملل در ژنو به تحصیلات خود ادامه داد و دکتر در حقوق بین‌الملل شد و به ایران بازگشت و از سال ۱۳۳۵ش کارمند دولت و وزارت خارجه شد. او مدتی سفیر ایران در مسکو و بخارست بود و مدتی نیز سرکنسول ایران در ترابوزان ترکیه بود. آخرین مأموریت وی سفارت در چکوسلواکی بود و بعد ریاست ادارهٔ ششم سیاسی وزارت خارجه را داشت. آخرین سمت وی ریاست ادارهٔ دوم سیاسی وزارت خارجه و مسئول امور ایران و ممالک کمونیستی بود.

در ایام فعالیت دیپلماتیک نیز هنرمندان بزرگ رادیو ایران معتمدوزیری را رها نمی‌کردند. به ناچار در سال ۱۳۴۲ش سه اثر در برنامهٔ «برگ سبز» با نام مستعار نوذر خواند که بسیار مورد توجه دوستداران موسیقی قرار گرفت.



یحیی معتمدوزیری فرزند اسمعیل



محمدکاظم معتمدوزیری فرزند فتح‌الله



ناصرالدین معتمدوزیری فرزند وجیه الله

---

۱. از *فرهنگ‌نامه موسیقی ایران*، نصرت‌الله حدادی.



تاریخ ۱۳/ ۸/ ۱۳۱۵

نمره ۱۲۶۲ ضمیمه

موضوع

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره معارف و اوقاف کردستان

دائره دبیرستان

ریاست محترم معارف و اوقاف

در دبیرستان شمس ملک آرا - کاظم مشتهر وزیری - ناصر مشتهر وزیری - یحیی مشتهر وزیری -

داوطلب دخول کلاس موسیقی شدند تمنی است مقرر فرمایید آقای ... کلاس

موسیقی معرفی نمائید - مدیر دبیرستان





وزارت معارف واوقاف و صنایع مستظرفه

اداره معارف واوقاف کردستان

دائره ——

تاریخ ۳ / ۷ ماه ۱۳۱۵

نمره ۹۸ ضمیمه

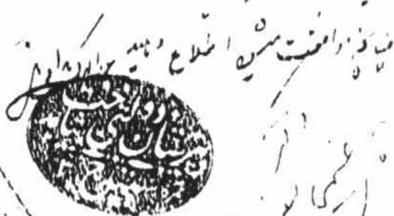
موضوع ——

اداره معارف کردستان

محصلات ذیل که ویلن تهیه کرده اند حاضرند در کلاس موسیقی دبیرستان شاهدخت حاضر شده و از تعلیمات آقای غنیمی استفاده برند

نام	نام خانواده	کلاس
اقدس	نایینی نژاد	۶
بهجت	مکی	۷
طیبه	معتمد وزیری	۱
مارگرت	اردلان	۷
بهین	هروی	۷
فریده	کاکه	۱

مقتضی است از مضمون مشروحه اطلاع [illegible]





حسن کامکار (۱۳۰۲ش)



حسن کامکار در سال ۱۳۰۲ش در سنندج متولد شد. در دوران کودکی نوازندگی تار را نزد خود فرا گرفت به طوری که در دوازده سالگی به استخدام مدرسهٔ موزیک ارتش در آمد و از آن بهَ بعد آن قدر غرق در موسیقی شد که تقریباً نوازندگی تمام سازهای بادی و زهی را فرا گرفت. استاد کامکار بعدها ویولن را به عنوان ساز تخصصی برگزید و با توجه به این که نت‌نویسی را در مدرسهٔ موسیقی نظام فرا گرفته بود، بیش از چهار صد ترانهٔ فولکلوریک را «نت» کرد و به صورت آثار ارزنده‌ای در تاریخ موسیقی ایران به ثبت رساند.

وی به تأسیس کلاس موسیقی در سنندج همت گماشت و بعدها کلاس او تبدیل به کانون هنری ادارهٔ کل فرهنگ و هنر کردستان شد. تا جایی که با گسترش روزافزون موسیقی در کردستان، هنرستان عالی موسیقی راه‌اندازی شد و به غیر از فرزندان استاد، جوانان دیگری در این هنرستان به فراگیری سازهای دلخواه خود پرداختند. در شرح حال فرزندان استاد کامکار، یک نقطهٔ مشترک وجود دارد که همگی در دوران کودکی از سرچشمهٔ فیاض پدر بهره برده و موسیقی را از همان سال‌های اولیه زندگی به صورت علمی و ریشه‌ای فرا گرفته اند.[۱]

درویش مجید حسینی

درویش مجید حسینی از مریدان و منسوبان طریقهٔ قادریه بود. صدایی گرم و دلنشین داشت و در نوازندگی دف صاحب سبک بود و پنجهٔ شیرینی داشت. او در مجالس مذهبی مردم شهر سقز فعال بود و بیشتر اشعار شاعران کرد را از حفظ داشت. درویش مجید متولد شهر کویه عراق و از شاگردان فقیه اسماعیل معروف به «سه‌رما بردو» بود و نوازندگی را نزد ایشان آموخته و در نوجوانی به سقز آمده و ماندگار شده بود. او در سن ۷۵ سالگی دار فانی را وداع گفت.

استاد حاج خلیفه میرزا آغه غوثی (۱۳۰۷ش)

استاد حاج خلیفه میرزا آغه غوثی متولد ۱۳۰۷ش در شهر سنندج در محلهٔ جورآباد در خانواده‌ای متدین به دنیا آمده است. وی از کودکی زیر نظر مرحوم پدرش استاد حاج غوثی که دف‌نواز و دارای صدایی داوودی بوده به سیر و سلوک عرفان و فراگیری مداحی و دف‌نوازی پرداخت و ۵۵ سال است. خلیفه میرزا آغه سهم بسزایی در ترویج دف‌نوازی و مداحی داشته و دارد و ۵۵ سال است که خوانندهٔ مذهبی و عرفانی و دف‌نواز است و در تکیه و خانقاه خودشان به‌عنوان خلیفهٔ سلسلهٔ قادریه کس‌نزانی خدمت می‌کند و مروّج طریقت قادریه در ایران به‌خصوص کردستان است و در این راه قدم برمی‌دارد و مردم را به راه خدا و پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) و اصحاب و اهل بیت و اولیاءالله دعوت می‌کند. خلیفه در آغاز و افتتاح

---

۱. *برگی از باغ*، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

کانال یک تلویزیون در تهران برنامه اجرا کرده و فرزندان وی عبدالرحمن و علیرضا غوثی از کودکی زیر نظر پدر خود به سیر و سلوک طریقت و فراگیری نغمه‌های عرفانی، اذکار، و نواختن دف پرداخته و در همهٔ اجراها با او هستند. خلیفه شاگردهای زیادی داشته و دارد.

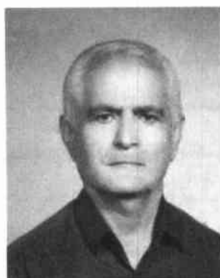
برای او این موضوع نیز حائز اهمیت است که فرهنگ مردم کرد با تمامی بزرگی و عظمت آن حفظ شود و به جهانیان شناسانیده شود. او برنامه‌های فراوانی با همکاری مرکز سرود تهران، تالار وحدت، سازمان هنری، ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، ایرانگردی و جهانگردی، صدا و سیمای تهران و کردستان و استان‌های دیگر اجرا کرده است. حاج خلیفه به پدر دف‌نوازان ایران شهرت دارد. او می‌گوید: «جوانان و مردم شریف علاقهٔ فراوانی به ذکر خدا و مدح پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) و اهل بیت و اصحاب و اولیاءالله دارند».

استاد در زمینه و نحوهٔ نواختن دف، تاریخچهٔ دف و خواندن اشعار عرفانی، بروشورها و مقالات فراوانی تهیه و در دسترس مشتاقان و عموم مردم قرار داده و مصاحبه‌هایی در این زمینه نیز کرده است و آثاری چون حی الله، آئینه و آواز، و هفت‌اورنگ را با همکاری طرف مرکز سرود تهران و شرکت‌های ماهور و... برای مردم هنردوست منتشر ساخته است.

وی به اتفاق فرزندان در مناسبت‌های مذهبی و ملی در مراسم و جشنواره‌های داخلی و خارجی شرکت کرده و برنامه‌هایش مورد استقبال مردم قرار گرفته است. از جمله جشنواره‌ها و کشورهایی که او در آنها شرکت و برنامه اجرا کرده باید از جشنوارهٔ آوینیون در کشور فرانسه، فستیوال مذهبی پوپایان



در کشورهای کلمبیا، اکوادور، پرو، پاناما، مرکز یونسکو در مرکز پاریس، ترکیه، امارات، ایتالیا، فرانسه و مراکش یاد کرد. در پاریس لقب پرندهٔ نادر را به وی اعطاء کردند. حاج خلیفه تاکنون تقدیرنامه‌ها و لوح‌ها و مقام‌های بسیاری کسب کرده است و در جشنواره‌های موسیقی ایران جزء هیئت داوران بوده و هست. حاج خلیفه دو کتاب به نام‌های قلائد الجواهر در شرح حال کرامات و موعظه‌های حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (قدس‌سرّه) و فتوح الغیب دربارهٔ راه خدا، شامل گنجینه‌ای مملو از مواعظ، ارشادات، نصایح حکیمانه و خداپسندانه و تصوف و فرموده‌های حضرت غوث که تألیف خود شیخ عبدالقادر است به چاپ رسانیده و در دسترس مسلمانان و مشتاقان قرار داده است.[۱]



نصرت‌الله حدادی (۱۳۰۸ش)

فرزند محمود متولد سال ۱۳۰۸ سنندج است. در سال ۱۳۲۷ وارد مدرسهٔ فنی موزیک شد، ویولن را برای ساز تخصصی خود برگزید و نزد اساتید وقت به تلمذ پرداخت. در سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۹ سمت سرپرست موسیقی رادیو سنندج را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۴۸ اقدام به تأسیس آموزشگاه موسیقی کرد. و از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ در سمت کارشناس موسیقی شهرهای کرمان، مهاباد، لرستان، هرمزگان و تهران به خدمت مشغول بود. در سال ۱۳۵۶ کتاب چهل و دو ترانه قدیمی ایران را منتشر کرد. در سال ۱۳۵۹ دفتر ۱۶ قطعه را انتشار داد و در ۱۳۷۶ *فرهنگنامه موسیقی ایران* را منتشر کرد. در سال ۱۳۶۷ش به سمت کارشناس محقق واحد موسیقی صدا و سیما در آمد. وی هم اکنون دو کتاب *حافظ خوش‌الحان* و *خاطرات و سرگذشت موسیقی و موسیقی‌دانان ایران* را زیر چاپ دارد.



غلامعلی رومی

غلامعلی رومی متولد سنندج است. چون دارای صوتی خوش بود در برنامه‌های موسیقی رادیو سنندج، ترانه‌های محلی کردی را می‌خواند. او پس از پایان تحصیلات متوسطه، موفق شد در رشتهٔ ادبیات فارسی از دانشگاه تهران لیسانس بگیرد. به موازات آن با ارکسترهای کردی رادیو ایران و ارکستر شمارهٔ ۶ در سال ۱۳۳۶ش همکاری می‌کرد و ترانه‌های فارسی را نیز با ارکستر مجید وفادار می‌خواند. رومی سپس به فرهنگ و هنر منتقل گردید و سرپرستی سازمان فولکلوریک را به عهده گرفت. در اوایل انقلاب اسلامی ایران، مدیریت ادارهٔ کل فرهنگ و هنر کردستان به وی محوّل شد.[۲]

---

۱. نوشتهٔ فرزندش؛ عبدالرحمن غوثی.

۲. از *فرهنگ‌نامه موسیقی ایران*، نصرت‌الله حدادی.

حسن یوسف‌زمانی (۱۳۱۰_۱۳۸۷ش)

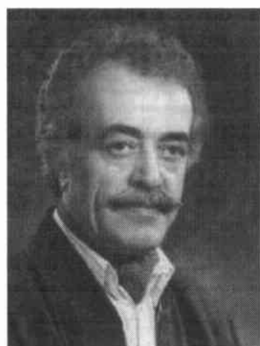


حسن یوسف‌زمانی در سال ۱۳۱۰ش در شهر سنندج به دنیا آمد. او پس از پایان تحصیلات ابتدایی به تشویق پدر در سال ۱۳۲۵ش وارد مدرسهٔ موزیک نظام شد. پس از سه سال او در رادیو ارومیه و برنامهٔ ارتش در آنجا به اجرای برنامه پرداخت و این همکاری تا سال ۱۳۳۴ش ادامه یافت. او سال بعد به سنندج بازگشت و تا سال ۱۳۳۷ش با رادیوی کردستان همکاری کرد.

یوسف‌زمانی اواسط سال ۱۳۴۷ش به تهران آمد و در رادیو و تلویزیون و فرهنگ و هنر فعالیت کرد.[1] او در تهران نزد استادانی چون هوشنگ استوار، غلامحسین غریب، ناصحی، و لوییجی پازاناری به تکمیل دانش موسیقی پرداخت. او همچنین شاگردان بسیاری را تعلیم داد که تعدادی از آنان خود استادان برجسته‌ای شده اند.

از جمله ساخته‌های یوسف‌زمانی «اشک مهتاب»، «بنالیم»، «گلبانگ»، «یه روز میام سراغت»، «کولی باران»، «راز و نیاز»، «پژواک»، «رها بر چکاد»، «گل‌گشت»، و «دولت عشق» را باید نام برد. یوسف‌زمانی سال‌هاست در خارج از ایران به فعالیت این هنر اصیل اشتغال دارد. آخرین اثر این هنرمند شش قطعه موسیقی باکلام با صدای آقای «صدیق تعریف» است که قرار است انتشارات سروش آن را تا پایان سال ۱۳۸۶ منتشر کند. برگزاری صدها کنسرت با ارکسترهای مختلف و سخنرانی و گفت‌وگوهای متعدد رادیو تلویزیونی و مقالات و گفت‌وگوهای مطبوعاتی از فعالیت‌های این هنرمند است. او بعد از چند ماه بیماری در اوت ۲۰۰۹ دارفانی را وداع گفت.

حسین یوسف‌زمانی (۱۳۱۲ش)



حسین یوسف‌زمانی در سال ۱۳۱۲ش در سنندج متولد شد. او در سن چهارده‌سالگی با توجه به عشق و علاقهٔ وافر به موسیقی و علی رغم عدم امکانات، وارد مدرسهٔ موزیک نظام شد و این دوره را به پایان برد. او سپس مقدمات ویولن را فرا گرفت و با تأسیس رادیو سنندج با کمک هم‌قطاران خود ارکستر کوچکی به وجود آورد و در رادیو به اجرای موسیقی پرداخت و بعد با کمک زنده یاد حسن کامکار نخستین کلاس آموزش موسیقی را در سنندج تأسیس کرد. وی در سال ۱۳۳۷ش برای تکمیل دانش موسیقایی خود راهی تهران شد و ضمن همکاری با ارکسترهای رادیو تهران در کنسرواتوار هنرستان عالی موسیقی ثبت نام کرد و نزد استادان این فن به تلمذ پرداخت. سپس به همکاری با ارکستر سمفونیک تهران پرداخت و بعد به عنوان استاد و برای تدریس در دانشکدهٔ موزیک دانشگاه نظام برگزیده شد. او از سال ۱۳۳۷ش تا کنون با تمام مراکز فرهنگی موسیقایی کشور در مراتب نوازندگی، آهنگسازی و رهبری

---

۱. کتاب *برگی از باغ*، ص ۲۰۴.

ارکستر همکاری داشته و صدها کنسرت با ارکسترهای سمفونیک و اپرای تهران و دیگر ارکسترها در داخل و خارج با موفقیت برگزار کرده است. او علاوه بر تربیت شاگردان خصوصی به مدت دوازده سال در دانشکدهٔ موزیک نظام شاگردان زیادی را تربیت کرده است. یوسف‌زمانی در زمینهٔ تصنیف آثار موسیقایی قطعات قابل تأملی را برای ارکسترهای سمفونیک و ارکستر ملی و سنتی ساخته که متأسفانه به جز چند اثر، هیچ یک از این آثار در دسترس مردم قرار نگرفته است و فقط در آرشیوهای صدا و سیما و فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران موجود است.

آثار منتشرشدهٔ او در قالب نوار کاست عبارت اند از: غروب خورشید، رقص بارون، صبح امید، قدس، بارون بارونه، سوک سهراب، و بوی باران. حسین یوسف‌زمانی هم اکنون کارشناس ارشد و عضو شورای عالی موسیقی صدا و سیما است.

محمد عبدالصمدی (۱۳۱۵ـ۱۳۷۷ش)



محمد عبدالصمدی هنرمند خوش‌ذوق و خوش‌قریحهٔ سرزمین موسیقی و هنر در سال ۱۳۱۵ش در شهرستان سنندج متولد شد. او پس از اتمام تحصیلات اولیه در سال ۱۳۳۰ش وارد گروه موزیک نظام شد و ساز تخصصی کلارینت را انتخاب کرد و پس از چندی برای تکمیل تحصیلات آکادمیک وارد هنرستان موسیقی شد. وی در سال‌های ابتدایی آشنایی با موسیقی با سعی و مساعی فراوان به آموزش و یادگیری کامل موسیقی به ویژه موسیقی اصیل کردی و آهنگسازی ـ که دغدغه اصلی او بود ـ همت گمارد. اکثر آهنگ‌های زنده‌یاد حسن زیرک که جزو برترین آهنگ‌های تاریخ موسیقایی کردزبانان است، توسط محمد عبدالصمدی ساخته و اجرا شد.

محمد عبدالصمدی در سال ۱۳۳۸ش به کرمانشاهان عزیمت کرد و بلافاصله به سمت نوازنده و سپس رهبر ارکستر و رییس شورای موسیقی مشغول به کار شد. از خدمات ایشان در کرمانشاه می‌توان به جستجو و شناسایی نوازندگان و خوانندگان ممتاز روستایی و شهری اشاره کرد. این وظیفه از طرف استاد مرتضی حنانه به محمد عبدالصمدی محول شده بود.

محمد عبدالصمدی بعد از چند سال فعالیت و خدمت به تهران بازگشت و در ارکسترهای کردی، کودک کوچک، و ارکستر بزرگ رادیو و تلویزیون مشغول به کار گردید. وی ضمن نوازندگی کلارینت در طی سال‌های متمادی به تدریس تئوری موسیقی و سلفژ اهتمام ورزید و در عین حال اوقات خود را صرف تصنیف و تنظیم آهنگ‌های زیبا و متفاوتی برای ارکسترهای فارسی و کردی کرد و در کنار آن به تهیه و تنظیم آثاری همت گمارد. تعدادی از ترانه‌های ماندگار وی توسط هنرمندانی چون حسن زیرک، مظهر خالقی، کارگشا، رفعتی، و دیگران اجرا شد.

محمد عبدالصمدی همچنین طی دعوتی از طرف کشور سوئد (ارکستر بزرگ شهر فالکن‌بری) به



نوازندگی کلارینت و اجرای قطعاتی در دستگاه‌های ایرانی و فرم‌های غربی در آنجا پرداخت و با چند ارکستر سوئدی همکاری کرد.

برخی از آثار مشهور محمد عبدالصمدی که تعدادی از آنها در ردیف‌ها و دستگاه‌های موسیقی اصیل هستند، به شرح زیر است: بیگانه، در شور (خواننده پوران)؛ قصه من (خواننده الهه)؛ گل خورشید، در شوشتری؛ گل دیدار در سه‌گاه؛ سلام باغبان (خواننده شجاعی)؛ بهاره بهاره (خواننده شجاعی)؛ چشمه حیات در دشتی؛ یاد گذشته در اصفهان؛ نسیم آرزو در سه‌گاه؛ بیخبری در همایون؛به سوی افق در دشتی؛ و ستارهٔ شب.

استاد محمد عبدالصمدی در سال ۱۳۳۹ش ازدواج کرد که ثمرهٔ آن دو پسر و دو دختر است. او نزدیک به نیم قرن به موسیقی کشور خود غنا بخشید. ولی افسوس که هیچ‌کس را از مرگ گریزی نیست. ناگهان در بامداد روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۷ افق سبز زندگی‌اش زرد شد.

مظهر خالقی (۱۳۱۶ش)



محمد مظهر خالقی فرزند شیخ جلال‌الدین، متولد سال ۱۳۱۶ش در سنندج است. او تحصیلات را در سنندج تا مقطع دیپلم در رشتهٔ ریاضی در خردادماه ۱۳۳۷ش به پایان برد و در همان سال در آموزش و پرورش سنندج استخدام و برای تدریس ریاضی و فیزیک به شهرستان سقز اعزام شد. او در سال ۱۳۳۸ش در مسابقهٔ ورودی دانشگاه قبول و به عنوان دانشجوی ضمن خدمت به تهران منتقل شد و در این دوره دبیر دبیرستان‌های ناحیهٔ شمیران بود. خالقی در سال ۱۳۴۲ش موفق به اخذ درجهٔ لیسانس فیزیک از دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۴۴ش به عنوان دبیر مدارس ایرانی به کشور عراق اعزام و در دبیرستان شرافت آن جا به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۴۶ش به تهران منتقل شد و در سال ۱۳۴۷ش به وزارت علوم و آموزش عالی انتقال یافت و در دانشکدهٔ پلی‌تکنیک تهران در دورهٔ عمومی مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۴۹ش در مقام مدرس فیزیک و ریاضیات در آموزشگاه متالوژیک وابسته به شرکت ذوب آهن ایران به تدریس پرداخت.

فعالیت‌های هنری او از سیزده سالگی در محافل دوستانه شروع شد و او در این محافل همشهریان و همدرسان خود را با صدای دلنشین و جذاب خود محظوظ می‌کرد. در سال ۱۳۳۹ش در باشگاه افسران سنندج ـ که بر تپهٔ مشرف به شهر سنندج واقع است ـ کنسرت اجرا کرد. در سال ۱۳۴۶ش اولین بار حکم خوانندگی رادیو ایران را دریافت کرد و در سال ۱۳۴۷ش سرپرست رادیو کردی ایران و سال ۱۳۴۹ش معاون و مسئول برنامه‌های عربی بود. او در سال ۱۳۵۰ش در سازمان رادیو تلویزیون به عنوان معاون و مسئول برنامه‌های کردی رادیو ایران انتخاب شد و همان سال متصدی امور مربوط به ادارهٔ آسیا و آفریقا و بخش برنامهٔ کردی بود. در سال ۱۳۵۱ش علاوه بر این مسئولیت‌ها، مسئول مونتیورینگ (نظارت فنی و

امور ترجمه) شد. در سال ۱۳۵۳ش سرپرست رادیو تلویزیون کرمانشاه و در سال ۱۳۵۴ش به سمت مدیر رادیو تلویزیون کرمانشاه انتخاب شد و در سال ۱۳۵۶ش مدیر کل رادیو تلویزیون استان‌های کردستان، ایلام و کرمانشاه شد. او در سال ۱۳۵۸ش به مدت دو ماه مدیر کل رادیو تلویزیون استان گیلان بود.

او در ضمن این مشاغل فعالیت‌های هنری را به همراه ارکسترهای یوسف زمانی، کامکارها، عندلیبی‌ها، و استاد حنّانه ادامه داده است و آن طوری که شنیده ام دویست ترانه را خوانده است.[1]



حسن زیرک

آثار موسیقایی حسن زیرک بوکانی معروف به «بلبل کردستان» خارق‌العاده و خارج از توان دیگران بود. او ترانه می‌ساخت و بر آن آهنگ می‌نهاد و خود می‌خواند. صدای صاف و رسا و گیرای او مردمان را مات و مبهوت می‌کرد. قاطبهٔ کردزبانان در ایران و خارج از ایران در منزل و داخل اتومبیل از نوارهای کاست او بهره‌مند می‌شوند.

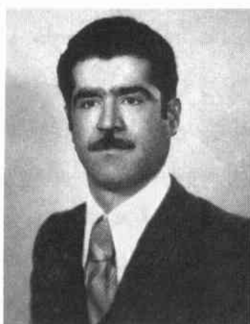
مظفر کامکار (۱۳۲۲ش)

مظفر کامکار فرزند حبیب‌الله به تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۲ در شهر سنندج به دنیا آمد. تحصیلات را تا اخذ دیپلم ادامه داد. از سال ۱۳۴۰ش موسیقی را زیر نظر استادان آقایان حسن و حسین یوسف‌زمانی فراگرفت و با انتخاب ساز کلارنیت (قره‌نی) به آموزش عملی و علمی موسیقی شامل تئوری موسیقی، سلفژ، دیکتهٔ موسیقی، ریتم‌خوانی، و سازشناسی پرداخت. او سپس با فعالیت جدی‌تری شروع به کار و



از سمت راست ۱. مظفر کامکار ۲. حسن زیرک ۳. صابر چرخ دانا ۴. احمد حسینی.

۱. از زبان آقای عبید خالقی برادر محترم وی.



اجرای برنامه‌های مختلف کرد و در شهرهای مریوان، سقز، سنندج، ارومیه، مهاباد، کرمانشاه، ایلام، تهران، و دیگر نقاط برنامه‌های متعددی اجرا کرده است و همچنین در رادیو کرمانشاه و سیمای تهران و سنندج نیز برنامه اجرا کرده است. او با استاد حسن زیرک، بهاءالدین نوروزی، فتانه ولیدی، شریف ولیدی، ایرج عندلیبی، و علی زندی در اجرا و ضبط همکاری کرده است.

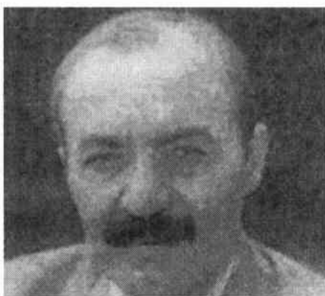
مجتبی میرزاده (۱۳۲۴ـ۱۳۸۴)



مجتبی میرزاده متولد ۱۳۲۴ در کرمانشاه، او از آهنگسازان برجستهٔ موسیقی سنتی و پاپ و نوازندهٔ چیره‌دست در ساز ویلون، کمانچه، و سه‌تار است.

وی برای هنرمندان بسیاری آهنگ ساخته است و همچنین آهنگ‌سازی فیلم‌های بسیاری را بر عهده داشت. آثار او به‌ویژه در موسیقی کردی در زمرهٔ شاهکارهای این موسیقی قلمداد می‌شوند. او را یک نابغهٔ تمام‌عیار موسیقی می‌توان نامید.

مجتبی میرزاده در خلق آثار موسیقی مرزی نمی‌شناخت، از تک‌نوازی ویلن در موسیقی کردی و فارسی گرفته تا نوازندگی به همراه گروه در ضبط‌های استودیویی و نیز از موسیقی محلی لری گرفته تا موسیقی کلاسیک غربی و پاپ جاز و بلوز، از موسیقی سنتی تا ترانه‌های کوچه بازاری و سروده‌های انقلابی و موسیقی فیلم که هر کدام در جای خود قابل بررسی است. وفات وی در ۲۶ تیرماه ۱۳۸۴ بود.



جلیل عندلیبی (۱۳۳۳ش)

جلیل عندلیبی در سال ۱۳۳۳ش در سنندج در خانواده‌ای هنردوست چشم به جهان گشود. ابتدا با خوانندگی در ادارهٔ فرهنگ و هنر سنندج شروع به کار کرد. او مقدمات موسیقی را نزد حسن کامکار فرا گرفت و به نوازندگی سنتور روی آورد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به تهران آمد در سال ۱۳۵۲ش وارد دانشکده هنرهای زیبا شد و از آنجا لیسانس موزیکولوژی گرفت. او در سال ۱۳۵۴ش در برنامهٔ دانشکده هنرهای زیبا فعالیت خود را با سرپرستی یک گروه از هنرمندان دانشکده شروع کرد. عندلیبی در سال ۱۳۵۶ش با بنیانگذاری گروه «مولانا» و «مشتاق» به خوانندگی رضوی سروستانی در تئاتر شهر شروع به کار کرد و با همکاری هنرمندان گروه مولانا در چندین ارکستر و جشنواره در داخل

و خارج کشور شرکت کرد و به کشورهایی چون امریکا، یونان، بلژیک، چین، و ژاپن سفر کرد. او با محمدرضا شجریان، رضوی سروستانی، شهرام ناظری، علیرضا افتخاری، و شاپور رحیمی همکاری کرده و آهنگ‌هایی برای آنها ساخته است که باید از «میهن» با شجریان، «کیش مهر»، «بیغوله»، «بنمای رخ»، و «شعر عارفان» با شهرام ناظری، «شکوفه‌های جاویدان» با شاهپور رحیمی، و «همراز عشق»، «سرخوشان» با علیرضا افتخاری نام برد.

جلیل عندلیبی در حال حاضر علاوه بر فعالیت ارکستری، به تدریس در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی سنتی ایران وابسته به صدا و سیما مشغول است و با و وزارت ارشاد اسلامی نیز در زمینهٔ سرپرستی و آهنگسازی همکاری دارد. جلیل عندلیبی مشغول تألیف کتابی است به نام موسیقی عرفانی در کردستان است.[۱]



جمشید عندلیبی (۱۳۳۶ش)

جمشید عندلیبی به سال ۱۳۳۶ش در شهر سنندج به دنیا آمد. وی مانند برادر هنرمندش جلیل عندلیبی از همان اوان کودکی به موسیقی علاقه‌مند بود و از ده‌سالگی در محضر مرحوم حسن کامکار مدت دو سال به آموختن موسیقی پرداخت و در دوازده‌سالگی به عضویت ارکستر موسیقی ایرانی استان کردستان برگزیده شد.

او در سال ۱۳۵۴ش پس از دریافت مدرک دیپلم به تهران رفت و در رشتهٔ موسیقی وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبا شد و از محضر استاد نورعلی‌خان برومند بهره‌مند شد و یادگیری ردیف میرزا عبدالله را آغاز کرد و پس از چندی زیر نظر محمدرضا لطفی آن را به اتمام رسانید. جمشید پس از چندی تکنیک‌های نی را زیر نظر آقای حسین عمومی آموخت و ردیف آواز را نزد شادروان محمود کریمی و بعد ردیف آوازی شادروان عبدالله خان دوامی را زیر نظر آقای نصرالله ناصح پور فرا گرفت.

عندلیبی در سال ۱۳۵۶ش همکاری خود را با رادیو ایران در گروه شیدا و عارف آغاز کرد و در سال ۱۳۵۷ش با همکاری هنرمندانی چون حسین علیزاده، پرویز مشکاتیان، علی‌اکبر شکارچی، و محمد فیروزی گروه عارف را بنیاد نهاد. او در سال ۱۳۵۸ش با عده‌ای از هنرمندان گروه شیدا و عارف، کانون فرهنگی هنری «چاووش» را تأسیس کرد که حاصل این کانون تولید ۱۰ اثر مجموعهٔ «چاووش» بود. عندلیبی در سال ۱۳۵۸ش لیسانس گرفت. وی ردیف آوازی و جواب آواز را زیر نظر محمدرضا شجریان فرا گرفت. در سال ۱۳۶۰ش به اصفهان رفت و در خدمت استاد حسن کسایی تکنیک نی را فرا گرفت. از کارهای بزرگ او اجرای قطعهٔ «نی نوا» ساختهٔ حسین علیزاده، «تک‌نوازی»، «سه‌تارنواز» است و همکاری با استاد محمدرضا شجریان را نیز در کارنامه دارد. جمشید عندلیبی برای شناساندن موسیقی سنتی ایران به کشورهای آلمان، سویس، و انگلستان مسافرت کرده است.[۲]

۱. *مردان موسیقی سنّتی و نوین ایران*، ج ۱
۲. *مردان موسیقی سنّتی و نوین ایران*، ج ۱

گروه کامکارها

گروه موسیقی کامکارها در سال ۱۳۴۶ش در سنندج به عنوان گروهی نیمه‌حرفه‌ای به سرپرستی استاد حسن کامکار و با نوازندگی فرزندان وی هوشنگ، بیژن، پشنگ، ارژنگ، قشنگ، و ارسلان آغاز به کار کرد و برنامه‌هایی را در سنندج و دیگر استان‌ها اجرا کرد. از سال ۱۳۵۱ش به بعد افراد این گروه برای ادامهٔ تحصیل موسیقی، زادگاه خود سنندج را ترک و به تهران آمدند و در دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران به تحصیل پرداختند. آنان در همین سال‌ها به اتفاق محمدرضا لطفی نوازندهٔ برجسته تار و تنی چند از دیگر هنرمندان، گروه شیدا (۱۳۵۳ش) و عارف (۱۳۵۶ش) را بنیاد گذاشتند و کنسرت‌های متعددی را با خوانندگی محمدرضا شجریان و شهرام ناظری اجرا کردند که بی‌شک از آثار به یاد ماندنی موسیقی سنتی ایران به شمار می‌آید.

گروه کامکارها در سال ۱۳۶۸ش با شرکت اعضای خانوادهٔ کامکار و امید لطفی نوازندهٔ تار با مدیریت هوشنگ کامکار فعالیت مجدد خود را آغاز کرد و اولین کنسرت عمومی خود را که در آن قشنگ کامکار به تکنوازی سه تار پرداخت با موفقیت اجرا کردند. به دنبال این کنسرت‌ها بود که به‌تدریج کنسرت‌های عمومی در تهران رایج شد. برنامه‌های این کنسرت‌ها شامل سه بخش بود: موسیقی سنتی ایران، تکنوازی سنتور به شیوه‌های جدید، و موسیقی کردی.

گروه کامکارها کنسرت‌های مختلفی را در داخل و خارج کشور اجرا کرده است. حضور در فستیوال‌های



معتبر جهانی از جمله فستیوال بین‌المللی پوخرک اتریش، ری اورفیت سوئد، فایرلبونگ لندن، ساردنی ایتالیا، و فستیوال‌های بزرگ در شهرهای کانادا از جمله تورنتو، وینی پگ، وانکوور، و کبک از آن جمله اند. این گروه همچنین در کلیه‌های شهرهای امریکا از جمله در فستیوال مهم سامراستایج در نیویورک، و نیز در اکثر سالن‌های بزرگ جهان برنامه‌های موسیقی اجرا کرده است. گذشته از اجرای صحنه‌ای، گروه کامکارها تا کنون چندین اثر هنری به شکل کاست، کامپاکت، و دیسک عرضه کرده از جمله: اورامان، شلیر، گلاویژ، کامکارها، اگری زیندو، گل نیشان، کانی سپی، و سماع ضربی‌ها در موسیقی کردی و تکنوازی سنتور، سه‌نوازی، به یاد استاد صبا، و بر مزار باد، و دریا در موسیقی سنتی.

اعضای گروه نیز به طریقی در تولید اکثر نوارهای ارزشمند موسیقی در ایران همکاری کرده اند. در صحنهٔ بین‌المللی این گروه برای اولین بار از طریق شرکت ریل ورلد Real world به مدیریت پیتر گابریل یک کامپاکت دیسک به نام «بلبلی بال شکاو» به بازار جهانی ارائه کرد. همچنین با همکاری شرکت آلمانی نت ورک Net work دو CD به یادبود «نصرت فتحعلیخان» انتشار داد و نیز در آمریکا CD سماع ضربی‌ها و کانی سپی در سطح جهانی منتشر شد.

این گروه در زمینهٔ موسیقی ملی ایران نیز آثار به یاد ماندنی از خود بر جای نهاده است که از آن جمله باید کجائید ای شهیدان (۱۳۵۹ش)، در گلستانه (۱۳۶۶ش)، شباهنگام (۱۳۶۹ش)، افسانهٔ سرزمین پدریم (۱۳۶۸ش)، به یاد حافظ (۱۳۶۷ش)، یونم سمفونی کردی (۱۳۷۳ش)، بهاران آبیدر (۱۳۶۰ش)، بر تارک سپیده (۱۳۶۹ش)، گل همیشه‌بهار (۱۳۶۲ش) و سویت سمفونیک جادهٔ ابریشم (۱۳۷۶ش) و اثری در موسیقی کردی به نام «خاک» را که در آلمان منتشر شده است، نام برد.

در زمینهٔ انتشارات، ترجمهٔ کتاب‌های *اصول ارکستراسیون* اثر کورساکف، و *ارکستراسیون* اثر کینت کنان و تألیف فوگ دانوسیون، *هارمونی قرن بیستم*، و *موسیقی کلاسیک* و *رمانتیک* از آثار آنهاست.

این گروه به اهتمام تنی چند از استادان معتبر موسیقی در سال ۱۳۷۶ش به تأسیس هنرستان آزاد موسیقی در تهران همت گماشت و تا کنون به امر آموزش مشغول اند و شاگردان بسیار تربیت کرده اند.[۱]

هوشنگ کامکار (۱۳۲۵ش)



هوشنگ کامکار به سال ۱۳۲۵ش در سنندج متولد شد. فراگیری سنتور را از کودکی نزد پدر آغاز کرد و سپس نواختن ویولن را آموخت و در عین حال تئوری موسیقی را به دانسته‌های خود افزود. در سال ۱۳۴۸ش به دانشکدهٔ هنرهای زیبا راه یافت و پس از اتمام این دوره به ایتالیا سفر کرد و در مدت اقامت در آن کشور، در آکادمی «سانتاچی چیلیا» به فراگیری هارمونی و سایر شاخه‌های علمی موسیقی پرداخت. او آنگاه به آمریکا رفت و دورهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ تاریخ موسیقی را در دانشگاه سانفرانسیسکو به پایان برد.

---

۱. ارسالی گروه کامکارها.

اودر اواخر سال ۱۳۵۷ش به ایران بازگشت و به تعلیم موسیقی به دانشجویان پرداخت.

هوشنگ کامکار تألیفات متعددی در زمینهٔ موسیقی دارد که مورد استفادهٔ دانشجویان و علاقه‌مندان موسیقی قرار گرفته است. از ساخته‌های موسیقایی او «گل همیشه بهار» با صدای شهرام ناظری سال (۱۳۵۹)، «کجایید ای شهیدان خدایی» با صدای بیژن کامکار (۱۳۶۱)، «بهاران آبیدر» با صدای شهرام ناظری و بیژن کامکار (۱۳۶۴)، «در گلستانه» با صدای شهرام ناظری (۱۳۶۷)، و «به یاد حافظ» با صدای بیژن کامکار (۱۳۶۸) را باید نام برد.

موسیقی متن فیلم «پل آزادی» که برندهٔ جایزهٔ اول دومین جشنوارهٔ سینمایی فجر شد و برگزاری چندین کنسرتینو از دیگر آثار اوست.[1]



بیژن کامکار (۱۳۲۸ش)

بیژن متولد ۱۳۲۸ش در سنندج است. وقتی که بیژن شش سال داشت پدرش متوجه صدای خوش او شد و او به همین دلیل از همان کودکی خوانندهٔ برنامهٔ کودک رادیو سنندج شد. پس از فراگیری بسیاری از اصول پایهٔ موسیقی، در سال ۱۳۵۳ش وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبا شد و همزمان با تحصیل با گروه شیدا به رهبری محمدرضا لطفی همکاری کرد. او سپس در گروه عارف مشغول فعالیت شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی خوانندهٔ مجموعهٔ بیست آلبومی به نام «چاووش» با سرمایهٔ شرکت روح‌افزا، بود.

بیژن علاوه بر صدای خوش و دل‌انگیز در نوازندگی تار، رباب، تنبک، و دف تبحر کامل دارد و به‌خصوص در دف‌نوازی شهرهٔ خاص و عام است. وی در سال‌های بعد از انقلاب، کنسرت‌های متعددی در کشورهای آلمان، سویس، و بلژیک همراه شجریان و ناظری برگزار کرده که خصوصاً دف‌نوازی او مورد توجه اروپائیان قرار گرفته است.[2]



پشنگ کامکار (۱۳۳۰ش)

پشنگ کامکار متولد ۱۳۳۰ش در سنندج است. او از هفت سالگی نواختن سنتور را نزد پدرش آغاز کرد و بعدها مدت پنج سال با رادیو سنندج همکاری داشت و چهار سال نیز در ادارهٔ فرهنگ و هنر این شهرستان به تدریس سنتور پرداخت. در سال ۱۳۵۵ش در آزمون سراسری «باربد» شرکت کرد و مقام نخست این آزمون را در سنتورنوازی به دست آورد و در سال ۱۳۵۶ش از دانشکدهٔ هنرهای زیبا لیسانس گرفت. وی که یکی از بنیان‌گذاران گروه شیداست آثاری

---

۱. از کتاب *برگی از باغ*، ص ۲۴۰.

۲. از کتاب *برگی از باغ*، ص ۲۵۴.

نیز در پهنهٔ موسیقی سنتی تألیف کرده و همراه صدیق تعریف برنامه‌هایی را موفق اجرا کرده است. پشنگ کامکار قطعات استاد ابوالحسن صبا برای سنتور، کمانچه، و تنبک را بازسازی کرده است. او موفقیت‌های ارزنده‌ای کسب کرده است.[۱]



ارژنگ کامکار (۱۳۳۵ش)

ارژنگ کامکار متولد ۱۳۳۵ش در سنندج است. او مثل سایر برادران، موسیقی را در کنار پدر و زیر سایهٔ او فرا گرفت. وی ابتدا سنتور را تجربه کرد و سپس تنبک را ساز اصلی خود قرار داد و بعدها در ارکستر رادیو سنندج به سرپرستی پدرش نوازندگی کرد. ارژنگ کامکار همکاری با ارکستر فرهنگ و هنر استان کردستان را برگزید و سپس در سال ۱۳۵۴ش به تهران آمد و پس از تکمیل تحصیلات متوسطه به دانشکدهٔ هنرهای زیبا رفت و رشتهٔ نقاشی را ادامه داد اما هرگز از موسیقی غافل نبود و به همین دلیل در سال ۱۳۵۵ش به رادیو راه یافت و با گروه شیدا به سرپرستی محمدرضا لطفی همکاری کرد. او معتقد است که همکاری با لطفی باعث پیشرفت او در تنبک‌نوازی شده است. با این حال او از کار اصلی که نقاشی بود باز نمانده است و وقت زیادی را صرف این رشتهٔ ارزشمند هنری می‌کند.[۲]



ارسلان کامکار (۱۳۳۹ش)

ارسلان کامکار متولد سال ۱۳۳۹ش در سنندج است. او از هفت‌سالگی نوازندگی ویولن را نزد پدر آغاز کرد و سپس در ارکسترهای مختلف کودکان، نوجوانان، بزرگسالان، و فرهنگ و هنر استان کردستان به صورت فعال ویولن و عود نواخت. او در سال ۱۳۵۸ش به دانشکدهٔ هنرهای زیبا وارد شد و نوازندگی ویولن را زیر نظر منوچهر انصاری تداوم بخشید و سال بعد به ارکستر سمفونیک تهران پیوست. ارسلان کامکار هارمونی و آهنگ‌سازی را نزد برادر خود هوشنگ کامکار فرا گرفت و به‌تدریج آهنگ‌های متعددی ساخت که اجراهای موفقی نیز داشت.

زردی خزان، سوئیت سمفونیک کردی، سوئیت سمفونیک افسانهٔ سرزمین پدری، سرود ایران، و شوریده دل بخشی از فعالیت‌های او در زمینهٔ آهنگ‌سازی است.[۳]

---

۱. از کتاب *برگی از باغ*، ص ۲۵۸.

۲. از کتاب *برگی از باغ*، ص ۲۷۰.

۳. از همان کتاب ص ۲۸۰.



اردشیر کامکار (۱۳۴۱ش)

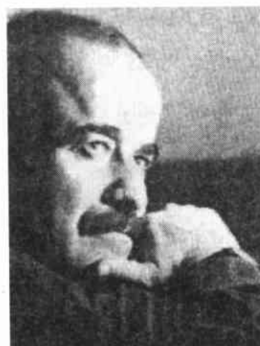
اردشیر کامکار نیز همچون دیگر برادران کامکار زادهٔ سنندج در ۱۳۴۱ش است. او آموزش ویولن را در هفت‌سالگی نزد پدر شروع کرد. در ده سالگی به همراه ارکستر «باربد» ادارهٔ کل فرهنگ و هنر استان کردستان، کنسرت‌هایی در تهران و شهرستان‌ها برگزار کرد و فراگیری کمانچه را نیز همراه با ردیف‌های استاد صبا نزد پدر هنرمندش دنبال کرد و در نوزده‌سالگی که آغاز شکفتگی اغلب نوازندگان است، فعالیت خود را در گروه‌های عارف و شیدا به سرپرستی استاد محمدرضا لطفی، پرویز مشکاتیان، و حسین علیزاده دنبال کرد و در همین سال بود که ردیف‌های کامل موسیقی سنتی را نزد استاد لطفی و پشنگ کامکار فرا گرفت. اردشیر خود هنرمندی پویا و جستجوگر است و در حوزهٔ تکامل امکانات موسیقایی سازها و کشف امواج صوتی جدید برای کمانچه فعال بوده است. اردشیر کامکار لحظه‌ای از مطالعه پیرامون موسیقی غافل نبوده و نیست و بدون شک آینده‌ای بسیار درخشان در انتظار اوست و انشاءالله از بزرگان این رشته والای هنری خواهد بود. اگرچه امروز نیز چیزی از بزرگان کم ندارد.[۱]



اردوان کامکار (۱۳۴۷ش)

اردوان کامکار در سال ۱۳۴۷ش در سنندج به دنیا آمد. آخرین فرزند استاد حسن کامکار است که در شش سالگی کار موسیقی را شروع کرد و به فراگیری سنتور پرداخت و قبل از ورود به دبستان وارد گروه نوازندگان نوجوان فرهنگ و هنر سنندج شد و تا سال ۱۳۵۷ش در جشنواره‌ها و کنسرت‌های متعدد شرکت کرد. او بعدها برای ادامه فعالیت‌های هنری به تهران آمد و سنتورنوازی را به‌طور جدی نزد برادرش پشنگ ادامه داد و با ارتباطات حسنه‌ای که با اساتید این ساز برقرار کرد، از سبک نوازندگی هر یک از آن‌ها بهرهٔ فراوان برد.

اردوان کامکار ردیف‌های آوازی را به خوبی می‌شناسد و از لحاظ تکنیک نوازندگی از سرآمدان این رشته است.[۲]



صدیق تعریف (۱۳۳۴ش)

صدیق تعریف متولّد ۱۳۳۴ش در سنندج است. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه به پایان برد. در سال ۱۳۵۴ش وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۹ش در رشتهٔ هنرهای نمایشی فارغ‌التحصیل شد.

---

۳. *برگی از باغ*، ص ۲۸۳.

۲. *برگی از باغ*، ص ۲۹۲ و ۲۹۱.

او از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ش محضر استاد برجستهٔ آواز، زنده‌یاد شادروان محمود کریمی را درک کرده است و از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ش از طریق استاد رضوی سروستانی با مکتب و شیوهٔ آوازی استاد طاهرزاده به روایت استاد نورعلی برومند آشنا شده است و در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ش به اهتمام محمد رضا لطفی، آشنایی بیشتری با مکَتب آوازی استاد طاهرزاده پیدا کرده است. او همچنین با یاری و همت جناب نصرالله ناصح‌پور از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ش با شیوه و سبک آواز استاد عبدالله دوامی آشنا شده است. آشنایی با مکاتب و شیوه‌های آوازی قدیم ایران در محضر جناب مجید کیانی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲ش و درک محضر زنده‌یاد شادروان استاد رجب امیری فلاح از ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ش از دیگر فعالیت‌های او در آموختن موسیقی ایرانی است.

آثار و فعالیت‌های او عبارت اند از:

ـ اجرای اولین کنسرت رسمی و ارائهٔ اولین کاست موسیقی به نام «مکتب اصفهان» به یاد استاد حسین طاهرزاده در دستگاه سه‌گاه و با همکاری گروه شیدا و عارف به سرپرستی محمد رضا لطفی در سال ۱۳۶۲.

ـ اجرای کنسرت «شورانگیز» (بیات ترک) با همکاری گروه شیدا و عارف به سرپرستی و آهنگ‌سازی حسین علیزاده در تالار وحدت تهران در پاییز ۱۳۶۷.

ـ عرضهٔ کاست «گلگشت» با همکاری گروه شیدا به سرپرستی پشنگ کامکار در اسفند ۱۳۶۷ش؛

ـ اجرای کنسرت «همیاری» به مناسبت فاجعهٔ زلزله گیلان و مازندران به همراه گروه همنوازان سه‌تار با آهنگ‌سازی و سرپرستی حسین علیزاده در تالار وحدت تهران در تابستان ۱۳۶۸ش؛

ـ تدوین و ارائهٔ کاست «شیدایی» با جلال ذوالفنون و اجرای گروه سه‌تارنوازان در بهار ۱۳۶۹ش؛

ـ فراگیری قطعات و تصانیف استادان قدیمی در محضر زنده‌یاد علی‌اصغر بهاری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ش؛

ـ عرضهٔ کاست «فراق» با همکاری گروه شیدا و سرپرستی پشنگ کامکار در زمستان ۱۳۷۱ش؛

ـ تدوین و ارائهٔ کاست «شور دشت» با همیاری گروه همنوازان در زمستان ۱۳۷۲ش؛

ـ اجرای کنسرت سه‌گاه و ماهور در پاریس در پاییز ۱۳۷۳ش؛

ـ اجرای کنسرت بیات اصفهان به همراهی گروه شیدا با آهنگ‌سازی و سرپرستی محمدرضا لطفی در کشورهای ایتالیا، سویس، آلمان، انگلستان، و فرانسه در اسفند ۱۳۷۴ و فروردین ۱۳۷۵ش؛

ـ اجرای آواز و تصنیف عبدالقادر مراغه‌ای موسیقی‌دان بزرگ قرن نهم ایران در مقدمهٔ سریال تلویزیونی امام علی[ع] که ماحصل تحقیق استاد فرهاد فخرالدینی بود؛

ـ تدوین و ارائه کاست «آبگینه» با همکاری گروه همنوازان در بهار ۱۳۷۶ش؛

ـ تعلیم و تدریس آواز ایرانی از سال ۱۳۶۴ تا کنون؛

ـ انتشار کاست ماه‌بانو که تصنیف‌های قمرالملوک وزیری را در آن بازخوانی کرده است با شرکت فرهنگی هنری هم‌آواز آهنگ.

تعریف، اهل قلم نیز هست و تا کنون مقالات متعدّدی از او در مطبوعات به چاپ رسیده است.



فرشید غریب‌نژاد (۱۳۳۵ش)

فرشید غریب‌نژاد به سال ۱۳۳۵ش در سنندج، سرزمین بسیاری از بزرگان موسیقی متولد شد. او دف‌نوازی را از پانزده‌سالگی آغاز کرد و در بیست‌سالگی به مراحل پیشرفتهٔ نوازندگی این ساز بومی رسید. او هفده سال است که در زمینهٔ آموزش دف فعالیت می‌کند و شاگردان بسیاری را آموزش داده است. وی با وجود آنکه دچار آسیب جسمانی شده، روح بزرگ خود را از آسیب محفوظ داشته است و همین موضوع شکوفایی هنرمندانهٔ او را صد چندان کرده است.

صدای یک دف به تنهایی می‌تواند حالتی روحانی در شنونده ایجاد کند و امان از وقتی که ده‌ها دفّاف در کنار هم و با درک متقابل از یکدیگر صدای پرهیبت دف را به گوش شنوندگان علاقه‌مند بریزند. اجرای گروه چهل‌دف که به سرپرستی وی فعالیت می‌کند در جشنوارهٔ شانزدهم موسیقی فجر بسیار موفقیت‌آمیز بود. وقتی از او سؤال شد که از این همه موفقیت چه احساسی دارید با حالتی عرفانی گفت: «من بزرگ شدهٔ خانقاه هستم و با دف سال‌ها تنگاتنگ زندگی کرده ام، راستش را بخواهید من به هنگام دف‌نوازی، خدای خود را بیشتر می‌بینم و خوشحالم که توانسته ام گروهی از جوانان علاقه‌مند به دف‌نوازی را گرد هم بیاورم و همه آن‌ها را به سوی زندگی با عرفان پاک سوق دهم»[1].



حمیدرضا آزموده اردلان (۱۳۳۸ش)

حمیدرضا آزموده اردلان متولد ۱۳۳۸ش در سنندج است.

او دورهٔ لیسانس و فوق لیسانس رشتهٔ ادبیات نمایشی را در دانشکدهٔ هنرهای زیبا دانشگاه تهران گذرانده است و دارای مدرک دکتری پژوهش هنر با گرایش موسیقی از دانشگاه هنر تهران است. وی در زمینهٔ موسیقی مقامی ایران پژوهش‌های فراوانی انجام داده است.

تألیفات

- *موسیقی کردستان* (کتاب و ۱۲ کاست، انتشارات انجمن موسیقی ایران)؛
- *موسیقی لرستان* (کتاب و ۶ کاست، انتشارات انجمن موسیقی ایران)؛
- *موسیقی بختیاری* (کتاب و ۶ کاست، انتشارات انجمن موسیقی ایران)؛
- *موسیقی خراسان* (کتاب و ۱۸ کاست، انتشارات انجمن موسیقی ایران)؛
- *موسیقی بوشهر*، همکاری مشترک با دکتر محمدتقی مسعودیه (کتاب و ۶ کاست، انتشارات انجمن موسیقی ایران)؛
- *استادان موسیقی مقامی سراسر ایران* یکصد عنوان به همراه سی‌دی (منتشر نشده).

---

۱. *برگی از باغ*، ص ۲۶۹.

ـ مقالهٔ «رساله در باب موسیقی مابعد مدرن و ارتباط آن با موسیقی‌های باستانی»؛
ـ مقالهٔ «لحن‌الاسماء» با موضوع صدا و آوایی اسماء، در بولتن فستیوال موسیقی تهران؛
ـ «فلسفه مدرن غرب در صداها و موسیقی الکترونیک»، در فصلنامهٔ موسیقی *ماهور* سال اول، شمارهٔ ۱ (پاییز ۱۳۷۷)؛
ـ «تأویل در موسیقی باستانی و تطبیق آن با موسیقی مدرن تا مابعد مدرن»، در *هنرنامه (فصلنامهٔ تخصصی دانشگاه هنر)*، سال پنجم، شمارهٔ ۱۷ (زمستان ۱۳۸۱)؛
ـ «صیرورت مابعد متافیزیکی با عنایت به صفات عدمی در خیمه شب‌بازی ایران»، در *فصلنامهٔ نمایش عروسکی* (دانشگاه هنر)، شمارهٔ ۲ (پاییز ۱۳۸۳).

تئاتر

ـ نگارش نمایشنامهٔ دست، بیان، بازیگر. مکان اجرا: تالار مولوی، سالن چهارسو تئاتر شهر، کانون پرورش فکری کودک و نوجوانان، و جشنواره‌های باکو، پاریس، مسکو، اسلام‌آباد و... ؛
ـ نگارش نمایشنامهٔ سوگ یحیی. مکان اجرا: سالن چهارسو، تالار مولوی، خانه تئاتر، و جشنواره‌های رم، و پاریس؛
ـ نگارش نمایشنامهٔ سنجاقک و سنگ سیاه. مکان اجرا: سالن چهارسو، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، و جشنواره‌های مسکو و... ؛
ـ کارگردانیِ دایرهٔ گچی قفقازی، سگ مرده، جن‌گیر، و آن که گفت آری آن که گفت نه (بر اساس آثار برتولد برشت)؛
ـ کارگردانیِ آریا داکاپو (بر اساس آثار ادنا وینسنت میلی)؛
ـ کارگردانیِ پروانه گچی، اصحاب سبت، آوازه‌خوان طبقهٔ بیستم (بر اساس آثار مهدی لطفی)؛
ـ کارگردانیِ دست، بیان، بازیگر؛ ذبح اسماعیل، دایره، سوگ یحیی، سنجاقک و سنگ سیاه و... (بر اساس آثار حمیدرضا اردلان).

آهنگسازی

قطعات ساعت جبرئیل در تعمیرگاه، جشن جن‌ها، کردستان، مویه، بازار، مونوتون، و... برای ارکستر مدرن تهران.

اجرای موسیقی

ـ رهبری ارکستر تجربی تهران در سالن رودکی در تالار وحدت و اجرای قطعات مجموعهٔ تمرین تونال؛
ـ رهبری ارکستر تجربی تهران و اجرای قطعاتی بر اساس تیپ ملودی‌های پیتر شومان؛ گروه نان و عروسک امریکا؛
ـ رهبری ارکستر تجربی تهران در کرند غرب اجرای قطعاتی بر اساس نغمات حقانی و کلام به همراهی استادان تنبور کرند غرب؛
ـ رهبری ارکستر تجربی تهران در فستیوال سلیمانیه و اجرای قطعات مونوتون، کردستان، و... .

رادیو، تلویزیون و سینما

ـ برنامه «طرقه» در شبکهٔ دو سیما (۱۰۰ برنامه)؛
ـ برنامهٔ «مقام بهار» در شبکه اول سیما (۱۴ برنامه)؛
ـ برنامهٔ «آیین بهار» و «اینک بهار» در شبکهٔ اول سیما (۱۶ برنامه)؛
ـ برنامهٔ «تئاتر، درام، نمایش» در شبکهٔ چهار سیما (هر هفته در مدت چهار سال)؛
ـ برنامهٔ «چکاوک» با موضوع موسیقی قدیم ایران برای رادیو سراسری (۱۰۰ برنامه)؛
ـ ساخت ۱۰۰ فیلم با عنوان استادان موسیقی مقامی ایران به سفارش مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و تلویزیون اسپانیا و... .

مسئولیت‌ها

ـ رییس دانشکدهٔ موسیقی آموزش عالی سورهٔ ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴ش؛
ـ معاون فرهنگی و دانشجویی دانشگاه سوره ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ش؛
ـ مدرس موسیقی دانشگاه هنر از سال ۱۳۸۰ش تا کنون؛
ـ کارشناس ارشد انجمن موسیقی ایران از سال ۱۳۶۵ش تا کنون؛
ـ تدریس در دانشگاه‌های تهران و آزاد واحد تهران از سال ۱۳۷۷ش؛
ـ دبیر دو دوره جشنواره‌های سراسری ایرانگردی و جهانگردی در تهران؛
ـ دبیر دو دوره جشنوارهٔ فرهنگی و هنری مهرجان، دبی دهکدهٔ ایران؛
ـ دبیر جشنواره‌های متعدد فرهنگی و هنری سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران و...؛
ـ رییس فرهنگ‌سرای هنر تهران به مدت سه سال؛
ـ رییس کمیسیون هنری سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران به مدت سه سال؛
ـ داور بخش موسیقی مقامی در ده دوره جشنواره‌های سراسری موسیقی کشور به‌خصوص جشنوارهٔ تخصصی موسیقی نواحی و... .

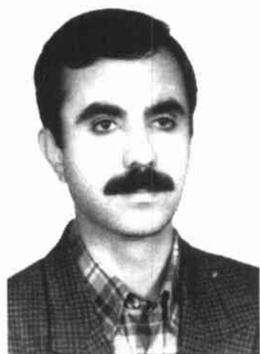
سعید فرج‌پوری (۱۳۳۹ش)



سعید فرج‌پوری متولد سال ۱۳۳۹ش در سنندج است. عشق به موسیقی در کودکی او را به محضر استاد حسن کامکار کشاند و در سیزده‌سالگی وارد ارکستر فرهنگ و هنر سنندج شد و در جشنواره‌ها و برنامه‌های زیادی فعالانه شرکت کرد. در سال ۱۳۵۹ش برای ادامهٔ کار موسیقی به تهران رفت و به تکمیل ردیف‌های موسیقی و همکاری با گروه‌های شیدا و عارف پرداخت.

او در کنسرت‌های مختلفی با هنرمندان برجستهٔ موسیقی از جمله استاد فرامرز پایور و استاد محمدرضا شجریان و... در ایران، اروپا، امریکا،

آسیا، و کانادا همکاری کرده است. تحقیق در شیوهٔ نوازندگی کمانچه از قدیم تا کنون و چگونگی تدریس آن، بخشی دیگر از اوقات او را به خود اختصاص داده و تدریس در هنرستان دختران و پسران و دانشکدهٔ موسیقی از این جملهٔ فعالیت‌های اوست. از وی آثار مستقلی که در آن نقش آهنگ‌ساز و تنظیم‌کننده را داشته منتشر شده است، مانند: کمانچهَ همراه با تنبک، نقش پندار، یادوارهٔ سیدعلی‌اصغر کردستانی، و آوات و زمانه.



بهمن حاج‌امینی (۱۳۴۰ش)

بهمن حاج‌امینی در سال ۱۳۴۰ش در شهرستان سنندج متولد شد. او فعالیت خود را در رشتهٔ موسیقی از سال ۱۳۵۴ش آغاز کرد. دورهٔ کارشناسی را در رشتهٔ موسیقی در دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران و دورهٔ کارشناسی ارشد را در رشتهٔ پژوهش هنر در دانشگاه هنر در سال ۱۳۷۸ش به پایان رسانیده است.

اَهَمّ فعالیت‌های هنری، آموزشی و علمی پژوهشی او به شرح زیر است:

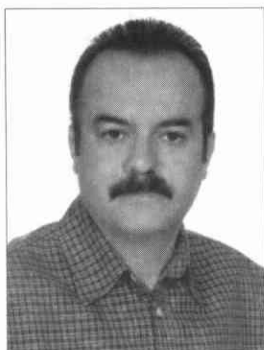
- مدرس ساز کمانچه و از مؤسسان انجمن موسیقی شمشال سنندج در سال ۱۳۶۴ش؛
- اجرای کنسرت در داخل و خارج از کشور به عنوان نوازندهٔ کمانچه و سرپرست گروه از سال ۱۳۶۴ش؛
- عضو پیوستهٔ کانون پژوهشگران خانهٔ موسیقی؛
- عضو پیوستهٔ کانون نوازندگان ساز ایرانی خانهٔ موسیقی؛
- مدرس درس «موسیقی قدیم ایران» در مؤسسه آموزش عالی سورهٔ تهران، سال ۱۳۷۶ش؛
- پژوهشگر برگزیدهٔ پنجمین دورهٔ معرفی پژوهش‌های فرهنگی ایران در سال ۱۳۷۹ش در بخش هنر؛
- تألیف کتاب *موسیقی کردهای هورامان* (آوانویسی و تجزیه و تحلیل) تهران: *ماهور*، ۱۳۸۱.

مقالات چاپ‌شده

- «درآمدی بر مطالعهٔ تطبیقی موسیقی ایران و هند»، در فصلنامهٔ موسیقی *ماهور*، شمارهٔ ۸ (۱۳۷۹).
- «بررسی تطبیقی ویژگی‌های مشترک موسیقی و معماری سنتی ایران»، در فصلنامهٔ موسیقی *ماهور*، شمارهٔ ۱۲ (۱۳۸۰).
- «چهار آواز در موسیقی کردستان»، در فصلنامهٔ موسیقی *ماهور*، شمارهٔ ۱۷(۱۳۸۱).
- «هه‌لپه‌رکی (رقص کردی)»، در فصلنامهٔ موسیقی *ماهور*، شمارهٔ ۲۲(۱۳۸۲).

طرح‌های پژوهشی

- آوازها، سازها، و آئین‌های موسیقایی کردستان، سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۱ش.
- جایگاه و مفهوم مقام در موسیقی کردستان (در دست انجام)؛
- موسیقی لیلاخ کردستان (در دست انجام).



صادق تعریف (۱۳۴۶ش)

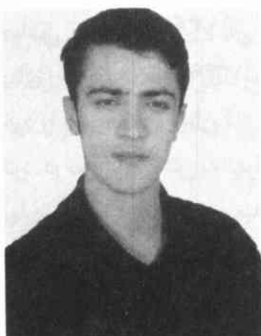
صادق تعریف در سال ۱۳۴۶ش در سنندج به دنیا آمد. از کودکی علاقه‌مندی خود را به موسیقی نشان داد و کار موسیقی را با نواختن تمبک و دف آغاز کرد. در سال ۱۳۶۹ش به تهران رفت و نزد استادانی چون زنده یاد علی‌اصغر بهاری، داود گنجه‌ای، و سعید فرج‌پوری به فراگیری کمانچه پرداخت. وی در اجرای چندین اثر هنری موسیقی سنتی و محلی با هنرمندان صاحب نام کشور همکاری کرده و در کنسرت‌های داخلی و خارجی به اجرای برنامه پرداخته است. او تقریباً با تمام سازهای کوبه‌ای ایران آشنایی دارد و ضمن آشنایی با موسیقی به تحقیق در زمینهٔ موسیقی خانقاهی و فولکلوریک خصوصاً موسیقی کردستان مشغول است. تألیف کتاب آموزش دف در دو جلد و شرکت در آفرینش آثاری مانند آبگینه، شوردست، آوات، زمانه، شادباش، و نقش پندار از جملهٔ کارهای اوست.

صدیق خالدی (۱۳۴۷ش)

صدیق خالدی فرزند محمدتوفیق، متولد سال ۱۳۴۷ش است. او دارای دیپلم از هنرستان صنعتی سنندج است و از سال ۱۳۶۹ش به کار ساخت تار و تنبور و ویولن و کمانچه مشغول است و در این کار مهارت کافی حاصل کرده است. او نواختن تار را نزد فرهاد مشعوف فرا گرفته و بقیه سازها را به‌تدریج آموخته است. او از دبیرستان شروع به نواختن تنبور و کمانچه کرده و تار و سه‌تار و دیوان را به خوبی آموخته است. خالدی از سال ۱۳۷۳ش نیز به تدریس انواع سازها مشغول است.



آراس رجبی (۱۳۶۰ش)



آراس رجبی فرزند فائق متولد ۲ تیر ۱۳۶۰ در مریوان است. او فعالیت هنری را از سال ۱۳۶۹ش در تهران نزد آقای مسعود جاهد شروع کرده است. در سال ۱۳۷۴ش در جشنوارهٔ موسیقی در استان کردستان به عنوان نوازنده برتر شناخته شده است. او در سال‌های ۱۳۷۵ تا ۷۶ ـ ۱۳۷۸ش و نیز در در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ش نفر اول ایران بوده است. در جشنوارهٔ فجر و جوان در سال ۱۹۹۵ از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تهران به سرپرستی آقای رضا کیانیان به همراه گروه تعزیه خوانی، تآتر حضرت ابراهیم و اسماعیل به کشور یونان رفت و از بین کشورهای ترکیه، یونان، رومانی، و مقدونیه بهترین موزیک متن را اجرا کرد و جایزهٔ برتر را به خود اختصاص داد.

او در سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ به همکاری محمدعلی کیانی‌نژاد و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان نمایندهٔ ایران به کشور سوئد فرستاده شد و در آن فستیوال اتنو از بین ۵۷ کشور مقام دوم جهان را کسب کرد و رهبری ارکستر ۱۰۰ نفره آن فستیوال را بر عهده داشت.

رجبی از سال ۱۳۸۲ش به بعد نزد استاد محمدعلی کیانی‌نژاد به تمرینات آهنگسازی پرداخته است و مدت دو سال عضو ارکستر جوان به سرپرستی محمدعلی کیانی نژاد بوده است و به کمک و لطف خداوند بزرگ در نظر دارد سبکی نو برای نی پدید آورد.

او جز نی که ساز اصلی اوست، سازهایی چون عود، قانون، باغلاما، سه‌تار، بالبان، سورنا، دهُل، تمبو، و جومبوش نیز می‌نوازد.

افشان کردی (۱۳۶۱ش)



افشان کردی متولد خردادماه ۱۳۶۱ش در تهران است. او از سال سوم دبستان به علت علاقهٔ شدید به موسیقی که ناشی از تربیت پدری هنرمند در نوازندگی سه‌تار بود، به کلاس ارف آقای طراوتی وارد شد و مدت سه سال کار و تمرین مداوم انجام داد و سپس در کلاس پیانوی آقای خضرلوزاده در آموزشگاه هنری باربد حضور یافت و دوره‌های بِیروهانون و موسیقی کلاسیک را فرا گرفت. آنگاه برای آموختن پیانوی ایرانی و آشنایی با ردیف‌های موسیقی سنتی از محضر استاد اخیانی بهره برد که این روند هم‌اکنون نیز ادامه دارد. وی نوازنده‌ای مستعد و پویاست که امید است در پهنهٔ موسیقی کشور درخششی چشمگیر داشته باشد.[1]

---

۱. *برگی از باغ*، ص ۳۷۱.

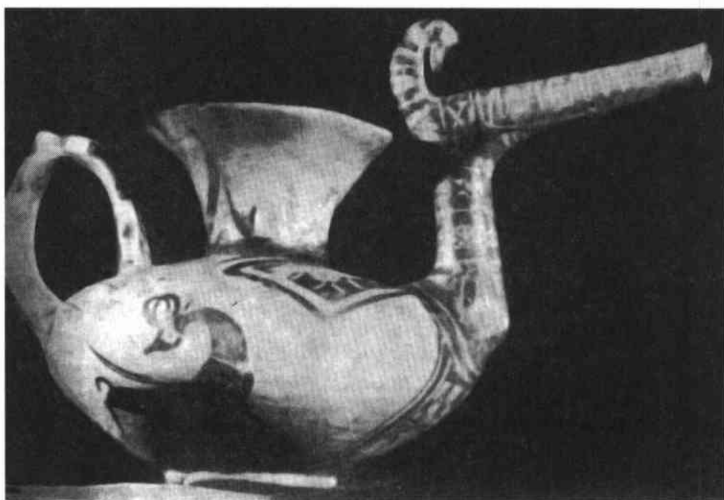
فصل ۶
هنرهای تجسمی

فصل ۶

بخش اول: پیشنهٔ هنر نقاشی و تصویرنگاری در ایران

عصر هخامنشی

در کنجکاوی‌ها و حفاری‌ها که دانشمندان باستان‌شناس در خرابه‌های قدیم مانند پاسارگاد در دشت مرغاب (فارس) و بیستون (کرمانشاهان) و تخت جمشید (فارس) و اکباتان (همدان) و شوش (خوزستان) به عمل آورده اند آثار سنگی و نقوش حجاری و کتیبه‌ها و ابنیهٔ کاخ‌ها و معابد و تالارها، فراوان یافته اند که سراسر موجب شگفتی بینندگان و اعجاب مردم روزگار است، متأسفانه از نقوش و تصاویر رنگارنگ که در و دیوار ابنیه بزرگ و کاخ‌های مجلل را زینت می‌داد چیزی باقی نمانده است.



صراحی ملون اکتشافی در تپهٔ سیلک ـ کاشان (هزارهٔ اول ق.م)

تنها آثاری که از لحاظ صنعت رنگ‌آمیزی در دست است کاشی‌ها و حاشیه‌های لعاب‌داری است که در تخت‌جمشید و شوش کشف شده است. این خشت‌های لعاب‌داده و برّاق که قدیم‌ترین آن در شوش به‌دست آمده دارای دو حاشیه است که یکی به «حاشیهٔ شیران» و دیگری به «حاشیهٔ تیراندازان» موسوم شده است.



مجسمهٔ نقرهٔ بز کوهی (حیوان محلی ایران)
از عصر هخامنشی؛ همدان.

هنر در عصر پارت‌ها (اشکانیان)

بعد از مرگ اسکندر (۳۲۳ ق‌م) تا اواسط قرن دوم ق‌م جانشینان او به‌نام سلوکی‌ها در ایران حکمرانی می‌کردند. در این دوره اثر مهمی از هنر تصویر در ایران به‌دست نیامده و از آثار باقی‌مانده مانند خرابه‌های معابد و نیز سکه‌های آن زمان معلوم می‌شود که هنرهای نقاشی و مجسمه‌سازی و حجّاری و معماری در این زمان انحطاط زیادی یافته و هنر ناب ایرانی مشاهده نشده است.

هنر در عصر ساسانیان

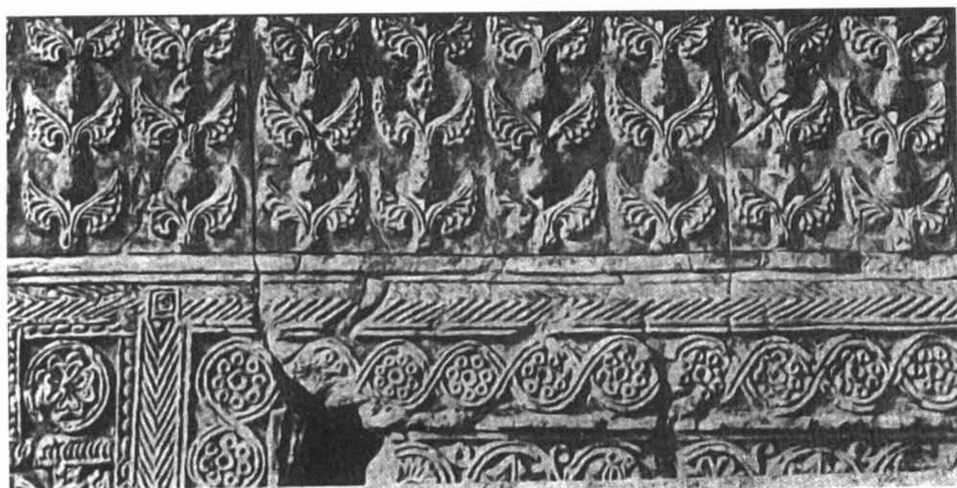
بعد از سقوط دولت اشکانی و تأسیس سلطنت ملی ساسانی به‌دست اردشیر پاپکان (۲۲۸ م) کار هنر در کشور ایران جنبش و رواج تازه‌ای یافت. ساسانیان در طول زمان متجاوز از ۴۰۰ سال دوران سلطنت خود ابداعات تازه و ابتکارات نوین در فنون و انواع صنایع به‌عمل آوردند و از همسایگان نیز اقتباس کرده صنعت و صورتگری و مجسمه‌سازی و نیز معماری و حجّاری و فلزکاری و ضرب سکه‌ها و منسوجات ابریشمی و زری و پشمینه و صنعت باستانی سفال‌گری و گچ‌بری و بالاخره نقاشی‌های رنگارنگ و در کشیدن تصاویر و شبیه‌سازی را به منتهای ظرافت و زیبایی رسانده اند.



نقش قالی ابریشمی (عصر ساسانی).



نقوش اکتشافی در یک دخمه در «سغد قدیم» ـ
الههٔ زرتشتی، عصر ساسانی (اوایل قرن هفتم میلادی).



گچبری عصر ساسانی ـ اکتشافی در «صحرای ورامین ـ عراق» (موزهٔ برلن).

هنر در عصر خلفای عباسی

همین که مرکزیت اسلام از حجاز به عراق منتقل شد و شهر بغداد دارالخلافه و مقرّ خلافت شد، نقاشی عصر ساسانیان مانند سایر مظاهر و عوامل فرهنگی میراث خسروان عجم در بغداد که مدت پنج قرن تختگاه مرکزی عالم اسلام بود، نیز خودنمایی کرد و در حقیقت شهر بغداد نسخهٔ ثانوی مدائِن و دربار خلیفه صورتی دیگر از دربار خسرو بوده است.

در نزدیک شهر سامره (شمال بغداد، ساحل دجله) که مدتی تختگاه خلیفه المعتصم عباسی (۲۱۸ ـ ۲۲۸ ق) و جانشینان او بوده، باستان‌شناسان آلمانی در سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ تعدادی نقوش دیواری و تصاویر رنگارنگ از قصر عباسی معروف به جوسق (کوشک) به دست آوردند که آنها را بر روی گچ نقش کرده بودند و صور حیوانات و طیور و انسان را نشان می‌داد و همه با سبک و اسلوب هنر ساسانی رسم شده بود.

صنعت نقاشی نزد مانی و پیروان او در تاریخ مشهور است. مانی پیغمبر آن طایفه در ۲۷۶م به امر بهرام گور ساسانی به قتل رسید. او کتاب‌ها و نوشته‌های خود را که به نام *ارژنگ* یا *ارتنگ* معروف است به صور تمثیلی مصور می‌ساخت. هنوز این مرد و کتاب وی نزد ایرانیان حتی در آثار ادبی اسلامی به نقاش ضرب‌المثل است. چنان‌که سعدی در قرن ششم، کتاب خود *گلستان* را در ظرافت به «نقش ارژنگی» تشبیه می‌کند و می‌گوید:

گر التفات خداوندیش بیاراید ــــ نگارخانهٔ چینی و نقش ارژنگی است

هنر در عصر سامانیان

در عصر سامانیان (سدهٔ چهارم هجری) در گوشه و کنار از جمله در نیشاپور (خراسان) قطعاتی از نقاشی دیواری روی گچ به‌دست آمده است که ظاهراً تقلیدی از نقاشی بودایی است. اخیراً اکتشافاتی در محل لشکری‌بازار (وادی هیرمند) به‌عمل آمد و نقوش و تصاویر دیواری‌ای مشاهده شد که معلوم می‌کرد دربار غزنویان نیز به تقلید از گذشتگان خود هنر ترسیم و نقاشی روی دیوارهای کاخ‌ها را به منظور تزیین در آنجا صفوفی از قراولان و سواران جنگی نشان داده شده که در لباس و جامه‌شان را استمرار داده اند. مشابه سبک نقاشی ساسانی در آسیای مرکزی است.

در مقدمهٔ *شاهنامه ابومنصوری* که در زمان نصر دوم پادشاه سامانی نگاشته و تدوین شده و نسخهٔ آن در حدود سال (۳۴۶ ق) گرد آمده این عبارت آمده است

> امیر سعید نصر بن احمد، دستور خویش خواجه بلعمی را بر آن داشت تا *کلیله و دمنه* را از زبان تازی به پارسی گردانید... و رودکی را فرمود تا به نظم آورد... پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آمد دیدن و خواندن آن... .

این عبارت کوتاه دلیل قاطعی است که در اواسط قرن چهارم هجری نقاشی کتاب به تقلید استادان چین در ماوراء النّهر و آسیای مرکزی متداول بوده است، ولی محققان هنوز سندی صریح و روشن که شاهد نفوذ نقاشی چین به ایران در این دوران باشد به‌دست نیاورده اند.

هنر در عصر سلجوقیان

در زمان سلجوقیان، امراء مستقل محلی به‌نام اتابکان در ایالات مختلف ایران سلطنت کردند در این دوره شعر و ادبیات به اوج کمال خود رسید، نسخ شاهنامه در این زمان به فرمان سلاطین کتابت شده به نقوش و تصاویر رنگارنگ آراسته شد. بَر روی ظروف و سطح جام‌ها و قدح‌های گران‌بها نیز با میناکاری و طلاکاری استادان فن، نقاشی‌های ظریف کرده اند که غالباً عمل صنعتگران ایران است و اغلب، مجالس داستان‌های شاهنامه فردوسی را نشان می‌دهد.

از اوایل قرن سیزدهم میلادی منظومهٔ مصوّری باقی مانده که دارای اهمیت زیاد است و آن نسخهٔ ملوّنی است به‌نام «ورقه و گلشاه» عیوقی که در کتابخانهٔ «توپ قاپوسرا» در استانبول موجود است و پروفسور احمد آتش استاد زبان فارسی در باب آن تحقیقات سودمند کرده است. این نسخه مشتمل بر هفتاد مجلس مینیاتور کوچک است که با رنگ‌آمیزی‌های متنوع ملوّن و در خلال آن گل و بوته و اشجار و طیور طراحی شده و گرداگرد چهرهٔ آدمیان به‌رسم تصاویر بودایی اکثراً (هاله با مدوّری احاطه شده). این نسخهٔ منحصر به فرد که اشعار فارسی و خط کاتب ایرانی آن جالب توجه است، اثر مهمی است که از آخر عهد سلاجقه به روزگار ما رسیده است.

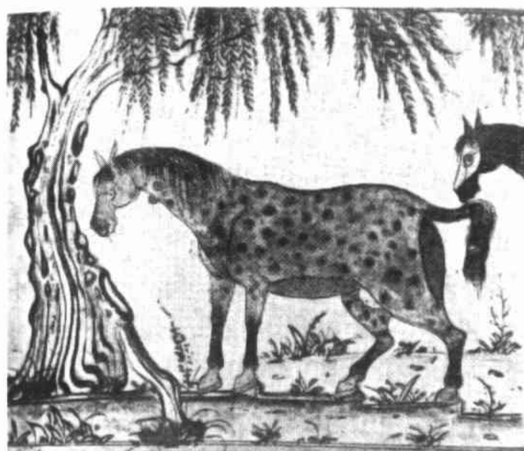
هنر در عصر مغول و تاتار

از هجوم چنگیزخان و فرزندانش تا آخر دورهٔ تیموری گرچه تمدن مادّی ایران واژگون و سیر اقتصادی متوقف شد ولی تحول فرهنگی و خصوصاً سرمایهٔ هنر در ایران نابود نشد، بلکه با کمال تعجب باید گفت که در دورهٔ استیلای این مردم بیابانی در صنعت و هنر ترقی نمایانی مشهود گشته است. همین که ایلخانان مغول وارث سلطانان سلجوقی شدند از هنر و فرهنگ ایشان برخوردار شدند به‌علاوه در رشتهٔ صنعت ظریف نقاشی، سرمشق‌های استادان چینی را همراه خود از آسیای مرکزی به کشور ایران ارمغان آوردند و در زمان ایشان دورهٔ جدیدی در این فن ظریف آغاز شد که ترکیبی از نقاشی ملی ایران و صورتگری چینی بود. شهر تبریز دارالملک ایلخانی‌های مغول و شهرهای سمرقند و هرات مقرّ امراء تیموری، مرکز این فن نوزاد شد. سپس بغداد و شیراز و مشهد و اصفهان به نوبت خود جایگاه مکتب‌های هنر بسیار شدند و استادان معروف که نام‌شان در صفحه روزگار جاوید است در این شهرها به ظهور رسیدند. از زمان غازان‌خان و فرزندش ابوسعید بهادر (۱۲۹۵ ـ ۱۳۱۶م) آثار نقاشی در کتب خطی کاملاً نمایان است و نسخ و نمونه‌های کتاب‌های گران‌بها با نقاشی‌های بسیار ممتاز به‌جای مانده است و از مفاخر مجموعه‌های هنری موزه‌های جهان به‌شمار می‌آید.

یکی از قدیم‌ترین کتب خطی مصوّر عصر مغول نسخه *منافع الحیوان* تألیف جبرئیل بن بختیشوع طبیب خلیفه المتقی بالله است که برای غازان‌خان از عربی به فارسی ترجمه شده و در کتابخانهٔ مورگان در نیویورک محفوظ است. این نسخه مشتمل بر ۹۴ مجلس تصویر و مینیاتور است و در مراغه به سال (۶۹۸ ق) کتابت شده است.



رزم اسکندر با کرکدن، از شاهنامهٔ دمت (موزهٔ بوستن).



مادیان، از کتاب منافع‌الحیوان (قرن هشتم هجری).

جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله وزیر سلطان محمد خدابنده کتاب دیگری از این دوره است که دارای مجالس و تصویر و شبیه‌سازی عدیده است. کتاب دیگر *الآثار الباقیه* تألیف ابوریحان بیرونی است که در تبریز در (۷۰۷ ق) کتابت شده و در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ موجود است با اینکه این کتاب به زبان عربی است ولی مجالس و تصاویر و نقاشی آن به سبک ایرانی است و دارای مجالس مینیاتور متعدد است.

دیگر شصت برگ از یک نسخهٔ قدیمی *شاهنامهٔ فردوسی* است که به‌نام مالک سابق آن به شاهنامه دِمُت Demotte معروف شده و در موزه‌های مختلف آمریکا موجود است و در تاریخ (۷۳۱ ـ ۷۳۷ ق) در تبریز کتابت شده و از بهترین آثار نقاشی ایرانی در قرن هشتم هجری است.



دربار تیمور (از نسخهٔ ظفرنامهٔ تیموری ـ علی یزدی) کاخ گلستان ـ تهران.

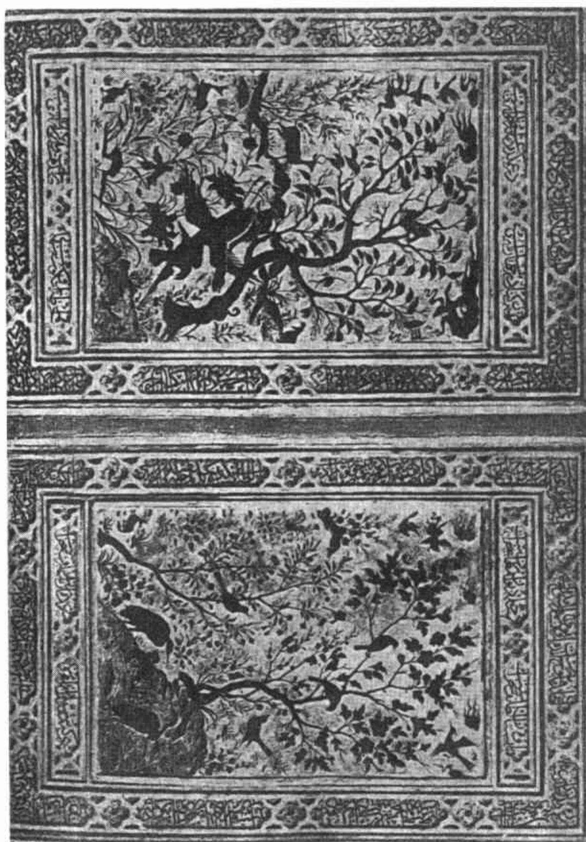


خشت کاشی رنگی لعابی (قرن هفتم).

در عصر ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو قرن نهم هجری آثار خطی زیبایی در کنار نقاشی و مینیاتورهای بسیار جالب به ظهور رسید.

هنر در عصر تیموری

تیمور شهر سمرقند را تختگاه خود قرار داد (۷۷۲ ق) و به آبادی و عمران و زیبایی آن شهر عنایت خاص داشت. او عمارات عالیه و قصور رفیعه و مساجد و مقابر مجلل در آنجا بنا نمود و خصوصاً باغ‌های دلپذیر آن شهر را رونق داد و از هرات و تبریز و بغداد و شیراز صنعتگران ماهر و هنرمند و استادان نقاش چیره‌دست به آن شهر کوچ داد که از آن جمله استاد عبدالحی تبریزی است که از مفاخر دربار آل جلایر بود و در و دیوار قصور تیموری را در سمرقند به نقش و نگارهای ظریف مزّین کرد. شاهرخ که در هرات اقامت داشت در مدت پنجاه سال حکومت مروّج علم و ادب و فضل و هنر بود و میرزا بایسنقر فرزندش در آثار برجای مانده در آرایش و نقش و نگار خدمات شایان کردند، مسجد گوهرشاد و شاهنامه بایسنقری از جملهٔ این آثار است.



جلد کتاب «چرم سوخته» در حدود ۸۶۰ ق، از کتاب *هنرهای ایران* تألیف پرفسور پوپ.

هنر در عصر صفوی

شاه اسمعیل بعد از فتح هرات بهزاد را از آنجا با خود به تبریز برد و او را سرپرست کتابخانهٔ سلطانی کرد. همچنین استادی دیگر به‌نام سلطان محمد را به تبریز آورد و مأمور تعلیم فن نقاشی به فرزندش طهماسب‌میرزا نمود. از آثار به‌جا ماندهٔ عهد شاه طهماسب یک خمسهٔ نظامی خطی است که به تاریخ ۹۳۳ ق نوشته شده و اکنون در موزهٔ مترو پلتین در آمریکا قرار دارد. چهارده مجلس مینیاتور این کتاب به سبک مکتب هرات ساخته شده است. دیگر نسخهٔ خطی دیوان امیر علیشرنوائی متعلق به کتابخانهٔ ملی فرانسه است و بعضی از مجالس تصویر آن کار شیخ‌زاده است و در آن مجلس سفر اسکندر کبیر به دریای غرب در طلب آب حیات از لحاظ ظرافت مشهور آفاق است. دیگر نسخه دیوان حافظ که برای سام‌میرزا فرزند شاه اسمعیل نوشته شده و اکنون در موزهٔ هنرهای کمبریج موجود و دارای پنج مجلس مینیاتور است.

از استادان معروف زمان شاه طهماسب آقا میرک و میرمصوّر را می‌توان نام برد که به تذهیب‌کاری و مینیاتورسازی در کتابخانهٔ شاهی اشتغال داشتند. نسخهٔ نادرالوجود و عدیم‌النظیر *هفت اورنگ* جامی که اکنون در «freergal» در واشنگتن موجود است برای ابراهیم‌میرزا در مشهد که مرکز حکومت او بوده به‌سال (۹۷۳ ق) کتابت شده و دارای ۲۸ مجلس مینیاتور است. آن شهر در زمان حکومت او مجمع استادان هنرور بوده است. قاضی احمد منشی قمی در کتاب *گلستان هنر* این استادان را نام برده است. یکی از خطاطان معروف شیراز منعم‌الدین الاوحدی است که یک نسخهٔ *خمسه نظامی* را در تاریخ (۹۱۱ ق) نوشته و اکنون در کتابخانه بودلیان است و نسخهٔ دیگری توسط او در (۹۴۴ ق) کتابت شده در کتابخانهٔ مورگان موجود است. خوش‌نویس دیگری به‌نام مرشد عطار در شیراز می‌زیسته که کتاب *عجایب المخلوقات* قزوینی را در (۹۵۲ ق) کتابت نموده که در کتابخانهٔ دوبلین نگهداری می‌شود و دارای تعداد زیادی تصاویر و نقوش حیوانات و اشجار است که از لحاظ ابتکار و ابداع در این رشته ممتاز است و تصاویر عجیب و غریب دارد.

در زمان شاه عباس اول *قصص الانبیاء* نیشابوری در (۱۰۰۹ ق) به‌وسیله هنرمندی به‌نام آقا رضا نوشته شده و مجالسی چند از تصاویر انبیا و حکایات ایشان مانند «موسی و فرعون و ساحره» و «اصحاب کهف» و «هابیل و قابیل» و... در آن موجود است. این کتاب در کتابخانه ملی فرانسه (پاریس) نگهداری می‌شود.

صنعت تجلید کتاب و صحافی یعنی ساختن جلدهای تیماجی و چرمی که معروف به «جلد سوخته» است و مخصوص کتب ذی‌قیمت خطی بود و در عصر تیموریان در هرات در مکتب بایسنقری به ظهور رسید، در زمان شاه عباس رونقی خاص یافت و کتاب‌ها با کاغذهای اعلی و خطاطی به خط نستعلیق و ثلث و تذهیب و تزیین حواشی و سرلوحه‌سازی و مجالس تصویر در متن کتاب و بالاخره جلدسازی و صحافی به‌وسیله استادان مختلف تهیه شدند و استفاده از سبک اروپایی، یک سلسله صنایع مستقل به وجود آورد.

صنعت نقاشی دیواری (fresc) در عصر صفویه معمول بود و ابنیه و باغ‌های سلطنتی در قزوین و اصفهان و دیگر شهرها به نقوش و تصاویر و گل و بوته و ظروف و... مزین می‌شد که بهترین نمونهٔ آن



موسی و افکندن عصا، از نسخهٔ *قصص‌الانبیاء* نیشابوری (کار آقا رضا).

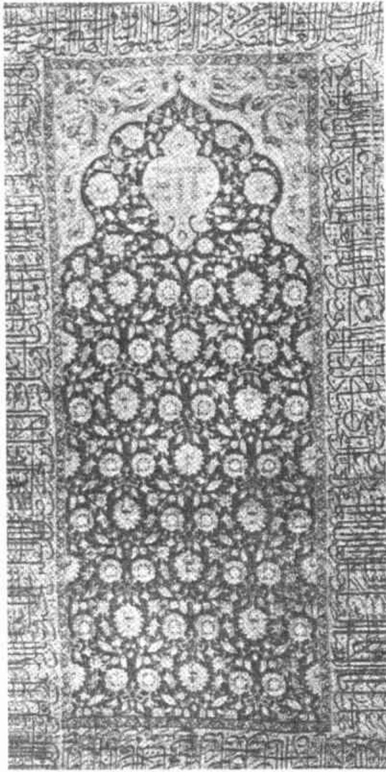
بقایای نقاشی موجود در قصر چهل‌ستون (اصفهان) از همایون شاه هندی است و نیز نقاشی سردر بازار (قیصریه) در میدان نقش جهان اصفهان یکی دیگر از آثار زیبای آن زمان است.

بعد از آقا رضا شاگرد او معین مصوّر متوفی (۱۰۴۵ ق) اسلوب و شیوهٔ استاد خود را ادامه داد و استاد شفیعا فرزند آقا رضا در زمان شاه عباس دوم برای دستگاه قالی‌بافی سلطانی نقشه طراحی می‌کرد و در این فن استاد بود.

هنر در عصر زندیه و قاجاریه

هنرمندی به نام علی‌قلی‌بیک اهل ارومیه معروف به «فرنگی» استاد نقاشی معاصر نادرشاه است. آقا زمان نقاش معاصر شاه سلطان حسین نیز تا عصرنادری می‌زیسته است. یک تابلو که مجلس ولیعهدی رضاقلی‌میرزا پسر نادرشاه را نشان می‌دهد از آثار دوران زندیه است و رقم ابوالحسن (ظاهراً ابوالحسن «اول» مستوفی غفاری) و تاریخ (۱۱۸۹ ق) را دارد.

ابنیه کریم‌خانی در شیراز در فن معماری واحد مستقلی را تشکیل می‌دهد که با ضمایم آن مانند حجاری، گچبری و کاشی‌سازی، و منبت‌کاری و بالاخره نقاشیِ دیواری آثار آن کمابیش در آن شهر مانده است. آقا باقر و آقا صادق و آقا نجف و آقا زمان که همگی استادان عصر زندیه اند، شاگردان علی اشرف بوده اند که قلمدان نفیسی از او در کاخ گلستان به تاریخ (۱۱۵۲ ق) موجود است.



سجاده
(زمان شاه سلیمان صفوی).

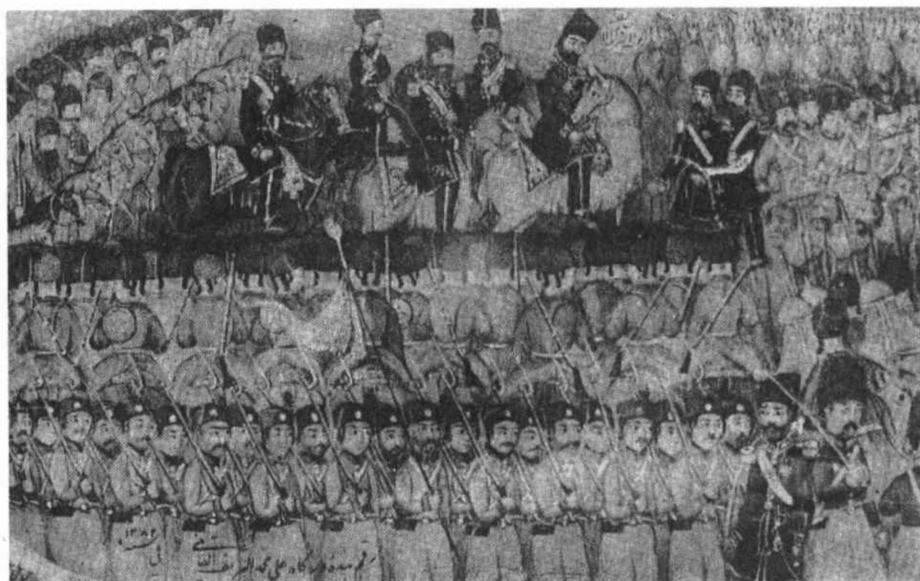
یکی از استادان زمان قاجاریه میرزا بابا الحسینی الاصفهانی است که در زمان محمدشاه منصب نقاش‌باشی به او تفویض شد. از کارهای او در موزهٔ کاخ گلستان و موزهٔ ایران باستان موجود است وی در رشتهٔ گل و بوته‌سازی و شبیه‌کشی و آب‌رنگ و رنگ و روغن کار می‌کرده است.

میرزا احمد ملقب به نقاش‌باشی در زمان وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه در یک تابلو منظرهٔ «جنگ خوریان» محمدشاه را کشیده که در تهران موجود است. یکی دیگر از استادان چیره دست زمان محمدشاه نجفعلی اصفهانی است که با برادرش محمد اسمعیل و حیدرعلی مجالس بزم و مجالس عرفانی و صورت اقطاب و دراویش را رسم می‌کرده اند. در فن گل و بوته‌سازی و دور نمای شکارگاه و چوگان‌بازی آثاری از ایشان باقی مانده است.



نقاشی کار میرزا بابا
(موزهٔ سلطنتی).

بعضی از کارهای آقانجفعلی به تاریخ (۱۲۶۰ تا ۱۲۸۷ق) با رقم «یا شاه نجف» در موزه‌های تهران موجود است. از استادان دورهٔ فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه می‌توان استاد میرزا علی محمد شریف قائینی را نام برد که در تصویر قلمدان او صحنه جنگ هرات به سرداری سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه را نشان می‌دهد.



نقاشی روی قلمدان از جنگ هرات حسام‌السلطنه.

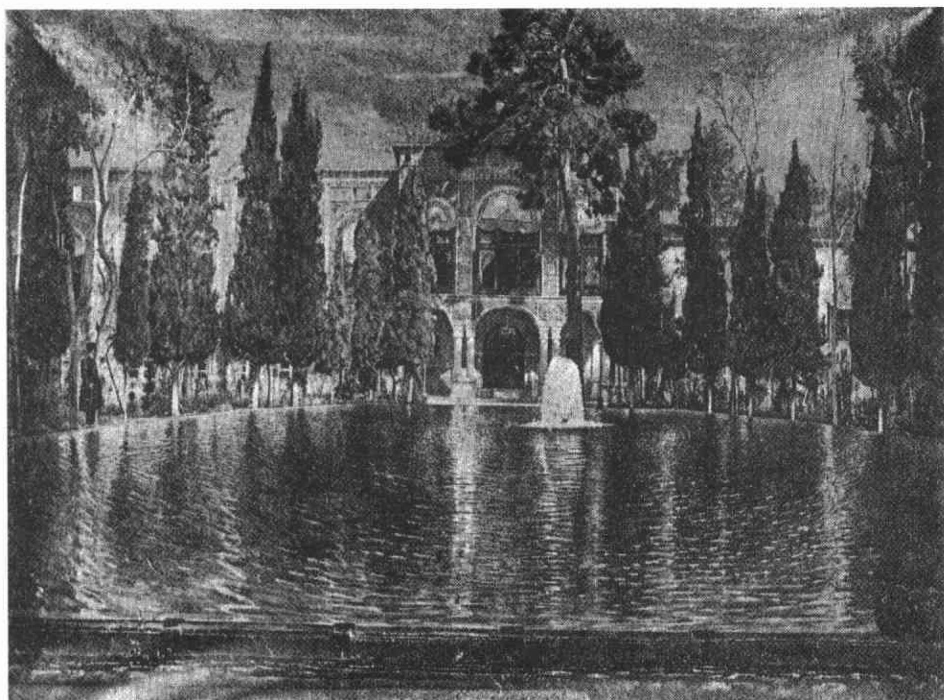
اساتید دیگری در اواخر قاجاریه بوده اند که هنر خطاطی و نقاشی را پایدار کرده اند و آنان عبارت بوده اند از: محمد ابراهیم اصفهانی، محمودخان ملک‌الشعرا، لطفعلی‌خان شیرازی، آقا محمدحسین شیرازی، محمدحسین‌خان افشار (نقاش‌باشی)، میرزا علی‌نقی، میرزا بزرگ شیرازی، و حاج میرزا یحیی‌خان تقوی. از استادان تذهیب‌کار حاج میرزا عبدالوهاب ملقب به **مُذهِّب‌باشی** و میرزا محمدعلی شیرازی و میرزا یوسف شیرازی را می‌توان نام برد.

هنر در عصر مشروطیت

یکی از استادان بزرگ قرن معاصر میرزا محمد غفاری ملقب به کمال‌الملک است که فرزند میرزا بزرگ کاشانی است. او در (۱۲۶۴ ق) در کاشان متولد شد و به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل پرداخت. بعد از فراغت از تحصیل و فوت ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۴ ق به اروپا رفت و مدت ۵ سال در ایتالیا و فرانسه به تکمیل هنر خود پرداخت. از شاگردان او می‌توان میرزا اسَمعیل آشتیانی، سید احمد جواهری، ابوالحسن صدیقی، علی‌محمد حیدریان، علی‌اکبر رخسار، محسن مقدم، محسن سهیلی، و حسنعلی وزیری را نام برد.[۱]

---

۱. منبع کلیهٔ نوشته‌ها و عکس‌های این فصل تا بدینجا چنین است: *ایرانشهر*، ج اول، و نشریهٔ شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران از ص ۷۷۵ تا ۸۱۶ به اختصار.



نمای جنوبی و در ورودی کاخ گلستان، اثر کمال‌الملک (موزهٔ سلطنتی).

فصل ۶

بخش دوم: شکوفایی هنر در کردستان

انتصاب امان‌الله‌خان بزرگ از جانب فتحعلی‌شاه قاجار به والی‌گری و حکمرانی کردستان (۱۲۱۴ق) نقطهٔ عطفی در توجه به هنر و تربیت هنرمندان در کردستان است؛ در آن سال تعدادی از معماران زبردست و نجّاران صاحب‌نام به دعوت امان‌الله‌خان به کردستان آمدند. در صفحهٔ ۱۴۹ *تاریخ مردوخ* آمده است: امان‌الله‌خان بزرگ شخصی با عزم و اراده بوده، دارای طبعی ارجمند و همتی بلند بوده است، در جود و سخا مشهور و در دلیری و دلاوری محسود نزدیک و دور بوده است.

جهان آفرین تا جهان آفرید　　　چو او نامداری نیامد پدید

غالب اوقات خود را به تجهیز جیوش و تنظیمات نظام و آبادی مملکت مصروف داشته. عمارت اندرونی قلعه حکومتی و حیاط گلستان و عمارت و حمام و بازار قصلان و باغ و عمارت خسروآباد و عمارت پشت مسجد دارالاحسان و عمارت سرهنگ خان و میدان جلو دروازه حکومتی و اکثر عمارت عالیه شهر سنه‌دژ و مساجد و حمام و بازار و باغات آن، از یادگارهای اوست.

معماران و صنعتگرانی که برای انجام دستورات حکومتی به سنندج دعوت شده بودند، هنگامی که برای سرکشی و دیدار زن و فرزند به اصفهان برمی‌گشتند، از وضع آرام و بی‌سر و صدای سنندج و مردم مؤمن و بادیانت آن و چگونگی کار و شغل و درآمد برای همشهریان خود تعریف می‌کردند. این نوع تبلیغات سبب شد تا صنعتگرانی که بازارشان کساد بود، جلای وطن کنند و در سنندج سکنی گزینند و به کار و حرفه خود بپردازند و هر کدام شاگردانی در رشتهٔ خود تربیت کنند. اکنون خانواده‌هایی در سنندج هستند که نیاکان‌شان از اصفهان و بروجرد و خرّم‌آباد آمده اند و در اینجا ماندگار شده اند. مرحوم پدر که خدایش رحمت کناد، می‌گفت در زمان قدیم برای هر رشته از هنر و شغل بازارچه‌ای وجود داشت و من بسیاری از آنها را دیده ام. شادروان برهان ایازی مؤلف *آیینه سنندج* بازاراچه‌ها و گذرها و رسته‌های صنعتگران را یک‌یک بیان کرده است. امروز معنی و مفهوم کلمهٔ هنر گسترش پیدا کرده و رشته‌های جدیدی بدان‌ها اضافه شده و در هر کدام از این رشته‌ها ستارگان و نخبه‌گانی ظهور کرده اند که باعث سرفرازی مردم کردستان شده اند.

بافندگی و صنایع وابسته به آن

جوراب و کلاه و دستکش نخی یا پشمی در شهرها و روستاهای کردستان به وسیله زنان و دختران و با قلاب یا میله‌های مخصوص بافته می‌شود. درحدود یکصد سال قبل زنان هنرمندی بوده اند که کلاه و دستمال زنانه را می‌بافته اند و اغلب از زنان خانواده‌های ثروتمند کار سفارش می‌گرفته اند. در زمان قدیم که چرخ خیاطی به خانه‌ها راه پیدا نکرده بود، زنان خانه‌دار باسلیقه در کنار پرورش بچه و پخت‌وپز و خانه‌داری لباس خود و فرزندان را می‌دوختند و به دختران خود خیاطی و گلدوزی و ساخت انواع زینت‌آلات و ملیله‌دوزی و گلابتون‌دوزی و بافندگی‌ها را می‌آموختند. زمانی که هنرکدهٔ خانم معین‌وزیری افتتاح شد، بیشتر خانواده‌ها دختران خود را در آنجا ثبت نام کردند تا از هنرهای این خانم عفیفه محترمه بهره‌مند شوند.





زیور روی کلاهی بانوان کرد





کلاهک منجوق دوزی شده و سکه‌دار بانویی کرد (ساکن میان کرمانشاهان و کردستان)

فصل ۶

بخش سوم: گل‌سازی، گلدوزی، خیاطی و بافندگی

فرشته معین‌وزیری (۱۲۹۸ـ ۱۳۷۸ش)

فرشته معین‌وزیری فرزند احمد به سال ۱۲۹۸ش در سنندج در محلهٔ قلعهٔ چهارلان به دنیا آمد. او در هفت سالگی به دبستان مستوره رفت و تحت نظر معلمان دلسوز و متدین تربیت یافت و به دریافت گواهی‌نامه ابتدایی نائل شد. وی اوقات بیکاری را در خدمت مادر عفیفه و هنرمندش به آموختن خیاطی و گل‌دوزی و سایر کار هنری زنانه می‌پرداخت تا آنکه برای تدریس خیاطی و گلدوزی در آموزش و پرورش استخدام شد. خانم معین‌وزیری ضمن خدمت در آموزش و پرورش در کلاس‌های شبانه ثبت نام کرد تا تحصیلات خود را تکمیل کند. او پس از سه سال موفق به اخذ کارنامهٔ سیکل اول شد. او در کار خود جدی و وقت‌شناس بود و چون در خیاطی و گل‌دوزی و سایر کارهای دستی تخصص داشت و سال‌ها آن‌ها را آموزش داده بود، هنگامی که بازنشسته شد به منظور استمرار خدمت، در سال ۱۳۳۶ آموزشگاهی هنری به نام هنرکدهٔ فروغ باز کرد و در آن هنرکده به تعلیم خیاطی و گل‌دوزی و زری‌دوزی و ملیله‌دوزی و گلابتون‌دوزی و... پرداخت و چون رقیبی نداشت و این مکان اولین آموزشگاه در سنندج بود، کارش بالا گرفت و زنان و دختران زیادی از کلاس و هنر و اندیشه وی بهره‌مند شدند و این مرکز هنری سال‌ها فعال و در خدمت مردم بود. سرانجام این خانم عفیفهٔ محترمه در خرداد ماه ۱۳۷۸ش چشم از جهان فرو بست.



فریده راستین (۱۳۱۸ش)

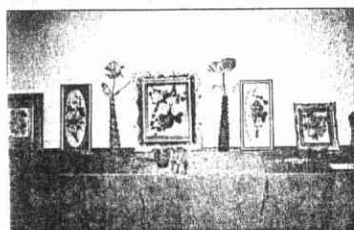


فریده راستین فرزند باقر در سال ۱۳۱۸ش در سنندج چشم به جهان گشود. او تحصیلات را در زادگاه خود به پایان رساند و در کسوت معلمی به استخدام آموزش و پرورش درآمد و پس از سال‌ها تَدریس برای ادامهٔ تحصیل راهی تهران شد و در رشته‌های مختلف هنری چون گل‌سازی، خیاطی، طراحی لباس، و دکوراسیون فعالیت‌های چشم‌گیری داشت و موفقیت‌های زیادی کسب کرد. سپس در هنرستان عالی بانوان تهران دورهٔ کامل گل‌سازی و خیاطی را با رتبهٔ اول به اتمام رسانید و سال‌ها در تهران به شغل دبیری و آموزش هنرجویان مشغول بود و پس از ۳۰ سال خدمت به افتخار بازنشستگی نایل آمد.

وی بعد از بازنشستگی کار تدریس و آموزش و یادگیری را رها نکرد و به دنبال هنر نو، طی طریق کرد؛ طراحی لباس را در مؤسسهٔ دانشگاهی رسام هنر با موفقیت به پایان برد و چون هنر گل‌سازی و شمع‌سازی به‌ویژه گل چینی و ایتالیایی از علاقه‌های اصلی او بود، این کار را ادامه داد و هنرکدهٔ نوید را در تهران دایر کرد و به تعلیم هنرجویان پرداخت. او که سال‌هاست آثار هنری‌اش را در نمایشگاه‌های مختلف در ایران و انگلستان در معرض دید علاقه‌مندان قرار داده است، خود از پیشگامان ساخت گل چینی در ایران و اولین مربی و مدرس گل چینی در شبکه‌های تلویزیونی ایران بوده است. وی برای پیشبرد و تکمیل هنر جدید گل چینی کتاب گل‌های ماندگار را به رشتهٔ تحریر در آورده و به هنرجویان و علاقه‌مندان تقدیم کرده که مورد توجه قرار گرفته است.

45 نوبهار سه شنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۸۴ , 12 JULY 2005





سومین نمایشگاه تابلوهای گل چینی، بلندر، ایتالیائی، آباژور و انواع شاخه های گل اثر خانم فریده راستین هنرمند و استادکار ایرانی در روزهای بیستم و بیست و یکم ماه می ۲۰۰۵ میلادی در سالن ویکتوریا هال لندن برپا گردید، که با استقبال هنر دوستان ایرانی و خارجی روبرو شد.

ویکتوریا هال لندن سالها میعادگاه مشتاقان آثار ایشان است و برگزاری سالانه این نمایشگاهها به طور مرتب و هر بار نوتر و پربار تر از گذشته بیانگر این حقیقت است که زن ایرانی وهنر ایرانی توانائی بسیار در آستین دارد.

خانم راستین در این نمایشگاه مجموعه ای از تازه ترین آثار خود را در معرض دید علاقمندان قرارداد. وی در ایران هم نمایشگاههای متعددی از آثار خود ترتیب داده و اولین مربی آموزش گل چینی در شبکه های تلوزیونی ایران و شبکه جهانی جام جم بوده است.

خانم فریده راستین در سنندج ایران، سرزمین شقایق و گلهای خودرو چشم به جهان گشود، تحصیلاتش را در رشته هنر و طراحی لباس و دکوراسیون به پایان رسانده و سالها به تدریس هنر مشغول بوده اند. پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش کار تدریس را رها نکرده و هنرکده نوید را در تهران تاسیس کرده وو هنرجویان بسیاری را به اجتماع تحویل داده که هرکدام استادی لایق و موفقند.

کتاب گلهای ماندگار از آثار ارزنده این هنرمند است که به سبک جدیدی به چاپ رسیده است که تابلو ها و کارهایش بسیار طبیعی مینمایند و مورد توجه مشتاقان این هنر جدید است.

خانم راستین اکنون در لندن به کار تدریس هنر و کارهای گل چینی و بلندر مشغولند و هنر جویان بسیاری مشغول فراگیری این هنر هستند.

بریده روزنامه‌ای که گزارش و دو عکس از نمونه آثار فریده راستین در آن کار شده است.

فصل ۶

بخش چهارم: نقاشی و مجسمه‌سازی



محمد نیک‌پی (۱۳۰۱_۱۳۶۷ش)

محمد نیک‌پی فرزند میرزا عبدالکریم در پاییز سال ۱۳۰۱ش در سنندج قدم به عرصهٔ هستی نهاد و تحصیل مقدماتی تا سیکل را در مدارس سنندج سپری کرد. از همان کودکی سری پرشور و اندیشه‌ای متلاطم و جستجوگر و استعداد هنری فوق‌العاده داشت. زمانی که در دبیرستان تحصیل می‌کرد خط و نقاشی‌اش مورد تحسین دبیران و دیگر هم‌شاگردان قرار می‌گرفت. پس از فراغت از تحصیل وی مدتی به عنوان معلم نقاشی در دبیرستان هدایت سنندج به کار اشتغال داشت اما به علت گرایش و وابستگی به یکی از احزاب چپ، او را ادارهٔ فرهنگ اخراج و از معلمی محروم کردند.

او سپس کارگاه نقاشی دایر کرد و به نوشتن تابلو برای مغازه‌ها و بزرگ کردن عکس و نقاشی چهره‌ها مشغول شد. کم‌کم کارش رونق پیدا کرد و مشتریان زیادی را به سوی خود جلب کرد. وی طبع شعر داشت و گاهی پیام‌های خود را با زبان شعر بیان می‌کرد.

تابلوهای نیک‌پی کم‌کم در شهر و منازل و مغازه‌های شهر شهرت او را به اوج رساند. او ابتدا سیاه‌قلم کار می‌کرد و تابلوهای جالبی مانند تصویری با دو سر و دو قیافه به عنوان کاری نوظهور و دیدنی انجام می‌داد و گاهی مضمون یک بیت شعر را به صورت تابلو نقاشی می‌کرد که در برخی منازل سنندج موجود است. او سپس نقاشی آبرنگ و رنگ و روغن را آغاز کرد و از چهره‌های مشهور و متشخص شهر از هر طبقه و صنفی نقاشی می‌کشید. وی در کنار کار نقاشی از چشمان نافذش برای هیپنوتیزم استفاده می‌کرد طالع‌بینی و کف‌بینی هم می‌کرد. او سرانجام در اواخر زمستان ۱۳۶۷ش زندگی را در تهران بدرود گفت.

اشعار زیر از اوست:

زندگانی بی تو ای جانانه فرجامی ندارد — عمر دور از تو سیه‌چشمم! سرانجامی ندارد
سوختی ایام عمرم را به امید وصالت — گر چه سوز عاشقان خود فصل و ایّامی ندارد
آفتاب عمر من صد بار آمد روی بامم — بخت بد بین! آفتاب عمر من بامی ندارد
در غمت چون بحر طوفانی، من آرامش ندارم — دوست دارم من خود آن دریا که آرامی ندارد
شادکامی نیست ناکامی است ما را زندگانی — تا از آن لعل لبت لب‌های من کامی ندارد
شعلهٔ برق نگاهت گرچه لذّت بخش باشد — دل تسلّایی ندارد تا که پیغامی ندارد
در امید چون تویی گشتم سراسر بحر و بر را — چون تویی دیگر خدا در خاص و در عامی ندارد
جذبهٔ رویت مرا دل بستهٔ مویت نموده — دانه‌ای پاشیده‌ای آن دانه کو دامی ندارد
گفته بودی بوسه بر گلبن زنم از شوق رویت — ای گل من گلستان چون تو گل‌اندامی ندارد
«نیک‌پی» از پرتو عشق تو این‌سان نامور شد — ورنه گم‌نامی چنین در شهرِ ما نامی ندارد

محمدباقر آقامیری (۱۳۲۹ش)

محمدباقر آقامیری در سال ۱۳۲۹ش در حسن‌آباد یاسوکند گروس به دنیا آمد. بعد از تحصیلات مقدماتی دوران دبیرستان را در دبیرستان دارالفنون تهران با موفقیت گذراند و سپس وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و به دریافت لیسانس و فوق لیسانس از دانشکده هنرهای زیبا نائل آمد و ضمن ادامهٔ تحصیل به دریافت نشان درجه یک (دکتری) در هنرهای ایرانی و اسلامی از شورای عالی فرهنگ و هنر کشور موفق شد. استاد آقامیری یکی از بهترین تذهیب‌کاران، طراحان، و نقاشان کنونی ایران است که در سال ۱۳۶۷ش برندهٔ مدال طلای نمایشگاه جهانی هنر در الجزایر شد. آثار این هنرمند برجسته تا کنون در بیش از پنجاه نمایشگاه داخلی و خارجی به صورت جمعی و انفرادی به معرض دید مردم درآمده است. آقامیری علاوه بر زبان کردی و ترکی محلی به زبان‌های انگلیسی و ترکی استانبولی آشنایی کامل دارد. او در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ش برندهٔ سه مدال طلای مسابقات طراحی و نقاشی در دبیرستان‌های ایرانی شد و اکنون به عنوان استاد تذهیب و طراحی و نقاشی در هنرستان تجسمی پسران تهران، دانشکدهٔ هنرهای زیبا و دانشگاه هنر به تدریس مشغول است.

بیش از ۸۰ تابلو از آثار این هنرمند جزء اموال موزهٔ هنرهای معاصر تهران، موزهٔ بانک ملی است. طراحی جلد قرآن کریم و تصویرسازی برای داستان‌های قرآن و پیامبر و دیوان‌های اشعار شعرای ایرانی از موضوعات کار اوست.

آقامیری اکنون عضو فرهنگستان هنر کشور و نیز عضو شورای هنرمندان نگارگری ایران است.[۱]

---

۱. از کتاب *سیمای بیجار گروس و حسن آباد یاسوکند*.



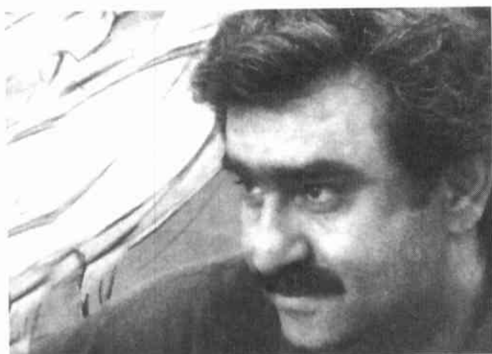
هادی ضیاءالدینی (۱۳۳۵ش)

او در چند جشنواره و دوسالانه (بی‌نال) موفق به کسب عناوین ممتازی به شرح زیر شده است:

- دریافت دیپلم افتخار در اولین جشنوارهٔ هنرهای تجسمی به خاطر هنر مجسمه‌سازی؛
- انتخاب به عنوان شاگرد برگزیده در چهارمین دوسالانه نقاشی سراسری ایران؛
- انتخاب به عنوان طراح برگزیده در اولین دوسالانه طراحی سراسری ایران.

ضیائالدینی در این اثنا به دعوت موزهٔ هنرهای معاصر ایران سفری مطالعاتی به کشور قرقیزستان کرد و در آنجا نمایشگاهی از آثار نقاشی‌اش برگزار کرد. او همچنین در کشورهای سوییس (مارتینی، برن، و شهر ژنو)، چین، آمریکا، قزاقستان، ازبکستان، اردن، سلیمانیه، اربیل و حلبچه نمایشگاه برگزار کرده است. او بعد از مدتی توقف فعالیت مجسمه‌سازی را در سال ۱۳۷۴ش از نو آغاز کرد و سه پیکره برای نصب در میدان‌ها و پارک‌های سنندج به ارتفاع ۶ متر و ۵ متر و ۳ متر با موضوع آزادی، چوپان کرد، و دو شناگر ساخت و همچنین نقش‌برجسته‌ای به مساحت ۱۰۰ متر مربع از نقوش باستانی زیویه در دامنهٔ کوه آبیدر با استفاده از بتن مسلح ساخت. ساخت پیکرهٔ میرعماد قزوینی به ارتفاع ۵ متر به سفارش میراث فرهنگی قزوین برای نصب در آن شهر قزوین، ساخت مجموعه‌ای از پیکره‌های مردم کرد در مناطق مختلف نمایش در موزهٔ مردم‌شناسی و ساخت نیم‌تنه‌هایی از مولوی کرد، سیدعلی‌اصغر کردستانی، رومن رولان، بابا طاهر همدانی، و منصور حلاج از دیگر آثار این هنرمند بنام است.



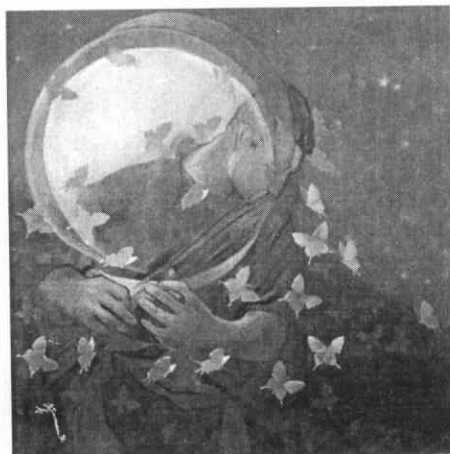


احمد خلیلی‌فرد (۱۳۳۹ش)

احمد خلیلی‌فرد متولد ۱۳۳۹ش در محلهٔ به‌رده‌شت سنندج است. او دورهٔ کارشناسی نقاشی را در دانشکدهٔ هنرهای زیبا دانشگاه تهران و دورهٔ کارشناسی ارشد نقاشی را در دانشکدهٔ هنر دانشگاه تربیت مدرس گذرانده است و عضو هیئت علمی دانشگاه سوره است.

مشاغل و فعالیت‌ها

- مدرس دانشگاه‌های علم و فرهنگ، و جامع علمی کاربردی؛
- استاد مدعو دانشکدهٔ هنر و معماری دانشگاه یزد؛
- عضو پیوستهٔ انجمن هنرمندان نقاش ایران؛
- عضو گروه نقاشانِ ۳۰+؛
- عضو مؤسسهٔ هنرهای تجسمی.
- مدرس طراحی و نقاشی خانهٔ فرهنگ ارشاد اسلامی سنندج؛
- مدرس سینمای جوانان سنندج؛
- تدریس برای معلمان هنر آموزش ضمن خدمت تربیت معلم سنندج؛
- تدریس مجسمه‌سازی، طراحی و نقاشی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان؛
- مدیریت گروه نقاشی دانشگاه جامع علمی کاربردی؛
- ساخت تندی‌های کوهنور، و شیخ شهاب‌الدین سهروردی در سنندج؛
- ساخت تندیس فلزی «بز مالمیر» به سفارش حوزهٔ هنری به ارتفاع ۴ متر (محل نصب حوزهٔ هنری).





نمایشگاه‌ها

ـ برگزاری ۹ نمایشگاه انفرادی در گالری‌های تهران؛
ـ برگزاری بیش از ۶۰ نمایشگاه گروهی داخل و خارج ایران، از جمله: نمایشگاه «هنر ایران» در لس‌آنجلس، آمریکا ۱۳۷۹ش. گالری «گینزا» توکیو ژاپن ۱۳۸۰ش؛ موزهٔ «مترو پولیتن» توکیو، ژاپن ۱۳۸۰ش؛ گالری «کوئین» توکیو، ژاپن ۱۳۸۱ش؛ سه‌سالانهٔ «گراندارش» و «برج لادوفانس» پاریس، فرانسه ۲۰۰۲. گالری «های آرت» ایروان، ارمنستان ۱۳۸۲ش؛ تهران گالری برگ، تهران ۱۳۸۲ش؛ گالری خانهٔ هنرمندان تهران (به نفع زلزله‌زدگان بم) ۱۳۸۲ش؛ گالری خانهٔ هنرمندان نقاشی، تهران ۱۳۸۲ش؛ باغ ایرانی موزه هنرهای معاصر، تهران ۱۳۸۳ش، نگارخانهٔ لاله، تهران ۱۳۸۳ش؛ نگارخانهٔ آبان، تهران ۱۳۸۴ش؛ نمایشگاه «هنر معنوی» تهران در فرهنگ‌سرای نیاوران ۱۳۸۴ش؛ نمایشگاه قرآنی تهران در فرهنگ‌سرای نیاوران ۱۳۸۴ش؛ دو نمایشگاه هنر جدید در موزهٔ هنرهای معاصر ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ش؛ شرکت در چهار دوسالانهٔ نقاشی تهران (موزهٔ هنرهای معاصر و جشنوارهٔ امام علی حوزهٔ هنری)؛
ـ برگزاری دو Work shap در فرهنگ‌سرای بهمن ۱۳۸۴ش.

جوایز: برندهٔ دیپلم افتخار و مدال برنز سه‌سالانهٔ (تری‌نال) پاریس ۲۰۰۲؛ برندهٔ دیپلم افتخار اولین جشنوارهٔ هنرهای تجسمی جوانان کشور در دو مرحله اصفهان ـ تهران.

سفرهای مطالعاتی: سفر به شهرهای رم، فلورانس، ونیز ایتالیا در ۱۳۸۰ش؛ سفر به شهر رم و بازدید از بی‌نال ونیز ایتالیا ۱۳۸۴ش؛ سفر مطالعاتی سه ماهه به پاریس در تابستان ۱۳۸۵ش از طرف موزهٔ هنرهای معاصر.

آثار خریداری‌شده از او توسط موزه‌ها: برج لادوفانس پاریس: ۱ اثر؛ دانشکدهٔ هنر دبی امارات متحده: ۲ اثر؛ مرکز شیر پاکالا آکادمی داکا مرکز بنگلادش: ۱ اثر؛ موزهٔ هنرهای معاصر ایران: ۴ اثر؛ فرهنگ‌سرای نیاوران: ۳ اثر؛ فرهنگ‌سرای هنر (ارسباران): ۲ اثر.

کارهای نمایشی و سینمایی

ـ طراحی صحنه و لباس بخشی از فیلم سینمایی «اوینار» ساختهٔ شهرام اسدی؛
ـ طراحی صحنه و لباس فیلم سینمایی «مجنون» ساخته رسول ملاقلی‌پور به اتفاق زنده‌یاد کامبیز صمیمی مفخم؛
ـ طراحی و ساخت عروسک نمایش عروسکی «شش جوجه کلاغ و یک روباه» نوشته و کار بهروز غریب‌پور به اتفاق استاد بیژن نعمتی شریف؛
ـ طراحی و ساخت ماسک برای نمایش «سگ مرده» نوشتهٔ برتولت برشت به کارگردانی حمیدرضا اردلان؛
ـ طراحی و ساخت ماسک برای نمایش «ذبح اسماعیل» نوشتهٔ و به کارگردانی حمیدرضا اردلان.

مهدی ضیاءالدینی (۱۳۴۰ش)

مهدی ضیاءالدینی فرزند جمیل در سال ۱۳۴۰ش در خانواده‌ای مذهبی و فرهنگی به دنیا آمد. از کودکی



تحت تأثیر برادرش هادی ضیاءالدینی کار نقاشی را آغاز کرد. در سال ۱۳۵۶ش با شرکت در کلاس نقاشی برادر خود کار نقاشی را به طور اصولی استمرار بخشید. در سال ۱۳۶۲ش در رشتهٔ نقاشی وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و طیّ دوران دانشجویی در اولین جشنوارهٔ جوانان در اصفهان و تهران مقام نخست را از آن خود کرد.

وی پس از تحصیلات شاگردان زیادی را در این رشته در سنندج تعلیم داده و در نمایشگاه‌های متعددی در شهرهای مختلف کشور و کردستان عراق شرکت کرده است.

بهزاد تارا (۱۳۴۱ش)



بهزاد تارا فرزند رسول، متولد ۱۳۴۱ش در سنندج است. فعالیت هنری در رشتهٔ نقاشی را از تابستان سال ۱۳۵۸ش آغاز کرده و از سال ۱۳۷۲ش در کنار نقاشی به کاریکاتور نیز رو کرده است.







صدام حسین
(سیاستمدار)
Saddam Hussein
[Politician]

نمایشگاه‌ها و فعالیت‌ها

ـ حضور در دوسالانهٔ نقاشان معاصر ایران در موزهٔ هنرهای معاصر و کاخ موزهٔ نیاوران (۱۳۷۴ و ۱۳۷۶ش)؛
ـ نمایشگاه انفرادی نقاشی در سنندج (۱۳۷۱ش) و نمایشگاه‌های جمعی در سقز و سنندج (۱۳۷۱ و ۱۳۷۳ش)؛
ـ برگزاری نمایشگاه‌های انفرادی کاریکاتور در اهواز (۱۳۷۴ش)، مشهد (۱۳۷۶ش)، خزرآباد ساری (۱۳۷۸ و ۱۳۸۰ش)، مجتمع ارشاد استان ایلام (۱۳۸۲ش)، و سالن نمایشگاه آمنه‌سور در شهر سلیمانیه (عراق، ۱۳۸۴ش)؛
ـ برگزاری نمایشگاه کاریکاتور نگارخانهٔ سنندج با عنوان تیپ‌های کردی، سال ۱۳۸۰ش؛
ـ همکاری با هفته‌نامهٔ سینما ویدئو در زمینه طراحی کاریکاتور در سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۶ش؛
ـ شرکت در نمایشگاه مبارزه با مواد مخدر و چاپ یک اثر در کاتالوک نمایشگاه، تهران ۱۳۷۷؛
ـ کسب سه دیپلم افتخار در رشتهٔ طراحی در همدان ۱۳۶۸ش، مشهد ۱۳۶۹ش، و سمنان ۱۳۷۰ش؛
ـ شرکت در مسابقات بین‌المللی کاریکاتور: آیدین دوغان (استانبول، ۱۳۷۹ش)، و ایموریسمو (یتالیا، ۱۳۸۰)
ـ تصویرسازی پوسترهای آموزشی و تبلیغات؛
ـ همکاری با سیمای مرکز سنندج در طراحی کاریکاتورهای موضوع‌دار (ضرب‌المثل‌ها)، ۱۳۸۳؛
ـ نمایشگاه کاریکاتور در جزیرهٔ قشم با همکاری شهرداری و ادارهٔ ارشاد سنندج، ۱۳۸۰ش؛
ـ طراحی و تصویرسازی جلد دیوان اشعار مولوی کرد، ماموستا محوی، ماموستا بیسارانی، ماموستا ناری، ماموستا نالی، و ولی دیوانه، و تصویرسازی کتاب *پنج انگشت* اثر ماموستا هه‌ژار؛
ـ چاپ مجموعه‌ای از آثار کاریکاتور با عنوان *چند چهره* در سال ۱۳۸۲ش.





محمد قاضی
(مترجم، شاعر)
Mohammad Qazi
(Translator, Poet)



فردین صادق ایوبی (۱۳۴۱ش)

فردین صادق ایوبی در بهار سال ۱۳۴۱ش در محلهٔ چهارباغ سنندج متولد شد. تحصیلات او در دبستان شکیبا در همان محله شروع شد اما بخشی از دورهٔ دبیرستان را در تهران گذراند. در سَال ۱۳۵۵ش به سنندج برگشت و وارد دانشسرای هنر شد. تعطیل شدن مدارس در انقلاب سبب شد تا مدرک دیپلم را در سال ۱۳۵۹ش کسب کند. در سال ۱۳۶۴ش با احراز رتبهٔ اول در طراحی در کنکور سراسری وارد دانشگاه شد و چند سال بعد با رتبهٔ الف فارغ‌التحصیل شد و مدت یک سال در هنرستان هنرهای تجسمی در کرمانشاه تدریس کرد.

تابلوی «غم، امید، تولد» اثر او در دی‌ماه ۱۳۷۴ش بنا به رأی هیئت داوران سومین نمایشگاه دوسالانهٔ نقاشی ایران، به عنوان اثر برگزیده انتخاب شد.

او چندین سال است به تدریس و تعلیم هنر نقاشی مشغول است و ۳۸ نمایشگاه فردی و جمعی داخلی و خارج از کشور برگزار کرده است. او در سال ۱۹۹۷ عنوان نقاش منتخب و برتر را در فستیوال جهانی نقاشان دنیا در هندوستان به دست آورده است. تألیف ۴۳ مقالهٔ فرهنگی و نقد و بررسی‌های از جمله دو نقد سینمایی بر فیلم‌های «آوازهای سرزمین تایتانیک» ساختهٔ بهمن قبادی و «تختهٔ سیاه توهّمی نفسانی یا افیون آرام بورژوازی» ساختهٔ سمیرا مخملباف از فعالیت‌های قلمی اوست.



جمشید پراوزان (۱۳۴۳ش)



جمشید پراوزان فرزند عباس متولد سال ۱۳۴۳ش در شهر مریوان در خانواده‌ای هنردوست متولد شد. خوشبختانه هنر در میان خانواده و اقوام او چیز غریب و ناآشنایی نبود و از همان اَوان کودکی با مشاهدهٔ استعداد او در نقاشی او به این کار تشویق کردند. در میان اقوام او منصور و ناصر صابر، عزیز شعبانی، هوشمند کلامی، و... در این امر بسیار مؤثر بودند. با شرکت در اولین کلاس آموزش نقاشی زیر نظر آقای هوشمند کلامی، رسماً پای در عرصهٔ نقاشی گذاشت و بعد از ایشان حسین اَبسواران نیز او را بسیار یاری کرد.

بعد از سال ۱۳۵۷ش آشنا شدن با استاد هادی ضیاءالدینی این امکان به وجود آمد تا در حضور او به شکلی اصولی و آکادمیک هنر نقاشی را ادامه دهد که روند تا هم اکنون نیز ادامه دارد. ساخت مانکن‌های حمام خان که به همراهی آقای مهدی ضیاءالدینی انجام گرفته است، از کارهای قابل توجه اوست.

حاصل تلاش او شرکت در نمایشگاه‌های متعدد از جمله نمایشگاه‌هایی در تهران، تبریز، سنندج، بانه، سقز، مهاباد، سلیمانیه، اربیل، سوریه، و... است. او علاوه بر کار نقاشی به مجسمه‌سازی نیز پرداخته است و علاوه بر چندین اثر شخصی در ساخت چندین اثر استاد هادی ضیاءالدینی با ایشان همکاری کرده است.

حمیدرضا زرّی (۱۳۴۳ش)

حمیدرضا زرّی متولد ۱۷ خرداد ۱۳۴۳ در کرمانشاه است. او دارای مدرک لیسانس گرافیک از دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران و گواهینامهٔ ممتاز خط از انجمن خوشنویسان ایران است.



تجربیات و فعالیت‌ها

- طراح گرافیک در شرکت ویژه‌گرافیک از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ش؛
- کارشناس مسئول هنرهای تجسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛
- تدریس در انجمن خوشنویسان ایران؛
- تدریس گرافیک در هنرستان‌ها، و عکاسی در انجمن سینمای جوانان ایران (واحد سنندج)؛
- مدیر مسئول کانون آگهی و تبلیغات (مرکز گرافیک)؛
- داور جشنوارهٔ خوارزمی در بخش هنرهای تجسمی؛
- داور مسابقات هنری آموزش و پرورش کردستان و اداره کل فنی و حرفه‌ای استان کردستان؛
- طراحی بیش از ۲۰۰ نشانه و نشانه‌نوشته و ۱۰۰ عنوان کتاب و پوستر برای مؤسسات، افراد، شرکت‌ها و... ؛
- مدیر هنری و طراحی گرافیک انتشارات تازه نگاه، و انتشارات کردستان و کتاب مهرگان؛
- شرکت در پنجمین، ششمین، و هفتمین دوسالانه گرافیک ایران؛
- عضو اصلی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران از سال ۱۳۸۳ تاکنون.



لاله یزدانجو (۱۳۴۷ش)

تحصیلات: لیسانس نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران؛
فوق لیسانس پژوهش هنر از دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

تجربیات و فعالیت‌ها: تدریس نقاشی در خانهٔ فرهنگ سنندج؛ تدریس در دانشگاه آزاد اسلامی سنندج؛ برگزاری نمایشگاه نقاشی گروهی در سنندج، سقز، مهاباد، تبریز، بانه، تهران، اصفهان؛ تحقیق و پژوهش در مورد زیورآلات زنان کرد و نقش در فرهنگ و هنر کرد؛ عضو کمیسیون پژوهشی ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان.



اکبر منصوری (۱۳۴۹ش)

نمایشگاه‌های انفرادی (عنوان و محل): «حیران» نگارخانهٔ افرند، تهران ۱۳۷۶ش؛ «نفرت» نگارخانهٔ بهمن، تهران ۱۳۷۷ش؛ «فضاهای ادراکی» نگارخانهٔ آریا، تهران؛ تبریز ـ ۱۳۷۸ نگارخانهٔ ارشاد. قزوین ـ ۱۳۷۲ با عنوان «آش خورها». «آخرین کسوف قرن» مریوان ۱۳۷۸ش؛ «رۆژ هه‌لات»، سلیمانیهٔ عراق ۱۳۸۴ش؛ «شوخی با محبوبان» مجموعه کاریکاتور، سنندج ۱۳۷۵ش؛ رنگ و نقش، سنندج ۱۳۷۸ش؛ بدون عنوان، سنندج ۱۳۷۷ش؛ بدون عنوان، سنندج ۱۳۷۶ش.

نمایشگاه‌های گروهی: طراحان معاصر ایران، نگارخانهٔ افرند، تهران ۱۳۷۶ش؛ هزارهٔ جهانی نقاشی، فرهنگ‌سرای نیاوران تهران ۱۳۷۷ش؛ نمایشگاه گروهی سنندج ۱۳۷۲ش؛ پنجمن دوسالانهٔ نقاشی ایران در موزهٔ هنرهای معاصر تهران؛ برگزیدهٔ پنج جشنوارهٔ سراسری جوانان کشور در شهرهای مشهد، یزد، کرمان، اصفهان، و همدان؛ نمایشگاه گروهی دوبی؛ نمایشگاه گروهی جوانان نیویورک؛ نمایشگاهی گروهی سوئد.

فصل ۶

بخش پنجم: تئاتر و سینما

نمایش دبیرستانی

در *سالنامهٔ معارف کردستان* چاپ سال تحصیلی ۱۶ـ ۱۳۱۵ش دربارهٔ تئاتر دبیرستانی در کردستان چنین آمده است:

> بزرگ‌ترین عامل مؤثر در تهذیب اخلاق مردم، نمایش است زیرا که به وسیله نمایش همان‌طوری که امروزه در آزمایشگاه‌ها قوانین و تجربیات علمی و فنّی به کمال آسانی آموخته می‌شود. می‌توان در آزمایشگاه سِن، قبایح و عیوب اخلاقی و اجتماعی و راه تصفیه آن را فهمانده و نشان داد و مخصوصاً برای تودهٔ جوانانی که مردان آینده کشور اند این قسمت کمال لزوم را دارد.
>
> دبیرستان هر ساله نمایش‌هایی به معرض استفادهٔ شاگردان خود گذاشته و در همهٔ آنها عدهٔ زیادی هم از اهالی شهر شرکت نموده اند. مخصوصاً از سال گذشته بیشتر به اهمیت موضوع پی برده و بر عدّهٔ نمایش‌ها افزوده شده است. در سال ۱۵ـ۱۳۱۴ش نمایش‌دهندگان و بازیکنان تئاتر آقایان غلامعلی گویا و یدالله کابلی و خلیل شاهبیاتی و دانش‌آموزان هوشنگ پروانه، عبدالله عباس‌پور و ناصر سلطان‌پور بودند و نعمت‌الله ناظری و فرج‌الله حاتم‌پور در رقص و آواز این تئاتر شرکت داشتند. انجمن ادبی امسال هیئتی به نام هیئت آکترال دبیرستان از اعضای لایق تشکیل و با نظارت ریاست معارف و رییس دبیرستان در ظرف سال تحصیلی ۱۶ـ ۱۳۱۵ش چندین فقره موضوع اخلاقی جالب توجه تهیه و به نام تصفیه اخلاق نمایش داده است.

در سال تحصیلی ۲۴ـ۱۳۲۳ش دانش‌آموزان دبیرستان شاهپور ناصر محسنی، محمد نیک‌پی، فریدون و عطاالله توکلی در تئاتری [نمایشی] به نام کاوه آهنگر و ضحاک چنان بازی کردند که توجه همگان را جلب کرد. این تئاتر در همدان و کرمانشاه و ملایر و تویسرکان و نهاوند و اراک تکرار شد و مورد تقدیر واقع شد. در این تئاتر ناصر محسنی ضحاک و محمد نیک‌پی کاوه بود.


غلامعلی گویا، دبیر ادبیات و ریاضیات

در سال تحصیلی ۲۵_۱۳۲۴ش نمایشنامهٔ دیگری به سرپرستی و شرکت آقای خلیل شامبیاتی در باشگاه افسران با شرکت دانش‌آموزان یدالله سلطان‌پور، خسرو صدیق‌وزیری، غلام رومی، و دو سه نفر دیگر اجرا شد. نام نمایشنامه «پسر ناخلف بود» که بسیار اخلاقی و تربیتی و مورد توجه بود.

طی سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۶ش نمایشنامه‌هایی به قلم آقای ناصر محسنی دبیر جغرافیا نوشته می‌شد و تنی چند از دانش‌آموزان دبیرستان‌های شاهپور و هدایت مشترکاً آن را اجرا می‌کردند. سرپرستی و می‌شود گفت کارگردانی این نمایش‌ها را خود آقای ناصر محسنی به عهده داشت.


خلیل شامبیاتی، دبیر ورزش

در آذرماه ۱۳۳۸ش نمایشنامهٔ دیگری به نام «جانبازی در راه میهن» که احتمالاً نمایشنامه را آقای ناصر محسنی رییس دانشسرای مقدماتی تهیه کرده بود، اجرا شد و بازیکنان این نمایشنامه دانش‌آموزان دانشسرا به نام‌های سعید طاهری، اسعد ورزیری، حبیب‌الله احمدنسب، عزیز افرازه، ایرج عرفان، ایرج صمدی، و دوستعلی صادقی بودند.

در سال تحصیلی ۳۷_۱۳۳۶ش نمایشنامهٔ جالبی به کارگردانی آقای ایوب کابلی دبیر ورزش و نظارت آقایان حسن ناصر مستوفی و ناصر محسنی به نام «حافظ شیرازی» در دبیرستان هدایت بر روی سن تالار امیر کبیر به طرزی منظم و باشکوه اجرا شد و برای تماشای آن عده‌ای از سرشناسان شهر سنندج و رؤسای ادارات دعوت شده بودند و مابقی صندلی‌ها فروخته شده بود. بازیکنان این نمایشنامه عبارت بودند از: نصرت‌الله برجی در نقش خواجه صاحب عیار، مرحوم مظفر پرتو ماه در نقش وزیر اول، منصور رحمان‌پور در نقش وزیر دوم، منصور فدوی در نقش پیر دربار، فریبرز حاجیان در نقش خواجه حافظ، باقر (مظهر) خالقی در نقش کاکو شیرازی. در پیش‌پردهٔ این نمایشنامه که به نام مست و هشیار بود، آقای عزیز افرازه در نقش مست و عبدالله فرهاد صدیقی در نقش هشیار بازی می‌کردند.

در سال‌های بعد که انجمن سینمای جوانان در سنندج شروع به کار کرد، عده‌ای علاقه‌مند جذب این انجمن شدند و چون استعداد هنری داشتند بعد از گرفتن دیپلم وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران شدند و رفته‌رفته استعداد خود را بروز دادند.

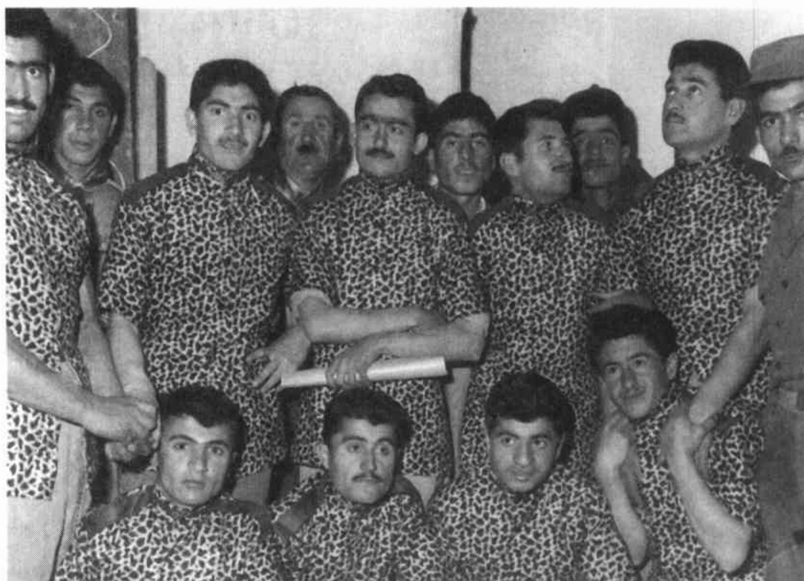
آقایان ناصح کامکاری و دکتر قطب‌الدین صادقی و آقایان غریب‌پور و بهمن قبادی و مرحوم ایرج گل‌افشان، استعداد و خلاقیت‌شان از بازی‌های دبیرستان بروز کرده است.



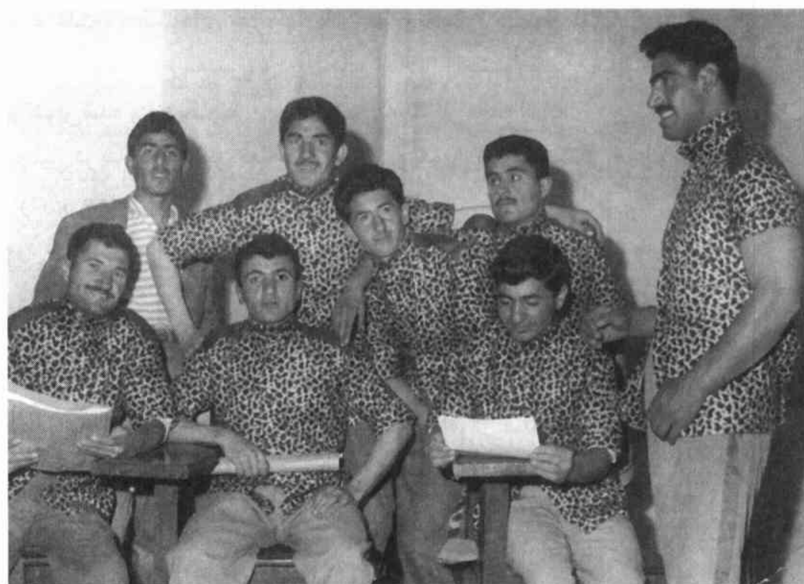








نمایش جانبازی در راه میهن پیش از شروع ۱۴ آذرماه سال ۱۳۳۸.



نمایش جانبازی در راه میهن ۱شنبه ۱۴ آذرماه سال ۱۳۳۸
آقایان نصرت‌الله حدادی موزیسین ارتش، انوش، عزیز افرازه، محمد شیرازی، دوست علی صادقی، سعید طاهری، ایرج صمدی، اسعد ورزیری، ایرج عرفان، حبیب‌الله احمدنسب.
این دو قطعه عکس مربوط به پشت صحنهٔ نمایش است.



ایرج گل‌افشان (۱۳۱۷ـ ۱۳۸۵ش)

ایرج گل‌افشان در ۲۱ خرداد سال ۱۳۱۷ش در خانوادهٔ علم و ادب در کردستان پای به عرصه وجود گذاشت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سنندج به پایان رساند و به جهت علاقه فراوان به ادامه تحصیل عازم تهران شد. او پس از کسب درجهٔ لیسانس از دانشکدهٔ اقتصادِ وزارت دارایی، در وزارت دارایی تهران استخدام شد. در همان زمان به عنوان کارآموز و دانشجو به سازمان سمعی و بصری ادارهٔ هنرهای زیبای کشور وابسته به وزارت فرهنگ و هنر رفت،[1] و رشتهٔ فنّی سینما را زیر نظر استادان آمریکایی دانشگاه سیراکیوز در مدّت دو سال فرا گرفت و به سبب علاقه، هوش، و استعداد بسیار زیاد در مدّت کوتاه پلّه‌های ترقی را طی کرد و به ساختن نمونهٔ فیلم یا آنونس (Trailer) شهره شد. او از سال ۱۳۴۱ جزء بهترین سازندگان آنونس درآمد. دو سال بعد تدوین فیلم را نیز تجربه کرد و به شبب ذوق خاص در داستان‌پردازی، در جایگاه تدوینگر فیلم‌ها، نقاط ضعف فیلم‌ها را با تغییر در روشِ بازگویی داستان یا توصیه به فیلمبرداری‌های اضافی می‌پوشاند و به نقاط قوّت فیلم تبدیل می‌کرد. او بعد از انقلاب تجربهٔ باارزشِ هنری خود را در خدمت کارگردانان جوان گذاشت و به علت موفقیت‌های خیره‌کننده‌اش به دریافت ۴ سیمرغ بلورین و ۵ جایزه از جمله تندیس آهوی بلورین، تندیس دفاع مقدّس، و دیپلم‌های افتخار از جشنوارهٔ بین‌المللی فجر نایل شد. از وی حدود ۱۰۰ فیلم تدوین‌شده و نزدیک به ۱۰۰۰ آنونس به یادگار مانده است.

او همچنین در سال ۱۳۵۰ش تهیه وکارگردانی و تدوین فیلم «خوشگل محلّه» را که خود فیلم‌نامه‌اش را نوشته بود، بر عهده داشت کرد.

این مرد فرزانه در ساعت آغازین روز نهم مردادماه ۱۳۸۵ش بر اثر ایست قلبی دعوت حق را پذیرفت و به دیار باقی شتافت.

جوایز

- سیمرغ بلورین و دیپلم افتخار بهترین سازندهٔ نمونه‌فیلم در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم فجر برای فیلم‌های: «هامون» در نهمین جشنواره، «تعقیب سایه‌ها» در دهمین جشنواره، «پوتین» در یازدهمین جشنواره، و «برج مینو» در پانزدهمین جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم فجر؛
- دیپلم افتخار بهترین سازندهٔ نمونه‌فیلم در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم فجر برای فیلم‌های: «سارا» در دوازدهمین جشنواره، «همسر» در سیزدهمین جشنواره، و «درد مشترک» و «روسری آبی» در چهاردهمین جشنواره؛
- دیپلم افتخار بهترین سازندهٔ نمونه‌فیلم برای فیلم«چشم شیشه‌ای» در پنجمین جشنوارهٔ فیلم دفاع مقدس،
- آهوی بلورین بهترین تدوین برای فیلم «همسر» در جشن بهترین‌های سینمای ایران؛

---

۱. آغاز به کار ایرج گل‌افشان در سینما از سال ۱۳۴۰ بوده است.



بهروز غریب‌پور (۱۳۲۹ش)

بهروز غریب‌پور در سال ۱۳۲۹ش در سنندج در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در سال ۱۳۴۹ش در رشتهٔ تئاتر وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبا شد. وی تا سال ۱۳۵۲ش جذب هیچ فعالیت هنری‌ای نشد چرا که مطالعه و تحقیق را واجب می‌دانست. از همین رو تحقیق در نمایش‌های عروسکی سنتی را پیگیرانه ادامه داد. در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ش او با دعوت از گروه‌های مختلف خیمه‌شب‌بازی به دانشگاه، باعث شد تا خیمه‌شب‌بازی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار شود.

وی در سال ۱۳۵۲ش به عنوان مربی تئاتر کودکان و در پی آن به عنوان بازیگر نخستین گروه نمایش عروسکی، وارد گروه تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شد که کارگردان آن اسکارباتک از کشور چک بود. این اتفاق زندگی تئاتری او را رنگ و شکلی دیگر داد به نحوی که اکنون یکی از شاخه‌های عمدهٔ کاری او نویسندگی و کارگردانی نمایش عروسکی است.

در سال ۱۳۵۶ش به عنوان مدرس مدرسهٔ استعدادهای درخشان وارد این سازمان شد و پس از چندی با اخذ بورسیه از بخش فرهنگی سفارت ایتالیا، وارد آکادمی هنرهای دراماتیک رم شد اما همزمان با انقلاب ایران در سال ۱۳۵۸ش به ایران برگشت و به عنوان نویسنده و کارگردانی فعال در تئاتر شهر، تلویزیون، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، و دانشگاه تهران به کار مشغول شد و با اجرای نمایش «کوراوغلوی چنلی بنل» زمینهٔ به وجود آمدن یک تماشاخانهٔ ثابت را به وجود آورد که قریب به نه سال (تا سال ۱۳۶۹) مدیریت آن جا را عهده‌دار بود. او در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان سمت‌هایی چون: رییس مرکز آموزش تئاتر و تئاتر عروسکی، رییس مرکز تئاتر عروسکی، مدیر منطقهٔ اصفهان (شامل استان‌های مرکزی، یزد، چهار محال و بختیاری، و اصفهان) و معاون اداری و مالی و مشاور مدیر عامل را برعهده داشته است.

در سال ۱۳۶۹ش به دعوت شهرداری تهران همکاری خود را به عنوان مشاور فرهنگی در آنجا آغاز کرد که ثمرهٔ آن تبدیل کشتارگاه تهران به فرهنگ‌سرای بهمن و سپس توسعهٔ فضاهای فرهنگی شهر تهران بود و به موازات آن تبدیل محل قدیمی آبجوسازی شمس به مرکز اطلاعات تاریخی تهران، پروژهٔ مجتمع فرهنگی ـ ورزشی ونک، اولین خانهٔ فرهنگ محلهٔ دارآباد، و چندین پروژهٔ دیگر را مدیریت کرد اما در سال ۱۳۷۳ش در اثر فشارهای سیاسی استعفا داد اما همچنان تا سال ۱۳۷۶ش به عنوان عضو هیئت مدیرهٔ فرهنگ‌سرای بهمن باقی ماند. او سپس فعالیت هنری خود را از نو آغاز کرد و با اجرای نمایش بینوایان به صحنهٔ تئاتر بازگشت.

دیگر مشاغل وی عبارت بوده است از:

ـ دبیر و عضو شورای بررسی مسایل اجتماعی شهر تهران (۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ش)؛

ـ عضو شورای برنامه‌ریزی ستاد شهر سالم از ۱۳۷۲ش تا کنون؛

- مسئول هستهٔ نمایش عروسکی دانشگاه هنر (۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲)؛
- مدرس دانشگاه‌های تهران، هنر، دانشکدهٔ صدا و سیما، سوره، و تربیت مدرس؛
- مدیر کانون نمایش‌های عروسکی مرکز هنرهای نمایشی، و مدیر خانهٔ هنرمندان ایران.

غریب‌پور بیش از ۲۲ داستان و نمایشنامه برای کودکان نوشته است، ۱۱ اثر برای بزرگسالان به صحنه برده، ۱۱ کتاب تألیف و ترجمه کرده، ۸ فیلمنامه نوشته و تهیه‌کنندگی ۱۳ فیلم سینمایی و تئاتر عروسکی را به انجام رسانده است و ضمن گذراندن دوره‌های آموزشی، هشت فعالیت تلویزیونی نیز داشته است.

سمت‌های بین‌المللی: نمایندهٔ سازمان جهانی تئاتر کودکان و نوجوانان ASSTEJ، ۱۳۶۰ش؛ نمایندهٔ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در مرکز تئاتر یونسکو ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸؛ نایب‌رییس مبارک‌یونیما از مرکز ملی یونیمای ایران از سال ۱۳۶۸ش تا کنون.

عضویت در نهادهای ملی: عضو مبارک ـ یونیما از ۱۳۶۸ش تا کنون؛ نایب‌رییس خانهٔ سینما به عنوان کارگردان از ۱۳۷۴ش تا کنون؛ عضو هیئت مدیرهٔ ITI از ۱۳۷۴ش تا کنون، عنوان بین‌المللی عضو هیئت اجرای یونیما از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴.

جوایز بین‌المللی در زمینهٔ آثار: برندهٔ عنوان IBBY (فهرست بهترین نویسندگان سال ۲۰۰۲ آثار نوجوانان) به خاطر کتاب *خاطرات تنبل قهرمان*.

غریب‌پور همچنین استاد راهنمای دانشجویان در ۱۴ رسالهٔ کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است.

قطب‌الدین صادقی (۱۳۳۱ش)



قطب‌الدین صادقی در سال ۱۳۳۱ش در سنندج به دنیا آمد. او فعالیت‌های هنری را از دورهٔ جوانی آغاز کرد و با بازی در نمایش‌های مختلف و کارگردانی چند نمایش، فعالیت هنری خود را استمرار بخشید و از بنیانگذاران گروه نمایشی «شهاب» در سنندج بود. صادقی در سال ۱۳۵۰ش وارد دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. در سال‌های دانشجویی علاوه بر بازی در چند نمایش به مدت سه سال در کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تهران و کرمانشاه به عنوان مربی تئاتر فعالیت می‌کرد و به موازات آن در گروه «ادب امروز» رادیو تهران و برنامهٔ «آینهٔ آدینه» تئاترهای روی صحنه و کتاب‌های نمایشی را نقد می‌کرد که ماحصل آن دویست مقالهٔ پراکنده است.

وی پس از اخذ مدرک لیسانس در سال ۱۳۵۴ش برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت و فوق لیسانس خود را از دانشگاه سوربن در سال ۱۳۵۷ ش در زمینهٔ تئاتر و آموزش اخذ کرده، پایان‌نامهٔ دکتری را نیز سال ۱۳۶۴ گذرانده و پس از بازگشت به ایران به کار تدریس در چند دانشکدهٔ هنر پرداخت و از سال ۱۳۶۵ش دوباره کارگردانی را از سر گرفت. او پس از تشکیل‌دادن «گروه هنر» تا کنون ۳۸ نمایش‌نامه،

۶۰ مقاله، ۱۰ فیلم کوتاه و ۴۸ کارگردانی را انجام داده است. از عمده فعالیت‌های وی در جوار تدریس و کارگردانی کار «نقد و پژوهش» بوده است و در سال‌های اخیر نزدیک به ۱۲۰ نقد و پژوهش در مطبوعات از وی به چاپ رسیده است.

از دیگر فعالیت‌های او ترجمهٔ یازده نمایشنامه و تألیف و ترجمهٔ چند کتاب آموزشی دیگر است که از میان آن‌ها می‌توان به *آژاکس*، *بیان بدنی بازیگر*، کارگردانی هملت، مبارک نگهبان کوچک، مرد فرزانه ـ ببر دیوانه، هفت‌خوان رستم و مویهٔ جم اشاره کرد. نوشتن چند سناریوی بلند و کوتاه و بازی در دو فیلم سینمایی به نام‌های گزارش یک قتل و دادستان و سریال‌های فوق سرّی، کیف انگلیسی، زمان شوریدگی، و شب چراغ و شرکت در ۲۳ جشنواره در ایران و کشورهای اروپایی در کارنامهٔ اوست.

اسماعیل صدقی (۱۳۳۴ش)



اسماعیل صدقی فرزند احمد، متولد سال ۱۳۳۴ش در ملایر و ساکن سنندج است. او تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در دیواندره و سنندج به پایان رساند و در سال ۱۳۵۲ش وارد مرکز تربیت معلم شد. به خاطر علاقه‌مندی به ادبیات و هنرهای نمایشی فعالیت‌های خود را در این زمینه با بازی در چند نمایشنامه آغاز کرد. صدقی در سال ۱۳۵۴ش به دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران راه یافت و پس از اتمام تحصیلات به سنندج بازگشت و تصمیم به ساخت آثار مستند و داستانی در زمینهٔ فرهنگ و هنر بومی کردستان گرفت که بیشتر این آثار به درخواست شبکهٔ سراسری سیما ساخته شده است.

اهم آثار صدقی عبارت اند از:

ـ فیلم مستند سفر به اورامان (۱۳۶۵ش)،
ـ تئاتر تلویزیونی هرمز و کمان (۱۳۷۰ش) دربارهٔ مقاومت کردها در مقابل با یورش مغولان به کردستان،
ـ فیلم مستند کوسالان (۱۳۶۸ش) دربارهٔ زیبایی‌های طبیعی منطقهٔ کوسالان بر سر راه مریوان ـ سنندج،
ـ سریال میر نوروزی (۱۳۷۰ش) دربارهٔ نمایش سنتی محلی،
ـ سریال به سوی آفتاب بر اساس یکی از قصه‌های محلی و بومی؛
ـ فیلم ملا حسن حزین کردستانی از خوشنویسان معاصر سنندج؛
ـ سریال ردپای شغال دربارهٔ سرقت گنجینهٔ زیویه؛
ـ مجموعه بیت و بیت‌خوانی دربارهٔ داستان‌های فولکلوریک منطقه کردستان؛
ـ مجموعهٔ مستند داستانی سارال (منوگرافی منطقهٔ سارال کردستان)؛
ـ آواها و نواهای کردی؛
ـ معرفی موسیقی محلی کردی مناطق مختلف کردستان؛
ـ فیلم مستند ـ علمی غار کرفتو (غار باستانی مربوط به دوران پیش از تاریخ) در منطقهٔ کردستان.

بهزاد غریب‌پور (۱۳۳۶ش)



بهزاد غریب‌پور فرزند خلیل، متولد ۱۳۳۶ش در شهر سنندج است. او کارشناس ارشد گرافیک است. کار گرافیک را با طراحی پوسترهای مرکز تأتر سنندج در دههٔ ۱۳۵۰ آغاز کرده است. اولین پوستر چاپ‌شدهٔ او پوستر «نمایش افسانه ترس» در ۱۳۵۳ش است. او کار حرفه‌ای را از سال ۱۳۵۸ش در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شروع کرد و در ۱۳۶۲ش در یک دورهٔ تصویرگری کتاب کودک در مرکز یونسکوی ژاپن شرکت کرد.

مصور کردن ۱۲ جلد کتاب در زمینهٔ کودک، نوجوان و بزرگسال، عضویت در هیئت انتخاب اولین دوسالانهٔ گرافیک ایران، عضویت در هیئت داوری دوسالانه‌های متعدد تصویرگران و مطبوعات، دریافت دو جایزه از کنکور نومای ژاپن در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳ش، عضویت در هیئت داوری کنکور نومای ژاپن و عضویت در تیم طراحی کتاب *آب* برای یونسکو در ۱۳۷۸ش، شرکت در کارگاه تصویرسازی «ربینو برونوفسکی» در اسلواکی در ۱۳۸۰ش، عضویت در هیئت داوری دوسالانهٔ «برایت لاوا ـ اسلواکی» در ۱۳۸۲ش، عضویت در هیئت مدیرهٔ انجمن تصویرگران کتاب کودک در ۱۳۸۲ش، مدرس کارگاه‌های تصویرگری مشترک ایران و کشورهای انگلیس، آلمان، فرانسه، اتریش و هلند، تدریس در دانشگاه، و دریافت جوایز متعدد از جشنواره‌های داخلی شمه‌ای از فعالیت‌های غریب‌پور است.

ناصح کامکاری (۱۳۴۲ش)



ناصح کامکاری متولد سال ۱۳۴۲ش در سنندج است. فعالیت هنری خود را از دورهٔ جوانی با بازی در نمایش‌های دبیرستانی آغاز کرد و کار در این زمینه را با شرکت در کلاس‌های آموزش تئاتر (۱۳۶۰ش) در سنندج، حضور در اولین دورهٔ کلاس‌های آموزشی انجمن سینمای جوان تهران، آموختن عکاسی، فیلمنامه‌نویسی، و تصویربرداری (۱۳۶۵ش)، آموزش بازیگری و کارگردانی تئاتر (۱۳۶۷ش) در تهران و فعالیت‌های دیگری مانند دستیاری کارگردان، تشکیل گروه تئاتر، تشکیل جلسات نقد و بررسی، داستان، نمایش فیلم، ترجمهٔ متون فنی به اقتضای حرفه، و دیگر متون ادبی تا سال ۱۳۷۱ش ادامه داد.

او تحصیلات دانشگاهی خود را در سال ۱۳۷۱ش در رشتهٔ تئاتر در دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۷۸ش دورهٔ کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی را به پایان برد. در سال ۱۳۷۷ش موفق به اخذ گواهی پایان دورهٔ کارگاه آموزشی طراحی صحنه از انستیتو بین‌المللی عروسکی فرانسه شد. نگارش هفت نمایشنامه، طراحی صحنه برای دوازده نمایشنامه، ترجمهٔ هشت عنوان، و داستان‌نویسی، نقد، تألیف مقالاتی در کارنامهٔ او دیده می‌شود. دیگر از فعالیت‌های او باید موارد زیر را

برشمرد: مدرس طراحی صحنهٔ نمایش عروسکی در دانشکدهٔ سینما تئاتر مجتمع دانشگاهی هنر؛ عضو هیئت بازبینی نخستین جشنوارهٔ تئاتر کردی سقز (۱۳۷۸ش)؛ عضویت هیئت داوران چهارمین جشنوارهٔ تئاتر مریوان، یادمان حلبچه (۱۳۷۸)؛ عضو هیئت داوران جشنوارهٔ نمایش‌های کوتاه دانشکدهٔ هنرهای زیبا (۱۳۷۹ش)؛ عضو هیئت داوران دومین جشنوارهٔ تئاتر کردی سقز (۱۳۷۹ش)؛ و بازرس منتخب کانون نمایشنامه‌نویسان ایران از مهرماه ۱۳۷۹ش.

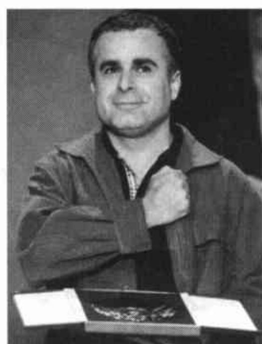


بهنام صفری (۱۳۴۵ش)

بهنام صفری در سال ۱۳۴۵ در سنندج به دنیا آمد. فعالیت‌های سینمایی را از سال ۱۳۵۷ آغاز کرد. در طول حیات خود یازده فیلم کوتاه ساخته و در جشنواره‌های متعدد داخلی و خارجی شرکت کرده و جوایز ارزشمندی را به دست آورده است. آثار او شامل فیلم‌های امید در ۱۳۷۵، تماشا (۱۳۷۶)، کسوف (۱۳۷۸)، بدون عنوان (۱۳۸۳)، مونولوگ (۱۳۸۳)، او می‌ایستد در گندمزار؛ جایی که... (۱۳۸۴)، آن پروانه (۱۳۸۴)، توافق (۱۳۸۵)، پای بوم مه‌اندود (۱۳۸۵)، کوچه تاب (۱۳۸۶) است.

وی مدرس انجمن سینمای جوان و عضو هیئت انتخاب جشنوارهٔ منطقه‌ای فیلم کوتاه سنندج در سال ۱۳۸۶ و عضو هیئت انتخاب و داور جشنوارهٔ ژیار در سال‌های مختلف بود.

این سینماگر جوان در سال ۱۳۸۹ بر اثر سکتهٔ قلبی بدرود حیات گفت.[1]



بهمن قبادی (۱۳۴۷ش)

بهمن قبادی در سال ۱۳۴۷ش در شهرستان بانه به دنیا آمد. دوران دبستان را در زادگاه گذراند و یکی دو سالِ دورهٔ راهنمایی را نیز در آن‌جا خواند. در چهارده‌سالگی از بانه به سنندج آمد.

در سال ۱۳۶۸ش به محض دایر شدن انجمن سینمای جوانان، در ضمن تحصیل شروع به فعالیت در آن انجمن کرد و در زمینهٔ تهیهٔ فیلم و عکس مشغول شد و در این مرکز هفت فیلم ۸ میلی‌متری ساخت. در سال ۱۳۶۹ش به سربازی رفت و در همدان برای انجمن سینمای جوان همدان ۳ فیلم ساخت. او در سال ۱۳۷۱ش پس از پایان تحصیلات دبیرستان و خاتمهٔ دوران سربازی در دانشکدهٔ صدا و سیما در رشتهٔ کارگردانی سینما پذیرفته شد و به تهران رفت. در سال‌هایی که درس می‌خواند و در تهران بود مدتی به عنوان دستیار عباس کیارستمی و

---

۱. متن اولیهٔ شرح حال زنده‌یادان بهنام صفری و طاها کریمی، و نیز دیگر فیلمسازان پایان این بخش (جمیل رستمی، شهرام علیدی، و جلال نصیری هانیس) به قلم مدیر تئاتر و سینمای جوان سنندج است.

کامبوزیا پرتوی و عبدالله باکیده به کار مشغول شد و در این زمان چند فیلم کوتاه برای صدا و سیمای مرکز سنندج ساخت. علاوه بر این تعدادی فیلم برای ارگان‌های مختلف تهیه کرد.

آثار

فیلم‌های کوتاه او به شرح زیر است:

مهمانی؛ مثل مادر؛ دنگ؛ سربازی به نام امین؛ ماهی خدا؛ نغمه‌های دختران دشت؛ زندگی در مه و... که برای آنها برندهٔ ۶۵ جایزهٔ داخلی و خارجی شده است.

اولین فیلم بلند او به نام «زمانی برای مستی اسب‌ها» که به زبان کردی و در استان کردستان ساخته شد موفقیت‌های زیادی کسب کرده است که از جملهٔ آن‌ها دوربین طلایی جشنوارهٔ کن فرانسه، جایزهٔ فیبرشی، و جایزهٔ منتقدان و روزنامه‌نگاران کن فرانسه را باید یاد کرد. این فیلم همچنین تا کنون پنج جایزهٔ معتبر جهانی دیگر از جمله جایزهٔ فورت لاتردیل آمریکا، جایزهٔ اول جشنوارهٔ ایتالیا، جایزهٔ اول جشنوارهٔ تگزاس و دو جایزه از جشنوارهٔ کوهستان فرانسه و... را از آن خود کرد. ضمناً فیلم زمانی برای مستی اسب‌ها به عنوان نمایندهٔ سینمای ایران روانهٔ اُسکار شد.

فیلم دیگر بلند او به نام «لاک‌پشت‌ها هم پرواز می‌کنند» است که در تمام دنیا با استقبال عجیبی روبه‌رو شد و موفقیت‌هایی کسب کرد.

جمیل رستمی (۱۳۵۰ش)



جمیل در ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۰ در سنندج به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۶۶ از انجمن سینمای جوان سنندج فارغ‌التحصیل و سپس وارد سینمای حرفه‌ای شد و در سمت دستیار کارگردان و برنامه‌ریز با بهترین و نامدارترین کارگردانان سینمای ایران در بیش از ۲۰ فیلم سینمایی همکاری کرده است.

در سال ۱۳۸۱ فیلم کوتاه «دردسر پسر بودن» را ساخت که موفق به دریافت ۲۴ جایزهٔ داخلی و خارجی شد که جزو موفق‌ترین فیلم‌های کوتاه سینمای ایران محسوب می‌شود. این فیلم با داستانی ساده و کودکانه مسائل روز جامعه را توصیف کرده و وی را به عنوان یک کارگردان جدی در سینما شناساند.

در سال ۱۳۸۳ اولین فیلم بلند سینمایی خود را به نام «مرثیه برف» ساخت که توجه مخاطبان و منتقدان را به خود جلب کرد و موفق به کسب چندین جایزهٔ داخلی و خارجی از جمله سیمرغ بهترین کارگردان جشنوارهٔ فجر، و چهار پروانهٔ زرین جشنوارهٔ بین‌المللی کودک و نوجوان اصفهان شد؛ همچنین می‌توان نمایش این فیلم در المپیاد یونان، و نیز کسب جایزهٔ ویژه هیئت سیفژ و... را نام برد. «مرثیه برف» در سال ۲۰۰۶ کاندیدای دریافت اسکار شد.

رستمی در سال ۱۳۸۴ فیلم بلند و زیبای «ژانی گه‌ل» را بر اساس رمانی به همین نام از ابراهیم احمد

ساخت که محصول دفتر سینمایی سولی‌فیلم در کردستان عراق است، سولی‌فیلم توسط جمیل رستمی و با همکاری استاد مظهر خالقی پایه‌گذاری شده است. فیلم سینمایی ژانی گه‌ل نمایندهٔ اسکار ۲۰۰۸ شد و چندین جایزهٔ مهم خارجی را به همراه آورد.

رستمی در سال ۱۳۸۸ فیلم سینمایی چشم را ساخت. استفاده از فضای شهر تهران، بازیگران حرفه‌ای و عوامل سرشناس سینمای ایران کاری متفاوت و مدرن در کارنامه‌اش به وجود آورد و می‌توان گفت اولین فیلم اکران شده و توضیع‌شدهٔ او در ایران است.

شهرام علیدی (۱۳۵۰ش)



شهرام علیدی روز دوشنبه ۲۰ آذرماه ۱۳۵۰ در شهر سنندج متولد شد. وی کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس و تهیه‌کنندهٔ سینما است و در زمینهٔ نقاشی، تصویرگری و طراحی گرافیک نیز فعالیت دارد. وی از نسل جدید فیلم‌سازان ایران است.

فعالیت‌ها: اولین تجربهٔ علیدی به عنوان یک بازیگر در تئاتر مدرسه بود، بعدها شروع به نقاشی کرد و تا آخر نوجوانی ادامه داشت، او برندهٔ جوایز بسیاری در مسابقات هنرهای ملی گردید و بعدها در رشتهٔ نقاشی در دانشکدهٔ هنرهای زیبا در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه داد. علیدی به طور گسترده به عنوان طراح گرافیک، طراح داخلی، تصویرگر کتاب‌های کودکان، طراح صحنه در تئاتر و سینما در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷ کارکرده است.

آثار: جز فیلم بلند «زمزمه باد» (۳۵ میلی‌متری، ۲۰۰۹) فیلم‌های کوتاه او به شرح زیر است:

- **داستانی:** نوای آینه، تسبیح، رباعی آب، روستای خواب، دکمه، آخرین روستای سرشماری شده، زمین سخت است، آسمان دور است، شیر.

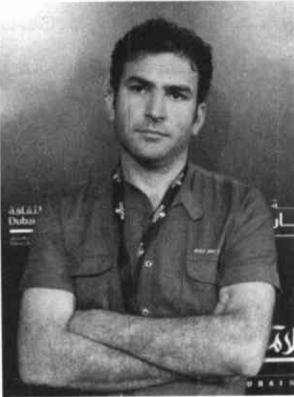
مستند: درهای آسمانی، نفس، کوه‌های تهران، مامِلی، زمزمه با باد.

آثار وی موفق به دریافت جایزه از جشنواره‌های مهم کشورهای نروژ، اسلواکی، فرانسه، برزیل، و هندوستان شده است از جمله فیلم آخرین روستای بی‌شمار جایزهٔ جشنواره‌هایی در ایران، پرتقال، کره جنوبی، فرانسه، سلیمانیه، آلمان، و ایتالیا را کسب کرده است؛ او همچنین در جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم کن حضور داشته و کاندیدا برای دوربین طلایی جایزهٔ نمایش جوانان (جایزهٔ منتقدان جوان اروپا) بوده است.

طاها کریمی (۱۳۵۵ش)

طاها کریمی متولد ۱۳۵۵ در شهر بانه و فارغ‌التحصیل رشتهٔ کارگردانی سینما از دانشکدهٔ سینما تئاتر دانشگاه هنر تهران و دانشجوی کارشناسی ارشد رشتهٔ پژوهش هنر دانشگاه پیام نور بود.

فیلم سینمایی «کوهستان قندیل» اولین ساختهٔ این کارگردان جوان سینمای ایران بعد از فیلم‌های کوتاه



«زریان»، «مرز زندگی»، «کوهستان سفید» و «نفت سرطان شهر ما» بود که در جشنواره‌های مختلفی از جمله «گوا» در هندوستان «چشم سوم» در بمبئی (هندوستان) و دُبی (امارات)، تیرانا در آلبانی، دهمین جشنوارهٔ بین‌المللی استانبول (ترکیه)، آمستردام (هَلند) و لندن به نمایش درآمد.

کریمی با این فیلم توانست جایزهٔ بهترین فیلمنامهٔ یازدهمین دورهٔ جشنوارهٔ اورنس در اسپانیا و جایزهٔ بهترین جشنوارهٔ دیجیتال هندوستان را به دست آورد.

وی در سال‌های قبل با دو فیلم «کوهستان سفید» و «نفت سرطان شهر من» در جشنوارهٔ فیلم فجر، و جشنواره‌های فیلم کردی لندن، آلترناتیو رومانی، جیپور در هندوستان، اسجاردی در ایتالیا، بلاک در آلمان، یونسپار در آرژانتین، خلیج فارس در امارات، و سین در ایتالیا حضور یافت و جوایز متعددی را کسب کرد.

زنده‌یاد کریمی بعد از کوهستان قندیل فیلم مستند «من یک مزدور سفید هستم» را با موضوع «نسل‌کشی‌های عراق با عنوان انفال توسط رژیم بعث» کارگردانی کرد که به عنوان تنها نمایندهٔ سینمای ایران در بخش رقابتی جشنوارهٔ بین‌المللی «کورتیبا» در کشور برزیل و همچنین در کنار دیگر آثار ایرانی در بخش رقابتی «پانوراما» در بیست و پنجمین دورهٔ جشنوارهٔ بین‌المللی مستند آمستردام «ایدفا» در کشور هلند به نمایش در آمد.

فیلم مستند «هزار و یک سیب» آخرین اثر طاها کریمی بود که خردادماه ۱۳۹۲ در نخستین جشنوارهٔ بین‌المللی ژینوساید کرد در سلیمانیه روی پرده رفت.

طاها کریمی در تیرماه ۱۳۹۲ بر اثر یک حادثهٔ رانندگی در شهر سلیمانیه جان خود را از دست داد.

جلال نصیری هانیس (۱۳۵۶ش)



جلال نصیری هانیس متولدِ سال ۱۳۵۶ در سنندج است. او کارشناسی ارشد سینما خوانده، از آموزگاران انجمن سینمای جوانان ایران، دفتر سنندج و مدیر واحد ارتباطات حوزهٔ هنری استان کردستان است و نیز عضو هیئت انتخاب و داوری برخی جشنواره‌های داخلی بوده است.

آثار وی بدین شرح است که همه داستانی اند و برخی در جشنواره‌های داخلی و خارجی به کسب جوایز متعدد انجامیده است: چینه، آرامش، گل‌های آفتابگردان، حال همه ما خوب است، زمین فوتبال، سفر سرد، کلاس تشکیل می‌شود، خانم زیبای طبقه بالا.

فصل ۷
صنایع ایران

فصل ۷

پیشینهٔ صنایع ایران

تاریخ اجمالی صنعت ایران

فنون کشاورزی و فلزکاری و مبانی اندیشه‌های دینی و فلسفی و خط و نجوم و ریاضی در سرزمینی که امروز «خاورمیانه» می‌شود، آغاز گشته و سرچشمهٔ بسیاری از این امور فرهنگی در فلات ایران بوده است.
دورهٔ فلز: یعنی زمانی که آلات برونزی و مس ریختگی به کار می‌رفت مقدمه عصر مفرغ آغاز شد و حدود ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد در تمدن سراسر آسیای غربی جنبش‌های مهمی به وجود آمده است. درحدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد (و پس از آن) آهن به جای مفرغ برای ساختن اسلحه و ابزار و تا اندازه‌ای برای ساختن زیورآلات به کار رفت. در این زمان بناهای آجری که در بعضی نقاط مانند استرآباد، روی سکوهای بلند برپا می‌شد.

در میانهٔ قرن هفتم پیش از میلاد قوم ماد مانند ملتی منظم و تابع سران لشکری و اداری ظاهر شد. گنجینهٔ گران‌بهایی که اخیراً به تصادف در جنوب دریاچهٔ ارومیه کشف شده دلیل مقام بلند قوم ماد در تمدن است. از زمان مادها کشور ایران به صورت سازمان سلطنتی درآمد و مرکزیت قدرت به جنوب انتقال یافت و پایتخت در اکباتانا (همدان) مستقر شد. در حفریات شوش، آثاری از عصر مس و سفال مادها را که با چرخ ساخته می‌شده به‌دست آمد. سفال‌هایی که در اطراف تخت‌جمشید به دست آمده نشان می‌دهد که در کوره در حال پختن بوده است در تپهٔ گیان در نزدیک نهاوند سفال‌هایی که با گل قرمز قهوه‌ای‌رنگ ساخته شده است به دست آمده است. در تپهٔ سیالک نزدیک کاشان حفریاتی انجام شده و در آن ظروفی پایه‌دار و لوله‌دار به دست آمده که از تمدن ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد آن خبر می‌دهد.

در تورنگ‌تپه نزدیک استرآباد سفال‌های سیاه و خاکستری با قدمتی طولانی به دست آمده است. در تپه‌حصار در نزدیک دامغان، بقایای اتاق‌هایی که دیوار آن از کاهگل است به دست آمده و همچنین سفال‌هایی به رنگ قرمز و قهوه‌ای و مهرهای تکمه‌ای و ظروف و آلات مس سیاه و خاکستری و نیز مهره و تسبیح کهربا در آنجا دیده شده است.

در تپهٔ چشمه‌علی در نزدیک ری، سفالی سیاه‌رنگ با اشکال هندسی پیدا شده است اینها همه دلیل بر این است که سرزمین خاورمیانه خصوصاً ایران در گذشته‌های دور دارای فرهنگ و تمدنی خاص بوده اند.

صنایع نمدی و نساجی ایران قبل از تاریخ

وسایلی که در غار کمربند در نزدیکی بهشهر به دست آمده و متعلق به حدود ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد است، نشان می‌دهد که رشتن نخ از پشم گوسفند و موی بز به‌طور ابتدایی در آن زمان متداول بوده است، ولی دلیلی در دست نیست که مردم ایران از نخ‌های رشته‌شده پارچه تهیه کرده باشند.

اولین نشانی از پارچهٔ بافته‌شده در ایران متعلق به ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد است که از حفریات شوش به دست آمده است.

فردوسی، جمشید را مخترع دستگاه بافندگی می‌داند. هردوت نیز از نساجی ایران تعریف کرده است. با اطمینان کامل می‌توان گفت که بافندگی در ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد در شوش متداول بوده است.

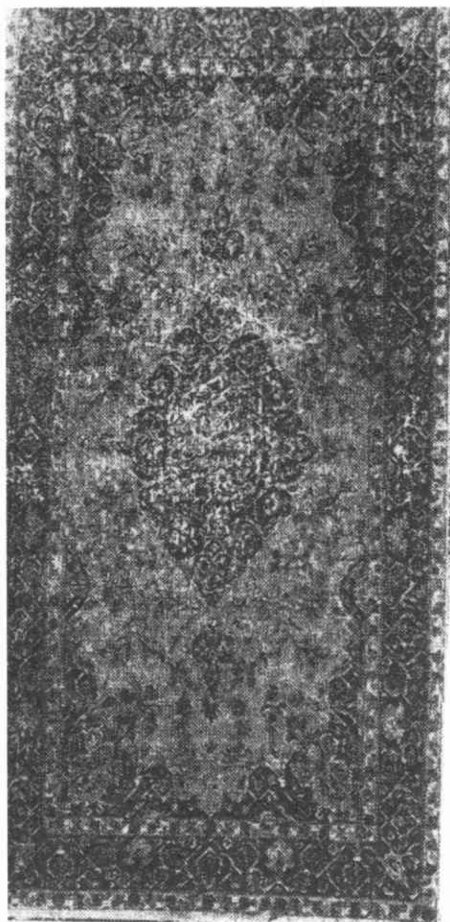
منسوجات دوره هخامنشی: نساجی ایران در دوران هخامنشیان مخصوصاً در زمینه بافت پارچه‌های پشمی نرم و لطیف مشهور بوده است.

از کتاب *استر* در تورات چنین مستفاد می‌شود که قصرهای شاهان هخامنشی با پرده‌های زیبا و رنگارنگ مزین بوده است. لباس سربازان جاویدان که در شوش مشاهده می‌شود، دارای طرح‌ها و نقشه‌های مفصلی است.

در ناحیهٔ لولان در منتهی‌الیه شرقی ایران چند تکه ملیله‌دوزی و قلاب‌دوزی پیدا شده است که شاید متعلق به زمان اشکانیان باشد.

منسوجات دورهٔ ساسانی: پارچه‌های ابریشمی با نقشه‌های پرکار که در دورهٔ ساسانی تهیه می‌شد در تمام دنیای آن روز مشهور بوده است که متأسفانه بیشتر آنها در طول زمان از بین رفته است ولی باز هم بیش از ۶۰ نمونه از پارچه‌های نساجی آن دوره در دست است که اغلب در موزه‌ها و منازل اروپاییان نگاهداری می‌شوند.

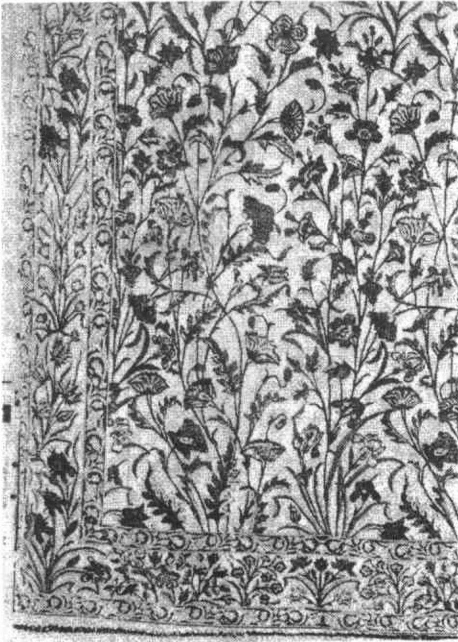
منسوجات دوران اسلامی: از بافته‌های قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری نمونه‌هایی موجود است. در زمان سلجوقیان منسوجات ایران ترقی کرد و مشهور شد. خصوصاً حریرهای عصر آل‌بویه و سلجوقی شهرت بسیار دارد. پارچه‌بافی در زمان صفویه ترقی زیادی کرد و به حد اعتبار رسید. در زمان شاه‌عباس بزرگ (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ق) بافت پارچه‌های گران‌قیمت و زربفت و مخمل با دقت و مهارت بسیار ادامه یافت و کارگاه‌هایی برای تهیه این نوع پارچه‌ها در یزد و کرمان و کاشان دایر بود. در موزهٔ متروپولتین نمونه‌های زیادی از گلدوزی و پرده‌های قلمکار شهرهای رشت و اصفهان و همدان و یزد موجود است که به‌جا مانده از قرن‌های هفدهم و هجدهم و نوزدهم است. شال‌های ترمه یزد و کرمان و کاشان از دوره‌های قبل در موزه‌ها فراوان است. برای بافتن پارچه‌های پشمی و نخی در ناحیهٔ گرگان، در اطراف شاهی (قائمشهر) و دهستان‌های بابل و آمل و چالوس کارگاه‌هایی در منازل دایر بوده است.


قالی (نمونهٔ نقشهٔ کرمان)

نمد: تولید نمد که از فشردن پشم محلوج به دست می‌آید از دیر زمان در ایران متداول بوده است. نمد برای پوشش کف اتاق خانه‌های متوسط، تهیهٔ کلاه، تهیهٔ روپوش نمدی که افراد را از باران و سرما محافظت می‌کند و همچنین برای محافظت چارپایان باربر، در مقابل سرما استفاده می‌شود. در قدیم در بیشتر شهرهای ایران کارگاه‌های زیادی جهت تهیه کلاه‌نمدی وجود داشت و استفاده از آن معمول همه بوده است.

تاریخ صنعت قالی و گلیم

صنعت قالی‌بافی از زمان‌های بسیار قدیم سرزمین ایران وجود داشته است. حاصل کاوش‌های باستان‌شناسان و مطالعات مورخین، سابقهٔ این صنعت را به اوایل دوران هخامنشی می‌رساند. پرفسور پوپ (Prof. U. Pope) آمریکایی معتقد است که اولین فرش از نی و گیاه‌هایی که در باتلاق‌های سفلای بین‌النهرین می‌روییده، تهیه می‌شده و به هم انداختن ساق گیاهان و درآوردن بافته‌ای «حصیر» مانند؛ اولین قدم در ایجاد قالی بوده است. گرچه این پوشش ابتدایی برای فرش کردن محل سکنای چادرنشینان بادیه مناسب بوده است، ولی برای استراحت چندان مطلوب و مطبوع نبوده است و به این جهت از پوست حیوانات استفاده می‌شد. کم‌کم برای به دست آوردن وسیله کامل‌تر و ارزان‌تری با گره زدن پشم حیوانات به بافت حصیر نوعی فرش تازه به دست آمده است. این نوع فرش هنوز هم در بین قبایل قرقیز یافت می‌شود. زندگی ایلیاتی و چادرنشینی مردم آسیای وسطی و آمیختگی آن به کارِ چوپانی خودبه‌خود وضعی را به وجود آورده بود که چادرنشینان به کمک مواد اولیهٔ فراوان، در اوقات بیکاری با رشتن و پیوستن الیاف پشم پوشش‌هایی به وجود آورند که برای تهیه چادر و مفرش بادوام، سبک و ارزان باشد. بنا به عقیده دانشمند مذکور با اینکه مدرک تاریخی صحیحی در دست نیست، اما توجه به خصوصیات زندگی مردم و وسایلی که برای تهیه فرش لازم است از یک طرف، و زمستان‌های سرد ارتفاعات فلات ایران که چادرنشینان و سکنه آن را مجبور به مدافعه با سرما می‌کرده از طرف دیگر این حقیقت را می‌رساند که مهد پیدایش


قالیچه (نقشهٔ سبک زندیه)

قالی‌بافی بین ایلات و چادرنشینان، فلات ایران بوده است و ذوق و قریحه همان مردم ساده در ایجاد نقش‌ها و رنگ‌های بدیع تأثیر قاطع داشته و به وسیله قبایل بیابانگرد در طول زمان‌های متمادی تدریجاً این صنعت به شهرها رسیده است. گرچه تحقیقات پرفسور پوپ در وقتی صورت گرفته که هنوز آثار ذی‌قیمت پازیریک کشف نشده بود، ولی پس از کشف این آثار باستانی در سال‌های ۱۳۲۷ـ ۱۳۲۸ش. حدسیات پرفسور مذکور به صورتی زنده و غیرقابل انکار درست از آب درآمد. تحقق پذیرفت تا قبل از کشف قالیچه معروف «پازیریک» ضمن عملیات حفاری، استاد رودنکو (Rodenko) روسی در سال‌های مذکور، عقیده قاطبهٔ باستان‌شناسان بر این بوده که فرش خواب‌دار به صورتی که امروز معمول و متداول است از یک هزار سال پیش فقط در ایران به وجود آمده و در هیچ جای دنیا سابقه نداشته است، لکن با کشف قالیچه «پازیریک» عقیده مورخین این صنعت تغییر کرد و تاریخ بافندگی فرش خواب‌دار به موجب این مدرک زنده که از مقبرهٔ فرمانروای «پازیریک» در نواحی جنوبی سیبریه در دل یخ محفوظ به دست آمد، به ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح رسید. قالیچهٔ مزبور به ابعاد ۲ متر در ۱/۸۳ متر است به وسیله باستان‌شناس روس به اتفاق هیئتی از دانشمندان باستان‌شناس شوروی به کمک موزهٔ ارمیتاژ (Hermit-age, Leningrad) در درهٔ پازیریک واقع در ۷۹ کیلومتری مرز مغولستان خارجی که سابقاً جزء خاک چین بوده نزدیک محل التقای رودخانه‌های بالیکتیول (Baliktyol) و اولاگان (Ulagan) ضمن عملیات حفاری با مقداری فرش‌های غاشیه و اشیای دیگر به دست آمد. استاد رودنکو این قالیچه را که در هر دسی‌متر مربع آن ۳۶۰۰ گره بافته شده است و هنر آن ظریف و زیبا است، کار ایران می‌داند. آثار و اشیایی که از اکتشافات استاد رودنکو به دست آمده، نمونه‌هایی از ارزنده‌ترین نشانه‌های تمدن و هنر سه هزار سال قبل ایران در اقصای آسیای مرکزی است.

قالی در عصر ساسانی

صنعت قالی‌بافی طی قرون متمادی مدارج ترقی را در ایران پیموده و به پایه‌ای از کمال رسید که بارگاه سلاطین ساسانی در مدائن با فرش زربافت و جواهرنشان معروف به فرش چهار فصل «بهارستان» فرش شد. این فرش در حملهٔ عرب به ایران قطعه‌قطعه شد و به تاراج رفت. مشعشع‌ترین دورهٔ ترقی و تکامل این

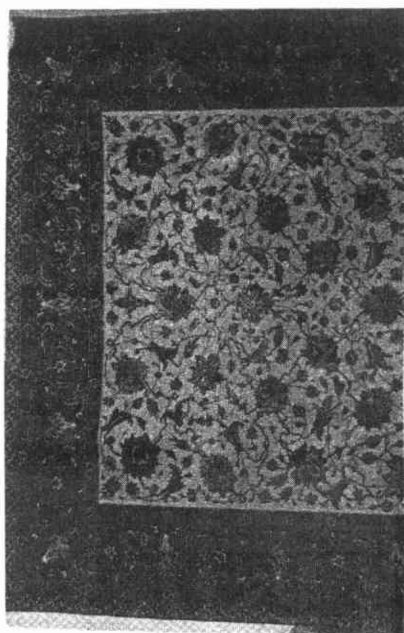
صنعت در ایران در زمان ساسانیان بوده است. به استناد گفتهٔ مورخان، تخت مشهور به طاقدیس متعلق به خسرو پرویز دارای ۳۰ قطعه قالی مخصوص برای هر روز از ماه و چهار قالی برای چهار فصل سال بوده است. هشام بن عبدالملک (۱۲۰هجری) قالی ابریشمی و زرینی به طول ۹۰ متر و عرض ۳۲ متر داشته که باقالی بهارستان رقابت می‌کرده است و از آنجا که بافندگان فرش‌های مرغوب بالاختصاص ایرانیان بوده اند می‌توان یقین داشت که قالی مزبور در ایران بافته شده بوده است. صنعت قالی‌بافی در دورهٔ خلفای اموی و عباسی مانند سایر رشته‌های صنعتی تداوم پیشرفت هنری دورهٔ ساسانی بوده است.

قالی در عصر اسلامی

در قرن سوم هجری آذربایجان از بزرگ‌ترین مراکز بافت قالی و زیلو ذکر شده است و بنا به اظهار ابن خلدون، ایالت طبرستان ضمن مالیات‌هایی که می‌پرداخته است، همه‌ساله تعداد ۶۰۰ فرد قالی برای دربار خلفا به بغداد می‌فرستاده است. در این زمان صادرات عمدهٔ این ناحیه از ایران قالی و از گیلان قالیچه (سجاده) بوده است. بنا به اشاراتی که در کتاب *حدود العالم* شده فرش سیستان هم بی‌شهرت نبوده است. همچنین قالی‌های خراسان و بخارا در این روزگار به واسطهٔ تمایز نقش، خریداران بسیار داشته است. در زمان سلجوقیان و ایلخانیان این صنعت کماکان رواج کامل داشته چنان‌که غاران‌خان مسجدی که در تبریز ساخته بود را با قالی‌های اعلا فرش کرده بوده است.



قالیچهٔ نقش اسلیمی بافت تبریز

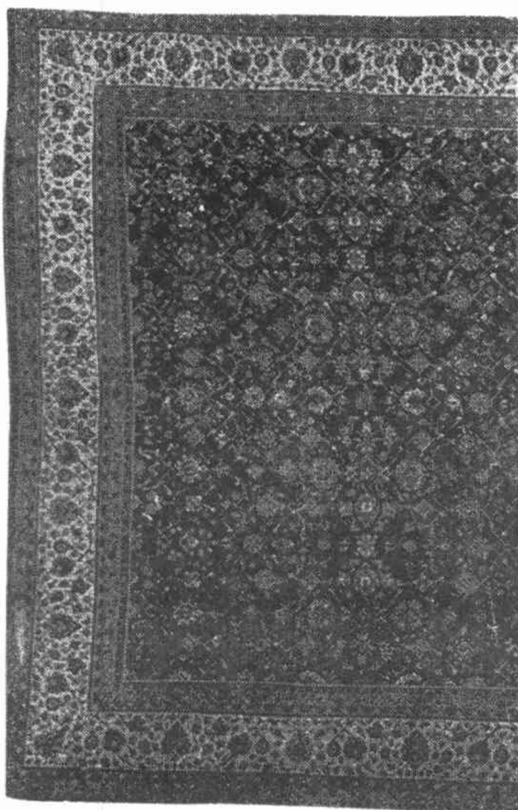


قالیچه (نمونهٔ نقشهٔ تبریز)

از جمله شواهد و دلایل پیشرفت این صنعت در زمان تیموریان وجود نقش‌های قالی است که در مینیاتورهای این زمان دیده می‌شود و این حقیقت را در ضمن تصاویر نسخهٔ خطی *خمسه جامی* کار قاسم‌علی متعلق به مجموعهٔ *قصر گلستان* می‌توان دریافت. همچنین مینیاتورهای دیگری از این زمان در دست است که طرز بافت قالی را نشان می‌دهد. با توجه به نقوش و طرح‌های قالی در زمان تیموریان و بعداً در دوران صفویه که به دست هنرمندان معروف این عصر از قبیل کمال‌الدین بهزاد و سلطان محمد و میر سیدعلی و محمدی انجام گرفته است، می‌توان گفت که تا امروز هم طرح‌ها و نقوش قالی‌های ممتاز و معروف ایران از تأثیر و نفوذ کار این استادان جلیل برکنار نیست.

قالی اعصار تیموری و صفوی

به‌طوری که در بالا اشاره شد در میان شهرهای ایران، تبریز در این عصر نیز از نظر قالی‌بافی پیشرفت بیشتری کرده است زیرا از اواسط عصر مغول و ایلخانیان، آذربایجان بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی و سیاسی ایران شده بود و چون این سرزمین به اروپا نزدیک‌تر بود و از جهت بازرگانی با کشورهای اروپایی ارتباط داشت، مواد اولیه و بازار موجود در این ناحیه، موجب شد که شهر تبریز به تدریج بزرگ‌ترین بازار قالی جهانی شود چه بسیاری از قالی‌های نفیس که امروزه در موزه‌های خارج و نزد ثروتمندان بِنام اروپا و آمریکا نگهداری می‌شود در تبریز تهیه شده است. اندکی قبل از آغاز صفویه سه تن از دودمان تیموری در هرات مرکز مهم هنری تشکیل دادند. این سه نفر: شاهرخ و بایسنقر، و سلطان حسین بایقرا بودند که مؤسسان اصلی «مکتب هرات» در قرن نهم هجری به‌شمار می‌روند. بهزاد نقاش بزرگ و معروف از همین مکتب پای در دنیای هنر نهاد و بعداً که کسب معروفیت کرد به تشویق سلاطین صفویه سرپرستی مدرسهٔ نقاشی تبریز و مینیاتور ایران را به وجود آورد. تا امروز هم نقاشان قالی از طرح‌های



قالیچهٔ نقش ساروق

دورهٔ صفویه که به «نقشه‌های عباسی» معروف است استفاده می‌کنند و از سبک‌های آن دوره پیروی زیاد می‌کنند. سلاطین صفویه که خود دوستدار و مشوق هنر و صنعت بودند و علاقهٔ مفرطی به هنرهای ملی داشتند و نزدیک به سه قرن (از قرن دهم تا دوازدهم) به تشویق و هدایت اهل فوق و هنر همت گماشتند و قدم های مهمی در راه تجدید حیات و ترقی هنر فرشبافی و فن نقاشی که در صنایع فرش با هم مرتبط هستند برداشتند. در این زمان به گفته پرفسور پوپ صنعت قالی‌بافی بار دیگر ارزش و افتخاری که شایستگی و لیاقت آن را داشت به دست آورد.

در زمان صفویه کارگاه‌های فرشبافی سلطنتی به منظور تهیه و تأمین احتیاجات کاخ‌ها و قصرهایی که به سرعت ساخته می‌شد، دایر شد و پشم مصرفی آن از پشم گوسفندان شاهی تامین می‌شد. در کارگاه‌های مذکور سفارش‌های شاهزادگان و امراء و وزراء زیر نظر ماهرترین استادان و هنرمندان به‌طور مرتب بافته و تهیه می‌شد. همچنین فرش‌های اختصاصی به منظور هدیه و تحفه برای دربار سلاطین و قطعاتی جهت اهدا به نمایندگان کشورهای اروپا در این کارگاه تهیه می‌شد. شاه طهماسب نقشه یکی از قالی‌های نفیس را خود شخصاً طرح و رنگ کرده است. متأسفانه چند سال قبل از پایان دوران سلسلهٔ صفویه حمایت دربار از این صنعت رو به ضعف گذارد و هنرمندان و قالی‌بافانِ نامی به‌تدریج متفرق شدند و با تسلط افغان‌ها در قرن دوازهم در اصفهان توجهی دیگر به صنعت قالی‌بافی نشد. با تمام این احوال خوشبختانه نقشه‌های دوران صفوی محفوظ و به‌جا ماند و بعدها که ثبات و امنیت در کشور حاکم شد این صنعت جمیل به‌تدریج جان تازه‌ای گرفت.

قالی در عصر قاجار

در دورهٔ قاجاریه صنعت قالی‌بافی از لحاظ بازرگانی و صدور به کشورهای اروپایی مجدداً رونقی گرفت و تجار خارجی به‌تدریج متوجه این کالا شده و با استفاده از شهرت فرش ایران، سفارش‌هایی بر حسب سلیقه و تقاضای بازارهای اروپا به تولیدکنندگان و کارگاه‌های ایران می‌دادند که تهیه و فرستاده می‌شد. در ضمن شاهزادگان و اشراف و درباریان بر حسب ذوق و از جهت تفنن و تکمیل زیبایی منازل و عمارات خود نقشه‌هایی به ابتکار استادان وقت ـ که غالب آن نقشه‌ها، همان ریشه و اصل نقشه‌های مختلف عباسی را داشت و احیاناً تصرفات و مختصر تغییراتی در آن داده می‌شد ـ سفارش داده و بافته می‌شد. از جملهٔ نقشه‌های معروف نقشه «مستوفی»، «فراهانی»، «ظل السلطانی»، «میری»، «امین‌الدوله‌ای» و... را می‌توان نام برد که هنوز هم این اسامی در بافندگی متداول و معمول است.



قالیچهٔ نقشهٔ مستوفی، کردستان

قالی در زمان حاضر

در اوایل قرن سیزدهم هجری از آنجا که کار بازرگانی فرش ایران در اروپا رونق بسزایی گرفته بود، تجار خارجی از خود سازمان‌هایی برای بافندگی فرش در داخل ایران مانند کرمان، همدان، اصفهان و سلطان‌آباد (اراک) دایر کرده و راساً اقدام به تهیه و صدور فرش به اروپا و آمریکا می‌کردند و چون هدف آنها صرفاً انتفاع و ارضای سلیقهٔ مشتریان فرش ایران در بازارهای خارج بود کم‌کم دخالت‌های ناروایی در نقشه‌های اصیل ایران و اسلوب رنگ‌آمیزی و نوع رنگ‌های فرش به عمل آمد، تا آنکه دولت ایران برای جلوگیری از حسن شهرت دیرین فرش ایران در کشورهای خارج دست به اقدامات اساسی زد و از سازمان‌های بافندگی خارجی که با سرمایهٔ آنان و به دست کارگران ایرانی در مراکز مهم بافندگی در داخله فرش تهیه می‌شد به‌تدریج جلوگیری شد و به جای آن در اوایل این قرن سازمانی به نام شرکت سهامی فرش ایران به منظور حفظ اصالت فرش ایران و ارتقای صنعت فرش و تکثیر صادرات فرش کشور دایر کرد که از سال ۱۳۱۵شمسی تاکنون مشغول به کار است.

وسایل فنی

افزار لازم برای قالی‌بافی بسیار مختصر و ساده است. دستگاه قالی‌بافی عبارت از چهار قطعه تیر چوبی نسبتاً ضخیم و خشک به شکل مربع یا مستطیل است که به همدیگر متصل اند. مصالح لازم عبارت‌است از:

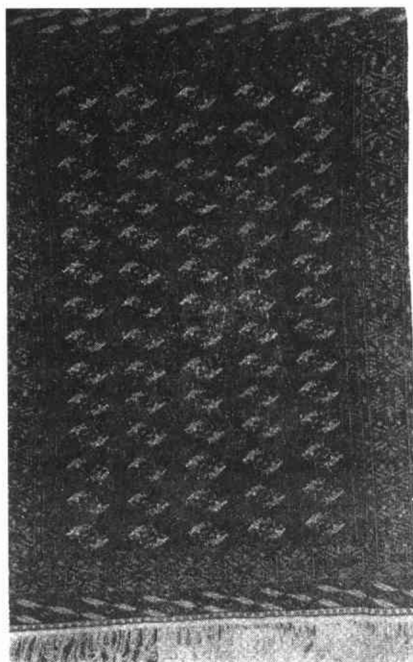
چله (تار) یا ریسمان‌های پنبه‌ای یا پشمی و ابریشمی که به‌طور عمودی در زیر و رو به اندازه‌های معین به نسبت طول و عرض فرش مورد نظر در کنار یکدیگر در روی دستگاه قرار داده می‌شود.

خامه یا پشم رشته شده به وسیله دست یا ماشین که به رنگ‌های مختلف طبق رنگ‌های موضوع نقشهٔ قالی مورد نظر فراهم و روی چله‌ها یا تارهای آماده روی دستگاه چوبی قالی‌بافی به طرز خاصی گره زده می‌شود.

پود افزار دیگر قالی‌بافی است. پس از اتمام یک رج از بافت خامهٔ پشمی در عرض دستگاه به شرحی که گفته شد، پود زیر را که نخ تابیدهٔ پنبه‌ای است که با تغییر دادن حالت تار قرار می‌دهند و دو مرتبه تار را به حالت اولیه در می‌آورند و مجدداً پود رو را که نخ تابیدهٔ نازک‌تری است به‌طور مارپیچ در عرض دستگاه و لای تارهای زیرین و تار رو قرار می‌دهند و با شانهٔ مخصوصی پودهای مذکور را بر روی گره‌ها می‌کوبند که جایگیر و محکم شود. این عمل مرتب در هر رج تکرار می‌شود تا قالی به اتمام برسد.

راهنمای بافنده فقط نقشه‌ای است که نقاش از فرش مورد نظر روی کاغذ شطرنجی (میلی‌متری) طرح و رنگ‌آمیزی کرده و به دست بافنده می‌دهد.

بافندگی یا نحوهٔ گره زدن خامه در روی تارهای قالی چند رقم است که معمول‌ترین آنها به دو طریق انجام و معروف به «فارسی بافت» و «ترکی بافت» است. در فارسی‌بافی گره خامه پشمی به وسیلهٔ انگشتان بافنده زده می‌شود و در ترکی‌بافی که طرز گره زدن خامه به دو تار به‌طور خاصی صورت



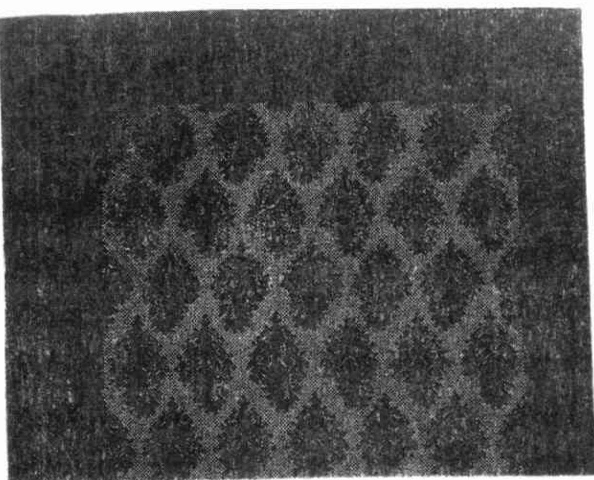
قالیچهٔ ترکمنی (نقشهٔ ایلیاتی)

می‌گیرد، گره را با قلاب می‌زنند. پس از بافتن هر رج از قالی خامه‌هایی که در روی فرش بلند و ناصاف ایستاده به وسیله قیچی قطع و رج قالی را صاف و مرتب می‌کنند.

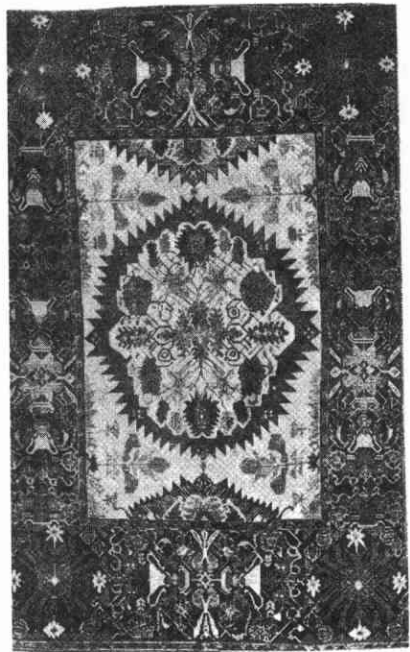
انواع فرش

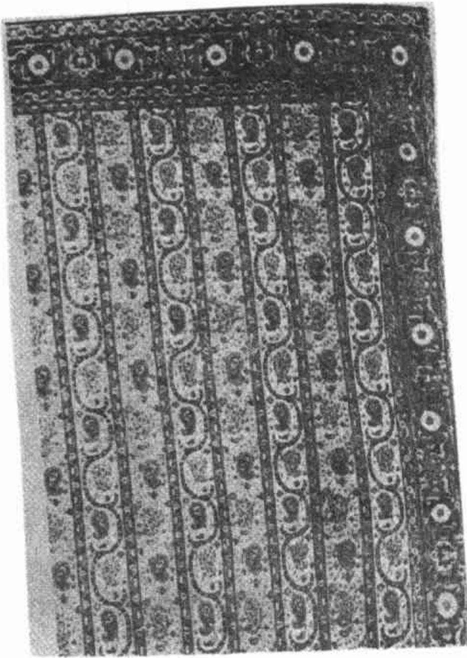
فرش ایران غالباً بر دو نوع است: فرش‌های شهری و فرش‌های ایلیاتی. فرش‌های شهری از قبیل فرش‌های کرمان، کاشان، مشهد، تبریز، اراک، همدان، قم، و... که در شهرها و در قراء و قصبات بافته می‌شوند و فرش‌های ایلیاتی مانند ترکمنی، بلوچی، افشاری، قشقایی و بختیاری و... که در میان ایلات و عشایر بافته می‌شود.

پشم ایران خوشبختانه در راه تکمیل هنر فرشبافی و ابدی کردن آن نقش بسیار مؤثر و قاطعی دارد زیرا آفتاب شدید تابستانِ طولانی این سرزمین پشم گوسفندان را به صورتی می‌رویاند که هرچند برای تهیهٔ پارچه پشمی نامناسب است ولی برای قالی‌بافی بسیار مطلوب است، به‌طوری که نقشهٔ فرش‌های ایران حتی با خواب بلند تا دو سانتی‌متر به خوبی مشخص است و در زیر پا هیچ‌گونه تغییر شکلی به خود نمی‌گیرد. در صورتی که هرگونه پشم ظریف که فاقد این قدرت ارتجاعی باشد پس از مدتی به کار رفتن روی هم خوابیده و ظاهر نمدی شکلی پیدا می‌کند.



قالیچهٔ بافت همدان (نمونهٔ بوته‌یی)


قالی نقش محتشمی، کاشان


نقشهٔ محرمات قم

مراکز پشم‌خیز ایران که محصول آن به‌خصوص برای فرشبافی مناسب است، عبارت اند از کرمان، خوی، ماکو، سبزوار، کرمانشاه، و خرم‌آباد.

یکی دیگر از عوامل ماندگاری فرش ایران، طبیعت متنوع مملکت ایران است که در تکمیل این هنر ملی اثر ممتاز خود را مشهود می‌سازد، رنگ است. وجود فرش‌های متعلق به قرن‌های قدیم که هنوز جلا و درخشندگی خود را حفظ کرده و در مقابل تأثیرات عوامل خارجی پایدار و ثابت مانده اند، نشان می‌دهد که رنگ‌های نباتی ایران و اسلوب خاص هر محل در به هم آمیختن آنها و عملیاتی که برای دوام و ثبات رنگ‌ها می‌شود تا چه اندازه ماهرانه انجام شده و چه امتیازاتی را دارا است. گیاه‌های مختلف و مخصوص هر منطقه از ایران با قرن‌ها آزمایش و تجربه مردم این سرزمین رنگ‌هایی را به وجود آورده که حتی در زمان حاضر که دوران اعتلای علم و ماشین و پیشرفت شیمی است، مقام ارجمند خود را حفظ کرده است. این رنگ‌ها عموما از روناس، برگ مو، اسپرک یا زلیر، پوست انار، پوست سبز گردو، کندل، کاجاشیر، چوب زیش، پوست بلوط، مازو، برگ چنار، برگ سیب و گلابی، کاه، قره‌قروت، و... گرفته می‌شود.

باید گفت که متأسفانه بسیاری از نباتات رنگ‌خیز که نزد عشایر و ایلات معمول بوده به مرور زمان فراموش شده و دیگر به کار نمی‌رود و در مقابل موادی هم از قبیل قرمزدانه، نبیل، بقم، کاشو، هلیله سیاه و هلیله زرد و... از خارج وارد و در رنگرزی خامه‌های پشمی به کار برده می‌شوند.

از آنجایی که در بیشتر استان‌ها امکانات برای بافندگی فرش موجود بوده و هست در بیشتر نقاط کشور در حال حاضر فرشبافی حرفه‌ای معمول و متداول است. مهم‌ترین مراکز تولید قالی در ایران عبارت اند از: کرمان، تبریز، کاشان، مشهد، بیرجند، اراک، همدان، شیراز، اصفهان، نائین، یزد، قم، محلات، ملایر، کردستان، بیجار، اردبیل، گرگان، و کلیه قراء و قصبات هر یک از آنها.

میزان تولید و صادرات قالی

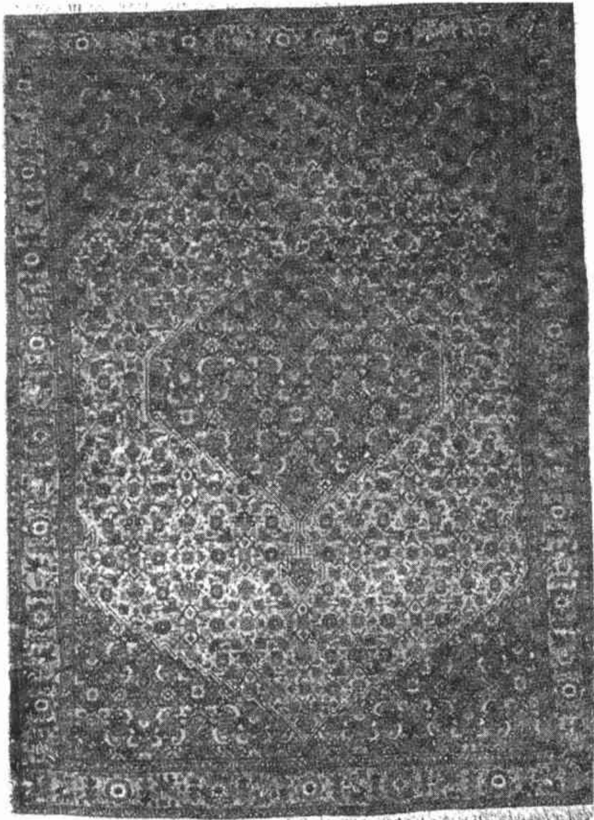
میزان تولید سالانهٔ فرش در ایران بالغ بر یک میلیون مترمربع تخمین زده شده است و این کالا تاکنون افتخار و شهرت فراوانی توام با عایدی سرشار برای کشور ایران داشته و به همین دلیل همیشه مورد توجه بوده است. به جرأت می‌توان گفت ایران مهم‌ترین صادرکننده فرش دنیا است که از نظر کمی و کیفی مقام اول را احراز کرده است.

در تقلید از فرش ایران به وسیله ماشین، اگر شکل نقشه‌های فرش ایرانی وسیله تولیدکنندگان اقتباس و تقلید شود، خوشبختانه روح و اصالت آن قابل تقلید نیست. خصوصیت کار ماشین تولید سری (en serie) و یکنواخت محصول است در صورتی که در فرش دستبافت حتی در بین هزاران نقشه به زحمت می‌توان یکنواختی و تقلید و تکرار پیدا کرد. بنابراین خریداران فرش ایران می‌توانند ادعا کنند آنچه می‌خرند منحصر به فرد و در دنیا یکی است. در فرش‌های ایران اثر کار دست و دخالت ذوق کارگر در بافت از تفاوت‌های جزئی نقشه‌ها و حرکت ساقه‌ها و برگ‌ها به خوبی روشن است.

شاید کشوری در جهان نباشد که تاکنون از فرش ایران یک یا چند یا هزاران قطعه بدان‌جا نرفته باشد. در حال حاضر فرش ایران که قلم دوم صادرات کشور را تشکیل می‌دهد به آلمان، آمریکا، فرانسه، سوئد، سوئیس، ایتالیا و غالب کشورهای دیگر اروپا و خاورمیانه (ترکیه و ممالک غربی) صادر می‌شود[۱].

---

۱. بخشی از مقاله «صناعت» نوشته مهندس جعفر شریف‌امامی در کتاب *ایرانشهر* ج ۲.



شمارهٔ ۸ کاخ گلستان ۶۸ (۴۵)

قدمت: اوایل سدهٔ ۲۴

۳۰/۱ × ۷۴/۱ متر

در متن قرمز فرش دو ترنج در داخل یکدیگر گذاشته شده اند. ترنج بزرگ آسمانی‌رنگ، ترنج لوزی کوچک‌تری را در خود جا داده است. ترنج کوچک دارای سر ترنج است. تمام متن فرش و هر دو ترنج با نقش ماهی (هراتی) زینت داده شده است. حاشیهٔ اصلی با زمینهٔ طلایی‌رنگ یک حاشیه شاخه مواج خمیده با گل و برگ‌های مختلف اسلیمی است. در دو طرف حاشیهٔ اصلی دو حاشیه باریک شاخه مواج دیده می‌شود.

تار: نخ، چرخش به طرف S، چهارلا، تابیده، رنگ نشده، سفید.

پود: نخ، چرخش به طرف Z، دولا، نتابیده، رنگ نشده، سفید، یک پود نامرتب از رج به رج عوض می‌شود.

پرز: پشم، چرخش به طرف Z، دولا، نتابیده.

گره: متقارن شماره ۱، طول ۶۵، پهنا ۸۰ = تقریبا ۵۲۰۰ گره در دسی‌متر مربع، طول پرز ۳ میلی‌متر.

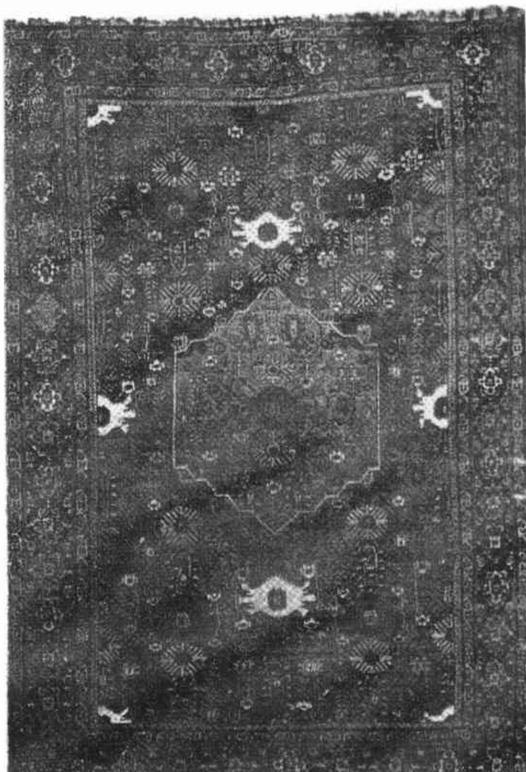
کیفیت: تقریباً ماهوتی، تقریباً نازک، نخودی نامرتب.

سر فرش: ـ

ته فرش: ـ

کنار فرش: شیرازه گرد پشمی به رنگ قرمز سیر.

رنگ‌ها: ۸ رنگ؛ قرمز، قرمز سیر، قرمز روشن، زرد سیر، سرمه‌ای، آبی روشن، سبز، عاجی.



شمارهٔ ۲۱ کاخ گلستان ۱۰۳ (۹)

قدمت: ربع اول سدهٔ ۱۴

۱/۳۷ × ۱/۹۷ متر

در متن آبی فرش یک ترنج بزرگ با رنگ عجیب بین زردآلویی و نارنجی بافته شده است. در وسط ترنج نقشی مانند توسباغه قرار گرفته که از چهار طرف آن شاخه‌هایی به شاخه‌های دیگر گل‌های اسلیمی و برگ‌هایی متصل می‌شوند. بین برگ‌ها در بالا و پایین دو گل خورشیدی و چهار بته قرار گرفته اند. این نقوش در متن آبی فرش هم با کمی تفاوت تکرار می‌شوند.

در حاشیهٔ اصل با زمینهٔ قرمزِ سیر چهارگوش‌هایی دنبال هم ردیف شده اند که زوایای آنها درهم ادغام شده است این چهارگوش‌ها دارای رنگ‌های گوناگون است و مانند دانه‌های تسبیح به نظر می‌رسد. دو حاشیهٔ باریک تیره‌رنگ آن را در میان گرفته اند.

تار: ابریشم، چرخش به طرف Z، سه‌لا، تابیده، رنگ‌شده، و هفت‌رنگ: (یاقوتی سیر، بنفش سیر، نارنجی سیر، زیتونی، سبز روشن، سبز سیر، و سبز).

پود: نخ، چرخش به طرف Z، دولا، تابیده، رنگ نشده، و سفید. یک پود نامرتب از رج به رج عوض شده است.

پرز: پشم، چرخش به طرف Z، دولا، و نتابیده.

گره: متقارن شمارهٔ ۲ و ۳، ۲۵ درجه، طول ۷۰ و پهنا ۶۰ (= تقریبا ۴۲۰۰ گره در دسیمتر مربع)، طول پرز ۲ میلی‌متر.

کیفیت: ماهوتی، نازک، و نخودی نامنظم.

سر فرش: نیم سانتی‌متر گلیم ابریشمی دارد، ریشه‌ها بافته شده اند.

ته فرش: مانند سر فرش است.

کنار فرش: شیرازهٔ گرد پشمی به رنگ آبی دارد.

رنگ‌ها: ۹ رنگ؛ قرمز سیر، قرمز، صورتی، زردآلویی، زرد، سرمه‌ای، آبی، سبز، و عاجی.



شمارهٔ ۷ کاخ گلستان ۸۵ (۱۳۱)

قدمت: ربع اول سدهٔ ۱۴

۱/۳۴ × ۲/۰۲ متر

در متن سرمه‌ای فرش سه ترنج در داخل یکدیگر قرار گرفته اند. ترنج قرمز مرکزی صحنه شکار یک شیر را نشان می‌دهد. این ترنج در ترنج سرمه‌ای دیگر گذارده شده که دارای سر ترنج است. در آن گل‌های بزرگ و نقش خورشیدی با گل و برگ‌های شکسته هندسی دیده می‌شوند. ترنج دودی هم در داخل ترنج زمینهٔ سفیدی قرار گرفته که قسمت عمدهٔ متن فرش را پوشانده است. نقش ترنج زمینه‌سفید و نیز بقیهٔ متن فرش نقش ماهی (هراتی) است.

حاشیهٔ اصل با زمینهٔ قرمز یک حاشیهٔ شاخه‌مواج خمیدهٔ متقاطع است که در محل تقاطع دارای گل‌های شاخه اسلیمی بزرگ(هراتی) است. این حاشیه در میان دو حاشیه باریک قرار دارد.

تار: ابریشم، چرخش به طرف S، دولا، تابیده، رنگ شده،و طلایی.

پود: نخ، چرخش به طرف Z، دو تا سه‌لا، نتابیده، رنگ نشده، و سفید. یک پود نامرتب وارد شده و از رج به رج برج عوض می‌شود.

پرز: پشم، چرخش به طرف Z، دولا، و نتابیده.

گره: متقارن شمارهٔ ۱، طول ۷۵ و پهنا ۸۰ (= تقریباً ۶۰۰۰ گره در دسیمتر مربع)، طول پرز ۳ میلی‌متر.

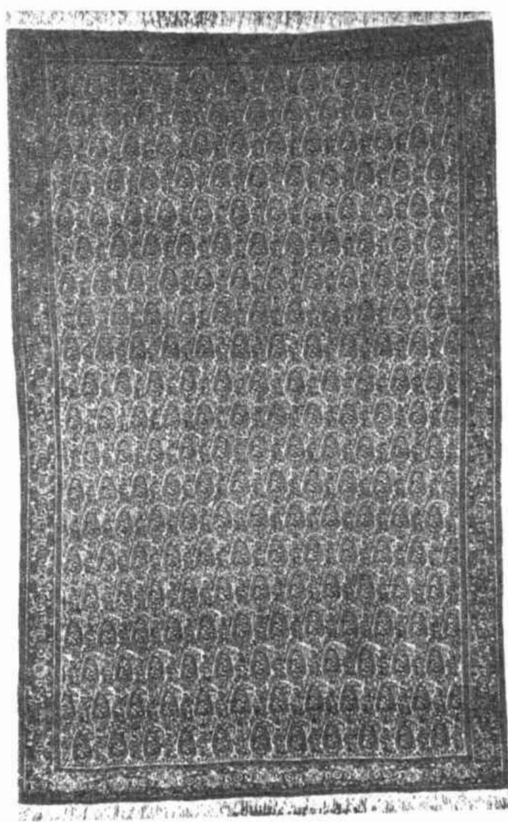
کیفیت: ماهوتی، نازک، و نخودی نامرتب.

سر فرش: ...

ته فرش: نیم سانتی‌متر گلیم ابریشم به رنگ طلایی دارد.

کنار فرش: شیرازهٔ گرد پشمی به رنگ قهوه‌ای دارد.

رنگ‌ها: ۱۱رنگ؛ قرمز سیر، قرمز روشن، جگری روشن، زرد، قهوه‌ای، سرمه‌ای، آبی، آبی سیر، آبی روشن، سبز سیر، و عاجی.



شمارهٔ ۶ کاخ گلستان ۵۲ (۸)

قدمت: اوایل سدهٔ ۲۴

۱/۲۴ × ۱/۹۴ متر

در متن فرش بته‌های بزرگ شالی طوری بافته شده اند که هر بته در بالای دو بته پایین خود قرار گرفته است روی همهٔ این بته‌ها به یک سمت است. بین بته‌ها نقوش بسیار ریز به صورت شاخه‌ها و گل‌های ظریف با رنگ‌های بسیار روشن بافته شده است.

رنگ‌آمیزی بته‌ها و نقوش بین آنها یکنواخت است.

حاشیهٔ اصل روی زمینهٔ قرمز سیر، یک حاشیهٔ شاخهٔ مواج خمیده متقاطع بوده که در محل تقاطع دارای گل‌های بزرگ شاخه اسلیمی است (حاشیهٔ هراتی یاتوسباغه). این حاشیه را دو حاشیهٔ زمینه‌تاریک شاخ مواج در میان گرفته اند.

تار: ابریشم، چرخش از طرف S، دولا، تابیده، رنگ‌شده، و پنج رنگ‌ها: (صورتی، طلایی، آبی، سبز روشن، و عاجی).

پود: ابریشم، چرخش از طرف S، دولا، تابیده، رنگ نشده، عاجی، و نامرتب. یک پود از رج برج عوض می‌شود.

پرز: پشم، چرخش از طرف Z، دولا، و تابیده.

گره: متقارن شمارهٔ ۱، طول ۱۰۰ و پهنا ۹۰ (= تقریبا ۹۰۰۰ گره در دسیمتر مربع)، طول پرز ۱/۵ میلی‌متر.

کیفیت: مخملی، بسیار نازک، نخودی ریز و نامرتب.

سرفرش: یک سانتی‌متر گلیم ابریشم، تارها را گره زده اند، متعلق به خودش نیست.

ته فرش: مانند سر فرش است.

کنار فرش: شیرازهٔ گرد پشمی قرمزرنگ دارد.

رنگ‌ها: ۱۰رنگ ؛ قرمز، لاکی سیر، لاکی روشن، قهوه‌ای روشن، زرد، سیاه، سرمه‌ای، آبی روشن، سبز روشن، و عاجی.

فصل ۷

بخش اول: صنایع نمدی و نساجی در کردستان

قالی و گلیم

بهترین هنرهای سنتی کردها که از دیرباز در میان آنان متداول بوده است، به لحاظ شرایط خاص جغرافیایی متنوع بوده و به جهت مصرف محلی و بهبود زندگی مردم منطقه انجام گرفته عبارت اند از: دستبافت‌ها، قالی و گلیم و سجاده‌بافی (موج، جاجیم) شال‌بافی و تهیه پارچه‌های پشمی، گیوه‌دوزی، نازک‌کاری، منبت‌کاری، معرق، سفالگری، نمدمالی، زیورآلات محلی، سوزن‌دوزی، قرقره‌بافی، قلاب‌بافی، گلدوزی و پولک و منجوق‌دوزی، حصیر و سبد، بافت سیاه چادر، فلزکاری، و ساخت آلات موسیقی و... بوده است. به‌طوری که اشاره شد نیازهای روزمره، موجب بروز استعدادهای شگرف هنری و رونق روزافزون هنرهای سنتی فوق‌الذکر شده و در میان هنرها، بافته‌های زیبا مزین به تصاویر زیبا و متنوع بیش از هر چیز به علت آب و هوای سردی است که بیشتر مناطق کردستان را شش ماه از سال در بر می‌گیرد.

قالی و گلیم: به‌طور کلی برای قالی‌های کردی، از نظر کیفیت بافت و نقشه تقسیم‌بندی‌هایی قایل شده و آن را در سه گروه جای داده اند: گروه اول فرش‌های سنندج، گروه دوم فرش‌های بیجار، و سوم فرش‌های ایلیاتی و روستایی.

قالیچه‌های سنندج: در نظر صاحبان ذوق دارای جذبه و گیرندگی خاصی است. بافتی ظریف دارد و از لحاظ طرح و رنگ نیز دارای اصالت و سادگی است. از لحاظ سبک بی‌نظیر است و هیچ‌گاه نمی‌توان فرآورده‌های این شهر را به محصولات دیگر نقاط ایران اشتباه کرد. امتیاز مرغوبیت و ظرافت قالی سنندج به حدود چهار قرن پیش، یعنی زمان تبدیل شدن سنندج به مرکز استان کردستان بازمی‌گردد.

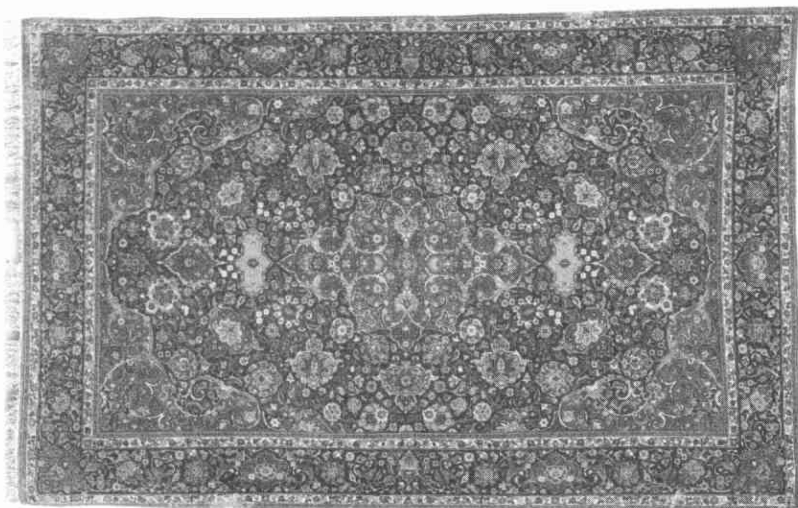
ویژگی شناخته شده فرش بیجار ساختار متراکم این قالی‌هاست و بافت آنها به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را تا کرد. در مراحل اولیه تجارت فرش، این‌گونه فرش‌ها را «گول» می‌نامیدند. این کلمه بیانگر سفتی بیش از حد فرش‌های بیجار است. نقش فرش‌های این منطقه بیشتر شامل طرح‌های منظم

است و نوع روستایی آن نسبتاً خطوط ملایم‌تر و نقش‌مایه‌های طبیعی‌تری دارد. در این طرح‌ها نقوش کلاسیک ایرانیِ بزرگ شده، در کنار نقش‌هایی که تحت تأثیر نقش‌های روستایی و قبیله‌ای است.

فرش‌های ایلیاتی و روستایی: قالی‌های بافت روستاها اکثرا دارای پرزهای بلند و گوشتی است و به علت استفاده از پودهای ضخیم و پشمی، دارای بافتی سنگین است و به علت همین خصوصیت آنها را در اصطلاح محلی «خرسک» می‌نامند. طرح این‌گونه قالی‌ها اکثرا هندسی است و تمام طرح‌ها «ذهنی بافت» هستند به این معنی که هر بافنده در بافتنِ نقشه‌ای خاص مهارت پیدا کرده و طرح کلی را در ذهن خود دارد و بنا به سلیقه خود آن را می‌بافد. رنگ زمینهٔ اکثر این قالی‌ها تیره است و نقش‌ها با تضاد رنگی مشخص بر آن قرار می‌گیرد.

تقسیم‌بندی قالی و گلیم بر اساس «نقوش»

قالی و گلیم بر این اساس به‌طور کلی در دو گروه نقش اشکالی و نقوش منظم جای می‌گیرند.
طرح‌های مورد استفاده در دستبافت‌ها (گلیم و قالی) کردستان عبارت اند از:
۱. گل چینی؛ ۲. میرزاعلی؛ ۳. گل و بلبل؛ ۴. عروس و داماد؛ ۵. ماهی درهم؛ ۶. جقه توپی (هشت بته)؛ ۷. گل مینا خانی؛ ۸. جفه چارکی؛ ۹. گل و گلدان؛ ۱۰. نقش چهارباغ؛ ۱۱. شوره بی (بید مجنون)؛ ۱۲. نقشه موسایی؛ ۱۳. گل وکیلی؛ ۱۴. دسته گول؛ ۱۵. گل هه‌مرو؛ ۱۶. گل ژرسه؛ ۱۷. موش و گربه؛ ۱۸. بته و شاخ گوزن یا بته یحیی چلپی؛ ۱۹. بته گره‌ای و تنگی ـ نقشه بازوبند؛ ۲۰. دار و گل؛ ۲۱. نقش مستوفی؛ ۲۲. گاماسی؛ ۲۳. نقشه سماوری؛ ۲۴. طرح تخت‌جمشید (که‌یل ولان)؛ ۲۵. کله گاوی؛ ۲۶. جقه بادامی؛ ۲۷. جوزان؛ ۲۸. توت فرنگ؛ ۲۹. گل چایی.[۱]



۱. از کتاب *کردستان*: نوشته محمدابراهیم زارعی

فصل ۷

بخش دوم: خورجین و رختخواب‌پیچ و جوال و رشکه

خورجین در کلیهٔ شهرها و روستاهای ایران تهیه می‌شد و اکنون هم کم و بیش در برخی از شهرها ساخته می‌شود. خورجین به شکل دو کیسه است که از طرف سر به یکدیگر چسبیده اند، برای آنکه متعادل از دو طرف حیوان بارکش آویزان شود. رویهٔ خورجین ممکن است از یک قالیچهٔ ۵۰ در ۱۰۰ سانتی‌متر و از گلیم، زیلو و امثال آن تهیه شده باشد. خورجین در قدیم به عنوان چمدان جهت حمل لوازم در موقع مسافرت به کار می‌رفته است. خورجین معمولی نیم‌متر در نیم‌متر است که انسان می‌تواند آن را روی شانهٔ خود هم قرار دهد ولی خورجین‌های بزرگ‌تر را برای پشت قاطر و شتر تهیه می‌کردند.

یک نوع باربند بسیار بزرگ (مفرش) در حدود یک متر در یک متر و نیم یا بیشتر در قدیم تهیه می‌شد که در داخل آن رختخواب و لباس و لوازم ضروری را در موقع مسافرت قرار می‌دادند.

خورجین مخصوصی هم تهیه می‌شد که از نوع زیلو بود و برای حمل خاک و آجر و گچ و آهنک و امثال آن به وسیله الاغ، از آن استفاده می‌شد و آن را «جوال» می‌گفتند.

پالان، پشتی حمالی

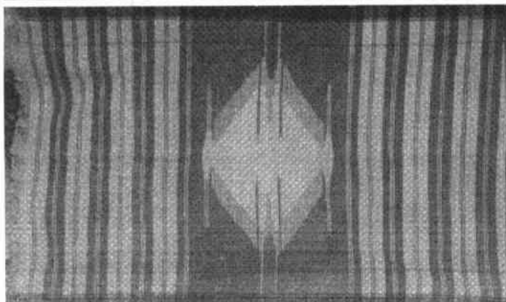
پالان‌دوزی اکنون هم در برخی از شهرها و روستاها معمول است. پالان برای قرار دادن بر روی پشت الاغ و استر به کار می‌رود. بخش رویهٔ پالان از جنس جوال و قسمت داخلی آن از نمد یا شال است که داخل آن را پر از کاه می‌کنند و طوری سفت و محکم درست مَی‌کنند که باعث آزار و اذیت حیوان نشود و کسی که بر روی آن می‌نشیند نیز راحت باشد. پالان‌دوزان پشتی حمالی را هم تهیه می‌کنند این پشتی‌ها از پارچه‌های ضخیم و کم‌قیمت تهیه می‌شود و داخل آن را به قطر تقریباً ده سانتی‌متر از کاه پر می‌کنند. باربرها این پشتی را بر پشت خود نهاده و بار را بر روی آن قرار می‌دهند قسمتی از پشتی که با بدن تماس دارد به وسیلهٔ نمد پوشانده می‌شده است.

جاجیم، موج (رختخواب پیچ)، جانماز

جاجیم و موج و جانماز از پشم یا نخ تهیه می‌شود و با دستگاه جولایی ـ که اغلب ساخت دست خود کارگران این حرفه است ـ آنها را می‌بافند. جاجیم و موج تقریباً مصارف‌شان یکسان است یا بر روی فرش پهن می‌شوند که تمیز نگاه داشته شوند یا بر روی کرسی به عنوان زینت پهن کرده می‌شود. در قدیم موج‌ها و جاجیم‌های ریزبافت و ظریفی تهیه می‌شد که هم قیمت آن گران‌تر از سایر بافته‌ها بود و هم نمود و ظاهر بسیار خوبی داشت. جانمازها از نخ و پشم یا هر دو به ابعاد ۱×۱/۵ متر یا بیشتر تهیه می‌شود و آن را بر روی فرش انداخته و روی آن نماز می‌خوانند؛ هم به علت تمیز بودن آن و هم به خاطر احترام و بزرگداشت نماز.



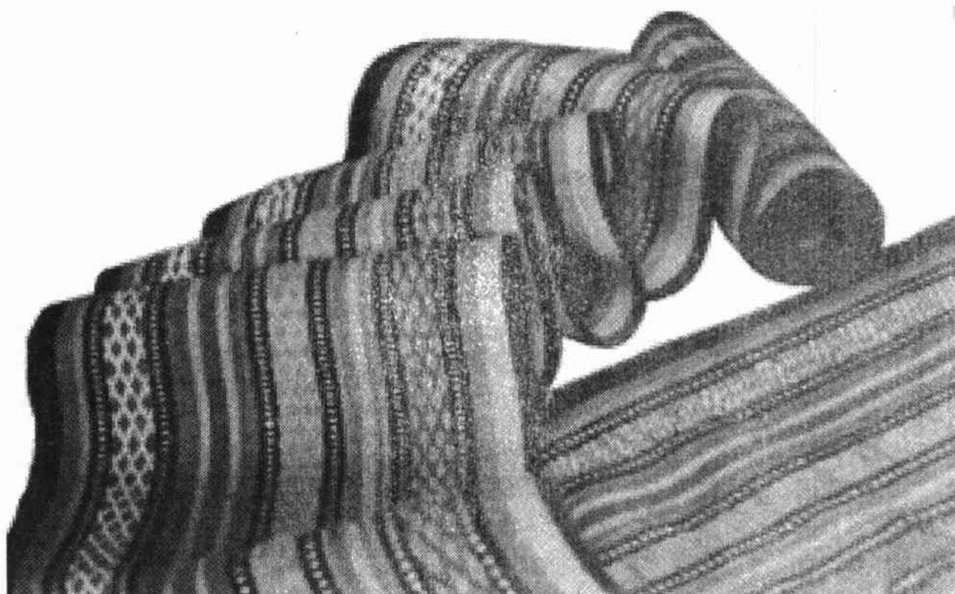
جاجیم بافی



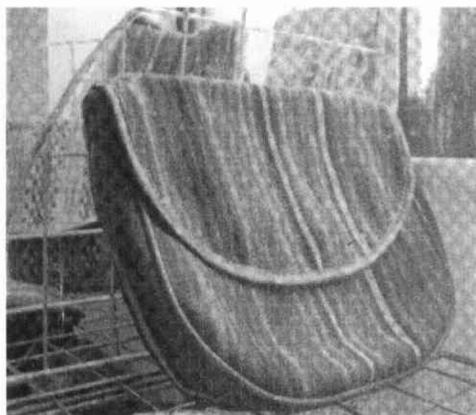
جانماز



انواع موج







گیوه یا کلاش

گیوه کردی که آن را کلاش می‌گویند، پوششی راحت، ظریف، و بادوام است که به علت سبکی و خنکی در تابستان از آن استفاده می‌شود. از آنجا که زیرهٔ آن از پارچه و رویهٔ آن از نخ تابیده، چیده شده است، هنگام بارندگی از آن استفاده نمی‌شود زیرا باعث خرابی و جمع شدن می‌شود و حسنی که دارد این است بر روی سنگ‌ها و صخره‌ها و سنگ‌ریزه‌ها نمی‌لغزد و پوشندهٔ آن به راحتی فرم بر می‌دارد. مردم اورمان که عموما سازندهٔ آن هستند آن‌را مخصوص مناطق کوهستانی خود ساخته اند. مواد اولیهٔ مورد نیاز گیوه عبارت اند از: رودهٔ خشک شده، کرباس، نخ تابیده و ابزار کار شامل سوزن، سندان، درفش، گزن هشته، و انواع قالب چوبی. اصولاً مردم اورامان به علت صعب‌العبور بودن مناطق زندگی و در قدیم‌الایام به علت نبودن راه هموار و وسایل نقلیه و دور بودن از شهرها مردمی خودکفا و قانع بوده اند.

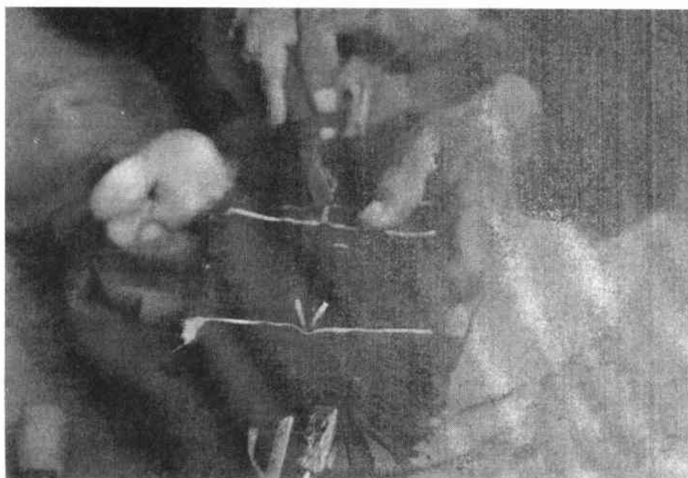
شال‌بافی

مردم اورامان لباس خود را از نوعی پارچهٔ قیمتی که آن را شال می‌گویند حاصل می‌کنند. این پارچه از کرک بز نر موسوم به «مَرخُز» به وسیلهٔ جولاهای محلی بافته می‌شود و بیشتر در شهرهای بانه، سقز، مریوان، اورمان، پاوه، نوسود، روانسر، جوانرود، و روستاهای تابعه ساخته و مصرف می‌شود. این شال با عرض ۲۵ سانتی‌متر و طول تقریبی ۳۱ سانتی‌متر تولید می‌شود و پس از اتوکشی و بسته‌بندی آن را در مغازه‌ها به معرض فروش می‌گذارند. لباس‌های گران‌قیمت محلی کردها به‌ویژه در تابستان از این نوع پارچه است و آن را چرخه و رانگ می‌گویند.

اورامی‌ها کلاه و لباس‌های زمستانی را از نمد می‌ساخته اند و چون فشرده‌ای از پشم محلوج است گرما را در خود نگاه می‌دارد و رطوبت را جذب نمی‌کند و در تابستان خنک است. کفش‌های زمستانی این مردم از یک زیرهٔ چرمی ضخیم که اطراف آن را تا حدود ۴۰ سانتی‌متر بالا می‌آمد پا را در آن با پارچه چند لایه می‌پوشاندند، تشکیل می‌شد.با این کفش از روی یخ و برف به‌راحتی عبور می‌کردند. این کفش را «کاله» می‌گفتند.



زیره گیوه



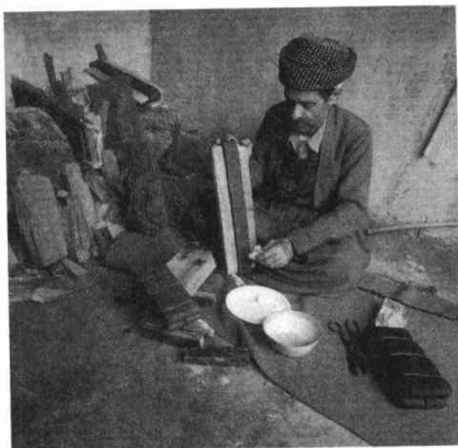
درخت زیره گیوه













شال‌بافی

فصل ۷

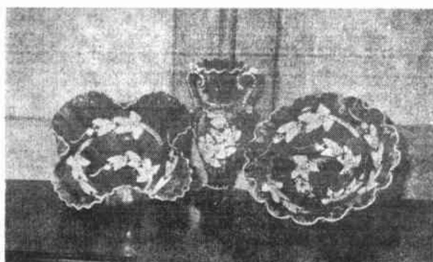
بخش سوم: صنایع سفالی

قدیم‌ترین تاریخ ظهور صنعت سفال ۱۰ هزار سال قبل از میلاد است که نمونه آن را گیرشمن در حفریات بختیاری به دست آورده است. صنعت سفال در ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد کمی ترقی کرد. ظروفی که در سیلک (کاشان) و نیز در شوش به دست آمده قرمزرنگ و دارای لکه‌های دودی و سیاه است.

از آثار به‌دست‌آمده در ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد معلوم می‌شود وسایلی برای سفالگری ابداع شده بوده است؛ از جمله چرخ کوزه‌گری با سرعت کم.



-



ظروف سفالی، کار همدان



ظرف سفالی منقوش، هزاره دوم قبل از میلاد
(ماکو ـ آذربایجان)

در دوره‌های اشکانی و ساسانی و اوایل اسلام ترقی این صنعت رو به فزونی نهاد که تفضیل آن به این ترتیب است:

الف. سفال با تزیین و برجسته و لعاب یکرنگ در دورهٔ عباسی؛

ب. سفال با تزیین بریده و لعاب چندَرنگ در اوایل اسلام؛

ج. سفال با نقاشی زیر لعاب در اوایل اسلام که در نیشابور به دست آمده است؛

د. سفال با نقاشی جلادار در زمان عباسیان و در مصر به دست آمده است؛

هـ. سفال با تزیین روی لعاب در زمان عباسیان که در ری و سامره و شوش پیدا شده؛

و. سفال دورهٔ سلجوقی که در مرو و نیشابور و هرات و ری و اصفهان به دست آمده است؛

سفال‌های دورهٔ سلجوقی به اعتبار طرز ساخت به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. سفال با تزیین بریده و حک نقاشی، و ۲. سفال و کاشی با تزیین نقاشی‌شدهٔ جلادار.

صنعت سفال در دورهٔ صفویه (قرن ۱۶ـ ۱۸)

سفال دورهٔ صفوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته آنهایی است که دارای اسلوب تزیینی خالص صفوی است که در تصاویر کتب و مینیاتورها و قالی‌ها و منسوجات آن عصر دیده می‌شود. و دستهٔ دیگر آنهایی است که از ظروف چینی دورهٔ مینگ تقلید شده است. شاه عباس (حک: ۹۹۶ـ ۱۰۳۸ق) مقادیر زیادی ظروف چینی و حتی عده‌ای سفال‌ساز چینی را به ایران آورد تا ظروف نیمه‌چینی بسازند.

صنعت سفال (فخاری) در حال حاضر منحصر شده است به ساختن کاشی‌های لعابی جهت مصرف در ساختمان‌ها.

ظروف لعابی در بهار همدان از همه جا بهتر تهیه می‌شود. این ظروف به اکثر شهرستان‌ها صادر می‌شود[۱].

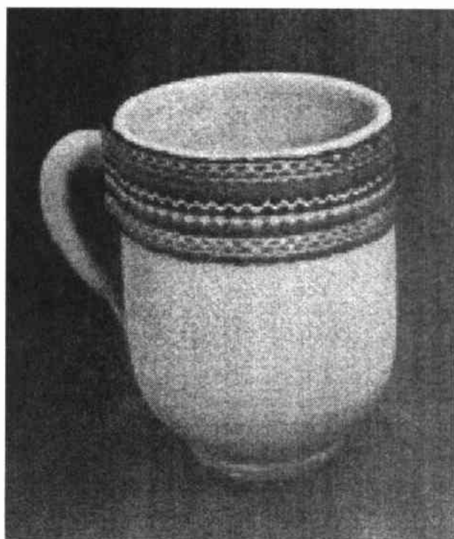
صنعت سفال‌سازی در کردستان

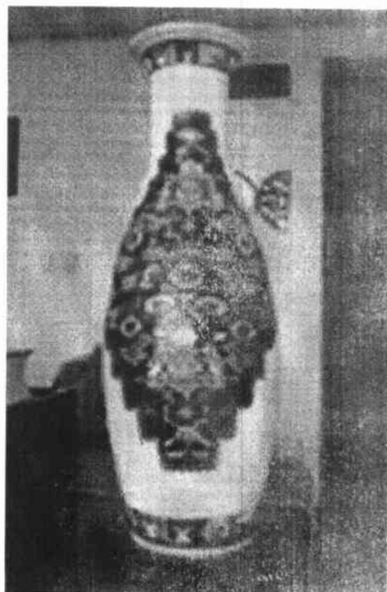
سفال‌سازی در کردستان از قدیم‌الایام به‌وسیله زنان در روستاها و شهرها انجام می‌پذیرفته و کوره‌ای موقتی نیز نزدیک به کارگاه ساخت سفال‌ها احداث شد و آنها را در کوره می‌چیدند و با حرارتی که با سوزاندن چوب و تاپاله ایجاد می‌شد می‌ختند. ظروفی که زمان‌های گذشته تهیه می‌شد عبارت بودند از: کاسه، بشقاب، ظرف آبخوری، کوزه در انواع و اشکال مختلف، دیزه جهت پختن غذا، گوزه (کوزه) بزرگ و کوچک، دوله ظرف‌هایی بزرگ و کوچک جهت خمیر، شیردوشی و کارهای دیگر، و خمره. امروزه در کارگاه‌ها به‌وسیله افراد تحصیل‌کرده با اسلوب خاص اشیاء و لوازمی تهیه می‌شود.

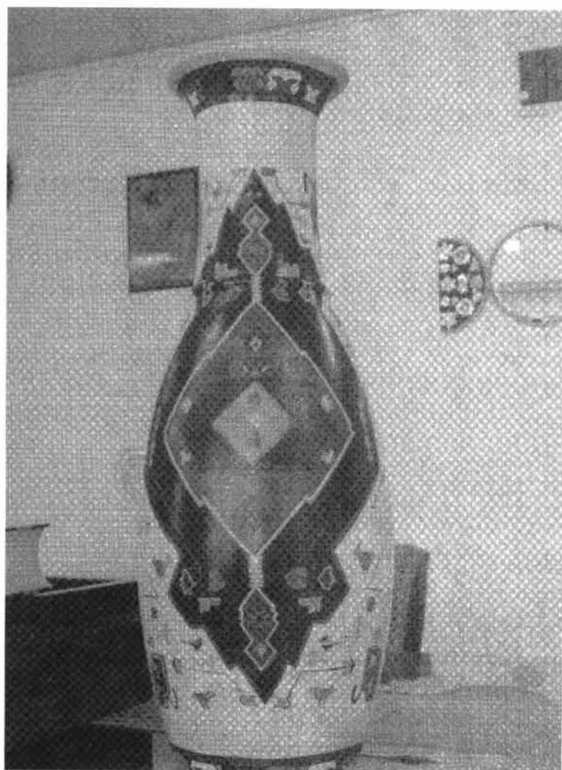
---

۱. از مقاله «صناعت»؛ نوشته مهندس جعفر شریف‌امامی در کتاب *ایرانشهر*.









فصل ۷

بخش چهارم: فلزکاری، چیلانگری، حلبی‌سازی

چیلانگری

دکان‌های چیلانگری بیشتر در محلهٔ سرتپوله بود. از همهٔ آنها شناخته‌تر، خانواده سیدالماسی بودند. آقایان ابراهیم، نعمت‌الله و بهاءالدین عدلستا در بازار کار می‌کردند. کارشان ساختن قفل و کلید و انواع زنجیر، چاقو، خنجر، کارد، چفت و لولا و حلقهٔ در، دستگیره، انواع میخ و... بود. یکی دو نفر از آنها، سوزن و فشنگ‌دان و قنداق و گلنگدن تفنگ می‌ساختند. شیخ عبدالقادر آزمون «مردوخی» یکی از آنها بود.

فلزکاری

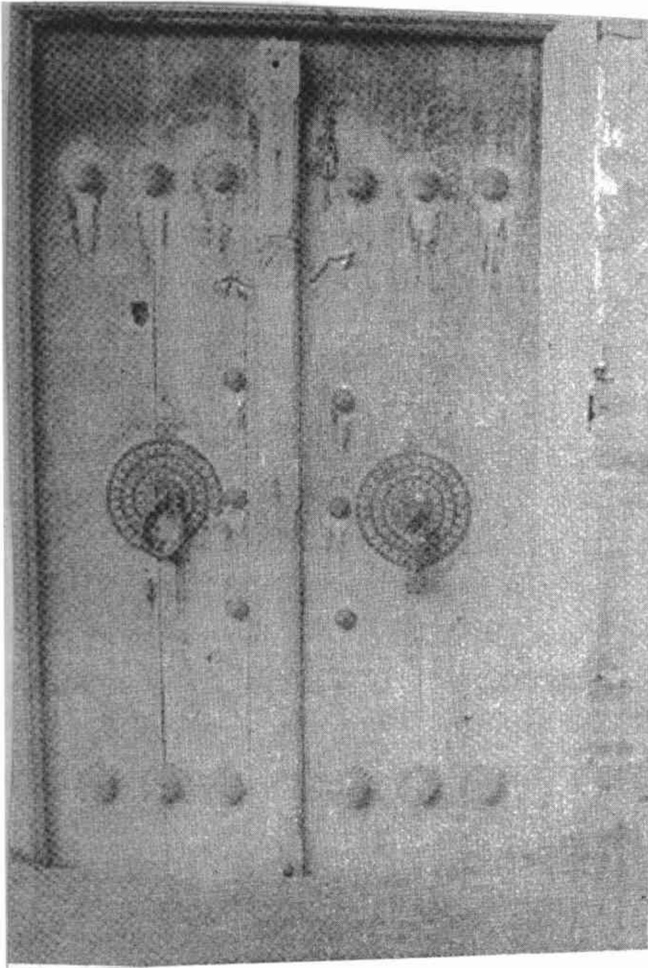
مردم کردستان در زمان‌های قبل در صنعت فلزکاری از هنر و خلاقیت‌های خاصی برخوردار بودند. جنگجویان قدیم برای محافظت خود زرهٔ آهنی می‌پوشیدند و کلاه‌خود بر سر می‌نهادند و سپر به دست می‌گرفتند و با کمان و شمشیر و خنجر نبرد می‌کردند. این وسایل را آنها خود می‌ساختند. رفته‌رفته این وسایل جای خود را به تفنگ و تپانچه دادند. تفنگ‌هایی که در ایران از جمله سنندج ساخته می‌شد تفنگ چاشنی‌دار بود که باروت را منفجر می‌ساخت.



حلبی‌سازی

در مغازه و کارگاه حلبی‌سازی، سماور و دودکش آن، منقل، کفگیر، انبردستی، بخاری چوبی، بشکه، آفتابه، لگن، لولهٔ بخاری، حلب روغن و امثال اینها را حلبی‌سازها از حلبی می‌ساختند، سماورها زغالی بود، اگر یکی از این اشیاء در اثر کار و استفاده زیاد، لحیم‌کاریش باز می‌شد، آن را نزد یکی از حلبی‌سازها می‌بردند و دوباره آن را لحیم می‌کرد. ابزار کار

حلبی‌سازها عبارت بود از: یک دستگاه پولادی دو لبهٔ پهن و مدور، چکش و هویه، قلع، تیزآب، کورهٔ زغالی، و دمه و قیچی. استادکاران این رشته از هنر در سنندج عبارت بودند از: استاد جعفر همدانی، استاد عربعلی همدانی، استاد محمود مولودی سنندجی، استاد علی‌اکبر مولودی، استاد عبدالعلی حلبی‌ساز، استاد عبدالحمید لحیمی، استاد عباس لحیمی، و دیگران.



فصل ۷

بخش پنجم: صنایع چرمی

صنایع چرمی از قدیم‌الایام در ایران متداول بوده و کردستان به علت اینکه از مناطق بزرگ دامپروری ایران محسوب می‌شده، پوست حیوانات پس از دباغی مقداری در داخل شهر در تولید کیف و کفش و کمربند و چمدان و جلد کتاب مصرف می‌شد و مابقی را به همدان می‌فرستادند تا در کارگاه‌های مخصوص، چرمی مرغوب و قابل صدور به خارج تهیه کنند.

دباغی و دباغچی‌های سنندج

برای آماده‌سازی چرم به منظور استفاده توسط کفش‌دوزها و سازندگان کیف و زین اسب و سایر وسایل مربوط به پوست، کارگاه‌هایی با مردانی ورزیده و نیرومند لازم بود؛ این محل را دباغ‌خانه می‌گفتند. تعداد این دباغ‌خانه‌ها در سنندج به هشت کارگاه می‌رسید، همه آنها در انتها شهر در سمت جنوب شرقی و آغاز باغ‌های گریاشان، پایین‌تر از کلیسای مسیحی‌ها و پشت آبریزگاه مسجد آقا حبیب‌الله واقع شده بود. کارگاه‌های دباغی عبارت بود از محلی سرپوشیده از ستون‌ها و تیرهای چوبی و بام گل‌اندود، مساحت این کارگاه‌ها اندازهٔ یک سالن پذیرایی بود که حوضچه‌ها و جوی‌ها در آن احداث و ایجاد شده بود. تخته‌های پهن مخصوص محل تراش پوست‌ها و نیز سنگ‌هایی مخصوص چرم‌کوبی و چرم صاف‌کنی وجود داشت. کارد تراش پوست از جملهٔ دست‌افزارهای دباغ‌ها بود. مواد لازم دباغ‌ها عبارت بود از مازوج، کلکاف، پوست انار، سیچک، آرد جو، زاج سفید یا جوهرلیمو، و آهک. مازوج و کلکاف و سیچک و پوست انار را از جنگل‌های اورامان و مریوان به دست می‌آوردند. پوست‌ها پوست گاو و گوسفند و بزهای کردستان بود.

پوست‌ها را پس از تراش‌کاری از پشم و مو در حوضچه‌ها می‌انداختند کارگران مخصوص دباغ‌خانه شلواری شبیه مایوی شنا می‌پوشیدند و به وسیله پاهای ورزیده خود چرم‌ها را در حوضچه‌های پر از آب لگدکوب می‌کردند و پس از خارج کردن از آب مجددا از طرف رو و پشت می‌تراشیدند تا پشم‌های

رویه و اضافه گوشت و چربی از پوست‌ها جدا شود. سپس به وسیله مازوج و گل‌کاف و سیچک به آن مایه می‌دادند و در آفتاب بر طناب‌های چوبی خشک می‌کردند و پس از آن چرم‌ها را با رنگ‌های سیاه و قرمز و زرد و نارنجی و گردویی، رنگ می‌کردند. سپس با سنگ‌های مخصوص چرم‌ها را می‌ساییدند تا صاف و براق شود. از پوست گاو چرم زیرهٔ کفش را می‌ساختند که به وسیله نمک فراوان و محصولات جنگلی نام برده آن را به حالت چرم فشرده درمی‌آوردند. هر دباغچی صاحب کارخانه، حدود ده کارگر وارد و متخصص در اختیار داشت. بعد از اتمام کار پوست‌ها را برای فروش به مغازهٔ دباغچی‌ها می‌بردند. چرم‌های ضخیم به مصرف زیرهٔ کفش و چرم‌های نرم و نازک را کفاش‌ها برای رویهٔ کفش و همچنین سراج‌ها و پاره‌دوزها و پالان‌دوزها خریداری می‌کردند. دباغ‌ها و دباغچی‌ها عبارت بودند از: حاج محمدامین دباغ‌زاده، حاج میرزا کریم دباغ‌زاده، حاج سهراب دباغ، آقا محمدجعفر، حاج محی‌الدین آرمند، سیداحمد آوازخوان، سیدمحمود شاهویی، سیدعلی‌محمد شاهویی، محمدکریم خام‌فروش، علی‌اکبر کاویانی، حاج علی بیت‌اللهی، و محمد دباغ و بسیاری دیگر.[1]



حاج حبیب‌الله بیت‌اللهی
پدر جعفر

علی‌اکبر کاویانی

ناشناخته

عبدالغفار دباغ
عصا به دست

محمد دباغی

---

۱. تلخیص از کتاب آیینهٔ سنندج.

فصل ۷

بخش ششم: هنر سَرّاجی و سَرّاج‌های سنندج و نعلبندی

نزدیک به یک قرن پیش در کردستان از اتومبیل و سایر وسایل موتوری مسافربری و نیز هواپیما خبری و اثری نبود و آرامش مطلق مردم شهرهای کردستان را نوازش می‌داد.

بیشتر مردم شهر و روستاها دارای طویله و اسب‌های ممتاز بودند و مسافرت‌ها به وسیله اسب‌سواری انجام می‌گرفت. روی این اصل بازار سراجی و زین، و ساز و برگ اسب رونق بسزایی داشت در راستهٔ گذر سراجی‌ها ۲۲ دکان سراجی، زین‌های معروف به زین کردی می‌ساختند که با زین انگلیسی رقابت می‌کرد. در این مغازه‌ها رویهٔ زین با ملیله‌کاری ابریشمی و نرمهٔ زین و سینه‌بند و روبند و لگام اسب‌ها از چرم و نمد و ماهوت‌های خارجی در نهایت حسن و ظرافت ساخته می‌شد. خورجین‌ها انواع داشت، بعضی بر ترک اسب آویزان می‌شد و برخی که بزرگ‌تر بود روی الاغ انداخته می‌شد و نوع دیگر بزرگ‌تر که وسایل بیشتری از جمله رختخواب و وسایل کاروانی در آن حمل می‌شد. سراجی‌ها جافشنگی زیبایی می‌ساختند که قطارهای فشنگ عشایر و شکارچی‌ها در آنها جلوه‌ای خاص داشت. وسایل کار این هنرمندان گزن چرم‌بری و تخته و درفش و چکش و منگنه و سوزن بود. چند نفر از این استادکاران را نام می‌برم: استاد عبدالرحمن، استاد علی‌اکبر، استاد عبدالقادر، استاد صوفی لطف‌الله، استاد مجید فقیری، و استاد محمدرشید عباسی.

نعلبندی: به سبب احتیاج مبرم مردم کردستان در زمان‌های گذشته به اسب و قاطر و الاغ، لازم بود که تعدادی از مردم به شغل نعلبندی بپردازند. روی این اصل در میدان‌چهٔ آغاز محلهٔ سرتپوله، که متصل به پیاده‌رو خیابان طالقانی است، چند دکان نعلبندی در سمت چپ میدانچه و چند محل نعلبندی در میدان بار قرار داشت که نعل چارپایان را عوض می‌کردند و بازار گرم و پر رونقی داشتند.



The horse-shoer. The customer buys his horse shoes from the black smith and has his horse shoed by this specialist. Note the Kurdish saddle.

دکان نعلبندی

فصل ۷

بخش هفتم: صحافی و تهیهٔ کتاب

در قدیم که صنعت چاپ متداول نشده بود، خطاطان و استنساخ‌کنندگان کتب، در نوشتن کتاب‌ها زحمت زیادی متحمل می‌شدند. بدین جهت صحافی و صنعت تجلید اهمیت بیشتری داشت، زیرا استحکام جلد باید اوراق کتاب را از گزند زمانه نگاهداری کند. در ابتدا جلدها از چرم، چوب، طلا یا نقرهٔ جواهرنشان تهیه می‌شده است. قدیم‌ترین نشانه جلدسازی ایران نمونه‌ای است از قرن هفتم هجری که و از مسجد جامع نایین به دست آمده است. نمونه‌هایی از جلدسازی ایران در موزه‌ها و کتابخانه‌های ترکیه موجود است. در دورهٔ صفویه جلد کتاب با ظرافت خاصی تزیین می‌یافت. یکی از نمونه‌های خاص این دوره کتاب *بوستان سعدی* است که در موزهٔ «متروپولیتن» نگهداری می‌شود. امروز اغلب کتاب‌ها با جلد مقوایی یا پارچه‌ای (کالینکو) تهیه می‌شود.[1]

صحافی در سنندج

صحافی هنر بسیار ظریف و دقیقی است که به علت وقت‌گیر بودن کار و سعی در ظرافت و درستی عمل، کمتر کسی به آن رغبت نشان می‌دهد.

صحافان مشهور سنندج که تعدادشان همیشه از انگشتان دست کمتر بوده، در زمان‌های گذشته با صبر و حوصله و دقت کامل، با نخ ابریشم و سریش و مقراض و قیچی و منگنه و کارد تیز که وسایل کارشان بوده مبادرت به صحافی کتاب‌های خطی نفیس می‌کردند. به علت نبودن دستگاه برش برقی که بریدن کاغذ را به قطعات و اندازه‌های مختلف انجام می‌دهد، کاغذ و اوراق کتاب را با مقراض و قیچی می‌بریدند و به وسیله سنگ یا سوهان آن را صاف می‌کردند و جلدهای چرمی را با زیباترین شکل با دقت کافی و اندازه معین می‌بریدند و گاهی هم چرم‌های نرم و نازک را بر روی مقوا می‌چسبانیدند و

---

۱. مقاله صناعت از مهندس جعفر شریف‌امامی در کتاب *ایرانشهر*

زیره کتاب را نیز با همین چرم‌ها درست می‌کردند و با قرار دادن شیرازه و مرتب کردن اوراق کتاب‌ها را جلد زده و صحافی می‌کردند و یک روز آن را در داخل شکنجه‌ای که از دو قطعه تختهٔ ضخیم که دو طرف سوراخ شده و با پیچ و مهره‌هایی جمع می‌شد، می‌گذاردند تا کتاب شکل و قواره خوب و جمع و جور به خود بگیرد.

صحافان سنندج در حدود ۸۰ سال پیش عبارت بوده اند از: سید عبدالله صحاف، سیدموسی قطب‌السادات، شیخ عبدالله اختری، شیخ عبیدالله مهاجر، شیخ فخرالدین غریقی، و ملا صالح کیخسروی.

فصل ۷

بخش هشتم: صابون‌سازی

از سال ۱۲۶۸ق به بعد آقا فیض‌الله و آقا بیک اقدام به ساختن صابون در سنندج کردند و زمانی نگذشت که صابون به بازار آمد و مردم از آن استفاده کردند. قبل از صابون نه تنها سنندج، بلکه در تمام شهرها برای شستن لباس از چوبک که در اصطلاح محلی (سپون) گویند، استفاده می‌شد. در شهرهای کوچک صابون توسط کارگاه‌های دستی کوچک و با وسایل ابتدایی تهیه می‌شد. صابون این کارگاه‌ها دو نوع است یکی سرشویی و دیگری مخصوص لباسشویی.

اخیرا کارخانه‌های بزرگ از انواع روغن‌نباتی صابون می‌سازند و به بازار عرضه می‌کنند. صابون‌سازان قدیم سنندج عبارت بودند از:

آقا رجب جد لطف‌الله صابون‌پز، آقا حسن رجبی، حاج عبدالحمید صابونی، حاج عبدالصمد صابونی، و حاج عبدالرحمن صابونی که علاوه بر شغل تجارت کارگاه صابون‌پزی داشتند.



حاج عبدالحمید صابونی
فرزند ابوالمحمد
۱۲۶۴



حاج عبدالرحمن صابونی
فرزند عبدالحمید

فصل ۷

بخش نهم: جدول صنایع جدید در کردستان

با مراجعه به ادارهٔ کل صنایع و معادن از آقای همت‌پور معاون این اداره کل خواهش کردم، لیستی از صنایع جدید استان کردستان را در اختیار من قرار دهد. ایشان آن فهرست را تهیه و روز بعد در اتاق جناب آقای شاه‌غیبی مدیرکل محترم به من تحویل داد. از ایشان خواستم شرکت‌ها و واحدهایی که فعالیت چشمگیری دارند مشخص کند همین کار را کردند که به نظر می‌رسد:

ردیف	نام واحد	نام مدیر	محصولات	آدرس
۱	شرکت خرم‌دشت کردستان	مجید مجدرضایی	مواد غذایی	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۲	شرکت نیرو رخش	آقای عطاءالله حسن‌زاده	ورق هسته ترانسفور ماتور	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ
۳	شرکت آتیلا ارتوپد	علی تحسری	لوازم ارتوپدی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ
۴	تراکتورسازی	داود امراءنژاد	تراکتور	سنندج، ابتدای جادهٔ قار
۵	شرکت بوئینگ	فاروق کیخسروی	ترانس جوش	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۶	شرکت کردافزار کوشا	عزیز اسماعیل‌پور	ادوات کشاورزی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷	شرکت سقزسازی کردستان	محمدنجیب شریفی	سقز طبیعی، لواشک	سنندج، کیلومتر ۵ جادهٔ حسن‌آباد
۸	شرکت استن غرب	زاهد خورشیدی	سازه‌های فلزی، سوله	سنندج، مجتمع صنعتی برازان
۹	شرکت پیش تنیده‌ساز	ابراهیم سلطانی	دیوار بتنی	سنندج، کیلومتر ۴ جادهٔ کامیاران
۱۰	شرکت گرانیت سنگ سیامک	سیامک ملکی	سنگ تزیینی	قروه، شهرک سنگ
۱۱	شرکت سبک لوله نوین	محمود کرباسیان	لوله فاضلاب	سنندج، کیلومتر ۴ جادهٔ کامیاران
۱۲	شرکت کاشی کسری	محمود روشنفکر فلاح	سرامیک و کاشی	دهگلان، کیلومتر ۲۵ جادهٔ سنندج

۱۳	شرکت پرریس	امیر اسفندیاری	نخ پنبه و پلی‌استر	سنندج، کمربندی بهشت محمدی
۱۴	شرکت قروه بافت	کامبیز سالاری	پارچه	قروه، شهرک صنعتی دلبران
۱۵	شرکت فرش نخشین	ناصر قریشی	فرش ماشینی	سنندج، کمربندی بهشت محمدی
۱۶	شرکت سیمان کردستان	حسن ابراهیمی‌صدرآبادی	سیمان	بیجار، کیلومتر ۵ جادهٔ تکاب
۱۷	شرکت لبنیات پاک آرا	سیدمهدی افخمی	لبنیات	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۱۸	شرکت احیاء صنعت	محمد کابله‌سوری	قطعات لاستیکی خودرو	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۳
۱۹	شرکت سنگ مرجان	ایرج متولی	سنگ تزیینی	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۲۰	شرکت دیاکو سنگ	مهرداد علی‌پناه	سنگ تزیینی	سنندج، کیلومتر ۳ جادهٔ همدان
۲۱	شرکت تعاونی ۱۳۶۸ لبن دوش	خسرو شجاعی	لبنیات	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۲۲	شرکت بانی پلاست غرب	حسن مسگری	کانال کولر پلاستیکی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۳
۲۳	شرکت بنیاد بتن کردستان	جلیل ملازاده	بتن آماده	سنندج، ابتدای جادهٔ همدان
۲۴	شرکت صنعتی شیان	حسین سمایی	نخ و گونی P.P	دهگلان، کیلومتر ۲۰ جادهٔ سنندج
۲۵	شرکت تیکوشین	انور هاشمی	قطعات پلاستیکی	سنندج، کمربندی بهشت محمدی
۲۶	شرکت ارمغان نفیس کردستان	کیومرث مرادی	فرش ماشینی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۳
۲۷	شرکت سوله ثاگرین کردستان	عبدالله ترشکانی	سوله	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۲۸	پوریای سنندج	منصور خاکسار	مواد غذایی	سنندج، شهرک صنعتی برازان
۲۹	شرکت نساجی قروه	محمدعلی شکوهی	پارچه	قروه، شهرک صنعتی دلبران
۳۰	شرکت شین بافت	عطاءالله امینی	پارچه	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۳۱	شرکت پارس کربنیک	عباس رضایی	گاز کربنیک	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۳۲	شرکت تعاونی ۹ آرد فجر	عبدالعلی حاج‌رستمی	آرد	سنندج، کمربندی بهشت محمدی
۳۳	شرکت شاهین پر غرب	محمدصالح توتونچی	کشتارگاه مرغ	بانه، کیلومتر جادهٔ بویین
۳۴	شرکت فرانوش کردستان	عزیزمراد قربانی	نوشابه گازدار	قروه، شهرک صنعتی دلبران
۳۵	شرکت فولاد زاگرس	محمدحسن علومی	چدن	قروه، شهرک صنعتی دلبران
۳۶	شرکت آلومینیوم شفق	عطاءالله مختاربوریانی	درب و پنجره آلومینیومی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۳۷	شرکت تعاونی ۱۹۰۰	جمال ساعدی	بستنی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۳۸	شرکت تعاونی ۱۷۷	شوذب جباری	سنگ تزیینی	قروه، شهرک صنعتی آونگان

۳۹	کارخانه تولید آجر یوسفی	حاتم یوسفی	آجر سفال	سنندج، کیلومتر ۷ جادۀ کامیاران
۴۰	شرکت خانه بتن کردستان	محمدعلی قسیمی	بتن آماده	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۴۱	شرکت درجا بتن	محمد بهمنی	بتن آماده	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۳
۴۲	کارخانه آجر شیل کردستان	عظیم واقعی‌دزفولی	آجر شیل	سنندج، کیلومتر ۴ جادۀ همدان
۴۳	شرکت آذین‌گشت	محمد رئوف یوسفیانی	کود ماکرو	سنندج، کیلومتر ۳ جادۀ همدان
۴۴	شرکت نصر روژان غرب	حمید بینا	مقوا و کاغذ	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۴۵	شرکت کابل کنترل سپهر	محمدرضا مایلی	قطعات ترمز خودرو	بیجار، شهرک صنعتی
۴۶	شرکت آرد سنندج	عبدالله قادری	آرد	سنندج، مجتمع صنعتی برازان
۴۷	صنایع شیمیایی پارس شیمی زاگرس	داریوش رضایی	مرکب چاپ	دهگلان، شهرک صنعتی شمارۀ ۲
۴۸	شرکت نیروسازان ماد	فرزاد دارایی		سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۴۹	شرکت ماد سوله	نظام قوامی	سوله	سنندج، سه‌راهی نایسر، مجتمع صنعتی برازان
۵۰	شرکت سیم‌ساز	سیدرسول محمودی	سیم ایزوله	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۵۱	شرکت فرش ونوس	اقبال حیدری	فرش	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۵۲	علی خلیلی (شاهین آزاد)	علی خلیلی	پارچه و البسه تریکو	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۵۳	شرکت الداد مهر پارس	محمدرضا مهری	البسه بیمارستانی	سنندج، شهرک صنعتی ۳ کوی دوم
۵۴	شرکت فرادیس دنیز	بهارک صدیقی	البسه و پارچه	سنندج، شهرک صنعتی ۳ خیابان دوم
۵۵	شرکت نیک‌الیاف کردستان	حسن حبیبی	گونی P.P	دیواندره، کیلومتر ۵ جادۀ نساره
۵۶	شرکت سرد اتمسفر	حسن شیخی	سردخانه	سنندج، شهرک صنعتی شمارۀ ۱
۵۷	شرکت آلیاژ رسانا	محمد شاهوعمویی	سیم ایزوله	دهگلان، شهرک صنعتی شمارۀ ۲
۵۸	معدن نوربسر، خشکه دره	پرویز عقبایی	معدن سنگ	قروه، خیابان شهید مطهری پلاک ۱۰۶ کدپستی ۶۶۱۷۶-۷۳۷۵۹۸
۵۹	سازمان اقتصادی کوثر، مجتمع معادن قروه	غلامرضا ناصری	معدن سنگ	قروه، روبه‌روی شهرک فرهنگیان، دفتر مجتمع معادن قروه
۶۰	معدن شانوره دو	حسن کریمی	معدن سنگ	سنندج، خیابان آبیدر، کوچه افروز پلاک ۸
۶۱	معدن سه نسار دو، پیربابا‌علی دو	علیرضا رحیمی	معدن سنگ	سنندج، بلوار شبلی، کوچه بهارستان ۴ پلاک ۴۳
۶۲	معدن سه نسار یک	حسین کریمی	معدن سنگ	سنندج، خیابان آبیدر کوچۀ افروز پلاک ۸۲

۶۳	معدن پیرباباعلی سه	خداداد رضایی	معدن سنگ	قروه، بلوار امام جنب نمایندگی ایران گاز
۶۴	معدن گاوشان یک	فرهاد بهرامی	معدن سنگ	سنندج، شهرک سعدی، خیابان لاهوری پلاک ۴۶
۶۵	معدن گاوشان پنج	جمال کریمی	معدن سنگ	سنندج، بهاران منطقه ۱۷/۱ کوچه چهاردهم
۶۶	معدن فلدسپات و سیلیس ابراهیم عطار	هادی رحیم‌داد	معدن سیلیس	همدان، خیابان پاستور، برج پاستور، طبقه ۹ واحد ۷
۶۷	معدن پوکه احمدآباد باش	جمشید فرزانه‌پور	معدن پوکه	تهران، سعادت‌آباد، سرو شرقی، علامه طباطبایی شمالی هجدهم شرقی پلاک ۸۴ طبقه ۲
۶۸	معدن باریت مریوان	سیدحسن حسینی	معدن باریت	مریوان، بلوار شهید عبادت، روبه‌روی مرکز بهداشت درمان
۶۹	شرکت جاودان ستاره زیویه	خالد عبدالمحمدی	کلوچه و بیسکویت	دهگلان، شهرک صنعتی شمارهٔ ۲
۷۰	شرکت رویا پلاستیک	حمید صمدی	ظروف یک بار مصرف	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷۱	شرکت آریان لوله	اقبال صادقی	لوله PVC	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷۲	شرکت پنجره آریا	حسن حسینی	درب و پنجره UPVC	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷۳	شرکت صنایع مفتولی زاگرس غرب	یدالله کارآگاهی	میخ مفتولی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷۴	تعاونی ۳۲۰ شفا	امید افراسیابان	عرقیات دارویی	سنندج، شهرک صنعتی شمارهٔ ۱
۷۵	شرکت خورشید زریوار	یدالله روز چنگ	ماءالشعیر	کمربندی بهشت محمدی

فصل ۸
معماری

فصل ۸

پیشینهٔ معماری

قدیم‌ترین معماری ایران در دوران تاریخی

هنر ساختمان‌سازی در ایران مانند نقاط دیگر جهان تابع اوضاع اقلیمی است، از طرفی در مناطق خشک چوب ساختمانی گران‌بها است، از طرف دیگر چه در کنار دریای خزر و چه در پست و بلندی‌های شمالی البرز که به‌سوی روسیه متوجه است و نیز در بعضی از نواحی پاطاق جنگل‌های طبیعی در ایران وجود دارد. درنتیجه دو نوع معماری در ایران به وجود آمده و ادامه پیدا کرده است: یکی عبارت از ساختمان‌هایی است که دارای پشت بام بوده و چوب را در آنها بی‌دریغ به‌کار می‌برده اند و دیگری معماری گنبدی و طاقی است که تقریباً در همه‌جا از خاک رس و آجر یا خشت خام به وجود آمده است.

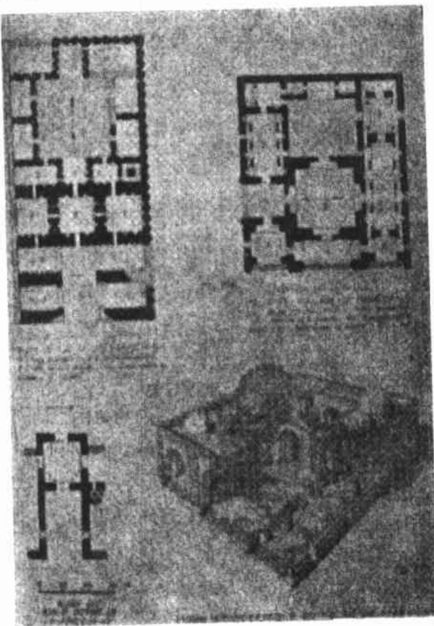
عمارتی که در آن سنگ به‌کار رفته باشد از تفننات ثروتمندان و مالکان بزرگ بوده یا اینکه ضرورت حتمی ایجاب می‌کرده است که سنگ مصرف کنند. تازه در آن حال هم سنگ نتراشیده به‌کار می‌رفته است. در این مورد باید متوجه کاروانسرایی شد که در جاده‌ای در البرز به‌نظر می‌رسد؛ در این بنا سقف و دیوارهای باید در برابر ریزش‌های دائم برف ایستادگی کنند.

آجر یکی از مصالح طرف توجه معماری ایران در عهد اسلام به‌شمار می‌رفته است.

دیوارهای داخلی قصور پرسپولیس همان بنایی که نمایندهٔ افتخار و مباهات عصر هخامنشیان است با گل ساخته شده و دیوارهای خارجی دژ روی تخت مسطح سنگی قرار داشته، ولی در عین حال همه با خاک رس ساخته شده است. باید گفت که استحکام و دوام خاک رس ایران کمتر نظیر دارد و بارها اتفاق افتاده که خرابه‌های گلی از قرن چهاردهم میلادی را مشاهده کرده ایم که با حال نیمه‌خراب در برابر زمستان‌های شدید فلات ایران مقاومت کرده اند.

معماری پارت‌ها و ساسانیان

اشکانیان هرگز در زمرهٔ سلسله‌های ملی ایران شناخته و پذیرفته نشدند اما پارتها برخی فورمول‌های معماری را به ایرانیان آموختند که با کمی تغییرات در مدت چهار قرن حکومت ساسانیان مورد استفاده آنها قرار گرفته است. به طور اختصار بنای ایوان سراسری بزرگ، طاق‌های استوانه‌ای، گنبدها، قطعات ساختمان طولانی به‌شکل تونل و ستون‌های احداث‌شده در ساختمان‌هایی که غالباً دورادور یک حیاط را فرا می‌گرفتند همه از خصوصیات معماری پارت‌ها (اشکانیان) است که بیش از پنج قرن در ایران رواج داشته و به‌حدی تأثیر آن زیاد بوده است که شهر گور (فیروز آباد) اولین پایتخت سلسلهٔ جدید ساسانیان از ساختمان‌های سبک پارت شکل یافته است.



از خصوصیات عمدهٔ معماری ساسانی ساخت بناهای طاقی ضخیم و گنبددار را باید برشمرد.

مصالحی که در ساختمان‌ها به کار رفته مسلماً متفاوت بوده است، احتمال قوی می‌رود که زدن طاق قبلاً و حتی در زمان هخامنشیان در معماری اصیل ایرانی رایج بوده است. بنابراین معماری ایرانی در زمان ساسانیان معمولاً عبارت بوده است از ساختن طاق‌های استوانه‌ای و گنبدهایی با سنگ تراشیده یا نتراشیده یا خشت و آجر. هر موقع که در معماری ساسانی ایوان و گنبدی در یک ساختمان با هم جمع می‌شد آن ایوان را به‌دیوار تالار مربع پایگاه طاق متکی می‌ساختند یا آنکه قبل از رسیدن به گنبد همان‌طور که در سروستان (شیراز) مشاهده می‌شود، آن ایوان متوقف می‌گردید.

معماری در دوران اسلامی

از آنجایی که ایرانیان از جنگ‌های پی‌درپی و هرج‌ومرج‌ها و حوادث و تحریکاتی که سبب آن اختلافات داخلی در دربار ساسانیان بود خسته شده و به ستوه آمده بودند، ورود اعراب فاتح را به سرزمین خود یک نوع کیفر آسمانی تلقی کرده و روی‌هم‌رفته در ایران چندان واکنشی از خود بروز ندادند. ایرانیان بعد از اینکه مسلمان شدند وظیفه داشتند برای ادای نماز جماعت و جمعه در یک جا جمع شوند. آنان ابتدا در محوطه‌هایی که آیین زرتشتی انجام می‌گرفت به نماز می‌ایستادند، در اینجا لازم است حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و سلم ذکر شود که می‌فرماید: «در هر جا که هستی چون وقت نماز فرا رسد در همان‌جا نماز خود را به‌جای آور». چنین دستوری ایجاب می‌کرد فریضه را به طور انفرادی یا دسته‌جمعی ادا کنند. روی این اصل چندان به فکر ساختن بنای مخصوص نبودند، هم اکنون بنای

کوچکی به‌نام «چهارطاق» یا مسجد ایزدخواست (بین شیراز و اصفهان) موجود است که از زمین لرزه به‌کلی آسیب دیده و خراب شده ولی با این همه معروف است. این بنا ابتدا آتشکده‌ای بوده که بعداً در طول قرون متمادی پیروان اسلام از آن برای مسجد استفاده کرده اند.

احتمالاً در همان اوایل یعنی قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) مسجد معروف تاری‌خانه (tarikhan) دامغان به تقلید از نقشه یک مسجد عربی ساخته شد؛ یعنی ساختمانی که متشکل از یک حیاط احاطه شده از رواق‌های سرپوشیده است.



گوشهٔ قصر ساسانی، گچ‌بری و نقاشی.

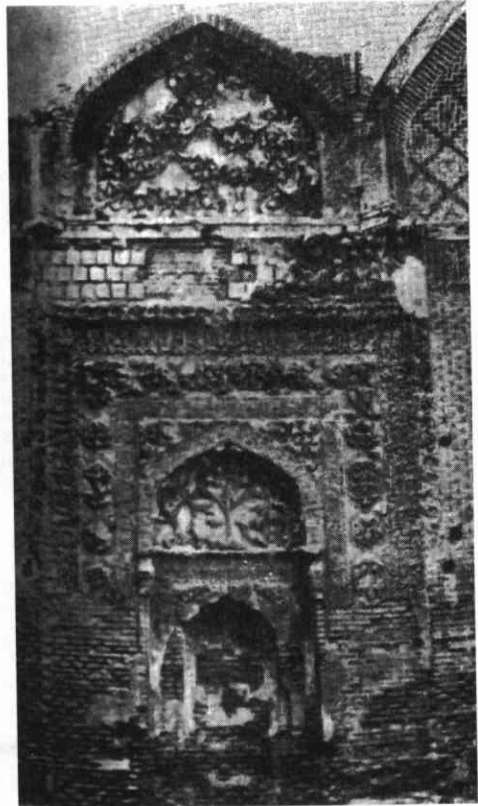


بقایای مسجد تاری‌خانه، دامغان.

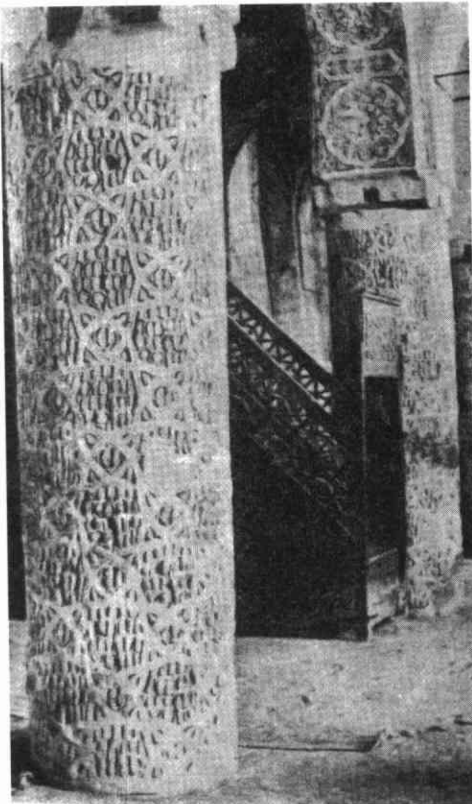
یکی از بدنه‌های این ساختمان که به سمت قبله (مکه) متوجه است دارای نماهای متعددی بوده و فضای بیشتری برای مردمی که در آنجا تجمع می‌کرده اند، فراهم کرده است.

به همین ترتیب مساجد دیگری به سبک عربی در ایران ساخته شد که به‌کلی از بین رفته است.

بقایای یکی از این مساجد در سال (۱۹۸۴) به‌وسیله هیئتی که در شوش مشغول کاوش بودند، یافته شد و آثار یکی دیگر هم به‌وسیله هیئت حفاری آمریکایی در ری کشف شد و چند ساختمان دیگر نیز در شوشتر و اردستان کشف شده است. بعد از ساخت مسجد نائین (قرن چهارم هجری) در ایران سبک عربی دنبال نشد.



محراب مدرسه حیدریهٔ قزوین (دورهٔ سلجوقی).



مسجد جمعهٔ نائین (ساختمان دورهٔ سلجوقی).

مساجد سبک ایرانی

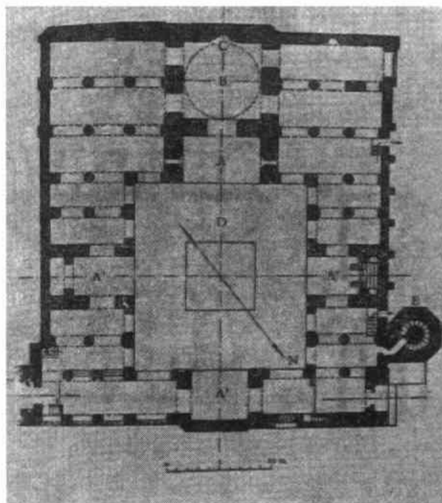
در مغرب کشور در دامنه‌های کوهستان ایران از یک نوع ساختمان شبیه به بناهای ساسانی که شکل سایبانی داشت استفاده می‌شد در شرق کشور مساجد ایوان‌دار و در سمت جنوب ایران بناهایی مرکب از دهلیزهای طاقدار استوانه‌ای شکل ساخته شد که با احداث یک گنبد مرتفع در وسط بر اهمیت آن افزوده می‌شد. مساجد سبک ایرانی بیشتر از انواعی بوده که چهارطاقی و ایوان در آنها احداث می‌شده است. در ایران سلسله مساجدی وجود دارد که به عنوان مساجد کوشک شناخته شده اند.

دو مسجد گلپایگان و جامع برسیان هر دو در جاهای دوردست و بیرون از شهر و به واقع در صحرایی ساخته شده اند؛ گویی مؤمنین به مصلی رفته در آنجا نماز می‌گذارده اند.

مسجد چهارایوانی با حیاط مرکزی

در زمان سلجوقیان یعنی از ابتدای قرن دهم میلادی، ایران در معماری خود به عوامل و عناصری که بتوان با آنها به ساختمان مسجد بزرگی که دارای حیاط مرکزی و چهار ایوان باشد، پی برده بود از این قرار تالار مربع طاق‌دار یا گنبدی که آن‌را «چهارطاق» می‌نامیم، ایوان و ترکیبی از این دو و حتی حیاطی که از چهارطرف چهار ایوان داشته باشد.

مسجد بزرگ ایرانی فقط با تلفیق این دو عامل ۱. حیاط چهار ایوانی و ۲. تالار مربع گنبددار به وجود آمد. همچنین مدرسهٔ چهارایوانی اندک‌اندک پیدایش یافت؛ مانند مدرسه‌ای که خواجه نظام‌الملک در بغداد برای ابواسحاق شیرازی فقیه معروف ساخت و نیز مدرسهٔ نظامیهٔ خرگرد در خراسان و نظامیهٔ اصفهان.



طرح مسجد جامع زواره (۵۳۰ هجری): A: ایوان اصلی مقدم؛ B: گنبد؛ D: حیاط؛ A': ایوان‌های مؤخر و طرفین؛ C: محراب؛ E: مناره.

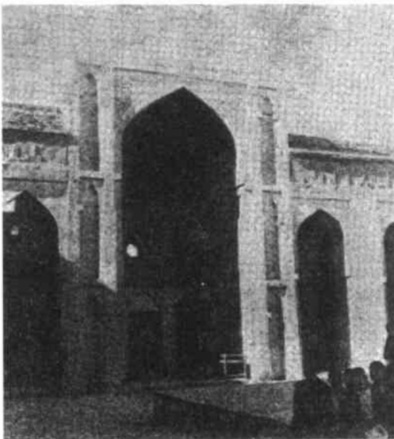


قطعهٔ آجر پخته با کتیبه کوفی متعلق بمدرسه نظامیه خرگرد (خراسان) قرن پنجم هجری.

بنای «مسجد ـ مدرسه» که با الحاق یک حیاط مدرسه به کوشک مساجد قدیمی ایرانی صورت می‌گرفت، به‌سرعت در ایران رونق یافت به‌طوری که در سال ۵۳۰ ق در قصبهٔ زواره یک مسجد چهار ایوانی ساخته شد.

کاروانسراها

کاروانسراها هم مانند مدرسه‌ها ترکیب اساسی و اصلی خود را حفظ کرده اند؛ بدین معنی که در هر یک از آنها ساختمان حیاط مرکزی و چهار ایوان اطراف رعایت شده است. بعضی از کاروانسراهای هشت‌گوش هم هستند ولی این تغییر باعث نشده که ایوان‌های متکی بر محورهای معمولی در سایر کاروانسراها در آن وجود نداشته باشد.

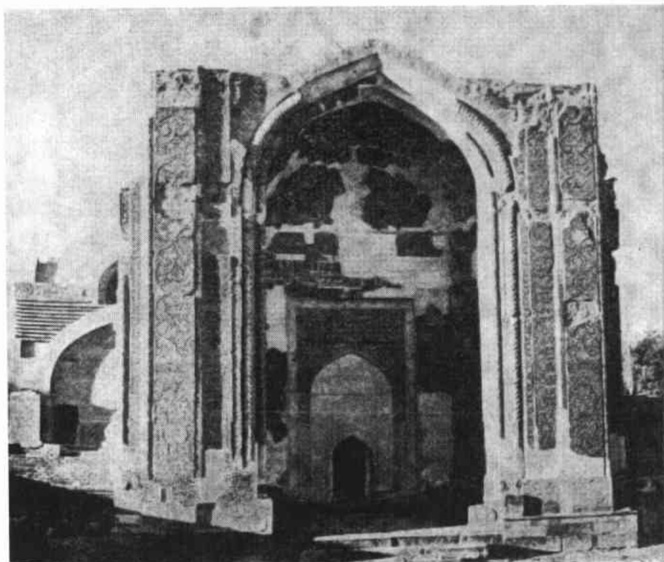


زواره، اولین مسجد چهارایوانی معماری اسلام (۵۳۰ ـ ۱۱۳۵ هجری).

معماری رنگی

علائمی در دست است که هخامنشیان آجرهای لعابی (کاشی) به‌کار می‌برده اند (در گیلویی چشمه‌های پل‌ها و...) در قرن هشتم هجری نیز کاشی‌های لعابی در ساختمان‌ها خودنمایی کرده است. بدواً رنگ را برای

زمینهٔ کتیبه‌هایی که مناره‌ها یا ایوان‌ها را تزیین می‌کرد، به‌کار برده اند و این هنر را در منارهٔ دامغان (۵۰۰ ق ۱۱۰۶ میلادی) و بعد در مسجد سین نزدیک اصفهان و در مناره مسجد علی (اصفهان) مشاهده می‌کنیم. در مراغه مشاهده می‌شود که رنگ و نگار در معماری بیشتر جلوه‌گر می‌شود، این نوع تزیین و هنر کاشی‌کاری در تمام طول قرن توسعه یافت تا اینکه به‌درجهٔ عالی «موزائیک» رنگی رسید که نمونه آن در سر در بزرگ «درب امام اصفهان» و مخصوصاً در «مسجد کبود تبریز» به‌چشم می‌خورد.



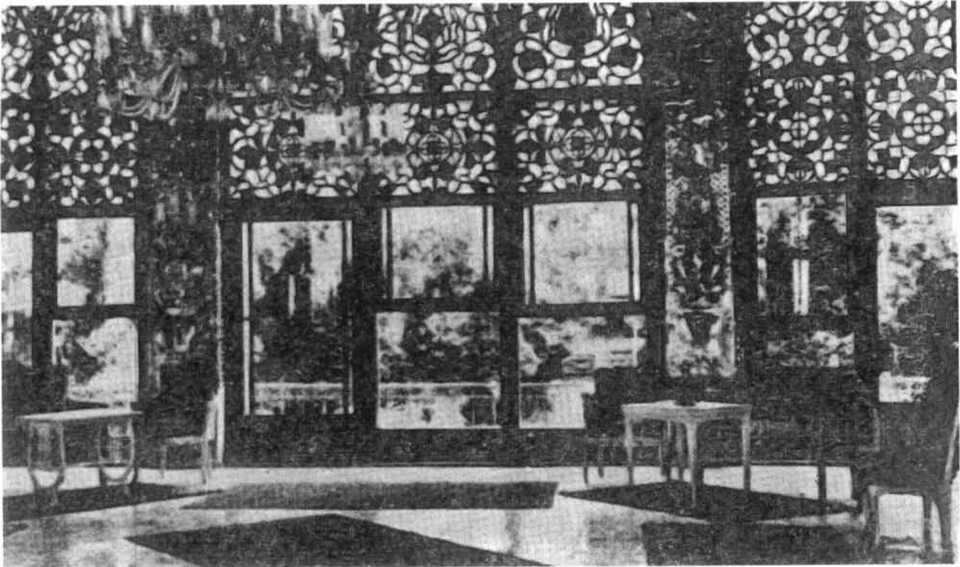
سردر اصلی مسجد کبود (تبریز).

قصور سلاطین

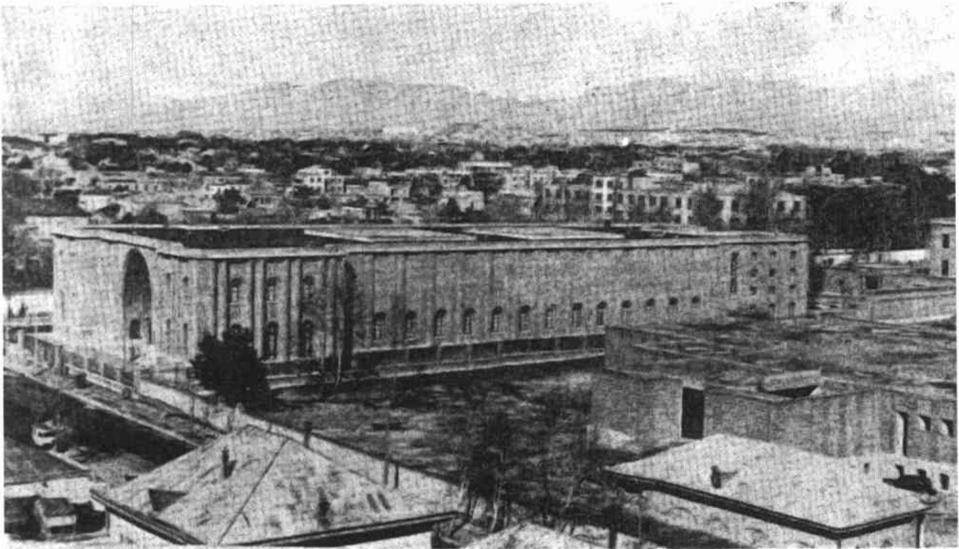
گفته اند که کاخ عضدالدوله دیلمی خاطره‌ای از جلال و عظمت از خود باقی گذارده بود ولی معلوم نیست محل آن کاخ حتی در خود شیراز در کجا بوده است؟ بالعکس پادشاهان صفویه (قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی) عماراتی از خود باقی گذارده اند مانند «چهل‌ستون» که فقط پیکری از آن باقی مانده است. شاه سلطان حسین موفق شد قصر جدیدی بنام «فرح‌آباد» در اصفهان بنا کند که در سال ۱۱۳۱ ق به‌دست افغان‌ها افتاد. کاخ‌های عهد قاجاریه و ویلاهایی که در وسط باغ‌های شیراز و تهران (قصر گلستان و قصر فیروزه) و نیز ییلاق‌های اطراف شهرها احداث شده، هر یک لطف و ظرافت خاصی داشته است؛ ایوان‌های سرپوشیده با ستون‌های بلند و صفه‌های عریض و حجاری‌های تقلیدی از عهد قدیم. غالباً تالارها و سرسراها و اتاق‌ها یا دهلیزهای درازی که به منزلهٔ سالن‌های پذیرایی بوده با آینه‌کاری و مرمر قلم‌زده یا حجاری‌شده و شیشه‌های رنگی یا نقاشی‌های دلفریب آرایش می‌یافته است.[1]

---

۱. *ایرانشهر* ج ۱، نشریه شمارهٔ ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران ص ۸۱۸ تا ۸۳۶ به اختصار.



تالار آینهٔ کاخ نیاوران (عصر قاجاریه) کوپیه از تصویر ۱۶۹ کتاب *هنر ایران* تألیف آندره گدار.



موزهٔ ایران باستان (سبک معماری جدید).

فصل ۸

بخش اول: معماری در کردستان

معماری در کردستان

سلیمان‌خان اردلان فرزند میرعلم‌الدین در چهارم شوال ۱۰۴۶ق از طرف شاه صفی نوهٔ شاه عباس اول مأمور شد تا محل حکومت کردستان را از قلعهٔ حسن‌آباد به آبادی کوچک سنه انتقال دهد. سلیمان‌خان ابتدا قلعهٔ حکومتی را بر روی تپه‌ای که در وسط شهر قرار داشت در کمال استحکام و زیبایی بنا نهاد و به‌تدریج عمارات و مساجد و بازار را هم در اطراف قلعه حکومتی ساخت. احتمال دارد علاوه بر استفاده از معماران محلی در ساختن این قلعه و عمارات و ابنیه از معماران اصفهانی هم استفاده شده باشد. مورخین نوشته اند که سلیمان‌خان پس از ساختن قلعه حکومتی سنه که بعدها به سنندج نام‌گذاری شد، قلعه‌های زلم و پلنگان و مریوان و حسن‌آباد را ویران کرد.

یکی دیگر از حکمرانان کاردان و با لیاقت کردستان خسروخان نوه سبحان‌وردی‌خان است که در ایجاد ابنیه و عمارات و ساختمان‌های بااساس در سنندج نقش به سزایی داشته است. او قلعه حکومتی را توسعه داده و تالاری در نهایت شکوه و عظمت و زیبایی و رو به مشرق در آن ساخته است. مهم‌ترین بانی معماری در کردستان امان‌الله‌خان بزرگ است که در سال ۱۲۱۴ق از جانب فتحعلی‌شاه به حکومت کردستان منصوب شد و چون شخصی با کفایت و کاردان و هنرپرور بود در آبادانی و رفاه و آرامش مردم کوشید و معماران و هنرمندانی را از اصفهان به سنندج آورده تا در ساختن عمارات و خانه‌های باشکوه به معماران و هنرمندان سنندجی کمک کنند. روی این اصل معماران بزرگی چون عبدالله سنه‌یی توداری، گل محمد سنه‌یی، حبیب دولاوی، و عبدالله تالی در سنندج ظهور کردند که کارشان با کار اصفهانی‌ها برابری می‌کند.

فصل ۸

بخش دوم: معماران و بنّایان کردستان

استاد اسدالله معمارباشی

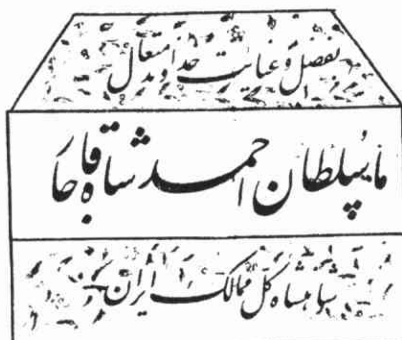
استاد اسدالله معمارباشی فرزند کاکه‌خان فرزند مصطفی فرزند محمد فرزند ویس‌محمد و او فرزند ونداد است که معروف به خانوادهٔ «ویسهٔ ونداد» بوده اند.

دودمان او و از مقیمان آبادی هشمیز (هه‌شه‌میز) در منطقه ژاورود کردستان بوده و تا نیای چهارم او بر آئین زرتشت بوده اند. پدربزرگ او مصطفی از هشمیز به سنندج کوچ کرده و در محلهٔ جنت (قطارچیان) اقامت گزیده است. از آنجایی که بنایی و معماری حرفهٔ معمول در خانوادهٔ آنها بود، استاد اسدالله نیز از ابتدای جوانی با علاقه این حرفه را دنبال کرده و مهارت خود را نشان داده است. او در تاریخ ۱۲ محرم سال ۱۳۳۸ق مطابق سال ۱۲۹۸ش از طرف شریف‌الدوله حکمران کردستان و گروهی خبره، طی حکمی مفتخر به لقب معمارباشی کردستان شد و بنا به درخواست شریف‌الدوله از طرف احمدشاه قاجار هم برای وی حکمی صادر شد و بعداً این حکم هر سال به وسیلهٔ حکمران کردستان تجدید می‌شد. طی این حکم اسدالله معمارباشی بر کار کلیهٔ بنایان و مقنی‌های کردستان نظارت می‌کرد.









بتفضلات عنایت خداوند متعال

ما سلطان احمد شاه قاجار

شاهنشاه کل ممالک ایران

نظر بمراتب شایستگی و لیاقت که از عبدالله خان کردستانی معروض

افتاده است بتصویب جناب مستطاب اجل اشرف اکرم قوام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر خارجه مشارالیه را

بصدور این فرمان مهر لمعان همایون مبارک باعطای لقب معمارباشی گری کردستان سربلند و مفتخر و مقرر فرمودیم فی شهر ذیحجه ۱۳۴۰

نمره ۲۷۷۱ ۱ـ شهر محرم ۱۳۴۱



وزارت داخله

حکومت کردستان و گروس

از آنجائی که مقرب الخاقان استاد اسدالله معمارباشی مراتب کفایت و شایستگی خود را

در ساختن و تعمیر ابنیه دولتی بظهور رسانید و از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت

همایونی ارواحنا فداه فرمان مهر لمعان لقب معمارباشی با فتخار مشارالیه شرف صدور یافته اینجانب

نیز برای تشویق مشارالیه یک ثوب عبا مخلع کرده مقرر آنکه عموم معمار و بناو مقنی‌های

کردستان مطابق فرمان مهر لمعان همایونی او را معمارباشی دانسته از صوابدید او خارج نشوند



استاد الله‌مراد معمار

استاد الله‌مراد اقلیدس از بنّاهای لایق و ماهر عصر قاجار و مردی باوقار و نیکورفتار بوده است. در زمان سردار انتصار حاکم کردستان، مسجد جامع سنندج تعمیر و مرمّت شد امّا به علّت کثرت بارش برف و باران و برودت و یخبندان، گلدسته‌های مسجد رو به خرابی رفت. از استاد الله‌مراد برای تعمیر و بازسازی گلدسته‌ها دعوت شد و این استاد هنرمند در مدت قلیلی آنها را به نیکوترین وجه بازسازی کرد که مورد قبول و پسند همگان قرار گرفت. در همین سال به مهر و امضای حکومت وقت از او تقدیر شد و او به لقب معمارباشی ملقب شد. شک نیست که بناها و ساختمان‌های بزرگ شهر با تدبیر و اندیشهٔ او طراحی شده است.



تاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۳

نظر بمراتب لیاقت و شایستگی مقرب الحضرت استاد اللهمراد معمار و زحماتی که مشارالیه در ختمان

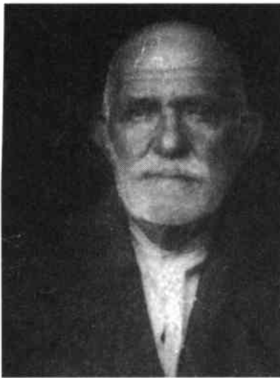
و تعمیر گلدسته‌های مسجد دارالاحسان متحمل شده و اینکه پاداش خدمات و زحمات این قبیل اشخاص

و تشویق آنها تکمیل صنایع خود فریضه ذمت همت قدرشناسی است لهذا از این تاریخ مشارالیه را

به لقب معمارباشی ملقب و مخاطب میسازم که موجب دلگرمی و استظهار مشارالیه شده مقرر آنکه

عموم معماران و بنایان و مقنی‌های کردستان استاد اللهمراد را باین خطاب

مخاطب داشته اطاعت و احترامات لازمه او را رعایت و منظور دارند



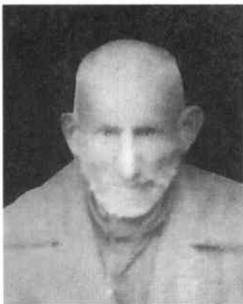
اسدالله برزگر (۱۲۶۱ـ۱۳۳۶ش)

اسدالله برزگر معروف به کاکه اسی بنا فرزند علی متولد ۱۲۶۱ش در سنندج است که سال ۱۳۳۶ش در سن ۷۵ سالگی در حین سجده در مسجد سید مصطفی وفات کرده است. شغل اصلی او بنایی بود ولی به علت ساخت‌وساز اندک در آن زمان‌ها و فصل و زمان کوتاه عملیات ساختمانی، با اجاره باغ‌های اطراف سنندج همچون باغ‌های کمیز و سرنوی، به باغداری هم به عنوان کمک خرج در کنار شغل اصلی می‌پرداخت.

وی اگر چه بنای ماهر و معروفی بود ولی حسن خلق و پرهیزکاری او بیشتر زبانزد بود و لذا معمولاً صاحبان کار در سپردن کار ساخت‌وساز به وی از دو جهت بهره‌مند بودند؛ هم صداقت و درستی در کار و هم کیفیت بالا در کار.

اکثر بناهای ساخته شده توسط ایشان به مرور زمان و به علت تغییر بافت شهر و نوسازی‌های معمول در شهر تخریب شده و به سبک امروزی در آمده است. در حال حاضر (سال ۱۳۸۴ش) از آثار او فقط دو نانوایی سنگکی محلهٔ قلعهٔ چهارلان و نانوایی جلو مسجد حاج ابوالحسن را می‌توان نام برد.

از نامبرده دو دختر و سه پسر باقی مانده بود که دو پسر او به نام‌های محمدسعید و محمدصدیق بعداً از معماران معروف سنندج شدند. در حال حاضر (۱۳۸۴ش) از آن مرحوم تنها یک فرزند پسر به نام عزت‌الله برزگر باقی مانده است.



حبیب‌الله قلعه‌پرداز (۱۲۶۶ـ۱۳۳۷ش)

استاد حبیب‌الله قلعه‌پرداز فرزند محمد و متولد سال ۱۲۶۶ش و وفات او به سال ۱۳۳۷ش اتفاق افتاده است. استاد حبیب‌الله عمری را در بنایی و کار ساختمان صرف کرد. مردی متدین، قانع، و درست‌کار بود. از کارهای مهم وی بنای قلعهٔ مریوان بوده است و به این مناسبت به قلعه‌پرداز مشهور شده است.



میرزا محمدکریم بنّا (۱۲۶۹ـ۱۳۶۰ش)

میرزا محمدکریم فرزند شکرالله متولد ۱۲۶۹ش و متوفی به سال ۱۳۶۰ش از بنّایان مشهور و باصداقت سنندج است که از شایستگی و مهارت خاصی برخوردار بوده و همراه میرزا محمدعلی معمارباشی کارها و امور ساختمانی و تعمیرات شهرداری را انجام می‌داده است. او در سال ۱۳۱۳ش طی حکمی از طرف فرماندار سنندج (شهاب‌الدوله شمس ملک‌آرا) به لقب معمارباشی مفتخر شد. از کارهای جالب و باارزش وی نصب دروازهٔ منزل آصف است که در فهرست آثار ملی ثبت شده است.



بتاریخ ۲۹ ماه ۹ سنه ۱۳۱۴

نمره ۵۵۱۱ ضمیمه

وزارت داخله

حکومت کردستان

نظر باینکه ادارهٔ محترمهٔ بلدیه ضمن مراسله نمره ۳۴۲۸ — ۱۳/۹/۱۴ بتصدیق لیاقت و استعداد [illegible] محمد کریم [illegible]

معماری تقاضای صدور حکم رسمی معماری بلدیه بعنوان مشارالیه از این حکومت نموده است و با تحقیقاتیکه در اطراف

هویت و شایستگی او در خارج بعمل آمده و برازندگی او را برای رجوع این خدمت تصدیق نموده‌اند [illegible] بموجب این حکم

شغل معماری و فنی بلدیه و امور مربوطه بتعمیرات ساختمانی و ابنیه که از وظایف بلدیه میباشد به مشارالیه واگذار

که مشترکاً با [illegible] معمار شهر بلدیه مرجوعات ادارهٔ محترمهٔ بلدیه سنندج و تعمیرات ابنیه و اصلاحات

عمومی را با کمال دلگرمی و درستی انجام داده و در جلب رضایت [illegible] اقدام نماید — حکومت کردستان





محمدسعید قصری (۱۲۷۰ـ۱۳۴۷ش)

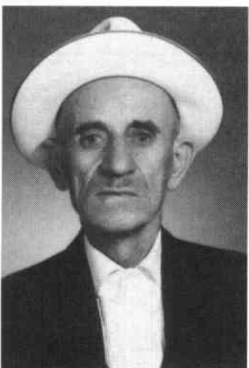
استاد محمدسعید قصری فرزند استاد احمد معمار در سال ۱۲۷۰ش در محلهٔ قطارچیان شهر سنندج چشم به جهان گشود. از همان ابتدای نوجوانی فعالیت را زیر نظر پدر و استادش احمد قصری آغاز کرد و با توجه به علاقه و استعدادش، به سرعت به عنوان شخصی «توانمند در کار» در بین مردم شهر شناخته شد. ساخت عمارت بابان و سردر زیبای آن در محلهٔ قطارچیان و منزل دهقان (دقیق) در محلهٔ سرتپوله و همچنین طراحی و اجرای سردر عمارت آصف (خانه کرد) با همکاری سایر معماران شهر، و نیز مرمت بخش‌هائی از عمارت خسروآباد و عمارت آصف از یادگارهای اوست.

از استادان معماری که شاگرد استاد محمدسعید قصری بوده اند می‌توان به استاد محمدرشید قصری و برادرش، استاد حسین زندی، استاد عبدالله خسروی، استاد باقر بستانی، و استاد حسین سروری معمار شهرداری اشاره کرد. سرانجام او در سال ۱۳۴۷ش درگذشت.



استاد عبدالله بنیادی (۱۲۷۱ـ۱۳۴۷ش)

استاد عبدالله بنیادی متولد ۱۲۷۱ش و متوفی به سال ۱۳۴۷ش از معماران صاحب‌شهرت و نام و بنایی لایق و کاردان بوده است. بسیاری از منازل معتبر و باشکوه سنندج که اکنون به خرابی و ویرانی رسیده اند از ساخته‌های اوست.



میرزا محمود مؤسس غفاری (۱۲۷۳ـ۱۳۵۷ش)

میرزا محمود مؤسس غفاری متولد ۱۲۷۳ش و متوفی به سال ۱۳۵۷ش فرزند مرحوم استاد عبدالغفار از حجاران ماهر و سنگ‌تراشان زبردست ساختمان و برادر مرحوم استاد محمدسعید پاکزاد است. اجداد او از معماران خبره و چیره‌دستی بودند که به جهت ساخت عمارات و مسجد جامع سنندج از اصفهان به سنندج و بلاد اطراف مهاجرت کرده یا کوچانده شده اند.

از مرحوم حاج میرزا محمود شاگردان ماهر و متبحری همچون سعید برزگر و سیدحسین سروری به جای ماند. همچنان از آن استاد فقید آثار معماری درخشانی به یادگار مانده است که از آن جمله می‌توان به عمارت بزرگ احمدزاده سنندج در محله آغه‌زمان اشاره کرد که با نقوش و اجرای منحصربه‌فرد و استحکام درخور توجه به عنوان مستحکم‌ترین بنای سنتی از دیگر ابنیه قدیمی متمایز است. این عمارت هم اکنون به عنوان اثر ملی به ثبت رسیده است. همچنین می‌توان از آثار او منزل میرزا شکرالله خسروی و در محله قطارچیان نزدیک عمارت وکیل را یاد کرد.

میرزا محمود به عنوان کارشناس املاک در زمینه‌های معماری و ساختمان‌سازی و برآورد قیمت‌ها فردی خبره بود و هرگاه طرف معامله فرزند یتیم بود از وی هیچگاه هزینه‌ای دریافت نمی‌کرد. از آن مرحوم در اکثر مساجد استان ساعت‌های شماطه‌داری به یادگار مانده است.



اسمعیل بناگر (۱۲۷۵ـ ۱۳۵۹ش)

مرحوم استاد اسمعیل بناگر در سال ۱۲۷۵ش در شهر سنندج زاده شد. پدرش ابراهیم نام داشت و در زمرهٔ تاجران صاحب عنوان شهر و ملقب به شاهزاده بود. لقبی که بعدها چون ارثیه‌ای به تنها پسرش اسمعیل رسید. شاهزاده ابراهیم پسرش را از همان اوان کودکی به مکتب سپرد تا ضمن فراگیری قرآن، سواد بیاموزد و در آینده چون خود او در سلک تاجران درآید. اما اسمعیل نوجوان پس از اتمام دوران مکتب به دلیل عشق به معماری به حلقهٔ شاگردان معمارباشی بزرگ کردستان پیوست و به دلیل هوش و استعداد و همچنین عشق والایی که به این هنر داشت در اندک زمان ممکن به عنوان بنایی چیره‌دست و معماری خبره نام‌آور شد.

آقای برهان ایازی در کتاب *آیینهٔ سنندج* آن مرحوم را به نام «استاد اسمعیل شاهزاده ابراهیم بناگر» و در زمرهٔ معماران شیرین‌کار سنندجی ذکر کرده است.

از کارها و بناهای به‌جامانده از او می‌توان به منزل و سردر خانهٔ داروغه در محلهٔ قطارچیان، مسافرخانهٔ زاگرس در میدان انقلاب، بخش قدیمی مسجد هاجرخاتون و صحن آن، بنای اندرونی و مرقد حاج شیخ شکرالله، خانهٔ مرحوم حاجی مدرسی در محلهٔ آغه‌زمان، منزل آقا عباس خیاط در کوچهٔ ستاد، و پل ملاویسی که متأسفانه در کانال‌کشی دههٔ پنجاه شمسی بر روی رودخانه دره بیان سنندج پوشیده ماند، اشاره کرد. همچنین بنای پل شیخ منسوب به اوست.

استاد اسمعیل بناگر در خردادماه سال ۱۳۵۹ش به رحمت ایزدی پیوست و در گورستان شرف‌الملک سنندج (تپه حاج‌شیخ محمدباقر) مدفون شد. روان او شاد باد.



استاد محمدعلی صعودی (۱۲۷۸ـ۱۳۵۱ش)

محمدعلی صعودی فرزند اسدالله معمارباشی، متولد سال ۱۲۷۸ش است که با علاقه خاص شغل پدر را دنبال کرده است. در سال‌های جنگ جهانی دوم که ارتش متفقین به کردستان آمده اند، افسران انگلیسی در کارهای عمرانی سنندج او را به کار گرفته و به عنوان معمار استخدام کرده اند. طی این مدت نظارت بنای بیمارستان سنندج در خیابان آبیدر و همچنین نظارت ساختمان قبلی دبیرستان شاپور سابق در میدان اقبال را عهده‌دار بوده است. از بناهای ساخت او پاساژ صلاحی، ساختمان ژاندارمری سابق ـ که بعداً محل اصل‌چهار و سپس هتل پارک شد ـ و ساختمان پاساژ نبش خیابان ناصر خسرو و چندین



وزارت داخله
حکومت کردستان

بتاریخ ۲۹ ماه ۹ سنه ۱۳۱۴
نمره ۵۱۰۴ ضمیمه ———

چون میرزا مهرعلی معمار باشی مدتها خدمات خود را در ادارهٔ محترمهٔ بلدیهٔ سنندج و مرجوعات حکومتی کردستان بمعرض ظهور رسانیده و علاوه بر صدور حکم رسمیت افتخاری شاز الیه که در تاریخ ۱۷/۱۲/۱۰ بنمرهٔ (۳۶۴۱) حسب اشارهٔ وزارت جلیله داخله (۲۰۹۹۱) که از طرف حکومت سابق کردستان صادر شده اخیراً نیز از ادارهٔ محترمهٔ بلدیهٔ سنندج شهادتنامه بنمره (۳۴۲۸) در تقاضای تجدید صدور حکم افتخاری سمت شاز الیه از این حکومت تمنا نموده است لذا اینک بموجب این حکم مراتب رضایت خود را از حسن خدمت و نتایج استعداد و لیاقت شاز الیه با تأکید در استحکام سمت معمار باشی‌گری افتخاری او اظهار میدارد که کماکان سابق زائداً در انجام خدمات محوله و جلب رضایت اولیای امور در تعمیرات ابنیه و اصلاحات عمومی دیگر تا سعی و جد و جهد داشته باشد — حکومت کردستان

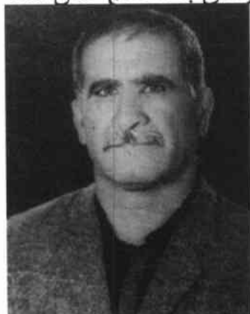


محمدعلی صعودی (نفر وسط)، سازندهٔ حوض در میدان شهر.

خانهٔ مسکونی را باید نام برد. او ناظر ساخت منزل مسکونی خود در سال ۱۳۳۳ش در خیابان شهدا جنب پارک شهدا نیز بوده است.

مقامات کردستان در سال ۱۳۱۴ش او را به لقب معمارباشی مفتخر کردند و در همان سال به عنوان ارزیاب به استخدام اداره ثبت اسناد درآمد و در سال ۱۳۱۸ش نیز به عنوان معمار شهرداری به کار مشغول شد و در ساختن بنای شهرداری نظارت کامل داشت.

از فعالیت‌های تولیدی او یکی شرکت در ایجاد یک کورهٔ آجرپزی و آهک‌پزی در (ویله) و دیگری تأسیس کارخانه موزائیک‌سازی برای اولین‌بار در سنندج است. مرحوم محمدعلی صعودی در بهمن‌ماه ۱۳۵۱ش در سن ۷۳ سالگی به علت عارضهٔ قلبی در تهران وفات کرد و جنازه‌اش به سنندج حمل شد.



حبیب‌الله خوش‌معاشر

حبیب‌الله خوش‌معاشر فرزند حسین است که در سنندج چشم به جهان گشود. سالیان دراز در مقام شاگرد بنایی به کار آجرتراشی و سنگ‌تراشی و گل‌کاری مشغول شد تا در اثر تکرار کار و علاقه، بنایی لایق شد. وقت‌شناسی و درست‌کاری وی مشهور است. او کارهای زیادی را انجام داده و ساختمان‌هایی را بنا کرده است.

محی‌الدین جهانبخش (۱۲۸۲ـ ۱۳۵۵ش)

استاد محی‌الدین جهانبخش فرزند محمد، متولد ش۱۲۸۲ش است. او سال‌ها شاگردبنایی کرده تا مهارت و حذاقتی به هم رسانیده است. او بنایی کارآمد و استاد بود. از جمله ساختمان‌هایی که بنا کرده می‌توان خانهٔ احمدخان صادق‌وزیری، منزل حاج شکرالله خسروی، قلعهٔ روستای بلبان‌آباد، قلعهٔ کانی‌کبود، و منزل سیف‌الدین بابان را نام برد. استاد محی‌الدین در زمستان سال ۱۳۵۵ش چشم از جهان فروبست.

استاد فتح‌الله فرزانگان (۱۲۹۲ش)

استاد فتح‌الله فرزانگان فرزند حبیب‌الله مطابق شناسنامه متولد ۱۲۹۲ش سنندج است. از کارهای وی ساخت منزل باقرخان وکیل، ساختمان مدیریت امور اداری دانشگاه کردستان نبش کوچه بهار در خیابان آبیدر، مسجد ادب را باید ذکر کرد و بناهای بسیار دیگر.

استاد ابراهیم همتی (۱۲۹۳ـ۱۳۷۲ش)

استاد ابراهیم همتی متولد ۱۲۹۳ش است و وفات او در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۷۲ش اتفاق افتاده است. از کارهای او ساختن حمام کمانگر، ساختمان انتشارات و رادیو سنندج، دخانیات مریوان، منارهٔ مسجد روستای توریور و بناهای دیگر است.

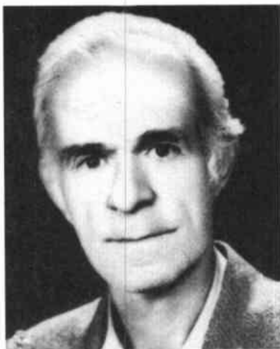
استاد اسمعیل کابله سوری (۱۲۹۹ـ ۱۳۷۸ش)

استاد اسمعیل فرزند ابراهیم متولد سال ۱۲۹۹ش در سنندج و متوفی به سال ۱۳۷۸ش است. اوشاگرد استاد عبدالله بنیادی بود که بر اثر جدیت وَ توجه به دقت و درستی کار، استادی لایق و کاردان شد. بیشتر بناهای محلهٔ آقازمان از جمله خانهٔ کلیمیان از کارهای اوست.



عباس هدایتی (۱۳۰۰ـ۱۳۷۳ش)

عباس هدایتی از بنّاهای خوب و درستکار و خوش‌محضر و دلسوز با سوابقی درخشان است. او در آجرتراشی و به کار نهادن آن مهارت داشت. وی در سال ۱۳۰۰ش در شهر سنندج متولد و پس از عمری فعالیت و خدمت به مردم در سال ۱۳۷۳ش وفات یافتو برخی از کارها به‌جامانده‌ٔ او عبارت است از منزل میرزا علی صعودی معمارباشی، منزل مظفرخان بابان، و منزل سعید لشکر (آزموده اردلان).



محمدسعید برزگر (۱۳۰۰ـ۱۳۷۶ش)

محمدسعید برزگر معروف به معمار فرزند اسدالله، متولد ۱۳۰۰ش در سنندج است و در در پائیز ۱۳۷۶ در سنندج وفات کرده است. او معمار و پیمانکار بود. او بنایی را نزد پدر خود فرا گرفت در دوران خدمت وظیفه به سبب تبحر ـ با آنکه یک سرباز ساده بود ـ به سرپرستی واحد مهندسی پادگان برگزیده شد. وی بعداً چند سالی به ساخت‌وساز در داخل شهر مشغول شد که از آن دوران تعداد معدودی شیرین‌کاری باقی مانده است که سردر منزل حاجی‌خان سنندجی در محلهٔ چهارباغ و تعدادی منزل مسکونی در همین محله مانند منزل مرحوم فرشچی از آن جمله اند.

آن مرحوم سپس با تشکیل شرکت ساختمانی به کار پیمانکاری ساختمان‌های دولتی پرداخت که آثار به جای مانده از او در این دوران عبارت اند از:

۱. دبیرستان رازی (رنج‌آوری فعلی)؛ ۲. کتابخانهٔ شمارهٔ ۱ شهر (خیابان فردوسی)؛ ۳. استخر بزرگ (گویزه کویره)؛ ۴. درمانگاه‌های شهری شیخان، حسن‌آباد، و تازه‌آباد؛ ۵. ساختمان دادگستری بیجار.





خانه‌ای در محلهٔ چهارباغ ساخت محمدسعید برزگر



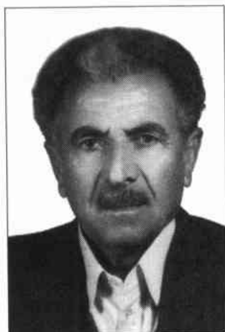
استاد محمدصدیق کابله سوری (۱۳۰۲ـ۱۳۸۱ش)

استاد محمدصدیق فرزند ابراهیم متولد ۱۳۰۲ش و متوفی به سال ۱۳۸۱ش است. او چون معمار ادارهٔ راه بود بدون شک در ساختن پل‌های جاده‌ای بین شهرستان‌ها نقش داشته است.



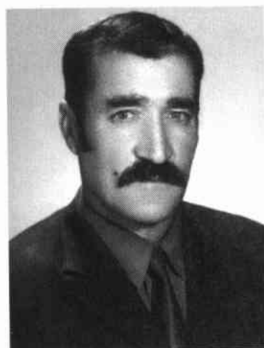
محمد صدیق هدایتی (۱۳۰۳ـ۱۳۵۶ش)

محمدصدیق هدایتی فرزند محمدحسن متولد ۱۳۰۳ش و متوفی به سال ۱۳۵۶ش از بناها و معماران کار کشته و دقیق و دلسوز بود که ساخت ساختمان‌های زیادی را در سنندج به عهده داشته است.



حاج محمدحسین زندیه (۱۳۰۳ـ ۱۳۷۹ش)

حاج محمدحسین زندیه فرزند محمد متولد ۱۳۰۳ش است. او از ده‌سالگی به شاگردی بنایی رفت و سال‌ها در این رشته زحمت کشید تا بنایی کارآمد و قابل قبول شد. او در ساخت ادارات و خانه‌های مسکونی زیادی شرکت داشته از کارهای خوب او سرپرستی بنّایی ساختمان مسجد جامع جدید سنندج است. حاج محمدحسین مردی شریف و نیک‌نفس که چندین بار به زیارت بیت‌الله مشرف شده است. او در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۹ش فوت کرد.



استاد حاج سیدابراهیم مختار پوریانی (۱۳۰۳ش)

حاج سیدابراهیم مختار پوریانی فرزند سیدفتاح در سال ۱۳۰۳ش در شهر سنندج به دنیا آمد. او به مدت ۶۵ سال کارشناس رسمی دادگستری و ادارهٔ اوقاف بود. از آثار معماری به یاد ماندنی او ساختمان شهرداری سنندج، منزل مسکونی مرحوم شیخ احمد غیاثی در محله قطارچیان، مقبرهٔ شیخ محمدباقر غیاثی، ساخت پاساژ معاذی (روبه‌روی ادارهٔ دخانیات)، پاساژ عزتی، منزل محمدعلی صعودی، و ساخت صدها منزل مسکونی دیگر و ساختمان‌های اداری در محله‌ها و خیابان‌های شهر سنندج را باید نام برد. او مرمت و تعمیر بناهای تاریخی و مذهبی و مساجد شهر سنندج را نیز به انجام رسانده است.



محمدصدیق برزگر (۱۳۰۶ـ۱۳۴۳ش)

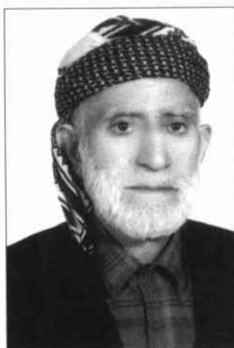
محمدصدیق برزگر فرزند اسدالله متولد ۱۳۰۶ش در سنندج است که در پائیز ۱۳۴۳ش در اثر سانحهٔ تصادف در مریوان درگذشته است. محمدصدیق نزد پدر کار بنایی را آغاز کَرد و خیلی زود به سبب استعداد ذاتی خود توانست به یک معمار ورزیده تبدیل شود. به علت حجم بسیار کم ساخت‌وساز و کارهای عمرانی در سنندج چند سالی ناگزیر به تهران رفت و سپس به عنوان معمار به استخدام واحد مهندسی ارتش درآمد و در اوج خلاقیت و توانایی در سن ۳۷ سالگی در هنگام انجام ماموریت بر اثر واژگونی اتومبیل حامل او در نزدیکی مریوان درگذشت.

اطلاعات مختصری از معماران قدیم خانوادهٔ برزگر

اسداله برزگر	فرزند علی	۱۲۶۰ـ ۱۳۳۵
محمدسعید برزگر	فرزند اسداله	۱۳۰۰ـ۱۳۷۶
محمد صدیق برزگر	فرزند اسداله	۱۳۰۸ـ۱۳۴۳

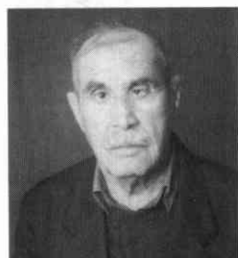


از نمونه‌های باقی‌مانده از کارهای مرحوم محمدصدیق برزگر.



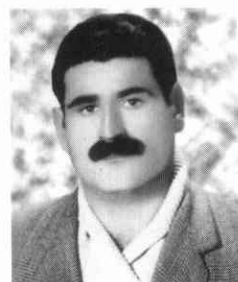
استاد عباس کابله سوری (۱۳۰۶ش)

استاد عباس فرزند ابراهیم و او پسر سبحان است. استاد عباس متولد سال ۱۳۰۶ش است. او در سال ۱۳۱۸ش داخل کار ساختمان‌سازی شد. ابتدا به کار آجرتراشی پرداخت و در آن مهارت کافی به دست آورد. بعد شروع به بنایی و ساختمان‌سازی کرد و سال‌ها در خدمت استاد خداکرم قصرساز شاگردی کرد و تا سال ۱۳۸۳ش به کار معماری اشتغال داشت. از یادگارهای وی منزل حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام و عمارت کریم رؤوف در صادق‌آباد و توسعهٔ مساجد حاج احمدبیگ و مسجدالنبی شهرک بعثت است.



استاد عباس گوازی (۱۳۰۸ش)

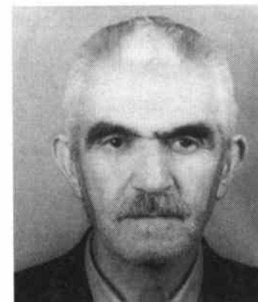
استاد عباس گوازی فرزند میرزا محمد متولد ۱۳۰۸ش است. او در حرفهٔ بنایی و ساختمان‌سازی سال‌ها رنج شاگردی و آموزش را بر خود هموار کرد تا به مرحله‌ای رسید که بتواند از خود ساختمان‌ها و بناهایی را به یادگار بگذارد.



استاد خلیل قصرساز (۱۳۰۹ـ۱۳۶۰ش)

استاد خلیل قصرساز فرزند خداکرم متولد ۱۳۰۹ش است که پس از تحصیلات ابتدایی در خدمت پدر به شاگرد بنایی مشغول شد و سال‌ها زحمت کشید تا در کار بنایی و ساختمان‌سازی مهارتی به دست آورد و استادی شایسته شد. استاد خلیل در سال ۱۳۶۰ش بدرود زندگی گفت.

حاجی باقر بستانی (۱۳۱۰ش)



حاجی باقر بستانی فرزند محی‌الدین، بنّایی لایق و کارآمد، فعال و دلسوز، مؤمن و معتقد بود. او علاوه بر خانه‌سازی حدود ۱۵ مسجد شهر و روستا از جمله مسجد آقا حبیب‌الله، مسجد داروغه، مسجد سیدقطب، مسجد امام غزالی، مسجد هزاره، مسجد محمدحسین برفی، مسجد زینعلی، مسجد پری‌نساء خانم (مرده‌شورخانه)، توسعهٔ مسجد غوث گیلانی، توسعهٔ مسجد حبیب‌الله معاذی در سنندج، و مسجد روستاهای آرنان و ساروقامیش را طرح‌ریزی و سرپرستی کرده است. لازم به ذکر است هر ۱۵ مسجد را مجانی و بدون دریافت حقوق و دستمزد سرپرستی و طراحی کرده است.



محمدصدیق رنج‌کش (۱۳۱۱ـ ۱۳۷۸ش)

محمدصدیق رنج‌کش فرزند کریم متولد ۱۳۱۱ش و متوفی به سال ۱۳۷۸ش است.

همچنان‌که از فامیلی‌اش پیداست، مردی کوشا و زحمت‌کش و در راه به دست آوردن لقمهٔ نانی حلال، سختی و مشقت شغل بنّایی را بر خود هموار کرده و با علاقهٔ کامل به ساخت ابنیه و عمارات پرداخته است.



محمد قلعه‌پرداز (۱۳۱۲ـ۱۳۵۴ش)

استاد محمد قلعه‌پرداز فرزند استاد حبیب‌الله و متولد ۱۳۱۲ش در سنندج است. او بنایی لایق و کاردان بود که زیردست پدر دلسوزش به کار بنایی مشغول شد. ساختمان‌های زیادی را در شهر سنندج بنا نهاد و با خوش‌نامی در سال ۱۳۵۴ش وفات یافت.



استاد علاءالدین قلعه‌پرداز (۱۳۲۲ش)

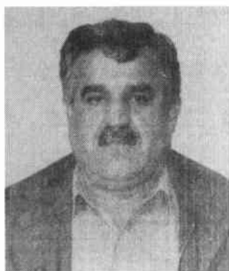
استاد علاءالدین قلعه‌پرداز فرزند حبیب‌الله، متولد ۱۳۲۲ش است که شغل بنایی را در خدمت پدر کاردان خود آموزش دید و پس از فوت پدر در خدمت مردم سنندج درآمد و خانه‌های زیادی را احداث کرد. او اکنون هم با علاقه در خدمت مردم است.



استاد فتاح رضایی معمار (۱۳۳۰ش)

استاد فتاح رضایی فرزند عمر متولد اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۰ش در اورامان تخت واقع در بخش سروآباد شهرستان مریوان است. چند سالی است بخش سروآباد به شهر تبدیل شده است. استاد فتاح می‌گوید: «از وقتی که خودم را شناختم زیردست استادان ماهر شاگر بنا بوده ام. بنایی اورامان به علت اینکه با گل و ماسه و سیمان و آهک و... سر و کار ندارد، شغل سخت و دقیق و پرمسئولیتی است. استحکام خانه‌هایی که بدون ملات ساخته می‌شوند، به چند چیز بستگی دارد اول اینکه سنگ‌هایی که پایه‌ریز ساختمان است باید کاملا مقاوم، سخت، و دیرشکن باشد. کسی که سنگ‌ها را می‌تراشد و آماده کار می‌کند باید مؤمن و علاقه‌مند به کار باشد و چنین بداند که سنگ‌ها را برای بنای خانهٔ خود آماده می‌کند. استادکار هم باید در کار خود مهارت کافی داشته باشد، کهنه‌کار، طاقت‌دار، و در کارش دقیق باشد، وجدان کاری داشته باشد، مؤمن و خداترس باشد. امروزه بسیار می‌شنوم که می‌گویند: 'خانه‌های قدیم را ایمان می‌ساخت و خانه‌های امروز را سیمان می‌سازد'. ما هم سعی می‌کنیم رضایت خدا و خلق خدا را فراهم کنیم و نام نیکی از خود بر جای بگذاریم. در خانه‌هایی که در بسیاری از آبادی‌های اورمان در

۵۰ سال اخیر بنا شده است به نوعی دست من و زحمت من دخیل بوده است، یا معمار آنها خودم بوده ام یا با دستیاری استادم آنها را ساخته ایم. اگر خدا بخواهد و عمر باقی باشد همچنان در خدمت مردم منطقه خواهم بود».

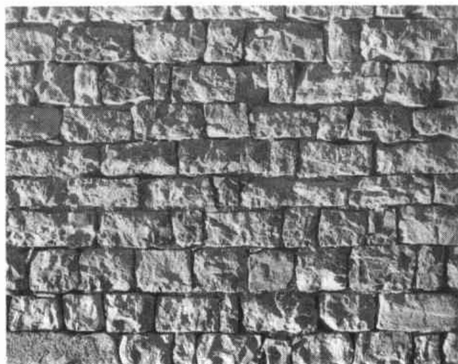


استاد غفور اناری (۱۳۴۲ش)

استاد غفور اناری فرزند حاتم متولد ۱۳۴۲ش اهل آبادی ناو بخش اورامان تختاست. او بیش از چهار سال در خدمت استاد محی‌الدین شاگردی کرده و تعلیم دیده است. او معمار خشکه‌چین است.

استاد غفور می‌گوید: «حدود ۲۰ سال سابقهٔ بنایی و معماری دارم. خانه‌هایی که ما در مناطق اورامان می‌سازیم خشکه‌چین است و بدون ملات. سنگ‌هایی را که در خانه‌سازی مصرف می‌کنیم از معادن اطراف آبادی استخراج می‌کنیم و با الاغ به محل کار حمل می‌کنیم و آنها را بر روی هم می‌چینیم. اول باید محل چیدن دیوارها و پایه‌ها را بکنیم تا به محل سفت و محکمی برسد. برای شروع چیدن، سنگ‌ها مقداری به چکش‌کاری و تراش نیاز دارد. شش طرف آن را تخت و صاف می‌کنیم و با دقت به چیدن سنگ‌ها اقدام می‌کنیم. ابتدا در چهارگوش قطعاتی سنگ می‌گذاریم و چهار طرف را ریسمان و نخ می‌کشیم. فرض می‌کنیم زیربنای ساختمان ۱۰×۱۵ باشد. اگر ساختمان دو طبقه باشد، پایه‌ها را ۵۰×۵۰ سانتی‌متر می‌چینیم و چهار دور دیواره‌ها را به ضخامت ۶۰ سانتی‌متر. به طوری که میان‌کار و رویه‌کار یکسان باشد، می‌چینیم تا دیوار و پایه به بلندی ۲/۸۰ برسد. سقف را تیر می‌اندازیم به فاصله ۳۰ سانتی‌متر و روی تیرها را تخته‌کوبی می‌کنیم و روی تخته‌ها را گونی پهن می‌کنیم که خاک و خاشاک پایین نریزد. بعد گل نسبتاً سفتی را درست می‌کنیم و با ماله آن را بر روی گونی





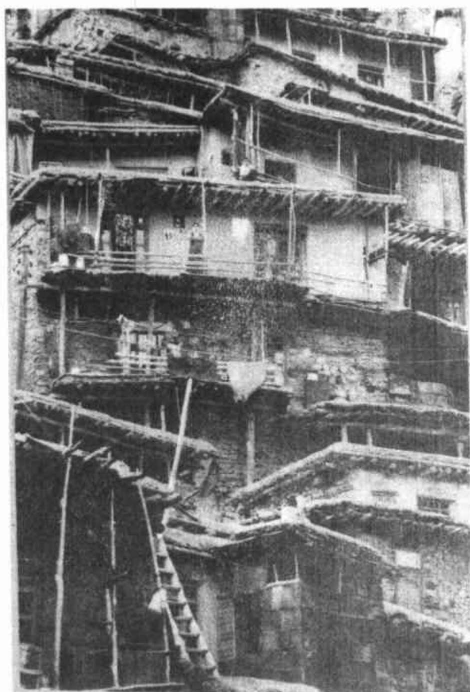


خانه‌های خشکه‌چین (بدون ملات).

می‌کشیم و کمی خاک خشک بر روی آن می‌پاشیم بعد شروع به چیدن پایه و دیوارهای طبقه دوم می‌کنیم.

برای طبقهٔ دوم دیوارها و پایه‌ها را با ضخامت ۵۰ سانت می‌چینیم. بعد از اینکه دیوار و پایه‌ها را با شاغول معین و اندازه‌گیری کردیم ضمن اینکه طبقه دوم را تا ارتفاع ۳۰ سانتی‌متر می‌چینیم، محل پنجره‌ها و نیم‌پنجره‌ها را بسته به سلیقهٔ صاحبخانه معین می‌کنیم. در دو طرف سقف پنجره‌ها دو تیرچه قرار می‌دهیم و دیوارها را بالا می‌بریم.

در طبقهٔ اول دیوارها تا یک متر باید بالا بیاید و بعد پنجره مشخص می‌شود.در طبقهٔ دوم وقتی که دیوارها به ۲/۷۰ رسید، انتهای دیوار چینی است و شروع به چیدن تیرها به فاصلهٔ ۳۰ سانتی‌متر می‌کنیم. بعد از تخته‌کوبی روی آن را با گونی می‌پوشانیم، در قدیم لولهٔ بخاری‌ها را از سقف خانه رد می‌کردیم. امروزه در داخل دیوارها محل آنها را معلوم می‌کنیم. سقف را بعد از گونی‌کاری گل می‌ریزیم و با ماله، صاف و تراز می‌کنیم و تیرها را کمی شیب‌دار می‌گذاریم که آبریز پشت‌بام آسان‌تر صورت گیرد. اطراف پشت‌بام را به جای قرنیز سنگ‌هایی به ضخامت هشت سانتی‌متر که صاف و هموار باشد (با در نظر گرفتن برف‌انداز در اطراف بام) به چهار طرف می‌چینیم و روی آنها را با گل سفت می‌پوشانیم تا این سنگ‌ها تکان نخورند. در شرایط عادیو بدون پیشامد روی بام بیش از یکصد سال دوام می‌کند».



آبادی گلین در منطقهٔ ژاورود.





خانه های خشکه‌چین (بدون ملات).

فصل ۸

بخش سوم: مهندسان معمار



عبدالکریم اردلان (۱۳۱۱ش)

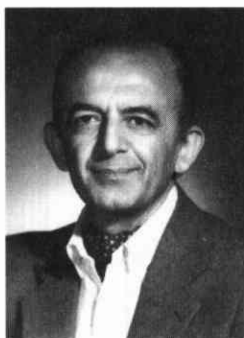
فرزند مظفرخان، متولد سال ۱۳۱۱ش است. دوران تحصیلات خود را در تهران طی کرد و تحصیلات عالی را در رشتهٔ مهندسی معماری در دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران سپری کرد و فوق لیسانس خود را در رشتهٔ معماری در سال ۱۳۴۱ش با رتبهٔ عالی اخذ کرد و از طریق بورسیه دورهٔ تخصصی ساختمان‌های بیمارستانی و بهداشتی را در دانشگاه پلی‌تکنیک لندن گذراند و به اخذ دیپلم تخصصی رشتهٔ مزبور نایل آمد. سپس به تأسیس دفتر مهندسان مشاور گروه ۴ اقدام کرد. او با طراحی پروژه‌های مختلف در سطح کشور از قبیل پروژهٔ بیمارستان یک‌هزار تخت‌خوابی آموزشی اصفهان، بیمارستان آموزشی ۸۰۰ تخت‌خوابی تبریز، بیمارستان آموزشی ۴۰۰ تخت‌خوابی کرمانشاه، بیمارستان تخصصی و آموزشی ۵۰۰ تخت‌خوابی قلب و عروق، و ده‌ها طرح و پروژهٔ دیگر خدمات ارزنده‌ای در ایجاد و احداث بیمارستان‌های مدرن کشور کرده است.



وی علاوه بر رشتهٔ تخصصی خود در خطاطی و شیوهٔ نگارش یکی از خوش‌نویسان نامور است و تابلوهای زیبایی را به خط خویش نگاشته است.



خط نقاشی: عبدالکریم اردلان



کیومرث صدیق‌وزیری (۱۳۱۳ش)

کیومرث صدیق‌وزیری فرزند مهدی در سال ۱۳۱۳ش در سنندج چشم به جهان گشود. دوران تحصیل را با توجه به شغل پدر در شهرستان‌های مختلف گذراند. پس از اتمام دبیرستان در ۱۳۳۲ش وارد دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران شد و در ۱۳۳۶ش موفق به اخذ درجهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان شد و پس از همکاری با چند شرکت ایرانی و خارجی در طراحی و نظارت پروژه‌هایی مانند ساختمان سد کرج و راه و پل تعدادی از راه‌های کشور در سال ۱۳۳۹ش به استخدام وزارت راه در آمد. در سال ۱۳۴۲ش برای طی یک دورهٔ تخصصی به آمریکا رفت و در دانشگاه کلرادو در رشتهٔ روسازی راه، مکانیک خاک و آزمایش‌های مربوطه دوره‌هایی را گذراند.

علاوه بر این وی در تدوین کتاب و جزوه‌هایی دربارهٔ راه‌سازی، مشخصات قیرها، روسازی آسفالتی خیابان‌های تهران و متراکم‌کردن زمین خرده‌سنگی با استاد حسامی همکاری کرد. و خود چندین دفترچهٔ مشخصات فنی در بارهٔ راه‌های عمومی تهیه و تدوین کرد و در کنار آن بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹ش در گروه مهندسی راه و ساختمان پلی‌تکنیک تهران در کلاس‌های تکنیسین عالی راه و ساختمان و آموزشگاه عالی فنی راه به تناوب به تدریس پرداخت.

سمت‌هایی را که در دوران خدمت در وزارت راه و ترابری به عنوان مهندس طراح داشته است عبارت است از: رئیس ادارهٔ طرح روسازی راه، رئیس ادارهٔ آزمایشگاه فنی مکانیک خاک، معاون مدیر کل دفتر اجرای طرح منطقهٔ مرکز و شمال، مدیر کل دفتر اجرای طرح منطقهٔ مرکز و شمال، مدیر کل دفتر راه‌سازی منطقهٔ ۵، قائم مقام معاونت فنی و اجرایی وزارت راه، قائم مقام وزیر راه و ترابری در امور شاهراه‌ها، عهده‌دار اجرایی اتوبان‌های دست ساخت آزاد راه کرج ـ قزوین و تهران ـ قم، عضو شورای عالی فنی وزارت راه و ترابری، و معاون وزارت راه و ترابری در امور هماهنگی و نظارت.

وی سرانجام در ۴ دی ۱۳۵۹ بازنشسته شد اما به انجام خدمات فنی و مشاوره در پیشبرد کارهای راه‌سازی کشور همت گمارد و برای آگاهی بیشتر مهندسان جوان ۱۰ مقاله در بارهٔ امورات مربوط به راه‌سازی فراهم نمود. ولی در لابلای قیر و خاک و سنگ آن چه که باعث آرامش روحی وی می‌شد مشق





خط نستعلیق و شکستهٔ نستعلیق بود. او موفق به کسب گواهی خوش‌نویسی از انجمن خوش‌نویسان ایران شده است.

نادر اردلان (۱۳۱۷ش)



نادر اردلان فرزند مرحوم عباسقلی‌خان فرزند مرحوم ابوالحسن‌خان اردلان (حاج فخرالملک) حاکم و والی کردستان است در امتداد شاخهٔ ۳۶ شجرهٔ خاندان اردلان. تاریخ تولد او ۱۸ اسفند ۱۳۱۷ش در تهران است. همسر او شهلا گنجی است و فرزندان، مانی، ایران، کریم، علیرضا نام دارند.

تحصیلات

- لیسانس مهندسی معماری از دانشگاه کارنگی ملون (Carnegie Mel-lon)، پیتزبورگ آمریکا (۱۹۶۱)؛
- فوق لیسانس مهندسی معماری از دانشگاه هاروارد (Harvard)، کمبریج، آمریکا (۱۹۶۲).

مشاغل و فعالیت‌ها

- مهندس طراح در شرکت مهندسی S.O.M در شهر سانفرانسیسکو آمریکا (۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴)؛
- رئیس دفتر مهندسی شرکت نفت ایران، مسجد سلیمان (۱۹۶۴ تا ۱۹۶۴)؛
- شریک و مسئول طراحی شرکت مهندسین مشاور عبدالعزیز فرمانفرمائیان، تهران (۱۹۶۶ تا ۱۹۷۲)؛
- مدیر عامل شرکت مهندسین مشاور ماندالا (Mandala)، تهران و بوستون ـ آمریکا (۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹)؛
- مدیر عامل شرکت مهندسین مشاور نادر اردلان و همکاران در بوستون آمریکا (۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴)؛
- شریک و نایب‌رییس شرکت مهندسین مشاور جونگ/ برانن در بوستون آمریکا (۱۹۸۳ـ۱۹۹۴)؛

ـ نایب‌رئیس و مسئول طراحی شرکت مهندسین مشاور بین‌المللی K.E.O در کویت (از سال ۱۹۹۴ تا کنون).

پروژه‌های طراحی‌شده

لیست پروژه‌های طراحی‌شده از سال ۱۹۶۲ تا کنون شامل موارد زیر است:

۱. طرح جامع شهر

ـ طرح جامع شهر جدید ۲۰۰هزار نفره ماه‌شهر (بندر شاهپور؛
ـ طرح جامع شهر جدید ۱۰۰هزار نفره نوران در اصفهان؛
ـ طرح جامع شهر جدید ۷۰هزار نفره جندی‌شاهپور (خوزستان)؛
ـ طرح جامع مجتمع مسکونی ۳۰هزار نفره تپهٔ ارم در شیراز؛
ـ طرح جامع شهر جدید Khafgi (کاف‌جی، عربستان).

۲. بناهای فرهنگی و ورزشی

ـ مدرسهٔ مدیریت در تهران؛
ـ موزهٔ هنرهای معاصر با همکاری مهندس کامران دیبا در تهران؛
ـ دانشگاه بوعلی سینا در همدان؛
ـ مجموعه استادیوم صد هزار نفری آزادی در تهران؛
ـ بازسازی ساختمان قدیمی ماندالا، در خیابان کوشکِ تهران؛
ـ طرح جامع پارک پردیسان در تهران؛
ـ تالار کنسرت ۲۰۰۰ نفره در تهران؛
ـ توسعهٔ طرح جامع دانشگاه صنعتی شریف در تهران؛
ـ طرح جامع دانشگاه جدید ام القری (Umm AlQura) در مکه (عربستان)؛
ـ طراحی دانشکده‌های متعدد از جمله دانشکدهٔ علوم پایه (College Of Basic Education) در کویت، و دانشکدهٔ تکنولوژی اطلاعات (Information Technology)، دانشکدهٔ معماری، آزمایشگاه‌های علوم و مهندسی، و خوابگاه ۱۰۰۰ نفری دانشجویی دانشگاه U.A.E، در العین (امارات متحده عربی)؛
ـ طراحی دانشکده‌های مختلف برای دانشگاه College Of Education Higher در چندین شهر امارات متحده عربی؛
ـ آزمایشگاه مهندسی ساختمان برکلی (آمریکا)؛
ـ خانقاه اسلامی در حومهٔ پاریس (فرانسه).

۳. بیمارستان‌ها و مراکز پزشکی

ـ مرکز پزشکی و پژوهشی دانشگاه تافت (Tuft) در بوستون (آمریکا)؛
ـ بیمارستان و مرکز پزشکی عبدالعزیز شاه در جده (عربستان)؛
ـ بیمارستان و مرکز پزشکی کویت، و بیمارستان گارد ملی (The National) در کویت؛

۴. ساختمان‌های اداری و تجاری

ـ ساختمان گروه صنعتی بهشهر در تهران؛

ـ ساختمان ۵۰ طبقهٔ بیمهٔ هارت فورد (Hartford) در سانفرانسیسکو (آمریکا)؛

ـ ساختمان مرکزی بانک Citizens در لانگ آیلند (آمریکا)؛

ـ مجتمع‌های تجاری الشرق، بوستان و جهرا در کویت؛

ـ مجتمع تجاری الجیمی (Al Gimi) در العین (امارات متحده عربی)؛

ـ نمایشگاه‌های اتومبیل‌های مرسدس بنز، و جنرال موتورز، و پژو و مزدا در کویت؛

ـ هتل سرینا (Serena) در فیصل‌آبادِ پاکستان، و هتل ۱۵طبقهٔ چهارفصل در کویت؛

ـ توسعهٔ هتل‌های شرایتون در کویت، رتانا (Rotana) در ابوظبی، و اینترکنتینانتال در دوبی (اِمارات متحده عربی)؛

ـ مجتمع تجاری ـ اداری ۳۰طبقهٔ العوضی (Al AwadHi) در کویت؛

ـ ساختمان‌های اداری ۱۵طبقهٔ الشایع (Al Shaya)، و البهار (Al Bahar)، و المنتر (AL Munter) در کویت؛

ـ ساختمان مرکزی شرکت‌های نفت و گاز در ابوظبی (امارات متحده عربی)، و تلفن موبایل در کویت.

۵. واحدها و مجتمع‌های مسکونی

ـ مجتمع مسکونی سامان در تهران؛

ـ خانه‌های: عیسی مالک در تهران، دکتر علیقلی اردلان در ساری، و خانهٔ سعدی در تهران؛

ـ ویلاهای خصوصی خانوادهٔ Mckinnon، و فیصل سلطان، و عبدالعزیز سلطان در کویت؛

ـ قصر شیخا فاطمه به نام قصر بحری (Sea Palace) در ابوظبی (امارات متحده عربی)؛

ـ قصر حکومتی (New Divan) در العین (امارات متحده عربی)؛

ـ چندین واحد مسکونی در هوستون (آمریکا)؛

ـ برج‌های مسکونی: موزه (Museum Tower)، ۱۵طبقهٔ C.R.C، ۱۵طبقهٔ بوخمسین (Bu Khamsin)، و واحدهای مسکونی ۸ طبقهٔ الاریج (Al Areej Tower) در کویت؛

۶. تأسیسات زیربنایی

ـ توسعهٔ فرودگاه مهرآباد (تهران، ایران)؛

ـ طرح تصفیه‌خانهٔ فاضلاب (بوستون، آمریکا).

۷. تدریس

ـ دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران؛

ـ دانشگاه‌های هاروارد (کمبریج) و ییل (نیوهیون) در آمریکا؛

ـ دانشگاه مهندسی و معماری کویت؛

ـ دانشگاه آمریکایی شارجه (امارات متحده عربی).

۸. تألیفات

ـ کتاب *حسّ وحدت* (*Sense Of Unity*)، چاپ دانشگاه شیکاگو (۱۹۷۲)؛
ـ کتاب *الحرم الشریف*، برای وزارت اقتصاد عربستان (۱۹۷۲)؛
ـ کتاب *Habitat Bill Of Rights*، برای وزارت آبادانی و مسکن ایران، جهت کنفرانس هابیتات سازمان ملل متحد (۱۹۷۶)؛
ـ کتاب *بیت‌المقدس* (*Blessed Jerusalem*)، برای دانشگاه هاروراد (۱۹۸۳).

مهندس اردلان به عنوان یکی از معماران مطرح امروزی در بسیاری از هیئت‌های داوری مسابقات معماری شرکت داشته عضو هیئت مؤسس کمیته راهبردی «جوایز آقاخان» برای معماری اسلامی نیز هست. از اردلان در نشریات گوناگون و کتاب‌های مختلف نام برده شده است؛ از جمله در کتاب *چهره‌های جهانی* (*Who's Who In The World*) و کتاب *معماران معاصر* (*Contemporary Architects*).[۱]

همایون موثقی (۱۳۲۳ش)



همایون موثقی متولد سال ۱۳۲۳ خورشیدی در سنندج متولد شده است. دوران کودکی را در شهر سنندج گذرانده و تحصیلات ابتدایی را در مدارس تهران و تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان هدایت سنندج و دبیرستان (پهلوی سابق) مهاباد در رشتهٔ ریاضی طی کرده است. او در سال ۱۳۵۱ش با درجهٔ کارشناسی ارشد در رشتهٔ معماری از دانشگاه ملی ایران فارغ‌التحصیل شد و از آن به بعد در سه مؤسسهٔ مهندسین مشاور معماری و شهرسازی که خود تأسیس کرده ـ در نقاط مختلف مملکت علی‌الخصوص در غرب کشور فعالیت دارند ـ فعالیت مستمر داشته و در زمان تحریر این بیوگرافی (۱۳۸۴ش) به عنوان مدیر عادی شرکت، در دفتر مرکزی مهندسین مشاور ایده پادیر در شهر ارومیه آذربایجان غربی و هم‌چنین شعبهٔ این مشاور در شهر سنندج همکاری و همفکری دارد.

مهندس همایون موثقی با توجه به علاقه و استعداد ذاتی خود در دروس تجسمی و مکاتب هنری، رشتهٔ تحصیلی معماری را شخصاً انتخاب کرد و با پیگیری و مطالعه و تحقیقات مستمر و تدریس در دانشکده‌های فنی و معماری باعث تشویق و ترغیب تعداد زیادی از جوانان علاقه‌مند به این رشته در کسب مدارج علمی بالاتر شده است.

خلاصه‌ای از مجموع فعالیت‌های شغلی و اجتماعی وی را می‌توان به شرح زیر نام برد:

۱.تدریس و آموزش فنی و معماری در مؤسسات عالی آموزشی؛ ۲. بررسی و تحقیق در تهیه و تدوین مراکز آموزشی غرب کشور؛ ۳. مطالعه و اجرای سلسله‌مراتب و فرآیند طراحی واحدهای متبوع مسکونی از تک‌واحدی الی مجتمع‌های بلند مرتبه؛ ۴. طراح و اجرای مراکز فرهنگی و هنری در شهرهای غرب

---

۱. بیوگرافی آقای نادرخان اردلان جهت ضبط در آرشیو خانوادگی به وسیلهٔ خودشان نوشته شده است. متن مختصر به وسیله یکی از شرکای او به فارسی ترجمه و به انضمام دو قطعه عکس توسط یدالله روشن اردلان دبیر خاندان اردلان برای مؤلف ارسال شده است. این بیوگرافی مربوط به چند سال قبل است، اکنون که سال ۱۳۸۵ش است، قطعاً تألیفات و پرورژه‌های ایشان خیلی بیشتر شده است.

کشور از جمله مجتمع‌های فرهنگی و هنری سنندج، سقز، مریوان، بانه، قروه، دهگلان و کتابخانه‌های مرکزی سنندج، سقز و سایر نقاط استان کردستان؛ ۵. طرح و اجرای مراکز خدمات درمانی و بهداشتی؛ ۶. طرح و اجرای مؤسسات تولیدی و صنایع تبدیلی غذائی؛ ۷. مطالعه و تحقیق در نوسازی و بازسازی بافت‌های فرسوده شهری؛ ۸. تحقیق، مطالعه و ساخت مراکز مذهبی از جمله توسعه مسجد جامع دارالاحسان سنندج و دارالقرآن شریف نگل مریوان؛ ۹. طراحی و مشاوره و اجرای مراکز خدمات شهری.



علیرضا آزموده اردلان (۱۳۴۱ش)

علیرضا آزموده اردلان فرزند یدالله در سال ۱۳۴۱ش در تربت جام به دنیا آمده است. او متأهل و د دارای دو فرزند است.

مدارج تحصیلی

- کارشناسی (.B.Sc) در رشتهٔ مهندسی عمران ـ نقشه‌برداری در سال ۱۳۶۸ش و کارشناسی ارشد (.M. Sc) در همین رشته در سال ۱۳۷۳ش از دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی؛
- کارشناسی ارشد مهندسی (.M. Eng) در رشتهٔ نقشه‌برداری ـ ژئودزی در سال ۱۳۷۴ش و دکتری مهندسی (.Dr. Eng) در همین رشته از دانشگاه اشتوتگارت آلمان در سال ۱۳۷۸ش با رتبهٔ Highest Distinction؛

سوابق آموزشی

- کارشناس دانشگاه تهران از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳ش و تدریس در دانشگاه‌های تهران، خواجه نصیرالدین طوسی، و امام حسین(ع)؛
- عضو هیئت علمی دانشگاه اشتوتگارت آلمان در سال ۱۳۷۸ـ۱۳۷۹ش؛
- استادیار گروه مهندسی نقشه‌برداری دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران از ۶ آبان ۱۳۷۹ تا ۲۵ اسفند ۱۳۸۳ش؛
- استاد مدعو دانشگاه‌های: اشتوتگارت آلمان (ترم زمستان سال ۱۳۸۰ش و ترم تابستان ۲۰۰۵)، و دارمشتات آلمان بر اساس بورس DAAD (مرداد و شهریور ۱۳۸۲ش)
- دانشیار گروه مهندسی نقشه‌برداری دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران از ۲۱ آذر ۱۳۸۳ تا کنون؛

عناوین دروس تدریس‌کرده

کارشناسی: تئوری خطاها، اجسمنت و تست، نقشه‌برداری ژئودتیک، ژئودزی I، ژئودزی II، نجوم ژئودزی، و ژئودزی ماهواره‌ای.

کارشناسی ارشد: ژئودزی هندسی، ژئودزی جاذبه‌ای، فیزیکال ژئودزی، تئوری تقریب و سری‌های زمانی، ژئودزی هندسی عالی، جزر و مد جریان‌های دریائی، ژئودزی، تعیین موقعیت ماهواره‌ای، سرشکنی پیشرفته، و ژئودینامیک.

دکتری: فیزیکال ژئودزی، تعیین ژئوئید و کوازی ژئوئید در عصر GPS، سیستم‌های مبنا در ژئودزی،

ژئودزی جاذبه‌ای ماهواره‌ای، سرشکنی پیشرفته، و تئوری ژئودتیک.

تألیفات

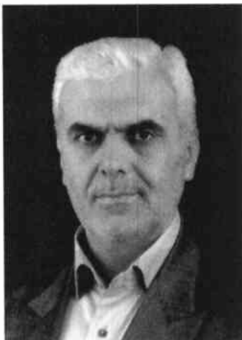
1. High Resolution Local Geoid Computations, in the World Geodetic Datum 2000, based upon collocation of linearized observational functionals of the type GPS, gravity potential and gravity intensity. Department of Geodesy and GeoInformatics Stuttgart University.

2. Parts of the book of geodesy the challenge of the 3rd millennium. Springer verlag Berlin Heidelberg, 2003.

و ۱۴۸ مقاله علمی چاپ و ارایه‌شده در کنفرانس‌ها و ژورنال‌های خارجی و همکاری در ۱۲ طرح پژوهشی.

مسئولیت‌های اجرایی

- مدیر گروه مهندسی نقشه‌برداری دانشگاه تهران از دی‌ماه ۱۳۷۹ تا ۱۰ تیر ۱۳۸۵ش؛
- عضو هیئت تحریریه نشریهٔ دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران از دی‌ماه ۱۳۸۰ تا پایان شهریورماه ۱۳۸۳ش؛
- مشاور علمی ادارهٔ بورس و اعزام دانشجویان به خارج در امور آلمان در وزارت علوم تحقیقات و فناوری از اردیبهشت ۱۳۸۱ تا فروردین‌ماه ۱۳۸۳ش؛
- سرپرست گرایش ژئودزی و هیدروگرافی گروه مهندسی نقشه‌برداری دانشگاه تهران از سال ۱۳۸۳ش؛
- عضو هیئت رئیسهٔ انجمن مهندسی نقشه‌برداری و ژئوماتیک ایران (انجمن علمی وزارت علوم) از فروردین ۱۳۸۰ش؛
- مشاور شورای عالی برنامه‌ریزی آموزش و پرورش در سال ۱۳۸۱ش؛
- عضو هستهٔ آموزش الکترونیکی گروه مهندسی نقشه‌برداری از بهمن‌ماه ۱۳۸۱ تا بهمن‌ماه ۱۳۸۳ش؛
- مشاور سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی از خرداد ۱۳۸۲ تا اسفند ۱۳۸۲ش؛
- عضو هستهٔ قطب علمی «مهندسی نقشه‌برداری و مقابله با سوانح طبیعی» از مردادماه ۱۳۸۴ش؛
- عضو شورای مرکزی پیش‌نشانگرهای زلزله در مؤسسهٔ ژئوفیزیک دانشگاه تهران از بهمن‌ماه ۱۳۸۴ش؛
- عضو هیئت تحریریهٔ نشریهٔ علمی مهندسی دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی از اسفندماه ۱۳۸۴ش؛
- عضو کمیسیون ارزیابی مدارک تحصیلی دانش‌آموختگان خارج (کشورهای آلمانی‌زبان) وزارت علوم تحقیقات و فناوری از اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۵ش؛
- مدیر قطب علمی مهندسی نقشه‌برداری و مقابله با سوانح طبیعی از دی‌ماه ۱۳۸۴ش.



مهدی حسام شریعتی (۱۳۴۴ش)

نام نیکو گر بماند ز آدمی   به کزو ماند سرای زرنگار (سعدی)

مهدی حسام شریعتی فرزند عبدالجبارِ نوهٔ مرحوم شیخ معروف و نبیرهٔ حضرت شیخ محمد حافی سمرانی متولد ۱ خرداد ۱۳۴۴ در سنندج است. او دارای مدرک لیسانس مهندسی عمران، گرایش عمران از دانشگاه پلی‌تکنیک تهران و فوق لیسانس عمران، گرایش آب از دانشگاه تبریز است.

سوابق تدریس

۱. دانشگاه آزاد اسلامی سنندج، گروه عمران؛ ۲. دانشگاه علوم پزشکی کردستان، دانشکدهٔ بهداشت؛ ۳. دانشکدهٔ فنی حرفه‌ای پسران، دانشکدهٔ شهید یزدان‌پناه؛ ۴. دانشگاه کردستان، گروه عمران.

سوابق اجرایی

سرپرست حوزهٔ راهداری اداره کل راه و ترابری کردستان در ۱۳۷۴ ش؛ معاون اجرایی دفتر فنی استانداری ۱۳۷۵. مسئول دفتر مناطق محروم و نظارت بر طرح‌های عمرانی استانداری ۱۳۷۹ـ۱۳۷۶ ش؛ مدیر عامل سازمان همیاری شهرداری[های] کردستان ۱۳۸۲ـ۱۳۸۱ ش؛ رئیس و عضو هیئت مدیره سازمان نظام مهندسی ساختمان استان کردستان ۱۳۸۸ـ ۱۳۷۹ ش؛ شهردار سنندج ۱۳۹۱ـ ۱۳۸۹ ش.

کارهای شاخص

ـ طراحی واریانت گردنه ماموخ سنندج و حذف گردنه مذکور از مسیر سنندج ـ سقز ۱۳۷۱ ش؛
ـ فرهنگ‌سازی در طراحی و اعمال ضوابط لرزه‌ای در ساختمان‌ها در استان کردستان؛
ـ مدیریت و برنامه‌ریزی توسعه فضای سبز و مبلمان شهر سنندج؛
ـ مدیریت و برنامه‌ریزی اجرایی پل‌های روگذر، زیرگذر و تونل شهری در سنندج؛
ـ احداث پارک‌ها و آسفالت تعدادی از کوچه‌ها و محلات سنندج؛
ـ توسعه و نشر فرهنگ قرآنی از طریق برگزاری مجالس اُنس با قرآن در مساجد سطح شهر سنندج.

با مطالعه تواریخ مختلف کردستان و خاطرات من در طول عمر ۸۴ سال به جرأت می‌توانم بگویم که از آغاز تشکیل بلدیه در سنندج تا امروز، شهرداری به این دلسوزی و علاقه‌مندی و صداقت و پرکاری و بی‌نظری را شهر سنندج به خود ندیده است زیرا علاوه بر کارهای شاخصی که اشاره شد، بیشتر جدول‌ها و خیابان‌های سنندج را چه ماشین‌رو و چه پیاده‌رو را به طرز دلپسند مهندسان بازسازی نموده اند. خداوند تبارک و تعالی بر سلامت و طول عمرشان بیفزاید و امثال ایشان را در خدمت فرهنگی در سنندج بیفزاید.

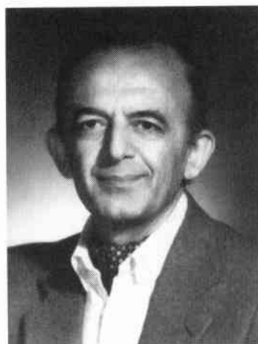
مهندسان پیش‌کسوت دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰



مهندس همایون موثقی
فوق لیسانس رشتهٔ معماری؛
(توضیحات بیشتر را در
صفحهٔ ۵۸۵ بخوانید).



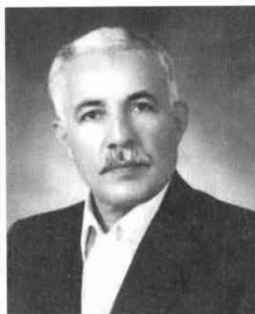
کمال‌الدین رحیمیان
مهندس فوق لیسانس
رشتهٔ معماری



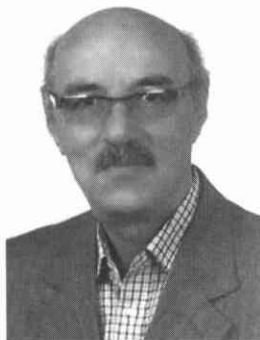
مهندس کیومرث صدیق‌وزیری
فوق لیسانس راه و ساختمان:
(توضیحات بیشتر را در
صفحهٔ ۵۸۱ بخوانید).



مهندس بهاءالدین ادب
فوق لیسانس راه و ساختمان؛
(توضیحات بیشتر را در
صفحهٔ ۳۲۲ بخوانید).



مهندس سعید نصرت‌پور
فوق لیسانس در رشتهٔ
راه و ساختمان



مهندس احمد مشرفی
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان؛
(صفحهٔ ۳۲۳ را بخوانید).

- مهندس حبیب‌الله گزانی کارشناس ارشد رشتهٔ راه و ساختمان؛
- ذبیح‌الله منظوری مهندس فوق لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان.
- فریدون عاملی مهندس فوق لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان؛
- جمشید آصف‌وزیری؛

دیگر مهندسان پیش‌کسوت و مؤسسان نخستین کانون مهندسی در سطح استان و هیئت مدیرهٔ اولین دور انتخابات نظام مهندسی در سال ۱۳۷۱



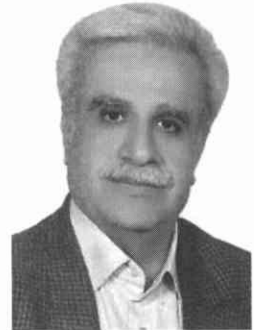
دکتر مهندس منصور خاکسار
دکتر مهندس در رشتهٔ صنایع.



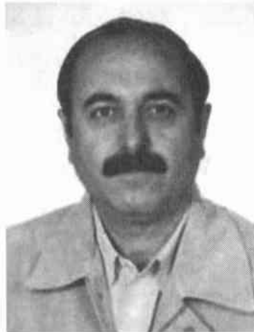
مهندس محمدبدیع عطایی
مهندس لیسانس در
رشتهٔ راه و ساختمان.



هنگامه صادق‌وزیری مهندس
فوق لیسانس رشتهٔ معماری.



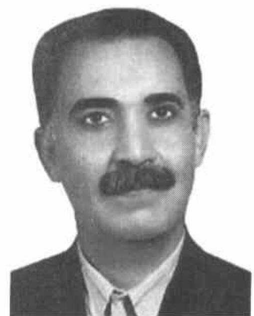
مهندس رحمت‌الله ستوده
مهندس فوق لیسانس در
رشتهٔ راه و ساختمان



مهندس غلام‌حسین
بذرافشان مهندس لیسانس
در رشتهٔ راه و ساختمان



مهندس سیروس شاه‌غیبی
فوق لیسانس رشتهٔ صنایع از دانشگاه
صنایع و معادن در سال ۱۳۵۴



محمدکریم خورده‌بینان
مهندس لیسانس در رشتهٔ مکانیک



صابر نصری‌مقدم
لیسانس در رشتهٔ
راه و ساختمان



عارف میرکی
لیسانس در رشتهٔ مکانیک



مهدی سلامی
مهندس در رشتهٔ مکانیک



مهندس کورش حق‌شناس
فوق لیسانس راه و ساختمان



مهندس پرویز ثابتی
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان



کیانوش سلطان‌پور
مهندس راه و ساختمان



مهندس خلیل کریمی
فوق لیسانس در رشتهٔ
راه و ساختمان



مهندس محمدعلی دباغی
فوق لیسانس در رشتهٔ
راه و ساختمان



سید احسن علوی
مهندس در رشتهٔ راه و ساختمان



دکتر جمال قناعت
رشتهٔ تخصص راه و ساختمان

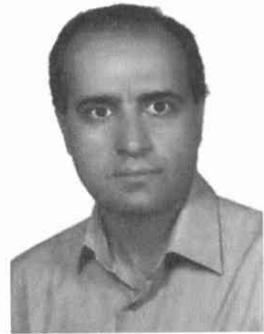


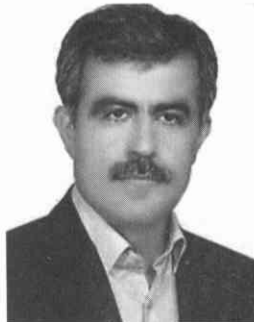
مهندس بهرام رضاطلبی فوق
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان


مهندس محمد فرهادی
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان

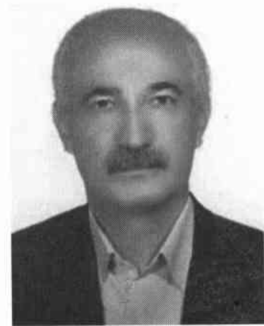

مهندس ماشاءالله دباغ
مهندس لیسانس در
رشتهٔ مکانیک


مهندس کمال ایازی
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان


مهندس فرزین فاروقی
فوق لیسانس در رشتهٔ
راه و ساختمان


مهندس بهزاد عمورضایی
لیسانس در رشتهٔ مکانیک


مهندس بهنام عمورضایی
مهندس در رشتهٔ راه و ساختمان


مهندس نعمت‌الله کاکاخانی
فوق لیسانس در رشتهٔ برق


آرام زمانی مهندس
در رشتهٔ راه و ساختمان


محمد رحیم‌پور مهندس
لیسانس در رشتهٔ راه و ساختمان



آرمان رخشان
لیسانس در رشتۀ مکانیک



دکتر هوشنگ دباغ
رشتۀ تخصص راه و ساختمان



دکتر محمدصدیق ثابتی
رشتۀ تخصص راه و ساختمان



بهروز آرمند
مهندس لیسانس در
رشتۀ راه و ساختمان



دکتر جمال مشتاق
رشتۀ تخصص برق

فصل ۸

بخش چهارم: گچ‌برها و گچ‌کاران و آجرتراشان



مسعود سبحانی (۱۲۷۰ـ ۱۳۴۸ش)

استاد مسعود سبحانی فرزند عبدالله، گچ‌کاری ماهر و هنرمندی کارآمد بود. او در سال ۱۲۷۰ش در سنندج تولد یافت و از آغاز نوجوانی در خدمت استاد حبیب دولاوی به شاگردی پرداخت و بیش از هفت سال در محضر او آداب و روش گچ‌کاری و ریزه‌کاری‌های هنر تصویرگری و پرنده‌سازی را فرا گرفت و استادی قابل و لایق شد. و چون ساخت پرندگان را بر روی ستون‌ها و کناره‌های سقف اتاق‌ها بسیار زیبا به رنگ‌های مختلف انجام می‌داد به مسیح مشهور شد و او را استاد مسیح خطاب می‌کردند. این هنرمند خلاّق پس از ۷۴ سال زندگی در ۲۸ خرداد ۱۳۴۸ش وفات یافت.

او بخشی از هنر ارزنده‌اش را به شاگردان از جمله برادرش احمد سبحانی انتقال داد.



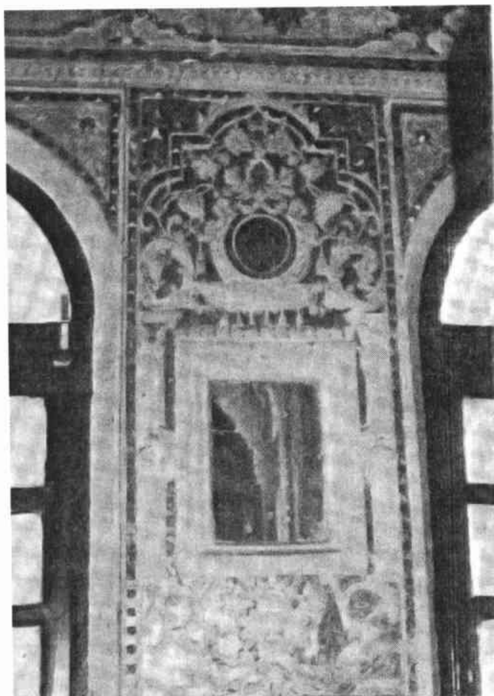
استاد عبدالله شیرین‌دست (۱۲۷۱ـ ؟)

استاد عبدالله فرزند محمدامین متولد ۱۲۷۱ش در سنندج است. او از اوایل نوجوانی در محضر استادی برجسته و کاملاً دلسوز و متقی و علاقه‌مند به بنایی و ساختمان‌سازی به شاگردی پرداخت و مراحل ابتدایی را طی کرد و مدتی را به سنگ‌تراشی و آجرتراشی پرداخت و پله پله جلو رفت. پس از مدتی بنایی دقیق و کاردان شد و مهارت کافی کسب کرد. چون علاقهٔ زیادی به گچ‌بری داشت برای فراگیری این هنر ارزشمند به خدمت استاد رفت و در این رشته از معماری نیز به حد کمال رسید و چون در نقاشی و تصویرنگاری قریحهٔ خوبی داشت به زودی مشهور شد و به هنرمند شیرین‌دست شهرت یافت.

از کارهای برجسته و برجای‌ماندهٔ او گچ‌بری‌های تزیینی خانهٔ‌حاج حیدر، گچ‌بری‌های خانهٔ ملا لطف‌الله



تزیینات خانه حاجی حیدر سنندج. گچ‌بری‌ها، عمل استاد عبدالله شیرین‌دست.



گچ‌بری‌های خانه ملا لطف‌اله سنندجی (شیخ‌الاسلام).

شیخ‌الاسلام سنندجی و آجرهای تزیینی سردر منزل مرحوم فهیم در محلهٔ قلعهٔ چهارلان سنندج است.

حاج عباس نازک‌کار (۱۲۸۳ـ۱۳۷۲ش)



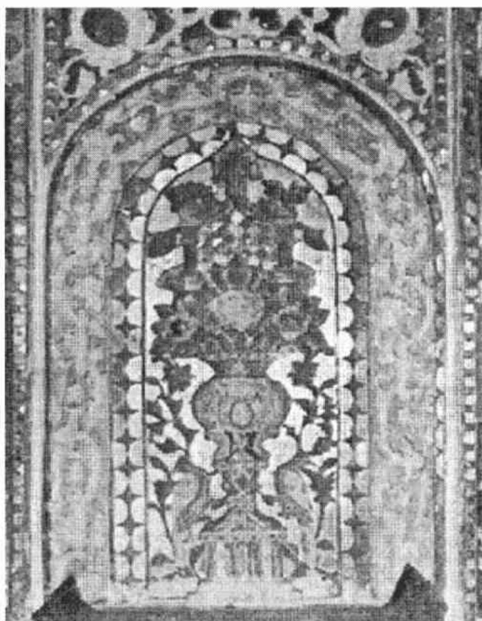
مرحوم حاج عباس نازک‌کار فرزند مرحوم استاد محمدرشید گچ‌کار فرزند استاد مکائیل، متولد سال ۱۲۸۳ش در شهر سنندج است. او نزد مرحوم پدرش به گچ‌کاری و گچ‌بری مشغول شد و بسیاری از کارهای گچ‌بری منزل سالار سعید سنندجی و عمارت مشیردیوان و خانهٔ مرحوم آصف را انجام داد. او در سال ۱۳۷۲ش در شهر سنندج فوت کرد.

استاد عباس خجسته (۱۲۸۵ـ۱۳۲۷ش)

استاد عباس خجسته فرزند ابوالمحمّد و معصومه، هنرمند موسیقی‌دان، خطاط، نقاش، و تابلوساز در تاریخ ۳۱ تیر ۱۲۸۵ش در شهرستان سنندج دیده به جهان گشود. او اصالتاً از خانوادهٔ توکلی است که در ۱۴ بهمن ۱۳۱۵ نام خانوادگی خود را به خجسته تغییر داده است.

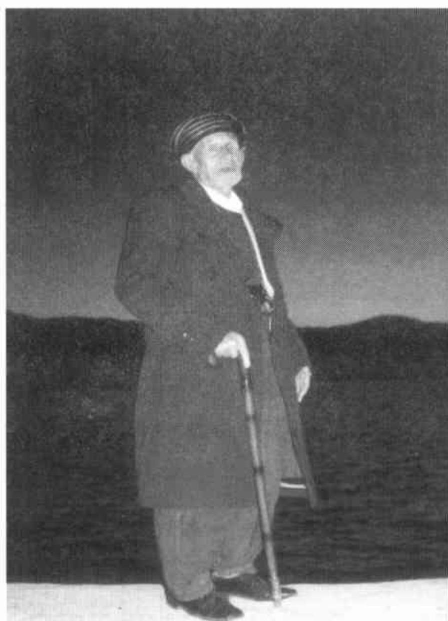
او ساز اصیل تار را به خوبی هرچه تمام‌تر می‌نواخته و به ردیف‌های موسیقی ایرانی آشنایی کامل

داشته است. ساز باارزش ساخت استاد یحیی هنوز در منزل یکی از برادران استاد به عنوان یادبود نگهداری می‌شود. مجموعه‌هایی از آثار هنر نقّاشی، خطاطی، دستورالعمل نحوه و طرز تهیهٔ انواع رنگ‌ها از مواد اولیهٔ طبیعی و گیاهی و چگونگی ترکیب و پایداری آنها از او به یادگار مانده بود که اکنون جز معدودی از آن، آثاری به جای نمانده است. آخرین اثر باارزش نقاشی استاد تابلوی نقاشی مریم مقدس بود که چندی قبل از وفات وی به اتمام رسید.


گچ‌بری و نقاشی خانهٔ حبیبی، نقاشی از استاد عباس خجسته

استادان بزرگ موسیقی کنونی ایران استادان حسن و حسین یوسف‌زمانی (برادران همسر دوم استاد) همان‌گونه که خود معترف اند، اولین بار در ایام نوجوانی در منزل استاد با ساز و آهنگ و نوا آشنا شده اند.

استاد عباس خجسته در ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ در منزل مسکونی‌اش در چهارباغ شهر سنندج چهره در نقاب خاک کشید.



ابوالمحمد رنج‌آوری (۱۲۸۵ (۱۲۹۷) ـ ۱۳۸۴ش)

نام ابوالمحمد رنج‌آوری فرزند عبدالخالق، متولد ۱۲۸۵ش محلهٔ قطارچیان سنندج است اما در شناسنامه تولد او ۱۲۹۷ش قید شده است. او مشهور به «آغه اوله گچ‌کار» است. او در دوران کودکی به علت ابتلاء به بیماری آبله یک چشم خود را از دست داد و در دوران نوجوانی پدرش فوت کرد. بعد از فوت پدر او تنها نان‌آور خانواده بود و هزینهٔ زندگی مادر و سه برادر و سه خواهر را به عهده داشت. او مدتی را در بازار نزد استاد کلاهی مشغول نمدمالی و درست کردن کلاه نمدی بود و بعد از مدتی به شاگردبنایی و گچ‌کاری روی آورد و نزد استادان بزرگی چون استاد مسیح سبحانی و استاد نصرالله و استاد حبیب‌الله

تخته‌ایی و چند تن دیگر از استادان صاحب‌نام مشغول به کار و فراگیری فن گچ‌بری شد. در جوانی با توجه به داشتن صدای دل‌نشین به گفتهٔ استاد حق‌شناس یکی از «پا دیوارخوان»های سنندج بوده است.

استاد رنج‌آوری علی‌رغم نداشتن سواد خواندن و نوشتن در بسیاری از مسائل ادبی و دینی تسلط داشت و اشعار فراوان کردی و فارسی را حفظ و به خوبی اداء می‌کرد. از همان دوران جوانی تقوا، صداقت، و درستکاری را پیشهٔ خود ساخته بود و در اداء فرائض دینی کوچک‌ترین اهمالی از وی دیده نشده است. او انسانی ناطق و سخن‌ور و در اظهار حقایق بسیار جسور و نترس و در عین حال انسانی شوخ‌طبع و بذله‌گو بود.

از جمله کارهای شاخص او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تعمیر اساسی پل‌های قشلاق، و شیخ (پل شیخ).
- مشارکت در احداث کاروانسرای زیر هتل زاگرس مشهور به چال شیطان؛
- احداث بنا و مقبرهٔ سرتیپ امین در پادگان قدیم سنندج؛
- تعمیر اساسی نمای بیرونی عمارت خسروآباد؛
- تعمیر و بازسازی حمام میرزا احمدخان در جای فعلی حسینیهٔ سنندج، وحمام آپاشای قطارچیان
- احداث و بنای مسجد و حوض‌های شهر دیواندره و روستاهای دره سفته، گاوشله، ابراهیم‌آباد قمری، یاپل، زرینه ورمزیار، کس‌نزان، قلعهٔ روتله، قلعهٔ ریحانه، کانی سفید، کلکان دیواندره، و چندین روستای دیگر؛
- انتقال آب چشمه (کانی قل خانه) از سه کیلومتری روستای گاوشله دیواندره به صورت بسیار ماهرانه در حالی که تمام مهندسان و استادان آن زمان انتقال آب چشمهٔ فوق به داخل روستا را امکان‌پذیر نمی‌دانستند؛
- کاوش و جستجو در روستاهای دیواندره و کشف سنگ سیمان، گچ، و آهک در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ش بدون داشتن امکانات فنی و کمک دیگران.

او در احداث حوض‌های سنتی به شکل بیضی، دایره، و چندضلعی مهارت کامل داشت. افتخار حضور و هم‌نشینی در محضر بزرگانی چون مرحومان شیخ عبدالله خالصی (کوسه) شیخ نظام‌الدین غیاثی، کاک احمد مفتی‌زاده، سید علی‌اصغر کردستانی، و بابا مردوخ روحانی را نیز داشت.

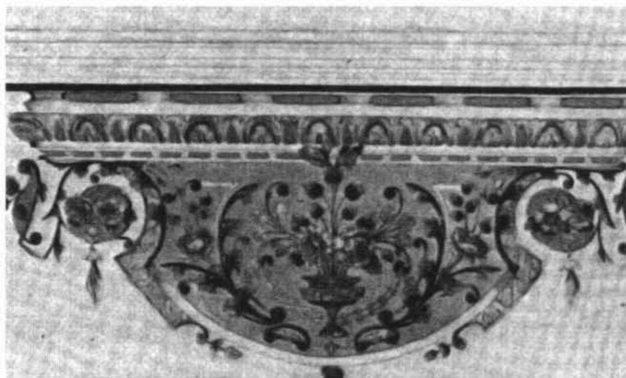
آن مرحوم علی‌رغم نداشتن امکانات فراوان مالی انسانی باسخاوت و مهمان‌نواز بود و از مستمندان دستگیری می‌کرد. آخرین کارهای آن مرحوم احداث حوض مسجد وکیل‌السلطان در قطارچیان و بنیاد و پی‌ریزی مسجد امام فخر رازی در تپهٔ ملاحسین سنندج است. او در راه احداث مسجد امام فخر رازی از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکرد و نهایتاً موفق به بنیاد و احداث آن شد و در مجلس افتتاحیهٔ آن مسجد علی‌رغم ناتوانی جسمی شرکت کرد.

سرانجام آن مرحوم پس از حدود یکصد سال زندگی پرثمر در ۲۳ بهمن‌ماه ۱۳۸۴ش در شهر سنندج فوت کرد و با توجه به وصیت او در قبرستان روستای کیلانه و در جوار مرقد شیخ مصطفی کیلانه به خاک سپرده شد. از آن مرحوم سه پسر و سه دختر به جای مانده که در شهر سنندج زندگی می‌کنند.

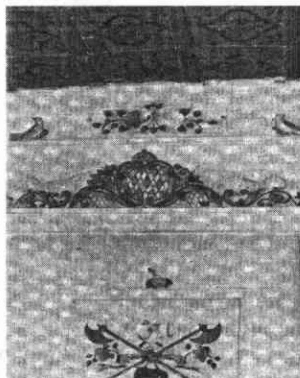


اسمعیل توکلی (۱۲۹۵ـ ۱۳۵۵ش)

اسمعیل توکلی مشهور به میرزا آقا فرزند ابوالمحمد، در سال ۱۲۹۵ش در شهرستان سنندج دیده به جهان گشود. کار نقاشی و خطاطی را در اوان جوانی آغاز کرد و همزمان در مکتب مقدمات علوم را آموخت. تابلوهای خطاطی و نقاشی را اولین بار او در سنندج تهیه کرد. مغازه و محل کسب و کار او محل جمع صاحب‌نظران آن زمان بود. او اولین کسی بود که در سنندج شیشه و رنگ‌فروشی را دایر کرد و کارگاهی در زمینه آینه‌سازی بنا نهاد. او سرانجام در سن ۶۰ سالگی به سال ۱۳۵۵ دیده از جهان فروبست.



نقاشی‌ها عمل استاد میرزاآقا توکلی.

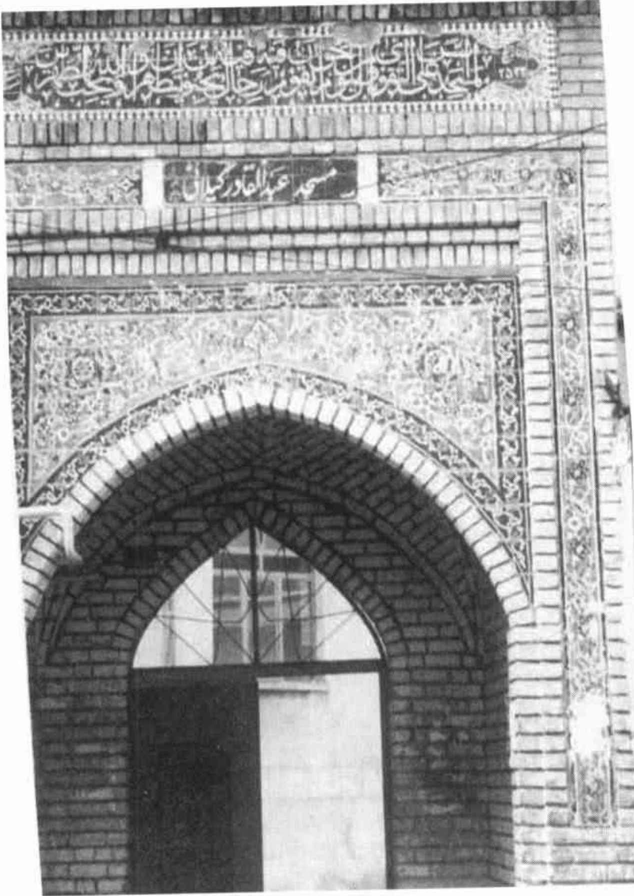


قاب‌های سقف، عمل استاد ابراهیم سنه‌ای (صفحهٔ ۶۰۷ را نیز ببینید).

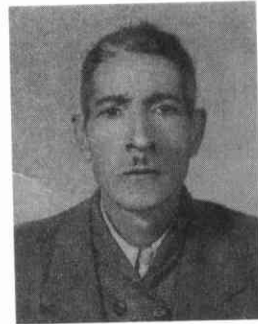


استاد درویش حاج محمدرشید شگرف (۱۲۹۷ـ۱۳۸۳ش)

استاد درویش حاج محمدرشید شگرف در سال ۱۲۹۷ش در شهر سنندج در محلهٔ چهارباغ دیده به جهان گشود و از سن نوجوانی در خدمت استاد حاجی گچ‌کار شروع به کار کرد و با علاقهٔ فراوانی که به فراگیری این هنر داشت در خدمت استاد کمر همت بر میان بست. او چون فرزندی مطیع به دستور استاد توجه می‌کرد و به‌تدریج فنون گچ‌کاری و گچبری را به خوبی آموخت و بعد از فوت استاد توانست جای او را بگیرد و خلاء حضور او را پُر کند. سفیدکاری و هنرنمایی سر ستون‌ها و گچ‌کاری اتاق‌های منازل بزرگان شهر سنندج ـ که به‌ندرت باقی مانده است ـ از آثار برجای ماندهٔ اوست. حاج محمد رشید پس از ۸۶ سال عمر بابرکت در سال ۱۳۸۳ش بدرود حیات گفت.



سردرِ مسجد عبدالقادر گیلانی، سنندج.



علی‌اکبر صادق تبریزی (۱۲۹۸ـ۱۳۵۶)

علی‌اکبر صادق تبریزی مشهور به اکبر تارانی فرزند علی و متولد ۱۲۹۸ش است که سال‌ها در سنندج به کار بنایی و آجرتراشی و گچ‌بری اشتغال داشت. او ابتدا معمار ارتش بود و سپس معمار میراث فرهنگی و آثار باستانی شد. به سبب مهارت در کاشی‌کاری در سال ۱۳۴۸ش تعمیر ایوان جنوبی مسجد جامع سنندج بدو واگذار شد که به خوبی از عهدهٔ کار برآمد. حوض و گچ‌بری زیرزمین موزهٔ سنندج از کارهای اوست. سردرِ منزل اشرف نظام که جزو آثار ثبت شده است اثر استاد علی اکبر تبریزی است.

آخرین کار او ساخت سردرِ مسجد عبدالقادر گیلانی در خیابان ادب سنندج است. این مرد هنرمند در مهرماه ۱۳۵۶ش دیده از جهان فروبست.



استاد محمدتقی شگرف (۱۲۹۹ـ۱۳۵۴ش)

استاد محمدتقی شگرف برادر کوچک استاد حاج محمدرشید در سال ۱۲۹۹ش در شهر سنندج در محلهٔ چهارباغ به دنیا آمد. او هم مانند برادرش از سن نوجوانی به فراگیری گچ‌کاری و گچ‌بری پرداخت و در اوایل به همراه برادرش سفیدکاری و گچ‌بری منازل و ساختمان‌ها را انجام می‌داد. بعدها به تنهایی یا با شاگردش زینت خانه‌ها را بر عهده می‌گرفت. سرانجام او در سال ۱۳۵۴ش در سن ۵۵ سالگی وفات کرد.

یدالله شیرین‌دست (۱۳۰۰ـ۱۳۶۲ش)

یدالله شیرین‌دست فرزند استاد عبدالله، متولد ۱۳۰۰ش است. هنگامی که از استاد عبدالله دعوت شد تا در ساختن بنا و گچ‌بری‌های ساختمان یکی از بزرگان آن شهر شرکت کند، یدالله در کرمانشاه متولد شد. او در نوجوانی در خدمت پدر در گچ‌بری و کارهای امثال آن شرکت کرد و از تجارب و مهارت پدر بهره‌مند شد.

یدالله پس از انجام خدمت سربازی به استخدام ارتش درآمد و مدت ۲۰ سال در همردیف با درجهٔ استوار یکم خدمت کرد. بعد از خدمت در ارتش و فوت پدر، شغل و حرفهٔ گچ‌بری را ادامه داد و از خود آثاری بر جای گذارد. استاد یدالله در فروردین‌ماه ۱۳۶۲ش وفات کرد.

استاد علی مهربانی (۱۳۰۰ـ۱۳۷۶ش)

استاد علی مهربانی فرزند ابوالمحمد، متولد ۱۳۰۰ش است. او تحصیلات دبستانی را به پایان برد و با علاقه فراوانی که به هنر گچ‌کاری و گچ‌بری داشت این هنر را دنبال کرد و سال‌ها رنج شاگردی و فراگیری را بر خود هموار کرد تا استادی هنرمند و کاردان شد. کارهای او همیشه مورد پسند و تحسین بود.

مغازهٔ ابزارفروشی در مقابل مسجد جامع سنندج دایر کرد و از این راه به خدمت پرداخت تا در سال ۱۳۷۶ش وفات یافت.

استاد علی نازک‌کار (۱۳۰۸ش)

علی نازک‌کار مشهور به استاد آخان متولد سال ۱۳۰۸ش است که پس از گذراندن دورهٔ تحصیلات ابتدایی نزد مرحوم پدرش استاد عباس به کارهای نازک‌کاری، گچ‌کاری، و کارهای ساختمانی مشغول شد. او شرکت ساختمانی پیمانکاری به‌نام شرکت ژاورود دارد.

احمد سبحانی (۱۳۰۹ـ ۱۳۸۵ش)

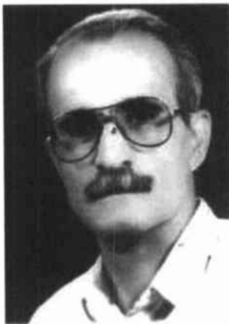
استاد احمد سبحانی فرزند استاد مسعود گچ‌کار متولد ۱۳۰۹ش است. او تحصیلات ابتدایی را به پایان رسانید و با علاقهٔ مفرطی که به هنر پدر داشت در خدمت او مشغول به آموزش شد و پس از گذشت سال‌ها استادی لایق و کاردان شد.

او تا سال ۱۳۸۵ش که سال وفات اوست در خدمت مردم کوشا بود.



استاد محمدباقر گوهری (۱۳۱۳ش)

استاد محمدباقر گوهری فرزند محمدجعفر، متولد سال ۱۳۱۳ش است. او سال‌ها شاگرد گچ‌کار بود و سرانجام استادکار شد و مراجعات مردم را به خوبی عهده‌دار شد. او اکنون به استراحت مشغول است.



محمد حسن شگرف (۱۳۱۴ش)

محمدحسن شگرف مشهور به میرزا آقا، فرزند محمدجعفر در سال ۱۳۱۴ش در سنندج تولد یافت. مدتی را در دبستان به تحصیل پرداخت و چند سال در خدمت استاد محمدرشید به فراگیری هنر گچ‌کاری مشغول شد تا استادی لایق و وظیفه‌شناس شد و به خدمت مردم شهر خود مشغول شد.

فصل ۸

بخش پنجم: نجّاران و نازک‌کاران

اُرُسی

ارسی قِسمی در است که عمودی باز می‌شود، و گشودن و بستن آن به بالا بردن و فرود آوردن است. درگاه ارسی رو به صحن است و دارای چارچوبی است که در، در جوف آن حرکت کرده بالا و پایین می‌رَوَد[۱].

سابقه اُرُسی‌سازی در استان کردستان

استفاده از این نوع پنجره و ساختن آن در کردستان بدون شک از دورهٔ صفویه آغاز شده است. اردلان‌های حاکم در سنندج که با شاهان صفوی مزاوجت و خویشی داشتند به دربارهای آنان آمدورفت می‌کردند و همواره علاقه‌مند بودند تا صنایع و هنر مردم اصفهان را در شهرهای تابعهٔ خود رواج دهند. سلیمان‌خان اردلان پسر میرعَلَم‌الدین که در چهارم شوال سال ۱۰۴۶ق از طرف شاه صفی پسر شاه عباس به حکومت کردستان منصوب شد، به محض ورود به کردستان قریهٔ سنه را که در آن هنگام یکی از قراء کوچک کردستان بود مقر حکومت خود قرار داد و قلعهٔ حکومتی را که روی تپه‌ای که اکنون در در وسط شهر واقع است، با کمال استحکام بنا نهاد. این قلعه را سنه‌دژ گفته اند و این محل تا سال ۱۳۴۷ق مقرّ حکام و فرمانروایان کردستان بوده است. سلیمان‌خان علاوه بر قلعهٔ حکومتی، عمارات و ساختمان‌ها و مساجد و بازار را هم در اطراف قلعهٔ حکومتی بنا نهاد.[۲]

او برای این منظور از معماران و هنرمندانی در رشته‌های ساختمان‌سازی، کاشی‌کاری و اُرُسی‌سازی اصفهانی دعوت کرد و آنان به سنندج آمدند و بناهای به‌یادماندنی ساختند.

حدود دویست سال بعد امان‌الله‌خان اردلان از جانب فتحعلی‌شاه قاجار به حکمرانی کردستان منصوب شد. بنا به تعریف گذشتگان امان‌الله‌خان بزرگ شخصی با عزم و اراده و دارای طبعی بلند و همتی عالی بود و به عمران و آبادی و مردم‌داری علاقه داشت. عمارت اندرونی قلعهٔ حکومتی، حیاط گلستان، تالار

---

۱. *لغت‌نامهٔ دهخدا*.

۲. *تاریخ مردوخ*، جلد ۲.

دلگشا، مسجد دارالاحسان و عمارت پشت مسجد دارالاحسان، چمن کانی‌شفا، باغ و قصر حسن‌آباد، قلعه و عمارت و حمام و بازار قسلان، باغ و عمارت خسروآباد، عمارت سرهنگ‌خان، و میدان جلوی دروازهٔ حکومتی و اکثر عمارات عالیه شهر سنه‌دژ و مساجد و حمام و بازار و باغات آن از یادگارهای اوست[۱].
در این تاریخ نیز نیاز مفرط به دعوت از معماران و کاشی‌کاران و در و پنجره‌سازان و دیگر هنرمندان اصفهانی، احساس می‌شد. با اینکه معماران و هنرمندان محلی که زیر دست هنرمندان اصفهانی در زمان سلیمان‌خان تجربیاتی حاصل کرده و به فرزندان خود آموخته بودند و سنندج خالی از صاحبان هنر نبود، با این وصف معماران و کاردانان محلی در کنار هنرمندان اصفهانی به ساختن ابنیه و عمارات مجلل و مساجد باشکوه مشغول شدند و دیری نگذشت که سنندج آباد و پررونق شد و قلعه‌ها و عمارات و مساجد باشکوهی در سنندج و قسلان قروه و بیجار و سقز بنیاد نهاده شد. بیشتر نجاران سنندجی از اُرُسی‌سازان اصفهانی پیروی کرده اکثر پنجره‌های خانه‌ها را به سبک آنان ساختند. تا اوایل انقلاب اسلامی که سبک ساختمان‌سازی دگرگون شد و خانه‌های قدیمی تخریب و نوسازی شد، بسیاری از منازل دارای اُرسی و در و پنجره‌های زیبا و مشبک‌کاری با شیشه‌های الوان و رنگی بود که ظرافت و جلوهٔ خاصی به ساختمان می‌بخشید. برخی از این ابنیه با همت و پایمردی و صداقت و دلسوزی زایدالوصف مهندس ابراهیم زارعی مدیر میراث فرهنگی و گردشگری استان کردستان از زوال و نابودی نجات یافت و با کوشش زیادی مرمّت و بازسازی شد که از آن جمله ساختمان موزه و منزل ملا لطف‌الله شیخ‌الاسلام، منزل آصف، منزل مشیردیوان، و منزل احمد زاده را باید یاد کرد.

ارُسی‌سازان کردستان

کردستان از دیرباز مهد علم و فرهنگ و تمدن بوده است. به پیروی از آیین اسلام و شعار رسول اکرم(ص) «اطلبوالعلم من المهد الی اللحد» (زگهواره تا گور دانش بجوی)، مردم این سامان در فرا گرفتن علم و دانش در حد توان کوشیده و دانشمندانی را در رشته‌های مختلف به جامعه تمدن بشری تحویل داده اند. مردم این مرز و بوم بنا به مصلحت زمان و سوق‌الجیشی بودن منطقه، روحیهٔ سلحشوری و شجاعانه داشته اند و برای محافظت از جان و مال و ناموس خود در محل‌های مناسب به ساختن قلعه و استحکامات پرداخته و در آن پناه گرفته اند، روی این اصل هنرمندان و معماران صاحب‌نامی در دوره‌های مختلف در این خطّه ظهور کرده اند.

بعدها با قبول شهرنشینی و ساختن ابنیه و عمارات باشکوه و تغییر سبک معماری، روش هنرمندان و معماران نیز عوض شده است که تاریخ نویسان به معرفی این صاحب‌هنران نپرداخته اند، یگانه کتابی که به ذکر آثار هنرمندان بنّا و گچ‌کار و نجّار کردستان پرداخته و صنعت‌کاران سنندجی را ستوده و معرفی کرده است، کتاب *بانگه‌وازیک بورووناکییری* کورد نوشتهٔ عبدالرقیب یوسف است که توسط چاپخانه کامرانی در شهر سلیمانیه به سال ۱۹۸۵ چاپ شده است.

---

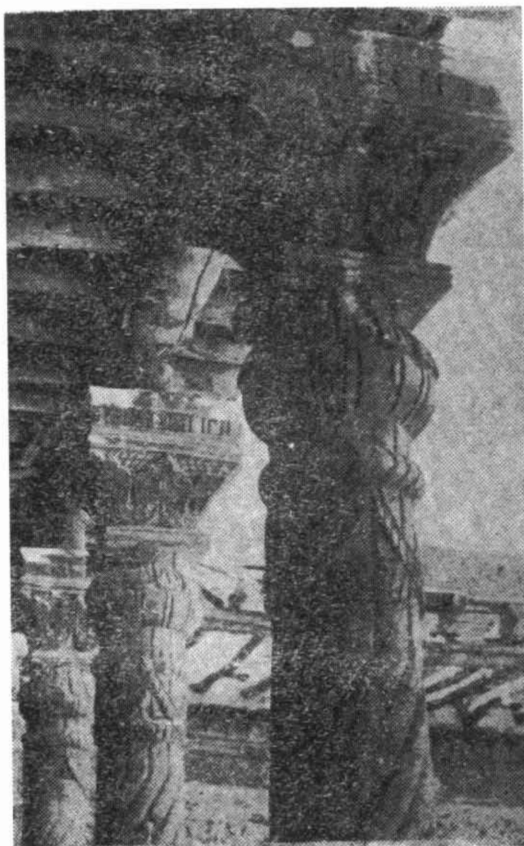
۱. *تاریخ مردوخ*، جلد ۲.

کتاب یادشده از چند هنرمند بنّا و گچ‌کار و نجّار سنندجی سخن می‌کند که قبل از جنگ بین‌الملل اول در سلیمانیه و هه‌ولیر و دهوک و کرکوک و...، ساختمان‌ها و خانقاه‌ها و مساجد باشکوه و پرنقش و نگاری ساخته اند. که از آن جمله اند:

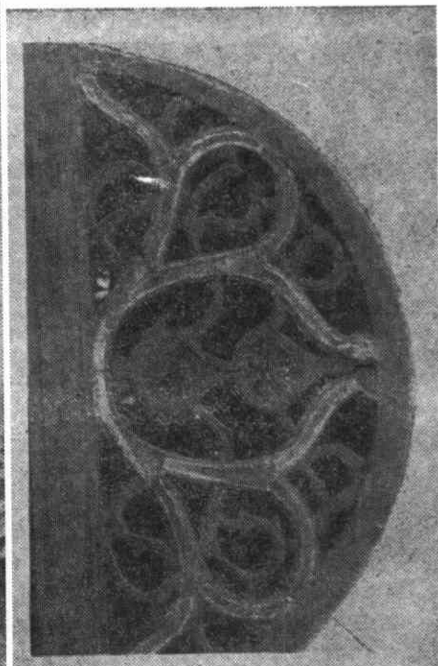
ـ اسمعیل سنه‌یی بنّا و علی‌اکبر گچ‌کار برادر او که در هه‌ولیر منازل زیبا ساخته اند و نمونهٔ جالب کار آنها قلعهٔ هه‌ولیر و خانهٔ حاج رشیدآغا است که در نهایت زیبایی و استحکام و نقش و نگار شهرت داشته است.

ـ گل‌محمد سنه‌یی که در بهدینان خانهٔ زیبا و پرنقش و نگاری برای حاج مصطفی کتابی ساخته است و هنوز بر جای است.

ـ قاسم سنندجی که خانهٔ حاج رشید عثمان چاوش در سلیمانیه که هنوز خودنمایی می‌کند، کار اوست.



ستون‌های خانهٔ شیخ جمیل افندی در شهر اربیل اثر استاد معمار اسماعیل سنندجی، که ساخت آن برمی‌گردد به پیش از جنگ اول جهانی.



نقش آیینه و شیشهٔ رنگارنگ چوبی خانهٔ حاج رشید عثمان چاوش در سلیمانیه ساخت استاد قاسم سنندجی.

ـ جان‌ویس سنه‌یی که با همکاری شکرالله همدانی گنبد مزار شیخ سراج‌الدین را در طویلی ساخته و آینه‌بندی کرده است. بر روی ستونی در خانقاه طویلی نوشته شده: «استاد محمدعلی سنه‌یی به همراه جان‌ویس سنه‌یی در سال ۱۲۸۵ق (۱۸۶۸م) این مکان را ساخته اند».

ـ عبدالله سنه‌یی توداری اُرسی‌ساز که در خانقاه بیاره اُرسی‌های مشبکی ساخته که شیشه‌های رنگی در آنها نصب شده است.

ـ حبیب دولاوی و عبدالله تایی که در شهرهای کردنشین عراق ساختمان‌های باشکوه ساخته اند.

ـ محمد مراد نودشی نجّار که گاوصندوقی با قفل و کلید چوبی برای ملک فیص اول ساخته است که بسیار مورد توجه و تحسین او قرار گرفته است.

اُرسی‌سازان قدیم

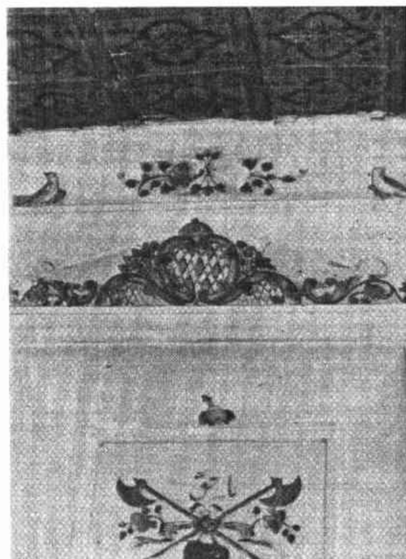
اُرسی‌سازان قدیم عبارت اند از:

۱. استاد محمدکریم عزت‌پور پدر استاد عبدالخالق خیاط و جد آقایان بیدارپور اهل سنندج. مردی پرهیزکار و متدین که به علت مهارت در بنّایی و نجّاری او را استاد محمدکریم دوکاره لقب داده بودند. به یاد دارم که در هر دو رشته در منزل ما (مؤلف) کار کرده است. در هر دو حرفه استاد بود. تعمیر اُرسی‌های عمارت عبدالله‌خان وکیل‌الممالک پدر احمدخان و نیز اُرسی‌های منزل شیخ احمد غیاثی از جمله کارهای زیبا و ماندنی این استاد است.

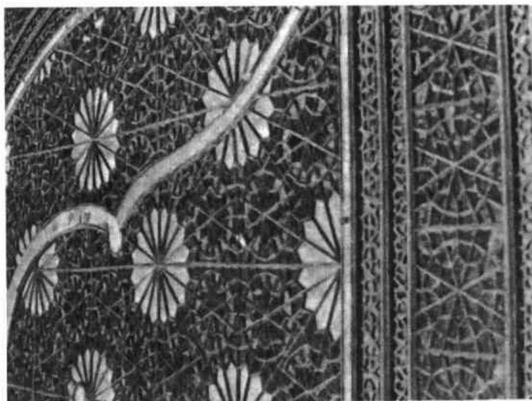
۲. استاد صالح عزت‌پور برادر استاد محمدکریم که او نیز از استادکاران ممتاز در این رشته بود.

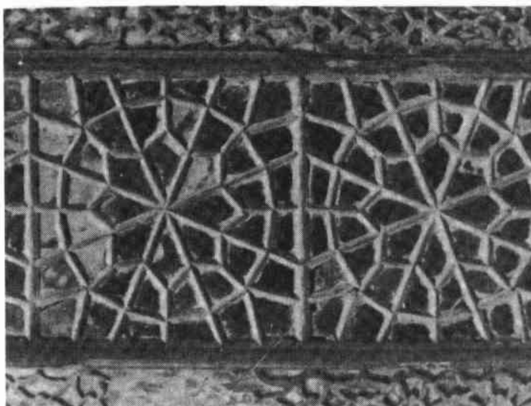


سیدعلی یاراللهی، فرج‌الله عزت‌پور، محمدکریم عزت‌پور، صالح عزت‌پور.

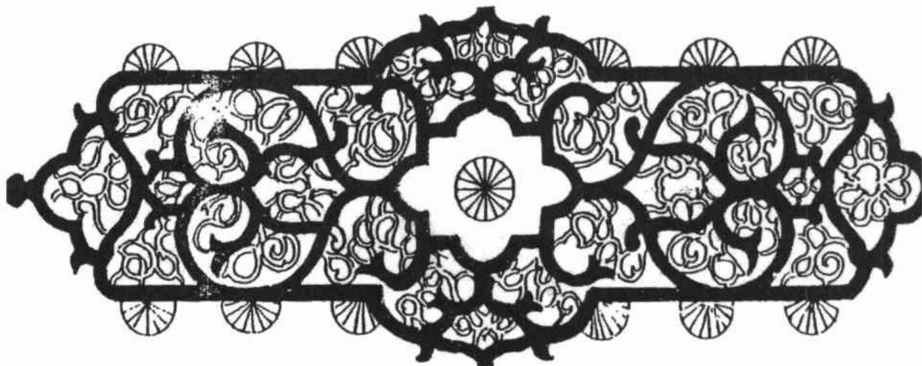


قاب‌های سقف، عمل استاد ابراهیم سنه‌ای.
(نقاشی‌ها عمل استاد میرزاآقا توکلی؛
صفحهٔ ۵۹۹ را نیز ببینید).





بخشی از تزیینات چوبی عمارت وکیل‌الملک؛ عمل استادان:
۱. محمدکریم عزت‌پور ملقب به دوکاره،
۲. صالح عزت‌پور ملقب به دوکاره.



بخشی از تزیینات چوبی عمارت وکیل‌الملک. عمل استادان:
۱. محمدکریم عزت‌پور ملقب به دوکاره ۲. صالح عزت‌پور ملقب به دوکاره.

۳. استاد عبدالله نجارباشی کردستانی که حرفهٔ اصیل وی نجاری و ساخت اُرسی و در و پنجره با تزیین گره‌چینی و آلت‌کاری بود و بعدها مشغول صنعت نازک‌کاری چوبی شد و سرآمد و سرسلسلهٔ استادان بعد از خود است. از کارهای بزرگ او در صنعت اُرسی‌سازی می‌توان مرمّت اُرسی بزرگ عمارت وکیل، منزل احمدخان وارسی، منزل میرزا محمدامینِ هوشیار (نانواباشی)، و مرمّت اُرسی عمارت آصف را نام برد.
۴. استاد عباس نجارباشی فرزند استاد عبدالله که تعمیرکنندهٔ ارسی‌های عمارت آصف است.
۵. استاد محمد سنه‌یی (سنندجی) که قاب سقف و قاب‌های در و پنجره منزل فریدالممالک جواهری و تعدادی از ابنیهٔ سنندج را ساخته است.
۶. استاد ابراهیم سنه‌یی (سنندجی) که ساخت قاب‌های سقف منزل حاجی حیدر و تعدادی از بناهای سنندج از جمله کارهای اوست.



استاد نعمت‌الله نجار شیرین‌کار

مرحوم استاد نعمت‌الله نجّار شیرین‌کار پدر مرحوم خلیل معتضد متولد ۱۳۰۱ش است. در عکسی که ملاحظه می‌شود فرزندش خلیل پنج سال بیشتر ندارد، معلوم می‌شود که عکس در سال ۱۳۰۶ش گرفته شده است. سنّ و سال استاد نعمت‌الله کمتر از ۳۰ سال را نشان نمی‌دهد. می‌توان تخمین زد استاد نعمت‌الله متولد ۱۲۷۶ش باشد.

به گفته خود آن مرحوم این لباس‌های فاخر را مرحوم شریف‌الدوله که در سال ۱۳۳۷ق مطابق ۱۳۹۸ش به حکومت کردستان منصوب شد، به عنوان خلعت و انعام به وی بخشیده است لابد در مقابل کاری که شریف‌الدوله به وی سپرده و استادانه و موردپسند وی انجام شده است.



استاد عبدالله نجارباشی

مرحوم استاد عبدالله نجارباشی یکی از سرشناس‌ترین نازک‌کاران کردستان بود که در صنعت چوب خصوصاً ساخت اُرسی‌های گره‌کاری که در قصرها و خانهٔ بزرگان مرسوم بود به اوج هنر در این رشته رسیده بود، به طوری که طی حکمی به امضای شریف‌الدوله حاکم وقت کردستان در تاریخ نهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ق به شمارهٔ ۲۸۱۵ وزارت داخله منصب «نجارباشی» به ایشان داده شد.

وی با تلاش در این رشته شاگردان کاردان و لایقی تربیت کرد. از کارهای برجستهٔ به‌جامانده از آن مرحوم می‌توان به ساخت اُرسی بزرگ خانهٔ وکیل واقع در خیابان کشاورز داخل باغ سپیدار و نازک‌کاری کیف تحریری که در موزهٔ آرامگاه بوعلی سینا در همدان موجود است، اشاره کرد.

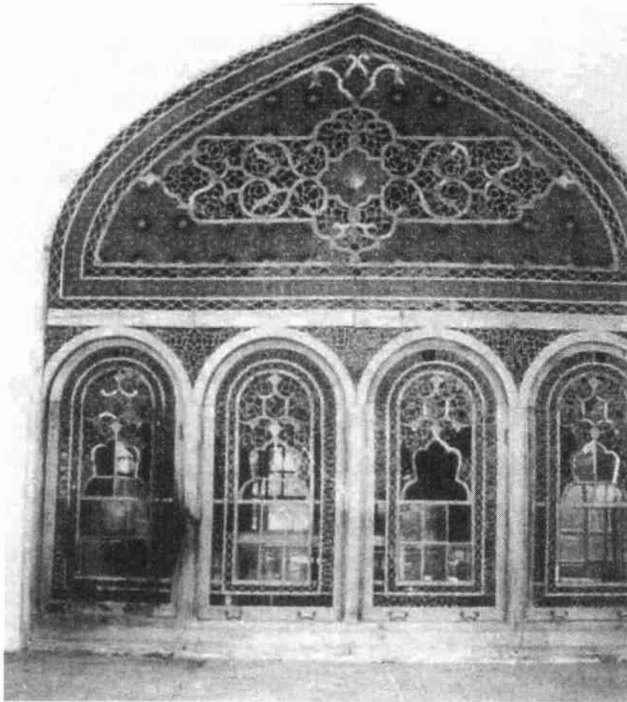
تاریخ ۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۸
نمره ۲۸۶۵

وزارت داخله

حکومت کردستان و گروس

چون متقرب بحضرت استاد عبدالله نجار در تمادی صنعت نجاری زحمت کشیده و مخصوصاً شایستگی خود را در عمل نجاری ساختمان
دارا میباشد که بمنصه ظهور رسانیده است لهذا محض تشویق و استظهار او در تکمیل صنعت خود [illegible] و در سایر
نجارها منصب نجارباشی گری کارات را بالیه تفویض مینمائیم مقرر آنکه عموم نجارها استاد عبدالله را [illegible] منصب نجارباشی
مخاطب داشته و احترامات در خور این حکم را مرعی و منظور دارند

حکم نجارباشی استاد عبدالله نجارباشی.



ارسی بزرگ عمارت وکیل‌الممالک، اثر استاد عبدالله نجارباشی.

استاد مجید نعمتیان (۱۲۸۴ـ ۱۳۶۹ش)



مجید نعمتیان فرزند استاد نعمت‌الله در سال ۱۲۸۴ش در سنندج به دنیا آمد. او در اوان کودکی در محضر پدرش به کار و حرفهٔ نازک‌کاری مشغول شد و خیلی زود استعداد، ذوق، و شایستگی خود را در این کار نشان داد و به مقام استادی رسید. وی در سال ۱۳۵۴ش در رشتهٔ صنعت دستی چوب و نازک‌کاری در سطح کشور به مقام اول و دریافت مدال و حکم از سازمان صنایع دستی ایران نایل آمد. آثاری که سبب شد آن مرحوم برندهٔ رتبهٔ نخست در ایران شود عبارت بود از یک سری وسایل آجیل‌خوری چوبی از قبیل یک عدد سینی، یک عدد کاسهٔ چوبی، سه عدد بشقاب چوبی، و سه عدد کارد و چنگال و قاشق چوبی که اکنون در سازمان صنایع دستی ایران موجود است.

استاد مجید نعمتیان که خود تا آخر عمر به این کار اشتغال داشت، شاگردان زیادی را در این زمینه پرورش داد که اکنون از استادکاران بنام هستند. این هنرمند نامی سرانجام پس از ۷۰ سال تلاش در سال ۱۳۶۹ش به سرای باقی شتافت.



به ترتیب از بالا: کار استاد مجید، کار استاد عبدالحمید فرزند مجید، کار استاد نعمت‌الله پدر مجید (عکس از عکاسی تیشک سنندج).

سید عبدالله افتخارپور (۱۲۹۴ـ ۱۳۷۵ش)



مرحوم حاج سید عبدالله افتخارپور فرزند سیدعبدالفتاح، به سال ۱۲۹۴ش در سنندج در خانواده‌ای متدین و باتقوی به دنیا آمد. پدر و مادر با هم در تربیت صحیح او کوشیدند و فرزندی باوقار و متانت تربیت کردند و به مکتب فرستادند. او پس از کسب معلومات و تحصیل آداب دینی در نزد استادکاری ماهر به فراگیری صنعت نجاری پرداخت و بعدها به مقتضای زمان به نازک‌کاری و ظریف‌کاری بر روی چوب روی آورد و این هنر را تا آخر عمر ادامه داد و خلاقیت‌های خوب و قابل توجهی از خود نشان داد و به یادگار نهاد. تخته نرد و جعبهٔ جواهر، و میز شطرنج ساخت او در منازل و حتی موزه‌های هنری یافت می‌شود. حاج افتخارپور پس از ۸۱ سال عمر در سال ۱۳۷۵ش بدرود حیات گفت و تداوم این هنر را به شاگردان خود واگذاشت.

استاد عباس نازک‌کار (۱۲۹۶ش ـ ؟)



عباس نازک‌کار فرزند استاد عبدالله نجارباشی، متولد ۱۲۹۶ش است. او از استادان ممتاز در نازک‌کاری بوده است؛ شخصی سلیم‌النفس و پاک‌طینت و ورزشکاری درشت‌اندام و نیرومند بود. مشهور است که وقتی که دروازهٔ بازار را جا می‌انداخته‌اند به تنهایی لنگه‌های دروازه را جابه‌جا کرده است. وی اولین کسی بود که از روی مدل جعبه سیگاری که لک‌لک چوبی بر آن نصب بود و با فشار دکمه‌ای، لک‌لک سیگار را با منقارش از جعبه بیرون می‌کشید و بلند می‌کرد، موفق به ساخت شبیه آن و شاید بهتر از آن شده است. برای استادکاران صنعت چوب ساختن این جعبهٔ سیگار لک‌لکی افتخاری است برای او و بعدها مرحوم دکتر استاد علی اکبر بهزادیان که نظیر آن را ساخته از او پیروی کرده است.



علی رحیم‌پور (۱۲۹۷ـ۱۳۶۷ش)

مرحوم علی رحیم‌پور فرزند میرزا عبدالرحیم و او فرزند میرزا نصرالله است که در آذرماه ۱۲۹۷ش در خانواده‌ای با اعتقاد به دنیا آمد. پس از فراگرفتن سواد مکتب و گذراندن دورهٔ دبستان او را برای تعلیم حرفه و هنر نازک‌کاری به خدمت مرحوم استاد عبدالله نجارباشی بردند و او سال‌ها در این شغل تجربه اندوخت و سرانجام در سه راه شهدای فعلی شهر سنندج مغازه‌ای باز کرد و به کسب و تعلیم شاگردان پرداخت اما از مهرماه ۱۳۳۵ش از این کار دست کشید و در ادارهٔ آمار و ثبت احوال به‌کار مشغول شد تا در سن ۷۰ سالگی زمان حیات او به سر آمد و به دار بقاء شتافت.



استاد احمد نعمتیان (۱۳۰۰ش)

احمد نعمتیان فرزند استاد موسی، دوران کودکی و نوجوانی ضمن تحصیل در دبستان در کارگاه نازک‌کاری چوب در خدمت پدر به فراگرفتن این هنر نا مشغول شد و با وسایل و امکاناتی بسیار ابتدایی به خلق آثار هنری پرداخت. او پس از فوت پدر با تلاش و زحمت به کارش ادامه داد و تا به امروز به این کار اشتغال دارد.



محمد ژولیده (۱۳۰۱ـ۱۳۸۳ش)

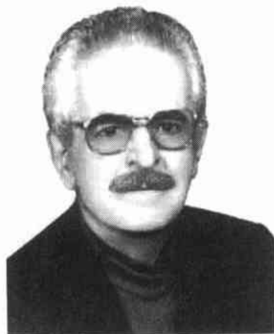
محمدژولیده فرزند شکرالله، متولد دوم دی‌ماه ۱۳۰۱ش است. او دارای مدرک ششم ابتدایی نظام قدیم بود و با وجود داشتن چنین مدرکی و اعتبار آن در آن دوره در ادارات مختلف از جمله دارایی و بانک‌های مختلف دعوت به کار شد اما با توجه به علاقهٔ زیاد در خدمت استاد عبدالله نجارباشی به هنر نازک‌کاری پرداخت و بعد با آقای دینه رحیم منشی مقدم (قدس) در خیابان شاهپور پاساژ قنادی دقیق به‌شراکت مشغول به کار شد اما بعد از مدتی مستقلاً در همان خیابان جنب عکاسی آرمان کارگاه نازک‌کاری به نام شهمات تأسیس کرد.

بنا به گفتهٔ فرزندان وی، همان زمان از طرف دولت وقت سفارش ساخت هدایای چوبی برای فضانوردان آپولو یازده (نیل ارمسترنگ، مایکل کالینز، و ادوین آلدرین) به او داده شد. هدایای ساخت او به فضانوردان تقدیم شد و خود استاد مورد تقدیر قرار گرفت.

حدود بیست سال پیش کارگاه خود را به سه راه مسجد جامع منتقل کرد و تا حدود پنج سال پیش به این کار مشغول بود. و از پنج سال پیش تا زمان مرگ بر اثر ضعف دید و کهولت سن و عدم پشتیبانی

دولت از این هنر، آن را ترک کرد و خانه‌نشین شد. از ایشان سه پسر و چهار دختر باقی مانده است. او در بیست و یکم دی‌ماه ۱۳۸۳ش فوت کرد و در قطعهٔ هشت بهشت محمدی دفن شد.

استاد محمدرشید تقربی (۱۳۰۲ش)



محمدرشید تقربی فرزند استاد فیض‌الله، متولد سال ۱۳۰۲ش است. او پس از گذراندن دوران تحصیلات ابتدایی در خدمت استاد غلامعلی گلستان‌آرا به شاگردی پرداخت و پس از پنج سال در نزد استاد حاج سید عبدالله افتخارپور به کار پرداخت و در اثر ابراز لیاقت و داشتن پشتکار و دلسوزی، استاد شد و پس از مدتی خود به تنهایی شروع به کار کرد. او با ساخت انواع جعبه، شکلات‌خوری، جعبهٔ جواهرات، قوطی سیگار، قلمدان، قاب عکس و تخته‌نرد و در اندازه‌های مختلف از چوب گردو و گلابی و چوب جنگلی به سفارش مشتریان، در رشته نازک‌کاری مهارتی تمام یافت و اکنون مدت ۶۲ سال است که به کار در این رشته اشتغال دارد.

استاد عبدالحمید نعمتیان (۱۳۰۹ش)

عبدالحمید نعمتیان فرزند استاد مجید، متولد ۱۳۰۹ش است که تحصیلات خود را تا کلاس سوم دبیرستان پی گرفت و سپس در محضر پدر حرفهٔ موروثی یعنی نازک‌کاری بر وی چوب را ادامه داد و تا کنون با علاقهٔ خاصی به ادامه این هنر و بروز خلاقیت مشغول است. استاد عبدالحمید در سال ۱۳۵۴ش به همراه صد نفر از هنرمندان سراسر کشور به نیویورک اعزام شد و در سال ۱۳۵۵ش نیز در سفری که به منظور تجلیل از هنرمندان انجام شد، به مدت یک هفته به همراه ۱۲۰ نفر از شهر لندن و دانشگاه آن دیدن کرد. او اکنون هم با علاقه خاصی به این هنر اشتغال دارد.



استاد عبدالحمید نعمتیان در معرفی افراد خاندان خود چنین آورده است: «حدود ۲۰۰ سال قبل از مردی به نام استاد فیض‌الله که شغل و کارش در شهر سنندج حرفهٔ نجاری و ساخت در و پنجره مخصوصاً اُرسی‌سازی بود، سه فرزند ذکور به نام‌های استاد نعمت‌الله و استاد رحمت‌الله و استاد اسماعیل به جا ماند. استاد نعمت‌الله فرزند ارشد دارای استعداد و ابتکار بود با برادرانش همین شغل را پی گرفتند و در بسیاری از خانه‌های قدیمی آثارشان موجود است مخصوصاً در دورهٔ حیات آصف اعظم در خانه او که همین خانه کرد است،

ساخت تمام در و پنجره‌ها و اُرسی‌های آثار این سه برادر بود. به گفتهٔ پدرم تنها فرزند ذکور استاد نعمت‌الله به نام استاد مجید نعمتیان که در سال ۱۳۶۹ش به رحمت ایزدی پیوست، حدود ۱۸ ماه در منزل آصف مشغول به کار بوده است. این سه برادر ضمن اشتغال به کار ساخت و مرمت در و پنجره و اُرسی‌سازی بنیانگذار و مبتکر حرفه و صنعت دستی نازک‌کاری نیز بوده اند. استاد نعمت‌الله و استاد رحمت‌الله هر دو در سال ۱۳۲۶ق به رحمت خدا رفتند. استاد اسماعیل برادر کوچک‌ترشان در سال ۱۳۲۷ش فوت کرد. مرحوم استاد اسمعیل در زمان سلطنت رضاشاه مدت یک سال در کاخ سعد آباد تهران در ساخت در و پنجره این کاخ با سایر صنعتگران اصفهانی و تبریزی و شیرازی مشغول به کار بوده است. استاد نعمت‌الله همان طور که ذکر شد یک فرزند به نام استاد مجید نعمتیان داشت که تا آخر عمرش به شغل نارک‌کاری مشغول بود و استادی ممتاز و مبتکر و برجسته بود که در سال ۱۳۵۴ش در تمام ایران در حرفهٔ صنایع دستی چوب رتبهٔ اول را به دست آورد. استاد رحمت‌الله هم یک فرزند ذکور داشت به نام استاد موسی که در سال ۱۳۲۲ش فوت کرد و فرزند ارشد او به نام استاد احمد نعمتیان که در قید حیات است به کار نازک‌کاری ادامه می‌دهد ولی فرزندان پسر استاد اسمعیل که فوت کرده اند به این حرفه اشتغال نداشتند».



استاد علی‌اکبر بهزادیان (۱۳۱۱ش ـ ۱۳۸۵ش)

علی‌اکبر بهزادیان فرزند سرمست، متولد سال ۱۳۱۱ش است. او از شش‌سالگی نزد استاد مجید نعمتیان دایی خود به فراگیری صنعت نازک‌کاری پرداخت و حدود دوازده سال افتخار شاگردی داشت و پس از ۶۳ سال کار و تلاش شبانه‌روزی استادی کامل در فن و هنر نازک‌کاری بر روی چوب شد به طوری که در سراسر ایران بی رقیب است. او در سال ۱۳۶۳ش به سرپرستی کلاس نازک‌کاری چوب ادارهٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کردستان منصوب شد و مدت ۱۴ سال هنرجویان از هنر این استاد عالی قدر استفاده بردند. با ارزشیابی‌ای که از هنر ایشان شده در میان هنرمندان صنعت روی چوب، به وی نشان درجهٔ یک هنری (معادل دکتری) اعطا شده است. او در نمایشگاه‌های متعدد داخلی و خارجی شرکت کرده و کارهای وی مورد تحسین همگان واقع شده است.



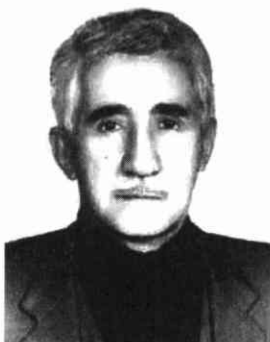
استاد مهدی محبّی (۱۳۱۶ش)

مهدی محبّی فرزند عبدالله، متولد سال ۱۳۱۶ش است. پس از پایان دوران طفولیت و گذراندن چند سالی در دبستان، پدرش او را به خدمت استاد علی رحیم‌پور برد. مهدی با علاقهٔ خاصی به ادامهٔ کار پرداخت و صنعت‌کاری شایسته شد و بعدها توانست مستقلاً به کار مشغول شود. استاد مهدی روحیه‌ای قوی و پشتکاری خاص دارد.



صدیق شریعتی (۱۳۱۷ـ۱۳۸۴ش)

صدیق شریعتی فرزند باقر، متولد ۱۳۱۷ش در سنندج است. او پس فرا گرفتن قرآن و آداب دینی در مکتب از سن ده‌سالگی در خدمت استاد علی رحیم‌پور به تعلیم هنر نازک‌کاری بر روی چوب پرداخت و مدت ۸ سال از تجربیات این هنرمند استفاده کرد. سپس از سال ۱۳۳۵ش تا سال ۱۳۴۵ش به مدت ده سال نیز در خدمت استاد رشید تقربی به تکمیل معلومات و تجربیات پرداخت و از آن پس خود شخصاً مغازه‌ای باز کرد و به ادامهٔ کار پرداخت و ۵۷ سال است که در این هنر اصیل تجربه می‌اندوخت و مردم از آشنا و بیگانه از هنرمندی‌های او بهره گرفتند. ای در سال ۱۳۸۴ زندگی را بدرود گفت.



استاد محی‌الدین منشی مقدم

محی‌الدین منشی مقدم فرزند حبیب‌الله، کار نازک‌کاری را پس از اتمام دورهٔ ابتدایی آغاز کرد و مدت یک سال و نیم بدون دستمزد در این حرفه شاگردی کرد و پس از این که توانست ارّه یا رنده کند، روزی ده‌شاهی مزد گرفت. این روند به مدت پنج سال ادامه یافت تا این که خود با اجارهٔ مغازه‌ای به تنهایی به کار پرداخت. او در سال ۱۳۵۷ش از طرف سازمان صنایع دستی سرپرست کارگاه شد و دانش‌آموزان را تا سال ۱۳۶۹ش که بازنشسته شد، تعلیم می‌داد. وی در نمایشگاه‌های شیراز و تهران با عرضهٔ انواع کارهای خود شرکت کرده است.

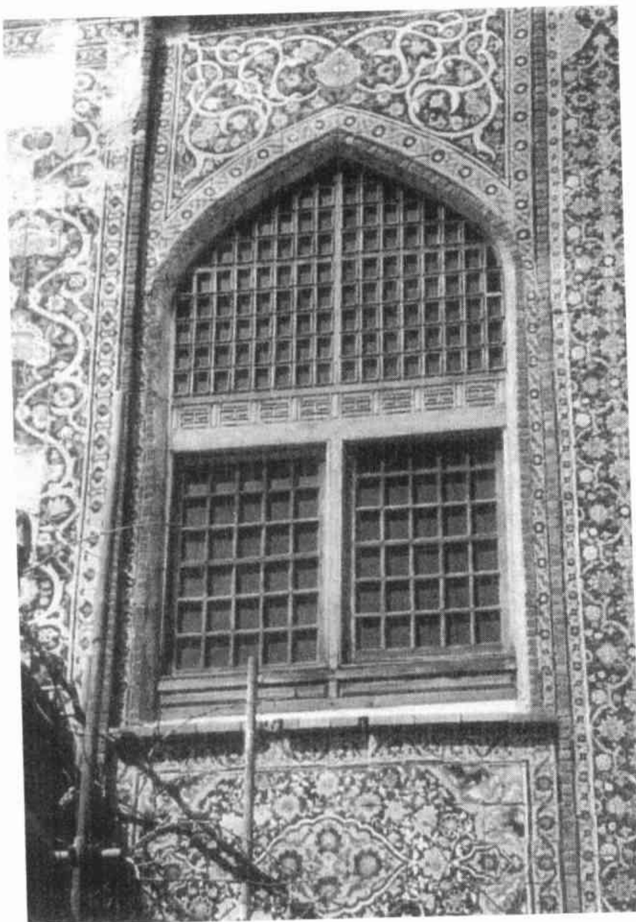


نعمت‌الله محمودی (۱۳۳۸ش ـ ۱۳۸۹ش)

نعمت‌الله محمودی فرزند مرحوم فتح‌الله، متولد سال ۱۳۳۸ش در سنندج است. او تحصیلات را تا اخذ دیپلم طبیعی پی گرفته است.

او از دوران خردسالی یعنی از سن ۶ و ۷ سالگی در ضمن تحصیل و به‌خصوص تابستان‌ها در نزد عمویش استاد شریف محمودی شاگرد نجار بود و به‌تدریج با این صنعت آشنا شد. مادرش دختر مرحوم استاد عبدالله نجارباشی (نازک‌کار درودگریان) استاد بلاشک در زمینهٔ درودگری بود که اروسی چهار لنگه‌ای منزل احمدخان وکیل از ساخته‌های اوست. او این هنر و فن را به نوعی از پدربزرگ خود به ارث نیز برده است.

از سال ۱۳۶۱ش در خیابان ناصر خسرو کارگاهی در زمینهٔ انجام سفارش‌های چوبی روزمره دایر کرد



پنجره‌های مشبک ساخته جدید،
کار نعمت‌الله محمودی.

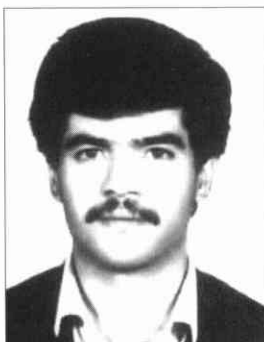
و از سال ۱۳۷۲ش بعد از آتش‌سوزی منزل سالار سعید (موزهٔ سنندج) و مراجعهٔ سازمان میراث فرهنگی به او، وارد کار اُروسی شد و همکاری‌اش با آن سازمان تا سال ۱۳۸۳ش تداوم داشت. تقریباً ۸۵٪ کارهای او مرمت و ساخت اروسی‌ها در خانه‌های قدیمی سنندج است.

حاصل همکاری او با سازمان میراث فرهنگی، مرمت اروسی موزهٔ سنندج، مرمت ۳ واحد از اروسی‌های منزل آصف، ساخت ۲ واحد اروسی در ضلع‌های شمالی و غربی منزل آصف، ساخت ۲ واحد اروسی در مسجد جامع سنندج، مرمت و بازسازی تمامی آثار چوبی در منزل آصف اعم از درب و پنجره، سقف‌ها، دروازه و کتیبهٔ درها، ساخت ۲ واحد اروسی در اتاق‌های طبقهٔ فوقانی منزل سالار سعید و ساخت درهای ورودی آن ساختمان است.

محمودی می‌گوید: «از آنجا که بعد از مرحوم استاد عبدالله نجارباشی دیگر کسی در این زمینه فعالیت نمی‌کرد، لاجرم بسیاری از اروسی‌های سنندج از بین رفت و رفته رفته خود این هنر در معرض فراموشی

قرار گرفت و در نتیجهٔ تلاش او این آثار فرهنگی ـ تاریخی مجدداً احیاء شد و هنر اروسی‌سازی باز هم بیشتر شناخته شد به طوری که نه تنها شاگردان او در این زمینه فعالیت کردند بلکه دیگران نیز سعی کردند در این راستا فعالیت کنند و دامنهٔ این فعالیت‌ها حتی به استان‌های مجاور و دیگر استان‌ها نیز کشیده شد».

مرمت و بازسازی قاب‌بندی سقف‌های خانه ذوالفقاری‌ها در شهر زنجان و ساخت در ورودی و پنجره‌های مرقد مبارک حضرت شیخ حسن قره‌چیوار واقع در قادر کرم از توابع کرکوک کردستان عراق نمونه‌های دیگری از کارهای اوست.



یدالله خادمی

یدالله خادمی فرزند فرج‌الله است که تحصیلات را تا مقطع مدرک پی گرفته و استادش در این حرفه آقای کمال شباب بوده است. خادمی از سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ش تابستان‌ها و ایام فراغت مشغول فراگیری هنر نازک‌کاری بوده است. او در سال ۱۳۶۴ش کارگاه شخصی نازک‌کاری تأسیس کرده و از سال سال ۱۳۶۹ش به احیای هنر منبت‌کاری و معرق‌کاری دست یازیده است. او در سال ۱۳۷۷ش به عنوان مربی هنرهای سنتی به استخدام ادارهٔ میراث فرهنگی کردستان درآمده و در چندین نمایشگاه داخلی و عراق شرکت داشته است. خادمی بیش از پنجاه نفر از علاقه‌مندان را آموزش داده و به درجه استادی رسانده است.



جمیله معصومی (۱۳۴۶ش)

جمیله معصومی متولد ۱۳۴۶ش و دارای فوق دیپلم در رشتهٔ هنرهای چوبی در دانشگاه جامع علمی‌کاربردی تهران سال در ۱۳۸۳ش است.

او از تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۷۳ش به یادگیری هنر نازک‌کاری در خانهٔ فرهنگ سنندج نزد استاد علی‌اکبر بهزادیان پرداخت و بعد از سه سال شاگردی در این رشته به عنوان مربی در رشته نازک‌کاری، در سازمان ارشاد اسلامی مشغول به فعالیت شد و بعد از آن برای توسعه و تکمیل تجربیات خود در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۷۷ شروع به یادگیری فن و هنر درودگری و اُرسی‌سازی نزد استاد نعمت‌الله محمودی کرد. او بعد از شش سال شاگردی به احداث یک کارگاه در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۸۴ش اقدام کرد.

همزمان با دوران یادگیری دو سال در سازمان فنی و حرفه‌ای مرکز خواهران به عنوان مربی معرق‌کار مشغول بود و دو سال با سازمان میراث فرهنگی در مرمت و ساخت کتیبه‌های موزهٔ سنندج همکاری کرد و در همین دوران دورهٔ کاردانی در رشتهٔ هنرهای چوبی را در دانشگاه جامع علمی‌کاربردی تهران گذراند.

فصل ۸

بخش ششم: منبّت، مشبّک، معرّق، خرّاطی، و...

منبّت‌کاری

سابقهٔ تاریخی: در مورد منبّت‌کاری در عصر هخامنشی و اشکانی و ساسانی جسته گریخته اشاراتی از محققان در کتب تراجم و تاریخ به چشم می‌خورد و در ضلع شرقی تخت جمشید پس از کاوش تعدادی لوح گِلی بدست آمده که ترجمهٔ یکی از آنها پرداخت دستمزد به منبت‌کاران را نشان می‌دهد.

با ورود پیغمبر اسلام به مدینه مسجد ساخته شد و برای وی در مسجد منبر ساختند و پیغمبر بر روی آن می‌نشست و به وعظ و تبلیغ می‌پرداخت پس از رحلت آن حضرت سنّت سنیه‌ای شد تا مبلغین بر منبر که بر حاضران مسلط بود سخن‌رانی کنند.

فردوسی که به اوایل اسلام از دیگر شاعران نزدیک‌تر است می‌گوید:

چو با تخت منبر برابر شود — همه نام بوبکر و عمّر شود

چو زین بگذری دور عمّر بود — سخن گفتن از تخت و منبر بود

و مولانا جلال الدین گوید:

منبر مهتر که سه پایه بُدست — رفت بوبکر و دوم پایه نشست

در ایران و در دیگر کشورهای اسلامی نیز طبق این روش تاکنون برایِ نشیمن واعظ از منبر استفاده می‌شود.

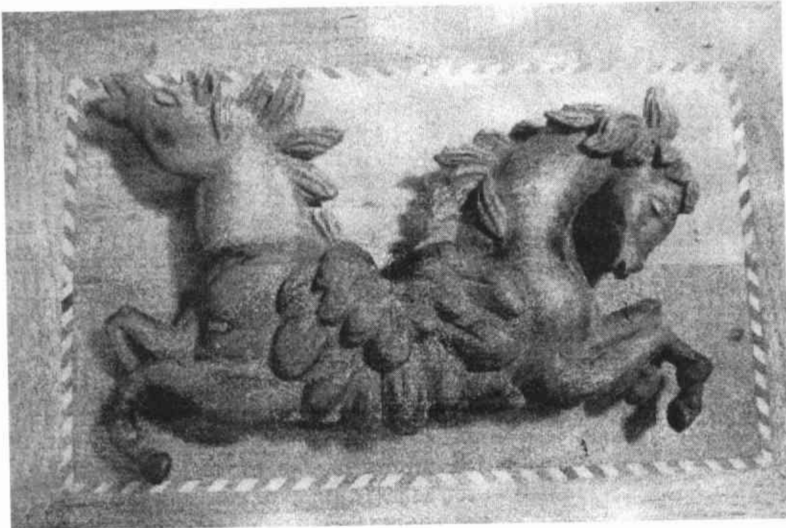
صنعت‌کاران با ابداعات و ابتکارات خود سعی کردند اطراف منبر را با نقوش برجسته از گل و گیاه و شاخه‌های درخت زینت دهند و بر زیبایی منبر بیفزایند، رحل‌های قرآن، درهای ورودی به اماکن متبرّکه و ضریح‌های أئمه را به سبک اعجاب انگیزی منبّت‌کاری می‌کردند، نمونه‌های آنها در موزه‌ها و بعضی از اماکن متبرکه مشاهده می‌شود. از دوره مغول تا پایان عصر زندیه این صنعت متروک و فراموش شده بود در زمان قاجاریه صندلی‌های لهستانی را به ایران آوردند و بحدّی فراوان و ارزان قیمت بود که در اکثر خانه‌ها یافت می‌شد این صندلی‌ها و

مبل‌های انگلیسی منبت‌کاری شده سبب شد تا نجاران و مبل و صندلی‌سازان ایرانی این روش را دنبال کنند و صنعت ازدست‌رفتهٔ خود را احیاء نمایند. در اصفهان پایتخت صنعت و هنر علاوه بر اینکه هنرمندان بر روی فلزات نقوش برجسته زیبا ایجاد می‌کنند، کنده‌کاری‌های ظریف و تحسین‌آمیز را بر روی ظروف مسی و برنجی و نقره انجام می‌دهند که زینت بخش منازل هنرپسندان داخلی و خارجی می‌گردد.[۱]

مُنَبَّت‌کاری در سنندج

منبت‌کاری در سنندج سابقهٔ چندانی ندارد. در خلال سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، جوانان تحصیل کردهٔ بی‌کار به هنر نازک‌کاری روی آوردند و برای جلب نظر مشتریان بر روی کارهای‌شان نقوش برجسته از گل و گیاه و مناظر و صحنه‌های جنگ و شکار با الهام از داستان‌های حماسی شاهنامه و همچنین زنانی صُراحی در دست و جام بر کف به سبک تصویرهای خیالی رباعیات خیام، ایجاد می‌کردند که تا حد زیادی مشتری‌پسند است و باعث رونق کارشان شده است.

در میان هنرمندان منبت‌کار در آثار عثمان نیک‌منش ابداعات و ابتکارات بسیار به چشم می‌خورد.



منبت

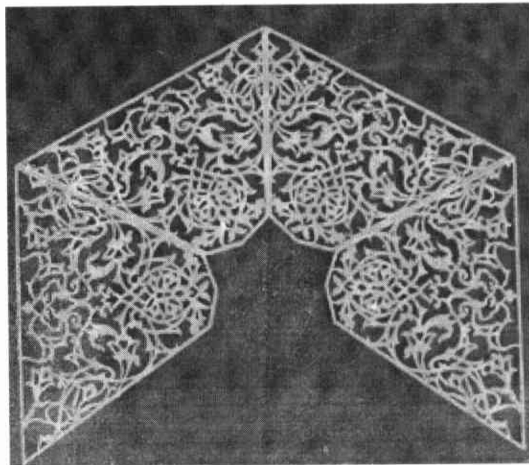
مشبّک‌کاری در کردستان

ارسی‌سازی و ساخت در و پنجره به وسیلهٔ استادکاران اصفهانی در سنندج رایج شد و نمونهٔ کار شاگردان و هنرجویانی که در این رشته زیر دست استادکاران اصفهانی تربیت شدند تا چند سال پیش در اغلب خانه‌ها به چشم می‌خورد.

---

۱. لغت‌نامه.

ساخت بیشتر بخش‌ها و قطعات اُرسی و قسمت‌هایی از در و پنجره‌ها در قدیم جزو کار مشبّک‌سازان و ارسی‌سازان ظریف و دقیق بود. اغلب نورگیرها و نیم‌پنجره‌ها مشبک‌هایی فاقد شیشه بودند امّا در پنجره‌ها و ارسی‌ها شیشه‌های رنگی به کار می‌بردند که با این تدبیر در برخورد با نور خورشید زیبایی و ظرافت خاصی ایجاد می‌شد.



مشبک

کاشی مُعَرَّق: قسمی از خشت کاشی منقش که نقش‌ها را مانند عرق در آن قرار داده‌اند (ناظم الاطباء) قسمی کاشی مرکب از قطعات مختلف و رنگ‌های گوناگون که چون کنار هم قرار گیرند نقشی بدیع به وجود آید.[1]

مُعَرَّق‌کاری

ساختن یا نصب کاشی‌های معرق: معرق کاری در قرن ۶ هجری یعنی در دورهٔ سلجوقیان به سوی کمال رفت و بسیار متداول گردید. در قرن هشتم هجری هنرمندان معرّق‌کار به مراتب از هنرمندان عهد سلجوقی جلو افتادند. در این قرن موفق شدند اجزایی را که اشکال معرق از آنها تشکیل می‌یابد کوچک‌تر کنند و لطیف‌ترین و زیباترین اشکال بنایی و هندسی را در مجموعه‌ای از رنگ‌های زیبا و براق که جز در فنون و صنایع شرقی خصوصاً ایرانی دیده نمی‌شود، نمایش دهندَ.

مخصوصاً ارزانی معرّق بیشتر موجب شیوع آن گردیده زیرا هزینهٔ ساختن معرّق‌های لعاب صدف دار به مراتب کمتر از هزینهٔ آجرهای کاشی مینایی بود و علت این امر واضح است زیرا در کاشی لازم بود پس از کشیدن رنگ و نقش یک بار دیگر آن را در کوره گذارند و این عمل گذشته از هزینهٔ اضافی‌ای که داشت چندان مورد اطمینان نبود زیرا ممکن بود کاشی‌ها از کوره سالم بیرون نیاید.

---

۱. لغت‌نامه.

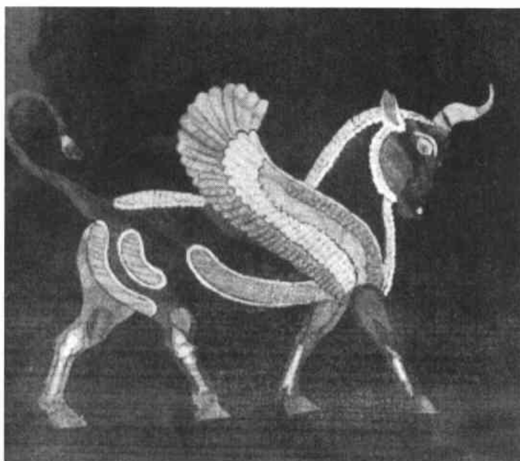
صنعت معرّق‌کاری در قرن‌های نهم و دهم هجری به منتهای ترقی خود رسید، در این دوره مراکز مهم معرّق سازی شهرهای اصفهان، یزد، کاشان، هرات، سمرقند و تبریز بود.[۱]

سابقهٔ معرّق‌کاری در استان کردستان

سابقهٔ معرّق‌کاری و آموزش آن در دورهٔ معاصر در ادارهٔ کل هنرهای سنّتی به سال ۱۳۰۹ش باز می‌گردد. در آن سال استاد حسین طاهرزاده بهزاد و گروهی از هنرمندان نام‌آور هنرهای سنتی از سراسر کشور گرد هم آمده و مدرسهٔ صنایع مستظرفه را در وزارت معارف بنیاد نهادند. از آن پس این هنر به تدریج رونق گرفت و در سایر نقاط کشور نیز هنرمندانی فعالیت در این زمینه را آغاز کردند.[۲]

معرق‌کاری در کردستان پیشینه‌ای ندارد، پس از گذشت چند سالی از انقلاب اسلامی گروهی از جوانان تحصیل کرده‌ای که به صنعت نازک‌کاری روی آوردند، آثار خود را منبّت‌کاری می‌کردند و دستهٔ دیگری به معرّق‌کاری مشغول شدند. به این معنی سطح چوب را با مغار خالی می‌کنند و تکه‌هایی را که از چوبهای مختلف و شکل‌های مورد نظر با رنگ‌های گوناگون تهیه کرده‌اند کنار هم با چسب می‌چسبانند و پس از سُمباته کردن و رنگ‌زدن ظرافت خاصی به خود می‌گیرد، هر چه ابتکار و خلاقیت و هنرنمایی و سلیقهٔ استاد کار بیشتر باشد نمونهٔ کار، جلوهٔ بیشتری به خود می‌گیرد، این را بر روی قلمدان‌ها و تابلوهای مینیاتوری نیز انجام می‌دهند، بعضی نیز آیات قرآن و ظریف کاری‌های حواشی آن را بر روی صفحات چوبی انجام می‌دهند که فوق‌العاده جالب توجه است.

بخش مهم کار نازک‌کاران ساخت و پرداخت تخته‌نرد، قلمدان، و جعبه‌های جواهر و آرایش از روش «تعریق» و تکه قرار دادن بر روی بدنهٔ آنهاست.



معرق

۱. لغت‌نامه.

۲. *معرق‌کاری*، علی محمدی ص ۱۱۵ و ۱۱۴.

خَرّاطان

خَرّاد، خَرّاط: آنکه چوب‌ها را بر چرخ خراشیده، هموار کند. (زمخشری) (ناظم الاطباء)

آنکه چوب تراشد و برابر سازد (آنندراج) چوب‌تراش، مانند آنکه میانه و نی‌قلیان را می‌تراشد. (لغت‌نامه)

از هنرهایی که در گذشته رونق به سزایی داشته و امروز با پیشرفت تکنیک و صنایع جدید و عدم مصرف آن اشیاء چوبی از رونق افتاده است.

خَرّاطی را می‌توان شامل قلیان سازی، کت و نیم‌کت و صندلی و مبل‌سازی دانست.[1]

توتون و تنباکو نوعی گیاه است که ابتدا کریستف کلمب از امریکا به اروپا آورد و در سال (۱۵۶۰ میلادی) از اسپانیا به فرانسه برده شد و شاید سیصد سال پیش به ایران آورده شده، ابتدا در شمال کشت شد و بعد در مرکز و غرب ایران کاشته شد و از آن بهره‌برداری نمودند.[2]

حدود دویست سال پیش که کشیدن سیگار در میان مردم کردستان متداول نشده بود، کشیدن قلیان یکی از وسایل سرگرمی و تفنّنی اعیان و اشراف بود، به تبعیت آنها در قهوه خانه‌ها و دیگر منازل کشیدن قلیان متداول شد. استاد مجید نعمتیان ـ خدایش رحمت کناد ـ می‌گفت: ابوالقاسم خان ناصرالملک که در سال ۱۳۱۸ق (۱۲۷۸ش) به حکومت کردستان منصوب شد، روزی استاد میرزای خرّاط را که استادکاری معروف و سرشناس بود به حضور طلبید و شکل قلیان را بر روی کاغذ ترسیم نمود و به وی داد و گفت چنین چیزی را برای من بساز، استاد میرزا آن را در نهایت ظرافت و استحکام ساخت و به حضور وی برد ناصر الملک آنرا پسندید و وی را مورد عطوفت قرار داد. به مرور زمان در میان اعیان و اشراف و عامهٔ مردم سنندج کشیدن قلیان متداول شد و سفارش ساختِ آن به استاد میرزا فراوان شد. او که از عهدهٔ تقاضاهای مشتریان بر نمی‌آمد به استادکاران دیگری که آوازهٔ ساخت قلیان و چگونگی آن را از استاد میرزا شنیده بودند، ارجاع می‌داد و آنان هر یک به سلیقه و ذوق خود شکل ظاهری قلیان را تغییر می‌دادند و آن را ظریف و هنرمندانه می‌ساختند تا آنجا که به این هنر شناخته شدند. معمولاً قلیان را در دو نوع مناره‌ای (قُلّه‌ای) و پیاله‌ای از چوب گردو و چوب‌های سخت جنگلی می‌ساختند. برخی از این قلیان‌ها ساده بودند که نسبتاً ارزان‌تر بودند. قلیان‌هایی را که با پارچهٔ نازک و پردوام مشکی به نام مَل‌مَل پوشانده و با نخ مشکی با دقّت خاصی می‌پیچیدند و وقت بیشتری صرف تهیهٔ آن می‌شد، گران‌تر فروخته می‌شد و اغلب به عنوان سوقات به شهرستان‌های دیگر برده می‌شد. گاهی نیز به سفارش نوعروسان مَل‌مَل قرمز بر قلیان می‌پوشاندند و نخ پیچی آن را با منجوق رنگی تزیین می‌کردند.

استادان اولیهٔ حرفهٔ خراطی عبارت بودند از:

استاد مجید گلچین جد پدری آقای یدالله میانه‌گر و استاد صوفی عبدالقادر خراط اذانی و استاد موسی (اول) که این حرفه را به دیگران آموختند.

شاگردان استاد مجید دو فرزندش به نام درویش عبدالخالق چپری و درویش محی‌الدین میانه‌گر و دو

---

۱. لغت‌نامه، ذیل کلمه خَرّاط.

۲. لغت‌نامه، ذیل کلمه توتون.

برادر زاده‌اش به نام عبدالغفور و عبدالکریم چپری بودند.

استاد درویش عبدالخالق چپری در سن جوانی درگذشت. استاد درویش محی‌الدین میانه‌گر تا سن ۸۰ سالگی این کار پرمشقت را ادامه داد و آن را به یگانه فرزند ذکورش یدالله یاد داد و او که جذب بانکداری شده بود، گاهی قلیان‌های تزیینی را می‌ساخت و به دوستان هدیه می‌داد.

استاد عبدالغفور چپری خراطی را به فرزند ارشدش استاد عبدالحمید دیبانژاد آموخت و آن مرحوم نیز به برادرش استاد رحمت چپری که کارمند سازمان کشاورزی شد، آموخت و استاد رحمت در ایام بی‌کاری به ساخت قلیان‌های تزیینی و لوکس مبادرت می‌کرد. اما استاد عبدالکریم چپری از زندگی بهرهٔ چندانی نبرد و درگذشت.

چون جد استاد مجید گلچین چاپار و پستچی بود، مأمور ادارهٔ آمار نام خانوادگی را به فرزندان او چپری داده است.

استاد صوفی عبدالقادر اذانی خراطی را به فرزندش استادعبدالرحمن (خراط اذانی) آموخت. این پدر و پسر تا پایان حیات با این کار پر زحمت ساختند و مدارا کردند. استاد عبدالرحمن این حرفه را به فرزندش موسی و منصور بهروش آموخت، اما نامبردگان به علت عدم رونق این کار از آن دست کشیدند و داخل ادارات شدند.

این دو استاد معتبر به علت اینکه صوت خوشی داشتند مؤذن مسجد هاجر خاتون بودند به این علت به اذانی معروف شدند.

استاد لایق و زبردستی چون استاد محمدامین امینی‌فر ـ که فرزندان وی شناسنامه زُبیری گرفتند ـ در سرتپوله مغازه داشت و مغازه‌اش نسبتاً قدیمی بود، خراطی را به فرزندش استاد صالح و استاد محی‌الدین عرجون آموخت که استاد صالح داخل شهربانی شد و استاد محی‌الدین تا پایان عمر در این حرفه کار کرد و به فرزندان خود امیرارسلان و همایون آموخت امّا آنها جذب مشاغل دولتی شدند. استاد محمدرشید شریف‌پوریان که در محلهٔ جورآباد مغازهٔ خراطی داشت این حرفه را به فرزندش صالح شریف‌پوریان آموخت.

استاد موسی که بسیار ماهر و شیرین‌کار بود، شاگردی به نام عبدالله لطف‌الله‌نژاد داشت که تا حدود نود سالگی در مغازه‌اش جلو زورخانهٔ صحافی‌ها به کار ادامه داد و استادی لایق و کاردان بود.



کار استاد محمدامین امینی‌فر، پدر آقای صدیق زبیری.

آخرین بازماندهٔ حرفهٔ خراطی استاد رشید است که با علاقهٔ وافری به این کار مشغول است.[۱]


استاد رشید فاتحی، استاد خراطی سنندج

کار استادان خراط عبارت بود از ساخت پایه‌ها و نرده‌های کت و نیمکت و ساخت صندلی و صندوق و نوعی صندوق خاص که داخل آن را به وسیله تیغه‌های نازک چوبی خانه‌خانه کرده بودند و آن را صندوق هزار پیشه می‌گفتند (پیشه به معنی هسته)، یخدان و جعبه‌های زینتی، چوب سیگار، سازِ سُرنا، ساز نرمه‌نی، میل ورزش باستانی، قوطی پودر آرایش، وافور که برخی از خراطان دین‌دار متعصب از ساخت آن شانه خالی می‌کردند، نردهٔ ایوان و نردهٔ راهروها، تخت و گهواره، قلم داخل گهواره، مهرهٔ شطرنج و تخته نرد و انواع اسباب بازی از قبیل خولخوله، کرخول، مزریح، گیزگیزه و دست‌پیچ داخل گهواره که کلاً با دست و زه و کمان و تیغه‌های سنتی انجام می‌گرفت.

بنا به گفتهٔ استاد عبدالحمید نعمتیان مهرهٔ شطرنج اول بار به وسیلهٔ آقای استاد محمدامین امینی‌فر و بعد به وسیلهٔ شاگردان او استاد رشید شریف‌پوریان و استاد صالح زبیری فرزند استاد محمدامین و استاد محی‌الدین عرجون ساخته شد. کار دست این استادکاران از چوب گردو یا چوب سخت جنگلی بود که بسیار ظریف و خوش‌دست و در نهایت سلیقه درست می‌شد.

استادان محمدرحیم مولایی سقزی و محمدقاسم ماجدی سقزی





شادروانان محمدرحیم مولایی و محمدقاسم ماجدی فرزندان کریم هستند. محمد رحیم متولد سال ۱۲۹۴ش و متوفی به سال ۱۳۶۷ش است و محمدقاسم متولد سال ۱۲۹۶ش و متوفی به سال ۱۳۶۹ش است. هر دو برادر اهل سقز و در خانواده‌ای متوسطالحال و مؤمن و معتقد، تحت سرپرستی پدر و مادری متدین دوران کودکی را سپری کردند و در دکان پدر و زیر نظر او به کار تفنگ‌سازی مشغول شدند. بعد از فوت پدر به اتفاق در مغازه‌ای محقّر به ساختن عصا و چوب سیگار و پیپ و تختهٔ نرد پرداختند. آنان با صبر و حوصله و پشتکار خوب و ابتکاری در خور تحسین بدون راهنما و استاد در اندک مدتی صاحب شهرت شدند، به طوری که کارهای دستی آنان به عنوان هدیه به ولایات خصوصاً تهران برای وکلا و وزرا، و امرای ارتش فرستاده می‌شد. ناگفته نماند امیرعباس هویدا عصاهای مارپیچ و ساده و پیپ خود را از کارگاه این دو برادر در سقز تهیه می‌کرد.

۱. ترتیب و نام استادان این حرفه را از *تاریخچه صنعت خراطی در کردستان* نوشته آقای یدالله میانه‌گر آورده ام.





محمدرحیم مولایی و قاسم ماجدی

دیگر خراطان



ـ عبدالرحمن خراط اذانی فرزند عبدالخالق تولد ۱۲۸۰ وفات ۱۳۵۵ش؛



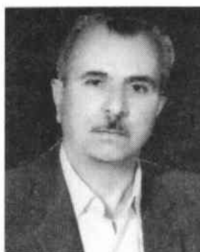
یدالله میانه‌گر فرزند محی‌الدین متولد ۱۳۲۳ش؛



محمدصالح شریف‌پوریان فرزند محمدرشید متولد ۱۳۲۴ش؛


عبدالله‌لطف‌الله نژاد فرزند لطف‌الله؛


محمدرشید فاتحی فرزند محمدرحیم متولد ۱۳۱۹ش؛


عبدالحمید دیبانژاد فرزند عبدالغفور متولد ۱۳۰۰ش وفات ۱۳۸۳ش؛

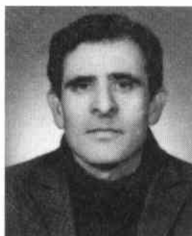

ـ محمدصدیق شریف‌پوریان فرزند محمدرشید متولد ۱۳۲۲ش؛


صالح زبیری فرزند محمدامین تولد ۱۲۹۷ش وفات ۱۳۵۱ش؛


محمدرشید شریف‌پوریان فرزند محمدکریم متولد ۱۲۹۰ش وفات ۱۳۶۴ش؛


رحمت الله چپری فرزند عبدالغفور متولد ۱۳۲۰ش؛


محی‌الدین میانه‌گر فرزند مجید گلچین تولد ۱۲۷۹ش وفات ۱۳۵۹ش؛


محی‌الدین عُرجون فرزند محمدرضا متولد ۱۲۹۸ش متوفی ۱۳۷۴ش.

فصل ۹
خطاطی و خوشنویسی

فصل ۹

خطاطی و خوشنویسی

تاریخ خط در ایران

تاریخ خط عربی را جرجی زیدان نویسندهٔ *تاریخ تمدن اسلام* ـ که علی جواهرکلام آن را ترجمه کرده ـ چنین شرح داده است:

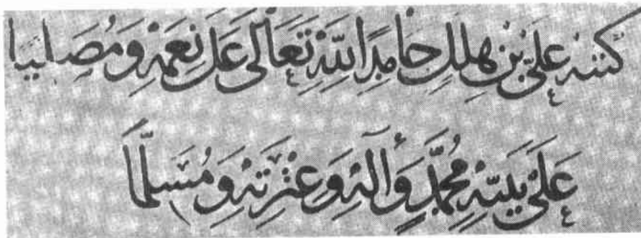
> اعراب حجاز مدرکی دالّ بر خط و سواد داشتن خود ندارند ولی از اعراب شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار در دست است که معروف‌ترین این مردمان، مردم یمنی اند که با حروف مسند می‌نوشتند و دیگر نبطی‌های شمال اند که خط‌شان نبطی است. مردم حجاز کمی پیش از اسلام به عراق و شام می‌رفتند و به طور عاریت از نوشتن عراقیان و شامیان استفاده می‌کردند و چون به حجاز می‌آمدند عربی خود را با حروف نبطی یا سریانی و عبرانی می‌نوشتند، خط سریانی و نبطی بعد از فتوحات اسلام نیز میان اعراب باقی ماند و تدریجاً از نبطی خط نسخ و از سریانی خط کوفی پدید آمد. خط کوفی در ابتدا به خط حیری مشهور بود و بعدها که مسلمانان کوفه را به نزدیک حیره ساختند این خط نام کوفی گرفت. قدیم‌ترین اثری که از زبان عربی به خط نبطی یافت شده، کتیبه‌ای است که به سال ۳۲۸ میلادی بر سر قبر امرائی القیس در المناره واقع در حیره نوشته شده است. ابن الندیم می‌گوید که خط عربی را اولین بار بِشر بن عبدالملک مسیحی ساکن حیره به مکه انتقال داد و در آنجا سفیان بن امیه و ابوالقیس بن عبدالمناف و عمر بن الخطاب و معاویه بن ابی‌سفیان این خط را آموختند. ابن مقله خطاط مشهور متوفی به سال ۳۲۸ق با نبوغ خود خط نسخ را به صورت نیکویی در آورد و آن را جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد و خطی که امروز معمول است همان خط اصلی ابن مقله است. مشهور است که ابن مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی واقع آن است که خط کوفی و نبطی هر دو از اوایل اسلام معمول بوده و کتابت قرآن با خط کوفی بود و خط نبطی در مکاتبات رسمی استعمال می‌شد.

در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری ذکری از خوشنویسان متعدد خط عربی به میان آمده است و مأمون عباسی و برمکیان را از مروجان خوشنویسی و مشوقان خوشنویسان معرفی کرده اند. خط عربی در آخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم با ظهور محمد بن علی الفارسی[۱] ابن مقله وزیر (۲۷۲ تا ۳۲۸ق) وارد مرحلهٔ جدیدی شد که باید آن را مَقدمهٔ تکامل این خط دانست و این مرد بزرگ پیشگام یکی از مهم‌ترین مظاهر هنری اسلامی یعنی «خوشنویسی» است.

در این دو بیت مشهور، او را در عداد رجال و معاریف اربعه ذکر کرده اند:

فَصَاحَةُ سَحْبان وَ خَطُّ ابن مقله　　وَ حِكْمَةُ لقمان وَ زُهْدُ ابن ادهم
إذَا اجْتَمَعَتْ فِی الْمَرءِ وَ الْمَرءُ مُفْلِسٌ　　فَلَيْسَ لَهُ قَدْرٌ بمقدارِ درهم[۲]

آنچه مسلّم است این است که ابن مقله در تکمیل اقلام ستّه (محقق، ریحان، ثلث، نسخ، توقیع، و رقاع) کوشیده و آنها را از خط کوفی اقتباس کرده است. یک قرن بعد ابوالحسن علی بن هلال البغدادی معروف به ابن بوّاب (متوفی ۴۲۳ق) در خطوط متداول تصرفاتی کرد و قواعد تازه‌ای در خوشنویسی آورد از جمله خط را به



میزان نقطه سنجید و حسن خط وی موجب شد تا در زمان خود مشهور شود، قطعه زیر نمونه‌ای از خط اوست.

بعد از او طی دو قرن بعد یاقوت حموی مستعصمی معروف‌ترین خوشنویسان اسلامی است و در عرب و عجم به خوشنویسی ضرب‌المثل است. چنان‌که شاعری گفته است:

بنازم شیوهٔ تردستیت را　　که خط بر چشمهٔ کوثر نوشتی
کسی ننوشت بالاتر ز یاقوت　　تو از یاقوت بالاتر نوشتی

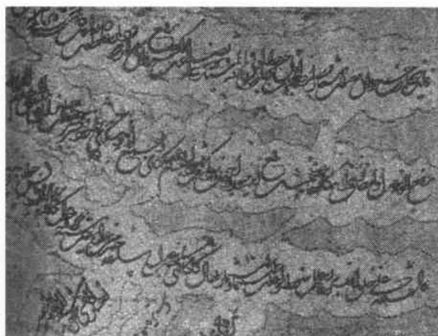


نمونه‌ای از خط یاقوت

۱. ابن‌مقله: از اهل فارس وزیر المقتدر خلیفه عباسی که در ۳۲۸ هجری به قتل رسید، در حسن خط ضرب‌المثل است.
۲. *الفهرست*: ابن‌الندیم، ذیل مبحث خط عربی.
۳. تذکرهٔ *مرآت الخیال* صفحات ۱۵ و ۱۶.

در تذکرهٔ *مرآت الخیال* آمده است:

خط هفتم تعلیق است که از رقاع و توقیع برآمده و از متقدمین خواجه تاج سلمان اصفهانی این خط را خوب می‌نوشت و خط هشتم که نستعلیق باشد [را] میرعلی تبریزی در زمان امیر تیمور صاحبقران از نسخ و نستعلیق استنباط نموده.[۳]



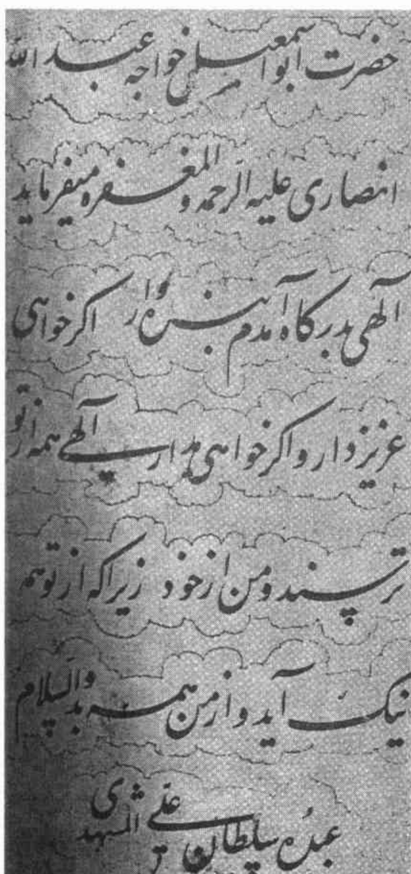
خواجه اختیار منشی گنابادی.

در این عصر خواجه اختیار منشی گنابادی در خط شکسته معروف است.

بعد از میرعلی کم‌کم در خط نستعلیق استادان بزرگ پیدا شدند و پس از او میرزا جعفر تبریزی ملقب به بایسنقری استاد مشهور این خط است.

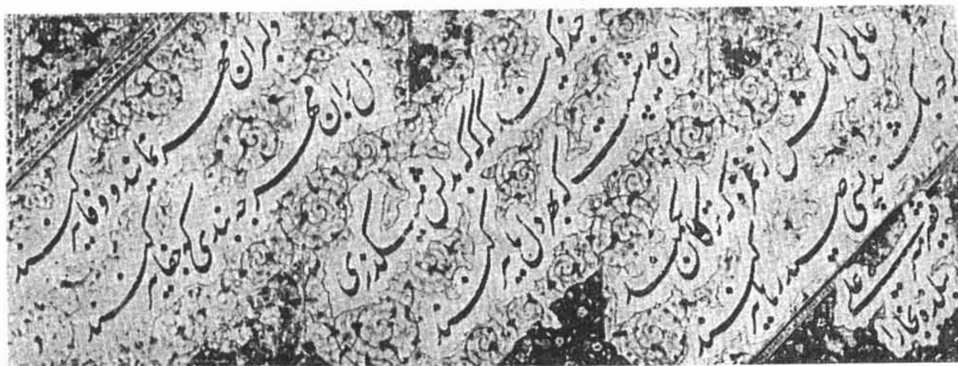


نمونهٔ خط میرزا جعفر تبریزی



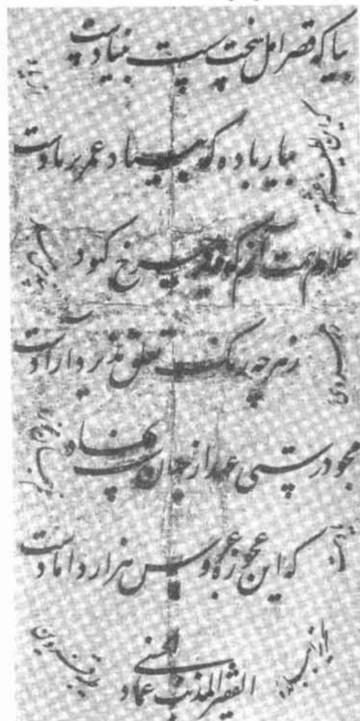
بعد از میرزا جعفر خط نستعلیق به اظهر تبریزی و از او به معروف‌ترین نستعلیق‌نویس متقدم یعنی سلطانعلی مشهدی رسید. با این نمونه خط :

بعد از سلطانعلی مشهدی مشهورترین خوشنویسان نستعلیق میرعلی هروی است و می‌توان گفت که از آغاز وضع خط نستعلیق تا زمان او و پس از او تا ظهور میرعماد هیچ یک از نستعلیق‌نویسان به پایهٔ استادی او نرسیدند. این است نمونه‌ای از خط او:



هنگامی که میرعماد هروی بر سر کار آمد برای آثار جملهٔ گذشتگان، حتی میرعلی هروی دیگر رونق و صفایی نماند. او پایهٔ هنر خوشنویسی را در جایی نهاد که خطاطان دو قرن قبل از او تا دو قرن بعد از او کسی به پایهٔ او نرسیدند. چنان‌که خود در قطعهٔ زیبایی به خط خود گفته و نوشته است:

منم در قلم شیر این نیستان   سر خامه‌ام سوده بر آسمان
ز اهل قلم نیست همتای من   همین قطعه برهان دعوای من



نیمهٔ اول دوران کشورداری شاهان صفوی در ایران از ادوار برجستهٔ هنرهای زیبا از جمله خوشنویسی بود. چه در این دوران علاوه بر تکامل نستعلیق، در خطوط سابق نیز استادان زبردستی مانند علاءالدین تبریزی و عبدالباقی تبریزی و علیرضا عباسی پیدا شدند و آثارگران بهایی مانند کتیبه‌های اماکن و ابنیه و مساجد در قزوین و مشهد و تبریز و اصفهان از خود به یادگار گذاشتند. و این



نمونه خط علیرضا عباسی است:

خط شکسته مراحل پیشرفت و تکامل را می‌پیمود تا نوبت به درویش عبدالمجید شاعر طالقانی رسید. این هنرمند سخن‌دان با اینکه در جوانی در سن ۳۵ سالگی درگذشته است، در شکسته‌نویسی بازار خط شفیعا و سایر خوشنویسان را شکسته است و چنان‌که کمال خط نستعلیق به‌دست میر عماد صورت گرفت، تکامل خط شکسته نیز به سرانگشت هنر درویش عبدالمجید انجام یافت. این است خط درویش:



ش ۱۷.

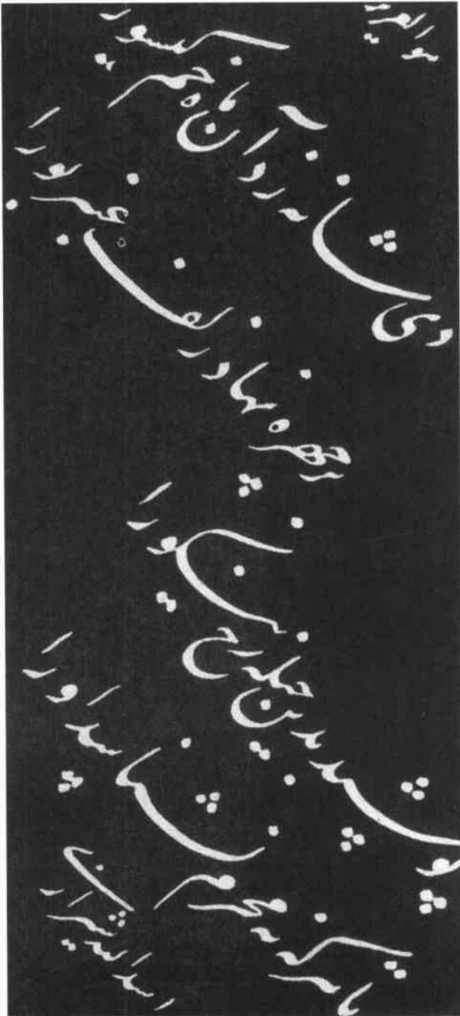
در آغاز قرن چهاردهم بعضی از استادان خط در صدد برآمدند تا تصرفاتی در خط شکسته کنند و از دشواری آن بکاهند در این میان شیوهٔ خط قائم مقام فراهانی و حسنعلیخان امیر نظام گروسی مورد قبول واقع شد و در حال حاضر هم به این دو شیوه نوشته می‌شود. آقا ابراهیم قمی و میرزا احمد نیریزی و محمدهاشم زرگر از خوشنویسان خط نسخ در قرون دوازدهم و سیزدهم اند.

در قرن سیزدهم معروف‌ترین خطاطان خط نسخ عبارت اند از: محمد محسن اصفهانی، عبدالله عاشوری رنانی، عبدالعلی خراسانی، زین‌العابدین قزوینی، وصال شیرازی و فرزندان او (وقار، حکیم، و داوری) میرزا احمد شاملو، زین‌العابدین اشرف‌الکتاب اصفهانی، علی رضا پرتو اصفهانی و غلامعلی اصفهانی.

و در خط نستعلیق معاریف این استادان عبارتند از: میرزا عباس نوری، میرزا اسدالله شیرازی، میرزا علی اکبر تفرشی، داوری و حکیم فرزندان وصال، میرزا محمدحسَین کاتب‌السلطان تهرانی، حاج میرزا فضل‌الله و فرزندانش، میرزا ابوالفضل ساوجی، میرزا فتحعلی حجاب شیرازی، میرزا غلامرضای اصفهانی و مخصوصاً میرزا محمدرضا کلهر و میرزا محمدحسین کاتب‌السلطان شیرازی و میرزا علی‌نقی شیرازی.



قطعهٔ نمونه خط میرزا احمد نیریزی (ش ۱۷).





نمونهٔ خط کلهر.

نمونه خط کاتب‌السلطان

نمونه خط میرزا فتحعلی

نمونه خط قائم‌مقام

نمونه خط میرزا غلامرضا

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الناس کالجسد الواحد اذا اشتکی منه
عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی
ترجمه از سعدی علیه الرحمه است
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی

نمونه‌ی خط ملک‌الکلامی.

بنبی عربی و رسول مدنی و اخیه اسدالله
مسمی بعلی و بزهراء بتول و بام ولدتها
و بسبطیه و شبلیه هما نجل زکی و بسجاد
و بالباقر و الصادق حقا و بموسی و علی و تقی
و نقی و بذی العسکر و الحجة القائم بالحق
الذی یضرب بالسیف بحکم ازلی اجب الا ان
دعانا و ترحم حضرانا و اقض حاجاتنا
الکل الهی و ولی و تقبل بقبول حسن
رب دعانا بعلی بعلی بعلی بعلی

نمونه خط وصال شیرازی.

قرن چهاردهم را باید دورهٔ انحطاط و زوال هنر خطاطی دانست که توجه به خوشنویسی رو به کاهش نهاده است. در این دوره میرزا محمدحسین عمادالکتاب در نستعلیق از سایرین برتر بوده است. در خوشنویسی در اقلام شش‌گانه نیز جز مرحوم عبدالحمید امیرالکتّاب ملک‌الکلامی کردستانی کسی دیگر به شهرت استادان قدیم نرسید. اینک نمونه‌ای از خط عماد الکتاب:



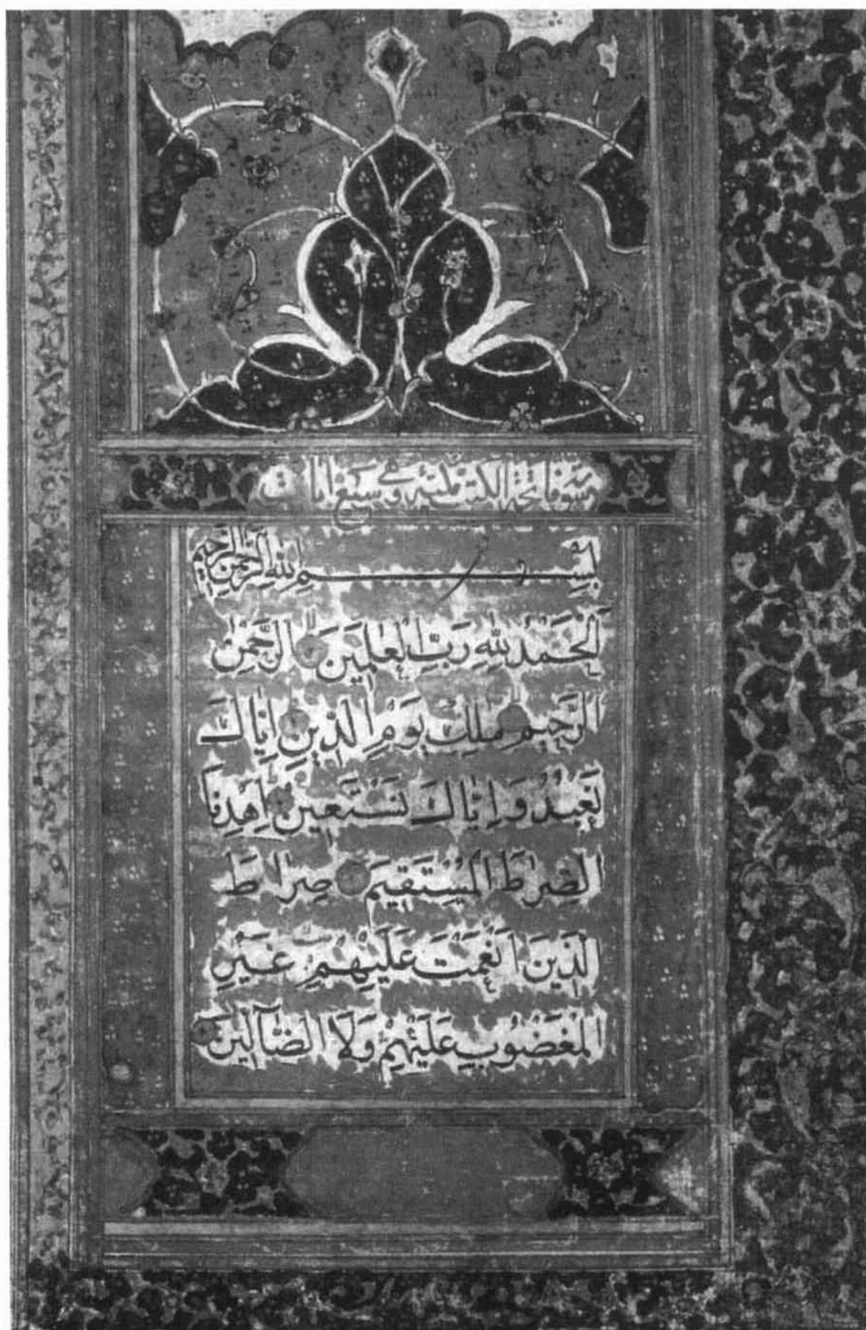
فصل ۹

بخش اول: خطاطان و خوشنویسان کردستان

ماه‌جهان و ملک‌جهان سنندجی

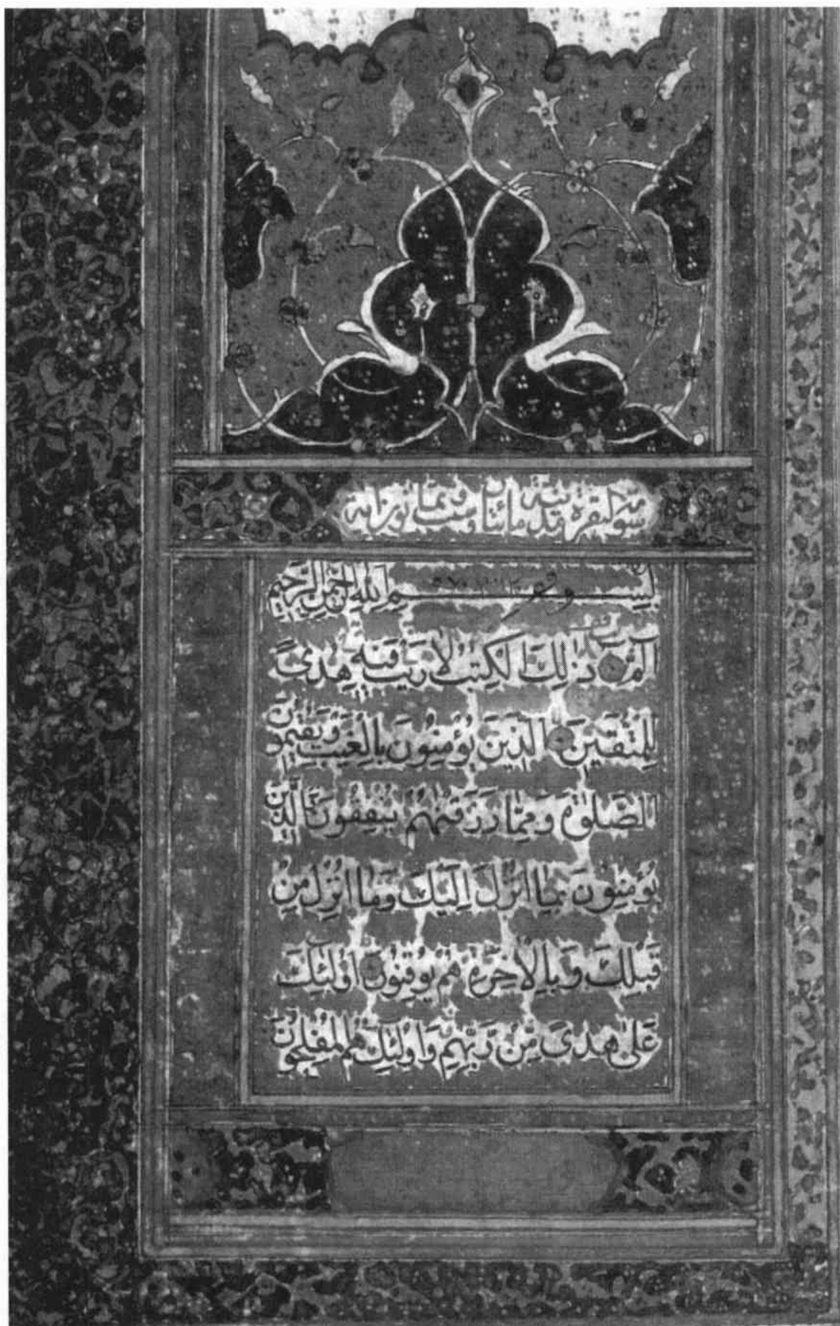
دو خواهر عفیفهٔ دُرّدانه که هر دو در عفاف و پاکدامنی و تقوی و بزرگ‌منشی و خط و ربط و دانش و فضیلت قرینهٔ هم بودند، حدود دویست سال پیش در خانواده‌ای اهل علم و فضل و خدامحور و به ظنّ غالب خانوادهٔ وزارت به عرصهٔ وجود پیوستند و تحت مراقبت دقیق به رشد رسیدند و در تعلیم قرآن و شریعت و سواد و حسن خط پابه‌پای هم مراحل تکامل را پیمودند. امّا هزار اسف که از نام و نشان خانوادگی این دو خواهر فرخنده که به سبب آثار بر جای مانده نام‌شان در ردیف زنان برجسته قرار گرفته ـ و تا دنیا دنیاست در درخشندگی و تلاءلو باقی خواهد ماند ـ خبر و نشان مفصل سراغ نداریم. از ماه‌جهان سنندجی فقط یک قطعه خط در نسخ و نستعلیق که در نهایت زیبایی نوشته شده با نام و تاریخ از وی در دست است. و ملک‌جهان یک جلد کلام‌الله مجید را با خط زیبای خود به رشتهٔ تحریر در آورده و ابتدای قرآن را با سلیقهٔ خوب خود به طرزی بسیار جالب تذهیب و طلاکاری نموده و کادر صفحات و فاصلهٔ بین سر سوره‌ها را تذهیب و طلااندازی دندانه‌موشی کرده و سر سوره‌ها را با خط قرمز نوشته است. دور نیست که او در سال‌های آخر زندگیش این قرآن را به دخترش رابعه سپرده باشد. در سال ۱۲۷۸ق وقف‌نامه‌ای بدان ضمیمه کرده بدین مضمون که اشخاص عالم و وارع می‌توانند آن‌را به امانت گرفته و تلاوت کنند تا ثواب قرائت و تلاوت آن عاید واقف برای «یومَ لا ینْفَعُ مالٌ وَ لاَ بَنُون» شود.

خط بانو ماه‌جهان سنندجی به تاریخ دویست سال پیش.

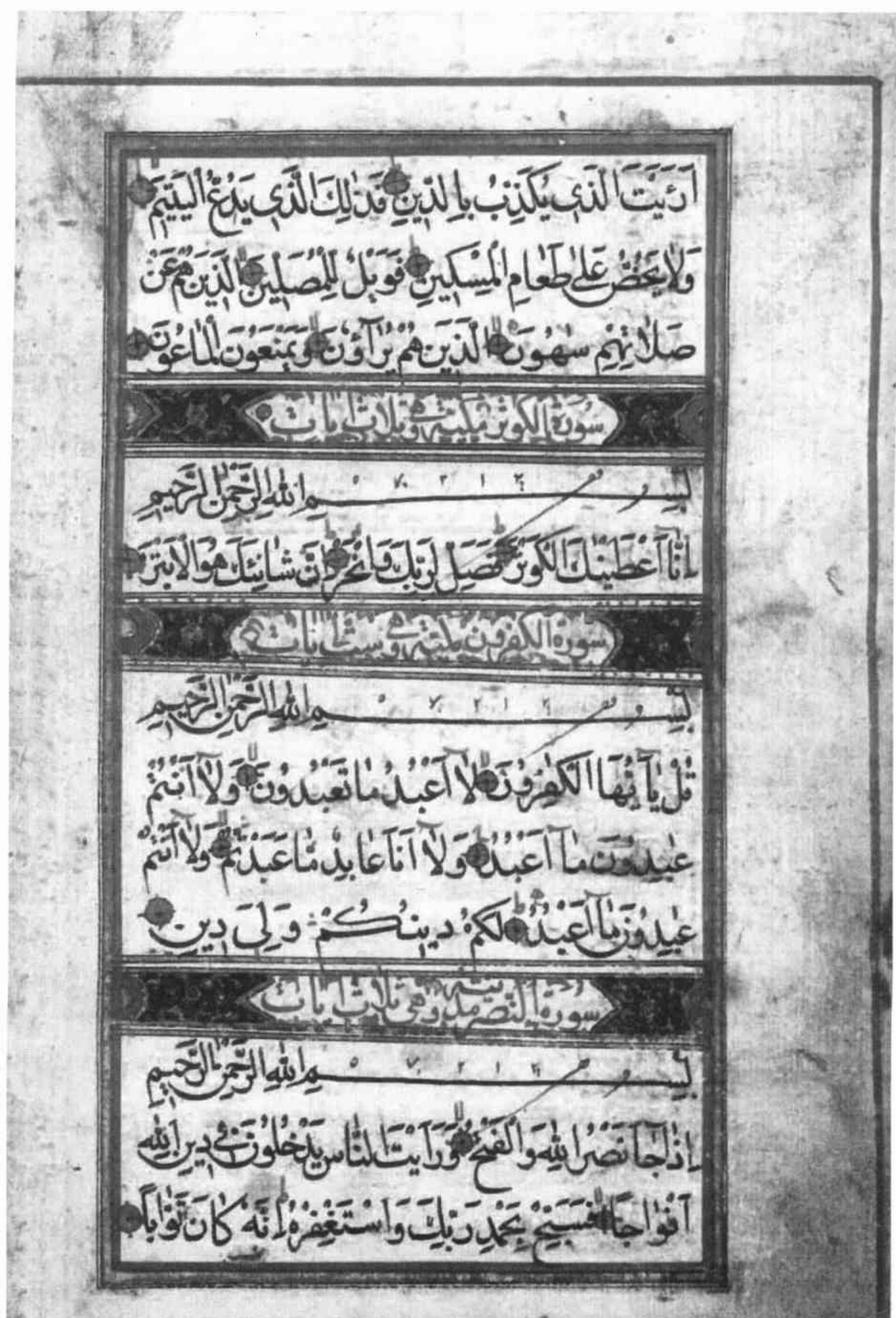


بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العلمین الرحمن
الرحیم ملک یوم الدین ایاک
نعبد وایاک نستعین اهدنا
الصرط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین

دست خط قرآن مجید بانو ملک‌جهان سنندجی.



دست خط قرآن مجید بانو ملک‌جهان سنندجی.



أرأيت الذي يكذب بالدين فذلك الذي يدع اليتيم
ولا يحض على طعام المسكين فويل للمصلين الذين هم عن
صلاتهم ساهون الذين هم يراؤن ويمنعون الماعون

سورة الكوثر مكية وهي ثلاث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر إن شانئك هو الأبتر

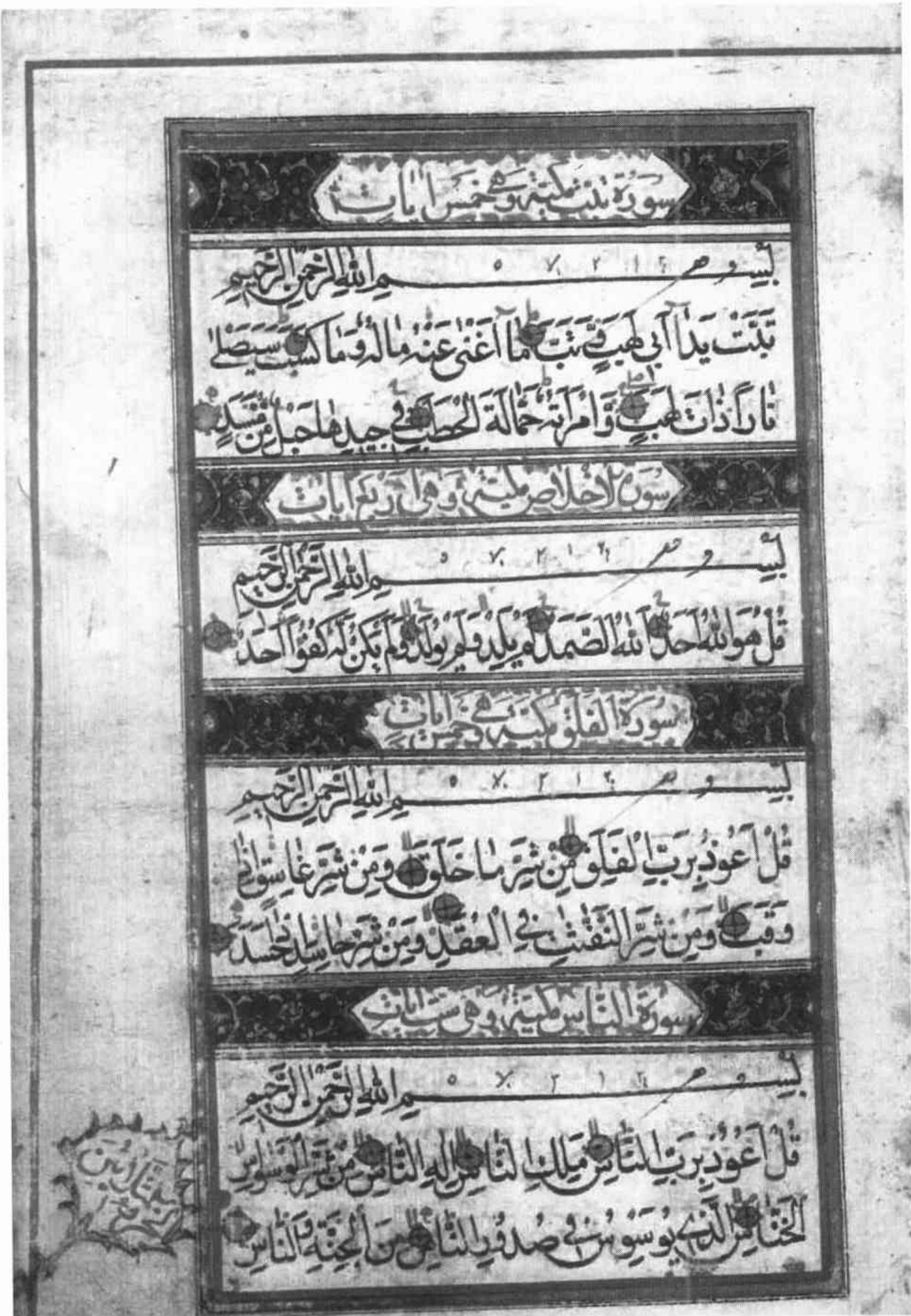
سورة الكافرون مكية وهي ست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
قل يا أيها الكافرون لا أعبد ما تعبدون ولا أنتم
عابدون ما أعبد ولا أنا عابد ما عبدتم ولا أنتم
عابدون ما أعبد لكم دينكم ولي دين

سورة النصر مدنية وهي ثلاث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
إذا جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يدخلون في دين الله
أفواجا فسبح بحمد ربك واستغفره إنه كان توابا

دست خط قرآن مجید بانو ملک‌جهان سنندجی.



سورة تبت مكية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

تبت يدا ابي لهب وتب ما اغنى عنه ماله وما كسب سيصلى

نارا ذات لهب وامرأته حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد

سورة الاخلاص مكية وهي اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

سورة الفلق مكية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا

وقب ومن شر النفاثات في العقد ومن شر حاسد اذا حسد

سورة الناس مكية وهي ست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس

الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس

دست خط قرآن مجید بانو ملک‌جهان سنندجی.

هو الواقف علی الضمایر
والمطلع علی السرایر

[illegible]

باعث بر نگارش این کتاب شکین نقاب آنکه وقف مؤبد و حبس مخلد نمود

[illegible]

۱۲۷۸

قطعه فرمان.

امیرنظام گروسی (۱۲۳۶ـ۱۳۱۷ق)



حسنعلی‌خان امیرنظام در سال ۱۲۳۶ق در قصبهٔ بیجار تولد یافته و تحت توجهات پدرش محمدصادق‌خان به تحصیل علوم ادبی و عربی و حسن خط مشغول شد و در انشاء و زیبائی خط و احاطه بر اشعار عرب و عجم ماهر و سرآمد همگنان شد. از این نظر که او در خط و اسلوب نویسندگی، اصلاح و ابداعی فوق‌العاده کرده و شیوهٔ مخصوص به خود را در تحریر خط ریز ایجاد و رسمیت داده است، باید به حق او را در ردیف بزرگان حسن خط از متأخرین قرار داد.

از سوی دیگر او اصول مطبوع و خوش‌آیند ساده‌نویسی را مرسوم کرد؛ ساده‌نویسی سهل و ممتنع. او با این اقدام ادبی بزرگ، قاطبهٔ منشیان و فضلای املاء و انشاء را از دشواری و فشار طاقت‌فرسای تصنعات ادبی کتابت رهایی بخشید.

منشآت امیر نظام که حاوی نوشته‌های زیبا و نامه‌های دلنواز است و در عین حال دارای نکات و رموزات سیاسی نیز هست، بزرگ‌ترین دلیل بر مقام شامخ فضل و ادب و فراست اوست. پندنامهٔ یحیویه به فرزندش یحیی حاوی نصایحی سودمند و باارزش است. امیر نظام از خاندانی قدیمی است از ایل کرد کبودوند که همه پشت در پشت رئیس ایل و حاکم ولایت گروس یا صاحب مشاغل مهمهٔ دیگر بوده اند. لطفعلیخان جد پنجم او در ایام شاه سلیمان صفوی حکومت قم و خلجستان را داشت. حسینعلی‌خان جد چهارم وی ایشیک آقاسی نادرشاه و محمدامین‌خان جد سوم او از طرف کریم‌خان حاکم کرمان بود و جدّ امیر نظام نجفقلی‌خان گروسی از مقربان دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه بود که به حکومت اردبیل رسید و محمدصادق‌خان پدرش حکومت گروس و ریاست ایل را از طرف عباس میرزا برعهده داشت. در ۱۲۶۵ق مأمور رفع طغیان حسن‌خان سالار و فتح مشهد شد و با فوج گروس که همراه او بود شجاعت و از خودگذشتگی خاصی نشان داد. در قضیهٔ هرات حسنعلی‌خان در سال ۱۲۷۱ق با دو فوج گروس به حصار آن شهر حمله برد و اولین پرچم را که بر فراز قلعهٔ هرات نصب شد به وسیلهٔ دو فوج او بود. بعدها حسنعلی‌خان از طرف ناصرالدین شاه به سفارت به دربار فرانسه و انگلیس رفت و در محرم ۱۲۸۸ق مأمور سفارت استانبول شد. در سال ۱۲۹۷ق مأمور رفع فتنهٔ شیخ عبیدالله و قتل حمزه‌آقا شد. در سال ۱۲۹۹ق حسنعلی‌خان به لقب سالار عسکری ملقب و به ریاست قشون آذربایجان انتخاب شد و کمی بعد رسماً پیشکار و امیر نظام آذربایجان شد و تا سال ۱۳۰۹ق در این سمت باقی ماند. در سال ۱۳۱۲ق ابتدا به حکومت کردستان و کرمانشاهان منصوب شد و سپس حکومت ملایر و تویسرکان و همدان نیز بر قلمرو او افزوده شد. در اوایل سال ۱۳۱۷ق او را به ایالت کرمان و بلوچستان فرستادند و این آخرین مأموریت او بود، چه در همین سفر به تاریخ پنجم رمضان ۱۳۱۷ق در کرمان در سن هشتاد سالگی وفات یافت و او را در ماهان در بقعه‌ای که خود جهت مدفن خود ساخته بود به خاک سپردند. رحمت خدا نثار روان او باد.

فرزندا

از قراری که معلوم شد روزی که حاجی لطفعلی خان میرپنج(؟) از صلوات آباد بر میگشته است چند نفر سوار

با او برخورده خودش را کشته و دو سه نفر از همراهان او را مجروح نموده اند تصور می توان کرد که از استماع این خبر برای من چه قدر اوقات تلخی

و دلتنگی روی داده و در همین ساعت که مقارن غروب یکشنبه است برای حفظ و امنیت آتیه ولایت شرحی به نفر زیادی عکس آن

مایه الکمه(؟) نوشته به خاطر خصوصی فرستادم سوادش را لفاً خواهی دید و آنچه که خودت می نویسم این است که چون ظن غالب

این است که مرتکبین از طایفه جاف باشند و شاهدش اینکه از روزی که آمده اند مرتکب چند فقره بی اعتدالی و شرارت شده اند

تکلیف ارجحی(؟) نوجوان و سرتیپان را برای سد باب تجاوز و شرارت آنها کافی نمیدانم و لازم است که یکدسته سوار معقول

قراسوران مامور حدود کردستان و گروس باشند و برای این کار سواری حاضرتر و مستعدتر از سواره جناب امیرالامراء العظام

برادر محترم شرف الملک نیست لهذا می نویسم که جناب شرف الملک را زحمت داده ملاقات نمایید و قرار بدهید که از سواره جمعی

خودشان پنجاه نفر سوار زبده و منتخب [illegible] بابت هر کس که خودشان مناسب بدانند معین کرده از بابت مواجب و دیوانی آنها

نفری [illegible] و از بابت جیره و علیق حیوانی و خرج روزانه آنها نفری یازده هزار وجه نقد با آنها بدهید و هکذا از مخزن نظامی

پنجاه قبضه تفنگ ورندل و با هر قبضه بیست عدد فشنگ با آنها داده متعاقباً روانه نمایید اگر چادر هم خواسته باشند بقدر

ضرورت بدهید و تکلیف آنها این است که سوار طایفه جاف را ابتدا از حدود کلاترزان و پاوال و [illegible] خوره

گرفته تا خاک گروس حفظ نمایند و هر کس را که در حالت دزدی و شرارت و تجاوز از مراتع مخصوصه خودشان

ببینند اگر همه کشتن هم باشد در رفع شرارت و تجاوزات آنها کوتاهی نکنند دیگر تکرار لازم نیست

و تکلیف همین است که نوشتم ۲۶ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۱۰


بسم الله الرحمن الرحیم

۱

ببوی گل نفسی همدم صبا میباش

رندی به شیخ ما گفت بر آسمان چه رانی

خط امیرنظام گروسی.

حاج اللهیارخان امیر علاءالدین (۱۲۰۸ـ ۱۲۸۸ش)

چند سال پیش در نامه‌ای که به خدمت سرور ارجمندم مرحوم بهمن حبیبی همدانی که مدیر کل آموزش و پرورش بسیاری از استان‌های بزرگ کشور بودند، تقدیم کردم و از ایشان خواستم تا شرح حالی از مرحوم حاج اللهیارخان امیر علاءالدین را که به واسطه همجواری ملک موروثی می‌شناختند، برایم بفرستند. آن بزرگمرد در جواب چنین مرقوم داشته بودند:[1]

«امیر علاءالدین فرزند حاج محمدرضا است و او پسر ابراهیم‌خان عموی حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی است. او در سال ۱۲۰۸ش در بیجار تولد یافت. امیر علاءالدین مردی فهیم، خوش‌خط و خوش‌قلم، کاردان و مقتدر، و علاقه‌مند به رعایت اخلاق و امور مذهبی بود. او دارای خطی خوش و قلمی روان بود. او غالب اوقات در بیجار بود و بیشتر کارهای امیرنظام را روبه‌راه می‌کرد.

مدتی در تهران در مقام دولتی پستی درخور شأن داشت اما به علت اینکه شغل دولتی را خوش نداشت به بیجار برگشت و به رسیدگی املاک خود پرداخت. اللهیارخان امیرعلاءالدین سه پسر داشت به نام‌های محمدهادی‌خان، محمدامین‌خان، و عیسی‌خان (سالارالملک). هادی‌خان پنج پسر به نام‌های محمدکریم، محمداعظم، محمدحسین، محمدصالح، و محمدمهدی داشت. محمدامین یک پسر داشت به نام اشرف و عیسی‌خان نیز پسری به نام محمدصادق داشت.



امیرعلاءالدین با هزینه‌ای سنگین چندین چشمه در فرهادآباد احداث کرده است. می‌گویند در آن زمان که مزد عمله روزی پنج شاهی بوده است، در داخل قلعهٔ اربابی دو حمام و یک مسجد ساخته است. میرزا حسن‌خان ریاضی پسر میرزا تقی‌خان که مدیر مدرسهٔ خسروآباد بود، هم معلم و هم پدرزن مرحوم امیر علاءالدین بود. امیر برای فرزندان خود معلم از تهران آورده بود. مرحوم هادی‌خان به زبان فرانسه آشنا بود، در آن موقع از اصول معالجه اکثر امراض آگاه بود و به مداوا می‌پرداخت. امیرعلاءالدین در سال ۱۲۸۸شمسی وفات یافت».

۱. مطالبی از قول آقای لطف‌الله‌خان حبیبی است که با مرحوم هادی‌خان پسر امیر علاءالدین آشنا و دوست بوده است.

۱۲

سیدمحمد سعید (بابا سید)

مرحوم سیدمحمد سعید معروف به بابا سید، والد ماجد سیدمحمدباقر ملقب به رکن‌الاسلام، عالمی کامل و عارفی آگاه و ادیبی وارسته و به حسن خط و ربط آراسته بود. دوران جوانی را در خدمت طالبان علم و دانش و ادب گذرانده. او به غوامض اشعار خاقانی و عطار و مولانا و بیدل هندی آگاه بوده است. سال‌های اواخر عمر را در خلوت و انزوا گذرانده و به ذکر و فکر و عبادت پروردگار پرداخته است. معروف است قبای چهل‌وصله به تن داشته و به آن وسیله غرور و سرکشی نفس را فرو نشانده. می‌گفتند هیچ‌گاه اتفاق نیفتاده حضرت حاج شیخ شکرالله شهبازی در راه رفتن بر او تقدم جسته باشد. سال تولد و وفات وی معلوم نشد، احتمالاً وفات او در سال‌های ۱۳۰۲ یا ۱۳۰۳ش اتفاق افتاده است. این چند قطعه از نمونه‌های خط ایشان است:

خط سید محمد سعید، پدرِ سید محمدباقر رکن‌الاسلام.

میرزا اسمعیل صدرالکتاب (؟- ۱۳۱۵ق)

میرزا اسمعیل صدرالکتاب مشهور به «آغه» و متخلص به ادیب، فرزند الله‌وردی سلطان از خانوادهٔ وزیری‌های سنندج است. او از خطاطان و خوشنویسان نسخ و نستعلیق و یگانه ادیب و شاعر قصیده‌سرای زمان خود بوده که به سال ۱۳۱۵ق به جهان باقی راه یافت.

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی

میرزا محمدرفیع یمین‌لشکر (؟ـ ۱۳۲۹ق)

میرزا محمدرفیع یمین‌لشکر (لشکرنویس) فرزند میرزا اسمعیل مشرف سررشته‌دار فوج ظفر کردستان است. او از اُدبا و خوشنویسان معروف کردستان است. قطعات و سیاه مشق‌هایی از وی به یادگار مانده است. میرزا محمدرفیع به سال ۱۳۲۹ق در سنندج درگذشت.



شیخ محمد وسیم (شیخ‌المشایخ) (؟ـ ۱۳۴۸ق)

شیخ محمد وسیم مشهور به (شیخ ئاغه برا) و ملقب به شیخ‌المشایخ فرزند شیخ جلال‌الدین و نبیرهٔ علامه شیخ محمد سعید تخته‌ای است. مردی فاضل که در نوشتن انواع خطوط مهارت داشته و کتاب‌های زیادی را استنساخ نموده و در حدود سال ۱۳۴۸ق وفات کرده است.

في طول عمره وأنكر ذلك سائر الفرق لأنه ادعاء أمر مستبعد
من غير دليل عليه ولا أمارة ولا إشارة من النبي
صلى الله عليه وسلم ولأن بعثه مع الاختفاء عبث إذ
المقصود من الإمام إقامة الشريعة وحفظ النظام ودفع
الجور ونحو ذلك وفي نزول عيسى على نبينا وعليه الصلاة
والسلام وفي خروج الدجال من أرض بالمشرق يقال لها
خراسان وغير ذلك من الأشراط كدابة الأرض ويأجوج
ومأجوج وطلوع الشمس من مغربها والخسفات الثلاثة
خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب
وقلة العلم والأمانة وكثرة الفسق والخيانة ورياسة
الفساق والأرذال ويشبه أن يكون هذا عند غاية قرب
الساعة

الساعة وحين انقراض زمن التكليف وكان وما ذكر
من قلة العلم الخ كله حاصل في زماننا هذا أعاذنا الله
من شره فلا ينافي خبر خير آخر الأمة على ما قال صلى الله
عليه وسلم مثل أمتي مثل المطر لا يدرى أوله خير أم آخره
رزقنا الله خير الآخرة والأولى ووفقنا للعلم بما يجب
ويرضى إنه خير موفق ومعين والحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على محمد خير المرسلين وعلى آله وأصحابه
والتابعين لهم أجمعين والحمد لله أولاً وآخراً وعلى نبيه الصلاة
والسلام الأتمان باطناً وظاهراً

حرره الآثم محمد الوسيم
سنة ۱۳۲۴



ملا سید سعدالدین شهابی (۱۲۴۸ـ۱۳۲۱ش)

ملا سعدالدین شهابی ملقب به سعدالشریعه فرزند ملا شهاب‌الدین، متولد سال ۱۲۴۸ش و به سال ۱۳۲۱ش درگذشته است. او مردی فاضل و دانشمند بود و از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ش معلم مشق خط دبستان‌های سنندج بود.

من کشته شمشیر ارادت شوانم

شد موسم سبزه و تماشا

خدا کارت بسازد با توکل اگر

وطار الصقر الحذاری واسف النسر المصرخ

الرحیل فقد نصب رواؤنا فی دیار الغربة

وطال ثوائنا فی هذه التربة فالان وقت

الرحیل وحسبنا الله ونعم الوکیل وقد حان اوان

المسیر والله ولی التیسیر فانا هبی وهبی فانی ذاهب الی ربی

تمت النسخة الشریفة المسماة باطباق الذهب





سید ابراهیم احقری (۱۲۵۰ـ۱۳۵۱ش)

سید ابراهیم مشهور به سیدبابا مشهور به احقری، فرزند سیدمهدی از سادات پارسانیان قریهٔ شالی شه‌ل و متولد سال ۱۲۵۰ش است. او شخصی عالم و وارع و پرهیزکار و بادیانت که مدت هفتاد سال در مسجد زینعلی محلهٔ سرتپوله شهرستان سنندج به امامت و پیش‌نمازی و ارشاد مسلمانان مشغول بود. سرانجام در سال ۱۳۵۱ش به دیار جاودانی شتافت.

هر که شیرینی فروشد

در مذهب ما باده حلال است

صرّاف سخنان چرا باید باز



عبدالرحیم خیالی (۱۲۵۸ش ـ ؟)

فرزند مرتضی‌خان متولد ۱۲۵۸ش تحصیلات او در مکتب و مدرسهٔ اتحاد انجام گرفت و در سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ش در همان مدرسه به تدریس مشغول شد در ۱۳۰۹ش به مدرسهٔ انتصاریه قروه و سال بعد به مدرسهٔ عنصری سراب قحط «دزج» انتقال یافت. او از ۱۳۱۱ش به قصر شیرین منتقل شد. خط و ربط و سواد و میزان خدمتگزاری وی مورد امتنان و تشویق مرحوم رکن‌الاسلام قرار گرفته بود.

۱۹/۹/۱۳۵ [illegible]

۳۱۸۵

مقام محترم ریاست معارف و اوقاف دام بقاءه

۱ ــ شش ورقه کسرات آقای میرزا عبدالرحیم خیالی [illegible] تقدیم گردید ــ

۲ ــ راجع به تعیین روز خدمت آقای خداکرمی چون برحسب حکم حضرت اشرف [illegible] در ۱۶/۶/۹ بسمت معلمی مدرسه انتصاریه قروه [illegible] ۱۲ تومان معین شده و در ۲۲ شهریور وارد مدرسه گشته مشغول انجام وظایف خود شده از قرار اظهار خودشان [illegible] در تاریخ مزبور بوظایف محوله خود قیام [illegible] ورقه کسرات [illegible] در [illegible] اوراق [illegible] ایشان اوراق کسرات [illegible] تقدیم گردد ــ

اعتمادالاسلام (۱۲۶۰-۱۳۵۰ش)

نام وی سعدالله، ملقب به اعتمادالاسلام است. او فرزند شیخ عبدالغفار از مشایخ کانی مشکانی بین سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۳۵۰ش در قید حیات بوده است. او شخصی فاضل و دانشمند بوده که خط نسخ و نستعلیق را زیبا می‌نوشته است. فرزندان اعتمادالاسلام با نام خانوادگی اعتمادی مشهور بودند و اکنون نوادگان او در تهران به سر می‌برند.

مردم چشمم بخون آغشته شد
از کجا این ظلم بر انسان کنند
پیش چشمم کمتر است از قطره
آن حکایتها که از طوفان کنند

کتبه سعدالله
۱۳۲۶
اعتمادالاسلام



عبدالعزیز مشرفی (۱۲۶۱ـ۱۳۰۷ش)

عبدالعزیز مشرفی ملقب به یمین‌لشکرِ دوم فرزند محمدرفیع در سال ۱۲۶۱ش متولد شده است. تحصیلات خود را در مکتب و نزد استادان زمان خود به پایان برد. او در سال ۱۳۰۷ش معلم مدرسهٔ آبادی سراب قحط (دزج) گردید و بعد به ادارهٔ آمار و ثبت احوال انتقال یافت. او از هنر حسن خط برخوردار بود.

عبدالحمید ملک‌الکلامی (۱۲۶۲ـ ۱۳۲۸ ش)

شادروان حاج ابوسعید عبدالحمید عبدالحمید ملک‌الکلامی متخلص به شرقی و ملقب به امیر الکتّاب فرزند عبدالمجید ملک الکلام سقزی به سال ۱۳۰۲ق در سنندج متولد شد و از زمان کودکی تا دوران جوانی در همان جا به کسب علوم و کمالات و هنر پرداخت و با پدر حج کرد. تفصیل ترجمهٔ حال وی در کتاب *احوال و آثار* آمده است. دکتر بیانی می‌نویسد:

> امیر الکتّاب را آن چنان که من شناختم مسلمانی بود پاک‌اعتقاد. مذهب تسنن ملایمی داشت و به صوفی‌گری تمایلی نداشت به لغت عربی مسلط بود. شاید حافظ تمام قرآن بود و آن اندازه حدیث و خبر از برداشت که کم‌تر کسی را دست می‌دهد. به مطالب بسیاری از تواریخ آشنا بود در شقوق ادبیات و زبان فارسی استاد و منشی‌ای زبردست بود. نثری شیوا داشت و شعر را خوب می‌شناخت... . از شاعران فارسی زبان به عبدالرحمن جامی معتقد بود... . خوش‌محضر و نکته‌سنج بود و حافظه‌ای نیرومند داشت، چنان که مکرر دیدم قصائدی را که بیش از یکصد بیت داشت بدون تأمل به دنبال هم می‌خواند. غالباً برای هر نکته بیتی یا ابیاتی شاهد می‌آورد. بذال و سخی‌الطبع بود و در آخر عمر از علایق دنیوی گریزان شده بود... . در نقاشی و حکاکی و گراور دست داشت و قریحهٔ شاعری را از پدر به ارث برده بود و در تاریخ و طب، و گیاه‌شناسی مطالعات عمیق داشت. کتیبهٔ حجاری شدهٔ موزهٔ ایران باستان و کتیبهٔ آرامگاه خواجه حافظ در شیراز که هر دو به خط ثلث بسیار عالی‌ست نوشتهٔ اوست و آثار خطی دیگری از او به جا مانده است. نسخ و ریحان و رقاع و نستعلیق و شکسته را شیوا می‌نوشت و در خط ثلث باید وی را در ردیف بزرگ‌ترین استادان گذاشت. خطوط تفننی مانند کوفی تزئینی و ثلث توأمان طغرایی را با مهارت می‌نگاشت... . خط نستعلیق را بسیار بانمک و باحال می‌نوشت و تنها او را می‌شناسم که شیوهٔ شیرین میرزا محمدحسین کاتب‌السلطان شیرازی را پیروی کرده و از عهدهٔ ضبط و نقل آن برآمده است.



امیرالکتاب در مهرماه ۱۳۲۸ش چشم از جهان فرو بست و شاعران در رثای وی شعرها سرودند و مادهٔ تاریخ‌ها ساختند.

ناگفته نماند که مرحوم حاج ابوسعید امیرالکتاب در خط و ادبیات از شاگردان مرحوم رکن‌الاسلام متخلص به «حیرت» پدر مؤلف این کتاب بوده است.

• فصاحة سحبان وخط ابن مقلة   وحکمة لقمان وزهد ابن ادهم

• ان اجتمعت فی المرء والمرء مفلس   وان کان حرا الا یساوی بدرهم

فلیس له قدر بمقدار درهم

• سماحة جمشید وجودة حاتم   وثروة قارون وشوکة رستم

• اذا اجتمعت فی المرء والمرء جاهل   وان کان حرا الا یساوی بدرهم



خط حاج ابوسعید میرزا عبدالحمید امیرالکُتّاب «شرقی».

اشعار از سید محمدباقر حیرت سجادی (رکن الاسلام)؛ خط از عبدالحمیدملک الکلامی.



اشعار از سید محمدباقر حیرت سجادی (رکن الاسلام)، خط از عبدالحمیدملک الکلامی.



فیض‌الله وحدت‌پناه (پنجوینی) (۱۳۰۳ـ۱۳۷۳ق)

فیض‌الله وحدت‌پناه مشهور به میرزا آقا فرزند محمد پینجوینی تاجر کردستانی در سال ۱۳۰۳ق در سنندج تولد یافت. پس از کسب سواد و اطلاعات ادبی و دینی شغل پدر را دنبال کرد. در نوشتن خط نسخ و شکستهٔ نستعلیق دارای بهرهٔ کافی بود. وفات وی در سال ۱۳۷۳ق اتفاق افتاد. دو نمونه از خط او انتخاب شد:

لک الحمد یا ذا المجد والجود والعلی
تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

الهی و خلاقی و حرزی و موئلی
الیک لدی الاعسار والیسر افزع

الهی لئن جلت و جمت خطیئتی
فعفوک من ذنبی اجل و اوسع

الهی تری حالی و فقری و فاقتی
و انت مناجاة الخفیة تسمع

الهی لئن لم تعط نفسی سؤالها
فها انا فی روض الندامة ارتع

الهی اجرنی من عذابک اننی
ذلیل اسیر خائف لک اخضع

الهی لئن عذبتنی الف حجة
فحبل رجائی منک لا یتقطع

الهی لئن تعفو فعفوک منقذی
و الا فبالذنب المدمر اصرع

الهی اذقنی طعم عفوک یوم لا
بنون و لا مال هنالک ینفع

الهی لئن لم تعف عن غیر محسن
فمن لمسیئ بالهوی یتمتع



ناصر نظام مستوفی (۱۲۶۴ـ۱۳۴۳ش)

نعمت‌الله مستوفی ملقب به ناصر نظام و متخلص به نعمت، فرزند میرزا عنایت‌الله، و نوهٔ میرزا هدایت‌الله مستوفی کردستان است. در سال ۱۳۰۳ق در سنندج به دنیا آمد. پس از فراغت از تحصیل کارمند ادارهٔ دارایی سنندج شد و به علت حسن خط و ذوق ادبی و سرودن شعر شهرتی به هم رسانید. او سرانجام در سال ۱۳۴۳ش وفات یافت.

ثُمَّ مَا قِيلَ بِقَتِيلٍ بُوقِيلَ دَمٌ — لَا يُحَاكِيهِ مَلِيكٌ مِنْ بَنِي نَوْعِ بَشَرٍ

إِنَّهُ خَانُ خَوَانِينَ وَهُمْ أُمَّتُهُ — فَهُوَ فِيهِمْ كَنَبِيٍّ هُوَ بَيْنَهُمَا دَائِرٌ

رَبَّنَا ارْفَعْ لَهُ جَاهًا وَأَدِمْ مُدَّتَهُ — مَا بَدَا فِي الْفَلَكِ النَّجْمُ وَشَمْسٌ وَقَمَرٌ

ثُمَّ بِسْمِ بِسِمَاتِ عَطَايَاكَ الْ — أَرْضِ وَرْدًا لِمُنَى مَنْ وَطِئَ الذُّلَّ الْحَجَرَ

شَيْخُنَا الْفَاضِلُ لِلَّهِ بِرٍّ وَسِيمٍ بُوسَنْ — يُبْنَى نُقْلَةً لَمْ يَبْقَ مِنَ الْخَطِّ أَثَرٌ

خَطُّهُ خَطٌّ عَلَى الْخَطِّ لَهُ خَطٌّ تَوَانِي — فَكَأَنْ لَمْ يَكُ شَيْئًا لَهُ ذِكْرٌ بِسَمَرٍ

لاجرم اہل قلم گرد شود گرد خطش — سر نهد بر خط امرش چو قلم بر سطر

بهره ور گر نشود نعمت از آن نعمت کُل

بر کشد از غم دل آه پر از دود و شرر

(نعت)

میرزا اسمعیل معتمد الکُتّاب (۱۲۶۸ـ۱۳۴۷ش)

میرزا اسمعیل فرزند نجفعلی از طایفه کبودوند است که در سال ۱۲۶۸ در گروس به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی در ادارهٔ مالیه (دارایی) استخدام شد.

میرزا اسمعیل خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در خط شکسته هم زحمات زیادی متحمل شد تا به حد مطلوب رسید و به لقب معتمدالکتاب مفتخر شد. معتمدالکتاب در سال ۱۳۴۷ش وفات یافت.

نمونه‌ای از خط نستعلیق شکسته مرحوم میرزا اسماعیل خان معتمدالکُتّاب



میرزا محمدحسام وزیری (۱۲۷۶ ش ـ ؟)

میرزا محمدحسام وزیری مشهور به کاتب فرزند میرزا عبدالله در سال ۱۲۷۶ش در سنندج به دنیا آمد. پس از دوران تحصیل، کتابت و پی‌شکاری حضرت شیخ حسام‌الدین نقشبندی را بر عهده داشت. در سال ۱۳۰۶ش به زادگاه خود بازگشت و سرپرستی برخی از املاک میرزا فرج‌الله آصف را برعهده گرفت و در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ش بعد از جنگ جهانی دوم و اختلال در تولید و عرضهٔ نان، ناظر نانوایی‌های سنندج بود و از این راه از آشفتگی و هرج و مرج جلوگیری کرد. آن مرحوم خطی زیبا داشت. اینک نمونهٔ نسخ و شکسته نستعلیق وی را می‌بینید.

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله

بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله

بسم الله ما شاء الله ما کان من نعمة فمن الله

بسم الله ما شاء الله لا یأتی بالحسنات الا الله

بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله





احمد شیخ‌الاسلامی

مرحـوم سیـداحمد شیـخ‌الاسلامی فرزند سیدعبدالعزیز (شیـخ‌الاسلام کردستان) بعد از پایان تحصیلات و اخذ اجازه‌نامه به صورت کنترات در ادارهٔ معارف کردستان پذیرفته شد تا به اطفال درس بیاموزد. چند سالی به خدمت مشغول شد، تا این که عارضه‌ای ناگهانی دفتر حیات وی را فرو بست. سیداحمد علاوه بر دارا بودن دانش و سواد کافی و حُسن اخلاق از خط و انشای قابل پسندی برخوردار بود.

۰۷/۱۲/۷

[illegible]

مقام محترم ریاست معارف و اوقاف کردستان دامت تأییداته

محترماً خاطر مبارک را مزاحمت میدهد این بنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اداره محترمه معارف شغلی معلمی را برایم تعیین فرمایید —

[illegible]

ابتدای کتاب بارقات السرور

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمداً یوافی نعمه و یکافی مزیده و الصلوات الطیبات
الوافرة و التسلیمات الزاکیات الفاخرة و التحیات و التعظیمات و البرکات
المتکاثرة علی افضل المخلوقین و اکمل الموجودین و اجمل المحبوبین
فاتح باب الحضرة فی العلم و العین و الیقین محمد رسول الله
خاتم النبیین و سید المرسلین و شفیع المذنبین هو الذی
کان نبیاً و آدم بین الماء و الطین و علی آله الطاهرین و خلفائه
الراشدین و ازواجه امهات المؤمنین و اصحابه اجمعین و تابعیه
الی یوم الدین اما بعد این فقیر بی بضاعت و حقیر بری از استطاعت
احقر العبید و افقر الحاج محمد المتخلص بحاذق ابن المرحوم المغفور رستم بیک شهیر
بامیر آخور باشی غفر الله تعالی له و لوالدیه و وفقه الله سبحانه لما یحبه و یرضاه
و جعل آخرته خیراً من دنیاه نظر بر اینکه در بدایت کار از قصبه سنندج بدر شده
و در قریه سمران متوطن گشته شهیر بحاجی سمرانی گردیده است منظر سعادت آثار
[illegible] مخلصین عظام وفقهم الله تعالی میرسانند که چون در سنه هزار
و دو صد و شصت و شش هجری و در سن بیست و پنج سالگی برسم [illegible]
طوف کعبه حضور لامع النور خاکساران شده [illegible] حضرت ارشاد پناه [illegible]
دستگاه منبع الایمان معدن العرفان قدوسی نیان شمس الحقایق بدر الدقایق

شیخ محمدتقی

شیخ محمدتقی فرزند شایسته و برومند حاج شیخ محمد سمرانی، فردی متقی و پرهیزگار و فرزند لایق چنان عارفی آگاه، در خط و ربط و معلومات در حدّی مقبول بود. دو اثر مرحوم والد ماجدش را در تاریخ ۱۳۱۴ق با خطی بسیار زیبا و خوانا استنساخ نموده و در دسترس قرار داده است.

این سه صفحه ابتدا و انتهای نسخهٔ کتاب *بارقات السرور* است که به عنوان نمونهٔ خط وی عرضه شده است.

قال صاحب الکتاب فی تاریخ عمره متعنا الله بطول حیاته

المنة لله که نمردیم زمستان — دیدیم بهار و سمن و سبزهٔ بستان

بخشید کریمم بکرم عمر دوباره — بر کشت جوانی بمن از رحمت رحمن

اکنون که سنه سیزده و سیصد و الفست — هفتاد و دو چهار است مرا سال ببدوان

بارم ده و دو سال دگر وعدهٔ بودن — از معطی وهاب رسیدست بوجدان

هر چند که قولم نبود معتبر اما — ار جو نبود این خبر از تسخر شیطان

افسوس که این عمر زعصیان بتلف شد — تا خود پس از این عمر چه بود مایه احسان

نز سابقهٔ خدمت ونی بهر لیاقت — این لطف و عطا یافتم از ایزد منان

بل از اثر یک نظری بود که بر من — کرد از سر مهر و شفقت حضرت عثمان

یارب تو جزایش بده از نعمت جنت — برتر ز شمار ثمر و برگ درختان

اهل حرم و جمله پسرهای گرامش — مخصوص محمد ثمر سدرهٔ ایشان

احفاد و مرید و خدمش مخلص و منسوب — بخشای بهر یک نعم از روضهٔ رضوان

ادعونی را از تو جواب استجب آمد — قولیست صحیح و بود از آیت قرآن

بپذیر خدایا تو زحاجی دعواتی

کو کهف زاخلاص بارواح عزیزان

باتمام رسید ملحقات کتاب بارقات السرور از دست حقیر

پرتقصیر محمد تقی ابن جناب مستطاب حاجی شیخ محمد سمرقندی

صاحب کتاب مدظله و دامت برکاته

اللهم اغفر لی و لوالدی وارحمهما

کما ربیانی صغیرا

آمین

سینه‌ام نهاد و بطرف بیارم شد و ایستاد و چندی دیگر نظر التفات فرمود و من بحسرت
گران قالبی گرفتار و سر مست قلباً بوی ملتجی بودم فاما قوه بر پای شدن و تکلم نداشتم آری
دلش بما عجمیزادگان بود مایل اگر چه لیلی صحرانشین ما عربیست
بعد از توجهات کامله باز برروی هوا بلند شده و چهار یارش بعقب از سمت چشمه
و مزرعه که بجنوب سمران واقع و بصبوره موسوم است چون برق بهوا درگذشتند
و من بیدار شدم بصد ندامت و حسرت و پشیمانی که دران فرصت چرا با آن گرانجانی
گرفتار مانده و سعادت دامن بوسی و جهت خواهی نیافتم بلی شعر
ولی عنده جرم بحب لغیره فهل لی الی سلطان المحبین شافع
خلاصه بعد از بیداری و هشیاری غسلی بجای آورده و بگریه کنان و آهنگ فغان
درماندم بعدها بقدر یکماه بیشتر از برکت نظر کیمیا اثر آن نیر اعظم افق فیضان و هدایت
بحالت بیخودی و سکر بوده و استغراقی بمن روی داد چنانکه بتقریر و تحریر در نیاید
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق علی افضلهم خصوصاً و علی بواقیهم
عموماً الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات وعلی آلهم
الکرام واصحابهم العظام واهل بیتهم وازواجهم الی یوم القیام
فاما وصیتم بملاحظه کنندگان این مقاله اینکه بیت
یک چشم زدن غافل از آن ماه مباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید
هیهات هیهات که مبادا مانند این آشفته حال پریشان مقال محروم و حاسر بمانید

یار بهر لحظه در تو نظر میکند
چون تو از او غافلی از تو حذر میکند

سنه ۱۳۱۴

قاله و کتبه الکاتب

من عرض سلطان بحسین بن ...

ملا حسن خطاط (حزین) (؟ـ ۱۳۱۸ش)

ملاحسن فرزند ملا محسن نوهٔ ملا فضل‌الله است که سال تولدش معلوم نیست. از آنجا که پدرش ملا محسن در نودشه سکنی گزیده و ملاحسن در آن‌جا متولد شده به نودشه‌ای مشهور شده است. در آغاز جنگ اول جهانی به سنندج آمد و به تحصیل پرداخت و به علت علاقهٔ زیاد به خوشنویسی، هر خط زیبایی که به دست وی می‌رسید از روی آنها به تعلیم و تمرین می‌پرداخت. در آن زمان‌ها مردم سنندج به کشور ترکیه زیاد آمد و رفت می‌کردند و عدهٔ زیادی از مردم سنندج تبعهٔ ترکیه شده بودند و شناسنامهٔ ایران و ترکیه داشتند. ملاحسن از اشخاصی که بدان جا می‌رفتند درخواست می‌کرد قطعات خطوطی که به شکل کشتی نوح و شکل مسجد و مناره‌های مسجد ایاصوفیه معمول بود و قطعات دیگری را که در آن‌جا فروخته می‌شد، برایش بیاورند و از روی آنها به تمرین و ممارست می‌پرداخت. زمانی نگذشت که در ثلث‌نویسی و طغرانگاری تسلط پیدا کرد و قطعات و سرمشق‌هایی بر جای ماندنی از خود به یادگار گذاشت که تعدادی از آنها در منازل خانواده‌های اصیل سنندجی و خصوصاً در مسجد مشهور به ملا احمد قیامتی در بازار بر جای مانده است. ملاحسن در عین فقر و تنگ‌دستی زندگی می‌کرد و روی این اصل به ملاحسن حزین معروف شد. معاش وی از راه فروش خطوط خود اداره می‌شد و در مسجد ملا احمد قیامتی یا مسجد داروغه به سر می‌برد. او به سال ۱۳۱۸ش (۱۳۵۸ق) در مسجد داروغه درگذشت.








فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین


رأس الحکمة مخافة الله

ملا جلال‌الدین شهابی

فرزند ملا شهاب‌الدین و برادر ملا سعدالدین، عالمی آگاه و وارعی در خور ثنا و خوش‌نویسی بی‌همتا بود. گر چه خوشنویسی در این خانواده موروثی بوده اما اهتمام ملا جلال‌الدین در استنساخ کتاب در حدّ اعلا بوده است. این صفحه که نمونهٔ خط آن بزرگوار است از کتاب *هزار و یک صلوات* انتخاب شده است.

اللهم صل علی محمد شفیع المذنبین
اللهم صل علی محمد خاتم النبیین
اللهم صل علی محمد الداعی علی بصیرة الی سبیلک
اللهم صل علی محمد الصادع بامرک
اللهم صل علی محمد الامین علی وحیک
اللهم صل علی محمد المواظب علی شکرک
اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک
اللهم صل علی محمد حجتک فی ارضک
اللهم صل علی محمد اکرم الخلق عندک
اللهم صل علی محمد خیر خلقک
اللهم صل علی محمد الذی نصح لخلقک

اللهم صل علی محمد الذی قرن اسمه باسمک
اللهم صل علی محمد القارن اسمه واسمک
اللهم صل علی محمد الذی جعلته واسطة بینک وبین خلقک
اللهم صل علی محمد افضل ما صلیت علی احد من انبیائک ورسلک
اللهم صل علی محمد زینة عرشک
اللهم صل علی محمد الذی اخص من العباد
اللهم صل علی محمد الهادی الی سبیل الرشاد
اللهم صل علی محمد الحبیب المکرم
اللهم صل علی محمد المجتبی المخبر الاشم
اللهم صل علی محمد المصطفی فی القدم
اللهم صل علی محمد الوفی العهود فی الذمم



ملا عبدالمجید شهابی

ملا عبدالمجید شهابی فرزند ملا جلال‌الدین و او فرزند ملا شهاب‌الدین است. این خاندان با نام جدّشان شناسنامه گرفته‌اند. ملا عبدالمجید دارای سواد و معلومات کافی و ارثی از خطی زیبا برخوردار بوده است. او در ادارهٔ معارف به شغل معلمی اشتغال داشته است.

مقام محترم ریاست ادارهٔ معارف و اوقاف ثلاثه

پس از ادای وظایف بندگی و دعای بقای آن وجود مبارک با کمال توقیر

خاطر مبارک را مصدع میشود چون برای شعبات معلّم لازم است [illegible] [illegible]

خود را دارای خط و سواد فارسی و عربی و سیاق و رقم [illegible] و امتحانات هم

حاضرم - لذا بموجب این ذریعه خود را بآن مقام عالی معرفی و تقاضا

مینمایم در مدرسه مبارکه مریوان یا جای دیگر هر رأی مبارک مقرر است اگر

بنده را منصوب فرمایند قبول این مختصر تقاضا موجب مزید دعاگویی آن وجود مبارک

و دوام دولت ابد مدت قاهره خواهد شد در خاتمه مراحم کامله و بذل توجه

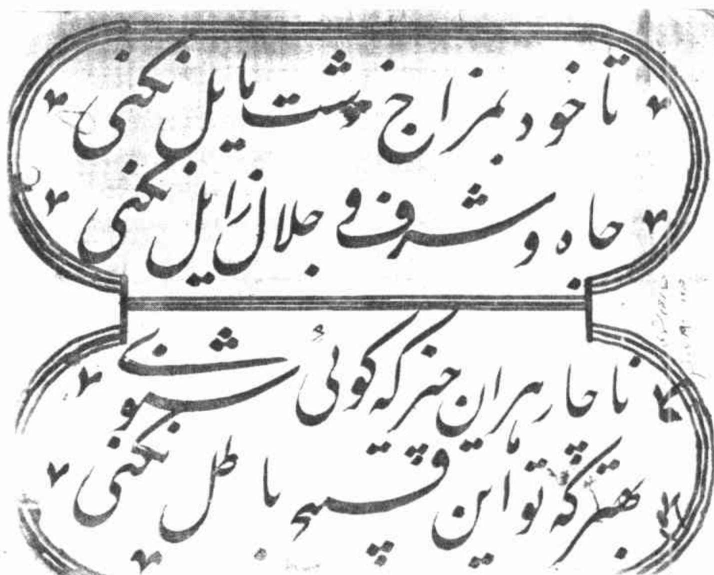
و موفقیت آن ذات مقدس را نسبت باین بنده از حضرت احدیت خواستارم



ملا عبدالحکیم شهابی

ملا عبدالحکیم برادر ملا عبدالمجید و ملا عبدالعزیز و هر سه فرزندان ملا جلال‌الدین شهابی اند که او نیز برادر ملا سعدالدین و هر دو فرزندان ملا شهاب‌الدین اند. ملا عبدالحکیم نیز مانند برادران دیگر و پدر و جدّ، علاوه بر تکمیل تحصیلات در علوم معقول و منقول از نعمت حسن خط برخوردار بوده است. ملا عبدالحکیم به شغل ساعت‌سازی اشتغال داشته و انسانی وارسته و آرام و متین و در عین حال مؤمن و باتقوا و قانع بوده است. این دو نمونه خط در نسخ و نستعلیق از او به یادگار مانده است.







حسن شیخ‌الاسلامی

فرزند سیدعبدالصمد پس از آن که به سن رشد رسید در مدرسهٔ اتحاد به تحصیل پرداخت و پس از اخذ گواهی‌نامه در ادارهٔ معارف کردستان برای معلمی پذیرفته شد. و چون لیاقت ذاتی داشت در سال ۱۳۰۶ش به مدیریت مدرسهٔ انتصاریه قروه منصوب شد و دو سال بعد مدیر مدرسهٔ خورخوره شد و در سال ۱۳۲۰ش به مدیریت دبستان شاپور و سرپرستی فرهنگ مریوان انتخاب و سال‌ها در آن جا با صداقت و لیاقت خدمت کرد. از خط و انشای خوبی هم برخوردار بود. نمونه‌ای از خط آن مرحوم:



۲۵ فروردین
۱۳۰۷

مقام محترم ریاست جلیله ادارهٔ معارف و اوقاف ایالتی کردستان دام اقباله

اینک یک فقره سواد مراسله نمره ۱۲۹ مدرسه دولتی قروه دایر بر تغییر ماموریت [illegible] خدمت

[illegible]

[illegible] خواهد شد -

حسن شیخ‌الاسلامی

از دست و زبان که برآید [illegible]

خط ملا شریف فقیه

نمونه خط ملا شریف فقیه (صفحهٔ روبه‌رو).



ملا شریف فقیه

ملا شریف فقیه فرزند صوفی فیض‌الله اویهنگی است. پس از رسیدن به حدّ تمیز، پدرش او را به خدمت پیش‌نماز آبادی می‌برد تا قرآن و شریعت بیآموزد. ملا شریف حدود دو سال در اوینهنگ قرآن و مقدمات صرف و نحو را آموخت و سپس به سنندج آمد و در مسجد جامع به حضور عالم عامل ملا محمدرشید مدرس رفت و تقاضا کرد او را بپذیرد. پس از قبول درخواست او چندین سال در خدمت وی از دریای مواج او بهره گرفت و چند سالی هم در خدمت ملاعلی شکیبا دانش‌اندوزی کرد. آن مرحوم علاوه بر کسب دانش به تعلیم خط همت گماشت و از آن هنر نیز بهره‌مند شد. سال‌ها عمرش را به تعلیم طلاب و پیش‌نمازی و تعلیمات شرعیه در مسجد ملا ابوالقاسم در محلهٔ جورآباد صرف کرد تا سرانجام دعوت حق را لبیک گفت.

۱۵-۶-۳۴
۱۱

مقام محترم ریاست معارف و اوقاف کردستان

در نتیجه چندین سال تحصیل موفق باخذ تصدیق تدریس علوم قدیمه شدم
و پس وزارت جلیله معارف و اوقاف نیز
نیز تدریس مرا اجازه فرمودند مدتی و زیاد از ده سال مجاناً تدریس نموده مکتب دارا
نیز داشته ممر معاش خود و سه نفر عائله قرار داده اکنون شغل مکتبداری اشکال پیدا
کرده محلی برای معاش ندارم مستدعی است چنانکه تحت ۳۲۵۵
و سه فرصه از مرحمت فرموده ست آموزگاری با حقوقی در خور تحصیلات
مثبت بنده معین فرموده مرحمتی بهمنوع خود کرده و امور معاشم بگذرد و چون
خانواده ام مریض و سرا و مضف هم متفرق و پریشان است ارفاقاً استدعا
در شهر شغلی را ارجاع فرمایند تا رفع موانع شده و بصیرتی در کار حاصل نموده آن
وقت بر طبق مقتضیات مقرر فرمایند - محمد شریف فقیه

۴۸۷۱ ۱۵/۶/۱۱



عبدالمجید علی احیایی

عبدالمجید علی احیایی فرزند فیض‌الله، شخصی نیک‌نفس و بااخلاق بود که در خیابان سیروس سنندج جنب پله‌های ورودی چال شیطان مغازهٔ عطاری داشت. او از صوتی خوش و خطی زیبا برخوردار بود. دیوان مولانا خالد نقشبندی را با خط خود برای مرحوم رکن‌الاسلام نوشت که صفحهٔ زیر نمونه‌ای از آن کتاب است:

۱۴۴

قصیده در مدح حضرت امام رضا رضی الله عنه

این بارگاه کیست که از عرش برتر است — از نور گنبدش همه عالم منور است

وز انعکاس صورت گل آتشین او — بر سنگ جای لغزش پای سمندر است

نعمان بحجل ز طرح اساس خورنقش — کسری شکسته دل پی طاق مکسر است

بهر نگاهبانی کفش مسافران — بر درگهش هزار چو خاقان و قیصر است

این بارگاه قافله سالار اولیا است — این خوابگاه نور دو چشم پیمبر است

این جای خضر نیست که از شرق تا بغرب — از قاف تا بقاف جهان سایه گستر است

این جا خضر نیست که از شرق تا بغرب — از قاف تا بقاف جهان سایه گستر است

این روضهٔ رضا است که فرزند کاظم است — سیراب نوگلی ز گلستان جعفر است

سرو سهی گلشن سلطان اولیا است — نوباوهٔ حدیقهٔ زهرا و حیدر است

مرغ خرد بکاخ کمالش نمی‌پرد — بر کعبه کی مجال عبور کبوتر است



مهدی کمالی (۱۲۸۹ـ ۱۳۶۸ش)

مهدی کمالی فرزند محمد محتشم‌دفتر به سال ۱۲۸۹ش در شهر سنندج به دنیا آمد. پدرش یکی از خوشنویسان زمان بود و در دفتر حکومتی شغل انشاء و نویسندگی داشت و فرزندش را تحت تعلیم خود به تمرین و ممارست از روی خطوط خطاطان واداشت. مرحوم کمالی در دفتر دادگستری به نویسندگی و خطاطی اشتغال داشت. مدتی هم از محضر استادانی چون عماد طاهری و علی اکبر کاوه استفاده کرد. از آثار خوشنویسی رباعیات خیام، ترجیع بند هاتف اصفهانی، و مثنوی پیر و جوان را می‌توان نام برد. استاد کمالی از مؤسسین و اولین سرپرست انجمن خوشنویسان شعبهٔ سنندج بود. آن مرحوم صدای دلنشینی داشت و تار را به خوبی می‌نواخت. او در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۸ دعوت حق را لبیک گفت.

هو
بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه وآله

سیبه ر...
سیبه رم که دوستی من بو
که وتمه تاریکی جیی هیشتم
نه توش وه ک سیبه رم بوی چوی
نه ک جیت بیلم، زیت کوشتم
«سیردان»
خط کمالی کردستانی

هو العلیم

معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

وان یکاد بخوانید و در فراز کنید

خط: مهدی کمالی ۶۶/۹/۸

نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرف است

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

بجان دوست که غم پرده بر شما ندرد

گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

وگر طلب کند انعامی از شما حافظ

حوالتش به لب یار دلنواز کنید

محمود انور

محمود انور فرزند یکه‌خان از خانواده‌های سرشناس سنندج است. بعد از طی مراحل کودکی و پایان یافتن تحصیلات و گرفتن گواهی‌نامه ششم ابتدایی از دبستان مبارکهٔ اتحاد در ادارهٔ معارف استخدام و به عنوان مدیر و معلم به آبادی رزاب عزیمت کرد و چندین سال با درایت و فهم و شعور خاصی به باسواد کردن فرزندان عشایر پرداخت. او از خط و انشای خوبی برخوردار بود. نمونه‌ای از خط و انشای آن مرحوم:

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

(اداره معارف و اوقاف کردستان)

نمره .... ضمیمه ....

۲

[illegible]

محمد محتشم



محمد محتشم پدر استاد مهدی کمالی است. این مرد فرزانه علاوه بر سواد و اطلاعات کافی از انشاء و نامه‌نگاری و حسن خط برخوردار بوده و در دارالانشاء حکومتی به کار نویسندگی مشغول بوده است.



حاج ابراهیم دانشور (؟ ـ۱۳۹۲ق)

شادروان حاج ابراهیم دانشور هفتاد و دو سال با شرافت بزیست. برترین سعادت او نام نیک و آثار خدمت او در ادارهٔ نظمیه (شهربانی) توأم با صداقت و امانت و پرهیزکاری در این دنیای گذرا است. آن بزرگ مرد خطی زیبا در نسخ و شکستهٔ نستعلیق داشت و در اوقات فراغت استنساخ کتب می‌کرد.

وی روز شنبه یازدهم ذیحجهٔ سال ۱۳۹۲ق بعد از انجام مناسک حج دعوت حق را لبیک گفت و در مکهٔ معظمه در قبرستان جنة المأوی به خاک سپرده شد.

(۸)

قال رسول الله صلی الله علیه

(الإسلامُ علانیةٌ والإیمانُ فی القلبِ) .

الإیمانُ أن تؤمنَ بالله وملائکتِهِ وکتبِهِ

ورسلِهِ والیومِ الآخرِ وتؤمنَ بالقدرِ خیرِهِ وشرِّهِ .

(یعنی دیگر) الإیمانُ أن تؤمنَ بالله وملائکتِهِ وکتبِهِ

ورسلِهِ وتؤمنَ بالجنةِ والنارِ والمیزانِ وتؤمنَ

بالبعثِ بعدَ الموتِ وتؤمنَ بالقدرِ خیرِهِ وشرِّهِ .

الإیمانُ بالله الإقرارُ باللسانِ وتصدیقٌ

بالقلبِ وعملٌ بالأرکانِ .

ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و در شریعت

(۹)

تصدیق و در استگو داشتن رسول الله صلی الله علیه است آنچه را

که از جانب خدای تعالی (عزّ مجده) بما آورده و ابلاغ فرموده است

تلفظ به کلمتین طیبتین شهادتین که قبلاً ذکر شد و عمل به ارکان

ارکان اسلام و اداء اوامر الهی شرط ایمان است و گرویدن بمعنای آن

اسلام حقیقی پس باید به پنج اصل ایمان داشته باشیم تا اسلامیت ما

صحت و واقعیت و تحقق یابد .

اصل اول ـ آمنتُ بالله :

یعنی با یقین و تصمیم جازم گرویدم و بدل باور کردم که ذات

واجب الوجود الله (ایزد) موجود و یگانه معبود حق و توانای مطلق است .

خالق جمیع اشیاء است . (اللهُ خالقُ کلِّ شیءٍ) (آیه) (بار ذات که عالم یعنی ماسوی الله

سید نجم‌الدین احقری (۱۳۰۲ش)



سید نجم‌الدین احقری فرزند سیدابراهیم معروف به سیدبابا احقری، امام مسجد زین‌العابدین (زینعلی) سرتپولهٔ سنندج و از سادات پارسانیان در مردادماه ۱۳۰۲ش در شهر سنندج به دنیا آمد. هفت سال داشت که قرآن را در خدمت پدر ختم کرد و سپس به خواندن کتاب‌های متداول پرداخت و در ده‌سالگی به کسوت طلبگی درآمد و در مسجد پری‌نسا خانم به کسب علوم پرداخت. او در ۱۳۱۴ش به دستور شهربانی مجبور به تغییر لباس شد.

در سال ۱۳۱۸ش در امتحان ورودی استخدام مترجم عربی برای ستاد ارتش شرکت کرد و قبول شد و بلافاصله به استخدام ارتش درآمد و برای گذراندن یک دوره کلاس‌های توجیهی زبان عربی به تهران دعوت شد و پس از آن به شعبهٔ جراید ستاد ارتش منتقل و به کار مشغول شد.

در سال ۱۳۲۱ش در کالج آمریکایی‌ها به تحصیل زبان انگلیسی پرداخت و ظرف دو سال دوازده ترم کالج را با موفقیت گذراند و در ادارهٔ مستشاری وزارت جنگ در سمت مترجمی انگلیسی و عربی به خدمت ادامه داد.

در خلال وقایع آذربایجان در تبریز و ارومیه و چند شهر آذربایجان به خدمت مشغول شد و در سال ۱۳۳۰ش به تهران منتقل شد.

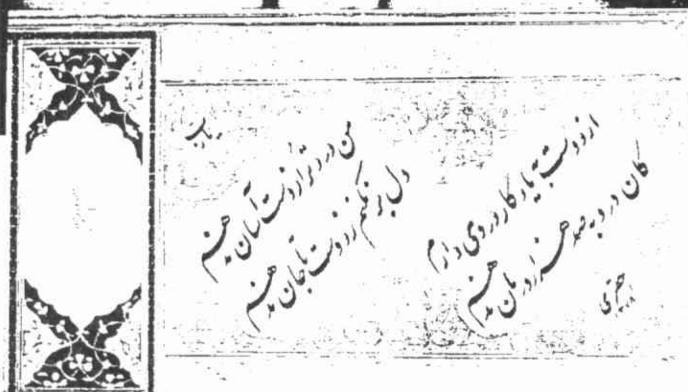
در خلال سال‌های خدمت بارها به مأموریت‌های داخل و خارج اعزام شد. از جمله در سال ۱۳۴۵ش به مدت سه سال رایزن سیاسی و وابستگی نظامی ایران در کشورهای پاکستان و هندوستان بود و در سال ۱۳۵۰ش بازنشسته شد.

پس از بازنشستگی به گردآوری واژه‌های نظامی خارجی پرداخت و در سال ۱۳۶۰ش هنگام جنگ تحمیلی به منظور بالا بردن سطح معلومات عربی افسران و درجه‌داران ارتش و پرسنل سایر نیروهای مسلح ایران، فرهنگ لغتی به نام *فرهنگ نظامی فارسی به عربی* برای اولین‌بار در ایران تهیه و تألیف کرد که تاکنون چند بار تجدید چاپ شده است.

وی به زبان‌های انگلیسی، عربی، ترکی، کردی و فارسی وارد است.

خط نستعلیق را ابتدا در خدمت پدرش آموخته و از محضر استاد علی‌اکبر کاوه نیزاستفاده کرده است. اینک نمونهٔ خط او:


کس نیست چنین عاشق بیچاره که ماییم
ما در ره عشق تو اسیران بلاییم




گر هواخواه حسینی
ترک سر کن چون حسین





محمدرشید شیخ الاسلامی (۱۳۲۰ ش)

محمدرشید شیخ‌الاسلامی فرزند سیدمحسن متولد ۱۳۲۰ش است. او لیسانسیهٔ الهیات و معارف اسلامی است. استادان او در خط حواری نسب، حسین میرخانی، حسن میرخانی، و ابراهیم بوذری بوده اند. مرحوم شیخ‌الاسلامی مدت‌ها دبیر دبیرستان‌های سنندج بود. او خط نسخ و نستعلیق را زیبا می‌نوشت و خصوصاً در نوشتن خط غبار مهارت داشت.

بسم الله الرحمن الرحیم

وانک لعلی خلق عظیم

محمد رشید شیخ الاسلامی ۱۳۵۹ سنندج

تقدیم به دوست فاضل ارجمندم جناب آقای حاج سید عبدالحمید حیرت سجادی مؤلف کتاب گلزار شاعران کردستان

گر ز احسان کس شوم دلشاد — یا سلیل الهدی و انت مراد

باقر علم بود و پایهٔ دین — پدرت از سلالهٔ سجاد

شادم از آنکه بودمش شاگرد — فخرم این بس که بودم او استاد

بروان پدر هزار درود — آفرین بر تو پور پاکنهاد

نغز و دلپسند کردی آن دفتر ‏ ‏ ای ز تو خانهٔ ادب آباد

نام «گلزارِ شاعران کردی» ‏ ‏ نامش اینگونه باید آن اعداد

ای خوشا آن دیارِ پاک‌سرشت ‏ ‏ فری آن مردمانِ پاک‌نهاد

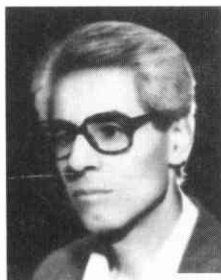
حیف و صد حیف گشته‌ام مهجور ‏ ‏ از سنندج، که جاودان پایاد

یاد کردی مرا در آن دفتر ‏ ‏ یاد یاران کجا رود از یاد؟!

گفتم آن کیست از وطن مهجور؟

هاتفی بانگ زد «عماد عماد»!

تهران ـ هزار و سیصد و شصت و پنج ـ میر عمادالدین معتمد هاشمی.



یدالله آذرپیرا (۱۳۲۰ش)

یدالله آذرپیرا فرزند نعمت‌الله متولد ۱۳۲۰ش سنندج است. او لیسانسهٔ ادبیات فارسی و دارای درجهٔ ممتاز خوشنویسی و مدرس خوشنویسان همدان و عضو شورای انجمن خوشنویسی است. استادان او آقایان امیرخانی و حسین میرخانی بوده اند. وی در سال‌های اخیر موفق به دریافت مدرک فوق ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران شده است.

هوالحق

فراش باد صبا را گفته

تا فرش زمردین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را

تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد و درختان را به خلعت

نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم

ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده و عصارهٔ تاکی به قدرتش شهد فائق شده

و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته؛ ابر و باد و مه و خورشید و

فلک در کارند - تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری - همه از بهر تو

سرگشته و فرمانبردار - شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

«آذرپیرا» «همدان» «۱۳۷۵»



مهدی مردوخی (۱۳۲۰ش)

مهدی مردوخی فرزند حسین، متولد ۱۳۲۰ش است. او از دانشسرای مقدماتی فارغ‌التحصیل و در رشتهٔ هنر معلم شده است. در سال ۱۳۶۵ش زیر نظر استاد عبدالله فوآدی و استاد مشعشعی دورهٔ ممتاز انجمن خوش‌نویسان را به پایان برد و تا سال ۱۳۷۲ش مدرس انجمن خوشنویسان سنندج بود و به سبب تحصیل فرزندان ناچار به تهران رفت و اکنون در تهران به تعلیم خط و نقاشی اشتغال دارد.

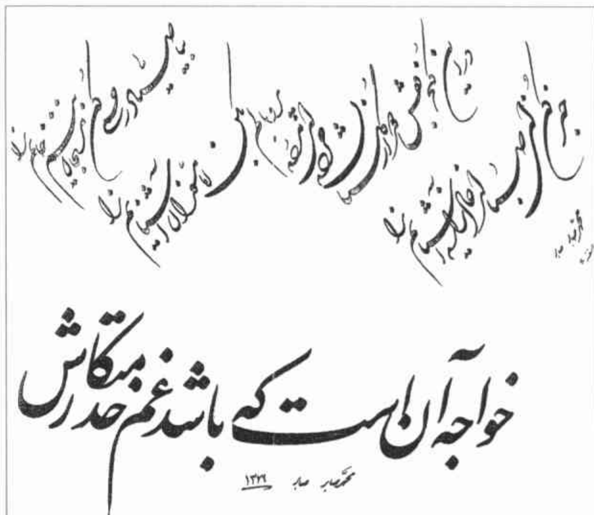
هوالحق

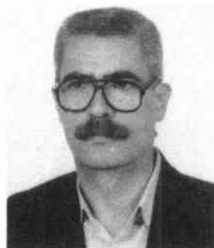
ای لعل لبت بدلنوازی مشهور
چشم سیهت بترکتازی مشهور
با زلف تو قصه ایست مشکل ما را
چون شب یلدا بدرازی مشهور



محمدصابر صابر (۱۳۲۴ش)

محمدصابر صابر فرزند احمد، متولد سال ۱۳۲۴ش سقز است. او دبیر بازنشسته است. استادان او احمد حواری نسب، محمد سلحشور، مهدی کمالی، غلامحسین امیرخانی، و یدالله کابلی بوده اند. او اکنون به تعلیم هنرجویان خط ادامه می‌دهد. در شهریورماه ۸۶ به دریافت مدرک فوق ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران گردید.





سیروس معروفی (۱۳۲۵ش)

سیروس معروفی متولد ۱۳۲۵ در سنندج است. وی پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامهٔ تحصیل به تهران رفت و چند سال در هنرستان‌های تجسمی و موسیقی پسران و دختران تدریس کرد.در این مدت در انجمن خوشنویسان نزد استاد کیخسرو خروش به تعلیم و یادگیری خط نستعلیق پرداخت سپس به سنندج برگشت و در خانهٔ فرهنگ به کار مشغول شد و به یاری خطاطان این شهر انجمن خوشنویسان را تأسیس کرد و پس از آن با یاری استادان موسیقی، انجمن موسیقی شمشال را بنیان گذاشت. وی چندین سال از عمر شریف خود را به تفحص در زمینهٔ فرهنگ و ادب کردستان و جمع‌آوری آثار فرهنگی گذرانده است.



در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند



محمدمهدی حجة السادات (۱۳۲۷ش)

محمدمهدی حجة السادات فرزند مرحوم حاج سیدجلال‌الدین و متولد سال ۱۳۲۷ش است. او کارمند بازنشستهٔ سازمان مسکن و شهرسازی کردستان است و در خوشنویسی، موسیقی، و نقاشی صاحب امتیاز است و با صوت دلنشین خود با همکاری مرحوم استاد حسن کارمکار بیش از ۳۵ ترانه اجرا کرده است. استاد او در خط مرحوم مهدی کمالی بوده است.



صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

ذبیح الله عسکری (۱۳۲۸ش)

ذبیح‌الله عسکری فرزند یعقوبعلی متولد ۱۳۲۸ش شهرستان قروه است. سال‌هاست در گروه گرافیک شبکهٔ دو سیما به کار خوشنویسی، تبلیغات، و تهیهٔ تیتراژ تلویزیونی مشغول است. از سال ۱۳۶۰ش در انجمن خوشنویسان در کلاس‌های استادان محترم غلامحسین میرخانی و یدالله کابلی به تعلیم خط مشغول بوده و در سال ۱۳۶۳ش موفق به اخذ مدرک ممتاز شده است.



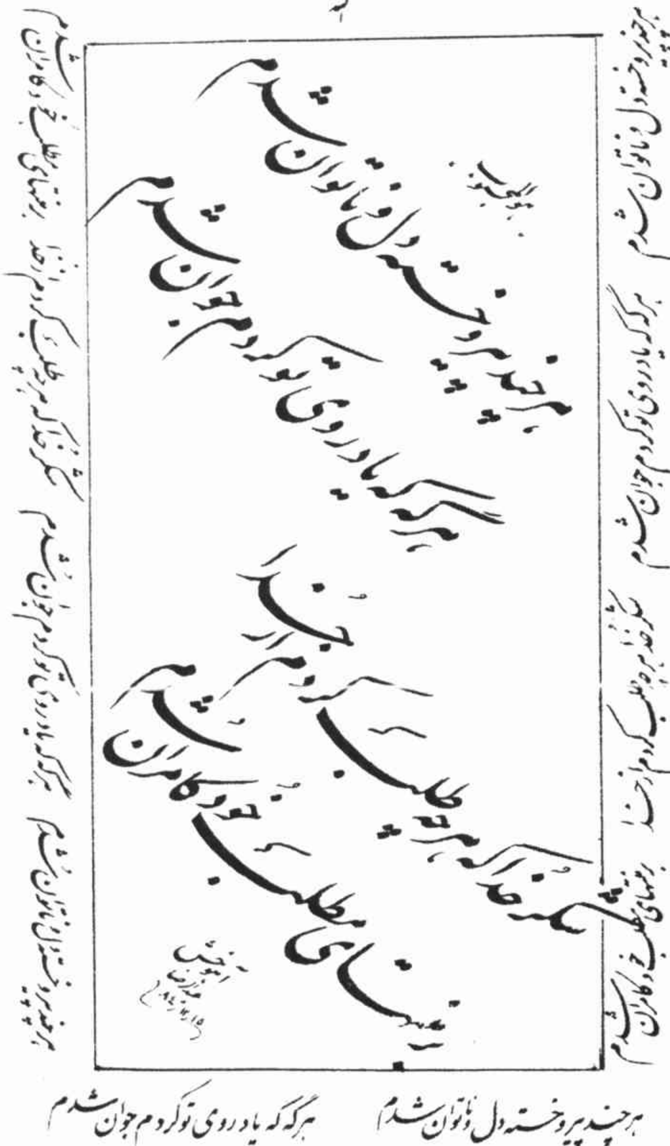
عبدالرضا آهوخش (۱۳۲۹ش)



عبدالرضا آهوخش فرزند فتح‌الله متولد سال ۱۳۲۹ش است. او فارغ‌التحصیل رشتهٔ هنر از انستیتو مربیان هنر تهران دبیر هنر آموزش و پرورش سنندج و مدرس هنر در مرکز تربیت معلم و مرکز آموزش عالی خوارزمی و رئیس دبیرستان‌های شاهد و سنایی شهرستان سنندج و عضو انجمن خوشنویسان ایران است. او فعلاً کارمند اتحادیه مصرف فرهنگیان و عضو شورای پیش‌کسوتان آموزش و پرورش ناحیهٔ ۲ شهرستان سنندج است.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبستان چهارم آبان قطارچیان و دبیرستان شاهپور سنندج گذرانده و بعد از پایان خدمت سربازی در مقام سپاه دانش دورهٔ ۱۷، در سال ۱۳۵۱ به عنوان آموزگار به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و بعد از سی سال خدمت در مقاطع مختلف آموزش و

پرورش شهرستان سنندج، در سمت رئیس دبیرستان سنایی در سال ۱۳۸۰ش بازنشسته شد. فعالیت هنری را در رشته خط نستعلیق از سال ۱۳۶۱ش آغاز کرده و شاگرد استاد صابر و استاد غلامحسین امیرخانی بوده است. او دارای مدرک ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران است و هم اکنون در انجمن خوشنویسان سنندج فعال است.





نعمان دبیری (۱۳۳۰ش)

نعمان دبیری فرزند ناصر، متولد ۱۳۳۰ش در سنندج است و فارغ‌التحصیل رشتهٔ دندانپزشکی از دانشگاه علوم پزشکی ایران در سال ۱۳۵۷ش. او در سال ۱۳۵۸ش به قصد ادامهٔ تحصیل در رشته بیماری‌های دهان و دندان عازم پاریس شد. پس از تحصیل به مدت نه ماه به شیکاگو (امریکا) رفت و در ایالت ایلی‌نوی به تحصیل پرداخت. او در مدت پنج سال (۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵م) در رشته‌های تشخیص بیماری‌های دهان و دندان، دندانپزشکی بیمارستانی، وآسیب‌شناسی و جراحی دندان دوره‌های تخصصی را طی کرد و سپس در سمت استادیار در دانشگاه ایالتی در شیکاگو به تدریس علوم دندان‌پزشکی پرداخت. در حال حاضر در سمت ریاست بخش داندانپزشکی مراکز درمانی اتحادیه‌های کارگری در ایالت ایلی‌نوی مشغول است و مطب خصوصی نیز دارد. خطاطی و طراحی را از زمان دبیرستان تا کنون به صورت مشغولیات وقت آزاد ادامه داده است و خصوصاً در خط انگلیسی تبحر خاص پیدا کرده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام پروردگار

اللهم صل علی محمد و آل محمد

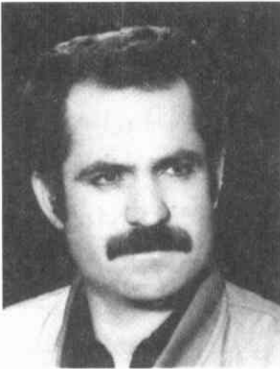
Kurd

Kurdistan

Sanandaj

Kurdistan

Abidar



علی‌اشرف زانیار (۱۳۳۰ش)

علی‌اشرف زانیار فرزند مرحوم محمدمراد ساکن سنندج است. او متولد ۱۳۳۰ش است و دارای مدرک تحصیلی دیپلم برق. از دورهٔ دبیرستان به هنر خوشنویسی علاقه‌مند بوده و با توجه به زمینهٔ مساعد خانوادگی در علاقه به قرآن و مسائل مذهبی به تمرین و نوشتن خط نسخ پرداخته است و سال‌ها به تمرین خط از روی کتب و مراجع مکتوب مشغول بوده است. جزء ۲۹ و ۳۰ قرآن کریم را با خط زیبای خود نوشته و چندین بار چاپ کرده و در دسترس همگان قرار داده است.

او جدول اوقات شرعی نماز به افق کردستان و کتاب عوامل پال اظهار و سوزی درون و تابلوهای متعدد خطی با مضمون آیات قرآنی و احادیث را با طرح‌های متفاوت کتابت کرده است. از سال ۱۳۷۹ش کتابت قرآن به شیوهٔ خط استاد عثمان طه و اعراب‌گذاری ایران را شروع و به لطف الهی در اواخر سال ۱۳۸۳ش آن را به پایان رسانده است.

این صفحه‌ای است از آن نسخه:

فصلت الجزء ٢٤

آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين ﴿٨٤﴾ فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا سنت الله التي قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون ﴿٨٥﴾

سورة فصلت ٤١ ٥٤

بسم الله الرحمن الرحيم

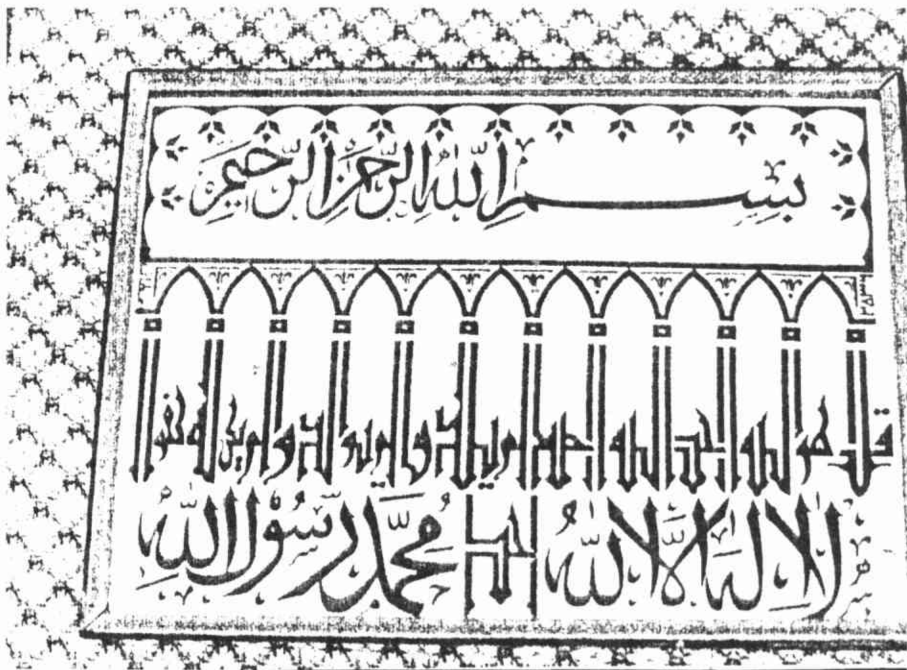
حم ﴿١﴾ تنزيل من الرحمن الرحيم ﴿٢﴾ كتاب فصلت آياته قرآنا عربيا لقوم يعلمون ﴿٣﴾ بشيرا ونذيرا فأعرض أكثرهم فهم لا يسمعون ﴿٤﴾ وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب فاعمل إننا عاملون ﴿٥﴾ قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد فاستقيموا إليه واستغفروه وويل للمشركين ﴿٦﴾

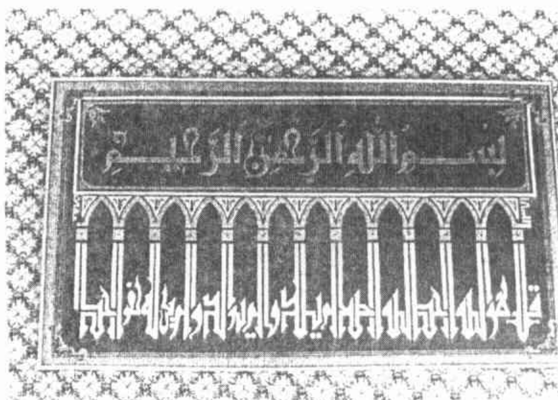
٦٧٢



عطاءالله عطائی (۱۳۳۱ش)

عطاءالله عطائی فرزند عبدالخالق متولد سال ۱۳۳۱ش است. در خط و نقاشی دارای استعداد است. در خط شیوهٔ ملاحسن حزین را برگزیده و در این راه به پیشرفت‌هایی نائل آمده است. این‌ها عکس تابلوهای







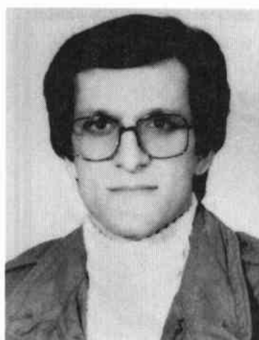
محمدرضا خداویسی (۱۳۳۲ش)



محمدرضا خداویسی ساکن قروه کردستان، متولد سال ۱۳۳۲ش است. او کارمند بازنشستهٔ مخابرات استان کردستان و دارای همسر و چهار فرزند است. تحصیلات را تا دیپلم پی گرفته و از سال ۱۳۶۰ش آغاز به کار خوشنویسی کرده است. مدرک ممتاز در خط را در سال ۱۳۶۳ش و تاریخ مدرک فوق ممتاز را در ۱۳۸۶ش اخذ کرده است. او مدرس و سرپرست انجمن خوشنویسان شهرستان قروه و نمایندهٔ خوشنویسان در مجامع انجمن است. از شاگردان او ۱۵ نفر به دریافت گواهینامهٔ ممتاز رسیده‌اند. استادان او در خط حسینی‌پور و خروش بوده اند.

آثار خوشنویسی او عبارت است از:

- *رباعیات خیام* ۱۳۶۹ش؛
- *غزلیات صائب تبریزی* ۱۳۶۹ش؛
- *دیوان حافظ (۱)* ۱۳۷۰ش؛
- *رسم‌الخط خوشنویسی* ۱۳۷۲ش؛
- *رباعیات باباطاهر* ۱۳۷۳ش؛
- *مثنوی پیر و جوان* ۱۳۷۴ش؛
- *دیوان حافظ (۲)* ۱۳۷۵ش؛
- *آموزش خوشنویسی* ۱۳۷۶ش؛
- *رباعیات خیام (۲)* ۱۳۷۷ش؛
- *سخنان ائمه اطهار*(ع) ۱۳۷۸ش.



امجد افتخار

امجد افتخار متولد ۱۳۳۵ش در شهر سنندج است و تحصیلات را تا مقطع دیپلم ادامه داده است.

در خانواده‌ای علاقه‌مند به خوشنویسی به دنیا آمد و چون به خوشنویسی علاقه داشت از هر نوشته‌ای برای تمرین استفاده می‌کرد؛ دفترهای او آن‌قدر مرتب و خوش‌خط بود که همواره مورد تشویق معلمان قرار می‌گرفت؛ تا اینکه سعادت یار گردید و با مرحوم استاد مهدی کمالی کردستانی آشنایی پیدا کرد و از آموزش‌های آن بزرگوار به صورت اصولی استفاده کرد.

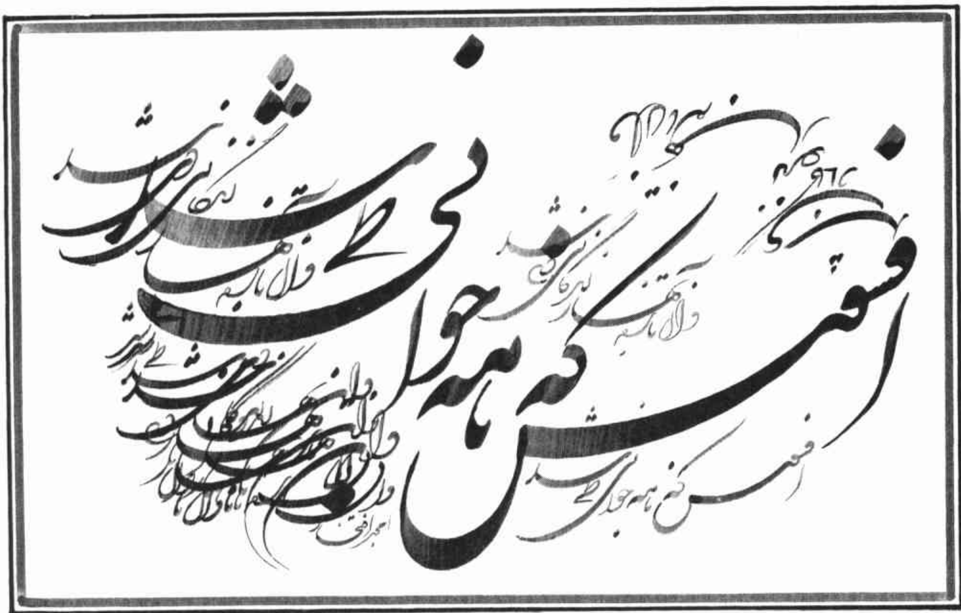
با افتتاح کلاس‌های انجمن خوشنویسان در سنندج جدای از آن مرحوم از محضر آقایان محمدصابر صابر و فاتح عزت‌پور و نیز استادان انجمن خوشنویسان تهران علی‌الخصوص خوشنویس بزرگوار جناب استاد یدالله کابلی خوانساری به صورت مکاتبه‌ای استفاده و کسب فیض کرده است.



در سال ۱۳۶۸ گواهینامهٔ ممتاز را از انجمن خوشنویسان ایران دریافت کرد و از همان سال به عنوان مدرس در خط شکسته انجمن سنندج به تدریس پرداخته و مسئولیت کلاس‌های شکسته را به صورت اختصاصی به عهده گرفت.

در تمامی سال‌های تدریس همواره یکی از اعضای شورای انجمن بوده و اینک سه دوره است که مسئولیت سرپرستی شعبهٔ سنندج انجمن را به عهده دارد.

در سال ۱۳۸۶ موفق به دریافت گواهینامه فوق ممتاز در خط شکسته نستعلیق شد و کما فی سابق به تدریس اشتغال دارد.



محمد پوریان (۱۳۳۶ش)



محمد پوریان فرزند احمد متولد سال ۱۳۳۶ش است. او معلم تعلیم خط در آموزش و پرورش شهرستان سقز، پیش‌کسوت در تعلیم خط به طوری که بیش از ۱۸۰۰ نفر را تعلیم داده و به درجاتی رسانده است. از سال ۱۳۶۶ش تا کنون مدرس خوشنویسان سقز است. انواع خطوط او در نمایشگاه‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. وی در خدمت استاد امیراحمد فلسفی تلمذ کرده است.

درخواست از خداوند عزت است، اگر اجابت فرمود رحمت است، اگر اجابت نفرمود حکمت است

درخواست از انسان ذلت است، اگر قبول نمود منت است، اگر قبول ننمود خفت است



فاتح عزّت‌پور (۱۳۳۷ش)

فاتح عزت‌پور متولد ۱۳۳۷ش و از خطاطان برجستهٔ عصر حاضر در کردستان است که در انواع خطوط مهارت خود را نشان داده است. او که کتاب‌های زیادی را در نثر و نظم تحریر کرده و در دسترس همگان قرار داده است، ابتدا نزد دایی خود مهدی کمالی و سپس نزد استاد عباس اخوین و استاد یدالله کابلی به تعلیم خط پرداخته است. وی دارای مدرک درجهٔ یک هنری از شورای عالی نویسندگان و هنرمندان کشور است و دارای درجهٔ استادی در خوشنویسی از انجمن خوشنویسان ایران است.

آن چشم جادوانه عابدفریب بین
کش کاروان سحر ز دنباله می‌رود

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود

دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

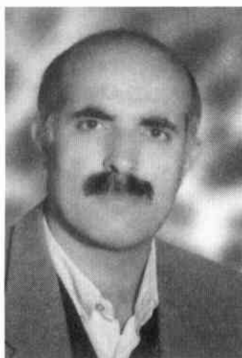


شمس‌الدین کلامی

شمس‌الدین کلامی فرزند محمود، دارای فوق دیپلم هنر و مدرک ممتاز خط است. استادان او شیخ‌الاسلامی، مهدی کمالی، فاتح عزت‌پور، یدالله کابلی، و امیراحمد فلسفی بوده اند. او اکنون مربی و سرپرست هنرجویان خط در مجتمع فرهنگی هنری فجر سنندج است. در سال ۱۳۸۶ش موفق به دریافت مدرک فوق ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران شده است.

چو آفتاب امیدی به صبح زندگیم
گل شباب منی غنچهٔ بهار منی

چو نوبهار بخندی که نوبهار منی   بر روزگار بمانی که روزگار منی



میرجلال‌الدین جلالی

میر جلال‌الدین جلالی دبیر هنر مدارس شهرستان قروه است، که از سال ۱۳۵۸ش کار خوش‌نویسی را آغاز کرد و در سال ۱۳۶۴ش موفق به دریافت گواهی‌نامهٔ ممتاز شد. کتاب‌های زیادی از جمله قرآن کریم را با ترجمه به خط نستعلیق به رشتهٔ تحریر درآورده است. یک بار قرآن مجید را به صورت یکصد و بیست پاره به خط نسخ احمد نیریزی با ترجمهٔ فارسی به خط خفی به چاپ رسانده است. قرآن دیگری را به خط نسخ تبریزی با ترجمهٔ آن در دست چاپ دارد. اکنون هم در کنار کتابت در کلاس‌های خوشنویسی به هنرجویان تعلیم می‌دهد.

حافظ

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

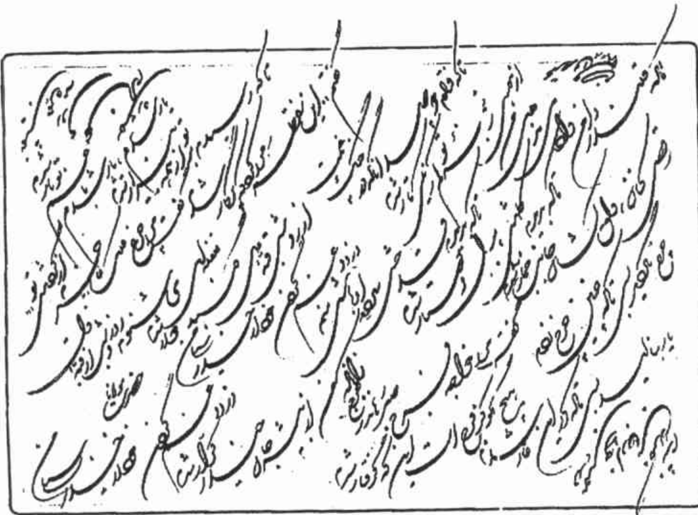
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

جلالی



محمدصدیق غلامی (۱۳۴۲ش)

محمدصدیق غلامی دارای گواهی ممتاز خط است. استادان او در خط نستعلیق محمدصابر صابر، غلامحسین امیرخانی، کرمعلی شیرازی، محمدرضا رحیمی، و جمیل سروری بوده اند. وی خط شکسته را از استاد یدالله کابلی آموخته است.

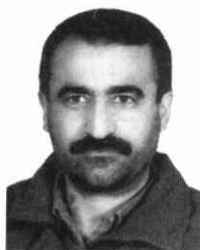




ماری صمدنژاد (۱۳۴۲ش)

ماری صمدنژاد متولد ۱۳۴۲ سنندج دارای مدرک ممتاز خوشنویسی و مدرس این رشته است. استادان او محمد صابر صابر و فاتح عزت‌پور بوده اند.

جمیل کریمی (۱۳۴۳ش)



جمیل کریمی در سال ۱۳۴۳ش در یکی از روستاهای شهر سقز به دنیا آمد. تحصیلات را تا اخذ دیپلم در سقز ادامه داد. در سال ۱۳۶۹ش موفق به دریافت مدرک ممتاز در خط نستعلیق و کتابت شد. در سال ۱۳۷۵ش سرپرست شعبهٔ انجمن خوشنویسان سقز بود و چون به شهر بانه انتقال یافت سرپرستی شعبهٔ انجمن خوش‌نویسان آن جا را بر عهده گرفت. از جملهٔ استادان خود از محمدصابر صابر به نیکی یاد می‌کند.

حبیب‌الله شیخ‌احمدی (۱۳۴۴ش)



فرزند محمدصالح و متولد سال ۱۳۴۴ش در سنندج است. گواهی‌نامهٔ درجهٔ ممتاز در خط را در سال ۱۳۷۱ش اخذ کرده است. استادان او سیروس معروفی، محمدصابر صابر، و امیراحمد فلسفی بوده اند. سال‌هاست به تعلیم هنرجویان خط اشتغال دارد.

کجاست همنفسی تا که شرح غصه دهم

سعید قادری (۱۳۴۵ش)



سعید قادری متولد ۱۳۴۵ش در روستای احمدآباد بوکان است. تحصیلات ابتدایی را در روستای احمدآباد بوکان تحصیلات راهنمایی را در شهر بوکان، تحصیلات متوسطه را در سقز، و تحصیلات دانشگاهی در تهران و یزد طی کرده است. او مهندس مکانیک با گرایش طراحی و نقشه‌کشی صنعتی است. خوش‌نویسی را از سال ۱۳۶۵ش شروع کرده و در سال ۱۳۶۸ش درجهٔ ممتاز گرفته است. استاد او در خط نستعلیق

نماز در خم آن ابروان محرابی
کسی کند که به خون جگر طهارت کرد

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد
که خاک میکدهٔ عشق را زیارت کرد

استاد امیراحمد فلسفی و در خط خط شکسته استاد یدالله کابلی خوانساری بوده اند. او در نمایشگاه‌های جمعی انجمن خوش‌نویسان شرکت کرده است و کتاب مشق عشق ۱ را در موضوع آموزش خط نستعلیق تألیف کرده است.

الهی عاقبت محمود گردان

مظفر پیری (۱۳۴۵ش)



مظفر پیری متولد سال ۱۳۴۵ش در کامیاران است. او دبیر آموزش و پرورش است و مدرک ممتاز خوش‌نویسی دارد. او در نستعلیق از شاگردان استادان بختیاری و فلسفی بوده و تحت نظر استادان کابلی و حیدری خط شکسته را آموخته است و هم اکنون سرپرست انجمن خطاطان کامیاران است.

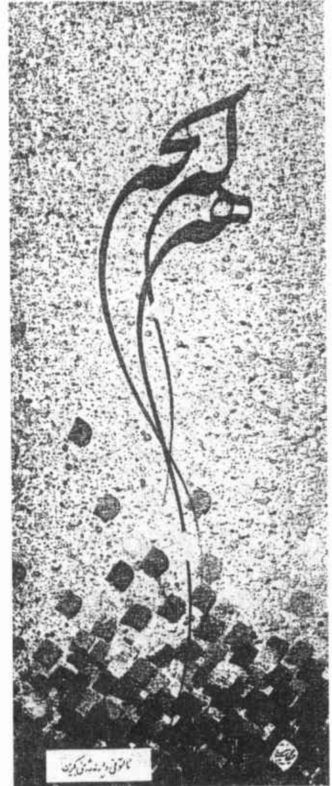
تا در ضمیر جان من عشق تو نجوا میکند
در خاطر اندیشه ام اندیشه غوغا میکند

دارم بکف آیینه ها تا بنگرم نقش ترا
هر چند در این ماجرا عالم تماشا میکند
مظفر پیری



صابر میکائیلی (۱۳۴۷ش)

صابر میکائیلی متولد سال ۱۳۴۷ش دارای گواهی ممتاز است. استادان او صداقت جباری، کرمعلی شیرازی بوده اند. او علاوه بر دایر کردن کلاس خط، مربی و سرپرست انجمن خطاطان شهر مریوان نیز هست.







محمدسعید غفوری (۱۳۴۷ش)

محمدسعید غفوری فرزند حسین و متولد سال ۱۳۴۷ش است. او دارای مدرک ممتاز خوشنویسی در نستعلیق و ثلث و نسخ است. استادان او فاتح عزت‌پور، جمیل سروری، محمدصابر صابر، محمدرضا رحیمی، و هاشم بغدادی بوده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

وانک لعلی خلق عظیم



کورش جاوید

کورش جاوید فرزند محمدحسین

الذی علم بالقلم

سورهٔ مبارکهٔ علق

آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت

حسن انجمن (۱۳۵۰ش)



حسن انجمن فرزند محمود متولد سال ۱۳۵۰ش مریوان است. او در سال ۱۳۷۶ش موفق به اخذ مدرک ممتاز خط شد. استادان او استاد مهدی کمالی، محمدصابر صابر بوده اند و خط ثلث را در محضر آیت‌الله نجومی تعلیم دیده است. از کارهای ماندنی وی کتیبه‌ها و کاشی‌نویسی‌های مساجد جامع شهرهای سنندج و دیواندره است.

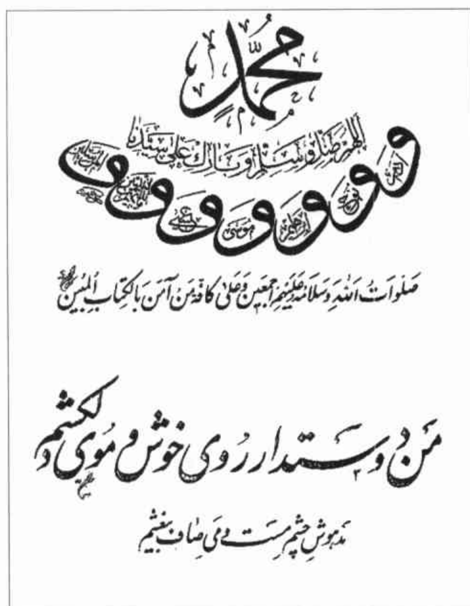
مسعود سهیلی (۱۳۵۰ش)



مسعود سهیلی متولد سال ۱۳۵۰ش است. او از سال ۱۳۶۷ کار خوشنویسی را شروع کرده و در سال ۱۳۷۷ به دریافت مدرک ممتازی نایل شده است. استادان وی به ترتیب مهدی مردوخی و موحد حسینی بوده اند. وی هم اکنون مشغول تمرین و ممارست و تعلیم هنرجویان خط است.



اثر مسعود سهیلی



اثر حسن انجمن



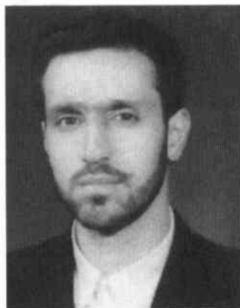
محمد امین بی‌نیاز (۱۳۵۱ش)

محمد امین بی‌نیاز فرزند محمدصالح، متولد سال ۱۳۵۱ شهرستان سقز است. او کارشناس زبان و ادبیات فارسی است. از سال ۱۳۶۸ش خوشنویسی را در محضر آقای محمد پوریان شروع کرده و در سال ۱۳۷۲ش به درجهٔ ممتازی نایل آمده است و از سال ۱۳۷۴ش رسماً عضو انجمن خوشنویسان سقز شده است.

او در همهٔ سیزده مسابقه و جشنواره‌ای که شرکت کرده، رتبهٔ نفر اول را احراز کرده است.





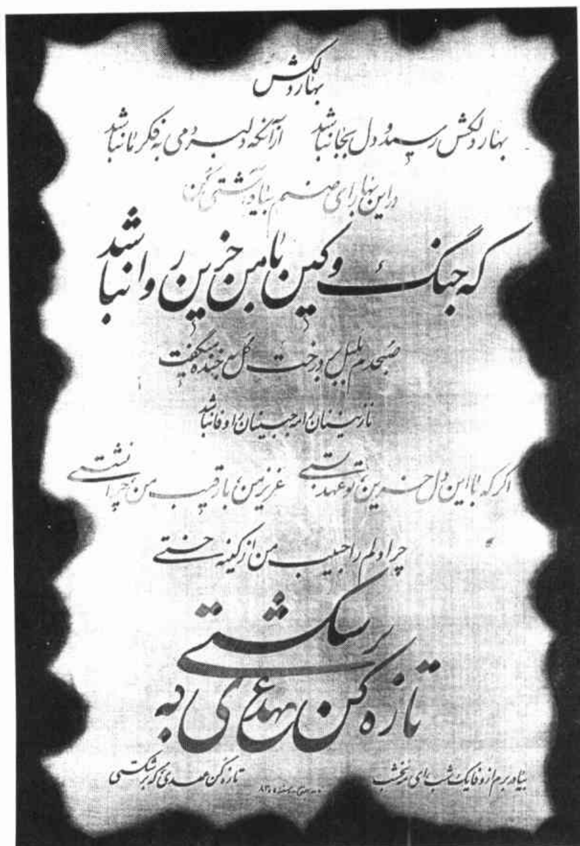


نادر بهمنی (۱۳۵۲ش)

نادر بهمنی در سال ۱۳۵۲ش در روستای بهمن‌آباد در چند کیلومتری شهرستان دهگلان متولد شد. چون این روستا فاقد مدرسه بود از سال ۱۳۶۶ش به منظور تحصیل به سنندج مهاجرت کرد و در سال ۱۳۷۴ش از هنرستان طالقانی شهرستان سنندج دیپلم گرفت. فعالیت‌های هنری را از سال ۱۳۷۱ش در انجمن خوشنویسان سنندج در محضر استاد گرانقدر محمدصابر صابر آغاز کرد و در رشتهٔ شکستهٔ نستعلیق نیز از محضر استاد محمدصدیق غلامی و امجد افتخار بهره برد. او در سال ۱۳۷۴ش در رشتهٔ کتابت و شکسته نستعلیق در آزمون ممتاز خوشنویسی قبول شد و در سال ۱۳۸۲ش موفق به اخذ ممتاز خوشنویسی از انجمن خوشنویسان سنندج شد. او تا حال در چندین نمایشگاه گروهی شرکت کرده است و به عنوان مربی خوشنویسی در پایگاه‌های فعالیت‌های تابستانی مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور و کانون ملّی امام خمینی(ره) فعالیت کرده است. او به فیلمبرداری و عکاسی نیز می‌پردازد و اکنون به عنوان مسئول روابط عمومی دفتر مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور مشغول خدمت است.







اثر نادر بهمنی



فلورا امانتی

فلورا امانتی فرزند محمدباقر، کارشناس ارشد مخابرات است. او در تیرماه سال ۱۳۸۰ش موفق به اخذ مدرک ممتاز در خط شده است.

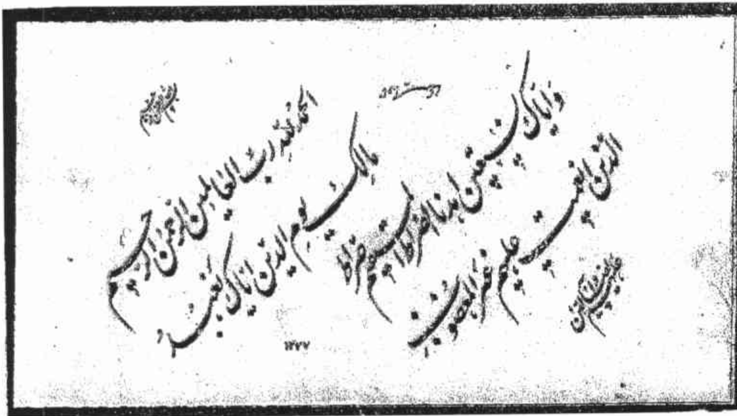




نادر امیری (۱۳۵۴ش)

نادر امیری فرزند اسمعیل متولد ۱۳۵۴ش است و از سال ۱۳۶۸ش در انجمن خوشنویسان ایران شعبهٔ سنندج در خدمت آقای محمدصابر صابر به تعلیم خط پرداخته و در سال ۱۳۷۳ش به اخذ مدرک ممتازی در خطوط نستعلیق و شکسته نائل آمده است. بعد از اخذ مدرک نیز در تهران در خدمت استاد کرمعلی شیرازی به تکمیل هنر خود پرداخته است.

فتبارک الله احسن الخالقین



حکایت

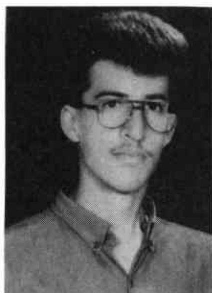
مردی درویش سبوی روغن بحجره داشت شبی با خویش می اندیشید که چون صبح شود روغن را بشهر برده بفروشم از قیمت آن میشی بخرم آن میش در سال دو بره میآورد بره ها بزودی بار گرفته برایند و زاده ها نیز همچنان نتاج دهند دیری نمیگذرد که صاحب رمه ای بسیار بزرگ میشوم و از محصول آن فلان مزرعه را خریداری میکنم و در آن درختان بسیاری می کارم و قصری بلند می سازم و در آن قصر فرشهای گرانبها میگسترانم و سپس دختر فلان بازرگان را بزنی میگیرم و بخدمت او غلامان و کنیزان بسیار میگمارم هرگاه یکی از آنها نافرمانی کند با این عصا او را میزنم. در این وقت عصائیکه در دست داشت بلند کرده فرود آورد و از قضا عصا بر سبو آمد و بشکست و روغن بر زمین ریخت

همایونی



هادی غفوری (۱۳۵۵ش)

هادی غفوری متولد سال ۱۳۵۵ش در بانه است. پس از طی دورهٔ دانشسرای مقدماتی در سال ۱۳۸۰ش در ادامهٔ سال‌ها تمرین و تعلیم خط، درجهٔ ممتاز را از انجمن خوشنویسان ایران دریافت کرد؛ سال ۱۳۸۱ش نیز موفق به اخذ مدرک کارشناسی هنرهای تجسمی شد و اکنون در مدارس راهنمایی شهرستان بانه تدریس می‌کند و در انجمن خطاطان به تعلیم خط مشغول است.



بهروز نعلی (۱۳۵۵ش)

بهروز نعلی فرزند صابر، متولد ۱۳۵۵ش در شهرستان سقز است. او از سال ۱۳۶۷ش خوشنویسی را شروع و در سال ۱۳۷۸ش درجهٔ ممتازی را احراز کرده است. آموزگار و راهنمای بهروز استاد محمد پوریان بوده است. وی اکنون مدرس انجمن خوشنویسان سقز است.



افشین فرامرزی (۱۳۵۵ش)

افشین فرامرزی فرزند عبدالله متولد ۱۳۵۵ش است. تحصیلات او دیپلم متوسطه در رشتهٔ مکانیک و ماشین‌ابزار است. از سال ۱۳۷۵ هنر خوش‌نویسی را شروع و با این که حائز مدرک ممتازی شده است، در کنار کار اداری این هنر ارزنده را دنبال می‌کند و مرتباً مشغول تمرین و ممارست است. استادان او حبیب‌الله شیخ‌احمدی، محمدصابر صابر، کورش جاوید، و سعید قادری بوده اند.

هو العزیز

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد

بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

شعر: سعدی — خط: فرامرزی

هو الحق

هر چه اندیشی پذیرای فناست

آنچه در اندیشه ناید آن خداست

هوالحق

زندگی بی دوست جان فرسودن است

مرگ حاضر غایب از حق بودن است

بهترین زینت انسان ادب است

دیگر خوشنویسان کردستان

برای جلوگیری از افزایش حجم کتاب نمونهٔ خط هنرمندان زیر آورده نشده است:

حضرت مولانا خالد نقشبندی
حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین نقشبندی
شیخ محمدنسیم بن حاج شیخ محمد
شیخ احمد بن شیخ محمد معروف نودهی
ملا عبدالله مفتی دشه‌ای
میرزا محمدکریم جد مادری آقایان ایازی
رضاقلی‌خان فرزند امیر نظام
حضرت شیخ عمر نقشبندی
حضرت شیخ علی حسام‌الدین
میرزا سعید فرزند حاج شیخ سمرانی
علی‌اکبر خضری
سیدمحمود سجادی
سیدموسی سجادی
عباس انور
ملا عبدالله مدرس گرجی
عباداالله شادان
ارسلان دانشور
منصور عرب‌زاده
فریبا پاک‌زاد
علیرضا امجدی‌پور
ویدا اخلاقی
پویان صادقی
علیرضا لطف‌الله‌زاده
لیلا عباسی
ملا عبدالله نقشبندی سردشتی
احمد سنگینی
محمدعثمان بانه‌ای
فرزانه ایامی
جمال‌الدین مخدومی
ملاعبدالمجید سروآبادی

فصل ۹

بخش دوم: خط خطاطان گمنام سنندج

ـ اجاره‌نامهٔ بُلبان‌آباد به خط محمد نام به تاریخ ۱۳۱۱ق؛
ـ خط شکسته معین الکتّاب به تاریخ ۱۳۱۹ق؛
ـ خط شکستهٔ نستعلیق نوشته بهرام الحسینی الکردستانی جمادی الاولی به تاریخ ۱۲۹۹ق که در بانه به دست آوردم؛
ـ خط ملا جعفر پسر ملا خضر رودباری به تاریخ ذیحجهٔ ۱۳۱۳ق؛
ـ کتیبه سردر عمارت خسروآباد سنندج به تاریخ ۱۲۲۳ق؛
ـ قرآن آبادی نِگِل به خط کوفی؛
ـ نمونه‌ای از قرآن خطی کتابخانهٔ حاج امیرزاده؛
ـ یک صفحه از دلائل الخیرات کتابخانهٔ مرحوم حاج امیرزاده؛
ـ خطوطی از قباله‌نویس‌ها و محرّرهای سنندج؛
ـ نمونهٔ سیاه‌مشق بدون نام به تاریخ ۱۲۱۷ق؛
ـ خط شکستهٔ نستعلیق محمود معین‌العلما به تاریخ شوال ۱۳۴۰ق؛
ـ خط محمودخان مربوط به حدود سال ۱۲۸۰ ش؛
ـ خط عباسعلی‌خان که برای میرزا رفیع یمین لشکر نوشته است؛
ـ قرآن خطی منزل آقای دکتر خسرو خسروی که تاریخ تحریر آن ۱۲۳۴ق است؛
ـ پانزده برگ نمونهٔ خط خطاطان زمان میرزا محمدرفیع یمین‌َلشکر که به درخواست او نوشته شده‌اند و اصل آنها نزد مهندس جمشید مشرفی است؛
ـ اول و آخر یک سند معتبر تاریخ تحریر ۱۱۱۵ قمری.
ـ یک صفحه صلوات بر محمد(ص).
ـ سرمشق و نمونهٔ خط خطاطان.
ـ خط شیخ عبدالرحمن حسنی مؤذن و مترجم مسجد جامع سنندج، تاریخ تحریر ۱۳۵۶ ق.



تاریخ تحریر قرآن خطی خانوادگی که در منزل آقای دکتر خسرو خسروی موجود است سال ۱۲۳۴ هجری قمری است.



تاریخ تحریر قرآن خطی خانوادگی که در منزل آقای دکتر خسرو خسروی موجود است سال ۱۲۳۴ هجری قمری است.

فصل ۹

بخش سوم: خط خطاطان بی‌نام

قرآن روستای سلین

قرآن سلین (Slen) از جملهٔ چند قرآن تاریخی استان کردستان است که در مسجد روستای سلین نگهداری می‌شود.

روستای سلین از توابع بخش اورامانِ تخت شهرستان سروآباد است و در ۱۴ کیلومتری جنوب شرقی مرکز بخش و در ۸۶ کیلومتری جنوب غربی مرکز شهرستان واقع شده است.

مشخصات قرآن:

قطع: سلطانی (طول ۴۲/۲ و عرض ۳۱/۵ و ضخامت آن ۱۶ـ ۱۹ سانتی‌متر است. ضخامت در قسمت عطف ۱۹ و در جلو ۱۶ سانتی‌متر است).

جلد: چرم کشیده‌شده بر روی مقوا به رنگ قهوه‌ای با قالب مهرکوبی ساده با نقوش لچک و ترنج.

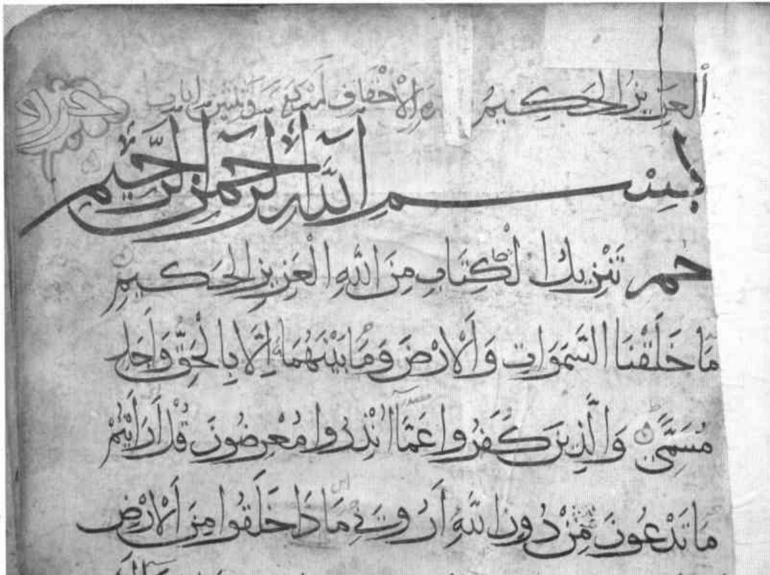
صفحات: صفحات اصلی ۴۲۳ ورق (۸۴۶ صفحه) است با ورق ۵ (۱۰ صفحه) افزوده‌شده.

کاغذ: جنس کاغذ ضخیم به رنگ قهوه‌ای است به ضخامت تقریبی ۰.۳۵٪ میلی‌متر.

خط: ریحان (در بعضی از سر سوره‌ها از خط ثلث و بعضاً خط کوفی بهره گرفته شده است).



كنتم صادقين قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا
ايمانهم ولا هم ينظرون فاعرض عنهم وانتظر انهم
منتظرون
بسم الله الرحمن الرحيم
يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين
ان الله كان عليما حكيما واتبع ما يوحى اليك



العزيز الحكيم
بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم
ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق واجل
مسمى والذين كفروا عما انذروا معرضون قل ارايتم
ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض

قرآن آبادی سلین.



قرآن آبادی نگل.



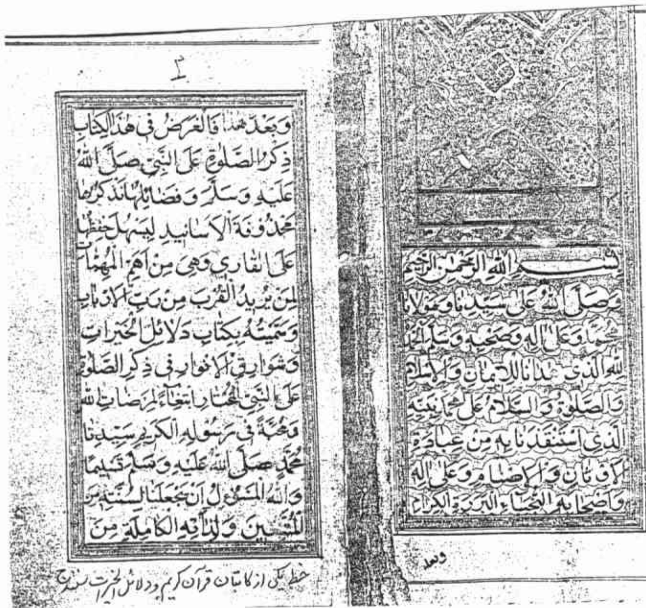
۲۸۷

عملوا الصالحات کانت لهم
جنات الفردوس نزلا خالدین
فیها لا یبغون عنها حولا قل
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا قل
انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما
الهکم اله واحد فمن کان یرجوا
لقاء ربه



۲۸۸

لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا
یشرک بعبادة ربه احدا
سورة العنکبوت تسع وستون آیة
بسم الله الرحمن الرحیم
الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم
فلیعلمن الله الذین صدقوا و



بسم الله الرحمن الرحيم
وصلى الله على سيدنا ومولانا
محمد وعلى آله وصحبه وسلم الحمد
لله الذي هدانا للايمان والاسلام
والصلوة والسلام على محمد نبيه
الذي استنقذنا به من عبادة
الاوثان والاصنام وعلى آله
واصحابه النجباء البررة الكرام

وبعد هذا فالغرض في هذا الكتاب
ذكر الصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم وفضائلها نذكرها
محذوفة الاسانيد ليسهل حفظها
على القاري وهي من اهم المهمات
لمن يريد القرب من رب الارباب
وسميته بكتاب دلائل الخيرات
وشوارق الانوار في ذكر الصلوة
على النبي المختار ابتغاء لمرضات الله
ومحبة في رسوله الكريم سيدنا
محمد صلى الله عليه وسلم تسليما
والله المسئول ان يجعلنا لسنته من
المتبعين ولذاته الكاملة من

خط یکی از کاتبان قرآن کریم و دلائل‌الخیرات سنندج.



کتیبهٔ سنگی سردرِ امارت خسروآباد.

بسم الله الرحمن الرحیم

ازدهاست
دهان زیرکان هاشمه

خلق از دهان صحبتشان کام اژدهاست — از کام اژدها بچهل پی رستن ازدهاست

در خیره سیل خواب بود سیل چشم هش — چشم دولت ز آفتاب این سیل بی جلاست

گردی به بهره از ره پنهانی از کشی — روشن شود بچشم دولت کانچه توتیاست

در صفت چو نجات حکیمی که عاقبت — بر شرط من صفت معرب شد نجات

نقشی بدست پی ثبات سخن کش بی بوس — کلک زبان رقم نقد بر صفحهٔ هواست

جز از این همه چه بود جهت وجوی پیر — پیری که پای بر پی پیران پیشواست

پیری که در افاضهٔ نور آفتاب و ماه — پیش ضمیر انور او کمتر از سهاست

پیری که در جهان برون از زمان او — نه پرتو صباح و نه تاریکی دجاست

پیری که چون ز رشتی هستی کند عروج — نعلین پای همتش از تاج عرش ساست

پیری که چون ز نکتهٔ اخلاص دم زند — اخلاص مخلصان همه در جنب او ریاست

پیری که جذب همت او در کشد ترا — یکسر بعالمی که نه ارض است و نی سماست

در قید طبیعتی چه کند با تو جذب پیر — که پا ز گل کشیدن بی طبع کهرباست

بی بی قیاس را بهل اینجا که جذب پیر — اول کشیده بت ز گل و آبش اقتضاست

چون ز آب و گل خلاص شدی پیر برد ترا — تا اوج لامکان که در و عرش زیر پاست

جائی بگفت و گو مکن اثبات هستی الله — اثبات آن آفتاب به [illegible] اشتهاست

[illegible] قلم — در شرح رنج شب که ز بی بستری تمامست

در [illegible] که شب سرها بی بالشی کند — زیر سر [illegible] بر این [illegible] است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده

الذين اصطفى وشرفهم بوفاء العهود وا[illegible] وجعلهم من الحنفاء والائمة

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

تحررت الاجازة المباركة يوم الاثنين ثاني ايام ذي القعدة من شهور سنة الف وثمان [illegible] خمسة عشر م

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام
على اشرف المرسلين محمد خاتم النبيين
وعلى آله وصحبه اجمعين اما بعد
فقد وقفت على هذه الاجازة الشريفة
القادرية وتشرفت بها الشرف التام
ورأيته لها اهلا واذنت له كما اذن له
شيخه وانا العبد الفقير الى الله تعالى
الراجي عفو ربه الكريم اللطيف
الشيخ عبد اللطيف
ابن الحاج عبد
الحليم
القادري
الموصلي



فرمان مُهردار









خطوط درشت منسوب است به میرزا محمد رفیع یمین‌لشکر، که قابل تأمل است.





یک نامه که نویسندهٔ آن نامشخص است.

۱۸ شهریور ۱۳۲[illegible]

۱۳۰۱ [illegible]

مقام رفیع ریاست محترم اداره جلیله معارف کردستان دام بقائه

در جواب مرقومه نمره ۱۸۳۳ صادره از آن مقام محترم راجع به تعیین علت عدم حضور بنده زینب [illegible] خان
در مدرسه اتحاد محترماً تصدیع می‌دهد بر خلاف قانون و پروگرام وزارت جلیله معارف
که آقای [illegible] بنده زینب را با مجازات بدنی بدون تحقیق و رسیدگی و اثبات تقصیر گرفتار [illegible] آقای
مدیر محترم رعایت [illegible] این موضوع را از دست داده و یک طفل صغیر و معصوم رحم نکرده
کتک زدن به یک نفر طفل معصوم همواره ادامه داده و حد [illegible] نگذشته برای [illegible]
طبیعت طفل را از زندگی [illegible] و در جهت منع خواهد نمود تا چه رسد به [illegible] طفل
این دفعه آخر که بدون تحقیق وجه بنده زینب را کتک مفصل زده بود و با چوب [illegible] زینب
[illegible] پا برهنه با چشم [illegible] خوراکش را از دست آقای مدیر فرار داده در تعقیب او
آقای مدیر [illegible] به بنده [illegible] نوشته است [illegible] او را به مدرسه [illegible]
عین مراتب آقای مدیر که اثبات ارتکاب مجازات بی‌مورد و قانون [illegible]
لفاً [illegible] خاطر مبارک تقدیم داشت نه در مقام تحصیلات و زحمات [illegible]
محترم اداره معارف و معلمین محترم [illegible] [illegible] تنها [illegible] صرف‌نظر [illegible]
این ترتیب [illegible] بهتر [illegible] طفل [illegible] و [illegible] را دارد
چنانچه [illegible] هیچ وجه اهلیت پیدا نکند [illegible] که به تحقیقات [illegible] بنده [illegible]
و احترام [illegible] نموده [illegible] تعریف [illegible] را [illegible] محترم [illegible]
این دفعه [illegible] را بجهت دادن امکان و تکمیل تحصیلات [illegible] دارم [illegible]
[illegible] معاضدت را فقط [illegible] طفل [illegible] خواهان
خواهشمند [illegible]

١٢٩٩

روز بهار است خیز تا بتماشا رویم

بر در میکده رندان قلندر باشند

هر سه قطعه خط محمودخان است
حدود سال ۱۲۸۰ شمسی

نمونه خط محمودخان، حدود سال ۱۲۸۰ ش.



خط از عباسعلی خان است که جهة میرزا رفیع یمین لشکر نوشته است.

دو صفحه از کتاب شعر *گلشن راز*؛ بفرمودهٔ مرحوم برهان الدین حمدی، نویسندهٔ این اشعار ملا جعفر پسر ملا خضر رودباری است.

نمونهٔ خط و انشای نویسندگان قباله‌ها در سنندج قدیم.

منابع و مآخذ

۱. ابن الندیم، ابوالفتح محمد بن ابی العقوب، *الفهرست*.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *مقدمه ابن خلدون*.

۳. ابن خلکان، ابوالعباس احمد، *وفیات الاعیان*.

۴. ابوالفرج، اصفهانی، *الاغانی*.

۵. امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، انتشارات دانشگاه تهران.

۶. امین، احمد، *فجرالاسلام*.

۷. امین حسین، *المدرسه المستنصریه*.

۸. ایازی، برهان، *آیینه سنندج*.

۹. بابانی، عبدالقادر بن رستم، *تاریخ و جغرافیای کردستان (سیر الاکراد)*، به اهتمام محمد رئوف توکلی، بی‌جا، ارژنگ، چاپ اول، ۱۳۶۶.

۱۰. بولیس یونگه، پیتر، *داریوش اول پادشاه پارس*، ترجمه و حواشی دکتر منشی‌زاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.

۱۱. *بیاض خطی*، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳۹۹۶.

۱۲. پیرنیا، حسن، *ایران باستان (تاریخ مفصل ایران قدیم)*، تهران: چاپ دوم، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۳. *تاریخ ایران باستان*.

۱۴. حدادی، نصرت‌الله، *فرهنگ‌نامه موسیقی ایران*.

۱۵. حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم الادباء*.

۱۶. حیرت سجادی، عبدالحمید، *پیشینه آموزش و پرورش کردستان*.

۱۷. حیرت سجادی عبدالحمید، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، تهران: نشر احسان.

۱۸. خرم، میرزا عبدالله، *حدیقه امان‌اللهی*، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

۱۹. *دایره‌المعارف اسلامی*.

۲۰. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

۲۱. دیوان بیگی، رضاعلی، *مهاجرت نخستین جنگ جهانی: خاطرات رضاعلی دیوان بیگی*.

۲۲. رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح محمد قزوینی و محمدتقی مدرس رضوی، کتابفروشی تهران.

۲۳. زارعی، محمدابراهیم، *کردستان*.

۲۴. زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام.
۲۵. *سالنامه معارف کردستان*، ۱۳۱۵-۱۳۱۶.
۲۶. *سخنوران نامی معاصر ایران*.
۲۷. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان، *حسن المحاضره*.
۲۸. شبستری، شیخ محمود، *گلشن راز*.
۲۹. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: چاپ اول، امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۳۰. طوسی، نظام‌الملک، *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران: چاپ یازدهم، امیرکبیر: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۲.
۳۱. عهد عتیق (تورات)، کتاب *استر*.
۳۲. عهد عتیق (تورات)، کتاب *اشعیاء*.
۳۳. عهد عتیق (تورات)، کتاب *یرمیاء*.
۳۴. غزالی، *فاتحة العلوم*.
۳۵. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه فردوسی*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: چاپ دوازدهم، نشر قطره، ۱۳۸۷.
۳۶. فیروز، نصرت‌الدوله: *قانون جزای عرفی*، تهران، ۱۳۳۵.
۳۷. *قضا در اسلام*، ۱۳۳۸.
۳۸. القلقشندی، *صبح الاعشی*.
۳۹. کاظم‌زاده، حسین، *ایرانشهر*.
۴۰. کشاورز، کریم، *هزار سال نثر پارسی*.
۴۱. کمندی، عباس، *سیدعلی‌اصغر کردستانی*، ۱۳۶۴.
۴۲. کوشا، محمدعلی، *سیمای بیجار گروس و حسن‌آباد یاسوکند*.
۴۳. لودی، شیرخ علی خان، *تذکره مرآت الخیال*، ترجمه حمید حسینی، انتشارات روزبه.
۴۴. مجرد، ناصر، *برگی از باغ؛ نگرشی به یک قرن موسیقی ایران*.
۴۵. محمدی، علی، *معرق‌کاری*.
۴۶. مدرس، عبدالکریم، *دانشمندان کرد در خدمت علم و دین*، ترجمه احمد حواری‌نسب، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۴۷. مدرس، عبدالکریم، *علمائنا فی خدمت علم والدین*.
۴۸. مردوخ، محمد، *تاریخ مردوم*، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۱.
۴۹. مردوخ، محمد، *تاریخ مشاهیر کرد*، انتشارات سروش.
۵۰. مشحون، حسن، *تاریخ موسیقی ایران*.
۵۱. مشعوف، ایرج، *مجموعه تحقیقات پیرامون مطبوعات استان کردستان*.
۵۲. *مصائف الأکراد و مشاتیهم*.

۵۳. ملک‌الکلامی، بهاءالدین، *گزیده اشعار بهاءالدین ملک‌الکلامی*، به کوشش فریده ملک‌الکلامی، ۱۳۶۶.
۵۴. میانه‌گر، یدالله، *تاریخچه صنعت خراطی در کردستان*.
۵۵. نامعلوم، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، به کوشش محمد رمضانی، تهران: موسسه خاور، ۱۳۱۴.
۵۶. نامعلوم، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*.
۵۷. نصیری‌فر، حبیب‌الله، *مردان موسیقی سنتی و نوین ایران*.
۵۸. هردوت، *تاریخ هردوت*، با ترجمه و حواشی هادی هدایتی، تهران، ۱۳۳۶.
۵۹. الهنائی الأزدی، علی بن حسن، *المنجد، دار المشرق*.
۶۰. هوار، کلمان، *ایران باستان*.
۶۱. هه‌ژار (عبدالرحمن شرفکندی)، *فرهنگ کردی ـ فارسی*، تهران: سروش، ۱۳۸۵.
۶۲. یوسف، عبدالرقیب، *بانگه‌وازیک بو رووناکبیری کورد*، سلیمانیه، چاپخانه کامرانی، ۱۹۸۵.

یادداشت‌ها و نشریات

۱. بدیع‌الزمان، عبدالحمید، روزنامهٔ *کردستان*، مهرماه ۱۳۳۰.
۲. بیانات یحیی معتمدوزیری، صاحب ترجمه.
۳. خالقی، عبید، نوشته‌های عبید خالقی درباره مظهر خالقی.
۴. دیداری با ذبیح‌الله منصوری.
۵. *راه ما*، نشریه داخلی مکتب قرآن کردستان.
۶. روزنامهٔ *اطلاعات*، سه‌شنبه دوازدهم اردیبهشت، ۱۳۴۰، در مورد عبدالباقی مدیری.
۷. روزنامهٔ همشهری، سال ۱۳۸۵، در معرفی بایزید مردوخی.
۸. شریف‌امامی، جعفر صناعت، مجله *ایرانشهر*، ج ۲.
۹. غوثی، عبدالرحمان، نوشته‌های عبدالرحمان غوثی درباره خلیفه میرزا آغه غوثی.
۱۰. قانعی‌فرد، عرفان، اعلامیه درگذشت دکتر فریدون معتمدوزیری.
۱۱. کاظم‌زاده، حسین، مجله *ایرانشهر*.
۱۲. متحدالمآل‌ها (بخشنامه‌ها)ی وزارت معارف و سازمان پیشاهنگی و تربیت‌بدنی.
۱۳. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۱ و ۲، سال ۲۴.
۱۴. مدرسی، اسعد، نوشته‌های سرلشکر اسعد مدرسی درباره ملامحمدرشید مدرسی‌مریوانی.
۱۵. مصاحبه با دکتر اسعد شیخ‌الاسلامی، *ماهنامه دانشگاه تهران*، بهمن و اسفند ۱۳۸۲.
۱۶. *نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران*، شماره ۲۲.
۱۷. هاشمی دولت‌آبادی، سیدطاهر، شجره‌نامه مشایخ نقشبندیه و قادریه.
۱۸. یادداشت‌های دبیر خاندان اردلان، یدالله روشن اردلان.
۱۹. یادداشت‌هایی از گروه کامکارها.

نمایه

محمدطاهر سیدزاده هاشمی: ۵۰، ۲۰۳